تاریخ زرتشتیان

پس از ساسانیان

نگارنده و گردآورنده
رشید شهمردان

تهران
فروردین ۱۳۶۰ خورشیدی

چاپ راستی

تاریخ زرتشتیان

پس از ساسانیان

نگارنده و گردآورنده

رشید شهمردان

تهران

فروردین ۱۳۶۰ خورشیدی

چاپ راستی

بروان شادی فروهر تابناک انوشه روان ارباب رستم گیو

بانی بنیاد رستم گیو که دهشهایش بسیار و همهٔ دارائیهای او را فراگرفته



و به تندرستی بانوی ارجمندش مروارید گیو

که همواره در سفر و حضر یار دمساز و در کارهای دهشی با او همیاری داشته است

مندرجات

پیشگفتار

بنام خداوند یکتا

نِمُوا هورَهِه مزداُ درود و ستایش به اشو زرتشت اسپنتمان، کهن وخشورجهان و گروه پیمبران وسروشا ورزان ومسمغانان وگروه مغان ودلپتان وروشندلان ورادمردان ورادزنان وسیوشانسها وسودرسانان وآزادی بخشایان وراستی پویان وراستیخواهان وراهنمایان جهانیان آنانکه ازجهان رفته اندوآنانکه زنده اندوآنانکه بجهان خواهند آمد.

امابعدچنین گویداین باشنده هندوستان نگارنده وگردآورنده این برگهای تاریخی زرتشتیان که در ۳۵سال پیش اندیشه فراهم آوردن تاریخ زرتشتیان پس از پایان خاندان ساسانیان مرا فراگرفت. بجستجوومطالعه پرداختم. مآخذونوشته های چاپی وخطی پیشینیان رابدیده تحقیق نگریستم ویادداشتها برداشتم امامطالب اندک یافتم. ازدانایان،دبیران وآموزگاران گروه درایران، درموردکارنامه فرزانگان در گذشته ی خودمان استمدادجستم لیکن دستیاری بجز چندنفربسویم درازنشدبلکه یکی ازآنان دردوره سوم مجله هوخت درپیرواصلاح سهوی درگفتارم مرابسخریه گرفت وسراسر نامه خودبمجله هوخت که مربوط باصلاح سهوم که بانگیزه عدم مراجع وتنها ازشنیدن اخبار شفاهی بوقوع پیوسته بودباعلامت استهزا وتعجب پرکرده بود. چون نظرم بفراهم آوردن تاریخ ویادبزرگان گروه بودازمیدان بدرنرفتم ودنباله کارخویش راگرفتم تااینک که کمترازنیم قرن میگذرد، بامسافرتهای بسیاروتحقیقات محلی توانِ گردآوردن مطالب بیشماری بدست آوردم. لیکن کاربپایان نرسیده ولی عمربپایان سیرنزولی خویش نزدیک شده است. امیدوارم جوانان دانشمندگروه، که بخواست اهورامزدا شماره آنها روزافزون است دررفع نقایص آن اهتمام ورزند.

طی دوران بررسی وپژوهش درگوشه کتابخانهای هندبصورتی ازکتابهائی برخوردم که نویسندگان آن زرتشتی بوده اند. صورت کتب نامبرده راکتبی که بنظرنگارنده نرسیده دربرگهای این کتاب آورده ام وعنوان بساکتابهای دیگرنیزدرصفحات ۲۱۳–۲۲۷فرزانگان زرتشتی نوشته نگارنده ضبط شده است. درکتاب نامبرده وصفحات مذکوردرمورد نقص شارستان چهار چمن نوشته فرزانه بهرام فرهادگفتگوئی داشته ام. درکتابخانه خورشیدجی

رستم‌جی‌کاما دربمبئی بکتاب خطی شارستان بنشانی (R72) برخوردم‌که کاتب اسفندیار بن رتن جی‌بن منوچهرشاه بن دهنجی شاه بن پدم‌شاه درسال ۱۱۷۸ یزدگردی‌در خاتمه‌کتاب چنین آورده

" وسبب ناقص ماندن این کتاب (شارستان چهارچمن) آنست که‌بیان کرده میشود که‌فشوم‌خانی وگروشمان مکانی دستورکاوس بن رستم‌سنجانا عرف میرزا خسروبیک چون بطرف شاهجهان آباد بمصحوب فرزندان وقبایل نیکسا عتخان تشریف شریف ارزانی داشته‌بودندوچندی ازصاحبان بخصوص گروشمان مکانی دستوران دستورکاوس منجم‌بن فریدون جی فرمایش‌کتابهای چندبطرف شاهجهان آباد بمیرزا مذکورفرستاده‌بودا ما وقت نیأفته‌ومدت مدیدبراوگذشته‌وبعدازآمدن نیکسا عتخان ببندرمبارک سورت باز اتفاق شاهجهان آباد بمیرزای مذکوراقتادودرباز ارچوک شاهجهان آباد درمیان کتابهای دیگراین کتاب شارستان چهارچمن بنظردرآمده‌وبقیمت چهارروپیه‌خریدکرده اما آن کتاب درخزانه‌پادشاهی بمهرشاهی مزین شده‌بودومیرزای مرحوم‌مذکورمیان مغلیه‌وغیره‌حسن وقبح شریعت اسلام‌ازاین کتاب وانموده‌بیان میکردتاخبربشریعت پناهی قاضی القضات شاهجهان آبادرسیدآن حضرت میرزای مرحوم‌مذکوررا طلب داشته دعوی نمودکه‌این کتاب ازکتابخانه‌من دزدیده‌رفته‌است دراین باب جهدبسیار شد و آخرالامرچندکسان میان آمده‌مقررنمودندکه‌نقل آن رابمیرزای مذکوربدهندچون که بهشت بهره‌میرزا خسروبیک برای مراجعت نمودن ببندرمبارک سورت مستعجل بودازاین سبب ناقص ماندوجای دیگراین کتاب بنظردرنیامده‌مگرکسی درشاهجهان آباد ویا در اگره‌ویا درلاهورتلاش نمایدمقرردرآنجا بوده‌باشدچراکه‌آن صاحبان دین آبادیان و شاگردان حضرت ذوالعلوم‌آذرکیوان درآنجا نبربط سیرداشته‌اندالبته‌که‌بهم‌میرسدو کتاب چهارچمن بصحت آنجا مدچونکه‌این کمترین کاتب رابسمع رسیده‌بودتحریریافت ".

بازدرکتاب خطی دیگردرهمان کتابخانه‌کاما دربمبئی بنشانی(R 84) چنین آمده" تواریخ شیدآیین، جمشاسپ نامه ، آیین خسروی، آیین بهمنی، باستان نامه ، تواریخ یزدانیان این شش‌کتابها راکه‌برمدت هفتصد نهصدسال موبدان وهیربدان کامل متقدمین تصنیف نموده‌بودندحضرت عرش‌آشیانی جلال الدین محمداکبربادشاه غازی بخواهش‌تمام ازولایت ایران طلب نمود. نقل ازمکتوب ایران"

کتاب مهم‌دیگری داستان ادرسه میباشدکه‌بگفته‌صاحب دبستان المذاهب تذکره عارفان وصاحبدلان وبزرگان زرتشتی است وکتاب دیگربنام بزمگاه‌نوشته‌موبدخوشی هراتی که‌آنهم‌کارنامه‌صاحبدلان وخدارسیدگان زرتشتی است وگلستان دانش‌تالیف آذرپژوه‌بن آذرآئین بن کستهم‌که‌درموردبزرگان باستان گفتگومیکند. کتابهای مذکوردرچهارصدسال پیش موجودبوده‌وفرزانه‌بهرام‌فرهادصاحب شارستان چهارچمن و موبدکیخسروپوردستورآذرکیوان صاحب دبستان المذاهب ازآنها نقل قول یا ذکر

مینمایند. مطلب دیگری که ذکرآن خالی از فایده نیست پادشاهان گورگانی هندیا پادشاهان مغول بویژه اکبرشاه، همایون وشاهجهان طالب کتابهائی بوده اندکه بوسیله زرتشتیان نوشته شده بودوآنها را درکتابخانهای خودنگهداری میکردند و چنانکه دربالاذکرشدشارستان چهارچمن که درشاهجهان آباد بوسیله میرزا خسروبیک خریداری شده بودمهرکتابخانه شاهی را داشته است وفرزانه بهرام فرهادکتاب مذکور را درهندبرای اطلاع موبدکیخسروفرزندمرشدوپیرخویش دستورآذرکیوان بنگارش درآورده بود.

برای یافتن کتابهای نامبرده که دربالا شرح داده شدباکمک مالی انجمن پارسی پنچایت بمبئی همه کتابخانهای ملی ودولتی وشخصی هندوستان را تا آنجائیکه اطلاع داشتم درنوردیدم لیکن نشانی از آنها نیافتم. یکی از استادان دانشگاه اله آباد اظهارداشت تجسس خودرا بایستی هفتاد سال پیش قبل ازتقسیم هندآغازکرده باشم. زیرا درآن دوره هرج ومرج کتابهای بیشمارخطی وچاپی نایاب نابودشدوطعمه آتش گردید. طی مسافرت خویش بدهلی جویای کتابخانه قاضی القضات شاهجهان آباد گردیدم تا شایدشارستان چهارچمن کامل راکه ازمیرزا خسروبیک غصب کرده بودبدست آرم اما گفتندکتابخانه اوبکتابخانه مسجدجامع دهلی منتقل گشته است. بدانجاروی آوردم امام مسجداظهارداشت هفت ماه پیش یکی ازروپائیان همه کتابهای کتابخانه مسجدرا بابهائی گزاف خریداری کرده وباخودبرده است ازاسم خریداروشهرش جویا گشتم گفت ازاسم وعنوان وملیتش بی اطلاع میباشد.

ضمن پژوهش ومطالعات بنگارش فرزانگان زرتشتی وپرستشگاه زرتشتیان پرداختم بسیاری ازرویدادهای تاریخی را درآن دوکتاب که شایدزندگی امپایان رسد،هرچند خارج ازموضوع بوده گنجانده ام تا ازخطرفراموشی درامان باشد. دکترریچاردفرای ایرانشناس مشهورآمریکائی که سالها درایران درموسسه آسیائی دانشگاه پهلوی شیراز سمت استادی داشت، هنگام ورودبه بمبئی وایرادسخنرانیهائی درتالارکتابخانه کاماچون کتاب فرزانگان زرتشتی بنظرش رسیدنگارنده را بمسافرت بایران وادامه تحقیقات وپژوهشهای محلی تشویق نمود.

دردوران پژوهش ومطالعات دردهلی اطلاع یافتم حدوددهشت هزارجلدکتب خطی فارسی ازکتابخانه شاهان مغول که درقلعه سرخ دهلی موجودبوده یکسال پس ازانقلاب ۱۸۵۷هندکه انگلیسها آن را شورش مینامندبلندن منتقل گردیده وفهرست آن تاکنون بچاپ نرسیده است. خبردیگراینکه نادرشاه افشارپس ازحمله بهندوورودباپیروزی بدهلی شصت هزارجلدکتب کتابخانه پادشاهی هندجمع کرده همایون واکبرشاه گورگانی را باانضمام تخت طاوس وغنایم هنگفت دیگرباخودبایران برده است. گفتاردکترفرای

مبنی برتحقیقات محلی درایران وامیدیافتن کتب گمشده خویش که روشنی افکن بر تاریخ زرتشتیان میباشددربین کتب کتابخانه پادشاهان گورگانی هند، درایران یالندن موجب شدکه درسال ۱۳۳۴ یزدگردی برای ادامه کارخوددرخارج ازهندتلاش نمایم. لیکن بسبب ناتوانی مالی، بودجه عزیمت خویش راکه درآن زمان بالغ بر ۲۵ هزارتومان میگشت ازکجا تهیه کنم؟

اندیشه ام بانجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی کشیدکه چندسال جلوتربواسطه پژوهشهای تاریخی ام وگواهی وتوضیح نگارنده دردادگاه دردعوای دادگستری بمبئی پیروزگشته بودند، ازآنها برای ادامه پژوهش تاریخی استمدادجویم که باوجودداشتن بودجه ویژه ای به پیشنهادم پاسخ منفی دادند.

لیکن گشایش کارازاهورامزداست. ازاتفاقات روزگارراد مردخیراندیش آقای فریدون فلفلی فرزندرستم جمشیدخدارحم جاویدنرسی آبادی بنیانگزارومدیر عامل شرکت سپنتا به بمبئی واردودرهمان روزاول ورود درخیابان بنگارنده برخورد واظهارداشت مدتهاست درایران منتظرورودم میباشندعلت تاخیرچیست؟ پاسخ دادم عدم بودجه کافی مراازحرکت وادامه پژوهشهایم بازداشته است. فرمودندهرقدر از بودجه کسرباشدبهنگام ورودت بایران میپردازم. بزودی حرکت کن وکارخودراادامه ده روزبعدبهوتلی که اقامت داشت رفته پس ازاظهارسپاس اززحمت والایش گفتم شایداز این مسافرت پژوهشی آنچه منظوراست بدست نیایدوهزینه وتلاشها بهدربرود. باخنده که عادت اوست فرمودندباکوشش خویش وجدانمان شرمنده نخواهدبودوچنین اندیشه ای بخودراه ندهم. دراینجا بایدتذکردهم کتاب حاضرونوشته هائی که پیش ازاین درایران نگاشته ام نتیجه مساعدت ویاوری این رادمردخیراندیش میباشدکه درمواقع لزوم از همراهی خوددریغ نفرموده اندا هورامزداووخانواده اش راهمواره درپناه خویش از هرگونه رنج واندوه مصون داراد.

اما درموردتجسس کتابهای گمشده، هنگام ورودبایران بهمه کتابخانهای کشور سرزدم ونشانی ازآن نیافتم. بکتابخانه سلطنتی مراجعه نمودم با میدا ینکه شایدکتابهای پادشاهان گورگانی هندرادرآنجا بیابم. متاسفانه از ۶۰ هزارکتاب که نادرشاه با خودبایران آوردفقط سه هزارکتاب درکتابخانه سلطنتی موجودبود. بقیه بوسیله شاهزادگان قاجاربیغمارفته وبرخی ازآن بامهرشاهزادگان درکتابخانهای فرانسه وانگلستان وبقیه اگرنابودنشده باشددرکتابخانهای اشخاص باستراحت مشغولند. درکتابخانهای شهرهای افغانستان، ترکیه وانگلستان نیزاثری ازآنها پیدا نشد. درکتابخانه اینديا آفیس لندن جویای هشت هزارکتب فارسی قلعه سرخ دهلی گردیدم که دربالا ازآن صحبت شد. کتابهای مذکوربظن قریب بیقین بایدپس ازپادشاهی اورنگ زیب جمع شده باشد.

کتابدار را ظهار داشت پس از ۱۲۳ سال مشغول تهیه فهرست آن میباشند. چون اصرار بدیدن آن داشتم صورت کتابهای مذکور را آورد، لیکن اسم گمشده خودکه روشنی بر تاریخ زرتشتیان روزگار گذشته میافکند در آن نبود. با ندیشه فرو رفتم و با خود گفتم طی چند سده هوای مرطوب هندودوران چندین هرج و مرج و پیکارهای منطقه ای در آن کشور بزرگ و جنگ هندو و مسلمانان که خانمان یکدیگر را در آتش قهر میسوزاندند. کتب معدود خطی ما که شاید چند نسخه بیش نبوده با حتمال قوی راه نیستی را پیموده باشد.

نگفته نگذارم با انتشار مجله هوخت در تهران گفتارهائی از بمبئی بعنوان گوشه ای از تاریخ برای اطلاع همکیشان و حفظ از دستبرد روزگار برای درج بآن مجله میفرستادم. اینک که به تهیه تاریخ زرتشتیان اقدام نمودم با سپاس فراوان از صاحب امتیاز و سردبیر مجله گفتارهای پراکنده مذکور را هم در این کتاب ضمن نمودم.

در پایان گفتار از خانم پریوش فریدون سروشیان (خانم سروش) که با دقت تمام در ماشین کردن برگهای کتاب رنج برده اند و خانم مهرانگیز بهرام شیدکتابدار کتابخانه یگانگی که هنگام مراجعه بکتابخانه کمال مساعدت را داشته اند و آقای کیخسرو فرود خسرویانی راستی و مالکان چاپخانه راستی که درچاپ و نشر این تاریخ اهتمام نمودند سپاس دلی خود را پیشکش مینمایم. سال مه آسمان ایزد و دیماه ۱۳۴۹ یزدگردی برابر ۳۷۱۸ زرتشتی.

رشید شهمردان

انگیزه شکست ساسانیان از مهاجمین عربستان و پایان دولت پارسیان

شکست ایرانیان از مهاجمین عربستان در پایان دوران خاندان ساسان ننگ بزرگی است که برگهای تاریخ درخشان ایران را لکه دار و تیره ساخت. چه بود انگیزه ئی که یک ملت متمدن و بزرگی چون ایران از یکمشت مردم عربستان شکسته و نابود گردید.؟

ایران باستان در دوران تاریخ پرشکوه خود با چنین شکست ننگین روبرو نشده بود مگر در آخر پادشاهی خاندان هخامنش که از ملت متمدنی چون خود و بگفته پارسیان اسکندر گجستک شکست فاحشی دید. ولی آن شکست از ملتی هم برابر و رقیب خود بود نه مردم گرسنهٴ بیابان. شکست از هر که باشد خواه از دشمن بزرگ یا کوچک ننگین و اندوهگین میباشد. رویدادهای زیادی در صفحات تاریخ جهان ثبت است که ملتهای بزرگ بدست ملتهای کوچک نابود گشته اند وخاندان بزرگ وتوانا بدست مردمان بینوا و ناتوان اسیر و برده شده اند.

با کشته شدن یزدگرد سوم و پایان یافتن پادشاهی ساسانیان گرد ننگ بزرگی بر سر و روی ایرانیان پاشیده شد. پاک کردن این گرد ننگ امکان پذیر نیست ولی باید دید انگیزه های آن شکست چه بود تا در آینده از تکرار آن خودداری گردد و باشد که گروه ایرانی و پارسی مانند گذشته با دسیسه و دوروئی در شالوده زندگانی اجتماعی وسیاسی خود خلل وارد نیاورند .

تازیان در پیشرفت و پیروزیهای خود چنانکه مشهور است معجزه و کرامتی نشان ندادند ،بلکه بدبختیهائی چندگروه ایرانیان را پایمال ستم واعراب را بسروسامان رسانید. سایه شوم بختیهائی که با یران رسید اگر کرانه ممالک دیگر را تیره میساخت از دشمنانی کمتر از اعراب نیز نابود و برباد میگشتند .

ابن خلدون تاریخ نویس عرب در کتاب خویش المقدمه تحت عنوان "جایهائیکه عرب گرفت بزودی خراب شد ." مینویسد "عرب ملتی است وحشی.برای پختن خوراک ودرست کردن اجاق سنگ لازم دارد.دیوار بنائی را خراب میکند تا سنگ را از آن بردارد. چوب برای برپا کردن خیمه لازم دارد سقف بنا را میشکند و چوب از آنجا برمیدارد.بعلاوه عرب خوی غارتگری دارد و دارائی مردم را میچاپد و حدی برای تاراج و ربودن مال مردم قائل نیست .قابل توجه است چگونه تمدن شهرهائی که عرب فتح نموده از بین رفت و جمعیت شهرها تقلیل یافت بلکه نابود شد.حتی خاک آن شهرها هم تغییر ماهیت داد. تمدن ایران درعراق عرب نیست گردید و همینطور است حال سوریه معاصر ."

حمله ناجوانمردانه صدام جبار عراقی وسربازان عرب او در پیکار تحمیلی با ایران امروز و دسترسی به بندر خرمشهر وغارت کالاهای بازرگانی مردم در انبارهای

گمرک،راستی گفتار ابن خلدون را ثابت میکند. ایرانشناس نامور استادکریستنسن در تاییدگفته ابن خلدون درکتاب وضع ملت ودولت ودربار دوره شاهنشاهی ساسانیان ترجمه مجتبی مینوی گوید "درا واخر زمنه شاهنشاهی ساسانیان مرکزکلیه فروشکوه داستانی دربار خسروان مخصوصا" کاخ تیسپون شده بودکه امروزطاق کسری نامیده میشود از این فقط قصرا پدا نه یعنی تالاربار آن باوجودا صرار خلفای عباسی درتباه کردن کلیه آثار ظریف وصنعتی ایران هنوزبا دیوارهای سترک خویش دربیا بان برپا ست. "

ازگفته بالا، قول تاریخ نویس عرب واستاد کریستنسن میتوان قضاوت نمودوحدس زدکه از پیروزی مهاجمین عربستان چه اندازه خرابی وخسارت با یران رسید. پارسیان دین خود، فرهنگ وادب خود، تمدن خود، کتابهای دینی خودوکتابخانهای بزرگ پزشکی وعلمی خودرا بتوسط ناراضیان مغرض نابودیافتند. سدها وکوشکهای زیبا وشهرهای خرم وآبادوایران وخشک گشت وبا شندگان آن کشته یا فراری شدند.

اینست انگیزه های شومی که ایران را بشکست ومهاجمین عربستان را بسروسامان رسانید:

ناخشنودی سپاهیان وبزرگان.

کشتار هرمزد، بزرگان وسرداران ومردمانی راکه طرف توجه پدرش انوشیروان بودند.

سرکشی بهرام چوبین درپایان پادشاهی هرمزدوجنگ خانمان براندازوبا خسرو پرویز.

پیکاردامنه دار باروميان وتباهی هردوکشور.

نیرومندی، خودپسندی، خودخواهی وسرکشی سرداران وخواب وخیال آنها برپادشاهی وتاسیس سلسله بنام خود.

رشک،کین ودوروئی بین سپهبدان، سرداران وبزرگان.

بی آرامی وآشوب بین کارگران وکشاورزان بواسطه آموزشهای مزدک وپیروی آنها ازهرسرکشی برای رسیدن بآزادی.

کشتاردستجمعی شاهزادگان،سرداران وبزرگان بوسیله شیرویه.

طغیان دورودجله وفرات باهم.

بروزبیماری ووباوطاعون.

پادشاهی ۱۱ نفرزن ومردوکودک درمدت چهاریا پنجسال.

انتقام خاندان آل منذربوسیله قبیله بنی لخم بواسطه کشته شدن نعمان بفرمان خسروپرویز.

پروانه اقامت قبیله ربیعه درعراق بوسیله نوشیروان.

بدتر ازهمه جانفشانی مهاجمین برای رسیدن با یران بهشت موعودپرازانواع میوه جات وگوشتها وزروسیم ولؤلؤومرجان وحوروغلمان بود.

تخم شوربختیهای نامبرده که منجر به پایان یافتن دولت پارسیان گردید در زمان پادشاهی قباد بر سرزمین ایران پاشیده شد و خسرو پرویز آنرا آبیاری نمود و شیرویه در درو کردن آن همت گماشت .

اینک در بیان این انگیزه ها بقدر امکان میکوشیم .

قباد –

قباد با همراهی سوخرا سردار با شهامت پارسی بپادشاهی رسید . عربها او را سوفرا نامند و در شاهنامه بنام سرخه هم یاد شده . پادشاه او را طرف توجه قرار داد . رسیدگی بامور کشوری و لشکری را بدست او سپرد . پس از شخص پادشاه بزرگترین مرد ایران بشمار میرفت . رگ رشک رقیبان بجنبید و در برانداختن او هم پیمان شدند . در گوشه و کنار سخنان زهرآگین در باره او بگوش شاهنشاه فرو میخواندند ، تا آنکه شاه بدگمان و از او نگران شد . ولی از ترس نمیتوانست آشکارا با او مخالفت کند . شاپور سرداری از اهل ری برای آوردن و بند برنهادن او قدم جرئت پیش نهاد . بگفته فردوسی :

همیگفت هرکس که جز تاج شاه — ندارد ز ایران ز گنج و سپاه
نه فرمانش باشد بچیزی نه رای — جهانی شده بنده سوخرای
هرآنکس که بُد راز دار قباد — بر او این سخنها همیکرد یاد
که از شهریاری بنامی پسند — چرا کردی ای شهریار بلند
ز گنج تو آگنده تر گنج اوی — بباید گسست از جهان رنج اوی
همه پارسی بنده او شدند — بزرگان پرستنده او شدند
ز گفتار بد شد دل کیقباد — ز رنجش بدل برنکرد ایچ یاد
ترا بندگانند و سالار ، مست — که سایند بر چرخ گردنده دست
چو شاپور رازی بجنبد ز جای — بدرد دل بدکنش سوخرای
شنید این سخن شاه و نیرو گرفت — هنرها بشست از دل آهو گرفت

سوخرا مردی بلند همت و شاه و ایران پرست بود . چون نامه شاه را که شاپور برایش برد بخواند خود را تسلیم او کرد . شاپور بند بر او و برنهاد و بپایتخت برد . پادشاه خوبیهای سوخرا را فراموش کرد او را بکشت و اموالش را ضبط نمود و فرزندانش از مرز ایران خارج گشتند . کشته شدن سوخرا چون مردی فرزانه و نیک منش بود بر بزرگان و مردم پارس گران آمد و از شاه اندیشمند شدند .

در زمان ساسانیان گروه ایرانی دو بخش بودند . بخشی بزرگان توانگر و زمیندار بودند که دهقانان نامیده میشدند . زنها و کنیزان و چاکران زیاد داشتند و همه نوع وسایل آسایش و آرامش برای آنها فراهم بود . بخش دیگر بینوا و ناتوان بودند که بچاکری و خدمتگزاری توانگران و بزرگان با سختی و مرارت زندگی مینمودند . در آن اوان بواسطه

کم آبی خواربار کم شده بود. توانگران و دهقانان گندم و خوردنیها را انبار نموده به بهای گران میفروختند. مزدک با مادیکی از موبدان بود بطرفداری بینوایان برخاست و اصول برابری، همان اصول کمونیستی امروزی را تعلیم میداد. گرسنگان و بیچارگان بدور او جمع شدند. بزرگان و درباریان و موبدان بسیار نیرومند و با نفوذ بودند و شاه از آنها اندیشه داشت. برای تضعیف نفوذ و نیروی آنها با مزدک همراه گشت. مزدک میگفت چرا یکنفر باید چندین کنیز و چاکر داشته باشد و خوراکهای لذیذ گوناگون بخورد. و دیگری بحال تجرد و سختی و تنگدستی زندگی کند و با شکم گرسنه بخوابد. توانگران باید کنیزان زیادی خود را آزاد کنند و خواربار را از انبار در آورده بین بینوایان به بهای ارزان تقسیم کنند. بگفته فردوسی مزدک به پیشگاه قباد رفت و پرسشهائی نمود و پاسخهائی شنید. مانند:

بدو گفت کانکس که مارش گزید — همی از تنش جان بخواهد پرید
یکی دیگری را بود پادزهر — گزیده نیابد به تریاک بهر
سزای چنین مردگوئی که چیست — که تریاک دارد درم تنگ نیست
چنین داد پاسخ ورا شهریار — که خونیست آن مرد تریاکدار
چنین گفت کای نامور شهریار — کسی را که بندی به بند استوار
خورش باز گیرند از او تا بمرد — به بیچارگی جان شیرین سپرد
مکافات آنکس که نان داشت اوی — مراین بسته را خوار بگذاشت اوی
چه باشد بگوید مگر پادشا — که این مرد دانا بد و پارسا
چنین داد پاسخ که مسکین تنش — که خونی است ناکرده در گردنش

مزدک پس از شنیدن جواب از بارگاه پادشاهی بیرون میآید و به پیروان و مردم گرسنه و بیچاره میگوید هرجا گندم را ببینید بردارید و اگر بهای عادله خواهند بدهید. مردم عوام و بدبخت و بیچاره بتاراج و چپاول انبارها پرداختند چنانکه نمونه آن را در همین دوره در شهرهای هند میبینیم که مردم بازاری چگونه بتاراج و غارت دارائی مردم میپردازند. توانگران از اغتشاش و آشوب کارگران بشاهنشاه شکایت کردند. مزدک را طلبید و چگونگی را پرسید. مزدک بگفته فردوسی چنین جواب داد:

اگر دادگر باشی ای شهریار — در انبار گندم نباید بکار
شکم گرسنه چند مردم بمرد — که انبار آسوده جانش ببرد
جهان راست باید که باشد بچیز — فزونی توانگر حرام است نیز
نباید که باشد کسی بر فزود — توانگر بود تار و درویش پود

پادشاه را گفتار مزدک خوش آمد و توانگران انبارداران را براندند. دلش میخواست رعایا کارگران و کشاورزان در زحمت نباشند و بروشنی از نفوذ زیاد موبدان و بزرگان و دهقانان بکاهد زیرا شاه از آنها اندیشمند بود. بزرگان و موبدان از شاه سخت برنجیدند و دسیسه کرده برسرش ریختند و او را گرفته در زندان فراموشی بند برنهادند و جاماسب را بپادشاهی برداشتند.

ایرانشناس نامور آرتر کریستنسن درمورد نفوذ موبدان گوید (وضع ملت ودولت و دربار دردوره شاهنشاهی ساسانیان تالیف آرتر کریستنسن ترجمه مجتبی مینوی ص ۵۲ - ۹۵) " عزل ونصب عمال دینی بیشک با موبدان بود. از طرف دیگر قریب بیقین است که خودا وشاه را معین میکرده است. وی بتاسیس انجمنهائی برای فحص عقاید و شکنجه بددینان مخصوصا" درخطه هائی که درمخالفت با دین جماعت، قیام شدید میشود مساعدت میکرده. درهرموردی که پای دین درمیان است وی مشاور شاه هست یا بدبا شد و عموما" از لحاظ اینکه رهبر اخلاقی ومرشد ومدبر روحانی شاه اوست ومیتوانند نفوذ عظیمی درکلیه امور مملکت بکار برد.

آگاثیاس میگوید، "مغان اقتدار روحانی داشتند. دولت، ایشان را حاکم بر جان ومال وعرض مردم کرده بود. اجرای عقد ازدواج وصحت اطلاق عنوان حلال زادگی و صدق تملک وسایر حقوق دردست قدرت ایشان بود. تطهیر کسان از زننگ بیدینی وارتکاب گناه باختیار ایشان بود. همه این حقوق باعث نفوذ کامل ایشان شده بود. اما مایه نفوذ ایشان تنها همین ها نبود بلکه ایشان از زمیندار نیز بودند وعایدات کثیری از ممر دیات وغرامات شرعی داشتند واموالی بعنوان نذور وهدایا ووقف وحبس حاصل میکردند واینهمه به نفوذ وعظمت مقام ایشان کمک میکرد. از این گذشته استقلال بسیار وسیعی هم داشتند بلکه اگر بگفته آمیانوس که "مغان برموجب شرایع وقوانین مخصوص بخود میزیستند" بتوان اعتماد کرد باید گفت که ایشان درقلب دولت ایران، دولت دیگری ایجاد کرده بودند."

دردوران پادشاهی قباد بزرگان ایران دو دسته شده بودند دسته ئی طرفدار شاه بودند وسردسته آنها سیاوش نام داشت. دسته دیگر برخلاف وموبدان نیز با این دسته همراه بودند بزرگ آنها گشنسبداد بود چون این دسته نیرومند بودند قباد را از تخت بزیر کشیدند.

جاماسب نتوانست از پیشرفت نفوذ مزدک جلوگیری بعمل آرد. بزرگان نیز که قباد را به پیروی مزدک متهم کرده بودند از جلوگیری مردم وبیداری آنها ناتوان گشتند. از آنها فقط دشمنی با قباد بود که میخواست از نفوذ آنها بکاهد وبکارگران وکشاورزان استراحت وآسایش بدهد. قباد با کمک طرفداران خود از زندان بگریخت وبهیاتله پناه برد واز آنها استعانت جسته لشکر بایران کشید. دراین گیرودار جاماسب بمرد وقباد بدون پیکار دوباره پادشاه شد. دوست ودشمن خودرا بشناخت وچاره جوئی نمود. گشنسبداد را بکشت وسیاوش را گرامی داشت وبزرگترین مقام لشکری اورا سپرد.

قباد از نفاق ودوروئی سرداران وبزرگان کشور با خبر بود میخواست سومین فرزند خود انوشیروان را جانشین سازد که با واطمینان داشت وموبدان هم طرفدار او بودند زیرا او با مزدک ومزدکیان مخالف بود بنابراین در وصیت نامه ئی که مخفیانه نوشته وبموبدان موبد سپرده بود اورا بسلطنت نامزد نموده بود. پسر بزرگ قباد کاوس نام داشت وطرفدار مزدک بود دسته کارگران وپیروان مزدک ویا آشوب طلبان اورا بپادشاهی میخواستند. دسته ئی از

بزرگان وسرداران لشکرمنجمله اسپهبدخالوی انوشیروان خواهان پادشاهی زم بودند که فرزنددوم قبادودرجنگها وپیکارها عدیم المثال ویک چشم خودرا ازدست داده بود. چون ناقص العضونمیتوانندپادشاهی‌رسدقرار برآن دادندکه فرزندوا را بنام قباد پادشاه ساز ندوزم بعنوان نایب السلطنه صاحب اقتدار باشد. نیروونفوذدسته موبدان بیشتربودپس ازمرگ قبادانوشیروان را برا ریکه‌شاهنشاهی بنشاندند.

انوشیروان –

انوشیروان پس ازتاجگذاری سیاوش راکه فرماندهٔ کل لشکروطرفتوجه پدرومتهم بمزدکی بودبقتل رسانید. سپس مزدک وگروهی ازمزدکیان را سرانداخت بقیه مزدکیان خودرا پنهان وبزیرپرده رفتند. پادشاه پس ازختم کارمزدکیان برسیدگی کارمخالفان خودپرداخت. بسیاری ازبزرگان دربارچون باطنا"یا ظاهرا"بگفته صاحب ایرانناامه بمانوی یا مزدکی متمایل ومخالف شاه محسوب میشدندآنها را نیزبقولی چهل نفروبقولی ۵۰ انفربدیار عدم فرستاد. منجمله اسپهبدخالوی خودپادشاه که طرفدارسلطنت قبادبرادر زاده اوبودبابرادران خویش کاوس وزم را نیزبکشت. قبادقبلا فرارکرده بروم پناهنده شدوبفرزندخواندگی امپراتورروم درآمد. بعدها همین قبادبسرداری اسیران ایرانی که درروم گرفتاربودنددرمرزهای مغربی روم برای امپراتورروم مبارزه وپیکارمینمود.

پادشاهی انوشیروان مانندپادشاهی مهردادشکانی باکشتن اعضای خانواده شاهنشاهی آغازگشت. کاری راکه اوشروع نمودبدست شیرویه پسرخسروپرویزبآخررسید. کلیه افراد خانواده سلطنتی کشته شدند. آن پادشاه خونخوارمتولدازمادرعیسوی دودمان ساسان را براندا خت وایران را بقهقرا وشکست سوق داد.

انوشیروان برای آسایش مردم وآرامش کشوربکوشیدشایدنفوذآموزشهای مزدک از بین برود. ولی درتحکیم شالوده عظمت ونیروی خویش بیشترفعالیت بخرج داد. اصولی تعلیمات مزدک برخلاف رویه جاه طلبی اوبودوکارگران ومردم را باغتشاش وآشوب راهنمائی میکردبنابراین اورابراندا خت وپیروانش را بکشت.

پادشاه جاه طلب ونیرومندوخودخواه ،بزرگان ودرباریان وسرداران لشکر،پول پرست وحریص وموبدان متعصب وخودپرست بودند. بنابراین کشمکش بین بانوایان وبینوایان چندی درزیرپرده مخفی‌وتخمی راکه مزدک دردل مردمان کاشته بوددرحال نمووبماندوبوقت خودهنگام ضعف پادشاهان باروزگردیدوایران وپارسیان را خردولنمودویکی ازانگیزه‌ها شکست ایران وپایان دولت پارسیان واضمحلال سلسله ساسانیان گشت.

قانون نظامی ایران بسیارسخت وگاهی ازاوقات سرداران وسپاه شکست خورده بجان ایمن نبودند. رفتارانوشیروان باآذرث فرمانده سپاهی که درروم میجنگیددل شکننده بود. فرمانده نامبرده با دادن تلفات بسیاربرسپاهیان روم پیروزگشت ولی نتوانست انتاکیه راکه مقصدکلی بودبگشاید. بسا اوقات سخت گیری بفرمانده شکست خورده اورا

وا دا ربسرکشی وعصیا ن مینمود .چنا نکه بهرام چوبینه درجنگ با ترکا ن پیروزگشت ولی درجنک با روم درقفقا زشکست خوردهرمزدا ورا توبیخ نمودودوک ولبا س ز ن برا ی ا و ا رمغا ن فرستا دوبا عث شدکه آ ن فرما نده یا غی گردد . گویا دولت ا یرا ن را هی غیرا ز اینگونه سخت گیریها ندا شت تا سپا هیا ن وسردا را ن بجا نفشا نی ومجا هدت بپردا زندودر پیکا رسستی ننما یند .

رویدا دها ئی درتا ریخ ا یرا ن میبینیم هنگا میکه بزرگا ن بخصوص فرما ندها ن سپاه بیش ا زقدرلزوم نیرومندمیگردند ، نفوذومقام وبزرگی پا دشا ه بهما ن ا ندا زه درنظر مردم کم میشودوربا رشا هنشا هی ضعیف وشیرا زه ا مورکشوری ولشکری درهم وبرهم میگردد . بزرگا ن دولت وسرا ن سپا ه نسبت بیکدیگررشک میورزندوآ تش نفا ق بین آ نها شعله ورمیشود وپا دشا ه بی نیروو ضعیف وآ لت دست آ نها میگرددوا گرچنا نچه ا ستقا مت ورزدجا نش درخطر و زندا نی یا کشته میشود .ثمره ا زتخت بزیرکشید ن ویا کشته شد ن پا دشا ه ببدبختی مردم وتباهی ملت منجر میگردد .

هرمزد

هرمزددرآ غا زپا دشا هی با رعا یا بدا دوا نصا ف رفتا رمیکرد . بضعیفا ن وزیردستا ن را فت ومهربا نی نشا ن میدا د . ا متیا زی بین دینها نمیگذا شت . همه را بیک نظر مینگریست موبدا ن ا زا وچشم دا شتها دا شتندوا یرا دمیگرفتندکه چرا یهودی ونصا را را طرف توجه خودقرا رمیدهد . هرمزدمیگفت ، ا یرا ن کشوربزرگی ا ست وا قوام مختلف با ادیا ن گونا گون درآ ن زندگی میکنند .پا دشا ه با یدهمه را با دیده مسا وا ت وبرا بری ببیندوخودرا ویژه یک گروه مخصوص نسا زد .بکشا ورزا ن توجه مخصوص دا شت وا گرکسی ا ندکی برآ نها تجا وزمیکرد بسخت ترین مجا زا ت میرسید . بگفته فردوسی چو ن ا سب خسروپرویزمحصو ل کشا ورزی را خورده ولگدما ل کرده بودپا دشا ه شا هزا ده را مسئو ل قرا ردا ده وفرما ندا دچندین برا بر خسا رت غرا مت بکشا ورزبپردا زد .میگویندپس ا زبزرگمهرورق برگشت وا وضا ع دربا رپا دشاهی دگرگو ن گردید .

بگفته تا ریخ نویسا ن ، ا طرا فیا ن هرمزدهمه خودخوا ه ،خودپسندودوروو ستم پیشه بودند . شا ه را با گفتا رها ی دروغ ا زمردم ترسا نیده برنجا نیدندو مردم را ا زپا دشا ه منزجرسا ختند . چنا نکه همه را زدا را ن ومشا ورا ن پدررا بکشت ودشمنا ن فرا وا ن درا ندرو ن وبیرو ن کشور برا ی خودفرا هم سا خت .

دا دگری بیک میزا ن بین بزرگا ن وزیردستا ن ،بی نوا یا ن وبینوا یا ن وعدم ا متیا ز بین طبقه با لا وپست وهمه را با یک نظرنگریستن ،با عث گسیختن شیرا زه ا مورکشورونا ا منی میگردد .پا دشا ه دا دگردرحا لیکه آ سا یش رعا یا وضعیفا ن را درنظردا رد ،با یستی رعا یت حا ل بزرگا ن را نیزبنما یدوفرقی بین آ نها قا ئل شودونگذا ردستم بزرگا ن برضعیفا ن چنا ن با شدکه رعا یا بتنگ آ مده فریا دنما یند .بگفته فردوسی هرمزدمیا نه روی را ا زدست دا ده بود .

چنان دادگستری که پسندضعیفان باشدوبزرگان را بستوه آورد، انگیزهٔ بزرگی است برخرابی کارپادشاه وبدبختی او. بقول مسعودی، میرخوند، طبری وتاریخ‌نویسان دیگرهرمزددراوایل سلطنت پادشاهی دادگروضعیفان وبینوایان را پشتیبان بودو بربزرگان وسردارا ن سخت میگرفت. گفته‌اندسیزده هزارنفرازبزرگان بفرمان او کشته شده‌اند. ممکن است دراین شماره مبالغه‌شده باشدولی درعین حال نماینده حقیقی است که طبقه بزرگان ازاومنزجرومتنفربوده‌اند. انقلابی درآن زمان شروع شدکه هردوطبقه بالاوپائین راخردوخمیرنمود.

جنگ میان روم وایران ادامه داشت. گاهی این وگاهی آن پیروزمیگشت. تااینکه بواسطهٔ ناخشنودی بزرگان، آشوبی درداخله ایران تولیدگشت وهرمزدچار مشکلات نوین گردید. اعراب عراق که همواره چشم براه ضعف حکومت مرکزی بودند، بر بین النهرین حمله وبتاراج وچپاول وکشتن وبستن پرداختند. مردم خزرازراه شمال غربی برارمنستان هجوم آورده بآذرآبادگان رسیدند. ترکان بتحریک رومیان و آگاهی ازآشوب واغتشاش درباروناخشنودی بزرگان، ازمرزمشرق بقصدغارت وچپاول با یران حمله‌کردند. رومیان ازجنگ بستوه آمده بودندومیخواستندتوجه ایران را بمرزهای دیگرمعطوفسازند.

پادشاه، مرزبان اردبیل، بهرام چوبینه‌را مامورجنگ ترکان نمود. بهرام از خاندان مهران وازنژادشکانیان بود. وبادوده‌ساسان که خاندان آنها رابراندا خته بودنددل خوشی نداشت وباجبارا طاعت میکرد. درپی فرصت بودکه‌دودمان ساسان را براندازدودودمان خودواشکانی رابنانماید. بهرام چوبین با ۱۲هزارمردکارآزموده ترکان راشکست داد. ساوه‌شاه، خان آنها درپیکارمقتول گردید. بقول صاحبایران نامه، ساوه‌بایستی تحریف‌چاو-وو Chew-Wow باشدکه‌لقب سران ترکان ازطرافجیحون بوده. پرموده‌پسرساوه‌شاه پس ازکشته‌شدن پدردربار وی استواری متحصن گشت وبشرطی بتسلیم حاضرگردیدکه‌زینهارنامه‌بامضای شاه بدوداده‌شودآنگاه باروی رابا آنچه‌در اوست واگذارکرده‌بدست بوسی شاهنشاه میرود. بهرام باپیک مخصوص زینهارنامه نامبرده‌رابا ورسانید.

بهرام چوبینه پس ازشکست ترکان وآرامش بخشیدن بمرزخا وربگفته تاریخنویسان ۵۰ هزارباررشترازغنایم بپایتخت فرستاد. هرمزدبجای آنکه‌اورابنوازدیارافتی نشان دهدبسبب نخوت وتکبری که‌ازپیروزی بهمرسانیده‌ورفتارناسزائی راکه‌بشاه ترکان نموده‌بودازاوآزرده‌خاطربودوطرفسوءظن درباروشاه واقع گشت. ولی هیچ بروی خودنیاوردزیرارفع غائله رومیان وطایفهٔ خزردرقفقازباقی بودکه‌بایستی انجام داده‌شود. بهرام درجنگ قفقازشکست خورد. پادشاه بواسطهٔ آزردگی‌خاطرازاو دوک ولباس زنانه برایش فرستاد.

اگرچه این تنبیه در ایران سخت نبود و سران سپاه بواسطه خطاهای کمتر از این سزاهای سخت میدیدند ولی در این هنگام که سرداران سپاه از پادشاه دلخوشی نداشتند بهرام فرصت را غنیمت دانسته آغاز سرکشی نمود و سپاهیان و سرداران دیگر را با خود همراه ساخت. در آن موقع بهرام در حوالی رود ارس بود. شاه او را از فرماندهی معزول ساخت بهرام بجای اطاعت از فرمان شاه بواسطه نخوت و عصبانیت ذاتی، نامه تند و بی ادبانه بشاهنشاه نوشت و او را دختر انوشیروان خطاب کرد. پادشاه بجای آنکه شخصاً اقدام موثری بنماید، سرداری را بنام سارام برای گرفتاری و آوردن بهرام مامور ساخت. سردار نامبرده بدست بهرام گرفتار و بفرمان او در پای پیل افکنده کشته گردید.

از آن طرف سپاهیانی که در نصیبین، مرز جنوب غربی مستقر بودند با بهرام یگانه گشته بسوی تیسفون و پایتخت حرکت کردند. با نزدیک شدن سرکشان به پایتخت بر وحشت و ترس و بدگمانی هرمزد افزوده میگشت و کارش بیشتر خراب میشد. بهرام از هرمزد که پادشاه بود بیم نداشت زیرا از انزجار خاطر بزرگان کشور نسبت با و آگاهی داشت. ترس او از خسرو پرویز پسر شاه بود که مردم و بزرگان طرفدار او بودند و او را بشاهی میخواستند. پس بفکر چاره افتاد که پیش از آن بودی هرمزد کار خسرو را با نیرنگی تمام کند و او را بدست پدر بقتل رساند. سکه هائی بنام خسرو ضرب نمود و بتوسط بازرگانان در پایتخت رواج داد چنانکه سکه ها بدست خود شاه برسد و از پسر بدگمان گردد. خسرو پرویز از نیرنگ بهرام با خبر شد و با اطرافیان خویش بآذربایجان فرار نمود. از سوی دیگر بهرام از پیر موده پادشاه ترکان بنا برفتار و سلوک ناهنجار خویش پوزش خواست و پیمان دوستی بست.

هرمزد چون از فرار پسر آگاهی یافت سوء ظن او نسبت بوی بیشتر گردید و یقین حاصل نمود که بفکر پادشاهی و قتل اوست. بنابراین تمام هواخواهان و بستگان خسرو را از جمله بستام و بندوی خالوهای او، همه را در زندان انداخت. زندانیان، شورشیان را با خود یگانه کرده شبانه از زندان خارج و بکاخ شاهی حمله نمودند و هرمزد را گرفته کور نموده زندانی ساختند. خسرو از کوری و زندانی پدر با خبر گردید با سپاه خود بپایتخت شتافت. بزرگان شهر باستقبال شتافته او را بر تخت شاهی نشاندند.

چنین بود عاقبت کار هرمزد و آغاز شاهنشاهی خسرو پرویز. ناامنی در کشور، نفاق و دوروئی بزرگان و نزدیکان سلطنتی، سرکشی سرداران لشکری و نخوت درباریان و بی مبالاتی بارج مقام پادشاهی که در زمان هرمزد پدید گشت با جلوس خسرو پرویز در سال ۵۹۰ میلادی بجنگ خانمانسوز داخلی و کشتار بیشمار بزرگان و سپاهیان و سرداران تبدیل و تا پایان دولت پارسیان و اضمحلال دودمان ساسانی ادامه پیدا کرد و ملت ایران را بدبخت اسیر، خوار و به ننگین ترین شکست دچار و کشور آباد و خرم را ویران و نشیمن بوم شوم ساخت.

خسرو پرویز —

خسرو پرویز در ابتدای سلطنت با آشوب اندرونی و جنگ خانگی و تهدید همسایگان

گرفتار بود. بخش بزرگی از سپاه ایران درفرمان بهرام چوبینه وبحمله بپایتخت حاضربود. نسبت به بزرگانی که اورا بشاهی برداشتند اعتماد نداشت وبواسطه رویدادهائی که برپدرگذشت بیمناک بود. با بهرام چوبینه از در ملایمت وسیاست پیش آمد نامه ئی پر از مهربانی با هدایای گرانبها برایش فرستاد. بهرام نپذیرفت ودرعوض نامه بسیار تندبخسرو نوشت واورا تهدیدکردکه از تخت سلطنت بزیر آید وبا وپناه جوید تا اورا فرماندهی یکی از استانها سازد. سپاه هردوجنگجو دربرابر هم ایستادند وهردوبا سخنرانیها خوددرجلب سرداران یکدیگربکوشیدند. بهرام کامیاب گردید وسرداران خسرواورا بگذاشتند.

خسروبناچاری باتفاق خالوهایش بستام وبندوی وزنان وکودکان ومعدودی از سواران بروم پناهنده گشت. بهرام چوبینه به تیسفون واردوبرتخت پادشاهی جلوس نمود. رفتاربهرام برا علام فوری شاهنشاهی خودکاری عاقلانه نبودزیراکه غیراز خسرو فرزندان دیگرقباد داستحقاق جلوس را داشتند. مردم ایران کسی راکه غیراز دودمان شاهی باشد برسمیت نمیشناسندوبزرگان وسرداران بشخص چون خودبزودی سراطاعت فرونمیآورند. باید دانست که بزرگان از هرمزد آزرده بودند واز خسروهم بواسطه مخالفت با پدرش بیم داشتندولی بستگی آنها با دودمان ساسان استوار بودوبآسانی بپادشاهی بهرام چوبینه تن درنمیدادندواورا با نظرحقارت ونفرت مینگریستند. اما آنانکه برخلاف هرمزدبلندشده بودنداز کینه جوئی خسرپرویزوحشت داشتند. لذا بهرام را بپادشاهی تشویق میکردندوامیدواری مقامهای بزرگ ازاوداشتند. یکی از آنها شهران گرازبودکه درزمان خسروپرویزفرمانده سپاه بزرگی بودوبعدازشیرویه پسرش اردشیررابکشت وبرای چندصباحی خودپادشاه گردید.

بگفته فردوسی بهرام چوبینه مجلسی ازبزرگان آراست وهمه بتاسی یکدیگراورا بشاهی مبارکباد گفتندمگرخزروان خسروکه برخلاف چاپلوسان درهمان مجلس بلندشدو

بدوگفت اکنون که چندین سخن	سرائیدبرنا ومردکهن
سرانجام اگرراه جوئی بداد	هیونی برافکن بکردار باد
همان دیرتا خسروسرفراز	بکوبدبه بیدادراه دراز
زراه گذشته بپوزش گرای	سوی تخت گستاخ مگذار پای
که تا زنده باشدجهاندار شاه	سپهبدنباشد سزاوار گاه

اما بهرام چوبینه بنابحرصی که بپادشاهی داشت وتشویقات چاپلوسان که سود خودرادرشاهی اومیدیدند سخن خزروان خسرورابهیچ گرفته برمسندشاهنشاهی جلوس نمودواشخاصی راکه گمان میکردهواخواه خسروپرویزمیباشندیابکشت ویاآنکه درزندان انداخت. با وجودهمه نوع سختگیریها فتنه نخوابید. بندویه خالوی خسرو خودراازرا

زندان نجات داد و هواخواهان خسرو را جمع کرده با سپاه بهرام در افتاد. در این جنگ شبانه بهرام پیروز شد و بندویه به آذربایجان فرار کرد. هواخواهان خسرو که بدست بهرام گرفتار شدند بقتل رسیدند.

خسروپرویز از امپراتور روم ماریکیوس برای پس گرفتن تخت و تاج ایران از دست بهرام چوبینه غاصب، استعانت جست. امپراتور دختر خویش را بقصد ازدواج او در آورد و با هفتاد هزار سپاهیان روم او را با یران فرستاد. بهرام چوبینه در مصاف خسرو از بیوفائی سردار ان شکست یافته فرار نمود و سپس کشته شد و خسرو دوباره برتخت شاهی پدر جلوس نمود.

خسروپرویز نخستین ده سال پادشاهی خود را در استواری شالوده استقلال داخلی و رفع آشوب و ناامنی کشور و شکست و نابودی بهرام چوبینه فعالیت نمود. سپس به برانداختن کشندگان پدر پرداخت و کسانیکه در آن غائله دست داشتند از او ایمن نبودند. در آخر در کشتن بندوی و بستام هر دو خالوهای خود اقدام نمود. زیرا اگر رعایت خویشاوندی و کمکهائی که آنها در راه شاهی او کشیده بودند مینمود، مردم، با فواه شایع شده از طرف بهرام دایر براینکه خسرو در قتل پدر دست داشته یقین میکردند. بنابراین بندوی را غافلگیر کرده در دجله غرق نمود و بستام که در خراسان فرماندهی میکرد بپایتخت طلبید. اما او از واقعه خبردار گشت و عاصی شده پرچم استقلال برافراخت و سکه بنام خود ضرب نمود. خسرو پرویز سرداران و فرماندهانی که در قتل پدر دست داشتند و از کسانیکه بدگمان و بیمناک بود کلیه را نابود ساخت تا براو مانند پدر دست نیازند. آنگاه بعیش و عشرت و ناز و نعمت پرداخت. لیکن از امور مردم و بزرگان و سرداران غافل نبود و دوست و دشمن سر بفرمان بودند.

سپاهیان خسروپرویز بفرماندهی شهوراز و شاهین از دو سوی، در جنگهای طولانی با روم بسیاری از قلمرو آنها را از جمله سوریه، فلسطین و مصر تا حدود مرز حبشه تصرف نمودند. شاهین از سوی دیگر تا بدریای بسفور رسید و قسطنطنیه پایتخت امپراتوری روم در خطر افتاد. در این پیکارها غنایم فراوان نصیب دولت و سپاهیان گردید. در جنگ فلسطین یهودیها بقول تاریخ نویسان روم، بنا بدشمنی و کینه دیرینه با مسیحیان و رومیان بکمک سپاهیان ایران میجنگیدند. چون شهر اورشلیم پس از ۱۸ روز محاصره ویدن صدمات و خرابیهای فراوان در سال ۶۱۵ میلادی فتح گردید، جهان بکام کلیمیان شد. بنای غارت و قتل شهر و عیسویان گذاشتند. کلیساهای شهر و مزار حضرت عیسی را سوزاندند. صلیب مقدس که مسیح برآن مصلوب شده و در صندوق زرین محفوظ بود تصرف کرده بخزانه ایران فرستادند. میگویند یهودیان ۳۵ هزار عیسوی را اسیر و برده نمودند. خرابیهائی که آنها بواسطه کینه خود با رومیان و عیسویان برا ورشلیم وارد آوردند بنام پادشاه ایران تمام شد و دنیای مسیحیان را برخلاف ایران برانگیخت. زیرا که یهود بدون پشتیبانی

دولت ایران از اقدام بآن عملیات شنیع عاجز بودند.

هرقل امپراتور روم چون پایتخت را درخطر دید، هدایای گرانبها با درخواست آتش بس و پیشنهاد صلح بوسیله شاهین فرمانده سپاه بشاهنشاه ایران فرستاد. پادشاه آنرا نپذیرفت و بقصد بسط قلمرو کشور از سوی مغرب، فرمان پیشروی بیشتر داد. اما سپاهیان و سرداران در طی ۳۸ سال جنگ چنانکه گفتیم صاحب غنایم هنگفت گردیده، میخواستند بشهر و دیار خود برگشته بدیدار زنان و فرزندان و خویشاوندان برسند و بناز و نعمت زندگی کنند. اما خسرو در کشورگشائی حریص بود و چندین بار پیشنهاد صلح رومیان را نپذیرفت.

شهرورازوشاهین بر هشتاد هزار سرباز فرماندهی میکردند و در پیکارها هم پیروزی میافتند. از باد نخوت و تکبر خود را از همه کس برتر میدیدند و منتظر بهانه‌ای بودند تا مانند بهرام چوبینه سر بعصیان بلند نمایند. نفاق و دوروئی و کینه بشدت در میان سرداران پدید آمد. میکوشیدند شاهنشاه را بازیچه دست خود قرار دهند. خسرو از رویدادهای پدر در هراس بود.

هرقل امپراتور روم چون دید پیشنهاد صلح پذیرفته نگشت بناچار و به پنهانی بتخلیه پایتخت پرداخت و خزاین کشور و اشیاء گرانبها را در کشتیها بار کرد که بکارتاژ تونس حالیه بفرستد. نقشه او کشف شد و مردمان مانع از تخلیه گشتند. کشیشها و اسقفها در یک مجمع پرجنجال در میدان شهر، با سخنرانیهای شدید خود، مردم را بفداکاری دعوت نمودند و جنگ سیاسی را بجنگ دینی تبدیل ساختند. بمردم گفتند دار و ندار خود در میان ریزید و برای پس گرفتن صلیب مقدس و انتقام سوزاندن کلیساها و مزار مقدس مسیح جانبازی نمائید. تمام کلیسا خزاین پر از سیم و زر و جواهرات و مردم دار و ندار خود را برای هزینه جنگ بدست هرقل دادند. جوانان حتی پیران نیز برای میدان نبرد نام نویسی نمودند. شور و غوغائی که عالم عیسویان مغرب در مورد صلیب بلند نمود، عیسویان ایران را نیز متأثر ساخت و بدسیسه برخلاف دولت مرکزی پارسیان مشغول فعالیت گردیدند. جنگ سیاسی را عنوان اختلاف دین قرار دادند. احساسات عیسویان را برحفظ دین خود و خلاف دین زرتشتی برانگیختند. ستمکاریهای یهود بر عیسویان شام و فلسطین و آتش زدن کلیساها و مزار عیسی و ربودن صلیب مقدس را بزرگترین توهین بجهان عیسویان قلمداد کردند. عالم عیسوی‌گری بضد ایرانیان بشورش افتاد. اما پارسیان چنین جوش و خروش دینی نداشتند. بلکه خسروپرویز را نیز بواسطه داشتن زن مسیحی و فراخی حوصله و آزاد گذاشتن مذاهب، عیسوی میشمردند. خسرو از رفع تهمت عاجز بود و ایرانیان عیسوی نیز دشمن پادشاه گردیده بگرفتن کین آماده شدند. خسرو با همه دشواریها و آشوبهائی که در پیش نظر میدید حاضر بصلح و آتش بس نمیگشت. چون کارد باستخوان رومیان رسید حس مذهبی و نفرت را برخلاف ایرانیان برانگیختند و سپاهیان آنها بفرماندهی هرقل

خودامپراتورناگهان برسپاهیان وسرداران ایران شبیخون زده شهرها را غارت کرده میسوزانیدندوفرارمیکردند.

چنانکه گفتیم سرداران لشکرازنبردسالیان درازوحمله بنقاط مختلفه واعزام بمرزهای دیگرخسته وکوفته وبیاددلدادگان خودبودند. بواسطه پیروزیهای پی درپی بخودمغروروباکمترین سرزنش شاهنشاه ازبی‌مبالاتی با مورجنگ عاصی وسرکش میگشتند. قلمروکشوربسیاروسیع شده بود.ازمشرق تابمرزترکان وازجنوب تابنوبه وحبشه ویمن امتدادداشت. اگرپادشاه بیداردل میبودبایستی پایگاه نظامی خودرابسپاهیان وجنگیان نزدیکترسازد،تاازحرکات آنها وهم دشمن باخبرباشدولی اوبرخلاف نیای خویش انوشیروان که در۸۰سالگی درمیدان پیکاربنظارت جنگ میپرداخت،بآرامش واستراحت ونازونعمت خوگرفته بود. دردستکره سه منزلی راه به تیسفون بافوجی ازخدمه وکنیزان بعیش وعشرت مشغول وانتظارداشت فرمان اورافوراً"درمیدان جنگ بموقع اجراگذارند. بگفته تاریخ‌نویسان چون سفره شاهی‌اوگسترده میشدیکهزارتن چاکروپیشخدمت درخدمت اوایستاده بودندوهزارتن رامشگربرباست باربدبنواختن وسرودن نغمه‌های شیرین، شاهنشاه راشادوخرم میساختند.درصورتیکه سرودست وپاوسینه رعیت های‌بدبخت درمیدان نبردبخاک وخون آغشته میگشت. نفاق وسرکشی سرداران وبزرگان وموبدان وسازش نصارا برضدپادشاه وپیری‌ونفرین عامه‌وبیکسی‌ودسیسه‌حرم ودرباركاررابرپادشاه دشوار ساخت وشاهنشاهی که ازبزرگترین وخوشبخت ترین پادشاه جهان بشمارمیرفت،بواسطه تکبروغفلت وعیش ونوش وپول پرستی بدبخت ترین پادشاه گردید.

هرقل برای حمله بایران برای هزینه‌جنگ پول وسپاهیان بیباک ومتهورلازم داشت. اندوخته‌های‌بیشماركلیسیاها بودجه‌جنگ آماده‌گردید.جوانان برای کین توزی وگرفتن صلیب مقدس درسپاه اونام‌نویسی‌نمودند. بنابراین درروزی فرخنده درسال ۶۲۲میلادی درسرسپاهیان خویش بسوی ایران رونمود. کشتیهای حامل سربازان ونیازمندیهـا بادبان برافراشته باسکندرون واردشدند. شاهین فرمانده ایران که تاكرانهای‌بسفور رااشغال کرده بود،درکارحرکت آنها مداخله‌ننمودوازرفتن آنها جلوگیری بعمل نیاورد هرقل درآن بندربتربیت وتمرین ومشق جنگی سپاهیان ناآزموده خودپرداخت .درنیمه آن سال بمرزارمنستان وعیسوی نشین ایران روی آورد.اسواران مرزی رابشکست وآسیر ساخت ودرارمنستان بیارامید.دربهارسال بعدباکمک عیسویان آن بوم بـآذربایجان هجوم آورد. هرچه‌رادرعرض راه میدیدغارت میکردودهات وقصبات وشهرها وآتشکده ها را میسوزانیدتاآنکه بنزدیکیهای گنجه رسید. خسروپرویزدرآن موقع باسواران خـود بپابیوسی آتش مقدس آذرگشسب بشیزآمده بود.شهروراززوشاهین باوجوددستورا کیـد شاهنشاه ،ازپیشروی رومیان درارمنستان وآذربایجان جلوگیری ننمودندواهمال ورزیدند.چون شاه سپاهیان دشمن رانزدیک دیدباشتاب هرچه‌تمام آتش مقدس وچیزهای

گرانبها وجواهرات برروی هم انباشته درآتشکده را هرقدرتوانست با خود برداشته بسوی دستکره پایگاه عیاشی خویش فرارنمود. شهربدون جنگ بدست رومیان افتاد. سپاه روم انتقام اورشلیم شهرمقدس خودرا از این شهرمقدس زرتشتیان گرفتند. آنرا غارت وویران کرده بسوزانیدند. آتشکده مقدس آذرگشسب که آتشکده شاهنشاهی وازپرستشگاه های بزرگ پارسیان بودوشاهنشاهان نامور ایران دربزرگداشت وآبادانی آن همت گمارده بودند همانندبیت المقدس ومزارعیسی گردانیدندکه ازدست کلیمیان آسیب فراوان دیده بود. اندوخته های فراوان این آتشکده که درطی سده های متمادی بوسیله پادشاهان وبزرگان ودلدادگان برهم انباشته شده بودبدست رومیان افتاد. هرقل پس ازاین پیروزی چون شنیدشهرورازبسوی اوپیش میآید، بپایگاه خودارمنستان برگردید.

دستکره درشمال شرقی تیسفون واقع وبگفته استادپورداود ازسال ۶۰۴ تا ۶۲۸ میلادی پایگاه خسروپرویزبود. این پادشاه عیاش درطی مدت ۲۴سال یکبار هم به تیسفون نرفت که پایتخت شاهنشاهی وبفاصله ۱۰۷ کیلومترقرارداشت. هرقل دراوایل سال ۶۲۸میلادی براین شهرهم ناگهان بتاخت وآنرا غارت وخراب کردواومیدواربودکه صلیب مقدس را دراین شهربیابدولی بجای آن ۳۰۰پرچم رومی بیافت که درپیکارهای طولانی بدست ایرانیان افتاده بود. خسروپرویزبگفته تاریخ نویسان به اردشیر گریخت. رومیان چنان دستکره را خراب نمودندکه دوباره روی آبادی بخودندید. ویرانه های آن درسراه باستانی بین قصرشیرین وبغداد واقع میباشد. هرقل خودرا آماده محاصره تیسفون ندیدودوباره بآذربایجان مراجعت کرد. بگفته آقای بوری "هرقل درطی مدت پنجسال یعنی ازسال ۶۲۲که بمرزایران روی نهادتا سال ۶۲۸که دستکره را ویران ساخت، شش باربرایران حمله نمود. زمینهای آبادآذربایجان را با خاک یکسان ساخت. آثارزرتشتیان راکه بنظراونشانهای بیدینان بود، بکین توزی اورشلیم و صلیب مقدس ازمیان میبرد مردم ایران سوخته شدن دهات وآتشکده وخانه وزندگی خودرا بسبب علاقه خسروپرویزبشیرین زن عیسویش گناه اومیدانستندوموبدان نیزازاومتنفر ومنزجربودند.

پس ازسقوط دستکره، نقشه پادشاه برهم خوردوایرانیان دچاربدبختیهای عظیم گردیدند. خسروپرویزهفتادساله وپیروبمرض نقرس گرفتاربود. میخواست تاج وتخت شاهی رابیکی ازفرزندان خودواگذارد. درحدودبیست پسرداشت. بزرگترین آنها شهریار پدریزدگردبودکه هنگام عصیان بهرام چوبینه وفرارخسروبروم دررکاب پدرجانفشانی میکرد. ازمریم دخترموریس امپراتورروم نیزچندفرزندداشت که شیرویه وپوراندخت ازآنها بودند. ازشیرین محبوبه عزیزش نیزچهارپسرداشت ازمیان آنها مردانشاه را برگزیده میخواست سلطنت رابا وبسپارد. بقول سرپرسی سایکس وتاریخ نویسان مغرب زمین، علاقه خسروبمردانشاه بواسطه عشقی بودکه بمادرش شیرین داشت. اتفاقا" این

شاهزاده بواسطه تربیت مادربدین مسیح متمایل بود. موبدان با نفوذکامل خوددر دربار سخت برآشفتند. ازطرف دیگرمسیحیان پایتخت بسبب رفتار ناهنجار یهودیان دراورشلیم وسوزاندن کلیساها وکشتار عیسویان وربودن صلیب مقدس هنگام پیروزی ایران چنانکه گفتیم ازپادشاه ودولت پارسیان نفرت داشتندوطرحی میریختندتا شیرویه که مادرش مسیحی ودختر امپراتورروم بودوخودش نیزچندان بدین زرتشتی علاقه نداشت برتخت نشیند. ازذکراین نکته نیزناگزیریم زرتشتیانی که دین خودرا ترک کرده‌ودین عیسوی را می‌پذیرفتندوآتشه میگشتندنه بمیهن علاقه‌داشتندونه بپادشاه ونه بهم میهنان زرتشتی وهمه راکافروبیدین میپنداشتند.درآن هنگام دسیسه های بزرگ دردربار واندرون شاهنشاهی درکاربودوخودپادشاه بسبب ناخوشی وگرفتاریهای خارجی وداخلی ازسازشها ونقشه‌کشیهای خانگی بیخبربود.

بگفته‌طبری ، فرخان وزیردست اوشهران گرازبقیصرنامه‌نوشتندواورا ملاقات کردندوگفتندما کشورترا گرفتیم اینک خسروبرما حسدورزیده درپی کشتن ماست حاضریم با تویکی شده اورا ازتخت بزیرکشیم ازسوی دیگرگردن اسب فرمانده‌گاردشاهی درپایتخت وموبدان ودونفرازفرزندان شهرورازحاضردرپایتخت و۲۲نفرازبزرگان وشیرویه پسر خودپادشاه باهم یگانه‌گشته‌ودر۲۹فوریه سال ۶۲۸ وبقولی ۶۵۰ میلادی شاه را غافلگیرودرکاخ شاهنشاهی دستگیروزندانی نمودندوسپس جلوس شیرویه را برتخت شاهنشاهی اعلام کردند.

انگیزه سرکشی شهران گرازهوا وهوسی‌بودکه میخواست مانندبهرام چوبینه بر اورنگ پادشاهی ایران جلوس کندوانگیزه سرکشی سرداران زیردست رنجش وترس از سیاست وخشم خودپادشاه وسرکشی بقیه‌سرداران خستگی ازپیکارودوری اززن وفرزندو خاندان خودبودومیخواستندصلح وآرامش درکشوربرقرارگرددتا درشهروبوم خویش براحتی زندگی کنند.

چنانکه هرقل عیسویان جهان را برخلاف دولت پارسیان برانگیخت خسرونمیتوانست غیرنصارا رابرضدرومیان وعیسویان بشورش برانگیزاند.بعلاوه مسیحیان ایران درخود پایتخت صاحب نفوذودراموکشوری بطورمستقیم وغیرمستقیم دخالت داشتندوبسبب شاه‌بانوی ایران ظاهرا" محبوب شاه وهرچه دلشان میخواست میکردندودربنای کلیساها هم فعالیت میکردند.

سرکشی وسازش برخلاف خسروپرویزازیکطرف وازشهران گرازبودکه باقیصرساخت وپاخت کردوازطرف دیگرگنداران اسب‌فرمانده‌گاردشاهنشاهی که باشیرویه مدعی سلطنت همداستان گردید. بقول کریستنسن پادشاه دربه اردشیربا سهال گرفتارشد. مردانشاه وشهریاردوپسرش بخدمت اوبودندواورا بپایتخت آوردند. شیرویه ازبیماری پدرفرصت بدست آورده باگشنسب اسپید برادرشیری خودوشمطه مسیحی ونیوهرمزدو

وجمعی دیگرپادشاه را گرفته دردژفراموشی زندانی نمودند.

نخستین کار شیرویه با تفاق همداستان خودا ین بود که مردانشاه پسرخسرووشیرین نامزدسلطنت را دربرابرچشم پدربکشتند. سپس شاهزادگان دیگرسلطنتی را که بقولی پانزده وبقولی چهل نفربودند همه را بکشت.

خسروپرویزسرانجام بسال ۶۲۹ بقولی و ۶۰۵ میلادی بگفته طبری که مدت پادشاهی اورا ۴۸سال داده وپادشاهی هرمزدرا ۲۳سال وا ندی کشته میگردد. خسروپرویزبواسطه پیروزیها وجمع ثروت هنگفت درا واخرپادشاهی خویش برخلاف انوشیروان که همواره میانه روی را پیروی میکردمغرورگردیده وروش اعتدال را ازدست داده بود، چنانکه سردارا ن وفرماندهان اودروحشت وهراس میزیستند.

خسروپرویزدردوران پیکاربا روم، شبی درمجلس عیاشی بواسطه دسیسه یکی ازحاسدان، نعمان سوم ازخاندان آل منذرپادشاه حیره وایراندوست را بکشت. خاندان منذراز قبیله بنی‌لخم ازترس آزار وبقبیله شیبان پناهنده شدند. خسرو، ایاس بن قبیصه را که روزی هنگام فرارش بروم با ومددکرده بودبمرزبانی آنجا برگماشت.

بگفته رحیم زاده صفوی "دولت ساسانی ازشهرهای عربی نشین فقط ولایت حیره را بحال استقلال باقی گذارد که پادشاهی آن با خاندان آل منذرازطایفه بنی‌لخم بود. این خاندان ایران دوست نفوذایران را برطوایف نبطی وعشایرعربی درساحل غربی فرات تا نجدوشام استوارمیداشتند. اززمان انوشیروان که ولایت یمن بتصرف ایران درآمد، تقریبا"تمامی شبه جزیره عربستان یا بوسیله مرزبان ایرانی یمن ویا بوسیله خاندان آل منذرکه شاهان حیره بودندتحت نفوذایران قرارگرفت. بعضی ازپادشاهان حیره نسبت بشاهنشاهان ایرانی سمت للـه‌کی واتابکی داشتند. ازجمله حکایت بهرام گور واستادومربی اونعمان وکوششی که برای رسیدن بهرام بتاج وتخت موروثی مبذول داشت درشاهنامه وتواریخ ایران ثبت گردیده است."

"براندا ختن خاندان آل منذرکه خادمان صدیق ودلسوز ایران بودند، ازاشتباهات بزرگ خسروپرویزبود، زیرا محبوبیت ونفوذدیرین منذریان درمقابل تجاوزپسندی و غارتگری اعراب گرسنه بیابان سدی محکم بودودادودهش آنها نسبت بمشایخ وبزرگان اعراب واقداماتی که برای دلجوئی اعراب وجلب عطوفت دربارشاهنشاهی بحال آنها وواداشتن آنها بخدمت ایران بعمل میآوردندازهرجهت برای امنیت عراق گرانبها بود. کشته شدن نعمان بنا بگواهی تاریخ تولید حوادثی نمودکه اعراب راحتی در دوره پادشاهی خودخسروپرویزگستاخ ساخت ودنباله آن گستاخی به پیروزیهای اسلامی منجرگشت.

خسروپرویزبرای سرکوبی خاندان شیبانی بعلت پناه دادن به خاندان آل منذر سی هزارنفربفرماندهی ایاس بن قبیصه مرزبان تازه حیره بگفته نولدکه درسالهای

۶۰۴و ۶۱۰میلادی بجنگ قبیله شیبان فرستاد. پس از جنگ وگریزهای چندی که درذوقار بوقوع پیوست عربهائی که درخدمت دولت ایران بودندخیانت کرده فرار کردند. سپاه دولت شکست خوردوجمعی ازسربازان ایران کشته شدند. اعراب این شکست را بفال نیک گرفتندوگستاخ شدند.

شیرویه :

شیرویه پسرخسروپرویزپس ازقتل پدربنام قباددوم براورنگ شاهی نشست امان بزرگترین پسرشاه وولیعهدنبود. با هوای سلطنت درسرجمعیتی ازعیسویان وغیرآنان با اوهمراه بودند. چون مادرش مریم دخترموریس امپراتورروم بود، گروه نصارا طرفدار اووامیدوار یها از اوداشتند. شیرویه بنابفشار هواخواهان یا بمیل خودچنانکه گفتیم پدررا از میان برداشت وبعدبرادران وکلیه خاندان سلطنتی ازاعمام ونبی اعمام وغیره را باکسانیکه اندکی ازآنها بدگمان بودنابودساخت. ولی بازهم بین هواخواهان خوددشمنانی داشت ازجمله شهروراز فرمانده سپاه شام وفرزندان اوبودندکه درقتل خسروپرویزوی رایاوربودند.

شیرویه پیشنهاد صلح بروم فرستادکه باخوشحالی پذیرفته شدولی بشرط برگرداندن صلیب مقدس با حترام تمام بروم. پس از امضای پیمان صلح، شیرویه فرمان تخلیه خاک روم را بفرماندهان نظامی خودداد. اما شهرورازباشصت هزارسرباز بفرمان اوازفرمان شاهنشاه سرپیچیدوآسیای صغیرقلمرواشغالی را تخلیه نکرد. میخواست شخصاً جداگانه وبا شرایط مخصوص پیمان صلح با دولت روم امضاکند.

با یدادنست هرقل امپراتورروم درمدت شش سال که درخاک ایران تاخت وتازها نمودوشهرها را ویران کرده سوزاند، نتوانست شهرهای اشغالی دولت ایران را هنگام جنگ طولانی پس بگیرد. تاریخنویسان روم وغرب پیروزیهای هرقل را درخاک ایران چنان باآب وتاب شرحداده اندکه خوانند ه تصورمیکنددولت ایران دربرابر هجوم آنها ازپای درآمده ویاآنکه تمام خاک ایران را رومیان اشغال کرده بودند.

شیرویه نتوانست طبق ماده پیمان صلح صلیب مقدس را بروم برگرداندزیرا بقولی بواسطه شیوع بیماری طاعون ازنتایج طغیان دجله وفرات درگذشت وبقولی فرزندان شهرورازاورا مسموم کردندتاراه پدرشان برای سلطنت بازگردد. صلیب مقدس درزمان پادشاهی پوراندخت بتاریخ ۱۴سپتامبر ۶۲۹میلادی بروم برگرداندیدند.

اردشیرسوم :

اردشیرسوم (۶۲۹) هفتساله بودکه پدرش شیرویه درگذشت. بزرگان کشوراورا بر اورنگ شاهی نشاندندومهرگشنسپ، خوانسالار خسروپرویز، سردارسالخورده وصائب رای را نایب السلطنه او قراردادند. ولی درآن اثناشهروراز مانندبهرام چوبینه پرده ازرازدرونی خودبرداشت وچنانکه گفتیم برخلاف فرمان شیرویه آسیای صغیررا تخلیه

ننمودوبقیصرپیغام داد، درصورتی قلمرواشغالی را بروم واگذارخواهدکردکه اورا رسما" بشاهنشاهی ایران بشناسد. قیصراورا ملاقات وپیمان صلح را با او امضاء نمود.

آری چنین بودخواهش ناپاک یک سرداررسالخورده ومعروف ایران که پس از سالیان درازنمک خوارگی وخدمت بمیهن وشاهنشاه خویش، اینک خیانت پیشه کندونقشه های غصب تاج وتخت شاهنشاهی را طرح نماید. هنگام ورودبپایتخت باتفاق شصت هزار سرباز، مانندبهرام چوبینه با بزرگان کشورپرخاش آغازکردکه بدون مشورت با او کودکی ناشایسته که پدرش قاتل شاهنشاه بوده برتخت نشانده اند. با این بهانه پادشاه را بگرفت وبکشت وبسیاری ازبزرگان مقتدرراکه برخلاف خودتصورمیکردباتهام کشتن خسروپرویزنابودساخت. مهرگشنسب نایب السلطنه بیگناه را نیزبکشت وتاج شاهی بر سرنهاد. مدت پادشاهی اردشیررا تاریخنویسان باختلاف ازشش ماه تا یکسال ونیم ذکر کرده اند.

بگفته فردوسی شهرورازپیش ازورودبپایتخت به پیروزخسروفرمان داد شاه را تباه سازد. اوهم ازترس جان خویش بناچاربارتکاب چنین عمل زشت تن درداد. بقول فردوسی سپاه جاویدبرشهرورازعاصی شده اورا پس ازچهل روزوبقولی دوماه درشکارگاه با تیربکشتند.

پوراندخت:

پوراندخت خواهرشیرویه ازمریم دخترموریس، باسیاست وکفایت ودرایت ودانا بود چون مردی راازخاندان ساسان نیافتندسرداران وبزرگان اورا بشاهی برگزیدند.

بنا بنوشته غالب تاریخنویسان درزمان پادشاهی او، ابوبکربرای فتح ایران لشکر فرستاد. حمزه اصفهانی ومجمل التواریخ وابن اثیرنخستین لشکرکشی عرب را با ایران که بسال ۱۱هجری شروع شد، درزمان پادشاهی اردشیرسوم نوشته اند. بنا بگفته طبری خالدبن ولیدبا فتح حیره وسوادعراق، شهرها وآبادانیها را ویران نمود. دهقانان حیره وسوادخشمناک گشتند. آزادبه دهقانان را بدورخودبرای حرب با خالدجمع کردو پسراوکه بطلایه رفته بودکشته شد. آزادبه فکرحمله را داشت که خبرآمداردشیرملک عجم بمرد واهل عجم متحیرندوکسی را نمییابندکه بشاهی بنشانندلذا ازحیره بگریخت.

پس ازکشته شدن اردشیربدست پیروزخسرویا شهرورازً، انقلاب وآشوب بزرگی در ایران پدیدارآمد. درهرگوشه وکنارایران مدعیان سلطنت بلندشدندوچندروزیا چند ماهی نام پادشاهی برخودگذاشته ونابودمیگشتند. بحران سختی درآن زمان درپایتخت حکمفرما بود. باین ترتیب برروایات مختلف درطی چهارپنجسال ده یا دوازده نفر پادشاه شدند. دسته های مختلف تشکیل میگشت وهردسته شخصی را برای پادشاهی درنظر داشت. بگفته بسیاری ازمورخان مانندبلاذری، یعقوبی، مجمل التواریخ، طبری، حمزه اصفهانی، حبیب السیر، جنگ جسربسرداری ابوعبیده ثقفی که سپاه عرب نابود

گردید درزمان پادشاهی پوران وخلافت عمرواقع شد. بگفته یعقوبی، چون عمر، ابوعبیده را بعراق فرستاد خسرومرده بودوپوراندخت بجای او برتخت سلطنت نشسته بود. لشکرابوعبیده شکست خوردوهمه کشته شدند. بنا براین فشار اولیه جنگ اعراب برایران درزمان پوراندخت واقع گشت. پوران بگفته یعقوبی یکسال وچهارماه وبگفته عیسی بن کسروی یکسال وچندروز وتاریخنویسانی دیگرششماه پادشاه بود.

آزرمیدخت:

پس ازدرگذشت پوران، بروایتی گشنسب بنده وسپس آزرمیدخت که خواهرناتنی پوراندخت بودبپادشاهی برداشته شدوبروایت عیسی بن کسروی قبل ازاوگشنسب بنده وخسروبن عادبن هرمزدوفیروزمدت چندماهی پادشاه شدند.

آزرمیدخت را بدانش وعقل وفهم وکیاست وزیبائی زیاد ستوده‌اند. ولی دسته مخالف اوقوی بود. سپهبدسالخورده ایران فرخ هرمزبطمع شاهی یا ازروی هوا وهوس با او اظهار عشق ومهرورزیدتا با این ازدواج سلسله شاهنشاهی بنام خودبوجودآورد. اما دولت وقت ضعیف بود. آزرمیدخت نمیتوانست آشکارا خواهش اورا ردسازد. با تدبیراورا ازمیان برداشت. پسرش رستم فرخزاد، سپهدار یزدگرددرجنگ قادسیه، تیسفون را محاصره نمود و باکشتارمخالفان گستاخانه بکاخ شاهنشاهی درآمدوآزرمیدخت وهواخواهان اورا بکشت.

تا جلوس یزدگردبحران شدیدی درایران حکمفرما بود. مدعیان شاهی بسیارپیدا گشتند. ازجمله هرمزدپنجم نوه خسروپرویزیا انوشیروان بودکه بعضی سرداران اورا درنصیبین بپادشاهی برداشتند. پس ازاوخورزادبن خسروپرویزبرای چندروزی وگشنسب بنده برای یکماه اسماً پادشاه شدند. چنانکه گذشت اززمان پادشاهی هرمزدپسرانوشیروان تا یزدگرد سوم همه پادشاهان ایران بدست سرداران وبزرگان کشته شدندوای بحال کشوری که مردمانش نسبت بپادشاهان وبزرگان خودگستاخ وخاین گردند.

مورخان مختلف اسامی پادشاهان بعدازخسروپرویزتا جلوس یزدگردشهریاررا درمدت چهارپنجسال بروایات گوناگون نوشته‌اند. طبری نام ۱۱نفررا میدهد، عیسی بن کسروی ۹نفر، حمزه اصفهانی ومسعودی ۷نفر، ناسخ التواریخ وجنرال سیکس ۱۲نفرومورخان دیگر ۱۱نفر.

ارترکریستنسن درموردآتش استقلال طلبی سرداران وبزرگان ایران که منجربتباهی دودمان ساسان گردیدمینویسد: "معهذا آتش استقلال طلبی قدیم فرونشسته بودونجبا باردیگرتهدیدکننده تاج وتخت شدند. این بارخطرازسبک نظامی جدیدی که خسرواول (انوشیروان) ایجادکرده بودتولیدگردید. پادشاهانی که بعدازخسرواول بتخت نشستند آئین قدیم راکه خوددداخل جنگ شوندفروگذاشتندواین بضررشان بود. نتیجهٔ آن این میشد که سپاهیان خودرا بسرداران خویش بیشتروابسته میدیدندتا بشاه غایب ودورازنظر، خاصه وقتیکه سرداران ایشانرا بفتح وظفرنایل میکردند. چون پس ازاصلاحات خسرواول عده

سپاهیان ثابت فراوان شده بود. هریک سپهبدیا یک سپهسالار،خودرادارای یک قوه فرماندهی غیرعادی میدید،بسهولت وسوسه برانگیختن یک جنگ خانگی برای ربودن تاج بخاطرش راه مییافت.سوخرا درآخرقرن پنجم بسیارقویترازشاه یعنی قباد شده بود.بهرام چوبین یک قرن بعدبوسیله سپاهیان منتخب ومنظم خویش موفق شدکه چندماهی برتخت نشیند.آن یکی فردکامل ملوک الطوایفی بودواین دیگرسرداروفرمانده سپاه بود.درمیان این دونمونه فرق بینی موجوداست.وقتیکه خسرو دوم برخلاف پدرخویش برخاست ، توانست درآذربایجان ،شاهی خویش را بسپاهبذان ومرزبانان بشناساند. درمدت جنگهای دائمی زمان خسروپرویز،سپاهیان بیش ازپیش ملظم و جنگ آزموده میشدندوسرداران اعتماد بیشتری بدیشان داشتند.تکامل بجانب یک امارت نظامی ارثی سیرمیکرد. بطوریکه برسپاهبذی،آن ربع ازمملکت راکه درتحت فرماندهی نظامی اوبود.تقریبا"بمنزله یک تیول ارثی بسبک قدیم میدانست.مخصوصا" ازهنگامیکه پس ازمرگ خسرودوم ،خاندان شاهی درمنتهی درجه انحطاط افتاده بود. شهربرازسپهسالارهمان عمل بهرام چوبین را تکرارکردوموفق نیزشد.هرچندراست است کهکار اونیزمانندکارچوبینه چندان طول نکشید.معهذاامارت زنان وتحریکات درباری کاررامنجربانقراض خاندان شاهی وتباه شدن اساس شاهنشاهی نمود.سپاهبذ آذربایجان بنام فرخ هرمزدبرای خویش بوسیله ازدواج باملکه آزرمیدخت طرح شاهی ریخت.وی درآن هنگام مقتدرترین مردمملکت بود.ملکه که جرئت ردتقاضای اورا بدون تمهیدمقدمات نداشت اورابکمین گاهی کشانیده تلف وتباه ساخت.رستم فرخزاد پسر فرخ هرمزد،لشکریان پدرش رابمداین میآوردوشهررا میگیردوملکه را میکشدوشاید وست که بیش ازهمه مساعدت بجلوس یزدگردبرتخت شاهنشاهی مینماید.عاقبت الامردرهمین مواقع فرمانروایان نظامی ولایات کوچک سرحدی ،مخصوصا"دراقصای شمال ودرمشرق ایران خویش رابمنزلهٔ شاهان کمابیش مستقلی گرفته اند. استیلای سرکردکان لشکری آخرین طرزی بود،که درسلسله تغییرات متوالی شهنشاهی ساسانیان درراه تکامل سیاسی احداث شد. لیکن این سبک ملوک الطوایفی نظامی جدید،مجال استحکام نیافت.زیرا اندسالی پس ازجلوس یزدگردسوم مهاجمین عربستان ،شاهنشاهی ساسانیان رامنقرض نموده ، باایران اشرافیعهدقدیم خاتمه دادند. "

یزدگرد سوم

یزدگردسوم پسرشهریارآخرین پادشاه دودمان ساسان ودولت پارسیان است . هنگامیکه شیرویه دست بکشتاردستجمعی شاهزادگان وبزرگان زد،بامادرش باستخر گریخت ودرآنجا گمنام میزیست .بگفته طبری،رستم وفیروزان ازپوراندخت نام زنها وکنیزان خسروپرویزراخواستندوایشانرا طلبیدندتانام مردی راازنسل خسرونشان دهند.آنها نام یزدگردرادادندکه بامادرش بپارس گریخته است،اوراپیداکردندودرآتشکده اردشیر دراستخرباپادشاهی برداشتند.

ملت ایران درآنزمان از نفاق ودوروئی بزرگان وسرداران وکین توزی آنها ازهمدیگرودسته بندیها وتاجگذاری پادشاهان وکشته شدن آنها پس ازاندک مدتی وهرج ومرج کشوروغارت وچپاولیکه مزدکیان درداخله کشوروا عراب درمرزهای کشورمینمودند وسرکشی آنان وباشندکان غیرایرانی درعراق بتنگ آمده جویای پادشاهی بودندکه در زیرپرچم اوجمع کردند ،زیراکه اعراب بادیه نشین آن دوره باورنگ شاهنشاهی ایران چشم طمع دوخته بودند . ازگفته طبری که تاجگذاری یزدگرددرا ستخرودرآتشکده اردشیر برگزارگردیدچنین برمیآیدکه گویا تیسفون پایتخت شاهنشاهی ازقلمروایران خارج گشته ویا آنکه درخطربزرگی واقع بوده .

تاریخ‌وسرگذشت یزدگرد ،داستان بدبختی وسیه‌روزی ایرانیان وپارسیان است که تروخشک با هم سوخته شدند .زمانیکه یزدگردکودک بودوبامادرش بپارس بگریخت از ترس جان گمنام میزیست وکسی‌از حال آنها خبرنداشت لذا تربیت وپرورشی که بشاهزادگان داده میشدنداشت .

درتاریخ جلوس پادشاهان بعدازانوشیروان بویژه بعدازشیرویه اختلاف‌فراوان بین تاریخ نویسان موجوداست .طبری مدت سلطنت هرمزدوخسروپرویزرا بقول منجمین به‌ترتیب ۲۳و۴۸سال داده است ، وچون باتفاق آراء تاریخنویسان انوشیروان درسال ۵۷۹ میلادی درگذشته بنابگفته طبری سال مرگ خسروپرویزدرسال ۶۲۸ میلادی که مورخین اروپائی نوشته وپذیرفته گردیده نادرست وبرابر ۶۵۰میلادی میگرددواین مطابق است با حساب‌زایچه هرمزدوخسروپرویزکه درکتاب القرانات وتحاویل ضبط شده واستادبهروز آنراحل نموده است . کتاب مذکوربنشانی ۲۵۸۱ درکتابخانه ملی پاریس موجوداست .

لشکرکشی اعراب‌برایران ،برخی ازتاریخنویسان چنانکه درپیش گفتیم درزمان اردشیرسوم نوشته‌اندوبعضی درزمان پوراندخت . بدینطریق اردشیرسوم را معاصرابوبکر وپوراندخت را معاصرعمردانسته‌اند .روایتی دراخبارالطوال دینوری ضبط است که یزدگردوقتیکه برتخت سلطنت ایران جلوس کرد ،کودکی ناآزموده بودوپوراندخت نایب السلطنه‌او .این روایت پذیرفتنی نیست زیراکه بعدازپوراندخت بنابصورتیکه دربالا داده شده چندین نفرپادشاه بوده‌اندوامکان نداردرحیات پوران که دارای وصائب‌رای بود دیگران پادشاه شوند . بعلاوه اگریزدگردنایب السلطنه لازم داشت یکی ازبزرگان ویا سرداران رابنیابت سلطنت مقررمیداشتندنه یکنفرزن را . قول اخبارالطوال وروایت نامبرده گویا درتائیدمغلطه‌های تاریخ سازان تهیه شده باشد . سال جلوس یزدگردرا بر تخت شاهنشاهی ایران درگفتار جلوس یزدگردواردشیربکان بدرستی معین گردیده . چون سال ۶۳۲میلادی راهمه پذیرفته‌اندما هم همان قول رابکارمیبریم ولی بیقین باید دانست که نادرست میباشد .

شورش وآشوبیکه ازکشته شدن خسروپرویزوپس ازاودرسرتاسرایران تولیدگشت سبب

نا امنی‌کشوروپریشانی وبدبختی مردم ایران گردیدوشدت آن درعراق واطراف پایتخت بیشتربودودودمان ساسان ازاین پیش‌آمدها روبا ضمحلال میرفت . غالب باشندگان عراق ،اعراب وسامی نژادبودندکه‌درفرمان دهقانهای ایرانی صاحبان مقام مهم ، زندگی میکردندومنتظرفرصت بودندکه‌بشورش برخیزندوازآنها انتقام بگیرند .هنگام پادشاهی شاپوردوم که‌کودکی جوان بودبشورش برخاستند. ولی پادشاه دلیرورزمی‌بود با تدبیرصائب‌فتنه‌را خوابا ند ،بسیاری ازاعراب‌را بکشت یا زندانی نمودوآشوب خوابید. درعصرخسروپرویزیکبارد یگرعراقیان سرکشی‌نمودندوجنگی درذوقار چنانکه گفتیم بوقوع پیوست که‌بشکست دولت ایران منجرگشت . اما جنگهای دامنه‌دارشاهنشاه ایران با روم فرصت دماغ تکانی اعراب‌را با یران ندا د. اما پیروزیهائی که‌درروم نصیب‌دولت ایران میگشت اعراب‌را بوحشت انداخت وآرام نشستند. آنگاه‌که‌رومیان با یران هجوم آورده‌وشهرها را میسوزانیدندوغارت میکردندوخسروعقب‌نشینی اختیار کردودسیسه‌دربار یان وسازش عیسویان ایران وسرداران برخلاف‌شاه ،ما یه‌امیدواری اعراب گردیدوشیوخ جاه‌طلب آنان بفکرعصیان افتادند.

شکستهای پی درپی رومیان ازایران ،سپس‌خرابیها وشورش داخلی درایران عظمت ووقاردولتین روم وایران وترس ولرزی که‌اعراب ازآنها داشتندازبین برد. دونفرازشیوخ عرب‌یکی مثنی‌بن شیبانی ودیگرسویدعجلی دراطراف‌حیره وابله ،مغرب ومشرق عراق بچپاول وغارت وکشتارپرداختند. چون شاهان وقت‌کودکی ناآزموده‌و یا بانوئی جوان بودندودربارایران بواسطه‌اختلافات اندرونی ضعیف‌وشاهان هم از خوداقتداری نداشتند ،بسرکشی شیوخ عرب‌وچپاول وغارت‌آنها وشکایات مردم اعتنائی نمیکردندومردم ایران وسپاهیانش ازجنگهای طولانی خسته‌وکوفته‌بودند. برعکس خلفای عرب‌درکشورعربستان ،سالخورده ،آزموده ،رزم دیده ،با همت وصاحب‌اراده‌متین وملت‌آنها بواسطه خرابی اوضاع اقتصادی وجوش وخروش دینی سخت جان بودند. میدان رزم رابرمیدان بزم ترجیح میدادندزیرا یقین داشتنددررزم غنایم زیادی نصیب‌آنان خواهدگشت وکشورایران وروم بنظرآنها بهشت موعودبرازانواع غذایذ وزروسیم وحوروغلمان بودوبرای رسیدن بآن ازهیچگونه‌فداکاری کوتاهی نمینمودند وبواسطه‌زندگانی دربیابان خشک وبی آب عربستان بسختی وگرسنگی عادت کرده‌بودند برعکس مردم ایران ازستم واختلاف‌بزرگان وموبدان وسرداران ورسوم گوناگون وانضباط سخت مثل نمازبردن ودست بکش ایستادن درحضورپادشاه وارباب وبزرگان شخصیتی ازخودنداشتندوبنده‌وفرمانبرداربودند. اما اعراب‌ازندگانی‌ساده‌واخوت بایکدیگر شادوخرم وباامیدبودندوچنانکه‌گفتیم زندگانی درمحیط نامساعدآنها راسخت بار آورده‌وهرمشکلی راآسان میشمردند.

ایران نمودی ازبیرون داشت وازعزم واستقامت واراده‌متین خالی بودازهمه

بدتر دشمنی ورقابت زرتشتی ومسیحی یا مانوی ومزدکی وعیسوی ،شیرازهٔ زندگی اجتماعی کشوررا ازهم پاشیده بود . اکثریت مردم یک کشوربا مردم بیچاره وطبقه پائین است .
چون اوضاع اقتصادی آنها ازنتیجه انقلابهای سیاسی خراب میگردد عاجزوناتوان میگردند . اگرنهضتی ایجاد یا رهبری پدید آمد دیوانه وار برجان طبقه بالا وفرمانروایان افتاده آنها را نابود وجامعهٔ ازنوتشکیل میدهند .چنین بود وضعیت ایران وعربستان پس از پادشاهی شیرویه وخلافت ابوبکر نخستین خلیفه اسلام بسال ۱۱ هجری (۶۳۲ م) .
میگویند در زمان انوشیروان در حجاز وزمین اطراف آن قحط سال شد وگروهی از قبیله ربیعه ناچار گشتند که از جای خود کوچ کرده بمرزهای عراق پناهنده شوند .شیوخ آنها بدربار انوشیروان راه یافته واز خشکسالی وحالت زار خود شرحی عرض کردند ودستور خواستند که پادشاه بر آنها ببخشایند ویاری کند .نوشیروان فرمود که در مرز عراق بمانند بشرط آنکه چپاول وفتنه نکنند وبمردم آزار نرسانند . اینها پذیرفتند وماندند ولی ماندن آنها ماندن ورود وماندن ایل سلجوق شد که در شاهی سلطان محمود غزنه بسوی خراسان آمدند وبدستور او در خراسان جا گرفتند وچندی نگذشت که مهمان برای میزبان بلای بیدرمان شد ودر انجام پسر سلطان محمود را که مسعود نام داشت شکست داده مالک خراسان گشتند .
همچنان این جماعت عرب در زمان هرج ومرج که پس از مرگ خسروپرویز رویداد با قبایل دیگر متفق شده گفتند از این سفره یغما که برسرتاسر عراق گسترده شده ما نیز بهره ای بیابیم ودر فرمان مثنی بن حارث شیبانی که نزدیک بکوفه (حیره) مکان داشت پرچم عصیان را برافراشتند وجنگ ایران واسلام آغاز گشت .
خلیفه اسلام ابوبکر از سرکشی آنان وبینظمی وآشوب ایران استفاده کرد وچنانکه اشاره شد خالد بن ولید سپهدار معروف را با دوهزار تن بیاری مثنی فرستاد . در آن وقت حیره مرکز امارت عرب بود که رئیس آنجا دست نشاندهٔ ایران وتابع دولت ایران ونام او ایاس وبجای نعمان حکومت مینمود . چون خالد بمرز عراق رسید . مثنی باکسان خود با وپیوست . خالد بسرعت یکی پس از دیگری بارهای شیوخ ودهقانهای عراق را تسخیر کرد . در آنجا هم شیوخ عرب وهم مرزبانهای ایرانی بودند واینها در نبودن کمک از مرکز باهم اتفاق کرده با مسلمین عرب بکشمکش افتادند . خالد در نزدیکی بصره بهمراهی سوید اقبیله ایله را بشکست وپس از آن به بنی بکر رسید واز آنجا روبشمال رفت وسرداری را با دوهزار سوار بسرزمین بانقیا فرستاد . مرزبان آنجا دادویه پورفرخان خدا میداند بچه علت بدون جنگ به تیسفون گریخت واعراب آنجا صدهزار درهم داده صلح کردند .پس از آن در الیس وبرسماسپاه عرب وایران مختصر جنگ نمودند وفرماندهسواران ایران شخصی بودبنام آزادبه که تاب حمله مسلمین را نیاورده بگریخت .
ایاس بن قبیصه حاکم حیره ناچار گشت که صدیا دویست ونود هزار درهم بمسلمین داده صلح کند واین نخستین چیرگی مسلمین در عراق بود وتا آنوقت دولت ایران مستقیما"

مقابل مسلمین نشده ولی اخبار اغتشاش حدود وجنگ وشکست ،بدربار تیسفون میرسیدو بزرگان ایران حس کرده بودندکه با یک دشمن تازه وتوانا با یدپنجه نرم کنندولی بسبب نفاق وآشوب چاره کاررا نمیدانستندونمیتوانستندنقشه ای بکشندوبرای رفع فتنه چاره بجویندهرکس باندیشه خویش بودوپادشاه بیچاره وبی اطلاع وبازیچه بزرگان.

ابوبکرنخستین خلیفه اسلام ازاین پریشانی دربارایران غافل نبودوامید پیروزی داشت . ازاین روازهرجانب برای خالدکمک میفرستادتااینکه شماره سپاه خالدبه هجده هزاررسیدوبااین سپاه که برای عرب لشکرمعظمی میشدبسوی جنوب رفت ومصمم گشت که زمین غربی رودفرات راکاملا" مسخرکند. مهمترین نقطه فرات درآن وقت شهرابله بودکه ۱۲میل انگلیسی ازبصره دوربودوآنجا رادروازه هندمینامیدند. (مرادازهنددراینجا خوزستان وبخشهای مغرب خلیج فارس میباشد) . هرمزدنام استاندارآنجا بیست هزارسپاه درفرمان داشت وپیش ازآنکه بجنگ خالدبرودازاردشیر حاکم جزیره یاری خواست ولی هنوزکمک نرسیده بودکه جنگ معروف بذات السلاسل در گرفت هرمزدشکست خوردوغنیمت فراوان بدست مسلمین افتاد. ولی ابله همچنان دردست ایرانیان ماندتااینکه درعصرخلیفه دوم درسال ۱۴هجری گشوده شد.

ایرانیان وعربهای متحدآنان درلیس گردآمدنددرآنوقت بهمن جادویه فرماندهان جوان درقشینا تابود. اردشیرپادشاه بااونوشت که هرمزدرایاری کند.بهمن سرداری بنام جابان فرستادوبادستورداد که تا بورودخودا وبهمن درجنگ تامل کندوسوی اردشیررفت که درجنگ مشورت کند.اتفاقا" اردشیربیماربودوضمنا" جابان منتظر بهمن نشده با مسلمین نبردسختی کردولی شکست خورددراین جنگ خالدسوگندیادکرده بودکه درصورت پیروزی چندان ازدشمنان بکشدکه خون آنها درجوئی روان گرددو چون چیره شدهمچنان کرد.مسلمین نیزتلفات داشتند. خالدبحیره شتافت .فرمانده نظامی آنجا آزادبه بود. درآن موقع اردشیرازجهان درگذشت . آزادبه پست همت شده ازحیره فرارکرد. خالدحیره راتصرف کردوایاس بن قبیصه بدان جزیره حاضرشد. خالدبااوبنرمی پیش آمدکه سبب آمیدواری دهقانان وشیوخ دیگرعرب گشت . ازاینرو آنها دردفاع سست شدند. همه این زدوخوردهای محلی بدون نقشه جنگ بودوازمرکز سلطنت نیزازآنها جلوگیری بعمل نیامد. چنین بوداول عشق ،که آینده عالمگیرشد وهمه عراق که سهل است برهمه ایران محیط گشت وکشورشاهنشاهی ایران ، استانی از شهنشاهی عرب شد .

مجاهدین اسلام روزانه ،سرکشان رایکی پس ازدیگری ازمیان برمیداشتند و دهقانان ایران بیچاره میشدندونمیتوانستندطوفانی که ازحجازبلندشده ازآن جلوگیری بکنندوبیقین کشاورزان عرب ازخدمت بآنها نفرت داشتندودرپی نجات دهنده بودند.

بواسطه نبودن فرمانده کارآگاه ،پس ازآنکه ایرانیها درنمارق وسقاطیه وبرسما

شکست خوردندبسوی دجله پس نشستندومسلمین درآنجا نیرویافتندوبشط الحی رسیدندو باقیمانده مقبوضه ایران درعراق بخطرافتادواتفاقاً درمیان ایرانیان همه تفرقه یک پیروزی مختصرنصیب ایرانیان گشت .

بنابگفته طبری جنگ عرب وایران اززمان پوراندخت آغاز شد ، دربارشاهنشاهی دیدکه سرداران لشکریکی پس ازدیگری شکست خورد . بهمن خوش ابرو (ذوالحاجب ـ بهمن جادویه) را باسی هزارسوار وسی زنجیرفیل بدفع عرب مامورنمودوبرای تشجیع سپاه درفش کاویانی راهمراه اوکرد . عرب درفرمان ابوعبیده ثقفی ده هزارنفرمیشدند .ولی درعراق شیوخ دیگربودندکه برخی ازآنان بدولت ایران خدمت میکردندوبعضی بسبب هم نژادی هواخواه مسلمین بودندوچونکه رسماً ازرعایای ایران محسوب میشدند ،درلشکرگاه ایران بودندوظاهراً مطیع ایران . لیکن درگیرودارجنگ حرکاتی مینمودندکه سبب شکست لشکر میشد.والبته لشکری که ازدوست ودشمن ،موافق ومنافق تشکیل بشود ،درجنگ کامیاب نمیگرددواین نقص همواره درعراق بودوچون سپاه ایران وعرب بهم نزدیک میشدند ،بهمن بسردارعرب پیغام فرستادکه یااوازشط بگذردیابگذاردکه ایرانیها بگذرند. ابوعبیده گذشتن خودرا ترجیح داد وازرودگذشته صفوف خودرا راست کردوجنگ آغازگشت . ایرانیها فیلها را جلوانداختندوازپشت آنها عربها را تیرباران میکردند .اسبهای عرب ازفیل وحشت گرفتند ،بنابراین سرداران عرب پیاده شده حمله آوردند . ابوعبیده شخصاً برفیل سفیدکه پیش آهنگ پیلان دیگربودحمله کردوخرطوم اورا مجروح نمود. فیل بیتاب گشته او را زیرپا یش گرفت وپامال نمود. ایرانیان ازکشته شدن سردارعرب بهمت یافته ،حمله سختی کردند . ازبزرگان عرب پس ازابوعبیده برادرش حکم وپسران اووهب ومالک و زحیرکشته شدند. آنگاه حبیره بن نفیرثقفی پرچم اسلام را برداشت ورزم کردوپس ازاوسلیط بن قیس رئیس لشکرشد. چون اونیزکشته گردید ، عبدالله بن مزیدثقفی محض تشجیع لشکر ریسمانهائیکه جسررا برآن بسته بودندبریدوفریادکردکه اینک جسربریده شدیا بایددشمن را برانیم یا رانده شده درآب بغرق گردیم .پس ازآن بردشمن حمله آوردوکشته شدوجای ومثنی امیرلشکرگشت وفرمان دادکه سپاه عرب پس بنشیند. چونکه جسرنبودبسیاری درآب غرق شدندودوهزارکه سالم دررفتندبجای خودبرگشتندودیگران با مثنی بلشکرگاه نخستین رسیده درلیس قرارگاه ساختند. مثنی چگونگی را بخلیفه نوشت وازاویاری خواست .

بااین ترتیب موقتاً ایرانی برعرب چیره شدولی اگردرمرکزسلطنت نظم بودودرمیدان جنگ سرداری کاری فرمان میداد، احتمال داشت که ازچنین پیروزی استفاده بکنندوزمین سوادرا ازسپاه عرب پاک سازدولی دراین اثنا خبررسیدکه درپایتخت اختلاف واقع شده ، برخی برخلاف رستم فرخزاد بلندشده اند. مهلوج نام پهلوبان عراق ایران جانب رستم راگرفته ومردم فارس هواخواه فیروزان شده آشوب برپاکرده اندوازاین سبب بهمن بدون اینکه نتیجه قطعی ازپیروزی که کرده بودبیابد باسپاه به تیسفون برگشت . این پیروزی

بجای اینکه آغاز پیروزیهای دیگر بشود، مقدمه شکست بزرگ ایران شد. زیرا که خلیفه استعداد کامل تردیده مصمم شد که کار را یکسره کند و عبدالله بن جریر بجلی را با سپاه تازه روانه نمود و نقیبان بمیان قبایل عرب فرستاد تا آنان را بجنگ و اخذ غنائم تطمیع و تشویق و امیدوار کنند که سپاه دیگر بیاری آنها خواهد رسید.

آگاهی دهندگان این اخبار را بمرکز رساندند و بمشوره پوراندخت از فوج مخصوص شاهی ۱۲ هزار تن در فرمان مهرمهرویه همدانی که میان عرب پرورش یافته بود از مرکز حرکت کردند و جنگ درگرفت. اینبار عربهای مسیحی با مسلمین اتفاق کردند و جنگ ایران و عرب، گذشته بر جنگ دینی، جنگ نژادی نیز گشت. ولی جوش نژادی که در عرب بود ایرانی نداشت و ایرانیان مسیحی همان اندازه از ایرانیان زرتشتی کینه و نفرت داشتند که عرب مسلم داشت. ایرانیان مسیحی چه در مرز روم و چه در مرز عرب، خواهان آن بودند که زرتشتی ایران شکست بیابد و نابود گردد. مسلمین عرب یکبار دیگر جنبه تجاوز را گرفتند. مهرمهرویه از رود فرات گذشته بسوی حیره رفت و با مثنی در البویب رزم نمود و گرچه سربازان ایران خوب رزم کردند ولی پیشرفت نکردند. بلکه شکست خوردند و بسوی تیسفون پس نشستند عربها نیز احتیاط کرده و منتظر شدند که سپاه تازه از حجاز برسد.

خلیفه وقت عمر بن خطاب که شخص کاری و آزموده بود با تصویب صحابه سعد بن مالک معروف به سعد وقاص را فرمانده سپاه نمود و او را با هفت هزار سوار و پیاده بسوی عراق روانه کرد و پشت سر او تدریجاً و بدون انقطاع سپاه میفرستاد تا آنکه سپاه سعد به سی هزار رسید و باز هم کمک برای او میرسید سپاه مثنی نیز بسپاه سعد پیوستند. سعد بسه منزل از کوفه رسید و سه ماه در آنجا توقف کرد و روزانه با مرکز خلافت رابطه داشت. بالاخره در قادسیه مصاف داد.

ایرانیان چون از هجوم اعراب آگاه شدند، رستم فرخزاد ناچار شخصاً از پایتخت درآمد و هنوز مسلمین عرب در نظر او عظمتی که داشتند نیافته بودند. نمیدانست که آنان با تصمیم کوه شکن آمده اند و میخواهند که با اراده آهنین، عراق را از ایران آزاد کنند و از رود فرات و دجله و زمین حاصلخیز آنجا بهره مند گردند. درصورتیکه فرمانده ایران نه بخود اعتماد داشت و نه بیارانش در پایتخت که او را بخاطر نمی آوردند.

سپاه رستم بهفتاد هزار میرسید و سپاه سعد وقاص بنا بر ناسخ التواریخ بشصت هزار رسید. رستم در جنگ درنگ میکرد و فردوسی حالت تذبذب و تردد او را بخوبی در شاهنامه شرح داده است. رستم برکنار سوار نشسته بود و سپاه سعد ملک را غارت همیکردند. مردم بشاه شکایت کردند که رستم مرد کارزار نیست و عرب سواد را غارت میکنند. شاه باو فرمان نوشت که در جنگ درنگ نکند ولی رستم جواب داد که در پیکار شتاب نتوان کرد.

در روز اول جنگ همگروه قادسیه ایرانیان فیلها را جلو انداختند. اسبهای عرب مانند همیشه رمیدند. بنا براین سواران عرب پیاده شده حمله کردند و چنان مینمود که ایرانیان چیره بشوند. زیرا طلیحه سردار عرب نتوانست توازن را نگاهدارد. درآن اثنا

دوتن ازجاسوس که ایرانی بودندومسلمان شده جاسوس عرب گشتند بسعدگفتندا گربرچشم فیل تیربزنند ،یا خرطوم اورا مجروح سازند فرارمیکنند. عاصم بن عمروتمیمی بفرمان سعدبا دسته ای ازتیرزن وپیادکان پیش آمدوفیلان راتیرباران کرد. فیلان تا بزخم تیرنیاورده پراکنده شدند. بهمن خوش ابرومعروف ببهمن جادودراین جنگ کشته شد.

روزدوم جنگ سرداران عرب حیله بکاربرده ،شبانه پنجهزارسوار رابراه شام فرستادودستور دادکه درنیمه روزخودرا بمیدان جنگ برسانند درآن روزسپاه عرب نزدیک بودکه بهزیمت شوند. ازدورغبار دیدندشادشدندوتکبیرگفتندکه ازشام کمک رسیده است ، همت کرده در جنگ پافشاری نمودند.

چنانکه پیش اشاره کردیم رستم درتذبذب وتردیدبودوچندماه بگفت وشنیدگذراند. باوجودیکه ازپایتخت تاکیدمیشدکه مسامحه نکندوجنگ بکندونگذاردکه کمک بمسلمین برسدواودرتذبذب بماندونمیدانست چه اقدامی نماید. رعایا ازچپاول عربها بستوه آمده بدربارعرض کردندیا آنها راازپیاده روی وهجوم عربها نگهداری کنندیا بگذارندکه بآنها تسلیم گردند. رستم بنابفشاردربار بادل ناخواسته بقادسیه رسید. درمیان راه سربازان وافسران ایرانی گاهی مست شده مردم راآزارمیرساندند. سعدوقاص ازجزئیات حرکات سپاه ایران آگاه بود. آگاه کننده نیزخودایرانی یارعایای عراقی ایران بودندکه گرفتارشده بلشکرگاه عرب میآمدند. ایرانیان خسته درشب لیلةالهریرکه غافلگیرشده بودندجنگ سختی کردندوایستادگی نمودند. چندتن ازدلیران عرب بقلب سپاه جائیکه رستم بودحمله کردندوعقب سراوسرداران دیگرباسواران تاختندوبرخی ازسخنوران عرب باسخنان بلیغ خود،چنان جوش وخروش درمیان مجاهدین اسلام پیداکردندکه سواران مسلم پیاده باشمشیرحمله میکردندوازنعره های تکبیردرمیدان جنگ غلغله افتاد. فیروزان و هرمزان که قلب سپاه راحفظ مینمودندفرارکردند. مسلمین برستم نزدیک شده ،رستم از تخت فرودآمدوتادیرزمان سوار برابرسب مردانه رزم نمود.

بنابرنوشته رالنسن سربازان ایران بیشترنوجوان وناآزموده بودندکه ازدیدها آنان راگردآورده ،دولت بمیدان جنگ فرستادواینها بااعرابی که همه عمرشان بسختی و قتل وغارت گذرانده بودند،هم سنگ نمیشدند. بهرصورت شب گذشت وروزپدیدآمدوباز چندساعتی تفوق باایرانیان بود. ایرانیان عربها راپس نشانده بآنجا رسیدندولی مکان میان دونهربودودرعین گیرودارهنگام ظهربادتندعراق بلندشدوبشدت روبایرانیان وزید. چنانکه طنابهای چادرها رابرکنده ولشکرگاه ایران رادرهم وبرهم کرد. گویا نصرت ایزدی بودکه بیاری مسلمین رسید. هرکس درعراق باشدمیداندکه این چه بادیست که دنیائی راتیره وتارمیکند. وای بحال اوکه برصورت وروی اوبوزدوخاک وریگ بر صورتش بزندوروزرا بچشم اوشب کند. نخلها راازریشه برکند.

هرمزان حاکم خوزستان وفیروزان که درآینده درنهاوندسردارکل سپاه شد، تازه

بیاری رستم آمده بودند . میدان جنگ را تخلیه کرده جان بسلامت بردند ، صفوف سپاه ایران از هم شکافته ودریده وسپاه از نظم خارج شدوسربازان پراکنده گشتندوشخص سپهسالاربخطرافتادوباد همچنان بشدت میوزیدتا اینکه چادررستم بیفتادورستم خواست برشتری سوارشودکه گروهی از دلیران عرب بقلب لشکررسیدند .هلال بن علقمه استرهای حامل خزینه را دیده بطمع غارت رسنهای کیسه های زررا ببریدویکی از آنها بررستم افتادوچونکه سنگین بودصدمه سخت باورسانید . رستم خواست خودرا بآب بیفکندوعبور کندولی اورا مهلت ندادندوبضرب شمشیربکشتند . هلال برفرازتخت رفت وبآواز بلند گفت که رستم را بکشتم .سپاه ایران چون سردار را کشته یافت بهزیمت رفتندوبسیاری در آب غرق شدند . تلفات سپاه ایران را بسی هزار نوشته اند . چون بعضی سرداران از کشته شدن رستم آگاه نبودندجنگ را ادامه دادندمانندشهریار پورهیربدوفرخان اهوازی وخسروشنوم همدانی تا آنکه کشته شدند .

بنا برنوشته مداینی چهارهزارنفراز دیلمیان که درجنگ قادسیه درفرمان رستم بودندپس ازشکست سپاه ایران بعرب تسلیم شدندواسلام پذیرفتندودرخدمت اسلام درفتح مداین وجنگ جلولا شریک شدندودرانجام درکوفه بماندند .

انگیزه های شکست ایرانیان درجنگ قادسیه

۱ــ ترتیب جنگ عرب مسلمان : ایرانیان همواره با سپاه منظم روم یا با غارتگران هون جنگ کرده وترتیب معین آنانرا میدانستندواگرچه مسلمین عرب ترتیب تازه ای ایجاد نکرده بودندولی جوش دیانت وطمع فراوان بغارت واتفاق وفداکاری سرداران آنها را برایرانیان آرام دوست وبی اتحاد برتری داده بودند .

۲ــ درلشکرایران مرگ یا گریزسپهسالار شکست لشکربود . ولی درعرب اگرسپهسالار کشته میشدفوراً یکی دیگرپرچم بدست میگرفت وجنگ را جاری میداشت .

۳ــ مجاهدین عرب از ۱۲ سال درجنگ داخله عربستان رزم نموده وآزموده ودرسختی میتوانستندصبروتحمل بکنندوبرعکس سربازان ایران جوانهای روستائی بودندکه از دهات آنها را گردآورده بمیدان جنگ فرستادند . نه جوش دیانت داشتندونه طمع غارت ، زیراکه عرب چیزی نداشت که بآن طمع ببندد . بگفته فردوسی ، برهنه سپهبدبرهنه سپاه

۴ــ فرارهرمزان وفیروزان وکشته شدن رستم .

۵ــ نبودن پادشاه مقتدروباسیاست درایران ، چشم وگوش مردم برشاه .چه فرمان یزدان چه فرمان شاه وبعدبرسپهسالارلشکراست .اگرآب چشمه زلال وپاک باشد ،درهمه جوی آب زلال وپاک روان گردد ، ولی وای درصورتیکه آب سرچشمه گل آلودگردد ،امید بکامیابی نباشد . پادشاه بجزاسم رسمی نداشت ومردم ترس وامیدی از وندا شتند .قیادت بدست سپهسالاری بود ،که عقب سراودردربار مخالفین زیادداشت وباطن اونا راحت بود . ولی سپهسالاراسلام به پشت سرهمه یاروباورداشت واز آنها هیچگونه اندیشه بدنداشت .

امن وسکون اندرونی با ناراحتی واضطراب در اجرای امور اهمیت فراوان دارند.

پس از جنگ قادسیه : سعد در تعاقب سپاه شکسته ایران سه ستون سپاه فرستاد. یکی از آنها بجالینوس درحرار رسید و او را شکست داد و بکشت. ستونهای دیگر بدون نتیجه بلشکرگاه سعد پیوستند. بیشتر از سربازان ایران سالم به تیسفون رسیدند. شکست قادسیه ایران را از پس گرفتن زمین ساحل راست فرات ناامید کرد. ولی هنوز خطری باستقلال ایران نبود. ولی موقعیتی که ایران آنوقت داشت اگر شاه توانا و یا همت داشت یا سرداران کاری پیدا میگشت ممکن بود با قیمانده مقبوضات ایران را در عراق حفظ کند. ولی بدبختانه یک سردار که فی الجمله کاری بود یعنی رستم از میان رفت و کسی دیگر جانشین او پیدا نشد، که سپاه از جان گذشته عرب را، پس از آنکه از نعمت غیر مترقبه که سواد عراق باشد بهره مند شدند، بریکستان بیحاصل عرب پس نشاند. پادشاه خردسال نه تجربه داشت نه همت، نه حکم ونه اقتدار که بتواند ماننده شاهان دلیرکه نیاگانش بودند، آب از جوی رفته را باز بجوی باز گرداند. بمیدان جنگ شتافته دشمن را بکشد یا کشته گردد. او بود و یک عده زیاد از چاکران و کنیزان و هرچه از آنها میشنید میکرد. بسرداران نزدیک التماس مینمود که از دشمن جلوگیری بکنند و بسرداران و فرماندهان دور از مرکز نامه ها مینوشت و درخواستها مینمود. با وجودیکه دشمن تا نزدیک بمرکز رسیده بود بجای اینکه خزینه و اشیاء گرانبها را بجائی محفوظ منتقل کنند درتذبذب وامید و مشوره وقت گرانبها را تلف کردند. بزرگان دربار میاندیشیدند که اگر چیزهای قیمتی سلطنتی را از مدائن نقل مکان دهند سبب ناراحتی و اضطراب مردم ونشان ضعف دربار خواهد شد و کار بدتر خواهد ساخت. یا اینکه محض بی‌پروائی و بینظمی وسهل انگاری سبب شد که از زمان شکست قادسیه یکسال ونیم با این ترتیب وقت گرانبها درگذشت و دربار ایران برای دفاع از دشمن اقدامی نکرد و دست بر دست گذاشته نشست به بیند دشمن چه اقدامی خواهد کرد.

بالاخره در سال ۶۳۷م عرب بازجنبید. در اثنای یکسال ونیم دو پایگاه نظامی منظم و مستقل یکی نزدیک ابله که بعد بنام بصره شهر مهمی شد و دیگر نزدیک بحیره که بنام کوفه معروف گشت. بدینطریق موقع مجاهدین اسلام در ساحل راست فرات کاملا" محکم گردید. شیوخ عرب بناچار مطیع شدند و بجای اینکه بدولت ایران خدمت کنند، دین اسلام را پذیرفته با عربها برادر دینی شدند. سپاه مسلمان آماده شد که از نو با ایران بتازند و بداخله ایران راه یابند و از گنجینه های تیسفون و استخر بهره مند گردند.

ایرانیها پس از شکست قادسیه در بابل جمع شدند و فیروزان که از میدان قادسیه جان بسلامت برد و پس از رستم مقام او را داشت سرلشکر گشت. سعد بقولی در سال ۱۵ هـ وبقولی ۱۶هـ بگشودن بابل از جای خود حرکت کرد و فرماندهان ایرانی که میان را هش بودند برخی جنگ کردند و بعضی تسلیم شدند از جمله سرداری بنام بستام بود و آنانکه

تسلیم شدندبسپاه عرب کمک میکردندوبرای آنان پل میساختندوخوار وبارفراهم مینمودند.

دربابل گذشته برفیروزان ،سرداران دیگرچون هرمزان ومهران وچهرگان نیز بودندولی باید همه دل شکسته ونا امید باشند. زیرا که هیبت مجاهدین عرب آنان را فرا گرفته بودوبگفته فردوسی :چه یکمردجنگی چه یکدشت مرد ،بودندومنتظربهانه وفرصتی که از میدان رزم چون ملخ پراکنده شوند. چنانچه همه از بابل گریخته جائی بنام کوثی درفرمان سرداری بنام شهریار جمع شدندوچون سپاه عرب بآنجا رسید، شهریار بدست غلامی از بنی‌تمیم کشته گردید. دهقانان اطراف یک بیک تسلیم شدندوسپاه ایران در بهره شیردرمحاصره درآمد. پس از دوماه تسلیم شدند. اعراب برودودجله رسیدندوبا کمال جسارت اسب درآب رانده عبورکردند.

فردوسی گوینده دلسوخته از دردد ل چنین مینالد :

زایران واز ترک واز تازیان نژادی پدیدآید اندرمیان
نه ایران نه ترک ونه تازی بود سخنها بکردار بازی بود
زپیمان بگردندواز راستی گرامی شودکژی وکاستی
کشاورزجنگی شودبیهنر نژادوبزرگی نیاید ببر
رباید همی این ازآن، آن ازاین زنفرین ندانندباز آفرین
بگیتی نماندکسی راوفا روان وزبانها شودپرجفا
همه گنجها زیردامن نهند بکوشندوکوشش بدشمن دهند
چنان فاش گرددغم ورنج وشور که رامش بهنگام بهرام گور
نه جشن ونه رامش نه گوهرنه نام بکوشش زهرگونه سازنددام

سعدوقاص پس ازتسخیرتیسفون برای استحکام شهرهای مفتوحه پیشروی ننمود ولی سپاهیان چندبدنبال سپاهیان نرازی فرستاد .ازجمله سردارا وهاشم چون با سپاهش بجلولارسیدند ،سپاه ایران که درفرمان مهران بیش ازشماره عرب بودندهمت نداشتندکه حمله بکنند. هاشم نیزتا ششماه ازجنگ پرهیزکردتا اینکه برای او ازشام ودیگرجاها بیست هزارمجاهدبکمک رسیدندوبا این شماره کافی حمله آورشدوایرانیان را بشکست ومهران بقتل رسید. بنابراعثم کوفی وناسخ التواریخ منوچهرپورهرمز برحلوان فرمانده بود. چون شنیدکه سپاه اسلام بآنجا نزدیک شدند، بدون جنگ ازآنجا بگریخت.

بگفته بلعمی، علاء بن الحضرمی حاکم بحرین با پنجهزارتن با کشتی بساحل فارس حمله آورد. شهرک فرمانده فارس بود. درآغاز علاء پیشرفتی کردوچون شنیدکه شهرک با استعدادکافی بسوی اومیآید. پس نشست وآماده گشت که اگرناچار گردد با سپاهش سوار کشتی گردد. اتفاقاً طوفان سختی بلندشدواکثرازکشتیها غرق شدند. علاء نه تاب پیش رفتن داشت ونه وسیلهٔ بازگشتن. ازخلیفه کمک خواست. ازراه هوازپنجهزار

مردبا وکمک رسیدوباین وسیله با جنگ وگریز از دست شهرک نجات یافت . این شکست عرب ومسامحه ایرانیان در یاری وهمکاری با یکدیگر ، چون یزدگرد آگاه گشت نامه بشهرک نوشت . درآنوقت هرمزان درمقابل عرب سخت درفشار بود وشهرک اورا یاری نکرده بود . یزدگرد اورا نکوهش کرد ونوشت که ایرانیان باید مانند مسلمین یار و مددکار همدیگرباشند . اگرشهرک بیاری هرمزان میرسید . هرمزان شکست نمیخورد واهواز از تصرف ایرانیان خارج نمیگشت .

هرمزان پس از دست دادن رام هرمز ،دربار ه شوشتر ماندوعرب بدآنجا هجوم آورد . هرمزان تقریبا" ۳۴هزار مرد با خودداشت . ابوموسی از هرطرف هرمزان را درفشار آورد واز باره گاه وبیگاه برعرب میتاخت وجنگ طولانی شدونتیجه قطعی حاصل نگشت. تا اینکه خاینی بنام نسیبه بن دادویه خودرا بلشکرگاه ابوموسی رساندوداوطلب شدکه عرب را بگرفتن شهر رهنما باشد .بشرطی که بجان امان یابد . ابوموسی خشنود شدواورا امان دادونوازش کرد . نسیبه یکتن از عرب را با خودگرفت واز گذرآب اورا باندرون باره بردوبخانه خویش آوردوروزدیگراورا منزل هرمزان ودیگرسردارا ن نشان داد . ازکوچه وبرزن آگاه کرد . چون شب شدبار دیگراورا ازهمان راهی که آورده بود ،بدربردوبلشکرگاه ابوموسی رساندوگفت اگرازاین راه باندرون باره شوید بآسانی میتوانیدشهررا تصرف کنید . ابوموسی آنروزرا تامل کرد . چون شب شد هفتاد تن از دلیران لشکررا برگزیدوآنها ازهمان راهی که نسیبه نشان داده بود باندرون باره رسیدند . پاسبانها را بخواب یافته همه راکشتندودرباره را بکشودندو بانک تکبیرردادند . مسلمانان بآواز تکبیربدانسوشتافتندوداخل شهرشدند .هرمزان وقتی خبردارشدکه کار ازکار رگذشته بود .

ایرانیان ساکن یمن وبازماندگان سپاه باذان که درآنجا بودندچون ازمرکز ایران وپایتخت با وجوداحتیاج واصرارزیادکمک بآنها نرسیددین اسلام پذیرفتند و باعربها همراه شدند . چون عمروبن عاص درسال ۲۰ هجری مصررا فتح نمودلشکراو ایرانیان یمن را نیزشامل بود .

چون عرب اصفهان را بگشود ،وبادوسبان فرماندهآنجا مقهورگشت وفرار نمود ویزدگردبفارس پناه برد .بادوسبان فرمانده اصفهان با عبدالله بن بدیل خزاعی جنگ میکرد . چون دیدمردم شهرباو همراهی نمیکنندباچهل تن تیراندازبکرمان رفت که بشاه پیوست شود عبدالله اورا تعاقب کردوبازجنگ واقع شد . بادوسبان بر عبدالله حمله کردواسب اورا کشت وعبدالله برزمین افتاد . ولی بادوسبان بجای اینکه بزخم دیگراورا بکشدگفت خوش ندارم تورا بکشم .بهتراست بگذاربشهرباز گردم وشهررا بتوبسپارم وجزیه راهم قبول دارم بشرطیکه دراما ن باشم وهم چنان کرد . در سال ۲۲هجری یک دسته از سپاه عرب بآذربایجان حمله کردوآنرا متصرف شدودسته دیگر

بفارس یورش برد. مرزبان فارس که شهرک بن ماهان نام داشت وهنگامیکه هرمزان دراهواز تحت فشار عربها بود بوی کمک نرسانید. اینک مردانه درفارس دفاع میکرد. یزدگرد دراستخر بود آنجا را بگذاشت وبکرمان رهسپار شد. سپاه عرب از هرسوی بنواحی فارس حمله آوردند. بنابراین رویهٔ سپاهیان شهرک بناچار برای حفظ خاندان خود بشهرها ونواحی خود روی آوردند واز شماره سپاهیان شهرک بسیار کاست وشهرک درمیدان جنگ بقتل رسید.

مرزبانان ایرانی بگفته ناسخ التواریخ، بدون بخت آزمائی یا کوشش در دادن مصاف بعرب، فرار میکردند ویا آنکه تسلیم گردیده بشرایط آنها گردن مینهادند. چنانکه پس ازسقوط ری، فرماندهان قم وکاشان، ازاستماع حرکت سپاه عرب بسوی آنها، باصفهان گریختند. یزدگرد درآنجا بود، خودرا باخت وبادوسبان را فرمانده اصفهان ساخته، خودباستخر رفت. مرزبانان قومش، دماوند ودامغان بدون جنگ تسلیم شدند. فرمانده گرگان یک منزل باستقبال سپاه عرب شتافت واسلام پذیرفت وباجگذار آنها گردید. آذربایجان درسال ۲۲ هجری بتصرف عرب درآمد فرماندهان آنجا برای دفاع بکوشیدند وبقتل رسیدند. کرمان درسال ۲۳ هجری گشوده شد.

بگفته بعضی ازتاریخنویسان درسال ۱۷ه احنف بن قیس بگشودن خراسان مامور شد که جای تردید است. مجاشع بن مسعود برای اردشیرخوره وشاپور وعثمان بن ابی العاص ثقفی برای کرمان وعاصم بن عمرو التمیمی برای سیستان وحکیم بن عمیر تغلبی برای مکران برگزیده شدند. البته سرداران نامبرده درانجام ماموریت خودکامیاب شدند.

فرماندهان ایرانی درکارها تامل نداشتند بشتاب بتسلیم میشدند ویا اززندگی محروم میگشتند برخی نیز مانند مردم دینور، شروان، دربند وجاهای دیگر که ذکر همه سخن بدرازا کشد بشرایطی صلح میکردند. تنها استانی که دست نخورده بود وفی الجمله نیروئی داشت خراسان بود وآنهم تا وقتیکه پادشاه برای نام درآنجا مقام داشت. درچنین موقع حساس که بایستی فرمانده آن استان با پادشاه دست بهم داده ازخود دفاع بکنند بفکرخود افتاد وکار دشوار که فتح آن استان بود، برای عرب آسان کرد. احنف بن قیس که مامورفتح خراسان بود ازراه طبس بهرات رسید وآنجا را گرفت وسرداران خودرا مامور گرفتن شهرهای دیگرخراسان کرد وخود بمرو شتافت. یزدگرد درآنجا بود وبمروورود پس نشست. ازآنجا بخاقان ترک وبزرگان سغد نامه نوشت ویاری خواست. چون برای احنف ازکوفه سپاه تازه رسید ازمرو بسوی مروورود پیش رفت ویزدگرد ازآنجا ببلخ شتافت. چون عرب ازپی او ببلخ رسیدند با آنان جنگ کرد. گویا این نخستین جنگ بود که پادشاه شخصاً درآن شریک بود. ولی تاب مقاومت درخود نیافته، عقب تررفت وخراسان همه بتصرف عرب درآمد.

یزدگرد از ستیز و آویز دست نکشید، پس از آنکه از بلخ عقب نشسته بود گروهی از ایرانی و ترک گرد آورده بر آنجا حمله کرد و بگرفت و سپاه عرب که در آنجا بودند عقب نشست و به احنف بن قیس در مرو پیوستند. در آن اثنا ترکها متحدین یزدگرد از او دوری کرده از رزم با اعراب دست کشیدند. یزدگرد پس از تسخیر بلخ، مرو شاهجهان را محاصره کرده بود چون شنید که یاران ترک بلخ را تخلیه کرده پس رفته اند، بناچار از محاصره دست کشید. خواست با گنجینه و اثاثیه بسوی کشور خاقان برود و با و پیوندد ولی سرداران او میخواستند که بعرب تسلیم شود و با آنان صلح کنند و جائی را در خراسان برگزیده بمانند. یزدگرد خواهش آنان را نپذیرفت. میان او و سرداران اختلاف پیدا شد. سرداران بر او شوریدند و آنچه از خزینه داشت از او بگرفتند. یزدگرد با دست خالی بخاقان پیوست و در فرغانه مقیم شد و آنجا بود تا زمان خلافت عثمان. خراسانیها بر عرب بلند شدند و بانامه ها نوشتند و او را طلبیدند و هم بازگشت و آخرین جنگ با عرب کرد و بعد کشته شد. سردارانی که گنجینه شاهی را بزور از او گرفتند با اعراب صلح کرده گنجینه را بآنها سپردند و بخانه های خود بازگشتند میگویند گنجینه باندازهٔ ثروتی بود که عرب در قادسیه یا مداین یافته بود.

بنابر نوشته واقدی چون شهرک پور ماهک در فارس کشته شد، فرمانده کرمان با یزدگرد بخشونت و جسارت رفتار کرد. یزدگرد افسرده گشت، از کرمان در آمد و آهنگ خراسان نمود و بمرو رسید. فرمانده آنجا که ماهویه نام داشت ورود او را خوش نداشته به طخطاخ نام از خانهای ترک نامه نوشت و او را بمرو خواست تا یزدگرد را بیرون کند یا گرفتار کرده زندانی نماید. طخطاخ بمرو آمد. چون یزدگرد از دسیسه ماهویه فرمانده مرو آگاه شد، نیمه شب با رسن از کوشک فرود آمد و خواست بجائی پناهنده گردد کسی از چاکران با او نبود، راه و بیراهه میرفت تا اینکه چشمش بروشنائی افتاد و بآن سو رفت. آسیابانی را دید و از وی یاری خواست.

فردوسی طخطاخ را بیژن نامیده مینویسد که ماهویه نمیخواست یزدگرد در خراسان بماند بنابراین به بیژن که فرمانده سمرقند بود نامه نوشت که شاه ایران اکنون در خراسان است و بآسانی میتوان او را گرفتار کرده تو پادشاه بشوی و کین نیاگان را از او بگیری. بیژن با سرداران خود مشورت کرد و بصلاح آنها برسام نام سرداری را با ده هزار تن بشهر توس فرستاد که در آنجا یزدگرد را غافلگیر کرده گرفتار سازد. یزدگرد از اندیشه دشمنان آگاه شد و با آنان جنگ کرد و در میان جنگ ماهویه که ظاهراً در لشکر پادشاه بود گریخت و سپاه مختصر پادشاه شکست خورد و او خواست بجائی پناهنده شود پریشان یکه و تنها میرفت و بآسیائی پناه برد و در آنجا بدست سواران ماهویه کشته گردید.

عقب نشینی و سیر یزدگرد چنین بود. از مداین بحلوان و از حلوان بری و بعد باصفهان و فارس و یزد باستناد از سفینه پهلوی و کرمان و سیستان و خراسان و مرو و مرو رود و بلخ و فرغانه و در آخر بمرو بازگشت و نزدیک بقریه رزق کشته شد. تاریخنویسان

بهمین روش ذکرکرده اندولی نام اشخاصی که سبب کشته شدن یزدگردشدندبا ختلاف ذکر کرده اند.

دونفرازبزرگان ایران درمروبودندوبپادشاه خدمت میکردند.یکی بنام وراز و دیگرسنگان،میان آنها دشمنی بود. ورازمیخواست بوسیله پادشاه حریف خودرا از میان بردارد یزدگردخواهش وراپذیرفت.زنی این رازرابه سنگان گفت ودل او نسبت به پادشاه بدشد. ورازچون ضعیف بودازترس سنگان بگریخت. بعدسنگان آهنگ پادشاه نمودواونا چارازکاخ فرارکردوسراسیمه میگشت تا بدست آسیابان کشته گردید.دراین روایت سنگان جای ماهویه را میگیرد.

اعراب اگرچه درمیدانهای جنگ ایرانیان را شکست میدادند. ولی مملکت کاملاً" مطیع نشد.تبرستان تا چندسده درتصرف اسپهبدان آنجا ماند. درسال ۲۳ه که عبدالله وسهل بن عدی بتسخیرکرمان ماموورشدند. بندویه پورسیاوش با آنها رزم نمودوشکست یافت. مردم کرمان ظاهرا"تسلیم شدند.هم درآن سال سیستان وشهرزرنج بدست مسلمانان افتادوعرب بمکران رسیدولی زدوخوردهمچنان جاری بود. هرگاه یک گوشه ی مملکت امن میبافت ازگوشهٔ دیگریکی سربلندمیکرد. چون که این نوع مقاومت انفراد بودسرانجام مقهورمیگشتند.اینگونه مقاومت درسراسردوره بنی امیه وبنی عباس جاری بود. ازجمله درزمان عثمان بن عفان ،ماهک پورشهرک - بلندشدوباعبدالله عامر جنگ کردوعاقبت صلح نمودوبفرمانداری استخرپاینده ماند . خراسانیها نیزدرهمان ایام بلندشدندوپس ازپیکارها درنیشاپوروجاهای دیگرچون مرکزی نداشتندکاری از پیش نمیبردند. خاندان استووندددری تاسال ۴۱ هجری مقاومت کردوگیلان وتبرستان تادیرزمان دراستقلال ماندند. سیستانیها با عبدالرحمن بن سمره جنگهای سخت کردند. چون دیدنددشمن توانا ست بدادن جزیه تن دردادند.

بهمین روش انقلاب درایران پاینده ماند،تا اینکه درآخرخلافت بنی امیه تقریبا" ۱۱۲سال پس ازجنگ قادسیه ،خراسانیها درفرمان ابومسلم خراسانی بلندشدندودستگاه خلافت رااز خراسان که سهل است ازپایتخت خلافت که دمشق بودنیزبرچیدند. بعدازعصر هارون ومعتصم بازسرداران ایران برعلیه خلیفه سازشها کردند.چونکه جنبش آنها به انفرادی وازروی غرض شخصی بودکامیاب نمیشدند. تااینکه امارت نیمه مستقل طاهر درخراسان وبعدامارت صفاریه وسامانی وغزنه ودیالمه وبویه وغیره که همگی مسلمان ایرانی بودنددراطراف ایران بلکه درشمال عراق تشکیل شدندوخلافت عباسی برای نام زنده ماندوزبان پارسی باردیگرجانی تازه یافت وزبان عربی بعربستان منحصر جهت گرد. امااین ایران ،ایران عصرساسانی وپارسی نبود. بلکه ایرانی بودکه خوی عرب درآن رخنه نموده بود.

بنا بگفته طبری یزدگردهنگام کشته شدن ۲۸ ساله بودوبروایت اخبارالطوال

دینوری چون بتخت نشست کودکی نا آزموده بود. لذا دختر جوانی نداشت که عربها اورا باسارت ببرند و حسین بن علی اورا بهمسری اختیار کند. بگفته تمام تاریخنویسان یزدگرد همواره با خانواده خود از عربها بسیار دور بود. فقط در زمان خلافت عثمان یکبار درپیکاری که جنگ خانگی بود بشخصه شرکت داشت ودر جنگ بلخ با ترکان همراه بود. دختری که بنام دختر یزدگرد و شهربانو شهرت یافته ومزار او در ری بنام بی‌بی‌شهربانو زیارتگاه زنان اسلام است، معبدانا هیته میباشد و ایرانیان برای حفاظت آن داستان دختر یزدگرد و بانوی امام حسین را پرورانده‌اند.

قضاوت تاریخ درباره یزدگرد

پروفسور شوشتری صاحب ایراننامه درمورد یزدگرد چنین قضاوت میکند "بدبختی‌ما گاهی از حوادث روزگار وگاهی از غفلت وخطای خودمان وبیشتر از خطاهای نیاکان و پیشینیان ماست. آنچه هستیم از آنچه بوده وشده، هستیم. پیشینیان تخم کاشتند و محیط پیشین آنرا آبداده و ما آن تخم هستیم که سبز شده‌ایم. از اینست که نتیجه خطا وفساد و اخلاق ما بخود ما تمام نمیشود. بلکه بنسل آینده بمیراث میرسد و آنان را با نواع آلام گرفتار میسازد. از پدر و مادر بیمار، فرزند بیمار پدید میشود. خواه بیماری تنی باشد یا روانی. مقصر پدر و مادر میشود و فرزند بیگناه با ید بدرد آنها مبتلا گردد.

"واپسین شاه یک خانواده بسا اوقات فدای خطای نیاکان خود میشود. درخاندان شاهی ایران اگر برخی از واپسین شاه خانواده را با هم موازنه کنیم، داریوش سوم هخامنشی را درمییابیم که نیاگانش بنازونعمت مبتلا شده و چون نوبت با ورسید، شیرازه امور شاهی از هم گسیخته شده بود. بگانام پیشکار حرم ودربار، اردشیر سوم وارشاک را مسموم کرده بخون شاهان تشنه بود. میخواست شاه مطیع وچاکر او باشد و هرنوع کاری که او ببرقصاند برقصد. دسته او نیرومند بود. گرچه پیاله زهر که او بدا ریوش داد که بخورد، داریوش بخود او خوراند ید و از شر او موقتاً" آزاد شد. اما حزب و هواخواهان او بگرفتن کین تصمیم گرفتند ودسیسه آنان شیرازه از هم گسیخته کشور را چنان گسیخته ترکرد که پیوند آن از اختیار داریوش خارج گردید. اگرچه داریوش درسه پیکار بزرگ دلیرانه جنگید ودر دوا زآنها شخصا "پیشوائی وفرماندهی لشکر را داشت که با اسکندر نبرد مینمود، اما حریف سپاهی داشت که با وا طاعت میکردند و در هنر لشکرکشی ونظم وقیادت لشکر، بر داریوش برتری داشت. درانجام کارخیانت وبیوفائی سرداران مزید برعلل گردید و داریوش ناکام از جهان در گذشت. کشنده او ایرانی بود. درباره او تاریخ قضاوت میکند که شخصا "دلیر بود ولی در مهارت جنگ بپایه حریف نمیرسید ودر کشورداری، چون نیاکان پیش که داریوش اول باشد هنری از خود نشان نداد.

"دوم اردوان پنجم اشکانی، با اردشیر مردانه جنگید و بسبب خیانت سپاه بویژه سپاه فارس کشته شد.

"سوم سلطان حسین صفوی که روزگار او را برتخت نشاند، درصورتیکه شایستهٔ تاج و تخت نبود. او بایستی مرشدی یا درویشی بشود وطلسم وتعویذودعا بنویسد. نه کشورداری میدانست ونه لشکرکشی، ونه درمقابل دشمنی توان داشت. مسئولیت بدبختی او پای خود اوست.

"چهارم احمدشاه قاجار و پنجم یزدگردسوم، این دوتن از شاهان آخرخاندان خود از بعضی جهات هم مانندبودند. هردودرکودکی بشاهی رسیدند. هردودرمیان حرم ومیان مردمانی بودندکه بسپاه ولشکرکشی کاری نداشتند. پدران هردوشیرازهٔ شاهی راچنان ازهم گسیخته بودندکه برای آنها کشوری پرازآشوب، ملتی پرازاضطراب، سردارانی منافق وبیعرضه گذاشته بودند. هردواسما" پادشاه ورسما"هیچکاره بودندوهردوباهمه نواقص بکشورخیانت نکردند. بلکه ملت با آنان بیوفائی کرد. یکی درملک غربت در جوانی ازجهان درگذشت ودیگری دورازپایتخت بیگناه کشته شد. هردوباندازه‌ای که توانستندبامخالفان ملت مبارزه کردند. حریف احمدشاه پادشاه شدورقیب یزدگرد خسرالدنیا والآخرة گشت."

فیروزپسریزدگردسوم (۶۷۸-۶۵۲م)

چنانکه درپیش گفتیم یزدگردازخراسان بمرزچین عقب نشست. ازآنجا سفیری با هدایای گرانبها بدربارخاقان چین فرستاد. مورخین چین نام سفیررا موسپان Mosepan (مرزبان) ضبط کرده‌اند. خاقان هدایا وسفیررا پذیرفت ولی بپادشاه ایران همراهی عملی وکاری ننمود.

فیروزپسریزدگرداز دخترشیرویه که شاه بانوی یزدگردبودمتولدگردید. هرچند فردوسی اززبان ماهوی مینویسدکه یزدگردفرزندنداشته، دراشتباه است شایددرآنموقع فیروزباپدرهمراه نبوده. چون یزدگردبدسیسه ماهوی چنانکه گفتیم کشته شد، فیروزبجای پدرخودراپادشاه ایران خواند. تاریخنویسان ازاوچندان یادنکرده‌اندواگریادی هم شده درچندین سطرمیباشد. نویسندگان چین درموردا وبتفصیل سخن رانده‌اند. بگفته نویسندگان ایران فیروزدرتخارستان ماندودرنبردباسپاه عرب ومسلمانان درسال ۶۴۱میلادی توفیق بدست نیاورد. ازخاقان چین کمک خواست و اوراپادشاهی ایران میشناخت یاری خواست اما چندان کمک باوننمود. پیروزبامسلمانان درنبردبودوسپاه عرب را نیرومندوهم میهنان خودرا بی‌حس وناتوان یافت وپیشرفتی نصیباونگردید. خانهای ترک باپیروزهمراهی داشتند، امادرسال ۶۵۸/۶۵۶ ترکان ازچین شکست خوردندودولت چین بجای آنان فیروزرا بپادشاهی قلمروترکان شناخت ونظم وامنیت آنسرزمین را باواگذارکرد.

فیروزشهری بنام تسی لنک Tsi Lin را مرکزفرمانروائی خویش ساخت اکنون نمیتوان موقعیت آنرا بدرستی معین کرد. باحتمال قوی درگوشهٔ شمال شرقی

افغانستان کنونی بوده وقلمروپادشاهی اوتا مرزهای زرنج وسیستان میرسیده .عربها درسنوات بعدبدآنجا فشارآوردندوفیروزبتخارستان عقب‌نشینی نمود. درسال ۶۷۴میلادی سفیری بدربارچین فرستادکه‌با احترام پذیرائی ازاوبعمل آمد .فیروزدرسال ۶۷۷درشهری بنام چانک نگن یا سنگن فو Changngan, Singan Fu آتشکده بنا کردفیروزدرزمان خلافت معاویه‌حدودسال ۶۷۸درگذشت .

بگفته‌نویسندگان چین ،فیروزمکررازفغفورچین یاری خواست . خاقان ازپیکار باعرب‌خودداری نمودولی‌اجازه‌داد محلی‌درحدودترکستان‌برگزیندکه‌با وواگذارشود . فیروزچنان نمودوفرمانده‌استان مرزی چین گردید. دربارچین شهری بنام جی‌لن باختیار اوگذاشت . بعدها فیروزشخصاً"بدربارچین رفت ورتبه‌سرگرددست راست یافت .

فیروز۲۶ یا ۲۷سال فرمانروائی داشت .اگردرسن ۱۴یا ۱۵خودراجانشین پدرساخت بایستی هنگام درگذشت ۴۲ساله‌باشد. بظن قوی دسته‌ای ازایرانیان که‌درخدمت یزدگردبودند ،درخدمت اونیزماندندوبعضی‌ها نیزاوراترک وبمنازل خودبازگشته‌وبرخی درسمرقندوفرغانه‌وتخارستان وجاهای دیگرپراکنده‌شدند. صاحب‌دبستان المذاهب اززرتشتیانی صحبت میداردکه‌با سمرقندوفرغانه‌ارتباط داشته‌اند. هجرت زرتشتیان یاپارسیان ازقرارمعلوم دوجانبه‌بوده‌یکی بطرف‌شمال شرق ویکی بطرف جنوب .

کشوری که‌فیروزحکمرانی میکردتزی کیک TZI KEEK نامیده‌شد. بقول صاحب ایراننامه‌ایرانیانی که‌با اوبودندویا بعدها باوپیوستندتازیک یا تاجیک نامیده‌شدند وبگذشت روزها فارسی زبان آنجا گشتند. کشورتازیک یا تزی کیک درشمال شرقی‌افغانستان کنونی واکنون جمهوری تاجیکستان شوروی نامیده‌میشود. فیروزدرشهرچین کینگ یا Chin Keang نیزآتشکده‌بنا کردولی درسال ۸۴۴ اتفاقی پیش آمدکه‌دولت وقت پیشوایان دینهای آن سرزمین رابگرفت ومعابدشان راخراب‌کردوضمناً" آتشکده‌ها نیزازمیان رفتند.

درنامه‌های تاریخی چین نامه‌ای بنام "تانک" که‌بخاندان شاهی تانک مربوط است درموردارتباط چین وایران نیزاشاره‌مختصری شده‌است ،میگویدکه‌فیروزپسر یزدگرددرسال نخستین لونصو (۶۶۱ م) ازدربارچین یاری خواست . خاقان وان منگ یوان Wangmingyuvan نام بفرمانده‌استان لون چاو Lunchow بنام نان تیان Nantian دستورداد که‌با فیروزهمراهی کندواودرشهرجی لن Jinlin حکومتی تشکیل دادوفیروزرا فرمانده‌آنجا نمود. فیروزدرآنجا فرمانروا بودوبدولت چین باج میداد. پس ازچندی بدربارچین رفت وباحترام پذیرفته‌شدورتبه‌سرگرددست راست یافت .

درسال سوم نیفونک (۶۷۸ م) خاقان بسپهبدفوی هینک شیان Fuihingsian فرمان نوشت که‌فیروزرا باسپاه‌کافی بایران برساندواوتاشهرانشی Anshi پیش آمده‌ودر آنجا توقف‌کردوفیروزتنها پیش رفت ولی درخودتاب‌مقاومت باعربها ندیدبتخارستان

بازگشت ودرآنجا بیست سال ماند. همراهان او چندین هزار تن ایرانی بودندکه بمرورکم شدندوپراکنده گشتندواودرسال دوم چن لونک باردیگردرسال ۷۰۸ میلادی بدربارچین رفت ولقب سرگرددست چپ یافت. پس ازچندی درپایتخت چین درگذشت. برخی ازهمراهانش آنجا بماندند. چنین است آنچه درنامه تانک قدیم نوشته شده ودر تانک جدیدنیزبااندک اختلاف چنین آمده:

خاقان تانک کاوچونک بسبب دوری حدودایران ازچین ازمقاومت بااعراب خودداری کرد. فیروزتاسال ۶۶۱م درتخارستان ماند. باردیگرازخاقان یاری خواست. خاقان بازحاضرنشدباعرب بجنگدولی فرمان نوشت که فیروزجائی را درحدود ترکستان برگزینندتادولت چین باوواگذارکند. فیروزمحلی رابرگزیدوشهری بنام جی لن باوواگذارشد. چندی پس ازیافتن رتبه سرگرددست راست درچین درگذشت.

نرسی دوم پورفیروز ۸ ر ۷۰۷-۶۷۸ م

نرسی بزبان چینی Niniash نی نیاش یا Nihihsheh نی هیشه نوشته شده زمان درگذشت پدردردربارچین بماند. پس از ۸ یا ۹سال درسال ۶۸۷زمان خلافت عبدالملک مروان بامیداستردادکشورتخارستان بآنسرزمین آمدوبیش ازبیست سال درآنجا بگذراندودرسال ۸ ر ۷۰۷بچین بازگشت ودراندک وقتی درهمانجا درگذشت. اگرحین رحلت پدر ۲۰ ساله یا۲۵ ساله بوده بسن ۵۰ رسیده باشد. مورخین چین باختصارازاوسخن رانده اند. بیش ازاین اطلاعی ازاودردست نیست.

پشنگ (پوشن هو Pushan huo -/۷۰۸)

نرسی دردربارچین بودودر۶۷۸خاقان نیروی کافی بقیادت فون سنگ شیان همراه اوکردتااگربتواندکشورخویش راپس ستاند. ولی سردارچین تاشهرانشی آمده، مصلحت ندیدکه پیشتربرودونرسی تنها بتخارستان شتافت وبیست سال چنانکه گفتیم درآنجا ماند،تااینکه همراهانش ازپیش رفتن بسوی مرزایران ناامیدشده پراکنده گشتند. نرسی درسال ۷۰۱ درسلطنت چن لونک بدربارچین رفت ولقب سرگرددست چپ ازدربار خاقان یافت وهمانجاتاآخرعمربماند.

ازفرزندانش یکی بنام پوشن هو (پشنگ) درسال ۷۲۲ خودراپادشاه ایران نامید ودر۷۲۸/۲۹ شاهزاده ای بنام خسروکه ازنوادگان یزدگردبوده ذکرش آمده است ودر ۷۳۲ شاهزاده ای که نام او معلوم نیست خویش راشاه ایران میخواند. یکتن کشیش نستوری مسیحی که بزبان چینی نام اوراکی لی Kili نوشته اندازجانب او بسفارت بدربارچین رفت. باین ترتیب دودمان ساسان تقریبا" ۸۰ سال پس ازیزدگرددراستردادتاج و تخت میکوشیدند. آخرین شاهزاده آن خانواده بایدباخلیفه هشام بن عبدالملک معاصر باشد.

بنابروایت چینی‌ها ،کیش زرتشتی درنخستین سنه مسیحی درایالت کانسو Kansu

وجودداشته ولی شکی نیست که پس از وروديزدگردبمرزچین عده ای اززرتشتیان ایران بفرغانه و مرزچین هجرت کرده اند ونژاد آنها تا امروزدرآنجا یافت میشوندوکیشی مانندکیش زرتشتی دارندومعلوم نیست که اصلاً " آن دین مانوی است یا زرتشتی است. تا پدیدشدن سلاله سامانی درتاجیکستان با انقراض دولت اموی نزدیک بهم بود.
(نقل از ایراننامه عصرسامانیان ص ۳۷۸-۳۷۴)

نوادگان یزدگرد

صاحب ایرانن‌امه درموردنوادگان یزدگردچنین مینویسدکه گفته اندداراپسر یزدگرددختری داشت که بیکتن ازیهودبنام بوستانی ازدواج کردوپس ازبوستانی میان فرزندان اوکه ازشکم مادران دیگربودنددرباره میراث منازعه شدوفرزندانی که ازدختر دارا داشت کنیززادگان شمرده شدند. اشخاصی نیزدرزمان خلافت اموی وعباسی خودرا ازنژادساسانی معرفی میکردندوبرخی را مورخین متملق بخانواده ساسان نسبت داده اند.
ازجمله سبکتکین که بگفته نویسنده تاریخ فرشته فرزندجوقان پورقرابچکم پورقزل ارسلان پورخرامانان پورفیروزپوریزدگرداست. ولی پورفیروزوفرزندانش نبایستی نام ترکی داشته باشند. زیراکه ایرانیهای آن عصربویژه خانوادهٔ شاهی با یرانی بودن تعصب داشتندونام فرزندانشان با یرانی میگذاشتند،چنانچه دیگرفرزندوفرزندزادگان فیروزکه درچین تولدشدندوآنجا نشوونما کردندنام ایرانی داشتند. احمدبن سهل سپهسالار سامان نیزخودرا ازنژادکامکارپوریزدگردمعرفی میکندوهمچنین دوتن ازشاهزاده خانمها دراین شهربودندیکی بنام بابونه ودیگری بنام تهمینه که بدست مسلمین اسیر شدند، مگویندا ینها دختران مخدج نام پسریزدگردبودند. تهمینه بنوشکان نام شخصی ازدواج کردوبابونه پیش ازازدواج وفات کرد. تاکنون درفرغانه ومرزچین اشخاصی باشندکه نیاگانشان ازخانواده ساسان یا ازنژادبزرگان ودهقانان باشندکه درخدمت یزدگردازایران هجرت کردند

الوهن A-lo-han شاهزاده ایرانی درچین

سیکی Seaki صاحب کتاب The Nestorian Monumentin China درصفحه ۲۵۷کتاب خویش درمورداحترامات یکی ازشاهزادگان ایرانی درچین که سنگ نبشته ای بیادگار اوساخته شده،چنین مینویسد: " کتیبه ای بیادروانشادفرمانده بزرگ ایرانی وسپهسالار جناح یمین سپاه امپراتوری تانک Ta'ng درسنگ نقرگردیده سپهبدی که دارای لقب دوک بزرگ چین چنگ چون Chin-Ch'eng-Chun ودرجه شنگ چوکائو Shang-Chu-Kuo مرادنخستین ستون شاهنشاهی میباشد.

بنای این سنگ نبشته بیادگارالوهن A-lo-han شاهزادهٔ اصیل ایرانی ونامورترین مردم تمام قبیله میباشد. چون دردورهٔ هسین چینگ Hsien-Ching (۶۶۱-۶۵۱م) زمان پادشاهی فغفورکائوتسنگ Kao-Tsang وازه خدمات گرانبها وکارهای برجسته این

شاهزاده ایرانی بگوش فغفوررسید ، با ارسال چاپار مخصوص ، اورا بکاخ خویش دعوت نمود . (دوواژه ناخوانا) بورودشاهزاده درپایتخت ، فغفورچین اورا بسپهبدی سرافرازفرمودومسئولیت دفاع مرزهای شمالی چین را باوواگذارکرد (یک واژه ناخوانا) وبعنوان سفیرمخصوص بقبایل تبت ، افرایم Ephraim وشهرهای دیگرگسیل داشت . درمرزغربی افرایم یادگارسنگی برافراشته شده که هنوزبرجاست واصول تعلیمات دینی قبایل وحشی برآن نقرگردیده است . قبایل مذکوراینک صلح جوو درآرامش وامنیت زندگی میکنند .

اینها نیست مگربواسطهٔ کارهای برجسته وراهنمائیهای خردمندانه شاهزاده ایرانی، سپهسالاربزرگ که برآن قبایل فرمانروائی میکرد . چندین قبایل بیگانه رادعوت وسازمان گاردشاهنشاهی راتشکیل ولشکرهای کشوررامنظم ، ومرتب نمود . بنابراین خدمات گرانبهای اوبکشوروفرمانروای آن متنوع میباشد

بردیوارهای چی بین کو Ch'i-bin-ko که تالار کاخ شاهنشاهی است وفغفوران چین تمثال ۱۱نفرازمردان ناموررادرآنجادرسال ۵۱ میلادی نقش کرده اندوآنرا کاخ جاویدان نسده اولین مینامند ، نام اوبرای همیشه نبشته میگردد ، شایسته است دانش بیما واستعدادعجیب اوبراین سنگنقرگردد . بیقین نام اوبایددرتالاریون لای Yun-l'ai (تالار تمثال سپهبدان کاخ شاهنشاهی) نیزثبت گرددوبیادگاربماند .

این شاهزاده در۶۵سالگی درماه چهارم سال اول دوره چینگ اون Ching un (۷۱۰ میلادی درمنزل شخصی درهونان فو Honan fo ناگهان درگذشت . روزاندوهگینی بودکه مااین سپهبدوپیشوای قبایل راازدست دادیم . هنگامیکه اودرگذشت نسیمی که برلای کوهها میوزید ، بیش ازهمیشه آه دردناک میکشید . آفتابی که برما میتابید از وسط ابرها بیشتراندوهگین بنظرمیرسید . حتی پرندگان نیزدرآن روزغمناکِ درگذشت اوازنغمه سرائی بازماندند . بنابراین چطورما میتوانیم ازباریدن اشک ازدیدگان جلوگیری کنیم . درخت کاج ازبی آبی درزحمت است وتحمل سکوت حوضهای بی آب بسیار سخت . چنین بوداحساسات کسانیکه درآن روزغم باربارا مگاه ابدی اوبه تشییع جنازه رفتند . وای بحال آنروز .

چه شدکه شاهنشاهی ازهم پاشید

صاحب ایران ازآغازتا اسلام گوید "عصیانهای فرماندهان نظامی که توقع داشتند قدرت عالیه را دردست خودگیرند . استبدادورقابتهای شدیددراطراف تاج وتخت کبانی قدرت آن بمرورضعیف میگردیدوپس ازهمه منازعه حقیقی بشکل جنبش کمونیسم که مبانی جامعه ایرانی رالرزانیدودرشهرها وقصبات خون جاری کرد ، همه این عوامل برای سقوط شاهنشاهی درهمان زمان که وی درنظرجهانیان باوج قدرت خودرسیده بوددست بهم دادند .

ضربات قاطع ازسوی دشمنان ایران که مدت چندقرن قوای آن را فرسوده کردندوارد نشد.

"پس ازمرگ شاپوردوم دوره‌ایست که بیش ازیکقرن طول کشیده، دراین مدت شاهان فاقدشخصیت برتخت سلطنت جلوس کردندودراین دوره بین آنان واشراف که باروحانیون مقتدرزرتشتی متحدبودندمنازعات برقراربود. نجبای عالی رتبه، باوجودهمه موازینی که موسسات شاهنشاهی برای محدودکردن قدرت آنان اتخاذکرده بودند، براثررسوم جاری بعض امتیازات راحفظ نمودندوبعلت موروثی بودن برخی مشاغل عالی شاهنشاهی درمیان ایشان نفوذشان روبازدیادگذاشت. قدرت پادشاه که براثرمخالفت منظم نجباضعیف شدبدواجازه تعیین جانشین خویش راچنانکه درزمان نخستین شاهان ساسانی معمول بودنمیداد. دراین دوره طولانی، ایران بصورتی سلطنتی افتخاری درمیان افراد خاندان ساسانی درآمدوبراثراختلافات بین‌دسته‌ها طرفداران وطلبان متعددقطعه قطعه شد.

"مجلس مباحثه ومناظره‌ای بین روحانیون زرتشتی، مسیحی ومزدکی تشکیل شد، مزدکیان مغلوب وقتل عام شدندکتابهای آنان سوخته وثروت ایشان ضبط ونهضت مزبور خفه گردید. اماافکارآنان بعدها تبلیغ شدومخفیانه دوام وانتشاریافت. نیم قرن بعدپسرخاقان بزرگ ترکان غربی درراس فقراومحرومان قرارگرفت وواحه بخارارا تصرف ونجباوبازرگانان ثروتمندرامجبوربفرارکرد. معهذافتح اوچندان نپائید. عصیان مزبورسرکوب شدوموجدآن وحشیانه اعدام گردید.

"مرگ آخرین شاه بزرگ سدی راکه خسروپرویزازقدرت وقساوت برای مخالفت باهوی وهوسهای مالکان بزرگ یافرماندهان نظامی برپاکرده بوددرهم شکست. کشور بعلت جنگها، مالیات وستم خردشده، درامواج رقابتها وهوسها غرقه گردیده بود. شاهزادگان فقط ملعبه‌ای دردست دسته‌ها بودند. تاج برسرمیگذاشتندتاچندماه بعد کشته شوند. چون مردکم آمدزنان رابرتخت نشاندند. فرماندهان بزرگ قشون نیز باتکاء سربازان خودیاهمراهی رومانیان شرقی درصددتصرف تاج وتخت بودند. هرچند ازخاندان ساسانی نبودندوهیچ‌حقی برای کسب این مقام نداشتند. خلاصه اعضای خاندان ساسانی که تقریباً"همه آنان ازبین رفتند، چندان نادربودندکه درسال ۶۳۲ م برای نصب شاهی جدیدناگزیرشدندشاهزاده‌ای رادراستخرپیداکنندودرهمان شهرتاجگذاری کردند، امادیربود. شاهنشاهی که سازمان نظامی آن امتحان خودراداده‌بودند، بسبب همین قشون تجزیه میشد. زیرافرماندهان که حکام ایالات بودندناحیه حکومتی خودرابمنزله تیول خویش می‌پنداشتند. این بوجهی تعجب‌آورهمان حالت شاهنشاهی رادرزمان آخرین پادشاهخامنشی وتسلط شهربانان بخاطرمیآورد. شاهنشاهی خرد

شد و بشکل مجموعه ممالک کوچکی درآمد که مورخان اسلام مشخصا نام آنها را یاد میکنند. هیچ قوه ای نتوانست این نشاء را دفع کند و اشرافیت جدید که توسط خسرو اول تاسیس شده بود هنوز بسیار جوان بود و نمیتوانست بوجهی موثر تاج و تخت لرزان ساسانی را که اعتبار آن کاسته شده بود حفظ کند. همه چیز برا شر حمله سخت بدویان (فرودان و مزدکیان غیر متمدن) از پای درآمد.

"در ایران هفت رئیس خاندانهای بزرگ قرار داشتند که از زمان هخامنشی ببعد محفوظ ماند. وضع ملوک الطوایفی ایشان میراث مستقیم عهد پارت بود. در آن دوره قدرت این خاندانها مانع استحکام و ثبات سلطنت میشد. ساسانیان در حالیکه این گروه را پذیرفتند مساعی خود را برای تخفیف قدرت آنان بکار بردند. در نتیجه قدرت این خاندانها در دوره اول سلطنت ایشان تا مرگ شاپور دوم محدود گردید. اما در زمان شاهانی که بعد بر تخت نشستند تا جلوس خسرو اول یعنی تا مدت ۱۲۵ سال عهد اغتشاشات و ضعف مجددا قدرت خود را بازیافت ولی در زمان دو پادشاه اخیر سلسله مزبور با زور و بضعف گذاشت. اشرافیت مذکور در جدالهای خود با دربار برای دفاع از حقوق دیرین خویش یکی از علل انحطاط و حتی انهدام شاهنشاهی ساسانیان بود. امتیازات این خاندانهای بزرگ درست شناخته نیست. محقق است که قدرت آنان در سراسر ایالات نافذ بود و روستائیان آنها میبایست علاوه بر آنچه که بخزانه سلطنتی میدادند بایشان هم مالیات بپردازند. در عوض این سرداران بزرگ مقام سلطنت را با قوای نظامی خویش پشتیبانی میکردند."

سهم بزرگ ایرانیان در پیشرفت نخستین جنبش اسلامی

بسا پیش از آنکه در زمان انوشیروان کشور یمن بتصرف ایرانیان درآید، بازرگانی شبه جزیره عربستان تحت تاثیر بازرگانی ایران قرار داشت. گذشته از شهرهای ساحلی مانند جده، در دو شهر مکه و مدینه گروهی از ایرانیان میزیستند. کاروانهای حجاز تا شهر حیره نزدیک تیسفون آمد و رفت میکردند. استان بحرین در مشرق عربستان قرار داشت که از خلیج کاظمه نزدیک کویت امروزی آغاز میگردید و در کناره های غربی خلیج فارس تا به مزون که امروز عمان گویند دامنه داشت. تاریخ عربی فرمانروای این استان را سطرون یا ساطرون نوشته اند که صورت شکسته واژه خشترپاون یا شکل یونانی آن ساتراپ یا صورت فارسی امروز شهربان است و نماینده آن است که در روزگار اشکانی این استان یک ساتراپ نشین خاص بوده و جنگهای اردشیر بابکان در کنار خلیج فارس تصرف این استان است. مردم شهرهای این استان، هگر یا هجر یا هاجر که امروز لاحساء گویند و خط که القطیف نامند و دارین، سده های بسیار پس از اسلام بفارسی سخن میگفته اند.

گرداگرد شبه جزیره عربستان بویژه شهرهای ساحلی آن ایرانیان میزیستند و در شهرهای داخلی آن مکه، مدینه و طایف گروهی ایرانی بویژه پیروان مذهب مانی، مهر و زروانیان سکونت داشتند و بعربی آنها را دهری میگفتند. در زمان پادشاهی انوشیروان پس از آنکه حبشیان از یمن بیرون رانده شدند، چندین هزار خانواده های ایرانی در آنجا نشیمن گرفتند و اعراب آنها را ابناء الاحرار یا آزادگان میخواندند.

بایددانست چون عربستان جای دورافتاده ای از مراکز تمدن وسیاست بود، پناهگاه امنی برای فراریان و مغضوبان آن مراکز بشمار میآمد. خواه این فراریان بسبب ارتکاب جنایت در تعقیب و پیگرد بودند یا بواسطه باورهای دینی مانند مانویان و مزدکیان. نفوذ بعضی از باورهای دینی مزدکی در مسایل مالی فقه در صدر اسلام بدیده میآید. اگر در مباحثه های اباذر غفاری با عثمان و معاویه دقت شود دیده میشود تحت تاثیر افکار اجتماعی مزدک قرار داشته است.

صرف نظر از سلمان و شاپور که پیش از هجرت در مکه درگذشت و سالم وابسته به ابوحذیفه انصاری و دیگران که همه در جنبش اسلام دست بسزائی داشته اند ایرانیان مقیم یمن و بحرین بیشتر از خود عربها کوشیده و موثر بوده اند. یمن در زمان پادشاهی انوشیروان بطور مستقیم تحت سلطه ایران درآمد و نزدیک به پنجهزار سرباز ایرانی بفرماندهی فرخزاد پور نرسی ملقب به وهریز در آنجا نشیمن گرفتند و در دنبال آنان گروهی از بازرگانان و پیشه وران و صنعتگران ایرانی نیز بآنجا مهاجرت کردند.

چون ندای پیمبری رسول اکرم با یران رسید خسروپرویز به باذان که در آن زمان در یمن فرماندار بود دستور میدهد کسیکه در مدینه ادعای پیغمبری دارد به پایتخت گسیل دارد. باذان گذشته از اینکه فرمان نمیبرد، خودش با خره خسرو، دادویه و پیروز دیلمی مسلمان میشوند و پیغمبر فرمان حکومت یمن را بنام باذان صادر میکند و یمن بدون جنگ بتصرف اسلام درمیآید. علت این واقعه را بهیچ وجه نمیتوان بیسابقه و معجزه آسا دانست. بیشک گفتگوهای نهانی و پشت پرده درازی طی چندین سال وجود داشته است تا در سال ششم هجری پرده از روی کار برافتاده.

در گوشه و کنار عربستان در میان عشایر گوناگون، کسانی بدعوی پیغمبری برخاستند. از جمله ایشان مردی بود از یمن بنام عبهله که او را اسود میخواندند. کار اسود در یمن بالا گرفت و بیشتر عشیره های یمنی بویژه عشیره کنده از اسلام برگشته پیرو او شدند. اسود بشهر صنعا حمله برد و با ایرانیان مسلمان جنگید و شهر را متصرف شد و باذان در جنگ با او کشته گردید. و زن باذان که خواهر فیروز دیلمی نوه وهریز است و در کتابهای عربی بنام مرزبانه یاد گردیده باسارت اسود درآمد که در کاخ غمدان مسکن گرفته بود.

ایرانیان که مسلمان شده بودند برعکس عربها از اسلام برنگشتند و تحت رهبری فیروز

دیلمی وداذویه بکوههای اطراف صنعا پناه بردند و از مدینه کمک خواستند. اما پیش از آنکه کمک برسد با یاری مرزبانه که در کاخ غمدان نزد اسود بود این مرد را بکشتند و بار دیگر یمن را تصرف کردند. توضیح آنکه فیروز دیلمی وداذویه نهانی به مرزبانه پیغام میفرستند که در شب معینی درراهرو زیرزمینی کاخ را باز گذارد و در اطاقی را نیز که اسود میخوابد باز بکند و او را مشغول سازد. فیروز با همراهان در شب موعود وارد کاخ شده او را بدیار نیستی روانه میسازند.

نام فرمانروای بحرین را در زمان پیغمبر اسلام سی بخت نوشته اند و از شگفتی تاریخ است که استان بحرین که فاصله بسیاری با حجاز دارد و میان آنها ریگستان بسیار گرمی واقع است چگونه بدون جنگ در تصرف دولت اسلام درآمده است ، وبگفته بلاذری در فتوح البلدان نخستین مالیات نقدی از این استان در زمان پیغمبر بمدینه رسیده است. آیا میتوان پذیرفت که استان بحرین با همه دوریش از حجاز ، بی‌هیچ مقدمه وزمینه چینی قبلی از ایران جدا وبتصرف مدینه درآمده باشد.

ازعجایب آنکه حسن بن بهرام معروف به بهرام جنابی که تبار خود را بساسانیان میرساند بحرین را بی جنگ تصرف کرد و حکومت قرمطی را که نوعی مزدکی بوده در آنجا تاسیس کرد و شهر هگر یا هجر یا الاحساء را پایتخت خود قرار میدهد. این حکومت چنان نفوذ خود را برشبه جزیره عربستان میگستراند که تا شام و حجاز لشکر میکشد و مکه را گرفته حجرالاسود را کنده به الاحساء میآورد و بیست واند سال نگه میدارد. سپس بنا بسفارش خلیفه فاطمی مصر با گرفتن پولی گزاف آن را بمکه باز میگرداند.

جنگ قادسیه

بیگمان در جنگهای نخستین اسلامی ، گروهی بسیار از ایرانیان تازه مسلمان شرکت داشته اند و در همه جا ستون پنجم بوده که زمینه را برای چیره شدن هواخواهان حکومت جدید آماده میکرده اند. این ستونهای پنجم از یکسو مانویان و مزدکیان بوده اند که نسبت بزرتشتیان و دولت ساسانی کینه سختی در دل میداشتند. از دیگرسو عیسویانی بودند که افزون بر دشمنی نسبت بزرتشتیان و دولت ساسانی زرتشتی ، کینه جنگهای ایران وروم وگرفتن صلیب را تا آن روز از دل نزدوده بودند.

بیشک حکومت طبقاتی وصورت مالکیت زمینهای زراعتی یکی ازعوامل پیشرفت اسلام بوده که میگفت الزرع للزارع ولو کان غاصبا یعنی کشت از آن کشاورز است هرچند که غصب شده باشد. هرمز پور انوشیروان در گفتار خویش هنگام تاجگذاری این نکته را آشکار میکند که هرچند پدرش در ریشه کن کردن مزدکیان بکوشید لیکن تاثیر اندیشه های اجتماعی مزدک در میان طبقات پائین اجتماع از میان نرفته بوده و چون آتشی در زیر خاکستر ، منتظر زمان مناسب وورزش باد بوده است و این باد در بیابان قادسیه وزیدن گرفت.

درجنگ قادسیه بگفته فتوح البلدان بلاذری ، گروهی از اسواران ایرانی بویژه آنها که مالک زمین نبودند بسوی دشمن پیوسته اند و در دنبال این افسران سربازان دیلمی و سربازان قبایل دیگر بدشمن پیوسته و دین تازه را می‌پذیرند . هسته نخستین لشکر سرخپوشان الصرخابیه در شهر کوفه در قیام مختار پسر ابوعبیده ثقفی و پیکارهای برادر اشتر دخالت موثر داشته اند . گروهی دیگر در بصره نشیمن گرفته اند در جائی که بنام حی الاساوره معروف بوده است . رهنما و هسته اصلی جنگهای مسلمانان در خوزستان و فارس و خراسان همین اسواران بوده اند .

بهترین دلیل درستی گفتار بالا ، رفتار اسواران است که از سوی یزدگرد برای کمک به هرمزان فرمانروای خوزستان فرستاده شده بودند . نام فرمانده اینان در کتابهای عربی " سیاه اسواری " نوشته شده است و گاهی نیز عون آمده است . یزدگرد این مرد را با هفتاد افسر والامقام دیگر در راس سیصدتن با صفهان فرستاد تا از نقاط بین راه هرچه بتواند سرباز فراهم کند و بخوزستان برود و از پشت سر بسپاه مسلمانان بتازد .
بلاذری بغدادی شرحی در این زمینه آورده که دارای نکات دقیقی است مینویسد که چون یزدگرد بسوی اصفهان شتافت ، سیاه را خواست و او را با سیصدتن در میان آنان هفتاد تن بزرگان بودند با ستخر فرستاد و با و فرمان داد از هر شهر هر سپاهی را که می‌پسندد برگزیند . یزدگرد بدنبال سیاه با ستخر شد و سیاه را بسوی شوش گسیل داشت که ابوموسی محاصره کرده بود . سیاه در کلبانیه ماند تا اینکه ابوموسی شوش را گرفت . سیاه همانگونه ماند تا عمار یاسر بکمک ابوموسی رسید و شوشتر را گرد فرو گرفتند . سیاه در جائی میانه رامهرمز و شوشتر واهواز ماند . در آنجا کسانی از بزرگان را که همراه او از اصفهان آمده بودند بخود خواند و گفت از آن پیشگوئی که میکردیم آگاهید . پیشگوئی میکردیم که این مردم بر این کشور چیره خواهند شد و ستوران شان در کاخهای استخر سرگین اندازند . چنانکه می‌بینید کار ایشان در پیشرفت است . برای خود چاره ای اندیشید و بدین ایشان در آیید . همه پیشنهاد او را پذیرفتند و شیرویه را با ده تن نزد ابوموسی فرستاد با او پیمان بست و مسلمان شد . شیرویه اسواری پس از مرگ زیاد بن امیه زن مرجانه را بزنی گرفت و کاخ هزار در بگفته فتوح البلدان بلاذری برای او ساخت .

جنگ نهاوند

بدرستی نوشته های تاریخ درشرح جنگ نهاوند که فتح الفتوح نامیده شده تردید رواست ، زیرا بیش از ۲۰۰ سال پس از وقوع وقایع از گفته راویان نگاشته شده است . درنهاوند بگفته ذبیح بهروز و مشاهده شخصی میدانی وجود ندارد که بتواند ۵۰ هزار سپاهیان ایران و ۱۵۰ هزار لشکر اسلام را جا دهد . دیگر آنکه فرار دسته جمعی سپاهیان ایران در روز سوم پیکار و آنهم در حال پیشرفت بعقل سلیم درست نمیآید . تاریخ اعثم کوفی در مورد

جنگ نهاوند و روحیه قوی ایرانیان چنین مینویسد :

" از ری وسمنان ودامغان ومضافات آن با بیست هزار مرد ، اهل همدان واصفهان با ده هزار مردان کار ، از قم وکاشان بیست هزار ، از فارس وکرمان چهل هزار ، از آذربایگان پنجاه هزار که جمله ۱۵۰ هزار سوار وپیاده از مردان کار وابطال وسرداران نامدار را از هر شهر وهر موضع درنهاوند مجتمع شده اند وهفتاد پیل کوه پیکر آراسته کرده اند وچهار کس از ملوک عجم برآنان امیرند ، چون ذوالحاجب بن حداد ، سفار بن خورزاد ، جهانگیر بن برزو ، سروشیان بن اسفندیار . " (درجای دیگر نامها را ذوالحاجب فیروزان بن هرمز ، سروشیان بن اسفندیار ، جهانبد بن فیروز وسفار بن خورزاد نوشته است .)

درروز اول جنگ نعمان بن مقرن المزنی امیر لشکر عرب درجنگ کشته شد ، سپس معقل بن مقرن برادرش علم برداشت او نیز کشته شد . سپس سوید بن مقرن برادر دیگرش علم برگرفت او نیز سخت مجروح شد . سپس حذیفة الیمانی امیر لشکر شد . روز دوم جنگ مبارزی از اساوره فرس بیرون آمد ، بر اسبی بلند نیکو نشسته ، درمیان دو صف بایستاد و پادشاهان عجم را بستود وگفت منم بوران پسر گودرز ، آیا کسی درمیان شما هست بیرون آید . مسلمانان لاف وگزاف او شنیده بجنگ او مبادرت ننمود . بوران بلشکر مسلمانان حمله آورد و از یک جانب بجانب دیگر بیرون شد وخود را درصف مسلمانان انداخت ومردی را از پشت اسب برد و بلشکرگاه خود برد تا او را کشتند . پس بازگشت ومیان دو صف بیامد مبارز خواست چون او را اجابت نکردند نوبت دیگر بلشکر اسلام حمله کرد ویکی را ربوده از جانب دیگر به لشکر خود آورد . چون سوم بار بر لشکر مسلمانان حمله آورد وخواست همان کند که کرده بود ، عمر بن معدیکرب از پی او درتاخت وصمصام خویشتن برفرق او فرود آورد چنانچه از خود گذشته سرش را بشکافت تا بسینه او رسید . بوران از اسب درافتاد وجان بمالک دوزخ سپرد . چون بوران کشته شد ، لشکر فرس حمله آوردند ونزدیک بصفهای مسلمانان آمدند وتیرباران نمودند وخلقی را مجروح کردند . چون کفار بر تواتر تیر میانداختند وهیچ خطا نمیکرد ، مسلمانان خسته شدند . "

مورخان اسلامی مینویسند که درروز سوم جنگ درحالیکه لشکر اسلام عقب نشینی میکرد سپاهیان ایران از معرکه روی برتافتند وهمگی چون باد صرصر بشهرهای خود گریختند . منظور آنان نشان دادن جنبه کرامات اسلامی است . وحقیقت ندارد . شکست ایرانیان را باید از ستون پنجم دانست . توده های ناراضی از جبر دهقانان وموبدان عامل اضمحلال سلطنت وخالی بودن کشور از شاهزادگان وسرداران مجرب بود که بدست پادشاهان جان باخته بودند .

نفوذ اسلام درگیلان

در اوایل خلافت عباسیان اسلام دربین دیلمیها رخنه کرد . با وجود این ابداً از عباسیان اطاعت نمیکردند . از آن پس که دیلمیان ، یعنی گیلانیان علیه خلافت خلفا

را قبول کرده بودند ، گیلانیا ن سفلی‌کا ملا "ا ستقلال دا شتند . هرکس موردآزا روغضب خلفا ی بغدا دوری وا قع میشدپنا ه بگیلان میبردوبگیلانیا ن ملتجی‌میشدو . . . . . برا ی ا ولادوا عقا ب ا میرا لمومنین علی‌ع که‌بطورپیگیرا زطرفا مویا ن وعبا سیا ن درا ذیت وآزا ربودندپنا هگا ه‌خوبی بوده‌ا ست .ا مروزقبرها ی فرا وا ن آنها درشهرها وقریه‌ها وجنگلها ی گیلان دیده‌میشود . همین ا ولادوا عقا ب علی‌بودندکه‌دین زرتشت وا سمعیلیه را کم کم به‌تزریقا ت خویش ا زبین بردندبیشتری ا زتکا یا ومقبرها ی آنها درجا ها ئی وا قع‌شده‌که‌معا بدزرتشتیها بوده‌ا ست .

بگفته‌صا حب‌جغرا فیا ی گیلان م لاهیجا نی،درزما ن سلجوقیا ن درا یرا ن،درگوشه وکنا رگیلان آئین ا هورمزدبودوچندمعبدکی‌ا زآنها بود . لیکن شیخ ا لجبل درا لموت ظهورکردوبا قیما نده‌گبرها را بمذهب‌ا سمعیلیه دعوت کردویا آنها را ا زگیلان بیرون کرده‌ویا بقتل رسا نید .

"بسیا ری‌ا زبقا ع وتکا یا ی گیلان روی معا بدآتش پرستا ن وا قع‌شده‌ا ست که‌سند تا ریخی محسوب‌ا ست مثلا "درمسجدبزرگ لاهیجا ن یکی‌ا زشبستا نها ی آن هنوزبطا ق بزرگ وکبیرموسوم با سم قدیم خودبا قی‌میبا شد . "

فرما نروا یا ن زرتشتی‌درتبرستا ن‌پس ا زپا یا ن دولت سا سا نیا ن

بگفته‌ا بن ا سفندیا رصا حب‌تا ریخ تبرستا ن "بزرگا ن ا یرا ن درا دوا رگونا گون وهنگام خطردرتبرستا ن پنا ه میگرفتند . چنا نکه‌رستم زا ل پس ا زآنکه‌بدست ا کوا ن دیو دردریا ی قلزم (بحرخزر) ا فتا دبسا حل تبرستا ن رسیدومردم آنجا ا ورا پذیرا ئی‌شا یا ن کردند . سهرا ب‌پسرا وپس ا زجستجوی زیا دپدرخودرا درمحلی‌بنام لیکش درزویا ن یا فت که‌میدا ن پیکا رآنها بودودرهما نجا کشته‌گردید . بستام ا زترس خوا هرزا ده‌خویش خسرو پرویزکه‌درصددقتل ا وبودبه‌تبرستا ن گریخت ودرآنجا دم ا زا ستقلال زدوسکه‌بنام خود ضرب‌نمودوبوا سطه‌غدروبیوفا ئی‌گردویه‌زن خودوخوا هربهرام چوبین کشته‌گردید .درزما ن سا سا نیا ن پا دشا هی بنام سلیا ن به‌تبرستا ن پنا ه‌جست وکا خی بنا کردکه‌بنام کیسلیا ن معروف‌گشت وبزبا ن تبری‌مرا دخا نه‌سلیما ن با شدوا ین‌کا خ‌تا زما ن مولف۶۱۶هـ برجا و سا لم بوده . "

فرما نروا یا ن زرتشتی‌درتبرستا ن بنام ا سپهبدا ن وا ستندا را ن معروفندکه‌خا ندا ن دا بویه ،غا رنوندی،با وندی‌وپا دوسبا نی‌وزیا ری با شند ،برا ی‌دوری‌ا ززیا دشد ن حجم کتا ب ا زشرح کا رنا مه‌آنها درمیگذریم وبنام وتا ریخ‌فرما نروا ئی‌آنها بسنده میکنیم که‌تا سا ل ۱۰۰۶هـ ا دا مه‌دا شت .

ا سپهبدا ن خا ندا ن دا بویه‌یا گا وبا ره

خا ندا ن گا وبا ره‌ا زنسل جا ما سب‌برا درقبا دمیبا شندکه‌با رمنستا ن گریخت نوه‌ا و

فیروزگیلا ن را متصر ف‌ودختری ا زبزرگا ن آ نجا بزنی‌گرفت وصا حب پسری شدکه‌بنام گیلانشا[۵] نا مورگردید . پس ا زگیلانشا ه‌پسرش گیل بپا دشا هی برخا ست وا وسرخا ندا ن گا وبا ره میبا شدوملقب‌به‌فرشوا دگرشا ه‌میبا شدفرما نروا ئی ا وا ز۵ ۲ تا ۴۰هجریست پس ا زا ودا بو پسرش بجا ی پدرنشست وپا دوسبا ن پسرکوچک ا وا سپهبدرستمدا روریا ن گردید .درزما ن پا دشا هی پا دوسبا ن وخلافت یزیدبن معا ویه‌شخصی که‌خودرا برا دردستوردینیا رمعروف بسلما ن پا رسی میخوا ندبرا برمتن عهدنا مه‌بنام فروخ‌بن شخسا ن یا برا برمتن مجمل ـ التوا ریخ‌ما ها ذربن فروخ بن بدخشا ن نا مه‌پهلوی با ونوشته‌وسه‌عهدنا مه‌را یکی بنام خودش ا زسوی پیغمبرا کرم وبخط حضرت علی ودیگری بنام شا دپورخیرا ندرا س ا زا ولاد دستورآ دربا دما را سپندا زسوی حضرت علی‌وبخط ا مام حسین وعهدنا مه‌دیگرکه‌سلمـــا ن فا رسی ا زعمربن خطا ب‌گرفته‌بوددا یربرحفظ آ ثا روسنن وا وضا ع ا جتما عی ا یرا ن و عدم تعرض برا یرا نیا ن برا ی نگهدا ری درگنجورآ تشکده‌با ومیفرستد . رونوشت عهد نا مه‌ا ولی‌ودومی دردست ا ست بویژه‌رونوشت عهدنا مه‌ا ولی را صا حب‌مجمل التوا ریخ‌نیز درکتا ب‌خویش‌ضبط کرده‌ا ست‌ا ما رونوشت عهدنا مه‌سومی دردست نیست .درموردنا مه مذکوردربخش ا ستندا را ن وفرما نروا ئی شهر ا کم صحبت‌خوا هیم دا شت . مدت پا دشا هـی دا بو ۴۰ـ ۵۶ ه ا سپهبدفرخا ن یکم ملقب‌بذوا لمنا قب ۵۶ ـ۱۰۱ه ا سپهبددا دمهر ۱۰۱ـ ۱۱۳ه ا سپهبدفرخا ن کوچک کربا لی ۱۱۳ـ۱۲۱ه ا سپهبدخورشید ۱۲۱ـ۱۴۴ه با مرگ ا سپهبد خورشیدخا ندا ن دا بویه‌بآ خرمیرسد .

آ .شودزکوصا حب‌تا ریخ گیلان ترجمه محمدعلی‌گیلک چنین آ ورده "مذهب ا سلام بین دیلمیها کمترترقی‌کرد . درا وا یل خلافت عبا سی بهیچوجه‌ا زآ نها ا طا عت نمیکردندوا ز آ ن پس با آ نکه‌دیلما ن یعنی گیلان علیا (گیلا ن شما لی) خلافت خلفا را قبو ل کرده‌بودند، گیلان سفلی کا ملا " ا ستقلال دا شت . هرکسی که‌موردغضب‌خلفا ی بغدا دوری وا قع میشدند نزدگیلانیها محترم بوده‌وا زا وپذیرا ئی شا یا ن میکردند . برا ی ا ولادعلی وفا طمه‌کـه‌ا ز جا نب‌عبا سیها بخشونت با آ نها سلوک میشد ، درموقع زحمت وسختی،گیلان یک پنا هـگا ه مطمئنی بشما رمیرفت ودرا ینجا درقبا ل مجا زا تها ی سخت موردا حتـــرام ومحبـــت وا قـع میگردیدندوغا لبا " ما نندمهما ن میزیستند .ا مروزقبرآ نها فرا وا ن درجنگلها ی‌گیـلا ن دیده میشود .همینها بودندکه‌ا صو ل زرتشت را کم کم ا زبین برده‌وجا ی آ نرا برا ی ا سلام تهیه میکردند . بیشتری ا زتکا یا ومقبره‌آ نا ن درجا ها ئیکه‌سا بقا "معبدزردشتیها بوده‌سا خته شده‌ا ست . "

خلفا ی ا موی ملل تا بعه‌بویژه‌ا یرا نیا ن وزرتشتیا ن را بنظرحقا رت وپستی‌مینگریستند وهرنوع شکنجه‌وآ زا ربرآ نها روا میدا شتند .زیرا که‌ا یرا نیا ن خا ندا ن علی‌را محترم میشمردند ومخصوصا"تبرستا ن پنا هگا ه‌آ نها بودوغا لبا"درقلمروفرما نروا ئی‌ا سپهبدا ن زرتشتی ما نند

مهما ن میزیستندوکم کم دربین مردم آنجا رخنه‌کرده‌ا سلام را جا یگزین دین زرتشت نمودند .

ا سپهبدا ن غا رنوندی

نژا دا ین خا ندا ن به‌سوخرا ی پهلومیرسدکه یکی‌ا زخا نوا ده‌ها ی هفتگا نه‌پهلوبودند . درا ردشیرخوره‌فا رس نشیمن دا شت وقبا درا ا زا سا رت هیا تله‌رها بخشیدا ما رشک ورزا ن گوش قبا درا نسبت با ومسموم کردندوقبا دخدما ت ا ورا فرا موش کرده‌بقتل آ ورد . فرزندا نش به بدخشا ن مها جرت نمودندوا نوشیروا ن را درجنگ با ترکا ن یا وری کردند . ا نوشیروا ن ا ز کرده‌پدرا زآ نها پوزش خوا ست وبا خودبا یرا ن آ وردزرمهربرا دربزرگ به‌سیستا ن رفت وغا رن برا درکوچک تبرستا ن را برگزید . پا دشا هی‌خا ندا ن غا رنوندی‌درتبرستا ن بسا ل ۵۷۰ میلادی آ غا زمیگردد .

ا سپهبدغا رن یکم ۵۷۰ -۶۰۹میلادی ا سپهبدوندا دیکم ۶۰۹ -۶۶۰میلادی مورخا ن ا سلامی نام ا ورا بغلط البندا ضبط نموده‌ا ندمدت پا دشا هی ا ورا ۵۲ سا ل آ ورده‌ا ند .ا سپهبدسوخرا ۴۰-۱۰۵ه ا سپهبدوندا دی دوم ۱۰۵ - ۱۵۰ ه ا سپهبدوندا دهرمزد ۱۵۰-۲۰۰ه ا سپهبدغا رن‌دوم ۲۰۰-۲۰۲ه ا سپهبدما زیا ر ۲۰۲-۲۲۴ه

ا سپهبدا ن با وندی دسته‌ا ول

با وسرخا ندا ن ا ین سلسله‌پسرشا پورپسرکا وس فرزندبزرگ قبا دا ست که ا ورا بلقب پدشخوا رگربفرما نروا ئی‌تبرستا ن منصوب‌نمود . خا ندا ن با وندی منسوب‌با وا ست . آ نها به‌دسته‌تقسیم شده‌ا ند . فرما نروا ئی دسته‌ا ول ا زسا ل ۴۵تا ۴۶۶هجری ا دا مه‌دا شت وآخرین آ نها ا سپهبدغا رن دوم میبا شد ،ا سپهبدا ن با وندی درکهستا ن پریم فرما نروا بوده‌ا ند . درا ین مدت مردم کهستا ن وپا دشا ها نشا ن پیروکیش ا شوزرتشت ودررا ه‌وروش نیزپیرو نیا گا ن با ستا نی (دوره‌سا سا نی) بوده‌ودرملیت ومذهب‌ورسوم وآدا ب‌ا یشا ن درمدت پنج سده ، ا ندک خدشه‌ا ی روی ندا ده‌ا ست طبق سنن با ستا نی فروش زمین مزروعی قدغن ودفن مردگا ن بیگا نه‌درگورستا نشا ن ممنوع بود . صا حب‌کتا ب‌حدودا لعا لم من ا لمشرق وا لمغرب مولفه ۳۷۲ ه میگوید "کوه‌قا رن (مقصودکهستا ن پریم) نا حیتی‌ا ست که‌مرا ورا ده‌هزا روچیزی ده‌ا ست وپا دشا ه‌ا ورا ا سپهبدشهریا رکوه‌خوا نند (ا سپهبدشهریا ررسوم) وا ین نا حیت ا ست آ با دا ن وبیشترمردم وی گبرگا نندوا زروزگا رمسلما نی با زپا دشا هی ا ین نا حیت ا ندر فرزندا ن با وا ست ." فرما نروا ئی دسته‌دومی ا ین خا ندا ن ا ز ۴۶۶تا ۶۰۶ه وبا ا سپهبدحسام الدوله‌شهریا رآ غا زوکشته‌شدن ا سپهبدشمس الملوک رستم پا یا ن میبا بد . فرما نروا ئی دسته‌سوم ا ز۶۳۵تا ۷۵۰ ه وبا ا سپهبدا ردشیرآ غا زوبا ا سپهبدحسن فخرا لدوله‌بآ خرمیرسد .

ا سپهبدا ن دسته‌ا ول :- ا سپهبدبا و۴۵-۶۰ه ولاش ا زخا ندا ن زرمهری ۶۰-۶۸ه‌ا سپهبد سرخا ب‌ا ول ۶۸-۹۸ه ا سپهبدمهرمردا ن ۹۸-۱۳۸ه ا سپهبدسرخا ب‌دوم ۱۳۸- ۱۵۸ه ا سپهبد شروین ۱۵۸-۲۰۰ه ا سپهبدشهریا را ول ۲۰۰-۲۱۰ه ا سپهبدغا رن ۲۱۰-۲۵۴ه ا سپهبدرستم ا ول

۲۵۴-۲۸۲هـ اسپهبدشروین دوم ۲۸۲-۳۱۷هـ اسپهبدشهریار دوم ۳۱۷-۳۵۴ هـ اسپهبددارای اول ۳۵۴-۳۶۲ هـ اسپهبدشهریار رسوم ۳۶۲-۳۹۷هـ کتیبه پهلوی برج لاجیم سوادکوه برقبر اوست . اسپهبد سرخاب سوم ۳۹۷-۴۱۰هـ اسپهبدغارن دوم ۴۱۹-۴۶۶هجری .

دسته دوم اسپهبدان باوندی هشت نفرند . دراین دسته اسپهبدانی هستندکه بظاهر مسلمانند ما باطنا"زرتشتی ودرپیروی راه وروش باستانی کوشیده اند . اسپهبدحسام الدوله شهریار ۴۶۶-۵۰۳ هـ اسپهبدنجم الدوله غارن ۵۰۳ -۵۱۰ هـ اسپهبدشمس الملوک رستم ۵۱۰ -۵۱۲ هـ اسپهبدعلاءالدوله علی ۵۱۲ -۵۳۲ اسپهبدشاه غازی رستم ۵۳۲ - ۵۵۸هـ اسپهبدعلا الدوله شرف الملوک حسن ۵۵۸ - ۵۶۷ هـ اسپهبدحسام الدوله شاه اردشیر۵۶۷ - ۶۰۲هـ اسپهبدشمس الملوک رستم ۶۰۲-۶۰۶ کشته شدوسلطنت بدست مغول افتاد .

دسته سوم ازاسپهبدان باوندی :- درروزگاران هجوم مغول با یران رشته امورکشورداری مازندران بواسطه خرابیها وقتل عامهای فراوان که گروه خونریزوسفاک مرتکب میگشتنداز هم پاشیده وپریشان بود . بگفته میرظهیرالدین مرعشی " ملک حسام الدوله اردشیربن کینخواربن شهریاربن کینخواربن رستم بن داراین شهریارکه اوراابوالملوک گفتندی درسال ۶۳۵هـ خروج کردوسلسله کینخواریه را تشکیل دادکه دسته سوم ازخاندان باوندی میباشند . " شماره اسپهبدان اینندسته به هشت نفرمیرسدوآخرین آنها ملک فخرالد بواسطه غدربرادرزن خودبقتل رسیدوباکشته شدن اوخاندان باوندی پایان پذیرفت . دوره پادشاهی آنها۱۱۵سال از۶۳۵تا ۷۵۰ هجریست . این دسته ازاسپهبدان که باحتمال قوی احساسات اسلامی آنها براحساسات زرتشتیگری میچربیده پایتخت خودراازساری که عبورومرورلشکریان مغول بودبآمل منتقل ساختندکه اکثریت مردم آن شهر، بواسطه تسلط نایبان خلیفه وسادات درآنجابزی اسلام درآمده بودند . چون اسپهبدان نامبرده ازنسل باوازخاندان باوندی میباشندکه صاحب اقتدارگردیده اندنامشان را بامدت فرمانروائی درزیرمیآوریم .

اسپهبدحسام الدوله اردشیر۶۳۵-۶۴۷هـ اسپهبدشمس الملوک محمد۶۴۷-۶۶۵هـ اسپهبد علاءالدوله علی ۶۶۵ - ۶۷۵هـ اسپهبدتاج الدوله یزدگرد۶۷۵-۶۹۸هـ اسپهبدنصیرالدوله شهریاربن یزدگرد۶۹۸-۷۱۴هـ اسپهبدرکن الدوله شاه کیخسرو۷۱۴-۷۳۸هـ اسپهبدشرف الملوک بن شاه کیخسرو۷۳۸-۷۴۴هـ اسپهبدفخرالدوله حسن ۷۴۴-۷۵۰هـ .

استندا ران پادوسبانی

استندا ران پادوسبانی ازنسل گیل گاوباره تاسال ۸۷۱هـ فرمانروائی داشته اند . سپس بواسطه نفاق خانه براندازداخلی ضعیف وزبون گردیدندتا آنکه درسال ۱۰۰۶هـ بدست شاه عباس صفوی منقرض گردیدند . رستم بهرام آبادان صاحب تاریخ تباهی فارسیان مینو " اولادپادوسبان تا سنه ۸۸۱هـ دررستمداروروپان حکومت داشته اند . چندتن ازایشان از

آیین قدیم بملت تازی گرویده بودندوگاهی بواسطه حکام بنی‌عباس ودیگران ضعیف میشدندولی سلسله بزرگ ایشان انقراض نمیگرفت . "

استندار پادوسبان یکم ۴۰-۷۵هـ ، استندار خورزاد ۷۵ - ۱۰۵هـ،استندار پادوسبان دوم ۱۰۵-۱۴۵هـ،استندار شهریار یکم ۱۴۵-۱۷۵هـ،استندار وندامید ۱۷۵-۲۰۷هـ،استندار عبدالله ۲۰۷-۲۴۱هـ،نخستین کسی است که بگفته صاحب تاریخ تبرستان پس از اسلام ،بظاهر یا بحق اسلام پذیرفت ودرسلک شیعان درآمدوفرمانروایان علوی را درتبرستان شمالی بروی کار آورد. استندار افریدون بن غارن بن سهراب ۲۴۱-۲۶۳هـ، استندار پادوسبان سوم ۲۶۳-۲۸۱هـ،استندار شهریار دوم ۲۸۱-۲۹۶هـ، استندار هروسندان بن بندار دیوبندبن شیرزادبن افریدون ۲۹۶-۳۰۸ هـ، استندار شهریار بن جمشیدبن دیوبندبن شیرزادبن افریدون ۳۰۸-۳۲۰هـ،استندار محمدشمس الملوک ۳۲۰-۳۳۲هـ،استندار ابوالفضل محمد ۳۳۲-۳۴۶هـ دونفر از استنداران بالاوهمچنان استندار عبدالله ظاهراً اسلام اختیار کردند، بمناسبت نام اسلامی شباید مسلمان تصور نمود . چنانکه مازیار غارنوندی بدست مامون خلیفه عباسی آشکارا اسلام پذیرفت وبنام محمد مولی امیرالمومنین موسوم گشت زرتشتی بسیار متعصب بود . همچنان علی بن العباس المجوسی پزشک عالیمقام زرتشتی درشیراز (درگذشت ۳۸۴هـ) حدود ۵۷سال پیش از ابن سینا شهرت خاصی داشت زرتشتی بوده . زرتشتیان هندنیزدرروزگاران گذشته وهم اینک نامهای هندوان ونامهای دیگربیگانه نه برخودنهند . استندار حسام الدوله زرین کمربن فرامرزبن شهریار بن جمشید ۳۴۶-۳۸۱هـ، استندار سیف‌الدوله باحرب‌بن حسام الدوله زرین کمر ۳۸۱-۴۰۸هـ، استندار حسام الدوله اردشیربن سیف‌الدوله باحرب ۴۰۸-۴۳۳هـ، استندار فخرالدوله نماوربن نصرالله بن سیف‌الدوله باحرب ۴۳۳-۴۶۵هـ،استندار هزار اسب‌بن فخرالدوله نماور ۴۶۵-۵۰۵هـ،استندار شهرنوش بن هزاراسب ۵۰۵-۵۱۸ هـ، استندار کیکاوس بن هزاراسب ۵۱۸-۵۶۰ هـ، استندار هزاراسب‌بن شهرنوش ۵۶۰-۵۸۶هـ، استندار زرین کمر ۵۸۶-۶۰۵هـ، استندار شرف‌الدوله بیستون ۶۱۰-۶۲۰هـ، استندار فخرالدوله نماور ۶۲۰-۶۴۰هـ،استندار شهراکیم بن نماور ۶۴۰-۶۷۱هـ،نامه پهلوی مهدی فروح بن شخسان بپادوسبان یکم درزمان استندار شهراکیم بوسیله موبدبرزین رام پور خورزاد پوراسفندیار بزبان محلی بسفارش استندار شهراکیم بزبان محلی ترجمه میشود .

فرزانه گرامی‌مانکجی‌لیمجی‌هاتریا ،پارسی‌هندکه دراپران برای بهبودی اوضاع اسفناک‌ نگیزهمکیشان خویش فعالیت مینمود، بسال ۱۸۷۱میلادی ترجمه نامه نامبرده که باالفبای دین دبیره نوشته شده بودبدست میآوردوپس از برداشتن رونوشت آن باالفبای پارسی، اصل نامه دین دبیره را با یک کتاب خطی دساتیرکه تاریخ کتابت آن ۳۵۸هجریست وبوسیله موبدنوبهار کتابت شده به بمبئی بخدمت اردشیرجی سهرابجی دستورکامدین

دبیرا نجمن اکابرصاحبا ن پارسی بمبئی ارسال میدارد. (برای اطلاع بفرزانگا ن زرتشتی ص۶۹۵رجوع شود).

نا مه‌نا مبرده‌که‌بفرما ن استندا رشهرا کم بن نا ماورچنانکه‌گفتیم ترجمه‌شده، برای ایمنی ازآسیب‌روزگا روحفظ ازنابودی درآخراین فصل میآوریم. چنانکه‌ابن اسفندیا رصاحب‌تا ریخ تبرستا ن ترجمه‌نا مه‌تنسرموبدا ن موبدا ردشیربابکا ن ساسانی راکه‌به‌گشنسپ شا ه‌پا دشا ه‌تبرستا ن نوشته‌بوددرکتا ب‌خویش ضبط کردوگرنه‌ما امروزا ز آ ن نا مه‌وتنسروگشنسب‌شا ه‌واوضا ع آ ن روزگا ربی‌خبربودیم.

استندا رفخرالدوله‌نا ماور۶۷۱-۷۰۱ه‍، استندا رشا ه‌کیخسروبن شهرا کم ۷۰۱-۷۱۲ه‍، استندا رشمس الملوک محمد ۷۱۲-۷۱۷ه‍،استندا رنصیرالدوله‌شهریا ر۷۱۷- ۷۲۵ه‍،استندا ر تا ج الدوله‌زیا ر۷۲۵- ۷۳۴ه‍، استندا رجلال الدوله‌اسکندر۷۳۴-۷۶۱ه‍، استندا رفخر-الدوله‌شا ه‌غا زی ۷۶۱-۷۸۰ه‍، استندا رعضدالدوله‌قبا د ۷۸۰-۸۰۱ه‍،استندا رجلال الدوله کیومرث ۸۰۱-۸۵۷ه‍، استندا رملک کا وس ۸۵۷-۸۷۱ه‍،بگفته‌میرظهیرالدین مرعشی روز سه‌شنبه۱۴شوا ل اول مهرما ه۸۷۱ه‍ دعوت حق راا جا بت کرد. وی ازجا نب‌سلطا ن محمد پا دشا ه‌ما زندرا ن وبرا درش برای عرض تسلیت به‌پسرملک کا وس وبرا درش اسکندربروز پنجشنبه‌۵ ذیقعده‌موا فق با ول آبا نما ه‌قدیم ۸۷۱ه‍ متوجه‌کجورگشتند. "بنا برتا ریخ با لاکه‌میرظهیرالدین روزوما ه‌زرتشتی را با روزوما ه‌اسلامی میدهدثبوتیست که‌درآ ن روزگا را ن یعنی قرن نهم هجری و ۸۵۰ سا ل پس ازکشته‌شدن یزدگردنفوس زرتشتیا ن دربخش شما لی ایرا ن یعنی تبرستا ن وما زندرا ن وگیلان وگرگا ن بیشما ربوده‌وگرنه تا ریخ زرتشتی دروقا یع روزا نه‌آنها ثبت نمیشد. پس ازاستندا رملک کا وس پسرش ملک جها نگیربجا یش نشست وتا سا ل ۹۵۴ ه‍.فرما نروا ئی دا شت ودرهما نسا ل مرد.
پس ازدرگذشت اوفرزندا نش تحت حکم سلاطین صفویه‌فرما نروا ئی میکردند. خا ندا ن استندا را ن پا دوسبا نی بسا ل ۱۰۰۶ هجری بدست شا ه‌عبا س بزرگ صفوی برچیده‌شدوتمام تبرستا ن جزوقلمروسلطنت آنها گردید.

نا مه مهدی فروح بن شخسا ن

بنام یزدا ن

نا مه‌اورخسرودادگرپا دشا ه‌رستمدا رنشا ندا را ژشا هنشا ها ن اویژه‌با دوسبا ن گا وبا ره ازبنده‌مهدی فروح بن شخسا ن.

نما ژا وعه‌دادارا ورمزدرا یومندکه‌ما ن آفریدوستا یش اوعه‌بزرگ دا ورکه‌پرستیدپه‌زرا تشت اسپنتما ن دین ودا نش.سپا س اوعه‌دادا روهه‌اوزینی که‌ایرهیم نه‌انیر، وهدین‌هیم نه

ا کدین وآ با دا وعه‌وخشورا ن وخشورکه‌ما ن ا ژا هریمن گجسته‌پهریخته ، وپس درودمرترا که‌نگهبا ن وها ن وپا سدا ردین وه‌چا شیدا را نی، دا دا را ورمزدت بورج وخروه‌خویش خجسته وفیروزکردا ره ایدو ن با دترا ج

مرا کام زین آ هنجید ن آ نکه مردم همی‌وا جندکه‌ردا ن ودستورا ن وهیربدا ن ودین دا ورا ن آ ن بوم وبر ، ا ژدستوردینیا رآ ژرده ونه‌خشنودئدونفرین همی‌کرندوپه ریمنی همی‌نـــام برندکه‌وهدین ما زدیسنی ورا ه‌فرا رو ن بهشته‌ودروندگشته‌وهیا رومنده‌ونا ه‌کا را ن شده‌و تا زیا ن را ا وعه‌دین آ وری رهنموده ، پن ا ژشده‌ها وکنونه‌نه‌آ گهندکه‌وی تا روژ ودردا ن ا ژگیتی په‌ا ین دین ا ورمزدنوترا ویگما ن تربید ، ا وعه‌خروه‌ا ویژه‌وهدین ما زدیسنـا ن ا یستید ، پنا هیم ا وعه‌دا دا را زا هریمن گنا ه‌مینو .

نخست که‌ردا ن ودستورا ن وتره‌پدش‌کردندبها ما ورا ن وشت ، محمدکیش آ ورتا زیا ن ا ندر سا لاری بوها له‌منذرتا زی آ نجا بید ، بوها له‌ا ژدا نش ونگا رش بهره‌ا ش نه‌بید ،ا ژدینیا ر آ رزوکردکه‌مردا نش محمدرا آ موزگا ری کره ، وی هم پذیرفته‌ا ورا ا ژپرما ن دین وه‌دا نش وبینش وفرا رونه‌بیا گا ها نید .

دربا ردوم که‌ا ژوتره‌دستورا ن وشته‌په‌مهدینه‌آ مدمحمدبا لیده‌وبرشده‌وبوها له‌کش ستركرده ا ژگیتی ودرده‌بیذ . با نام فرزندی زنش را گرفته ، چیزوخوا سته‌ا ش را بدست‌کرده‌با ا بوبکر وطلحه‌وعثما ن وزبیروعبدا لرحمن وعمروعما روبلال وا بوذروصهیب‌ومقدا دودیگرسا لارا ن تا زی که‌با گروه‌وشکوه‌بیدندبهم دا دستا نی په‌تا را ت‌چیزها ی مردم تخشش‌کردی .

دستوردینیا ر ،محمدرا بدیدبشنا خت وکنشش دا نست و ا زآ نش با زدا شت وبیغو ن نهیدکه‌رهی بنیا دنهه‌تا تا زیا ن‌که‌په‌ددا ن وخرفسترا ن همی‌ما نندا زبت پرستیدن گردا نه‌وپه‌یـزدا ن پرستی آ ره‌وکا ری کره‌کش‌نام ا رجومندشوه‌، محمدخستووخشنودشده‌ا زآ ن‌کنشنه‌زشت بگردید وآ نا ن بهیا ره‌دینیا را ژوستا ووستا تیروپیما ن فرهنگ پرما نها ی آ ئینی را په‌تا زی پـا ی چم کردندوقریش را ا ورآ ن توختند .

درآ غا زرا ی کشورستا نی شا ن بسرنه‌ودین ا یشا ن را روی روا ئی پدیدنه‌بید ، ا ما چون ا ستا ره بهیا ره‌شا ن بیدوبخت ا زما روی تا بید ، دستورا ن وهیربدا ن پرما ن دا دا روفرا رونه‌کنـش بهشتندودشمت ودژهوخت ودژهورشت گشتندوخدیوا ن وخسروا ن کشوررا برا نداختندورنه‌گجـا آ ن تا بـتا زیا ن را بیدوتوا ن‌که‌با خسروا ن ما کا رزا رکرند .

هنگا میکه‌شا هنشا ه‌مینوآ را مگا ه‌پرویزا وربا دا ن تیره‌روا ن پیام کردکه‌محمدوهمدستا نش را ا وعه‌درگا ه‌فرسته ، ا ژپلیدا ندرونی خویش پدش درنسا خته‌سخنا ن نا را ست ا وعه‌پا دشـــا ه نگا ریده‌بگوشن وپتت آ ن تا زی مردا ژرا ه‌به‌نشدی وبا تیغش میشمرد ، یا په‌شا هنشا هش گسی میکردهنگا مه‌بدینجا نکشیدی .

وردستورا ن مرمردم کشوررا وتره‌نکرده‌ونیا زرده‌بیدند ، بچه‌ره‌مهترا ن ا یرا ن درنها نی‌پا

عمرهیا ره‌کردی . ا زبدا ن مدا رکه‌ا زمردم کشورا ژدستورا ن خشنودبیدند ، تا زی سپه را ا ورهیچ مرززه‌ندا دی .
ورگجسته‌ما هوی سوری کش دا دا را ورمزدپا دا فرا ه‌کره‌یزدگردشهنشا ه‌را نکشتی ، تخت و تا ج ما مرتا زیا ن را که‌دا دی .چه‌نگا رم چو ن نیک وینم ویشترونا ه‌ا ژخودما ته‌وا ژسستی بخت ونا هیا ره‌ا ستا ره‌وپا دا فره‌کا رها که‌ا وعه‌ا ین خوا ری ا ندریم .
چین ا ژین پیش بکیفربزه‌مردم که‌ا زجمشیدگشتندوا وعه‌بیورا سب‌تا زی پیوستندوبرا ی آ ن سترک برکشیده‌دا ورنا را ست سخنا ن را پا ک دا دا رسا لها ی درا زگیتیا ن را درا ستم ا ندردا شت .
کنون هم ا ژونا ه‌وبزه‌دستورا ن سا سا نیا ن را نژا دبرا فتیدودروندا ن چیره‌آ مدند .
ا ت خوا نده‌بوت که‌ا ژا ین پیش هم ا ژنا را ستی دستورا ن ، ا یرا نیا ن را چه‌رنجها فتید هنگا میکه‌دا را ی دا را ب را کشتندشهریا ری ا ژ خا ندا ن کیا ن سپری شد . سا لها ا ین کشور بی فرا رونه‌وها ل ما ندتا بیگا نگا ن ا ورکشوردا ری برشدند . ا ژشا ها ن آ ن گروه‌یکی نا پرما ن دین ا ورمزدکا رکردودخت خویش بزنی گرفت ، دستورا نش پا دا فره‌نکردندومروی را بهیا ره‌شدند . که‌نوزجددینا ن را بروها ن هزوا ن همجا درا زه‌وا ژشومی آ ن نها ده‌نها د آ ن خا نوا ده‌ونام ونشا ن شا ن ا ژا سکندربربا دشد .
پنا هیم په‌یزدا ن ، شدآ نچه‌با یستی وشوه‌آ نچه‌شدینه نوزا یزدرا سپا س که‌تودرنشیم و خا ندا ن خویشی ووها ن را بفرّدا وربهیا ره‌خودنگا ه‌میدا ری،خوا هم ا ژیزدا ن که‌تا دیر گا هت بمهروخوره‌خویش فیروزوبلندوبرتردا ره .
چین وینم که‌خروه‌با ا ین گروه‌هم نما نه ، چه‌دروستا تیریزدا ن وا جه‌که وپودحم تویم فرزام نودکا شمرندچم هودزسو فنورکا وسروچیمام هودهام ها ئم هزتونا فیوا مرفه‌رمدکا و نما یندله‌زا لدج .
نوزکه‌سا لها نا ودرده ، نها ده‌که‌آ ئین گرشا ن هشته‌زیرپا وبربا دشده‌وا زنوبربستها گزا رده ، آ ئین گرشا ن هما ره‌ا ش وا ته‌ا زپیروا نش خوا سته‌مردم بکنکی ودژآ هنگی برندوا وربندگا ن یزدا ن بدی کرندورا درروژپسین ا ژدیکروخشورا ن شرمندگی با شدویزدا ن کیفرپرما یه ، با ا ین أ ینا ن ا ورنام آ ئین په‌برد ن ونا چیزکرد ن خوا سته‌مردما ن دست گشا ده‌وزنصدبا ر شمرد ن کرفه‌گیرند ، شگفت ترا ینکه‌خودرا مسلما ن خوا نندوا ژخا ک مردگا ن هیا ره‌جویند آ نرا نما ژگزا رد ن سودا نندووا جندا رتنی ا ژبرفروشا ن تا زی کیش زنی با شوی ا زکیش دیکروینه‌ومهرش ا ورد ل گیره‌شویش را تبا ه‌کره‌آ میزش با آ ن زن وی را با یسته‌وزندآ ورشوه .
وهم گوندبا هرکس که‌نه‌ا ژکیش ا یشا ن بوه‌رزم با یدا کرد ن ا را ورا بکشندگروثما ن نشیم شوندور خودتبا ه‌شوندهم په‌مینورسندوپدین نا را ست را ها وکا ست ا ندیشه‌ها چنا ن وتره بنیا دکرده‌ا ند که‌آ هنجید ن نیا رم .

وچنا ن پدیدا ره‌که‌بدین نزدیکی بجزنا می ا ژا یرا ن نبما نه‌ووا ته‌هرمزا ن درست آ یه که‌چونش بگرفته په‌عمرآ وریدند ، ویرا بتا زی کیش توخت هرمزا ن نه‌پذرفت وبوا ج بلند برآ ئین شا ن نفرین کرد ، بدین روی عمرخوا ستش برا نداختن علی نگذا شت که‌ا ژنژا ده خسروا نه‌کشتن سزا وا رنه‌عمردرگذشت .

گفت چیزی توزتا بتووا هلم هرمزا ن ویرا نه‌آ رزوئیدتا آ با دسا زه‌ا ورپرما ن عمرهمه ا یرا ن گشتندونا دیدند ، عمرهرمزا ن را گفت ویرا نی چهه‌آ با دی توزتا بتوا رزا نی‌دا رم، گفت توختمت آ گا ها نیدن که‌نیا گا ن من کشوررا چین آ با ددا شتندبوت که‌سا لها نا ودرد که‌ا ژوتره‌تا زیا ن وا ین نها ده‌پستشا ن آ با دی ای نیما نه .

ا ینک وا ته‌هرمزا ن با دیدشوه‌وآ زرم مها ن با ا ین زودی ا ژا یشا ن رفته‌مهترا ن خودرا همی‌شمرندووتره‌وبیدا دهمی‌کرند محمدکه‌مرت همگا ن ا ژبربستها ی وی پا ی بدرنها دند عمربا زمردم را په‌تبا هی وکشتن دا دتا ا زترس با زبدا ن کیش ا ندرشدند .

با ا ین درپرما ن پرما ئی خویش سزا وا ری فا طمه‌دخت کیش آ ورشا ن بربا ددا دونا بودنمود ودرا ندربرش شکست وبچه‌ا ش بکشت ووا ته‌محمدرا که‌درگه‌مرگ برا ی علی وا ته‌بیدیا وه دا نست وبوا ج بلندوا تها ی محمدرا ژا ژوبیهوده‌ا شمرد وهم برهنما ئی علی‌عثما ن را بر ا نداختند .

وهم معا ویه‌که‌ا زخویشا ن عثما ن وپرما نگذا رشام بیدا ورعلی‌که محمدرا پوربرا درودا ما د وجا ی نشین ومردی سخت دا نا ودلیرونام آ وربید . بشوریدوپه‌کشتن ا ندردا دش . ویزید پورمعا ویه‌که‌بلندشدحسین وعبا س پسرا ن علی را بکشت .

دده
وا ینک سخت ا ورهم ا ندرآ شفته‌وا ژخودهمی شمرند ، بربست ونها دها ئیکه‌آ ئین گرشا ن نها شا یسته‌بید ، ودرنا مه‌که‌په‌نام قرآ نش وا جندوا ژسوی کردگا را شمرندکه‌دینیا رهم ا ندر فرا هم کردن آ نش دستی بیده‌ا ژآ ئین بهی بسیا رنیکه‌ووهه‌برشمرده‌ونوروزومهرگا ن و گهنبا ررا سزیده‌و وخشوریزدا ن را ستا ئیده‌چین کش وا ته‌بید بن دین یزدا ن ا ژوخشور زرا تشت ا ست وخود محمدوعلی درهمه‌جا ا زفا رسیا ن ستا یش کرده ، روشها ی ما را سزیده‌و گزیده‌چین کش وا ته‌با پیروا ن خودکه‌قوموا علی سیدکم بدعب الاعجام وهمش وا ته‌لوکا ن العلم فی الثریا لوجده رجلا "من رجا ل فا رس. پا ی چم آ نکه‌همی ا یستیدبرا ی مها ن خود بروش پا رسیا ن وا ربوب دا نش ا ندرآ سما ن رسه‌مر مردم پا رسی را وهمیشه‌بدین نا زیدی کش زا دن ا ندرگا ه‌شهریا ری خسرودا دگربیده‌وبنیا ن نا مه‌شا ن برسه‌چیزه .

یکی یزدا ن شنا سی وآ میغی دا نش که‌آ نرا پی هیچ گردش ا زتیما روستا تیرووستا ا ورتا زی زبا ن ا ندربرده‌چین که‌هوزا میم فه‌مزدا ن هزهزما س وزما س هرشیورهردیور را قل ا عوذ بر با لفلق من شرما خلق ومن شرحا سدا ا ذا حسد و قل ا عوذبرب ا لنا س ملک ا لنا س آ لـه ا لنا س من شروسوا س ا لخنا س ا لذی یوسوس فی صدورا لنا س من ا لجنة‌وا لنا س آ هنجید و

فه شیدشمتای هرشنده هزشگرزمریان فراهیدور را بسم الله الرحمن الرحیم وبیش از این گوها .

دویم بربستهای کیشه بیشی زانهم برسان ماپه مگرچندروش که بگونه خواستاری زمین وهوای نازکانه ارچه اژدانش وفرزانگی وفرهنگ وپزشکی بیرونه پن وی راونا هی‌نه چه اربدان گون فرمان نکردی تازیان دشتی که جالش اندوبدوان خستوماندندی وآئین شرم وراه آزرم نداىستندی ودرماو و خوهر و اخدرودخت وبیگانه درهم آگشتی جدائی نگذاشتندی وهردم بایکی‌هم آگش بیدی کجا اوردین وراه وی اندرآمدی وخداشناسی پیش گرفتی .

برخی بربستهای کیشش که باخردودانش نه راست آیه به خواستاری کنونه تازیان وتازگان بیدویکی ازراههای اشان اینه که تاچهار زن عقدی ستانندکه آنها را زمانی ننهندکه تا چندگاهشان نگهدارندودیگرهرچه خواهندبنام صیغه ومتعه زن گیرندکه زنی تا هرروزکه خواهندبه بهائی اندرسالاری خویش آرندوچین آن روژبسرآیه ویرابراننودوزن عقدی را هم هرگاه نخواهندازخویش تواننداراندن وآن را طلاق واجند .

سخت این روش نکوهیده ونازیبا هه که مردزن خویش راااندرآگوش دیگری هله واژ خویش برانه پن باز زان راه که تازیان رازین پیش بیدکه روش زناشوئی نداشتندونام نمیگذاشتندوچون جانوران باهم آمیزش همی‌کردندبه است .

وهمش واته شصت من آب که اندرجائی ستاده بیدرواست که صدتن بوشاسفی اندرآن روه ارچه نه نیکوبوه اماچون اندرتازگان آب کم یابه وباشندگان این مرزبسالی یکبار هم پیکرخویش راباآ ب نشستی بازاین هم نیکوباشد .

سدیگرداستان وکارنامه‌هایه که اژتورات وانجیل بازآهنجیده کرده وافسانه اژهرکس اشنفته نبشته ، چه افسانه سرائی رادرتازیان ارجی بزرگ بیده ویشترمردم این کشور پیروان سرخ شبان وعیسی اندوجزاین کارنامه وداستانی نداردنوا گرتوختی جزآن آهنجیدن پی ازبدانش نکشتندی .

بهمه روی نامه نخستین که انگیختندچندان ناپسندیده نه بیداماچون درکیش آوری اور پرمان روائی برشدندوعثمان اورجای محمدنشست بوتره وآزارازهمه جاآن نامه فراهم کرده تمامش بسوجانیدواژنوقرآنی ساخت واندرمردم انداخت که کنونش دارند . نیکوئیها که اژآئین بهی اندرآن بیادبید بدرکرده وبیشی اژبربست ودهنادها هم په گردانید ودیگرایشان راهم ارجی نمانده .

وا یـن یـزیدکـه‌کنـون پرما نگذا ره سخت را ه‌بیدا د گزیده‌ا را ورشما پیام کندویـرا
گرد ن منهیدکه‌بزه‌گرا ست وا ژخدا با زگشته‌ومهترا ن کیش خویش را هـم کشته .
من بنده‌بهرآگا هـی وا ویگما نی آ ن خسرودا دگروهمـه‌دستورا ن ووها ن رستمـدا ربـر
ا ینکه‌دینیا رآ ئیـن بهـی نهشته‌وبریزدنها ده‌نیا کا ن ا ستوا ن بیده‌ا ژمحمـدنا مـه
ستده‌بیدم کـه‌ا ژوا ته‌وسرا یشش علی نگا شته‌زا ن با زنویسی بهرمز گسی دا شته‌ام .
وهـم دینیا را ژعمـربیغو ن نا مه‌ستده‌که‌ا رکشورا یرا ن تا زیا ن را شوه‌ا نـدرآ ئین بهی
ویرا نی نیا رندونگذا رندوبرآ ئین پا ک کا رندا رند .
ا ما پس ا زپیروزی ا ژبیغو ن بگشتندوا یرا نیا ن راا ورتا زری کیش خوا نـدنـدونا مـه
خا نها ی بزرگ سوجا نیدندوآ تشکده‌ها را لاش وتا را ت‌کردنـد ا ورمزدا وخشیـدا ر
کیفرکنا د .
هم برا ی آ سا یش بهرام شا دپورخیرا ندرس‌که‌ا ژ نژا ده‌آدربا ده‌ودیگـردستـورا ن
مگشته‌چیـن پیما ن نا مـه‌ا ژعلـی ستده‌ام هرسـه‌بـا ا یـن نا مـه‌ا ست درگنجـور
آ تشکده‌ا نـدرسپا رند که‌شا یددما نی بکا رآ ید .
وبفرما یند دستورا ن مردما ن راکشورا ا ژرا ه‌آ ئیـن آ گا هند وآسا یش وهـا ن را ا ز
یزدا ن توزندوبـرا درمرا هم خـدا مـرزی دهندوا ژ بیغـا ره‌وبدگوئـی بگـذ رنـد
تا یـزدا ن کا مها اندا ژیده‌دهید فـه‌یـزدا ن کا مـه‌با دتـرا ج .

۵۰۲ 1360
شهمردان، رشید. تاریخ زرتشتیان پس از ساسانیان. تهران: بی نا، ۱۳۶۰، 502 ص.

خـا ندا ن زیـا ری

سرخـا ندا ن زیـا ری مـردآ ویـژ ۳۱۶ – ۳۲۳ هـ زرتشتـی بـودوسا یـریـن
ا زمردم دیلـم ، احسا سا ت زرتشتیگـری نداشتنـد یا ضعیـف‌بـود . لـذا
ا زآنهـا نـام نمیبـریـم . خاندا ن زیا ری در ۴۳۵ هـ خا تمه‌یافت .

دیلمیان

پس از پایان یافتن خاندان ساسانیان و شاهنشاهی پارسیان، قلمرو فرمانفرمائی آنان بدست مردم شبه‌جزیره عربستان افتاد. فرهنگ و آثار تمدن و دین ایرانیان دستخوش بازیچه مردم نیمه‌وحشی آن روزگار گردید، که بغیر از تاخت و تاز و چپاول و خونریزی، فرهنگی دیگر سراغ نداشتند. شهرهای ایران یکی پس از دیگری، چنانکه گذشت بتصرف اسلام درآمد. مگر باشندگان رشته‌کوهستان البرزکه بیشتر آنان دیلمیان و پتوران یا مردم تبرستان بودند که راه دخول بیگانگان را بخاک خود با همت و مردانگی سد نمودند و با وجود کشورگشائی تازیان و هیبت و تهاجم آنها که نیمی از قلمرو رومیان را نیز مسخر ساخته بودند، با دلاوری و وارد ساختن ضربات سهمگین در جلو آنها ایستادگی نمودند و تا چندین سده آزادی و استقلال داخلی خود را ادامه دادند.

مردم تبرستان بزرگتر و نیرومندتر از دیلمیان بودند. اسپهبدان خاندان گاوباره یا بگفته مورخان اسلامی آل دابویه که در بخش شمالی کوهستان بردشت و هامون و کناره‌های دریای خزر فرمانروائی داشتند، با بستن پیمان، از ورود تازیان و جنگ و خونریزی در قلمرو خود جلوگیری بعمل آوردند. اما پس از مدتی خوی غارتگری، تازیان را بر آن داشت که با حیله و تزویر، در آنجا راه بیابند و پادشاهی خاندان دابویه را برچینند.

اما دیلمیان برخلاف تپوران که به تاخت و تاز خوگرفته و چهار هزار نفر از آنها چنانکه گذشت در جنگ قادسیه اسلام پذیرفتند و در قلمرو اعراب اقامت گزیدند، تا از غارتها و چپاول سهمی ببرند، بقیه در قلمرو خاک خویش در شمال ایران در کمال آزادی زیسته و در دشمنی و کین توزی با تازیان سرسختی نشان دادند و آنها را راحت نگذاشتند و گاه و بیگاه بر دسته‌های آنها حمله کرده از کشتار و چپاول خودداری نمینمودند. حمله‌های آنها ناگهانی و کشتار و چپاول آنها آنی و بسرعت تمام پایان می‌یافت. فرماندهی اعراب برای جلوگیری آنها و دفاع خویش، قزوین را پایگاه و ساخلو خود قرار دادند و گروهی از جنگجویان و رزم دیدگان خود را در برابر دیلمان نشاندند.

بگفته صاحب "شهریاران گمنام" "تا اواخر قرن سوم هجری این ترتیب میانه دیلمیان و مسلمانان برقرار و بیش از ۲۵۰ سال جنگ و زد و خورد پیاپی در کار بود. دیلمیان از بزرگترین و سهمناکترین دشمن اسلام شمرده میشدند و حمله و هجوم نابهنگام و بیباکانه آن گروه ضرب المثل بود. خلفا هرکه را بوالیگری جبال (عراق عجم) میگماردند، وظیفه او بودکه با دیلمیان جنگ کرده، جلو تاخت و هجوم آنها را بگیرد. درهمین زمانهاست که حدیثهائی از زبان پیغمبر در فضیلت قزوین و ثواب بنشستن در آنجا روایت کرده‌اند. از جمله بگفته صاحب معجم البلدان و نزهت القلوب در دروازه قزوین" فرمود قزوین یکی از درهای بهشت است و هرکه یکروز و یکشب در آنجا بنیت جهاد نشیمن کند بهشت بر او واجب

شود. " معلوم میشودکه سهم ورعب دیلمیان،مسلمانان را فراگرفته ،کسی مایل بنشستن درقزوین نمیشده . این حدیثها را برای تشویق وبرانگیختن مردم روایت کرده اند و گرنه چنانکه یاقوت حموی متذکرشده صحت آنرا نتوان باورنمود . "

بزرگی وتوانائی اسلام وتازیان درآن روزگار بغایت درجه رسیده وقلمروفرمان فرمائی آنها تا بکوههای پیرینه دراروپا ومرزترکستان چین درآسیا گسترده شده واین مردم ازکوهها وجنگلهای سخت گذشته وکشورگشائیها کرده بودند . امانتوانستندیکمشت مردم کوهستانی ایرانی رادرشمال ایران پایمال وزبون خویش سازند . تصورنشود رشته کوههای البرز ،سدپیشرفت آنها بود ، زیرا اعراب ازچنین کوهها گذرکرده بودند ، بلکه مردانگی ودلاوری دیلمیان وتپوران وجانبازیها وپهلوانیهائی بودکه آنها در نگاهداری خاک زادبوم خویش وجلوگیری ازدشمنان بیگانه ازخودنشان میدادند .

بگفته کسروی " تیره دیلم تاقرن هشتم هجری وجودداشته وازتیره گیل وباشندگان گیلان جدا بوده اند . درقرن مزبوربگفته میرظهیرالدین مرعشی ،کیایان زیدی ، انبوهی ازآنان راکشتارکردندوگویا آنچه بازماندندباگیلان درآمیختندونام دیلمی ازمیان رفت . ولی بی گفتگوست که گیلکان امروزی فرزندان وبازماندگان هردو تیره اند . "

نخستین پیکارروزدوخورددیلمیان بااعراب درسال ۲۲هـ پس ازجنگ نهاوندبوده است . درآن هنگام همدان واصفهان وپارس بتصرف اعراب درآمده ویزدگردآخرین شاهنشاه ساسانی خراسان راپناهگاه خویش قرارداده وسپاه ولشکرشاهنشاهی پراکنده و دربدرشده ومردم هرشهرومنطقه ای برای دفاع ونگهداری خوددرتلاش وکوشش بودند . باشندگان دیلم درآن وقت زیرفرمان سرداری یاپادشاهی بودندکه موتانام داشت . این سرداربا گروه خودازکوهستان سرازیروددستبی میانه قزوین وهمدان ،بگفته کسروی باپیشقراولان تازی به نبردوپیکارپرداختند . مردم ری وآذربایجان نیزدر آن هنگام باسربازان خودبدیلمیان پیوستندومتفقا براعراب بحمله وقلمروخودراا ز خطروتهدیدفوری آنها حفظ نمودند . سردارسپاه آذربایجان رانام اسفندیاربودواو رستم سپهسالار معروف ایران راکه درمیدان پیکارقادسیه کشته شدبرادرمیگشت .سردار سپاه ری بزرگی بودبنام فرخان زیبندی یازیبنده ، اما سپهسالاری هرسه لشکردیلم وری وآذربایجان راموتاداشت . موتاباسپاهی انبوه برزم اعراب بحرکت کرد . نعیم بن مقرن سردارسپاه تازیان نیزبانیروی آماده خودازهمدان بمقابله دیلمیان شتافت . دوسپاه دروادجرودبین قزوین وهمدان بهم برخوردندوپیکاری سخت رویداد . بگفته طبری سختی این جنگ باجنگ نهاوندودیگررزمهای بزرگ هیچ کمترنبود . نفرات بیشماراز طرفین درمیدان پیکارجان دادند . موتاسپهسالار لشکردیلم نیزدرمیدان افتادوسپاهیان

بی سردار ایرانی مانند رزمهای دیگر که در گذشته یاد شد تاب ایستادگی نیاورده پراکنده و در بدر و راه خانمان خویش برگرفتند .

تازیان بگفته تاریخنویسان خبر پیروزی خود را بمدینه فرستادند و بدنبال کردن سپاهیان ایرانی بقزوین وری روی آوردند . در بین راه با دسته دیگر از رزمیان دیلم وری که دوباره جمع شده بودند برخوردند و باز با آنها به پیکار پرداختند . در این بار اعراب نیروی خود را دو دسته کرده ، دسته ای بسمت آذربایجان و اران و ارمنستان فرستادند و دسته ای روی بخراسان نهادند و چنانکه گفتیم با پادشاه تبرستان شمالی پیمان مودت بسته و آن شهر را بحال خود گذاشته به پیشروی بخراسان ادامه دادند . اما مردم دیلم بجز دشمنی وکین توزی روئی با عراب نشان ندادند و کینخواهی را دنبال کردند و در مواقع فرصت بر اعراب حمله و تاخت برده از کشتار و چپاول آنها فروگذاری نمینمودند تا آنکه تازیان ناگزیر گشته قزوین را با رزمجویانی مجرب پایگاه ساختند . بگفته بلاذری ،کثیر بن شهاب در زمان خلافت عمر بن خطاب ، وسعد وقاص والی کوفه در سال ۲۵ ه بر دیلمیان بتاختند و گروهی کثیر را بکشتند . بگفته طبری در سال ۶۱ ه مردم دیلم بدستبی تاخته آنرا متصرف شدند و والی کوفه عمر بن سعد چهار هزار کوفی رزمدیده را بدفع آنها فرستاد . عباسیان در زجر و آزار و حبس علویان میپرداختند و آنها ناگزیر پنهان و خاموش مانده و یا آنکه فرار اختیار میکردند ، سختی و محکمی کوهستان تبرستان و دلیری و مردانگی دیلمیان در سراسر عالم اسلامی آنروز معروف بود ، لذا آنرا پناهگاه خود قرار میدادند و فرمانروایان زرتشتی نیز آنها را گرامی داشته پناه میدادند . پس از آنکه مازیار بواسطه غدر و خیانت برادرش کهیار گرفتار کارگزاران خلیفه گردید چون از دارائی او پرسش شد همه را نشان داد . در مورد دفاین از کهیار برادرش سند گرفتند که در موقع خود درساری حاضر کنند . مورخان صورت دارائی مازیار را چنین داده اند .

۱- نقدینه ۹۶ هزار دینار ، ۲- هفت دانه زمرد گرانبها ، ۳- ۱۶ دانه یاقوت سرخ ، ۴- هشت بار از جامه های رنگارنگ از پارچه های گرانبها ، ۵- دیهیم یا تاج مرصع مکلل یک دانه ، ۶- شمشیر با نیام زر و گوهرنشان یکدانه ، ۷- دشنه گرانبها یکدانه ، ۸- حقه پر از گوهرهای گوناگون یکدانه ، بگفته ابومحمد پسر بن آملی که زمانی دبیر مخصوص مازیار بوده در آن حقه گوهرهائی نشانده بودند که بهای آن بهجده ملیون درهم میرسیده .

بگفته صاحب تاریخ تبرستان پس از اسلام کهیار طبق سندی که داده بود دفاین و خزاین مازیار را بر استران بار کرده بساری میبرد که در بین راه با ۱۲۰۰ تن از دیلمیان روبرو شد . باو گفتند که برادر خود و بزرگ مار رحم نکردی و دوروئی کردی و او را بدست دشمنان سپردی و اکنون دارائی او را میبری که بتازیان و دشمنان ایران و ایرانی سپاری . بر سرا و ریختند و وی را کشتند و دارائی مازیار را بتصرف خود درآورده بدر رفتند .

یحیی بن عبدالله از نوادگان امام حسن باشاره فضل بن یحیی برمکی بسال ۱۷۵ه بدیلمستان پناه برد. یحیی درآنجا بیرق دعوت برافراشت کارش پیشرفت کرد وعلویان از گوشه وکنار برا وجمع گردیدند وهارون الرشیدخلیفه وقت از این خبر پریشان خاطرگردید. بگفته کسروی "دیلمیان ازهمدستی با علویان نتوانستندخلافت عباسیان را بدست آنان براندازند. اما این همدستی ویاوری سبب شدکه کم کم اسلام پذیرفتندواز کوهستان خودکه مدت دوسده ونیم محصوربودنددرآمدندوبا مسلمانان آمیزش کردندودراندک مدتی پادشاهان بزرگی ازمیان آنها برخاستندوایران وعراق را زیر فرمان خودآوردند."

ازفرمانروایان دیلمی بیخبریم. اما درسال ۲۲ه بنام موتا برمیخوریم که ذکرش گذشت. پس از این تا اواخرسده دوم هجری از نام سرداران وفرمانروایان دیلمستان خبری دردست نیست، با وجودیکه دلاوری وکین توزی آنها برخلاف اعراب دربرگهای تاریخ ضبط است. اما دراواخرسده دوم هجری نام پادشاهان وخاندان دیلم درتاریخ مورخان تبرستان واسلامی یادگردیده است وآنهم بطوراختصار. یکی ازاین خاندان جستانیان است که چهاریا پنجنفرازپادشاهان آنها زرتشتی بوده اند. تاریخنویسان مسلم بطور عموم مردم دیلم را بیدین شمرده اند، زیراکه باروها ودژهای اسمعیلیان معروف بملاحده درقلمروآنها واقع بوده. نخستین پادشاه جستانیان که نامش دردست است مرزبان پورجستان میباشدکه بگفته طبری بسال ۱۸۹ه دری بخدمت هارون الرشیدرسید. طبری گوید "دراینسال چون هارون بری رسید، حسین خادم را روانه تبرستان کرد. با اوسه زینهارنامه فرستاد، یکی برای شروین پدرغارن ودیگری برای وندادهرمزدنیای مازیار سیمی برای مرزبان پورجستان خداونددیلم. خداونددیلم بری آمدخلیفه جامه ومال بدو بخشیده برگردانید."

ناصرکبیرپس ازآخرین شکست ازسامانیان بسال ۲۹۰ه چون باتفاق جستان بدیلمان برگشت درآنجا بگفته کسروی "بساط راهنمائی وارشاددرچیده بنشراسلام درمیان دیلمان وگیلان پرداخت وچون خودا وکیش شیعه زیدی داشت بلکه یکی ازدانشمندان ومولفان این طایفه بشمار است ترویج این کیش میکرده وده سال بیشترجزاین کاری نداشت وچون دراین وقت نفرت دیلمیان ازدین اسلام کمترشده وبجهت آمیزش با علویان اندک انس وآشنائی بدین مذکورپیداکرده بودندانبوهی ازدیلمیان وگیلانیان اسلام ومذهب زیدی پذیرفتند بگفته ابن اثیردرحوادث سال ۳۰۱ه ازگیلان ودیلمان وآنچه درآنسوی سپیدرود تاآمل نشیمن داشتنددعوت ناصربپذیرفتند. ناصردرسال ۳۰۱ه باگروه انبوهی ازهمین پیروان خود بارد یگربه تبرستان تاخته سامانیان را بیرون راندوتا گرگان تصرف نموده بحکمرانی نشست ودژباستانی چالوس راکه ازمازمان سامانیان ساخلوگاه بودویران ساخت.

کارگزاران خلفای عرب در تبرستان و شورش تبرستانیها

نخستین کارگزار عرب در تبرستان ابوالخصیب مرزوق السندی است که بسال ۱۴۴ه بفرمان منصور دوانیقی خلیفه طماع و خودخواه بر سرسپاهی گران برخلاف اسپهبد خورشیدداد بویه لشکر کشید و ورا منهزم و کشورش را متصرف شد. سپس سردارانی با سپاه برای گشودن رستمداد رورویان شمالی فرستاد و آنجا را بدون پیکار فتح کرد. نسبت به مردم با مهربانی رفتار نمود و آنها را با لطف و کرم با سلام دعوت کرد. چون مردم از ستم و ناروائیهای کارگزاران اسپهبد خورشیدداد بویه، در رنج و بتنگ آمده بودند، دعوت اورا با شادی پذیرفتند. ابوالخصیب سه سال در تبرستان شمالی فرمانروا بود و بگفته ابن اسفندیار "اول عمارت که اهل اسلام فرمودند مسجد جامع ساری ابوالخصیب فرمود روز دوشنبه ماه آبان سال بر ۱۴۴ هجری".

پس از او خازم بن ابوخزیمه التمیمی مردخشن و متعصب دو سال در تبرستان فرمانروا بود و بسیاری از خاندانهای بزرگ و سران گروه را که از اسلام دوری میجستند برانداخت بگفته شیخ علی گیلانی در گرگان بسیار کس بکشت و بگفته ابن اسفندیار بسیاری از وجوه و اعیان گبرگان را قتل کرد. پس از وروح بن حاتم مردی سختگیر و فناتیک از جانب خلیفه به تبرستان آمد در روزگار فرمانروائی خود بقولی پنجسال و بقولی یکسال ظلم و ستم فراوان بمردم وا تباع خود نمود و با زماندگان خاندان کهن را برانداخت.

بگفته ابن خلدون و اولیاء الله آملی نخستین شورش تبرستانیها برخلاف کارگزاران خلیفه در روزگار فرمانروائی عمر بن العلاء التمیمی و بسال ۱۶۷ه بوده ولیک صاحب منتظم ناصری سال ۱۶۸ داردو بگفته شیخ علی گیلانی "در عهد حکومت او اهالی تبرستان و مازندران و ندا دهرمز بن وندای بن السوخرا را بسلطنت برداشته، یکروز صباح تا چاشت موازی شصت هزار عرب را بقتل آوردند. اکثر آنها زنان ولایت را خواسته بودند، آن زنان دستهای مردان خودرا بسته با هالی ولایت میسپردند." ابن اسفندیار و میرظهیرالدین مرعشی شورش بالارا در روزگار فرمانروائی عبدالحمید مضروب بسال ۱۶۹ هجری میدانند.

صاحب تاریخ تبرستان پس از اسلام درمورد شورش تبرستانیها چنین آورده:

"مردمان بومی ایران با وجود پذیرفتن اسلام بدلخواه یا بزور و جبر و تهدید، هیچگاه از زبان پدروما دری دست برنداشته و پیوسته درنگاهداری راه وروش وآداب باستانی خود کوشا بودند. بویژه مردمان پشت کوههای البرز و نقاط دوردست، مانند سیستان و خراسان وماورالنهر (وراء رود) که یا ازدسترد تازیان مصون و یا از دارالخلافه دورتر بوده وروح ایرانی، سالیانی دراز در ایشان باقی وزنده و نیرومند بوده است. این دسته مردمان که از استیلای عرب و فرمانروایان جورپیشه ایشان دل خوشی نداشتند پی فرصت بودند، تا بر ایشان بشورند، وزنده بودن ایرانی را بهمه بنمایانند."

تبرستانیها (مازندرانیها) که از جور وستم کارگزاران اسپهبد خورشید دادبویه آخرین اسپهبد گاوباره نژاد خسته و فرسوده شده و متحمل بسا شکنجه و آزار شده بودند هنگام رسیدن لشکر اسلام و نوید جان بخش ابوالخصیب تازی که مسلمین و مومنین برادرند با میدو آرزوی آزادی و برادری بدور وورا و گرد آمدند و با سلامیان پیوستند و گمان بردند که آیندگان ابوالخصیب نیز همان روش را دنبال کرده و خواهند توانست چند روز زندگانی را با آرامش و آسایش بگذرانند ولی آیندگان پس از ابوالخصیب در اثر تعصبات مذهبی ونژادی چه بسا از خاندان کهنسال و بزرگان گروه را بنحوی از انحاء و ببهانه هائی از میان برداشته و نابود ساختند، با برقراری بدعتها و رسوم نوین، عوارض سنگین، مالیات گزاف، رفتار زشت و خشن، سختگیریهای بیجا و ناروا، افزون بر این دست درازی بزنان و مردمان بومی، توده را از خود و اسلامیان رنجانیده و دور ساختند و کار را بدانجا رسانیدند که کاسهٔ شکیبائی مردم لبریز و بستوه آمده بچاره جوئی برخاستند و ناگزیر شدند که در زیر پرچم آزادی، استقلال بربادرفته را باز ستانده و از زیر بردگی و بندگی دژخیمان و میهمانان ناخوانده سروپا برهنه رهائی یابند.

درسالی که مردم تبرستان بشورش برخاستند عبدالحمید مضروب از سوی خلیفه مهدی بن منصور در مازندران فرمانروائی میکرد. یکی از زنان مهدی دختر اسپهبد خورشید گاوباره بود که بهمراه مادر و زنان دیگر و خاندان اسپهبد خورشید گرفتار اعراب شده بودند. درزمان همین مهدی حکیم بن هاشم معروف به مقنع درخراسان قیام کرد.

درهمان روزگاری که عبدالحمید مضروب در تبرستان بود، استندار شهریار یکم از خاندان پادوسبانی پور پادوسبان دوم در رویان و رستمدار و اسپهبد وندادهرمزد از خاندان غارنوندی پورونداد در غارنکوه که فرشوادگر و سوادکوه باشد و اسپهبد شروین یکم از خاندان دسته اول باوند پور سرخاب دوم درهزارجریب فرمانروائی داشتند. اسپهبدان نامبرده بواسطه دست درازی و حملات کارگزاران عرب، مقر فرمانروائی خود را گذاشته در دورترین نقاط صعب العبور کهستانات نشیمن اختیار کرده منتظر فرصت بودند، تا کینه خونخواریها و ستمگریها و ناموس دریهای اعراب را در تبرستان بگیرند.

اسپهبد وندادهرمزد غارنوند مردی دلیر، جنگی، خردمند، با حزم و دوراندیش بود و عواقب امور را بدرستی می‌پایید. ساکنین نواحی سوادکوه و امیدوارکوه و جاهای دیگر تبرستان که تحت فشار عمال عرب واقع بودند بپیش او رفته، برای نجات خویش یاوری خواستند. چون سرداران ایران باستان همواره نسبت بشاهزادگان ساسانی احترام فراوان قائل بوده و آنها را از خود برتر میدانستند. اسپهبد وندادهرمزد نخواست بدون صلاحدید اسپهبد شروین یکم باوند که از خاندان ساسانی بود، پاسخ قطعی بآنها بدهد. اقدامات خود را منوط بکسب تکلیف از او نمود.

وندادهرمزدباسپهبدشروین ناماوبا مسمغان ولاش فرمانروای میاندورودان که درکوهستان ات پریم پناه گرفته بود واستندار شهریار یکم پادوسبانی که آنگاه دررویان جنوبی وبقولی درکلار پناه گرفته بود، رویدادوچگونگی های وقت وخواهش مردم حوالی دایربرنجات از ستم اعراب را درمیان نهادوبنا بتصویب آنها ، دربرداشتن اقدامات موثری درآزادساختن تبرستان،از تمام سران گروه ودهقانان پیمان وفاداری وجانبازی درراه پیشرفت منظوربگرفت وبیکروزوساعتی را معین کردندکه درآن وقت بقیام وشورش برخیزندوهرمسلمان وعربی راکه به بینندبقتل آرند.

بگفته صاحب تاریخ تبرستان پس از اسلام "سپهسالاروندادهرمزددرروزوساعت مقرره باگروهی ازسپاهیان ازهرمزدآباد مقرخودبیرون آمدونخست بمرکزسپاه اسلامیان تاخت کردوهرکه را یافت بکشت ودیگران نیزهریک درحوزه خود، هرکه را ازمسلمان در شهرودهات وبرزن وبازارومسجدوگرمابه وخانقاها یافتندمیکشتندوکاررابجائی کشانیده بودند که زنان تبرستانی شوهران مسلمان خودرااززریش گرفته ازخانه بیرون میآوردند وبشورشیان سپرده گردن میزدند. سخن کوتاه آنکه دریکروزازمرزگرگان تا مرزگیلان دمار از اسلامیان درآوردندوگویندبیشتری از مسلمانان که ازچنگ شورشیان دوروفرار کرده بودند،درجنگل وبیشه وکهسارها طعمه جانوران ودرندگان شدندوجانی بسلامت درنه بردند.

اولیاء اللهآملی ومیرظهیرالدین مرعشی درکتاب خویش نام پاسگاهائیکه در رویان برقرار شده و۱۵۰۰۰تن سرباز درآنجا جاداشته اندذکرمیکنند. ابوالعباس توسی که ایرانی وسومین نایب خلیفه درتبرستان بودوپاسگاههای زمان ساسانی رادوباره آبادکردوسرباز از ان اسلامی درآنجا بگذاشت وصورت آن درتاریخ تبرستان پس از اسلام آمده ۲۳۵۰۰ نفرسرباز درآن پاسگاهها پاس میدادند. سران وسپاهیان همه این پاسگاهها دستگیروکشته شدند.

پس ازشورش با لاونابودشدن بیگانگان،تبرستان بدست مردم تبرستانی افتاد و اسپهبدان دوباره بمقرپادشاهی خودبرگشتندوآن بسال ۱۶۷یا ۱۶۹ هجری بود. دردوران شورش. عمادبن عمرالذهلی وخالدبن برمک عامل خلیفه بودنددرری وچگونگی را بمرکز خلافت اطلاع دادند. سالم فرغانی معروف بشیطان فرغانی ازجانب خلیفه مامورسرکوبی شورشیان تبرستان گردید. سالم بگفته مورخان تبرستان سرداری بودنیرومند،گردن کلفت،زبردست، بیباک، دلیر، زورمندودررزم آزمائی برابربایکهزارمردوبه همین رو نزدخلیفه مهدی مقامی بلندوارجمندداشت وهمیشه به یکهزارجامه (تن پوش) سرافراز میگردید.

سالم طرف توجه واعتمادخلیفه بود. بفرمان اوباسپاهی گران وبسرعت از

کوتاهترین راه از سوی ری بمازندران و بگفته مورخان در دشت اسرم، جنوب خاوری شهر ساری ولیک بگفته ابن اسفندیار در هزه مال نزدیکی آمل رسید. اسپهبد وندادهرمزد سپهسالار شورشیان بنا بخواهش اسپهبد شروین یکم با سالم مصاف داد. سالم در روز جنگ بر اسبی ابلق که یکتا و بیمانند و در عراق عرب مشهور بود سوار شد و تبرزین بیست منه (۶۰ کیلوئی) خودرا گرفته به نبرد وندادهرمزد آمد. جنگ تن بتن درگرفت و سالم نخست با تبرزین حمله نمود و سپر معروف فگیلی وندادهرمزد را دونیم کرد و سپس عمودی بر گردن اسپهبد حواله کرد که کارگر نشد. آن روز تا شامگاه نبرد ادامه داشت.

اسپهبد وندادهرمزد پس از پایان جنگ، بنا بر تاریکی با سپاهیان خود به هرمزد آباد مقر فرمانروائی خویش برگشت. در بامداد بخوردن ناشتا مشغول گردید. گویند وندادهرمزد اسبی سیاه داشت که یکتا و بیمانند بود. فرمان داد که زین ولگام زرین برا و نهند و بخدمت آرند. سپس روی بهمراهان خود کرده گفت، کیست از شما شیرمردان و پهلوانان که این اسب آراسته و یکتا را گرفته بجنگ سالم برود. سه بار بگفت و پاسخی از جمع حاضرین نشنید. بگفته ابن اسفندیار، وندا امید و بگفته اولیاء الله، وندا ایزد ملقب بخداوند کلالک یعنی دارنده زلف پرچین آویزان، فرزند جوان اسپهبد وندادهرمزد در آن مجمع پشت سر پدر حاضر بود. پیش آمد و زمین ببوسید و برای جنگ با سالم حاضر گشت پدر او را منع نمود و گفت تو جوانی و بی تجربه او دیو بیست پیکار دیده و نبرد آزموده. ولیک پسر در راده خود پابرجا و ثبات قدم ورزید. لاجرم پدر ناگزیر شد و برضای او تن در داد. اما کهیار خالوی او را با وی فرستاد تا او را مراقبت و یاوری نماید.

کهیار رزمیان ورزیده را از جمع سپاهیان با خود برداشت. گاوبانی در حوالی هرمزد آباد میزیست و نامش اردشیر بابلورج بود، برای بومدانی (راهنمائی بلدچی) با خود همراه کرد و نعمت و مال زیاد با و وعده داد که آنها را از کوتاهترین راه و کمترین وقت بخیمه و خرگاه سالم برساند. اردشیر چوپانی بود وارسته و ژولیده موی و از همه راه و بیراهه های آنجا بخوبی آگاه. رزمیان تبرستانی را براه انداخت و در کمترین وقت بنزدیکی خرگاه سالم رسانید. دلیران تبرستانی چون خودرا در پیرامون خرگاه سالم دیدند، خودرا آشکار ساختند.

چندروزی از نبرد وندادهرمزد با سالم نگذشته بود که سالم بعشق پیروزی بدست نیامده، سرگرم میگساری و باده پیمائی گشت. ناگهان نعره دیده بان از نزدیکی دشمن بگوشش رسید. سراسیمه بر اسب سوار شده بمیدان آمد، نعره ای بزد. وندا امید از صدای نعره او هراس برداشت. اما کهیار با و نهیب زد که مترس، ضربت نیزه او را با سپر رد کن و درجای خود بایست و جلو نرو چون او پیش آید با شمشیر دونیمش ساز. وندا امید طبق دستور خالو رفتار کرده سالم خشمگین با و نزدیک گردید. وندا امید شمشیر خویش را بکمرش حواله

ساخت واورا دونیم کرد. لاشه او برزمین افتاد. سپاهیان او همه امان طلبیدند وبدون جنگ گرفتار آمدند.

ونداد هرمزد از نتیجه پیکار بسیار نگران بود. یک سرباز تبرستانی که درمیدان نبرد کشته شدن سالم را دید، بدون برداشتن وگرفتن نشانی، با مید مژدگانی، خودرا بونداد هرمزد رسانید وخبرپیروزی را باو داد. اما اسپهبدونداد هرمزدبدون تحقیق، خبرفتح را راست ندانسته بیهوش گردید. چون بهوش آمد باورنتوانست کرد. بگمانش که سرباز نامبرده ازمیدان پیکار گریخته باشد. روزدیگرجوانی ازجانب پسرش مژده فتح بیاورد وشمشیرسالم بنشانی بونداد هرمزدپیشکش کرد. اسپهبدسپاس خدای بجای آورد وبخششهای فراوان نمود. مردم را باستقبال پسرفرستاد واورا روبروی خودبر کرسی زرین نشاند.

مهدی خلیفه عباسی پس از استماع ازخبرکشته شدن سالم برتبرستانیها خشمناک گردید. فراشه سردارنامی دیگررا با ده هزار سپاهی زبده وورزیده به تبرستان اعزام داشت. بخالدبن برمک ووردبن اصفروحماد بن عمرنایبان وسرداران خودمقیم ری سفارش نوشت که کمکهای لازمه را ازفراشه دریغ ندارند. فراشه به تبرستان رسید. بفرمان سپهسالار اسپهبدونداد هرمزد، راههای تبرستان را براو باز گذاشتند تا بداخله کهستان برسد. خوداسپهبد بربندکولارفت وهردوتنگه بالا وپایین را محکم سنگربندی نمود. ازاسپهبدشروین باوندخواست که آمده سنگرها را ملاحظه نماید، اما اسپهبد بگفته صاحب تاریخ تبرستان پس از اسلام با درنظرگرفتن سیاست روزدرآمدن کوتاهی کرد، تا فراشه بپندارد عدم حضوراسپهبدشروین، دال برعدم شرکت وی درجنگ وحفظ بیطرفی است ولی درپنهان ازهیچگونه کمک ویاری دریغ نداشت.

گفتیم که اسپهبدونداد هرمزد دلیروبیباک بودوجانبازی درراه استقلال ملی و سنن باستانی هیچ میدانست ونسل اوبسوخرای پهلومیرسیدکه هنگام اسارت فیروزو بزرگان ایران بدست پادشاه هیاتله، بجنگ آنها رفت وایرانیان را نجات بخشید. دراین پیکار آزادی هیچیک ازاسپهبدان آشکارا شرکت ننمودندولی پنهانی کمک و یاوری خویش را دریغ نداشتند،تنها اسپهبدونداد هرمزدبرسرسپاهیان زبده خویش با عربها درنبردبود. بنابراین اورا بلقب سپهسالار میخواندند. صاحب تاریخ تبرستان پیکار اورا با فراشه چنین بیان مینماید:

" فراشه همچنان به پیروی خودادامه داد تا به ارم رسید، سپهسالارونداد هرمزد چهارصدتن مردوزن با طبل ودهل وبوق وکرنا (سرنا) وچهارهزارمردوزن سپاهی دیگر تبرودهره (داس) بدست دردوسمت سنگرها درجنگل وبیشه، بکمین نشانیدوفرمودبدستور اوگوش دهندوهروقت شیپورنواخته شد، ازکمینگاه بیرون آمده طبل ودهل وبوق وکرنا

را بصدا درآ رندوبه ترا شیدن بیشه ها پردا زندوا زبا لای درختا ن سنگ وخا ک بسردشمنا ن ریزند . خودبا چها رصدتن دیگرا زورزیده ترین همرا ها ن خویش به پیشوا زفرا شه شتا فته دشمنا ن چو ن شما رش تبرستا نیا ن را کم دیدندبحمله پردا ختند . تبرستا نیا ن ا زجلـو وتا زیا ن ا زدنبا ل بحا ل فرا ربه تنگه کولارسیدند . چو ن وندا دهرمزدبسنگرگا ه خودرسید بدرو ن جنگل گریخت وتا زیا ن همچنا ن ا ووسپا هیا ن ا ورا دنبا ل میکردندتا بمحل موغو رسیدند . درا ینگا ه شیپورنشا نی بصدا درآ مدوشورشیا ن ا زهرسمت ، بنوا ختن وتـرا ش جنگل ودا دوفریا دبرآ مدند . ا زسوی دیگرآ وای مرغا ن جنگلی وصدا ها ی ترسنا ک درندگان بیشه ا ی درمحیط جنگل دست نخورده محصور. فرا شه وسپا هیا ن وهمرا ها ن ا وراکه هیچگاه چنین پیشآ مدی را ا نتظا رندا شتند ،بلکه چنین چیزی را درعمرخودندیده بودند ،بگما ن ا ینکه صا عقه ا ی آ مده ، سرا زپا گم کرده ،ما ت ومبهوت میخکو بشدند . هم درا ینگا ه بود که سپهسا لار وندا دهرمزدبا چها رصدتن ا زشورشیا ن ا زسنگرها بیرو ن آ مده بکشتا رپردا ختند درا ندک زما ن دوهزا رسپا هی دشمن را ا زدم تیغ بگذرا نیدند . دیگرا ن ا ما ن طلبیده وفرا شه را دست بسته به پیشگا ه آ وردندوگفتند "دشمن شما فرا شه ا ست وبسم ا لله ".
بدستوروندا دهرمزدا ورا گرد ن زدند . قبا وکلاه وکمرفرا شه را سپهسا لاربنشا نه پیروزی بر تن کرد . دستگیرشدگا ن را بدرو ن تبرستا ن کوچا نیده وهردسته ا ی را درجا ئی دورا ز یکدیگرجا یدا د . پس ا زا ین پیروزی ا سپهبدشروین خودرا بسپهسا لاروندا دهرمزدرسا نید وپس ا زشا دبا ش ، وندا دهرمزدپرسیدا سپهبدچگونه بینی کا ررا پا سخ گفت مردا ن چنیـن کنند . سپس دودا نگ غنا یم با سپهبدرسید . با زما نده را بوندا دهرمزدبا زگذا شت که میا ن شورشیا ن بخش کردوا ین وا قعه سا ل ۱۶۹هجریست .

پس ا زفرا شه روح بن حا تم مردخشن وشهوت پرست ودخترا ن وزنا ن مردم ا زا ودر رنج وعذا ب یکسا ل درتبرستا ن فرما نروا بودسپس خا لدبن برمک به تبرستا ن ما مـور گشت ا وبا ا سپهبدوندا درا ه دوستا نه وسلامت پیش گرفت وبا مردم بمهرودا درفتا رنمود وهمگی ا ورا ستا یش مینمودند . وکا رگزا را ن خلیفه با یذا وا ذیت مردم،تا تـوا ن بودند . خلیفه درمدت کوتا هی خا لدرا ببغدا دخوا ست وعمربن علای بدخووزشت کردا ر را به تبرستا ن منصو بکرد . با یددا نست که تبرستا ن شما لی کنا ردریا که دشت وبیا با ن بود درتصرف ا عرا ب بودنه بخشها ی کوهستا ن وجبا ل مستقل وا سپهبدا ن فرما نروا بودند . عمربا حملات پی درپی خویش ا سپهبدوندا درا بدرو ن بیشه فرستا د .سربا زا نش یک روستا ئی را گرفته بخدمت ا وبردندکه ا زبستگا ن ا سپهبدا ست عمرفرما ن دا دکه ا و را گرد ن زنند . آ ن مردگفت ا گرمرا نکشیدلانه ا سپهبدرا بشما نشا ن دهم .عمرپرسید برچه پیما نی برتوا عتما دکنم . گفت برگلیمی که درپشت دا رم . عمرخندیدوبا هدا یت وبومدا نی روستا ئی دردنبا ل کردن ا سپهبدروا ن شد . چو ن بجا یگا ه ا ونزدیک شدند

آن مرد گفت صبر کنید تا رفته ببینم در کدام لانه است و بنزد اسپهبد رفته گزارش را شرح داد. اسپهبد ونداد هرمزد فرمان حمله فوری داد و در این نبرد فقط عمر با دو سه تن از همراهان جان سالم بدر برد. خلیفه از عمر خشمگین و تمیم بن سنان را بجای او فرستاد. تمیم با اسپهبد ونداد هرمزد، مهربان بود و کوهستان را دوباره باو سپرد. تمیم بزودی فرا خوانده شد و پس از او یزید بن مزید و سپس حسن بن قحطبه به تبرستان منصوب شدند.

یزید و حسن بنا بتعصب نژادی با اسپهبد ونداد هرمزد راه دشمنی می‌پیمودند. با زد و خوردهای خود همه سوادکوه را از دست او خارج ساختند و کسان و خویشاوندان او را به بهانه‌هائی از میان برمیداشتند. روزی یزید در یکی از جنگلها اسپهبد را بشناخت و زخمی براو زد چنانکه ونداد هرمزد ناتوان گشت و در بیشه و جنگلها متواری شد و مدتها آواره بود. تا آنکه هادی پسر خلیفه بگرگان منصوب گردید. اسپهبد بگفته تاریخ تبرستان پس از اسلام کسان خود را بشفاعت نزد هادی فرستاد و از نو بخلفا شکایتها نمود و سوگند وفاداری یاد کرد. هادی او را نزد خود طلبید. ونداد هرمزد بگرگان رفت و محترمانه پذیرفته شد و بفرمان هادی همه سوادکوه دوباره باو واگذار گردید.

اسپهبد تا چندی بملازمت و منادمت هادی بود. هادی بعراق رفت و اسپهبد نیز همراهی کرد. در آنجا خبر مرگ مهدی خلیفه باو رسید. بسرعت ببغداد شتافت و بسال ۱۶۹ه بخلافت نشست چندی نگذشت که ونداد اسپان برادر کوچک اسپهبد ونداد هرمزد بگفته ابن اسفندیار شخصی را بنام نوگردن بهرام پسر فیروز که در گرگان بدست هادی مسلمان شده بود در سوادکوه گردن بزد. خلیفه چون از این واقعه آگاه گردید اسپهبد ونداد هرمزد را بدربار خویش خواست و فرمان داد و که بکین خواهی بهرام او را گردن زنند. اسپهبد امان خواسته گفت اینک در پناه خلیفه میباشد و بحکم شرع اسلام، پناهنده مصون و محفوظ است. بعلاوه از کشته شدن او را غمی نیست ولی تذکر میدهد که برادر کوچک او ونداد اسپان با او دشمنی دارد و گردن زدن بهرام زمینه ایست برای قتل او تا پس از او مالک سوادکوه گردد. اگر چنانچه خلیفه او را امان دهد حاضر است به تبرستان رفته، سر برادر را بدرگاه فرستد.
بگفته ابن اسفندیار عیسی بن ماهان و مراد بن مسلم میانجی شده و خلیفه از قتل او در گذشت و او را بآتشکده فرستاد تا سوگند وفاداری را تازه کنند. اسپهبد چون به تبرستان رسید به برادر پیغام داد از او دوری گزیند و در بیشه ها منزل سازد و منتظر پیشامد جدید باشد هادی خلیفه پس از یکسال بسال ۱۷۰ هجری درگذشت و پسرش هارون الرشید بجای او به خلافت نشست.

بگفته ابن اسفندیار در زمان خلافت هارون الرشید نخستین مسجد جامع در آمل بسال ۱۷۷ه ساختمان گردید و زمین آن را از نبارک نام زرتشتی خریدند. او پس از اسلام آوردن حاضر بفروش شد. زرتشتیان باستان فروش زمین را گناه بزرگی میدانستند

وهرگز بفروش آن حاضر نمیشدند اما زرتشتیان این دوره برخلاف گذشته بویژه پارسیان هند در فروش زمین بر یکدیگر پیشی میگیرند و بسوی قهقهرا پیش میروند.

تا سال ۱۸۰ هـ ده نفر از کارگزاران عرب ماموریت تبرستان یافتند. در این سال سلام نامی معروف به سیاه مرد از جانب عبدالله بن حازم نایب خلیفه فرماندار رویان بود. مردی بود بداخلاق و شهوت پرست. شیفته یک زن کلاری شد میخواست بزور با او جمع گردد. زن با عفت نگذاشت و داد و شیون بلند کرده برای رهائی از دست او خود را برودخانه انداخت و هلاک گردید. مردم چالوس بهیجان آمده و برهبری صدام قاضی شهر بقیام برخاستند و سلام را از رویان براندند.

مهدی فروح بن شخسان که در فرزانگان زرتشتی و در بخشی از این نامه از او سخن گفتیم در ضمن نامه خویش بپهلوی بپا دوسبان گاو بار ه چنین آورده " تازیان اگر زنی شوهردار که دارای مذهب دیگر باشد ببینند و مهر او در دل گیرند، شوهرش را میکشند تا مقاربت با آن زن برآنان حلال گردد. بدینروز نان و دختران تبرستان از دست کارگزاران عربی خلافت بغداد در رنج و عذاب بودند.

عبدالله بن حازم بمجرد اطلاع از شورش مردم چالوس خود را بدانجا رسانید و قاضی را که رهبر شورش بود بدار آویخت و مردم را با آرامش دعوت کرد و خواست که بدارالحکومه آیند. مردم رو بفرمانداری نهادند و آنها را بباغی محصور راهنمائی نمودند. ماه رمضان بود و موقع افطار، عبدالله سوار بر اسب بر در دروازه باغ بانان و انگور افطار میکرد. بشماره هر دانه انگور، مردم را از باغ بیرون آورده سر میبریدند، پس از پایان افطار از چالوس بسعیدآباد رفت. مردم آنجا را که در دژی پناهنده شده بودند از دم تیغ بگذرانید و سعیدآباد را چنان ویران کرد که کسی نتوانست در آنجا خانه و زندگی، سروسامان دهد.

عبدالله از کار بر کنار شد و پسران خالد برمکی بنام محمد و موسی بفرمانروائی تبرستان منصوب شدند. این دو برادر به پشتیبانی فضل و جعفر برمکی ظلم و ستم فراوان و شکنجه های ناروا بمردم تبرستان مرتکب گشتند. زمین و املاک مردم را بزور غصب و مالیات و عوارض گزاف از اهالی میگرفتند. هرجا زن یا دختری با جمال میدیدند، بجبر بحرمسرای نایبان خلیفه میبردند. مردم را نه توان دادخواهی بود و نه دادرسی موجود. این حال ادامه داشت تا خاندان برمکی مردود شدند. بگفته ابن خلدون واقعه ۱۸۷ هجری بیست.

پس از پسران خالد سه کارگزار دیگری ماموریت تبرستان یافتند. آخرین آنها خلیفة بن سعید بن هارون الجوهری بود که مهرویه نام رازی را در آمل بنیابت خویش منصوب کرد و رافع عمزاده خود را بفرمانداری ساری فرستاد.

گفتیم اسپهبدوندادهرمزد غار نونددر سوادکوه و اسپهبد شروین یکم باوند در هزار

جریب بودواینها با هم یگانگی‌داشتندوبیگانگان بدون اجازه‌آنها درسرزمین متصرفی ایشان جرئت آمدورفت نداشتندومسلمانان مقیم آنجا درصورت وفات درقلمروسلطنت ایشان اجازه‌دفن نداشتندوبایستی بقلمروفرمانروائی مسلمانان برده‌دفن نمایند.

بگفته‌صاحب‌تاریخ تبرستان بعدازاسلام " مردم هزارجریب‌چون ازنصب‌نافع بفرمانداری ساری آگاه‌شدند، شبانه‌بساری ریخته‌ورافع راکشتندولی به‌نایب‌خلیفه ودستگاه‌اوآسیب‌نرساندند. خلیفه‌بن سعیدبمنظوراحتیاط به‌مهرویه‌که‌درآمل بسود نوشت‌که‌احتیاط راازدست ندهدوکاری برخلاف‌انجام ندهدوخودراازگزندمردم آمل بر حذردارد. مهرویه‌مضمون نامه‌مافوق خودرادرمقرفرمانداری باصدای بلندخواندو بطورریشخندافزودکه‌مردم آمل درهمه‌جهان به‌سیرخوری مشهورندوایشانرازهره‌آن نباشد که‌بدشمنی من برخیزند. این سخنان برشنوندگان گران آمده‌شبانه‌برسراوریختندو کلک اورانیزکندند. سرش رابریدندولاشه‌اش راببازارآوردندویکدسته‌سیربه‌نشیمنگاه اونهادندودرچارسوی میدان آمل گذاشتندتاعبرت نوابان آینده‌خلیفه‌گرددولی به بیت المال وسرای نایب‌خلیفه‌کاری نداشتندتامبادابهانه‌ای بدست بیگانگان افتد."

چون هارون الرشیدمرددانادوراندیش خبرشورش جدیدتبرستان شنیدگفت این رانباید شورش گفت. شایدکارگزارما برمردم ستم روا داشته‌است ورفع ظلم ازواجبات است وخلیفه‌بن سعیدراازکاربرکنارکردوعبدالله‌بن سعیدالجرشی رادرتبرستان نیابت خلافت داد. طبری این راواقعه‌سال ۱۸۵ ه میداند.

عبدالله‌درسال ۱۸۷ جعفربن هارون نامی راازسوی خودبرای دریافت مالیات بسرزمین سوادکوه‌فرستاد. وندااسپان براروندادهرمزد، ازروی نادانی وبیخبری، جعفررابازوبینی کشت وچهل تن ازسوارانش گریخته‌بآمل آمدند. هارون الرشیددرری بود. عبدالله‌خودرابا ورسانیده‌چگونگی رامعروض داشت. خلیفه‌چهارنفرازبزرگان عرب رابا سیصدسواربهمراهی نماینده‌مخصوص خویش ودارنده‌فرمان بمدت ۵ ۱روزماموریت داد به‌تبرستان رفته‌اطاعت وفرمانبرداری اسپهبدشروین یکم باونداسپهبدونداد هرمزدرامعلوم کنند. نمایندگان ازراه‌فیروزکوه‌بسوادکوه‌وهزارجریب‌آمدندواسپهبد شروین پس ازپذیرائی شایان اطاعت خودووندادهرمزدرااظهاروباخشنودی ورضایتمندی آنها رابری بازفرستاد. نمایندگان ازروی انصاف‌حقیقت امررابهارون الرشیدگزارش دادند که‌کشته‌شدن جعفرازروی بیخردی ونداسپان بوده‌وبااسپهبدشروین وسپهسالارونداد هرمزمرتبط نبوده‌است. البته‌هارون قانع نگشت ودوباره‌کس به‌نزدشان فرستادوآنها رابه‌ری طلبید. اسپهبدشروین وسپهسالار ونداد هرمزدپاسخ دادندکه‌ما دراطاعت فرمان خلیفه‌حاضروآماده‌جانبازی هستیم مگرماراگروئی بایدتادرامان وپناه‌خلیفه‌باشیم. هارون ازاین پاسخ برآشفت وگفت "مسلمانی رابگروئی گبرگان چگونه‌دهم." دراین

با رقاضی ابوالبحتری،هرثمه‌بن اعین ، نعیم بن حازم وابوالوضاحپیک مخصوص خود را بنزدشان گسیل داشت وفرمان داد به پیشگاه آیندویا آماده‌جنگ شوند. فرستادگان خلیفه‌چون به ویمه‌فیروزکوه رسیدند، اسپهبدشروین درد‌ژکولای هزارجریب بستری وونداد هرمزددرهرمزدآباد لپورسوادکوه بود. اسپهبداورا نزد خودخواست وگفت من بستری وناتوانم . شما به ویمه‌حضوریابیدونتیجه را گزارش دهید. سپهسالار ونداد هرمزدبه‌ویمه‌آمدوبنماینده‌گان گفت هرفرمانی ازخلیفه‌درباره‌اسپهبدباشدفرمان بردارم وبگران گیرم ، درا ینگاه هرثمه‌بن اعین ونعیم بن حازم ازروی تعصب‌وغروربه ونداد هرمزدپرخاش کرده‌پنا سزا گفتن آغازکردندکه‌کم مانده‌بودهمراهان وگماشتگان ونداد هرمزدکارراپجاهای باریکی کشانند. ولی دیگران بمیان افتاده‌ازکرده‌آن دوپوزش طلبیدند. ابن اسفندیاردراین زمینه مینویسد " هرثمه‌بن اعین بانعیم بن حازم قرارنهادکه‌ماچون بهم جمع شویم وونداد هرمزدازمیان ما بیرون شود،ازپس قفا اورا شمشیری برسرفروگذارکه‌خلیفه‌جزبکشتن اوراضی نباشد. چون ونداد هرمزددرمیان ایشان شد، نعیم خواست فراترآیدوترتیب‌زخم زدن کند. اسپهبدونداد هرمزد عظیم هوشیارومتغیظ بود، عنان بازکشیدوگفت ترا برقراربایدبود. اصحاب عذر خواستند. "

نمایندگان خلیفه‌بهرطوری بود، سپهسالارونداد هرمزدرا باسوگندوتعهدحاضر برفتن نزدخلیفه‌نمودندواوبا آنها بری آمدوچندی نگذشت که‌هارون الرشیدازاودرخواست فروش زمین نمود. اوبنا بآیین زرتشتی که‌فروش زمین ممنوع است امتناع ورزید. هارون روزی فرزندخودمامون که‌پسری خردسال بودنزدونداد هرمزدفرستادواودراین بارنا چارشد، زمینهائی که‌خلیفه‌ازوی خواسته‌بودبمامون ببخشد. هارون درعوض یک مليون درهم بهای‌زمین وجامی ازجواهرکه‌بهای آن بخیال ووهم نمیآمدباانگشتر گرانبها برای اوفرستاد. اما سپهسالارنپذیرفت وگفت مرا بآنچه‌خلیفه‌فرستاده‌نیاز نیست واگرخلیفه‌برسرلطف‌ومرحمت است ، فرمانی درباره‌من بعبداللـه‌بن سعیدالجرشی صادرنماید. هارون بنا بدرخواست اورا باهرثمه‌بن اعین به‌تبرستان فرستادودستور دادپسران ونداد هرمزدواسپهبدشروین را بگروگان بدارالخلافه‌آردتاپدران درآینده بمخالفت برنخیزند.

هرثمه‌بسال ۱۸۹هجری شهریارپسرولیعهداسپهبدشروین باوندفرمانروای هزار جریب‌وقارن پسرولیعهد سپهسالار ونداد هرمزدفرمانروای سوادکوه‌را با خودببغداد برد. بگفته میرظهیرالدین مرعشی بسال ۱۹۲ ه وقتیکه‌هارون باردوم بعزم سرکوبی رافع بن لیث عازم خراسان گردیدپسران اسپهبدشروین واسپهبدونداد هرمزدرا با خود بری آورده‌وازآنجا آنها را بپدران خودواپس فرستاد.

اسپهبدشروین یکم باونددراوان خلافت مامون بسال ۲۰۰ه درگذشت وپسرش شهریار بجای اونشست ، بگفته میرظهیرالدین شهریارپسرغارن ونوه‌شروین میباشدپدرش درحیات شروین بدرودزندگی گفت . اسپهبدونداد هرمزدچنانکه مرسوم بودبرای عرض تسلیت مرگ پدرومبارکبادی جلوس خودش وتجدیدپیمان وفاداری بحضورش رفت وخودا ونیزدرهمان نزدیکیها درهرمزدآباد لپوردرجهان دیگربا سپهبدشروین باوندپیوست وپسرش غارن بجا اونشست وبنابسنن باستانی برای اظهاربندگی بخدمت اسپهبدشهریارباوندکه‌از خلاف پادشاهان ساسانی بودشتافت .

مامون عازم جنگ باروم بود . بااطلاع ازدرگذشت اسپهبدان وجانشینی اسپهبدشهریار واسپهبدغارن بفرمانروائی هزارجریب‌وسوادکوه‌بآنها پیغام فرستادچون باروم درپیکار است باسپاه‌خویش باوپیوندند . اسپهبدشهریارنرفت ولی سپاهیانی را بهمراهی اسپهبد غارن بفرستاد . اسپهبدغارن باسپاه‌خویش درگوشه‌ای ازمیدان پیکاربا روم سراپرده‌و خرگاه‌خودبیفکند . درنخستین روزنبردبراسب سوارشدوبا سپرگیلی خودکه‌با زروزیورآراسته بودوباسپاهیان تبرستانی روبمیدان جنگ نهادوشکست سختی برومیان دادوبطریق آنها را اسیرکرد . مامون درقلب‌سپاه‌جا یداشت ودربلندی ناظرمیدان جنگ بود . ازاطرافیان هویت سوارزرین سپروسپاهیان اوجویاشدوآنها پاسخ نتوانستندداد . درآن حال دیدکه‌سوارزرین سپرخودرا بقلب‌سپاه‌روم جایگاه‌قیصرزدوپرچم رومی را سرنگون ساخت . مامون بسرعت با سپاه‌خویش خودرابیاری اورساندودراین جنگ مغلوبه‌بواسطه‌رشادت وهنرهای جنگی غارن سپاه‌روم هزیمت یافت .

مامون پس ازپایان جنگ سوارناشناس رابحضورخواست . غارن خودرامعرفی نمودو خلیفه‌اورانوازش فرمودوگرامی داشت وبارها بقبول اسلام دعوت کردحتی اوراباانتصاب نیابت خلافت درتبرستان تطمیع نمود . اما غارن نپذیرفت وبردین باستانی خویش استوار ماند . خلیفه‌پس ازنا امیدی ازاسلام آوردن او ، اورا با تجدیدعهدوپیمان وسوگندوفاداری نسبت بخودروانه‌تبرستان ساخت .

اسپهبدشهریار باونداز منزلت ومقام غارن نزدخلیفه‌رشک ورزیدوروش ناستوده‌وخارج ازرویه‌مردمی پیش گرفت وباا وببهانه‌جوئی پرداخت وبخشی ازقلمروسلطنت اورا متصرف شد . غارن بسال ۲۰۲ه درگذشت وپسرش مازیارکه‌بگفته میرظهیرالدین مردی دلیروشجاع بود جانشین اوشدوزمینهای پدری راکه‌اسپهبدشهریارمتصرف شده‌بودپس گرفت . اسپهبدشهریار باوندبا مازیاربه‌پیکاربرخواست واورامنهزم وفراری ساخت . مازیاربدرون بیشه‌وجنگل گریخت وبری رفت ودرخانه‌عبداللـه‌بن سعیدالجرشی که‌سابقا "نیابت خلافت را داشت پناهنده گشت وباتفاق اوببغدادودرباررخلافت راه‌یافت .

بزیست پسرفیروزان یکی ازدانشمندان وستاره‌شناس تبرستانی وازآمل بود . دربغداد

زندگی میکردونزدخلیفه مقامی بلندداشت . بگفته ابن اسفندیار مامون اورا بنام عربی یحیی بن منصورنامورساخت وبخواهش مامون اسلام پذیرفت . مازیاردربغداد بایزیست آشنا شد . پس ازچندروزکه یزیست با خلیفه خلوت داشت ازمازیارسخن راندواورا با خلیفه آشنا ساخت . چون خلیفه پدرش غارن را میشناخت ونزداوگرامی بودمازیاررابنواخت و دلجوئی کرد . مازیاربتدریج دردستگاه مامون ترقی نمود . روزی خلیفه اورا باسلام دعوت نمودواوهم بپذیرفت . از آن پس نامش بمحمدمولی المومنین وبکنیت ابوالحسن تغییریافت .

بگفته ابن خلدون وطبری اسپهبدشهریاربکم باوندبسال ۲۱۰ه درکهستان پریم درگذشت وپسرش شاپوربجای اونشست ومردی بدخووستمگربودومردم ازاومتنفروآزرده خاطر . نمایندگانی ازسوادکوه وهزارجریب ببغداد آمده ازستم اوگزارشهائی بخلیفه دادند . مامون به پیشنهادیزیست فیروزان، مازیارراBنیابت خلافت درکهستانات تبرستان خاوری منصوب وبآنجا اعزام داشت .

بگفته میرظهیرالدین مرعشی " مامون ولایت کوهستان رابمازیارداد واورا بموسی بن حفص نایب خلیفه درتبرستان سفارش نمود . مازیاربکوهستان آمدوشاپوررا که حاکم کوهستان بودبحیله تمام بدست آورده مقتول کرد . "

درسال چهارم فرمانروائی مازیاردرکهستان تبرستان موسی بن حفص وفات یافت و پسرش محمدبجای اونشست . بگفته میرظهیرالدین مرعشی مازیاربتمامت حاکم شدوازپسرش محمدحسابی نگرفت . باکشته شدن اسپهبدشاپورومرگ موسی وغارن ، خاندان آل باوندو مرزبانان بخش رزمیخواست وتمیش ودیگربخشهای مازندران با مازیاربخصومت برخواستند وشکایات ظلم مازیاربخلیفه عرضه داشتند . مامون منشورفرستادکه مازیاربدرگاه خلیفه حاضرشوداوتعلل کردوازآمل برویان رفت وازبزرگان وسران گروه وپیشوایان شاکیان ، زرگلی بگرفت وآنها رابگروئی همراه خودبیاوردوتعدی وستم خودرازیادترساخت .مازیار بخلیفه پیام فرستادکه بواسطه گرفتاری درفرونشاندن شورش دیلمان ازآمدن متعذراست مامون مربی مازیارکه یزیست فیروزان بودبا پیک مخصوص به تبرستان فرستادکه مازیاررا باپندواندرزبدارالخلافه آورد . مازیارچندنفررا باستقبال نمایندگان خلیفه فرستادو دستورداد آنها راازراهی بیاورندکه پیاده بسختی گذرکنندوآنها رابهرمزدآباد آوردند .

مازیاربا احترام آنها را پذیرفت وپذیرائی شایان کردولی نمایندگان ازطول راه ودشوار بهای گذرگاهها وجنگل وبیشه وکهسارها خسته وفرسوده بودندومدت زمانی بتن آسانی پرداختند .

روزی مازیارآنها رابحضورطلبیدوگفت من اکنون بجنگ کفارمشغولم وفرصت حرکت بدارالخلافه ندارم ،پس ازبازگشت شما به پیشگاه خلیفه خواهم رسید . قاضی رویان وقاضی آمل ابوالاحمدرا با آنها فرستادواین واقعه سال ۲۱۴ هجریست .

چون نمایندگان خلیفه ببغداد رسیدند مامون از حال مازیار و رفتار و کردار وجویا شد. چون در دربار خودی و بیگانه حضور داشتند قاضی و همراهان فرمانبرداری او را عرض نمودند و آنچه از آنها پرسیده شد از ترس مازیار برخلاف راستی جواب دادند. پس از مرخصی، قاضی آمل به پنهانی قاضی بغداد را بدید و حقیقت امر مازیار را باو در میان نهاد که خلع اطاعت کرده و بگفته ابن اسفندیار " همان زنار زرا تشتی را برمیان بسته " و بدین آتش پرستی باقیست و کفر و ظلم و ستم او را حدی نیست. قاضی بغداد حقیقت را بمامون گزارش داد ولی چون عزم پیکار با روم را داشت حل قضیه مازیار را بمراجعت از روم موکول نمود. قاضی رویان واقعه قاضی آمل و ملاقات با قاضی بغداد و گفتن حقایق را بمازیار خبر داد.

هنگامیکه خبر حرکت مامون بروم به تبرستان رسید مازیار بگفته میرظهیرالدین "مانند سبع ضاری بمردم درافتاد و از ظلم و تعدی دست کوتاه نداشت و هرچه خواست بظهور رسانید." مازیار بساری رفت و آنجا را مانند چالوس بدست گرفت. مردم آمل و رویان از دوری مازیار استفاده کرده با هم یگانه گشتند بنزد محمد نایب خلیفه رفتند و خلیل پسر وندااسپان از بزرگان آمل و ابوالاحمد قاضی را با خود همداستان کرده بشورش برخاستند و هرجا که نماینده مازیار بود بگرفتند و بکشتند. بگفته صاحب تاریخ تبرستان پس از اسلام مازیار پس از تسلط بر مازندران و رویان، دست کارگزاران و نمایندگان محمد نایب خلیفه را مانند خود او از کارهای کشوری و لشکری کوتاه کرده و تبریهای غیرمسلمان را بجای شان روی کار آورده بگماشت. " بگفته ابن اسفندیار " مازیار مشاغل عمده را بزرتشتیان میداد مانند بابک و مزدک وغیره، آنها نیز مساجد مسلمانان را ویران مینمودند و آثار اسلامی را از میان میبردند. مردم آمل از ستم او بستوه آمده شکایت مستقیم بدربار بغداد فرستادند. "

خبر شورش آملیان چون در ساری بمازیار رسید خود را بآمل رسانید ولی آملیان دروازه شهر را براو ببستند. مازیار بترسید و برای حفظ ظاهر بخلیفه پیک مخصوص فرستاد که محمد بن موسی نایب خلیفه از فرمانبری سرپیچیده و با علویان یگانه گشته کسی را بنام خلیفه نشانده است. من با او درنبردم و خبر پیروزی خود را خواهم فرستاد. مازیار در محاصره شهر آمل اقدامات جدی نمود و برادرش کهیار شب و روز در بدست گرفتن شهر جدیت بسزائی مبذول داشت تا آن شهر را بگشود. بگفته میرظهیرالدین" مدت هشت ماه آمل را حصار داد و ولایت خراب کرد و خلیل وندااسپان و ابوالاحمد قاضی آمل را بگرفت و بکشت و محمد بن موسی نایب خلیفه را بند برنهاد حصار آمل و ساری را ویران ساخت. "

مازیار در ارسال گزارشهای خود به پیشگاه خلیفه اندک غفلت روا نمیداشت و هرگزارشی که از طرف محمد بن موسی بوسیله پیک مخصوص ببغداد میفرستاد در طی راه بدست جاسوسان مازیار افتاده باو برمیگردانیدند. لذا مامون از نایب خود در تبرستان گزارشی دریافت

نمیکردوهرچه بدستش میرسیدگزارشات مازیار بودومامون آن را بکفایت مازیار وبی کفایتی محمدنایب خویش تلقی میکرد.

چون فتحنامه مازیار بخلیفه رسیدمامون میخواست از نام آن علوی که درگزارش مازیار بخلافت نشانده شده بوداطلاع حاصل کند. محمدبن سعیدرا به تبرستان اعزام داشت. برسیدن بآمل کم وبیش ازحقایق پیشامدباخبرگشت بخلیفه گزارش دادکه نوشته های مازیار برخلاف حقیقت است. علت آن اختلافاتیست که میان او ومحمدبن موسی وابواحمدقاضی آمل رویداده است. مامون از مفادوگزارش محمدبن سعیدومحمد بن موسی خشمناک شده فرمان دادکه کهستانات را باختیار مازیار واگذارندوآن واقعه سال ۲۱۸ هجریست.

همینکه فرمان خلیفه بمازیار رسید، بزرگان وسران آمل ومخالفان خودرا جمع نمودوآنها را درزندان رودبست بال که آنزمان مامطیر میگفتندحبس کرد. مامون در همین سال بازبه پیکار روم شتافت ودرشهرترسوس ازجهان درگذشت. چون خبرمرگ مامون بمازیار رسیدزندانیان را بهرمزدآباد مقرفرمانروائی خویش منتقل ساخت وازخوراک آنان بکاست. حتی محمدبن موسی نایب خلیفه وبرادرش نیزکه بازندانیان بودحالت بهترنداشتندوبربوریا میخوابیدند. مازیار حصاروباروهای شهرآمل را خراب کردوکنده آنرا نیزباخاک پرنمود. چون درواززه گرگان درشهرآمل را خراب میکردندبگفته ابن اسفندیار برسردرآن صندوقچه ای یافت شدکه درآن لوحی بودازمس زردوچندسطری بگشتک دبیره برآن نوشته شده بود. داناثی آوردندکه آن را بخواند. او از ترجمه آن خودداری کرد. اورا اذیت کردندوشکنجه نمودندتا بالاخره گفت که دراین لوح نوشته است " نیکان کنندوبدان کنندوهرکس این راکندسال بسرنبرد." وهمانطورهم شدومازیار قبل از آنکه یکسال تمام شودبخیانت برادرش کهیار گرفتارگردیدوبسامره برده اورا بکشتند.

مازیاردرکهستانها وراهها ودربندها ودره های تبرستان سدها وپاسگاهای نظامی ساخت وبگفته میرظهیرالدین مرعشی "مازیاردرکوهستان قلاع ساخت وخندق فرمودکندند. چنانکه ازبسیاری بیگار (کارگران) کسی بزراعت پرداختن نتوانست وراهها را دربند ساخت ودیده بان نشانیدتا کسی بی رخصت اوبیرون نتواننددرفت ویا آنکه چیزی بیرون برند."

زرتشتیان درسده های اولیه هجری

روایتی که پس ازپایان پادشاهی ساسانیان درسال ۳۲ هجری زرتشتیان مقهورن منفورگشته دستجمعی اسلام آوردندنادرست میباشد. مردم کازرون درفارس جنوب ایرا درسده پنجم هجری زرتشتی بودندوفرمانروای آنجا نیززرتشتی ونامش خورشیدبوده است صاحب فردوس المرشدیه فی اسرارالصمدیه (مولفه ۷۲۸ هـ) درموردشیخ ابواسحق کازرونی

(۳۵۲ - ۴۲۶ هـ) چنین مینویسد : "شیخ اسحق کازرونی معروف بمرشدنا مش ابراهیم بود وابواسحق کنیه او، وپدرش را نام شهریار بن زاوان فرخ بن خورشید. پدرش مسلمان شد. اهل کازرون خودهمه نعمت پرورده وی بودندصورتا ومعنا زیرا که اهل نواحی بیشترگبران وآتش پرستان وگمراهان بودندوبواسطه قدم مبارک وبرکات انفاس شریف وی همه ازگمراهی خلاص شدند."

شیخ فریدالدین عطارنیشاپوری درتذکره الاولیا مولفه سده هفتم هجری درمورد شیخ ابواسحق مینویسد : "پدرومادرشیخ مسلمان بودندامادجدش گبربود. نقلست که درطفلی پدر، شیخ را پیش معلم فرستادتا قرآن آموزدوجدش مانع میشدو میگفت صنعتی آموختن اورا ولیترباشدکه بغایت درویش بودندوشیخ میخواست تا قرآن آموزد.شیخ با پدرومادروجدماجراها کردتاراضی شدند.... وهرگزازجوی خورشیدمجوسی که حاکم کازرون بودآب نخورد. شیخ برمنبرمیگفت امروزدرکازرون بیشترگبرندومسلمانان کنند چنانکه ایشان را میتوان شمرد امازودباشدکه بیشترمسلمان باشندوگبراندک شوند."

" شیخ بایزیدبسطامی مشهوربسلطان العارفین ازمشایخ واعظم اولیا وقطب عالم بود. جدوی زرتشتی بودوپدرش یکی ازبزرگان بسطام. میگفت روزی دلتنگی بر من درآمدوازطاعت نومیدشدم . گفتم بباز ارشوم زناری بخرم وبرمیان بندم تا ننگ من ازمیان خلق برود. بیرون آمدم طلب میکردم . دکانی را دیدم زناری آویخته گفتم این بیک درهم بدهندگفتم بچنددهی گفت بهزاردینارمن سردرپیش افکندم‌ها تفی آوازدادکه توندانستی که زناری که برمیان چون توئی بندندبهزاردینارکم ندهند."

بقول سفینة الاولیا ولادت او در۱۳۶هـ ووفاتش در۲۴۶ هـ بوده.

ازگفته بالا که ازشیخ فریدالدین عطارنیشاپوریست چنین برمیآیدکه درسده سوم هجری کشتی زرتشتیان درهمه شهرهای ایران دربازاررفروخته میشده ودلیلی است بر وجودنفوس بیشماررزرتشتیان درچندین سده‌های اولیه پیروزی اسلام برایران.

موبدخداجوی پورنامدار (درگذشت ۱۰۴۰هـ) مولف جام کیخسروورساله عرفانی دیگر که هنوزبچاپ نرسیده وموبدخوشی مولف زنده رود اززرتشتیان هرات میباشند. ازاین دوموبدبمناسبت تالیفاتشان باخبریم . درمنطقه ای که سیصدسال قبل دوموبدزرتشتی زندگی میکرده‌اند.بیقین نفوس بیشماررزرتشتی وموبدان بیشتری درآنجا ساکن بوده اند.

بگفته مایل هروی عضوانجمن تاریخ افغانستان، پل بزرگی که قدمت آن بچندین سده میرسدبوسیله یک زرتشتی برروی رودخانه ای که نزدیک هرات درجریان است ساخته شده است ودلیلی است ازوجودزرتشتیان درمناطق مختلف ایران وراستی گفتارمادرآغاز این مبحث.

زرتشتیان اورامان

اورامان بخش بزرگ کوهستانی‌کردستان است . بگفته‌شیخ مردوخ صاحب تاریخ کردستان جلد اول ، " مردم اورامان تاسال ۸۴۲هجری زرتشتی بوده‌اند . هنگامیکه مولانا گشایش از نیاکان مشایخ مردوخی درپانصدسال پیش شروع بتعلیم قرآن وتبلیغ عقاید اسلامی در اورامان نمود ، با وجودگذشتن هشت قرن ونیم از شوکت واقتدار اسلام بازنخواسته‌اندعقاید اسلامی را بپذیرندواز نصایح وتعلیمات پیرشهریار که‌از کبار مغان واجله هیربدان آن منطقه‌بوده‌است منحرف شوند . پیرشهریار مولف کتابی است بنام معرفت پیرشهریار چنانکه‌از نامش پیداست شکی‌نیست که‌مجوس وزرتشتی بوده .

دربین اهالی اورامان ضرب المثلی است که‌از ریش سفیدان ودانشمندان خودشان پرسیده‌اندکه "قورونی قدیما یا مارفتو پیرشالیاری" یعنی قرآن قدیم است یا معرفت پیرشهریار . ریش سفیدان ودانشمندان درجواب گفته‌اندکه "مارفتو پیرشالیاری‌قدیما قورونی هیزیکه‌گشایشه‌کوری آوردنش"یعنی معرفت پیرشهریار قدیم است قرآن را دیروز گشایشه‌کور آورده‌است . مولانا گشایش چشمش احول بوده‌باینجهت در اورمان مشهور به گشایشه‌کورشده‌است . مخصوصا"نفرت از تبلیغات وتعلیمات او درمورد اسلام بیشترسبب این‌اشتهار بوده‌است .هرچندکردان درراه تغییردین بجنگهای جان شکار ومبارزه‌های نسل براندازدچار شده‌اند ،معهذا نظر بعلاقمندی مفرطی که‌بدیانت موروثی خود (زرتشتی گری) داشته‌اندهمواره‌درباطن همان عشق وعلاقه‌را محفوظ داشته‌اند . جنگهای زمان خلفای بنی‌عباس نیزهمه‌جنگ مذهبی بودند . ازجمله‌جنگهای خونینی که‌درسال ۳۰۷و ۳۲۴هـ درشمال کردستان واقع شده‌همه‌جنگ مذهبی وبرای حفظ مذهب بود . "

پیرشهریار حدودیکهزار سال پیش میزیسته‌وکتاب معرفت پیرشهریار که‌نسخه منحصر بفرداست درنزدمردم آن منطقه‌بسیار مقدس است وبدست مردم بیگانه‌نمیدهند .این کتاب که‌نصف بیشتروا ژه‌های زبانش وزبان آن گروه‌کوهستانی پهلویست درتملک خدام مزار ومیباشدکه‌در اورامان واقع است وهرسال درروزخیرایزدوار دیبهشت ماه‌که‌چهره گهنبار میدیوزرم وروزدرگذشت پیرشهریار است ازدحام شگفتی درمزارش بوجودمیآید و حدودپنجاه یا شصت گوسفندنذری درآنجا قربانی میشود .مردم آن سامان باوری بسیار استواری بکرامات پیرشهریار دارند . مولانا شیخ مردوخ بنامه‌نگار اظهار داشته‌هنگامیکه بدان منطقه‌برای دیدن کتاب معرفت پیرشهریار رفته‌پس از سه روزخدام آنجا کتاب را برای دیدن اومیآورندا ما بدستش نمیدهندوخودشان کتاب را دردست گرفته‌ورق را میگردانندتا اوبخواند . مزار پسرپیرشهریار معروف‌به‌پیررستم نیزدراورمان وپشت کوهی‌دیگرواقع وزیارتگاه مردم آنجاست . بگفته‌شیخ مردوخ پیرشهریار دوم هنگامیکه مسلمان شده‌که‌درچندسده‌اخیرشاید‌کمتراز پانصدسال پیش باشددرکتاب معرفت پیرشهریار د

دست برده وقسمتهائی راکه با دیانت اسلامی اصطکاک داشته از آن برداشته است.

شیخ مردوخ درجلددوم تاریخ کردستان با زدرموردا ورامان مینویسد "مردم اورامان هرمزدپرست بوده اندوخودرا ازاولادا ردشیردرازدست میدانندتازمان پیرشهریار اول کا ملا "برعقیده هرمزدپرستی محکم بوده وبواسطه لطما تیکه ازاعراب برآنها وارد آمده جدا" ازاسلام واسلامیت متنفربوده اند. پیرشهریار دوم قلبا"عقیده اسلامی داشته بطورواضح نتوانسته عنوان اسلامیت را بمردم آنجاگوشزدنماید، ولی باطنا"معنی وماصدق اسلامیت را متدرجا"بآنها تعلیم نموده. بابا مردوخه هم اگرچه با مریدومنسوبین خوددارای عقیده اسلامی بوده اندوشایدبرای تبلیغ اسلام هم بآن نواحی آمده اندولی بازبواسطه سختی وسنگلاخی محل وخشونت ووحشیگری اهالی نتوانسته اندواضح وآشکارعنوان اسلامیت را بکسی تبلیغ نمایندتااینکه مولانا گشایش موقع بدست آورده آشکارشروع بتبلیغ اسلام مینماید."

ازگفتارشیخ مردوخ پیشوای اهل سنت آن سامان ومقیم سنندج که اینک برحمت حق پیوسته چنین استنباط میشودکه مردم اورامان ومردم نواحی وکردستان شایدتا دویست سال پیش همه بآغوش دیانت اسلام نرفته باشند. هنگامیکه نامه نگاربسال ۱۳۳۷ خورشیدی درمنطقه کردستان به پژوهش مشغول بودم ودرفرماندار ی دورودد رمیان ازدحامی ازکردان به پرسش وپاسخ پرداختم که ناگاه کردی ازگوشه ای بسویم آمدوپرسیدمیخواهی چه چیزپیداکنی گفتم جماعتی ازکردان که زرتشتی بودند. پاسخ دادآن جماعت مائیم مردم بانه وخانه که ازدویست تایکصدوپنجاه سال پیش اسلام آورده ایم. متاسفانه اسم آن کردرا ثبت ننمودم.

گفتیم که مردم اورامان وحوالی که اینک همه ازاکرادپیروسنت جماعت میباشنــــد بسیاربه پیرشهریار اول پسربابا خداده (خداداد) اعتقاددارند. ازکرامات پیرشهریار که وردزبان اکرادا ورامانی است آب سردیست که درآنجاروان است وسردی آن مانندآب سردیخچال است میگویندازچشمه ایست که پیرشهریاربا دست خویش حفرکرده است نگارنده هنگام پژوهش درآن سرزمین درفصل چله تابستان بحقیقت آن پی بردم. سنگ سفیدرنگی نزدیک مزارپیرشهریار بفاصله ده مترموجوداست افرادمردم اورامان واطراف میروند تکه ای ازآن کنده برای تبرک وبرکت با خودمیبرندواینکارتنها درروزچهل وپنجم بهار آخرین روزگهنبارمیدیوزرم امکان پذیراست. اگرکسی غیرازآن روزبخواهدبابزرگترین کلنگ تکه ای ازآنرابکندممکن نیست ولی درروزمعین خودش بچه با دست تکه آنرامیشکنند چنانکه چون روزبآخرمیرسدسنگ با زمین هموارمیشودولی بتدریج تاسال دیگردرهمان روزبازسنگ بمقدارسابق خودبزرگ میگردد.

درمنطقه اورامان وبا وطاعون وامراض گاووجودندارد. میگویندپیرشهریار بـــا

تعیین حدود دعا کرده که در آن منطقه بیماریهای مذکور نیاید. تاکنون منطقه دچار امراض مذکور نگردیده درصورتیکه روستای بالاتر از خط او را مان دچار امراض نامبرده بوده اند.

زوجه پیرشهریار میگویند دختر پادشاه بخارا بوده است ونامش شاه بهار خاتون. درعنفوان جوانی مجنون وگوش وزبانش کرولال میشود. با وجود مساعی بسیار از معالجه او ناامید میشوند. نام پیرشهریار وسکونت او در اورامان بپادشاه بخارا خبر میدهند وا ورا بهمراه دونفراز وزیران خود با ورامان روانه میسازد. چون دختر بسنگ نزوا روستائی نزدیک باورامان میرسد،گوشش شنوائی پیدا میکند. چون کمی جلوتر میروند، حال جنونش نیز بهتر میشود. همینکه مقابل خانه پیرروشندل میرسندزبانش نیزگویا میگردد. وزیران چون صحبت از ازدواج بمیان میآورند پیردرپاسخ میگوید من بغیر از این گلیم از مال دنیا محروم . با اصرار او را با زدواج راضی مینمایند وپسری از او متولد میشود بنام پیررستم . مزار پیررستم پسرپیرشهریار در کوهی است مابین درکه وکماله کوه بزرگی است که بسختی از آن گذشتم . کرامات بسیاری از او نقل میشود که از ذکر آنها خودداری میشود.

ابن مقفع

عبدالله بن مقفع ازمردم شهرگور (فیروزآباد) وایران پرست باستانی است که اسلام آورد. دردربار خلافت عباسی بشغل دبیری اشتغال داشته . اسم او را روزبه و پدرش را دادویه آورده اند ولی صاحب قاموس تاج العرس از لینیمه نلم او را دادبه و پدرش را دادگشنسب نوشته است . پدرش دردفتر مالیات ودیوان خراج فارس کار میکرده ومورد غضب حجاج واقع ودستش میشکند بدینجهت به مقفع مشهور میگردد.

دادبه یا ابن مقفع درخدمت عیسی بن علی عم منصورعباسی اسلام آورد. بگفته عباس اقبال آشتیانی، دادبه آخرین شب پیش از اسلام آوردن درحضورعیسی هنگام غذا خوردن چنانکه عادت زرتشتیان است درموقع غذا بزمزمه پرداخت . بعضی دادبه را مانوی وازفرقه صدیقیون آنها میدانندواعراب صدیق را زندیق گفتندکه ازواژه زندیک پهلوی است . منصورخلیفه عباسی با دادبه دل خوش نداشت ودرفکرآزار او بود. سفیان بن معاویه نیزبواسطه هزلیاتی که بارها ابن مقفع درباره او گفته بود از او کینه دردل داشت تا آنکه بسال ۱۴۲ه او را بتهمت زندیقی وفاسدساختن عقاید مردم دست وپایش را بریده در تنورانداخت .بگفته طبری ابن مقفع یکی از نویسندگان نادرزمان بود .بگفته عباس اقبال آشتیانی ازبعضی اشارات معلوم میشودبا تمام ایمانی که بمذهب اسلام ظاهر میکرد هنوزچندان دست از آئین قدیم خودنکشیده ویکباره آنچه را که از مراسم وآداب وقومیت ایرانی میدانسته درزیرخاک نکرده بود. ابن مقفع ازمترجمین دانشمندایران بودو

دلبستگی بسیاری بآثار گذشته ایران وآیین گذشته خودداشت ودرمواقع گوناگون آشکارمیساخته. بگفته اقبال آشتیانی "کتب ادب وسیرو تاریخ ایرانیان عهد ساسانی رابمیل خوداززبان پهلوی بعربی ترجمه کرده وفضایل وعلونسب ومعالی قوم خویش رابطریق نقل تاریخ وحکم وامثال وآداب ایشان گوشزدتازی زبانان نموده و درواقع ایران قدیم راچنانکه باید بعرب شناسانده وعرب رابمعارف گذشته ایرانی آشنا کرده بویژه درترجمه کتب پهلوی بعربی مقداری ازتاریخ قدیم ایران راکه دیگران نیزبعدها ازاونقل کرده اندمخلدکرده وازصدمه دستبردروزگارمصون داشته و این اقدام بزرگترین خدمت این مردبملیت ایرانی محسوب وازمهمترین قدمهائیست که درراه تخلیدآثارعلمی وادبی عمومی پرداشته شده."

ابن ندیم کتب زیررا با بن مقفع نسبت میدهدکه اززپهلوی بعربی نقل کرده است ۱ـخداینامه، ۲ـ آیین نامه، ۳ـ کلیله ودمنه، ۴ـکتاب مزدک، ۵ـ کتاب تاج در سیرت انوشیروان، ۶ـ الآداب الکبیر، ۷ـ کتاب الأدب الصغیر، ۸ـ کتاب الیتیمه.

المقنع

المقنع بگفته ابن شحنه نامش ابن عطاوازمردم مروو خراسانی بود. برخی از نویسندگان نامش راحکیم بن هاشم ضبط کرده اند. بواسطه روبندی اززرناب که همواره برچهره داشت، بالمقنع مشهوروگاهی اوراالبرقعی نیزمیگفتند. بگفته محمدغبارصاحب تاریخ افغانستان "مردکاریزی بادغیسی بوده. عده زیادی ازخراسانیان زرتشتی و همچنین نفرات بسیاری ازخراسانیان مسلمان، بعنوان سپیدجامگان گرداوجمع شدند."

بگفته جارج سیل انگلیسی "دراوایل عمردردبیرخانه ابومسلم خراسانی بکار دبیری اشتغال داشت. سپس درجرگه سپاهیان داخل شدودردوره خلافت مهدی عباسی یـا بگفته مورخان عرب بسال ۱۵۸هجری بماوراء النهررفته، مدعی نبوت گردید.

المقنع برای اینکه مرکزاجتماعش ازدسترس مرکزخراسان (نیشاپور) دورباشد، در نواحی کش (شهرسبز) باروی استوارنظامی بنانمودودرنخشب وکش پیروان بسیاری گرد آورد. باکارهای تردستی مردم راشیفته وواله خودساخت وآنراازمعجزاتش میشمردند. داستان ماه نخشب وبرون آمدن ماه ازچاه وابسته باوست وبسازنده ماه نامورگردید.

المقنع مدعی بودکه روح خداوندیکتابرای هدایت خلق،درکالبداوحلول کرده است ومیگفت که روح خداوندازروزگاران آدم تاکنون هرزمان که اقتضا میکرده، درکالبدهای پیمبران یادلپتان حلول مینموده است. پیش ازاودرکالبدابومسلم خراسانی حلولکرده وپس ازمرگش درکالبدواداخل گردیده است.

المقنع پیروان فراوانی دراندک روزگاردراطراف خودجمع کرد. وبرخلاف نیروی

اعراب به پیکار پرداخت و تا سال ۱۶۱ هـ سرداران مشهور عرب مانند حسام بن تمیم و محمد بن نصر و غیره را از بین برد و با روهای استوار چندی را در اطراف ماوراء النهر متصرف شد و روز بروز بر نیرویش افزوده میگشت. چنانکه مهدی خلیفه عباسی از او متوحش گشته و بوسایل ممکنه او را ببدعت و کفر و زندقه منسوب ساخت، تا مسلمانان خراسانی از حمایت وی یاوری او باز آیند و سپاهی گران بفرماندهی سرداران آزموده برای نابود ساختن او و دسته اش بماوراءالنهر اعزام داشت. در نبردهای سختی که روی داد المقنع بتنگنا افتاد. پس از دست دادن باروهای متصرفی، بالاخره باروی نشیمن و مرکز عملیاتش بوسیله نیروی اعزامی خلیفه سخت محاصره گردید. المقنع آنقدر مقاومت و ایستادگی نمود، تا اسارت او بیقین پیوست. پس برای آنکه تن بچنین ذلتی نداده باشد، زن و فرزندان و بستگان و کنیزان و بندگان خود را مسموم نمود و خویشتن را در حوض تیزاب غرق ساخت تا نشانی از او بدست نیاید. یکی از کنیزان او خویش را پنهان ساخت و از مرگ نجات یافت. او تنها کسی بود که در قلعه باقی ماند و دروازه قلعه را برای سردار عرب بکشود و آنان را از رویداد درقلعه آگاه نمود.

المقنع به پیروان خود گفته بود که وی بآسمان خواهد رفت و پس از سالیان دراز، بصورت پیرمردی سوار بر خیوان سفیدی بدیدن آنها برمیگردد و بهشت موعود را در اینجها بآنها میبخشد. بگفته جارج سیل پیروانش بنام سپیدجامگان یا موبدانیان تا پانصد سال منتظر برگشتن او بودند و باحتمال قوی هنوز در گوشه و کنار خراسان و افغانستان و ماوراءالنهر بلباس مسلمانی باقی باشند. بگفته مورخان المقنع بسال ۱۶۲ یا ۱۶۳ هـ خود را در تیزاب نابود ساخت.

نویسندگان زرتشتی زاده مسلمان

هنگامیکه ایران درمعرض تهاجم اسلام قرار گرفت و بواسطه خیانت و نفاق بزرگان وستون پنجم ناراضیان که راهنمای مهاجمان میگشتند از پای درآمد و مقهور تازیان باید گردید. بزرگان برای جلب اعتماد و نزدیک شدن بملت پیروز و گریز از پرداخت جزیه و تحقیر و مداخله و نفوذ در امور کشور بجامعه اسلام پیوستند. مردم باسواد و دانش برزبان عرب تسلط یافتند و آنرا غنی‌تر ساختند و با آن زبان در همه رشته‌ادب و دانش کتابها نوشتند. زبان پهلوی و پازند بسبب بی اعتنائی هم میهنان روز بروز فراموش میگشت و آنانکه بجامعه اسلام درمیآمدند سخن گفتن و نوشتن بپهلوی را عار و ننگ میدانستند. چنانکه اغلب زرتشتیان این دوره نیز سخن گفتن بزبان دری زبان نیاگان خود را عار میدانند و بفارسی سخن میگویند و فرزندان آنان بزبان دری بیگانه‌اند. ایرانیانیکه اسلام آوردند از عرب عرب‌تر گردیدند و نام ایرانی خود و پدران خود را نیز تغییر داده عربی کردند و پیوستگی با بزرگان عرب را افتخار میشمردند.

برخی از اصحاب علی بن ابیطالب ایرانی بودند از جمله زیاد ابن ابیه بود که بسبب استعداد و لیاقتش، علی حکومت استان مهم فارس را با و داد. پس از برقراری صلح بین امام حسن و معاویه، زیاد با و اطاعت نکرد لذا معاویه او را به برادری خود پذیرفت و بنام زیاد بن سفیان حاکم کوفه گشت. ثابت بن هرمز و حبیب بن سیستانی و خسرو بن یسار از اصحاب امام زین العابدین بودند. برخی از اصحاب امام محمد باقر و امام جعفر و موسی بن جعفر ایرانی بودند و خمس و زکات از ایرانیان به پنهانی به آنها میرسید و خلفای بنی امیه و بنی عباس از آن آگاه بودند و نوعی سرکشی بخویش میدانستند و درپی آزار و اذیت آنها بودند.

درپایان دوره بنی امیه و روزگار بنی عباس در ایران اشخاصی پیدا شدند که ادعای اصلاح دین نمودند، از جمله استادسیس - بابک - یوسف المقنع - سندباد - به آفرید که درروستای زوزن درنیشاپور متولد شد. در جوانی بچین رفت و هفت سال در آنجا ماند و نوادری چند از آنجا با خود آورد. ادعا کرد مجدد کیش زرتشتی است و با و الهام میشود.

آمیزش عرب و ایرانی درهمه رشته های فرهنگ پدید آمد و زبان عربی چنان انتشار یافت که مردم باسواد قم و نیشاپور بدو زبان فارسی و عربی آشنا بودند. در ایران زبان ایرانی زبان روستائی شد. از بزرگان ایرانی مانند عبدالله بن طاهر امیر خراسان حاضر نبود انتشار زبان نیاگان بکند، زیرا درنظرش زبان اسلامی نبود و نوشته ایرانی و دینی نیاگان هرچه بدستش آمد بسوزانید و نابود کرد. مختار بن عبیده ثقفی با مصعب بن زبیر رزم کرد و کشته شد. مصعب کوفه را بگرفت و حکم کرد از سربازان ایرانی مختار هرقدر یابند بکشند و عربها را آزاد کنند. ایرانی با وجود اینکه همه گون عرب شد، روحا" نتوانست عرب بشود.

ما در اینجا نامهای نویسندگان و بزرگان زرتشتی که خود یا پدران و نیاگان آنها اسلام آوردند، از نوشته پروفسور عباس شوشتری در اینجا میآوریم زیرا هنگام تدوین فرزانگان زرتشتی از آنها بیخبر بودیم.

مهندس ابوالحسن آذرخورداد نشمندیست که ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه و رساله هندسی استخراج الخط بسیاری از مطالب را از او نقل کرده.

ابوعلی محمد پسر احمد بلخی شاعر درشاهنامه خویش داستان پیدایش انسان نخستین را آورده است و ضمنا" چنین پنداشته است اخباری را که او در شاهنامه آورده با کتاب سیر الملوک داده پسر گشتاسب (عبدالله بن المقفع) و از آن محمد بن جهم برمکی و از آن هشام پسر قاسم و از آن بهرام پسر مردانشاه موبد شهر شاپور و از آن بهرام پسر مهران اسپهانی برابر است و سپس اخبار درست شده را تماما" با کتاب بهرام هروی مجوسی مقابله نموده است.

رساله فی مساحة المجسم المکافی تالیف استاد ابوسهل ویجن پسر رستم کوهی که در سال ۳۸۰ھ میزیسته.

رساله فی الابعاد و الاجرام المعنونه باسم العلامه ابوریحان، تالیف ابی الحسن کوشیار بن لبان الجیلی. کوشیار در این رساله مساحت زمین مقدار بعد قمر از زمین، مقدار فاصله شمس و دیگر سیارات از زمین و مقدار فواصل هرکدام با دیگری، حرکت نور، مقدار طول ظل و دیگر مسایل را یاد کرده. (نقل از نوشته سید محمد کاظم امام)

پرفسور عباس شوشتری در یکی از نوشته‌های خویش صورتی از نویسندگان ایرانی در اوایل اسلام را میآورد که ما در اینجا نقل میکنیم:

زیاد الاعجم یکی از پیشینیان شاعران ایران است که بعربی شعر میگفت.

اسمعیل بن یسار نسائی (درگذشت ۱۱۰ه) از ایرانیان فرقه شعوبیه که تعصب ایرانیگری داشت و بعربی شعر میگفته.

بشار بن بردبن یرجوخ بن یزدگرد ملقب به مرعث، پدربزرگش از بزرگان تخارستان بود، بدست عرب گرفتار شد و اسلام آورد. بشار مردی شاعر و ادیب و دانشمند بود. در یکی از اشعار عربی خویش میگوید "خاک تیره، و آتش روشن است و آتش از زمانی که پدید شد بشر او را پرستید."

سائب بن فرخ شاعر ایرانی عصر اموی بود بعربی شعر میگفت.

ابوحنیفه نعمان بن ثابت بن مرزبان بن هرمزد، امام اعظم سنت جماعت بسال ۸۰ه از نژاد ایرانی درکوفه متولد شد. درآغاز بازرگان بود و بفارسی سخن میگفت و زبان فارسی را زبان اهل بهشت میدانست و به پیروان خود اجازه داده بود بفارسی نماز بجا آورند.

ابوعثمان ربیعه بن ابی عبدالرحمن فرخ ایرانی و از فقهای معروف مدینه بود. متوفی ۱۳۰ه. جبله بن سالم ایرانی و دبیر خلیفه هشام بن عبدالملک، کتب رستم و اسفندیار و بهرام چوبین را از پهلوی بعربی ترجمه کرد.

ابن مقفع سخنران ماهر، نویسنده و مترجم نامه‌های زیر از پهلوی بعربی ۱- خداینامه، ۲- آیین نامک، ۳- کلیله و دمنه، ۴- التاج یا سیره انوشیروان، ۵- ادب الکبیر و ادب الصغیر. درسن ۳۶ سالگی و بسال ۱۴۵ه بفرمان عبدالله المنصور خلیفه دوم عباسی بدست سفیان بن معاویه مهلبی حاکم بصره کشته گردید.

وهب بن منبه از اهالی ابنا رنیاگانش ایرانی بودند که درزمان انوشیروان بیمن رفتند و بعد اسلام پذیرفتند. وهب در نزدیکی صنعا بسال ۶۳۸م متولد شد و تاریخ اساطیری میدانست و بمردم بیان میکرد.

حماد بن شاپور دیلمی گیلانی بسال ۶۹۴م متولد شد و بحماد الراویه معروف گردید. زیرا تاریخ افسانه عرب را بخوبی میدانست و بیان میکرد و حافظه عجیبی داشت.

آبان بن عبدالحمید، مترجم و شاعر، نامه‌های زیر را از پهلوی منظوم ترجمه نمود. سندباد، برکتاب مزدک، برامام، بوزاسف، کلیله و دمنه، کارنامه انوشیروان و کارنامه

اردشیر بابکان .

ابوالفضل نوبخت فارسی، بزرگ خانواده نوبخت وستاره شناس دربار خلیفه منصور بود . بخواهش یحیی بن خالد برمکی کلیله ودمنه را ترجمه نمود وهزار درهم پاداشت یافت .

سهل پسرنوبخت اخترشناسی یادگرفت وکتابی درنجوم وفقه نوشت .

یوسف وموسی دوتن ازپسران خالد وازمترجمین نوشته های پهلوی بعربی بودند .

بشربن حارث حافی مروی بسال ۱۵۰ ه متولدوپارسای عارف بود . نیای او زرتشتی بودودین اسلام پذیرفت .

خلف الاحمربن حیان ازمردم فرغانه وعربی بیاموخت وشعرمیگفت واشعار عربی زمان جاهلیت راازبرکردوبسال ۸۰ه درگذشت .

ابوالحسن علی بن حمزه ابن بهمن ابن فیروزکسائی الفارسی، نیای اوفیروز ازقرّاء هفتگانه قرآن بود . پسران هارون الرشیدازشاگردان کسائی بودند . بسال ۱۹۷ ه درگذشت . تالیفات اوست، کتاب معانی القرآن ، کتاب مختصرالنحو، کتاب القرآآت ، کتاب العدد، کتاب نوادرالکبیر ، کتاب نوادرالاصغر، کتاب الهجاء ، کتاب المصادروغیره .

یحیی بن زیادمعروف به فرا، دیلمی شاگردکسائی ویکی ازمعروفترین نویسنده وادیب عصرعباسی است . بگفته مورخان نوشته های اوبیش ازشش هزارصفحه میشود .

ابراهیم بن ماهان بن بهمن معروف به موصلی، پدرش ماهان ازخانواده محترم ایرانی نژادبود . بسبب ستم عمال بنی امیه بکوفه رفت ونام خودرابجای ماهان میمون اختیارنمود . باپسرش اسحاق معروفترین خواننده ونوازنده بودابراهیم بسال ۱۸۹ه درگذشت .

یونس بن سلیمان، نیای بزرگ اوشهریارازخانواده هرمزدوپدرش سلیمان فقیه بودولی خوداوموسیقی دان ماهربودوکتابی درموسیقی نوشت که بعدها برای ابوالفرج اصفهانی مولف اغانی نمونه شد .

یحیی بن خالدبرمکی، برمک پورجاماسب پورگشتاسب موبدزرتشتی بلخی درمعبد نوبهارخدمت میکرد . نوبهاریانَه وِیَوَهار معبدبودائی بودکه بعدها آتشگاه گشت . خالد پسربرمک وزیرعبدالله نخستین خلیفه عباسی بودوپسرش دردربارمحمدالمهدی مقام شامخی داشت وبعدهمه کاره هارون الرشیدشد . هارون اوراگاهی پدروگاهی عم خطاب میکرد . پسران اوفضل وجعفرومحمدهمه وزراء وحکام هارون بودندوهمه باعلم وشهامت . سرانجام خلیفه بدگمان شد . برخی راکشت وبعضی زندانی شدند . یحیی بسال ۱۹۰ه در زندان سکته کرد .

تاریخ زرتشتیان

ابوبکرمحمدبن اسحق،نیای اودرعین الشمربدست خالدبن ولیدگرفتارشدو اسلام آورد،تاریخ اوایل زمان اسلام نوشته اوست وازثقات این علم است.

شاپوربن سهل پزشک مشهورکتابی بنام قرابادین الکبیرازوست بسال ۲۵۵ه رحلت کرد.

ابوافشین احمدبن یحیی راوندی ایرانی است که بزبان ایرانی مینوشت مولف ۱۱۴کتاب است. بسال ۲۴۰ه درگذشت.

پوراندخت بن حسن بن سهل وزیرمامون بانوئی تحصیل کرده هنرمندزیبا بود. مامون اوراهمسرخودنمودوپس ازمامون مدتی دراززنده بود. خورشت پورانی باو نسبت میدهند.

ابونصربشربن حارث نیای بزرگش ماهان نام داشت گویاپسرش اسلام پذیرفت و نام هلال اختیارکرد. بشرمردی عارف وزاهدبودوعارفانی مثل سری سقطی ودیگران زیردست اوتربیت شدند. متولدسال ۱۵۰ هجریست.

ابوسلمه بن سلیمان همدانی ونخستین وزیرخلیفه عباسی است بسال ۱۳۲ه بفرمان سفاح بقتل رسید.

ابومحمدسلیمان بن مهران معروف بامام عمعش اصل اوازدماوندا ست ولی درکوفه اقامت داشت ونویسنده بود. دردربارخلیفه هشام بن عبدالملک میزیست. وفاتش بسال ۱۴۸ه بود.

فضل بن سهل سرخسی ازمامون لقب ذوالریاستین یافت. مردی دانشمندوستاره شناس وپسریک تن زرتشتی بودکه بدست مهدی خلیفه سوم عباسی مسلمان شد. مامون وزارت خودرا باوداد. بسن ۴۳یا ۴۸سالگی درگرمابه درگذشت.

موبدبهرام پورمردانشاه ازمترجمین است تاریخ ایران راازپهلوی بعربی ترجمه نمود. بیست نسخه ازخدای نامه بدست آوردوبعدترجمه کردودرآخرکتاب شاهان باستان از کیومرث گرفته تا یزدگردسوم بدان افزود.

ابوحفص عمربن حفص فرخان تبرستانی مترجم کتب علمی است ازپهلوی بعربی وتفصیل آن معلوم نیست. حاشیه هائی برکتب بطلیموس ویونانیان دیگرنوشته وکتابی مستقلا "درنجوم واخلاق وادب بعربی نوشته است. پسرش محمدنیزمنجم وازنوشته های اوست کتاب المقیاس ،کتاب المواليد ،کتاب العمل بالاسطرلاب ،کتاب المسائل ،کتاب الاختیارات.

هشام بن قاسم اصفهانی ازمترجمین تاریخ ایران ازپهلوی بعربی ترجمه میکرد.

ابوجعفربن یزید بن قعقعه اسم اصلی اوجندب بن فیروزبودوبقرائت قرآن شهرت یافت بسال ۱۳۲ه درگذشت.

ابایزیدبن تیفوربن عیسی بن سروشان بستانی ، عارف‌ومرتاض مشهورمعروف‌به بایزیدبستامی، نیای اوزرتشتی بودکه‌اسلام پذیرفت . بایزیدبسال ۷۷۷ م بدنیاآمدو عمری درازداشت .

اسمعیل بن هیربدایرانی بودوبزبان عربی شعرمیسرود .

ایرانشاه‌بن ابولخیرداستانهای باستانی رادربار‌ه‌بهمن‌بنظم آورده .بندار رازی ازمشاهیرگویندگان اواخرقرن چهارم هجری است‌که‌لغتی درزبان دری وزبان پهلوی تالیف کردبنام منتخب‌الفرس واین خودنشانی است‌گویاازاینکه‌تاپایان قرن چهارم دردربارربویهیان وحدودقلمروایشان هنوززبان وخط پهلوی رایج بوده‌است .

مهران ایرانی بزبان پهلوی وسریانی آشنائی داشته‌وکتاب حشائش راتالیف کرده‌است .

بهمنیاربن مرزبان آذربایجانی ازشاگردان شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا درسال ۴۵۸ ه درگذشت . میگویندابوعلی، بهمنیاررادرکودکی نزدآهنگری یافت‌که‌آتش میخواست . چون صاحب‌دکان ازاوظرف‌خواست وی پس ازاندکی تفکرمشتی خاکستربرکف‌دست ریخت و آتش راروی آن قرارداد . چون ابوعلی این فطانت رادیدشگفت زده‌شدوکودک رابملازمت خویش خواند . وتربیت‌کردوبدست اومسلمان شد . ازنوشته‌های بهمنیارکتابی درمنطق وطبیعی والهی است‌که‌برای ابومنصوربن بهرام بن خورشیدبن ایزدیارزرتشتی بعربی تالیف‌کرده‌است ومیگویند‌این کتاب راخودویادیگری بفارسی ترجمه‌کرده‌است .

ابی محمدعبدالله‌بن عبدالرحمن بن فضل بن بهرام الدارمی ازفقها وشیوخ بغداد درحدودسال ۷۲۷ ه بوده‌وسنداجتها دبطلاب میداده .

علامه محمدبن فرامرزمشهوربملاخسرومتوفی ۸۸۵ه فقه‌حنفیه‌رابنام غرر‌الاحکام نوشته ودرسال ۸۸۳ه شرح برآن نوشته‌بنام دررالاحکام فی شرح غرر الاحکام .

حاجی آقااحمدپسرحاجی علی کرمانی است . پدرحاجی علی زرتشتی مذهب بوده مسلمان شده . درفن اصول وفقه‌سرآمددانشمندان زمان خودبود .

اینست مختصری ازنویسندگان وگویندگان زرتشتی زادگان مسلمان بزبان عربی که‌ازچیرگی عرب‌برایران پدیدگشت . عرب ایرانی وایرانی عرب‌شد . زبان وتمدن ایران برنگ تازه‌درآمد . دراین عصرسه‌زبان پهلوی یکدیگردرایران گفته‌ونوشته‌میشد . اول پهلوی وپازندکه‌موبدان وباقیمانده‌زرتشتیان باایمان ازدست ندادندوآنچه ازنامه‌های پهلوی وپازنددردست داریم ازاین عصراست . دوم زبان عربی که‌درسال ۱۲۵ه دردفاتردیوانی خراسان اجباری ودرسرتاسرایران زبان ادبی ورسمی شد .مردم باسوادودانشمندآن زبان مینوشتندوسخن میگفتند . برخی مانندخانواده‌طاهریان از نوشتن بزبان فارسی یاسرودن شعربفارسی اکراه‌داشتند

سوم فارسی نوو‌آن بردونوع‌گفته‌میشد . یکی‌محلی ودیگری ادبی که‌بسبب‌آمیزش عربی بفارسی صورت‌گرفت وباآن زبان کتابها نوشته‌میشد .

درخراسان پیش ازظهوراسلام، افزون بردین باستانی زرتشتی،دینهای گوناگون دیگرنیزوجودداشت ودین بودائی بتدریج درآن بخشها نفوذنموده وبنیان خویش را استوارساخت . دربخشهای کوههای هندوکش درخط مستقیم ازبلخ بقندهار، دین زرتشتی درمغرب آن بوده ودین بودائی ازسده دوم پیش ازمیلاد درمشرق آن پیروان زیادی داشت دین برهمائی نیزباتفاق دین بوداکم کم پیشرفت حاصل میکرد .دربخشهای جنوبی هندوکش معابدهنودومعابدبودائی ساختمان میگردید. درضمن آیین مهرپرستی وشیواپرستی نیز درسرزمین داورونقاط دیگرخراسان شرقی شایع گردید .دین نستوری عیسوی نیزازسده چهارتاشش میلاددرشهرهای توس،مرو،هرات وغزنین خودنمائی میکرد .معابدبزرگ این مذاهب مانندمعبدنوبهاردربلخ،معبدزورمهرپرستی درزمین داور، معبدآرونای آفتاب پرستی شیوادرکاپیسا ،معبدسوریای برهمائی درکوتل خیرخانه کابل ومعبدهندوئی سگاوندلوگردرخراسان شرقی مشهوربودند.

اوضاع سیاسی نیزمانندوین یکسان نبود .بخش مغرب خراسان زیرفرمانروائی ساسانیان وبخش پهناورتخارستان تحت تسلط ترکان غربی بود. بخشهای جنوب هندوکش وسرچشمه های رودهیرمندا ستقلال داشتند. بخشهای جنوب وشرق خراسان بشکل ملوک الطوایفی اداره میگشت . هندیها نیزگاهی باعبورازرودسندمهاجم میگشتند.

اوضاع اجتماعی خراسان هنگام ظهوراسلام بحرانی ومستعدازهم گسیختگی بود. نیروهای چندپیداشدندولی بزودی ازمیان میرفتند .بقای مردم خراسان مرهون فرهنگ وتمدن باستانی وخاطرات عظمت ومفاخرگذشته بودکه چون فروغی نورمند ،شبهای تار بدبختی رادرخشان نگاهمیداشت ومردم رابباز گشت جاه وجلال ازدست رفته امیدواری میداد.

باظهوراسلام طبع جنگجوئی مردم خراسان درپیشرفت دین نو، موانع بزرگی به وجودآورد .خراسانیان بپذیرفتن دین با زورشمشیروسرنیزه عادت نداشتندوپیشرفت اسلام درخراسان سده هادنبال افتاد .درسمرقندوبخاراوختن وچین دین بودائی رواج داشت . آموزشهای مزدک درفارس بگفته محمدغبارصاحب تاریخ افغانستان بآئین زرتشتی خلل وارد آوردووحدت اجتماعی رابهمزد .پرچم فتوحات سپاه تازیان از سال ۱۲تا ۲۲ه‍ برفرازمداین وایران مغربی ومرکزی برافراشته گردیدواساس شاهنشاهی ساسانیان بهم خورد.

یزدگردپس ازسقوط فارس بسوی کرمان وخراسان گریخت . ارتش اعراب بدنبال اوبطبس ودروازه خراسان واردگردید .بخشهای مختلف خراسان بدست فرمانروایان بومی بودکه دست نشانده شاهان بیگانه وبآنها خراج میدادند. فرمانروایان مذکور

ومردم خراسان از تسلط بیگانگان برخود، دل خوشی نداشتند ومنتظر فرصت بودند تا خود را از زیر یوغ فرمانبری شاهان ساسانی، ترک وچین آزاد سازند. زیرا که نمیتوانستند به شخصه با دشمنان بزرگ خود مقابله نمایند.

هنگامیکه شالوده دولت ساسانی پارسی متزلزل واز حملات پی‌درپی اعراب خرد گردید، خراسانیان از دور تماشاگر معرکه جدال ودردل خوشحال بودند. چون یزدگرد بسال ۲۲ه بخراسان پناه آورد چهره موافق با و نشان ندادند و همراهی ننمودند. بنابر این مجبور شد از مرو بماوراء النهر (ورارود) برود و از بزرگان فرغانه کمک بطلبد. در همان هنگام ۲۰هزار سرباز عرب بفرماندهی احنف بن قیس بتعقیب یزدگرد از راه طبس و بگفته تاریخنویسان عرب دروازه خراسان بمرز خراسان داخل گردیده و تا مرو پیش رفتند یزدگرد با کمک ترکان از آنسوی جیحون بمقابله اعراب پیش آمد.

مردم خراسان حین عبور رتش اعراب از خاک آنها، ممانعتی وارد نمیآوردند و به آنها راه میدادند تا بنیان پادشاهی بیگانگان، یعنی ساسانیان وترکان، هردو قطع گردد همین طور هم شد. سپاه یزدگرد و خان ترک درجنگ مرونابود گردید. خان ترک، یزدگرد را تنها گذاشته بشهر خویش برگشت.

خراسانیان درطی این مدت نسبت با عراب سیاست کجدار و مریز را پیروی و حتی الامکان دست بجنگ دراز نمیکردند. زیرا تا یزدگرد زنده بود، احتمال نیرومندی دولت ساسانیان میرفت. افزون براین نمیخواستند که اعراب نیز یکباره مضمحل گردند. بنابراین بیشتر خراسانیان در جبهه جنگ با اعراب صلح کرده و با پرداختن اندکی خراج قانع میساختند.

دردوره خلافت عثمان درلشکرکشی اعراب بخراسان وقفه حاصل آمد. مردم وفرمان روایان محلی برای نابودی نفوذ ساسانیان و دفاع از حملات آینده اعراب، وقت بدست آوردند. ولیکن نتوانستند با اتحاد فرمانروایان محلی، یک حکومت مرکزی خراسانی تشکیل دهند. لذا هنگام دفاع انفرادی گرفتار مشکلات زیادی گردیدند. کابلشاهان بزرگترین فرمانروایان خراسان شرقی، از نژاد کوشان قدیمی، صاحب القاب تگین یا تجن برهمائی مذهب بودند. شاهان مذکور دربرابر ترکان، ساسانیان، هندوان و اعراب در پیکار بودند. از کابل گرفته تا رودخانه سند و هامون سیستان منطقه فرمانروائی آنها را تشکیل میداد. ولیک دردوره زمامداری صفاریان قلمرو آنها محدود گردید و در روزگار دولت غزنوی بکلی از میان رفتند.

راه دادن خراسانیان اعراب را بدنبال کردن یزدگرد: عثمان خلیفه سوم اعراب بسال ۳۱ه عبدالله بن عامر را با سپاهی کامل ومجهز مامور تسخیر کامل خراسان ساخت. در پیکارهائیکه در قهستان رویداد، مدافعان با پرداخت خراج صلح کردند. چونکه مردم خراسان میخواستند بوسیله اعراب خود را از زیر یوغ تسلط بیگانگان مانند چین، ترک و

ساسانیان پارس آزاد ساز ند، لذا مقاومت و مقابله با اعراب را خطرات احتمالی نیرومند شدن فرمانروایان بیگانه خود میدانستند. بنابراین حتی الامکان با آنها از در صلح و سازش برمیآمدند تا فرمانروایان بیگانه مضمحل گردند.

ماهوی سوری فرماندار مرو بیشتر از همه مایل برا ستقرار روابط حسنه و دوستانه با اعراب بود. بنابراین عبدالله بن عامر را استقبال نمود و با تعهد پرداخت خراج هنگفت روابط حسنه با او برقرار کرد. ابن عامر از این مصالحه استفاده های فراوان برد و شهرهای جوین، بحیرآباد، اسفراین، خواف، باخزر، جهان مرغینان، نسا، ابیورد، سبزوار را برشهر را با پیشروی خود بصلح یا بجنگ بگشاد و نیشاپور را لشکرگاه و مرکز فرماندهی قرار داد.

عبدالله پس از استقرار و استوار ساختن نیشاپور، تسخیر کامل خراسان را وجهه همت خود قرار داد. بنابراین مجاشع بن مسعود را بتصرف مکرر کرمان اعزام داشت. باید اضافه کرد هنگامیکه فرمانروای کرمان روی خوشی با و نشان نداد و درفکر استقلال بود. درسال ۲۲ه هنگام حمله اعراب شکست یافت. اما کرمانیان گاه و بیگاه سر بشورش برداشته عمال اعراب را کشته یا از قلمرو خویش خارج میکردند. سردار دیگر عرب بنام ربیع ابن زیاد حارثی مامور فتح سیستان گردید و عبدالله بن حازم بتسخیر هرات نامزد گردید. ابن عامر سپاهی نیز برای تصرف سرخس فرستاد.

فرمانروایان شهرهای نامبرده آهنگ پیکار با اعراب را نداشتند و سپاهیان مهاجم را با زر و سیم و صلح از پیکار بازمیداشتند. غالب آنها بصلح و تعهد پرداخت خراج تن در دادند. ولیکن بعضی نیز با شمشیر بدفاع برخاستند. فرمانروای هرات با پرداخت یک ملیون درهم نقد و ادای سیصد هزار درهم در سال از در صلح درآمد. اما فرمانروای سیستان بنام ایران پوررستم پور آزادخو پور بختیار پس از پیکار شدید با ربیع صلح کرد.

بگفته محمد غبار صاحب تاریخ افغانستان، ربیع در یک فرسنگی زرنگ (زرنج) مجلس مصالحه منعقد ساخت و اجساد کشتگان سیستانی میدان جنگ را بعوض فرش بر زمین چید و خود بربالای آن جلوس نمود و کالبدهای بیجان را هم متکای خویش ساخت. دراینحال ایران پوررستم سواره باتفاق موبدان موبد و بزرگان زرنج برسید و نزدیک صدر، نشستن گاه ربیع از اسب پیاده شد. چون ربیع را با قد دراز و چهره گندمگون و لبهای کلفت و دندانهای بزرگ بر نعشهای کشتگان نشسته دید با یستاد و او را بهمراهان خود نشان داده گفت "میگویند اهریمن در روز بچشم نیاید اینک به بینید که بچشم میآید." ربیع ترجمه سخن او را از مترجم بشنید و بدون اینکه خشمناک شود بخندید و با یران تکلیف نشستن نمود ولی او نپذیرفت و گفت ما براین نشستنگاه صدرتونیاییم که ناپاکیزه صدریست و درهمان جائیکه پیاده شده بود فرش گستردند و بنشست و بمذاکره صلح پرداخت.

ربیع پس از مذاکره و مصالحه با ایران پوررستم از زرنج بگذشت و بسایر شهرهای

سیستان روی آورد. ولی فرمانروایان آن شهرها مانندرشت وزرنج وسنارودوغیره به پیمان صلح ایران وربیع اعتنا نکرده با اعراب بسختی جنگیدند.

این عامر بمنظورتعقیب یزدگردسپاهی بسوی بلخ وتخارستان فرستاد. زیرا یزدگردپس از شکست درنبردمرغاب ببلخ گریخت ودرآنجا بگردآوری سپاه مشغول بود. احنف سردارعرب پس ازگشودن شهرهای چندی بجنگ وبصلح تا ببلخ پیش رفت. اما این پیشرفت موقتی بودتا آنکه ده سال بعدتربلخ را متصرف شدند. با ورودا عراب ببلخ، معبدنوبهارا زرونق افتادوشاهزادگان تخاری روی بگریزنهادندودوباره بسال ۵۱ ه بشورش بزرگ ودامنه‌داری برخلاف اعراب دست زدندومدتها ادامه داشت تاآنکه قتیبه سردارعرب با خونخواری وکشتاردستجمعی توانست بشورشها پایان بخشد. دراین جنگها بلخ خراب گردیدوباشندگانش متواری شدند. شهربلخ توسط حاکم خراسان غربی اسدالقصری بسال ۱۰۷ه تعمیرگشت. درآن زمان اقتدارا عراب درخراسان فقط باسم بودواقتدارا صلی وکلی ورتق وفتق اموربدست امیران بومی تمرکزداشت.

چون یزدگردازیاری مردم‌بلخ ونواحی نا امیدگردیدوازجیحون بگذشت. احنف به‌پیشروی خودتا بتخارستان ادامه‌داد. ماهوی سوری فرمانروای محلی مروازبودن یزدگرددرخراسان پریشان بودودرنابودکردن اومیکوشید. بالاخره‌درنزدیکی مرو اورا بکشت خراسانیان که‌خودرا اززیریوغ ساسانیان پارسی آزاددیدنددرصدددفاع میهن خودورهائی ازچنگال اعراب بجنبش افتادندوجنگهائی پی‌درپی رویدادوانقلابات و شورشهای ملی تا ۲۰۰ سال ادامه‌داشت تاآنکه‌دست اعراب ازخراسان کوتاه‌گردید و حکومت مسلمان طاهری خراسانی بوجودآمد، حکومتی که‌نسبت بزرتشتیان وفرهنگ ودین آنها کشتاروصدمات ولطمات سختی واردآوردودراین کتاب درآن موردگفتگوشده‌است.

چنانکه‌گفته‌شدبا پایان شاهنشاهی ساسانیان، فرمانروایان محلی درشمال و مغرب خراسان درسال ۳۲ه بجنب وجوش درآمدندوازهمه‌بالاتردلاوری ازهرات بنام غارن سپاهی ازبادغیس وهرات گردآوردوبسال ۳۲ه بمرکزفرماندهی اعراب درنیشاپورحمله برد. چنانکه‌قیس سردارعرب تاب مقاومت نیاورده‌بسوی بصره‌گریخت. غارن هرات و نیشاپوررامتصرف شد وبسیاری ازسربازان عرب را باسیری گرفت. عبدالله‌فرمانده دیگرعرب درنیشاپورسپاه‌فراری اعراب راجمع کردوبیک شبیخون هولناکی دست زد، چهارهزارتن سواران این فرمانده، با نیزه‌هائی که‌باپارچه‌روغن آلوده‌پیچیده و آتش زده‌بودند دردل تاریک شب لشکرنیمه‌غافل غارن راگردگرفته‌وحمله‌بردند. غارن ازجای درنرفت. بلاد رنگ براسب سواربمقابله‌ومقاتله‌پرداخت. آنقدربکوشیدتا در میدان نبردکشته‌گردید. سپاه‌بیسردارمانندگذشته‌شکست یافته‌فرارکردند.

جنبش سیستانیان: سیستانیان نیزچون هراتیان،برای اخراج اعراب ازخاک خودبه فعالیت پرداختند. عامل عرب راازسیستان بیرون رانده،پیمانهای بااعراب رابه طاق نسیان نهادند. اعراب برای تسخیرمجددخراسان فعالیت تازه‌تری بخودگرفتند.

جنگهای سختی بین طرفین رویداد .فرماندهی آن بخش از خراسان از طرف خلیفه به عبدالرحمن بن سمره واگذار گردیدکه با لشکرجرار وفداکار تا زرنج پیش رفت . ایران پوررستم فرمانروای سیستان، بروش سیاست دیرین با ابن سمره ، با او پیمان صلح منعقد ساخت . عبدالرحمن سیستان وحوزه هیرمند تا کابل وزابل را مسخرکرد .

باذان فرمانروای مرغاب :احنف بن قیس از جانب ابن عامر امیرخراسان،با سپاهی گران بعزم تسخیر مرغاب حرکت کرد. فرمانروای محلی مروورودبنام باذان بدفاع پرداخت وپس از پیکار سختی درشهر متحصن شد .احنف اورا بقبول اسلام یا جزیه یا جنگ دعوت نمود . بدیهی است شرط اول با روح سرکش خراسانی موافق نبود ، چه بگفته محمدغبار خراسانیان درطی روزگاران باستان، اموردینی ومعنوی را با سرنیزه قبول نمیکردند. دینهای قدیم مانندپرستش نیروهای طبیعت ودین زرتشتی همه زاده طبع آریائی بود. دین برهمائی ودین بودائی نیزبعدها بواسطه تماس نژادی وتاریخی ازراه تشویق وتبلیغ ومیل خود مردم درآن بخشها شایع گردیده بود. مهاجمین بیگانه چون چین وترک چنین تحمیلاتی را بخراسانیان نکرده بودند .

باذان با نگیزه مزبورمانندسایرفرمانروایان محلی پیشنهاد سردارعرب را ردکرد ولی درموردصحبت با دوپیشنهاددیگر ، برادرزاده خودماهک را با نامه ای بسوی سردار عرب فرستاد. بگفته طبری باذان با حنف نوشته بود ، نیای من ازاسواران نامور این کشوربود . اژدهای بزرگی را دراین منطقه بکشت ومردم این سامان محض قدردانی فرمانروائی این منطقه را با وسپردند. درصورتیکه مایل بصلح باشی شرط اول شناختن حق من وخاندان من براین منطقه وعفوازادای خراج میباشد. دراینصورت حاضرم ۶۰ هزاردرهم بعنوان خراج بتوبپردازم ، احنف پیشنهادورا پذیرفت ونامه ای باونوشت که خواهش توقبول وبرتووخاندانت خراج تعلق نمیگیرد. امابایددرموقع لزوم به مسلمانان کمک نمائی. پیمان صلح طبق این مواد بسال ۳۲هـ استوارگردید .

درجنگ مرغاب بگفته تاریخنویسان، قوای عرب درحدودمروورودبالغ بر۳۲هزار نفرازسپاهیان ملی خراسان روبروگردید ،که ازمناطق دوروداز مانندمرغاب ، میمنه وگوزگان برای دفاع ازمیهن خودوپیکاربااعراب حاضرگردیده بودند . اتفاقاً موقعیت سپاهیان اعراب درمیدان جنگ بسیارخوب بوداز یکطرف بکوه وازطرف دیگربرودخانه محصوربودند. مدافعان خراسانی برای تنگی میدان نمیتوانستندبا کلیه نیروی خود بحمله بپردازند. جنگ شروع شدوعرب پیروزگردید . احنف پس ازتصرف گوزکان بحوالی بلخ رسید . فرمانروای بلخ با پرداختن خراج با احنف صلح نمود. سپاه اعراب بسوی خوارزم رهسپارشد ولی ازشدت سرما دوباره ببلخ مراجعت وازآنجا به نیشاپوربرگشت . سردارعرب با وجوداینهمه پیشرفتها نتوانست شالوده فتوحات خودراکاملاً استوارسازد . نفوذعرب تنها درنیشاپوربا قی ماند .

ماهوی سوری فرمانروای مرو: ماهوی که سیاست دلجوئی واتحاد با اعراب را بمنظور نابودکردن دشمنان ترکی وچینی وساسانیان پارسی تعقیب میکرد پس از قتل یزدگرد چون از طرف ترک وچین احساس خطر نمینمود، برای دانستن اوضاع ونیروی اعراب، عازم دربار خلافت اسلام گردید. درآن هنگام علی بن ابیطالب بمسند خلافت نشسته بود. پیمان نامه قدیمی را که ابن عامر در مورد مرو بسته بود با ماهوی تجدید کرد و منشوری مبنی بر رضایت بعنوان دهقانان واسواران مرو باو داد. ماهوی بورود بخراسان و اطلاع از اختلافات مرکز خلافت وجنگهای امیران عرب با یکدیگر، در دفاع از میهن و بیرون راندن اعراب با مردم خراسان همکاری نمود و مرز نیشاپور را مستحکم ساختند. علی از استماع این خبر سپاهی گران بسال ۳۶ه به نیشاپور اعزام داشت. خراسانیان آنها را هنداد دند. سرداردیگر با نیروی سنگین ترنیز مجبور شد با نیشاپوریها ومروییها صلح نماید. با این شرط که دو دختر از یک خاندان بزرگ مرو بحضور خلیفه تقدیم کنند. دخترها بمرکز خلافت رسیدند ولی از نکاح با خلیفه سرباززدند و با زدواج با پسران خلیفه حاضر گشتند. اما خلیفه آنها را طرد کرد و دخترها بمرو مراجعت نمودند. طبری در تاریخ خود از این داستان سخن میراند. نفوذ اعراب از این ببعد در بخشهای شمال غربی خراسان از بین رفت.

سردار مقتدری بنام ربیع بن زیاد با ۵۰ هزار سرباز از عرب بسال ۵۱ه بعنوان مهاجرت بخراسان کوچ کرد. با مدافعان باذغیسی هرات بجنگید. سپس ببلخ رفت و ناگزیر شد پیمان نامه صلح قدیمی را با فرمانروای محلی تجدید کند. سپاهیان او در نقاط مختلف خراسان ماندند و با مردم آنجا خویشاوند گشته بتدریج آنها را بدین اسلام آشنا میساختند و درنتیجه مردم خراسان در سده های بعد کم کم اسلام آوردند.

سلم بن زیاد بسال ۶۱ه در زمان خلافت یزید والی خراسان گردید با حسن خلق خویش قلوب خراسانیان را جلب نمود و به نیکوکاری معروف گشت. اما سرکردگان محلی وبومی خراسان تاب تسلط بیگانه واعراب را نداشتند و برای آزادی خویش در تلاش بودند. دریکی از شهرهای خوارزم در زمستانها انجمن سری برپا کرده نقشه پیکار و دفاع را طرح نموده در تابستانها بموقع اجرا میگذاشتند. سلم از تشکیل این جلسات سری باخبر شد درسرکوبی آن بکوشید. بگفته ابن اثیر شش هزار سرباز آزموده عرب را بسرداری مهلب بشهری که انجمن سری تشکیل شده بود اعزام داشت. مهلب شهر را بشبیخون محاصره وسرکردگان بومی را اسیر کرد. ولیکن اهالی با پرداختن پنجاه ملیون درهم نقد وجنس بسردار عرب، سرکردگان خود را آزاد ساختند. پس از این رویداد خراسانیان برخلاف سلم بشورش برخاستند تا آنکه از کار برکنار گردید. پس از سلم بین والیان وسرداران عرب در خراسان دشمنی ایجاد شد و هریک درپی استیصال یکدیگر بودند تا آنکه درسال ۷۷ه امیه بن عبدالله از مرو ببلخ لشکر کشید و خواست آنرا مانند نیشاپور و مرو لشکرگاه

اعراب بازد. ولی درپیکار سختی که خراسانیان بجان کوشیدند میه محصورگردیدو با زحمت زیاد خود را از چنگال بلخی‌ها نجات داده به مروگریخت.

قتیبه و نیزک بادغیسی: عبدالملک خلیفه اموی بسال ۸۵هـ بهترین سردار ان خود قتیبه را با مارت خراسان مفتوحه اعزام داشت. او وسرداران بسیاری از شهرها را با صلح وجنگ بگشود. برادرش تا فرغانه وخودش تا بلخ پیش رفت. فرمانروای محلی بلخ که عنوان اسپهبد داشت ومردی آزموده بودبرای آزمایش نیروی دشمن با او زدرپیکار درآمدسپس با قتیبه صلح نمودوموادپیمان نامه او را پذیرفته ومعاهده برقرار ساخت.

قتیبه پس از عقدمعاهده با اسپهبدبلخ بسال ۸۶متوجه نیزک فرمانروای محلی بادغیس گردیدوتوسط سفیرخویش از او خواست اسیران عرب را آزاد کندنیزک بشرطی حاضر شدکه قوای عرب هرگزدرمرزاو داخل نشوند. قتیبه پذیرفت تا خیالش از ناحیه او راحت باشدوپس از فراغت از تهاجم بنقاط دیگر، کار او را هم فیصله خواهدداد و با ین روش از عدم تمرکزنیروی خراسانیان واتفاق آنها استفاده برد.

قتیبه بخارا وسغدرا بجنگ وصلح بگشاد. نیزک فرمانروای بادغیس با طمینان پیمان صلح با او همراه بودوروش رزمی قتیبه را مطالعه میکرد. چون قتیبه بآمل رسید نیزک از او وداع کردوبسوی بلخ شتافت. آنقدربسرعت پیش رفت که درنوبهار توقف کرد. زیرا از جانب قتیبه ایمن نبودوبجا هم احساس خطرمیکرد. قتیبه پس از حرکت نیزک از اذنی که برفتن او داده بودپشیمان گشت. سردارخویش مغیره را با سپاهی بدنبال اوروان کرد. موقعی به نیزک رسیدکه اودروادی خلم داخل شده بود. چون دیدتاب نبرد با نیزک راندارد ناکام برگشت. نیزک رفتار زشت وروبه‌نا مردی قتیبه را بشکستن پیمان دلیل کرده با او زدرمخالفت برآمد.

دراینبار نیزک بفکراتحاد قوای ملی افتادتا دستجمعی نفوذوسلطه اعراب را بشکنند. بفرمانروایان بومی خراسان مانندجغبویه پادشاه تخارستان، سپهبدفرمانروای بلخ. باذان رئیس ملی‌مروو حکمرانان محلی‌گوزگان، فاریاب، طالقان نامه‌ها نوشت وآنها را بتشکیل یک اتحادیه ملی‌ضدعرب دعوت کرد. همچنین بکابلشاه پیشنهاد داد که درصورت شکست اتحادیه، قلمروسلطنت کابلشاه پناهگاه آنان وخزینه احمال و اثقالشان باشد. همه بزرگان پیشنهادنیزک را پذیرفتندوجغبویه، عامل عرب مقیم درپایتخت خویش را ازقلمروخودبیرون کرد.

نیزک بغلان را که باروی استوار جنگی داشت مرکزسپاه خویش قرارداد. فرمانروایان محلی درصددتهیه‌نیروی جنگ بودندوخودرا برای پیکار بها رآینده آماده میکردند، که قتیبه درموسم زمستان با ۱۲هزار سپاهیان آزموده حاضربه نبرد سر رسید از نیشاپور مرکزلشکرگاه عرب سپاه طلبیده وبمنطقه مروالرودحمله کرد. فرمانروای محلی طالقان به پیکار ایستاد. دررزم شدیدی که رویدادطرفین تلفات سنگین دیدند. قتیبه

اسیران بگرفت وهمه را درطول چهار فرسخ (۲۴کیلومتر) برچوبهائی که نصب کرده بود بدار زد، وبتسخیر مجدد فاریاب حرکت نمود. فرمانروایان مناطق دولت آبادو شبرغان بواسطه آماده نبودن برزم، با قتیبه از در صلح درآمدند. سپهدار عرب بسوی بلخ پیش رفت وبرادرش عبدالرحمن تا شقرغان پیشروی نمود. نیزک درگذرگاه پغلان مردان جنگی به گماشت. قتیبه نتوانست با روی استوار پغلان را بجنگ متصرف شود. خطوط روابط خودش نیزطولانی ودرخطر دید. درپی چاره بود که جاسوسی از خراسانیان راه پنهانی با رو را با ونشان نداد. بسرعت با قوای خود درقلعه داخل گردید. درجنگ سختی که رویداد غالب سپاهیان نیزک شا بود وقلعه فتح گردید. نیزک فرار کرد وبسوی سمنگان دردامنه هندوکش عقب نشست ودربار روئی بنام گرزمتحصن گردید ودرضمن ذخایر خود را از بیرا هه بدربار کابلشاه فرستاد. قتیبه بدنبال نیزک برسید وبه پیکار حصاری مشغول شد ودوماه طول کشید وزمستان سخت بنزدیک رسید. قتیبه سپاه وخویشتن را درخطرنابودی دید. بخدعه ونیرنگی که دوراز قانون انسانی ودینی است دست زد. سلیم را بعنوان سفیر نزد نیزک فرستاد تا با او مذاکرات صلح آغاز کرده واورا برای ملاقات بیاورد. درضمن قول وپیمانی که به نیزک میدهد از زبان خودش (سلیم) باشد. قتیبه سفیر را درصورت ناکامی بمرگ تهدید نمود وسوگند خورد که اورا بدار خواهد زد.

سفیر باری از نان وحلوا به نزدیک قلعه گرز رفت که از خوار بار خالی و کلیه کودکان آنجا بمرض چیچک گرفتار وباشندگان متوحش وپریشان شده بودند. حتی جغبویه پادشاه تخارستان نیز در آن گیرودار حیران بود. سلم بعنوان سفیر بحضور نیزک رسید. نان وحلوا تقدیم کرد. مردم قلعه برخلاف ادب بدون اجازه بخوردن نان وحلوا پرداختند سلم پیشنهاد صلح را مطرح کرد ونیزک را بملاقات قتیبه دعوت نمود. نیزک عدم اطمینان بقول وپیمان قتیبه را بمیان آورد. سلم گفت که او قول امان واطمینان میدهد. اورا قبول ندارد. نیزک میخواست جواب دهد که سپاهیان باتفاق گفتند ما قبول داریم. نیزک بضعف لشکر پی برد وگفتگوی بیشتر را صلاح ندید. خود را برای عقد پیمان وملاقات با قتیبه حاضر کرد وباتفاق جغبویه ودسته ای از محافظین مسلح همراه سلم از قلعه خارج شد. چون به نیمه راه رسیدند، سواران مسلح قتیبه آنها را دورگرفته اسیر کردند. نیزک فریاد زد که خیانت کردی. قتیبه با سپاهیان بقلعه داخل شد و۱۲هزار را زمردان نیزک و جغبویه را از دم شمشیر گذراند ونیزک وبرادرش را بکشت وجغبویه را بدمشق بدربار خلافت فرستاد واو در آنجا جان داد.

خونریزیهای قتیبه وسوزاندن فاریاب: قتیبه پس از ورود بمرو فرمانروای خراسانی گوزگان را احضار وگروگانهای چندی از او گرفت. فرمانروا هنگام مراجعت بپایتخت خویش درحال مرض درگذشت. مردم خراسان از قتیبه بدگمان بودند رفتار ناشایست و پیمان شکنی او را با نیزک با دغیسی فراموش نکرده بودند. مرگ فرمانروای گوزگان

را نیز بر قتیبه حمل کردند. بنابراین از او روگردان گشته، عامل او را بنام حبیب بن عبدالله باهلی که در گوزگان بود بکشتند. قتیبه در قصاص آن همه گروگانهای گوزگانی را که با خود داشت از دم شمشیر گذرانید. فرمانروای شومان نیز از قتیبه بدگمان گردید. برخلاف او بجنگ برخاست و در میدان نبرد با کلیه مردان خود کشته گردید. با روی او نیز شکاف برداشت و فرزندان و خاندانش با سارت رفتند.

قتیبه پس از آنهمه خونریزی به کش و نسف حمله برد و سپس به فاریاب شتافت. اهالی آنجا سخت ایستادگی نمودند. قتیبه خونخوار و قسی القلب بود و نسبت بمردم خراسان از پایداری و مقاومت، خشمناک و دررنج بود. فاریاب را پس از فتح بسوزانید و بسغد و بخارا حمله برد و خراج سنگین بر مردم آنجا تحمیل و وصول کرد. فرمان داد قرآن را بزبان بومی ترجمه کرده بخوانند. قتیبه عزم حمله بکابلشاه را داشت که سفیران او با هدایا و پرداخت خراج و اجازه اقامت نماینده او در پایتخت، بدربار ش حاضر گردیدند. بنابر این پیمان صلح را با کابلشاه امضا و عزیمت فتح خوارزم را نمود. فرمانروای خوارزم نیز رویه کابلشاه را اتخاذ کرد.

قتیبه آرام ننشست، برخلاف پیمانهائی که با فرمانروای سمرقند بسته بود، بجانب او لشکر کشید. سلطان سمرقند بجنگ بایستاد و از فرمانروایان شاش (چاچ) و فرغانه کمک طلبید. سپاهیان سمرقند در پیکار مغلوب شدند و باروی آنها شکاف برداشت. مردم شهر پیمان ادای دو ملیون درهم خراج و ساختن مسجدی در شهر و دادن سی هزار مردان جنگی را بعرب پذیرفتند. قتیبه بهانه ادای نماز با سپاه خویش بشهر داخل شد و بیرون نرفت. سلطان سمرقند را از شهر تبعید کرد و غنایم زیادی در آنجا بدست آورد. دختری از بزرگان آنجا را بعنوان کنیز بگرفت و خبر پیروزی بخلیفه وقت ولید (۸۶-۹۶ه) فرستاد. فتح سمرقند دلیل دیگر بر بدقولی و پیمان شکنی قتیبه شد. این مرد خونخوار و خودخواه، به افکار و نظریات مردم خراسان اهمیت نمیداد. مغیره را برخلاف پیمان بخوارزم فرستاد و غنیمتهای فراوان بچنگ آورد. فرمانروای خوارزم را ناگزیر بقبول عامل عربی بنشستن پهلوی خود ساخت.

ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه ص ۷۳ درمورد بی اطلاعی زرتشتیان خوارزم از تاریخ مینویسد" علت اینکه ما از این اخبار بیخبر مانده ایم اینست که قتیبة بن مسلم باهلی نویسندگان و هیربدان خوارزم را از دم شمشیر گذرانید و آنچه مکتوبات از کتاب و دفتر داشتند همه را طعمه آتش کرد و از آن وقت خوارزمیان امی و بیسواد ماندند."

قتیبه تا سال ۹۶ه هنگام مرگ ولید با قساوت قلب در خراسان فرمانروائی میکرد. هنگام خلافت سلیمان بنام خویش خطبه خواند. سپاهیان اعراب از او روگردان شدند و خراسانیان نیز از او متنفر و در آزار و رنج بودند. جنگ داخلی بین اعراب خراسان که شماره آنها به ۵۴ هزار میرسید آغاز گشت و قتیبه با خاندان خود بقتل رسید و مردم از ستم

او آزاد شدند.

ناتوانی عرب درتحکیم پیروزیهای خراسان: درسال ۱۰۰ه که قلمرو خلافت عرب از سواحل عمان تا اقیانوس اطلس و از قفقاز تا خلیج فارس کشیده شده وپرچم فیروزی آنها برفراز قصر اسپانیا درا هتزاز بود، هنوز امیران وسرداران وارتش آنها نتوانستند در خراسان شرقی وشمالی شالوده اقتدار خودرا استوار سازند وحکومتی نیرومند تشکیل دهند اسدبن عبدالله بسال ۱۰۶ه از راه مرغاب به غرجستان وغور حمله برد. فرمانروای بومی آنجا بنام غرون سخت ایستادگی کرد. اسد عاجز از فتح با نمرون پیمان صلح منعقد ساخت سپس با غوریها به پیکار پرداخت وطی دوسال درچندین نبرد پیشرفتی حاصل نکرد ویکنفر خراسانی مسلمان را بنام ابوخالد برمک عامل بلخ قرار داد. اشرس بسال ۱۰۹ه به سمرقند لشکر کشید وبسیاری از مردم آنجا اسلام آوردند. ولی چون اعراب بواسطه خالی شدن خزانه از مسلمانان جدید جزیه اخذ میکردند آنها نیز از مسلمانی دست کشیدند وبا کمک ترکها به پیکار برخاستند. درنبردهای پیکند، بخارا وکمرجه اعراب شکست یافتند. خالدبن برمک تازه مسلمان شده بسال ۱۱۷ه امیر خراسان گردید. بسمرقند حمله کرد وتا بداخله بلخ پیش رفت. برای توفیق درماموریت خود خراسانیان مسلمان شده را بسردار ری سپاه منصوب ساخت.

مردم خراسان برای اتحاد با هم وتولید نفاق بین سرداران اعراب کوشا و تخشا بودند واز طرفی برضد خلفای اموی وطرفداری از خاندان عباسی تبلیغ مینمودند و احزاب سیاسی تشکیل میدادند. خداش بانی طریقه خرّمیه از دشمنان سخت خلفای اموی، خراسان را مرکز خود ساخته بود. بواسطه خدعه وتزویر اسد سردار عرب وبرادر خالد گرفتار وبقتل رسید.

اعراب درطی مدت یک سده فقط درمرو ونیشاپور صاحب نفوذ وقدرت بودند. دربخشهای دیگر خراسان مانند تخارستان، بلخ، گوزگان وهرات تسلط کامل نداشتند، اداره امور بدست فرمانروایان محلی بود. بعضی از آنها به پرداختن جزیه راضی وبرخی با قبول نمایندۀ خلافت عربی درمحل فرمانروائی خویش اجازه دادند. ولیکن چون فرصت مناسبی دست میداد، جزیه وباج را نمی پرداختند. وبشورش برمیخاستند. درضمن اعراب درتلاش بودند که بوسایلی نیروی قوی دربلخ بهمرسانند وعمال خودرا درآنجا منصوب سازند. بالاخره دست بدامان خراسانیان مسلمان شده زدند وآنها را بفرماندهی سپاه وعاملی شهرها برگزیدند تا از شورش خراسانیان آسوده گردند. خراسانیان بدین روش با پذیرفتن اسلام دراداره امور کشوری ولشکری اعراب داخل گشته وهنگام فرصت پایه حکومت اسلام خراسانی را بریختند. برای پیشرفت این منظور وانقراض خلافت نیرومند اموی، خراسانیان بتشویق وتبلیغ خاندان عباسی پرداخته آنها را بروی کار آوردند. این امر بزرگ بدست یک مرد خراسانی که اسلام آورده وبنام ابومسلم مروزی خراسانی مشهور

است انجا میافت و اونیز دراز ای خدمات گرانبهای خود بآن خاندان بدست هما نخاندان بمرگ محکوم گشت .

ابن سمره در پیکار با کابلشاه توفیقی حاصل نکرد به سیستان برگشت تا زرنگ را مانند نیشاپور لشکرگاه اعراب سازد اما سیستانیان بزیربار نرفتند و نیز پافشاری او را از احتیاط دانست کار گزاری از خود بآنجا بگذاشت و بدربار خلافت برگشت . ربیع حارثی بسال ۴۳ه از جانب معاویه بامارت سیستان رسید و بکوشید زرتشتیان را به پذیرفتن اسلام و یادگرفتن قرآن وادارد ولی توفیقی حاصل نکرد. عبیدالله بن زیاد بسال ۵۳ه امیر خراسان گردید و امارت سیستان را به برادر خویش عباد سپرد. عباد برای تصرف کابل بقندهار لشکرکشید و با سپاهیان کابلشاه جنگهای سخت نمود و پیشرفتی حاصل نکرد .کابلشاه خود را حکمران بالاستحقاق شهرهای جنوب هندوکش تا هامون سیستان و دریای سند میدانست . با وفات معاویه بسال ۶۰ه مردم سیستان دستگاه امارت عربی را برچیدند. عباد ناگزیر شد خزانه کل سیستان را که بالغ بر بیست ملیون درهم میگشت بر داشته ببصره برگردد .

یزید و ابوعبیده زیاد بسال ۶۲ه از جانب خلیفه واردزرنگ سیستان گردیدند . یزید بکابل لشکرکشید . کابلشاه بدفاع ایستاد .در میدان پیکار سپاه عرب کشته و اسیر ان فراوان داد .یزید سردار سپاه در میدان نبرد کشته گردید و برادرش ابوعبیده اسیر گردید . سلم بن زیاد برسیدگی اوضاع و ترتیب کارهای خراسان ماموریت یافت .سلم بورود به خراسان اوضاع را پریشان یافت و صلاح در ا تخاذ روش مسالمت آمیز دید .با مردم مسلک مهر و محبت پیش گرفت و با کابلشاه از صلح و آشتی سخن راند و با پرداخت نیم ملیون درهم اسیران عرب را آزاد ساخت .

<u>رستم بن مهرهرمزد</u> : عبدالعزیز عامر امیر سیستان گشت و با مردم با محبت پیش آمد. بعزم پیکار با کابلشاه حرکت کرد .در نواحی کابل بواسطه فن جنگی کابلشاه در تنگنای سختی گرفتار گردید چنانکه تمام افراد سپاه بنابودی نزدیک شدند ،فوراً به سیستان برگشت و خود و سپاه را نجات داد . عبدالعزیز پس از نجات از مخمصه در زرنج (زرنگ) رحل اقامت افکند و دایم در مصاحبت رستم بن هرمزدیکی از دانایان بزرگ زرتشتی و صاحبدلان سیستان بسر میبرد و پندو اندرزهای سودمند را از گفته دهقانان پیشین از زبان او میشنید و خود را تسلی میداد . عبدالله بن امیه امیر سیستان بعزم نبرد با کابلشاه ببست لشکرکشید .کابلشاه مردی بود با تدبیر و دلیر و برای اعراب تهدیدی بزرگ . بعبدالله پیغام فرستاد اگر دست از جنگ بردارد یک ملیون درهم با و خواهد بخشید .عبدالله پاسخ فرستاد اگر رواق بست را پر از زر و گوهر سازند نخواهد پذیرفت .کابلشاه بعجله مشغول تخلیه شهرها گردید .قدم بقدم روستاها و باروها را خالی کرده عقب مینشست و اورا بدرون دره های خطرناک کشید و راههارا از هر طرف براو بست و اورا محاصره نمود .عبدالله سپاهیان و خویشتن را در خطری سهمناک دید .پیغام

فرستا دا گررا ه برگشت را با زگذا ردا زپردا خت خرا ج معا ف خوا هدبود .کا بلشا ه پا سخ با ز فرستا دا گربخوا هدزنده با زگردد ،با یده ۳۰۰ هزا ر درهم بپردا زدوپیما ن نا مه صلح را با شرا یطی ا مضا و مهرکندکه درآ ینده با کا بلشا ه جنگ نکندودرقلمروا ودا خل نگردد .عبدا لله بنا گزیرشرا یط را پذیرفت .

چنا نکه گفته شدنفوذا عرا ب بکا بلستا ن وزا بلستا ن رخنه ننمود .مردم سیستا ن هم گا ه وبیگا ه سربشورش برمیدا شتند .بسا ل ۱۰۷ هـ عا مل عرب را درسیستا ن بکشتندوقا ضی عربی نژا درا ا زمنصب خویش خلع ومسلما ن محلی را بمنصب قضا نشا ندند . ا رتش عرب بر خلاف پیما ن سا ل ۱۰۹ هـ دوبا ره بعزم نبردبا کا بلشا ه حرکت نمود .کا بلشا ه را هها را ببست و بمقا بله ا یستا د . فرما نده عرب پس ا زدا دن تلفا ت بسیا ربسیستا ن عقب نشینی کرد . کا رشورشیا ن سیستا ن بسا ل ۱۱۱ هـ با لاگرفت وبسا ل ۱۱۶ هـ فتنه ها بیدا رگشت وسیستا نیا ن آ تش ا ختلاف بین قبا یل عرب قلمروخودرا دا من زدندوآ نها را بجا ن هما ندا ختند .عا مل عرب را درسیستا ن بسا ل ۱۲۰ هـ بکشتندوآ ن هنگا می بودکه سرا سرخرا سا ن شما لی وغربی که تحت فرما ندها ن عرب ا دا ره میگشت بقیا م برخا ستند .ا بومسلم مروزی خرا سا نی بر خلاف عرب قدبرا فرا شت . نصربن سیا را میرخرا سا ن را بسا ل ۱۳۱ هـ مغلوب نمود . سپس بفا رس لشکرکشیدوسیستا ن را ا زنفوذا عرا ب آ زا دسا خت وا دا ره ا مورسیستا ن پس ا زیک قرن با زبدست سیستا نیا ن ا فتا د .

زا دا ن فرخ وفضل بن سهل: درروزگا ربنی ا میه ، تعصب عربی وقبیله ا ی بشدت روا ج دا شت . عربی زبا ن رسمی قلمروخلافت گردید .ا ما دیوا ن ودفا تردولتی بخط وزبا ن پهلوی بود . درزما ن حجا ج بن یوسف (۷۵–۹۵ هـ)خونخوا رقسی ا لقلب درکوفه ، بزبا ن عربی منتقل گردید . ا ینکا ربدست صا لح بن عبدا لرحمن سیستا نی دبیرحجا ج صورت گرفت . ا عرا ب بسا ل ۳۰ هـ هنگا م فتح سیستا ن پدرصا لح را با سا رت بردند . صا لح در دیوا ن ما لیا تی عرا ق، زیردست زا دا ن فرخ پیشه دبیری دا شت .بگفته ا بن ندیم وبلاذری درفتوح ا لبلدا ن،بوا سطه رقا بتی که با رئیس خودزا دا ن فرخ دا شت دفتردیوا ن را که تا بسا ل ۸۲ هـ هنگا م درگذشت ا وبپهلوی نوشته میشد .بعربی نوشت وبرآ شا را ین زبا ن خط نسیا ن کشید . فضل ا بن سهل ذوا لریا ستین نوه زا دا ن فرخ خرا سا نی بود . کتا بها ی زیا دی ا زپهلوی بعربی ترجمه کرده بجعفربرمکی تقدیم نمود .جعفرا زکا رش خوشحا ل گشت با سلام دعوتش نمود .فضل درمحضرجعفروبا حضورتنی چندا زبزرگا ن،ا سلام ا ختیا رکردو مقیم بغدا دشدوبه پیشکا ری ما مون رسید .بگفته ا بن صبیعه "فضل بن سهل که بعدها در زما ن ما مون بمقا م ذوا لریا ستین رسیدجوا ن ا یرا نی نا مجوی زرتشتی ا زمردم خرا سا ن بودکه تا زه وا ردبغدا دشده وبوسیله برمکیا ن بحضورها رون رسیده ودردیوا ن کا ری با و سپرده بودند .نخست ا سلام آ وردوم را سم ختا ن را دربا ره ا وا جرا نمودندوا زا ین رهگذربیما ر ودربسترآ رمیده بود .یکروزجبرئیل پزشک بیما رستا ن بغدا دبعیا دت ا ورفت ودیدفضل

دربستر آرمیده و کتابی عربی درپیش داردو میخواند. جبرئیل بزبان پارسی با و گفت چون بینی‌نامه ایزد؟ فضل پاسخ داد، خوشه‌وچون کلیله‌ودمنه‌نی" (از مقاله سیدمحمد کاظم امام درمجله مهرشماره ۷دوره ۱۲) .

فضل بن سهل میخواست سلطنت را از خاندان عباسی بخاندان علی‌منتقل وبتدریج بخاندان ایرانی بسپارد. نعیم‌بن حازم‌عرب درمجلسی درحضورمامون باوگفت "تومیخواهی سلطنت بنی‌عباس را بفرزندان علی انتقال دهی، سپس با خدعه‌وتزویر از آنها پس گرفته شاهنشاهی وخسروی عجم‌را تجدیدوبرقرار کنی." فضل رنگ سیاه را که‌درپرچم‌ولباسهای رسمی شعارخلفای عباسی بودوازابومسلم‌گرفته‌بودند، برنگ سبز عوض کردکه‌شعارعلویان بود. مامون پیشنهادش را پذیرفت. اعراب ومخالفان فضل میگفتندرنگ سبزشعارقدیم‌زرتشتیان است. بواسطه این پیشامدها اعراب بغداد برخلاف مامون وخراسانیان برانگیخته‌شدند. مامون برای دلجوئی آنها، استادووزیرومولای خودفضل را با بخشش واحسان زروسیم به کسان واطرافیان او، وی را بقتل رسانید.

خاندان برمک وابومسلم‌خراسانی: خاندان برمک یکی‌ازخاندان مشهورومعتبرپیش از اسلام‌دربلخ بوده. جعفربانی این خانواده‌درپایان سده اول اسلامی اسلام‌اختیار کرد. بین سالهای ۹۶و۹۱هـ بدمشق مرکزخلافت بنی‌امیه رهسپار گردید. بگفته‌صاحب تاریخ افغانستان دین قدیم‌این خاندان زرتشتی بوده‌وچون یکی‌ازآنها سمت تولیت معبدنوبهار را داشت، بعضی تاریخنویسان نتیجه‌گرفته‌اندکه‌خاندان برمک دین بودائی قبول کرده‌بودند. خالدبن برمک بوسیله ابومسلم‌خراسانی درسپاه اوداخل شدودلیریها ازخود نشان دادونظرخلیفه‌عباسی ابوالعباس سفاح بسوی اوجلب گردیدووزارت را باوتفویض نمود.

دراواخرقرن اول واوایل قرن دوم‌هجری، ایرانیان دردربار حجاج خونخوار وکارگزاران عرب درایران، نفوذبدست آوردندوحتی بفرماندهی ارتش اعراب نیزرسیدند. ابوخالدبن برمک ازسوی امیرخراسان بفرماندهی بلخ منصوب گردید. درچنان محیطی ابومسلم‌خراسانی ظهورکرد. بگفته‌احمدسروش"قبل ازظهوراسلام، متولی وپرده‌دار آتشکده معروف بلخ یعنی آتشکده‌نوبهار بود. برمکیان ازمدتها پیش نسل اندرنسل به ریاست نوبهار منصوب میشدندوخودازتبار شاهان ایرانزمین بشمار میرفتند. نوبهار معبدی بزرگ وپرجلال بودکه ۳۶۰ طاق داشت‌که‌با دیبا وحریروجواهرات گرانبها آراسته بودوبزرگترین پرستشگاه‌زرتشتیان دنیا بشمار میرفت. برمکیان بقدس وپرهیزگاری شهرت داشتندومورداحترام واکرام‌پیشوایان بودند. شهریاران هندوچین سربدرگاه نوبهار میسودندوبنا بیک رسم‌مذهبی دست برمک را میبوسیدندزیرا وی درآن جامه‌سفید و چهره روشن مظهرپرهیزوپارسائی بود."

درمورد معبدنوبهار اختلاف نظرموجوداست. زیرا که‌این معبددریک زمانی معبد

بودائی بوده وشهریاران بودائی کوشانی بزیارت آن میرفتند. اما این معبددراصل آتشکده وهرام بوده. بگفته احمدعلی‌کهزار (افغانستان ونگاهاجمالی باوضاع وشئون مختلفه آن، از عبدالباقی ص ۴۲) "آتشکده وهران که قراریکی ازنسخ اوستا، مکشوفه از سمرقند، سپندات پسرویشتاسپه (اسفندیار پسرگشتاسب) که دربلخ با میک یعنی بلخ درخشان بنا نهاده بود، بنام او ویهارا یا نوبهار مبدل بمعبدبودائی شدوتا نیمه اول قرن هفتم مسیحی حین عبورزایرچین هیون تسنگ هنوزبلخ بحیث راجاگریها یعنی شهرکوچک شاهی ومعبدبودائی آن بنام نوبهار یادمیشد. بسا یادگارهای قیمتی بودا درمعبدبلخ بودیعت گذاشته شده بود. افغانستان وتاسیس دیانت زرتشتیگری آن، فلسفه قدیم بودائی راکه رنگ محدودتری داشت وسیعترساخت."

فیروززرتشتی ملقب بسنباد، راوندیه واستادسیس خالدبن برمک ازمردم بلخ بود ونیای اورانام جاماسب پوروشتاسپ. ابومسلم بواسطه دسیسه وخدعه منصورخلیفه عباسی وهمکاری نزدیکان خوددربغدادنابکارانه بقتل رسید. چون خبرکشته شدن ابومسلم به خراسان رسید. فیروززرتشتی مذهب ملقب به سنباد بگفته محمدغبار که باشنده روستای "هردانه" درمغرب هرات بودبسال ۱۴۲ه بکین توزی ابومسلم کمربست وبگفته مورخان عرب حدودصدهزار سرباز ایرانی چه مسلم وچه زرتشتی درسپاه او بودندبه نیشاپورحمله نمود وقومس وری راا شغال کردوخزانه ابومسلم را درری متصرف گردیدوخودرا سپهبدنامید و عزیمت عراق وحجاز را داشت. خلیفه عباسی سپاهی گران بجنگ او اعزام داشت. سنباد درحوالی ری وهمدان شکست خوردوبجانب تبرستان عقب نشینی اختیارکردتا با تجهیز نیروی جدیدبراعراب بتازدبدبختانه برادرخورشیداسپهبدتبرستان ازخاندان‌گاوباره که ازسوی برادرباستقبال‌رفته بودوی وهمراهانش رابکشت وسرهای آنان رابخلیفه فرستادووسایل بربادی سلطنت خاندان خویش رافراهم‌آورد.

پس ازسنباد دفرقه دیگری بنام راوندیه بشورش برخاستندوخلیفه رابتنگنائی‌دچار کردندتا آنکه معن بن زایده، راوندیه را مغلوب ساخت وبامارت سیستان منصوب گردید. ولی سیستانیان بسال ۱۵۱ه شکم اورا درقصرفرمانروائی خوددریدند، مردم بست وقندهار بسال ۱۴۴ه برخلاف نیروی خلافت به‌پیکاربرخاستند. همچنین مردم هرات برهبری استاد سیس بادغیسی استقلال خراسان راا علام‌کردند. استادسیس پس ازجنگهای خونین با سپاهیان بیشماری عرب بالاخره منکوب ومنهزم وگرفتارگردید. دخترهمین مرد بنام مرجیله بادغیسی دربعدها زن هارون الرشیدشدومامون ازاو بدنیا آمد.

آذرویه زرتشتی ومحمدشداد: مردم‌سیستان چه‌زرتشتی وچه‌مسلمان به‌پیشوائی آذرویه پورمرزبان زرتشتی ومحمدبن شداد برخلاف دستگاه خلافت منصورقیام کردند. ازبست به جنگ یزیدبن خلیفه که‌عامل سیستان بودروی نهادند. یزیددرمیدان نبردمغلوب شد وروی بفرارنهاد.

امیرحمزه بن عبدالله: امیرحمزه نسب خودرا به زوطهماسب یکی از بزرگان سیستان میرساند. مردی بود دانشمند و دلیر و از باشندگان روستای رول وجون. استاد سعید نفیسی نام پدر حمزه را آذرک آورده است. حمزه بسال ۱۸۲ه بر عیسی بن علی حاکم سیستان حمله برد و کشتار مخوفی نمود. عیسی بخراسان شمالی گریخت. حمزه زرنج مرکز سیستان را متصرف شد و مردم را از پرداختن مالیات برای بغداد، معاف کرد. با نیرو و قوای ایرانی خود عیسی عامل هارون الرشید را دنبال کرد و تا هرات و پوشنگ پیش رفت و خونریزیهای سخت در نبردهای او روی داد. عیسی با سپاه تازه دم با او مصاف داد. حمزه بسیستان عقب نشینی اختیار کرد. عیسی در عرض راه بقتل بیگناهان پرداخت و هرجا که سراغ اتباع و پیروان حمزه را میگرفت، فرمان میداد همه را شقه کنند یا بدرخت بسته پاره پاره سازند. بدین ترتیب بزرنگ رسید و کشتار خود را تکرار کرده برگشت. امیرحمزه دوباره سپاهی تازه بیاراست و عیسی را دنبال کرد و تا به پشنگ تاخت. برای کین توزی بقتل عباسیها و اعراب پرداخت و حتی بگفته محمد غبار راه افراط پیمود. سپس به نیشاپور حمله برد و با سپاهیان علی بن عیسی پیکارهای سختی نموده بسال ۱۸۸ه بسیستان مراجعت کرد. حمزه کلیه نیروی خلیفه را در سیستان نابود ساخت و مالیات آنجا و شهرهای شمالی خراسان را نگذاشت ببغداد درود. کارگزاران خلفای عباسی درزرنگ با باشندگان موافقت نموده همانجا اقامت گزیدند و از طاعت بغداد سرباز زدند. حمزه با سی هزار نفر از سپاهیان خود در سراسر خراسان میگشت و هرجا عرب را مییافت طعمه شمشیر میساخت. درهمان اوان مردم ماوراالنهر (وراورود) و سمرقند به پیشوائی رافع بن لیث سیار، فرمانروای عرب را از مرز خود بیرون راندند. هارون الرشید مجبور شد که برای خواباندن فتنه خراسان از بغداد بدانجا حرکت کند و بالاخره در شهر توس وفات یافت.

انجمنها

درصفحه ۲۸۵ پرستشگاه زرتشتیان از انجمنهای زرتشتیان ایران، هند، پاکستان، آفریقا، سیلان، عدن، هانکانک، بنگلادیش، لندن، ملایا یاد شده است. اینک انجمنهائی که بعدها بنیاد گردیده درزیر بآن اشاره میشود.

تهران: بنیاد رستم گیو ـ کانون دانشجویان زرتشتی ـ کانون زرتشتیان شریف آباد مقیم مرکز ـ گروه زرتشتیان تفت وتوابع ـ کانون مهندسان زرتشتی ـ کنگاش موبدان ـ بزرگ کنگاش یگانگی.

یزد: انجمن زرتشتیان خرمشاه ـ انجمن زرتشتیان قاسم آباد.

آبادان: انجمن مزدیسنان.

کانادا: انجمن پارسیان درونکوور ـ انجمن پارسیان درتورنتو.

آمریکا: انجمن پارسیان درنیویورک ـ انجمن زرتشتیان کالیفرنیای جنوبی درلوس آنجلس ـ مرکز زرتشتیان وکتابخانه.

اهل حق که خودرا یارسان وگاهی هم زرتشتی میخوانندومسلمانان اشتباها " آنها را علی‌اللهی میگویندپیروقسمی ازعرفان ایران باستان میباشندکه قریب ۳۵۰ سال پیش دستورآذرکیوان ومکتب اودرهندآنرا پیروی میکردند. مذهب یارسان یا اهل حق نه آنکه هیچ رابطه‌ای با اسلام نداردبلکه کمترین شباهتی هم با آن ندارد. روزه، زکات، نبوت، قرآن، نماز، معاد، حج وسایراصول وفروع اسلام را قبول ندارند. پیروان یارسان به بازگشت روان وحلول روح معتقدندوعزاداری درمذهب آنها بکلی ممنوع است. اصول دین آنها راستی، پاکی، نیکی، جوانمردی وبخشش است که آن را ردا گویندوچون واژه رتوا وستائی وردفارسی است. چنانکه شیخ امیرازبزرگان آنها در کلام خویش سروده

یاری چوآرچشتن باوری وجا راستی وپاکی، نیکی ردا

یعنی درمذهب یارسان چهارچیزاست آنرا بجاآوریدآن راستی، پاکی، نیکی وردا میباشد بازدرموردا ینکه مذهب یارسان با اسلام هیچ رابطه ندا ردگوید:

نه هفتاددودین دینمان برکردن سرمان وسکه بنیام ویردن

هرکه نه هفتاد دووش برنکرد ژا یمه نین ها ژکوئی نا مرد

یعنی دین ما ازهفتادودودین بیرون است سرما به بنیامین سپرده شد، هرکه ازاین هفتاد ودوبرنگشت، ازما نیست اودرکوی نا مردان است.

ایل سنجابی، خلخالی، گوران، بهرام وند، جلال وند، عثمان وندازاهل حقند. نیمی ازگروه لرها نیزبهمین دین پابندمیباشند. اهل حق غذا ونیازمراسم دینی خودرا مانند پارسیان هندبغیرازخویش بدیگری نمیخورانند. غذا وخوراکی نیازرا ۹نفرکه هرکدام وظیفه مخصوصی دارندمیپزند. آب واستخوان وباقیمانده غذا وحتی آب ظرفشوئی بعداز اتمام غذا را نیزدرچاهی میریزندودرآن را می‌بندندتا باکثافت آلوده نشود. مردم یارسان هنگام دفن میت ازیک روزتا سه روزبرگورآنها آتش میافروزند. اهل حق یک زن دارند، دوزن وطلاق بین آنها مرسوم نیست. تقویم اهل حق تقویم کبیسه نشده زرتشتیان است چند سال پیش نوروزدر ۲۵ آبان‌ماه افتاده بود. اهل حق پنجروزخمسه را پنجه ترمیگویندوپس ازآبان‌ماه حساب میکنندومراسم نیازبجا میآورند. سه روزرا روزه دارندوآن ۱۴، ۱۵، ۱۶ ماه قمریست که وسط چله زمستان بیفتد. شب ۱۷بنام پیربنیامین و۱۸را بنام پادشاهی خاوندگارجشن میگیرند. کلیهٔ شب هفدهم را شب مردگان وروزآخرسال تقویم خودرا بیاد درگذشتگان نیازمینمایندوبه گورستان میروند. اهل حق درجمع کمرمی‌بندندوکلاه بسر میگذارند.

اهل حق درافغانستان درناحیه مزارشریف‌ه‌ودوشی وپل خمری ساکن وبنام غلاظ معروفند. درپاکستان مقیم تربت، مشیکی وگریشه میباشندوبنام ذکری شهرت داروندوکوه

مرا ددرتربت زیارتگاه آنها ست وآنرا کعبه‌خودمیدانندوا غلب ازمردم بلوچ ومکران میباشند.

مذهب یارسان چنانکه‌اشاره‌شدعرفان ایران باستان است. اما درهردوره بزرگانی برای ارشادبین آنها ظهورنموده‌اند،نخستین آنها شاه‌خوشین بوده‌که‌حدود یکهزارسال پیش میان آنها ظهورنمود. آداب ورسومی برای آنها مقررنکردووعده‌داد که‌سیصدسال بعدبرمیگردد. سپس سلطان سهاک پسرشیخ عیسی ظهورنمودواصول دین برای آنها معین نمودومقرراتی درآداب ومراسم برای آنها وضع کرد. مراسم نذری که‌بجا میآورندشبیه‌مراسم گهنبار زرتشتیان میباشد. دونفرماننددوموبددعا میخوانند ویکنفرماننددهموبدبنام خدمتکار یستاده‌پس از تمام مراسم‌نیاز را بین حاضران همانند دهموبدلرک را تقسیم مینماید. دعا وثنای آنها هنگام برگزاری مراسم بزبان گردیست.

اهل حق اشوزرتشت را پیربنیامین میدانندباین معنی که‌روح اشوزرتشت در کالبدبنیامین حلول کرده‌است وهمه‌اهل حق حتی سلطان سهاک بطورنامرئی سرسپرده اشوزرتشت میباشند. مردم جیحون آباد، احمدآباد دوکاکاوندواقع دراطراف دینور همه‌پیرواهل حقندونذرونیازومراسم دینی خودراتا۵۵سال پیش‌ازترس بیگانگان در زیرزمین برگزارمیکردند.

اهل حق بچهارپیرکه‌سپس ۷نفرگردیدندوبنام هفت‌تن وهفتوان شهرت یافتند افزون براین بچهل تن وهم به ۷۲پیردیگرهم معتقدندوپیررستم برآنها ریاست دارد. هفت‌تن آنها بجای هفت امشاسپندان و۷۲پیرهمان شماره ۷۲کرده یسنا و۷۲نخ کشتی، کمربندبندگی زرتشتیان میباشد. مردم یارسان هنگام برگزاری مراسم دینی کلاه‌بسر میگذارندوکمربندی ازریسمان وغیره‌بکمرمی‌بندندآنگاه‌بدعا وثنا میپردازند.

بابایادگاریکی‌ازپیران هفتگانه‌اهل حق میباشدکه‌سفری هم بهندنموده‌ونزدیک زرده‌درمحال گوران مزاراوست وزیارتگاه‌یارسان میباشد.بالای زرده‌ومزاربابایادگار چشمه‌آبی‌است که‌بنظرآنها مقدس میباشدوباحتمال قوی معبدناهیتا بوده. زیرا درآن حوالی خرابه‌های آثارباستانی موجوداست.

اهل حق به ۱۱تیره‌تقسیم شده‌اندبدینترتیب، ۱ـ باباحیدری ،۲ـ خاموشی،۳ـ شاه‌ابراهیمی،۴ـ زنوری ۵ـ شاه‌حیاسی، ۶ـ بابایادگاری، ۷ـ آتش بگی،۸ـعالی قلندری،۹ـمیر،۱۰ـ مصطفی‌ئی، ۱۱ـ حاجی باباعیسی . تیره‌آتش بکی سیگارنمیکشند وآتش را مقدس میدانندوشراب میخورند.

چرا یارسان را علی‌اللهی میگویند. مردم یارسان نیزمانندزرتشتیان تا یکصد سال پیش تحت فشاروستم ومحرومیتهای سخت زندگی میکردند. جمخانه (معبد) نداشتند ومراسم دینی خویش را پنهانی درزیرزمین برگزارمیکردندوهنگام برگزاری چندین

نفردراطرافکشیک میدادندتابیگانه‌ای واردنگردد. بنابراین برای کمترساختن محرومیت‌اشتها ردادندکه روح علی بن ابیطالب دریکی ازپیران آنها حلول کرده است وچون بهم میرسیدندباواژه‌یاعلی بهم سلام میدادندولی اینک چندتیره با گفتن یاسلطان بهم سلام میدهند.

کتب دینی اهل حق که بنام کلام معروفست عبارتست ازدفترشاه‌خوشین، دفتر پردیور - دفترساوا - دفتردیوان گوره - چهلتن - عابدین - دوره‌پیرالی - زلال زلال - دوره‌بارگاه‌پارگاه - دوره‌دامیار - دوره‌هفتادودوپیره - دوره‌باباجلیل - دوره‌گلیم‌کول ملقب‌به‌پیربنیامین - دوره‌میره‌باش تجار - دوره‌باباسرهنگ - کلام شیخ امیر - کلام خان الماس - کلام شیخ تیمور - کلام ایل بگی.

مردم یارسان باباطاهرلرراازبزرگان اهل حق میدانندکه‌باشاه‌خوشین هم عصربوده‌است.

اخترشناسان اخیرزرتشتی

درفرزانگان زرتشتی کارنامه‌چندین نفرازرزتشتیان اخترشناس ذکرشده‌است. بسیاری دیگرنیزموجودندکه‌خبرآنها بدست ما نرسیده‌وذکرآنها باانگیزه‌بیخبری بمیان نیامده‌است. ازآنانندبهمن ملابهرام اردشیرکه‌نامه‌مشروحی درموردکبیسه‌بسال ۱۱۴۲ ی بپارسیان هندنوشته‌است ودیگری بهرام بن سرخاب ول خرمشاهی که‌دررمل واصطرلاب دستی بسزاداشته‌است وهردوتربیت شده ملاکاوس بن رستم پارسی هندی میباشندکه‌چاپار نامه‌پارسیان هندبایران بودو۹سال درایران زیست وطرف‌توجه‌کریم خان زندپادشاه ایران بود. دیگری بهرام دلاک شاگردبهرام سرخاب ول میباشدودرزمان خویش معروفیتی بسزاحاصل کرده. دیگری مهربان جمبورخرمشاهی درویشی بودولامقام وددررمل واصطرلاب استاد، کارنامه‌اودرفرزانگان زرتشتی آمده‌وشاگردش ویراب‌خرمشاهی است.

منجم ماهری که‌خودراگمنام نگاهداشته‌حدودچهل سال پیش درکهن سالی مرحوم شده جمشیدهرمزدیار ازمردم اسمعیل آباد جوپارکرمان است چندین سال پیش ازمرگ پیشگوئی نمودکه‌سلطنت ایران بدست سیدی خواهدافتادکه‌اینک به‌حقیقت پیوسته روزوساعت مرگ خویش نیزقبلا "بفرزندانش اطلاعمیدهد.

اخترشناس معروف‌دیگری جمشیدمنجمی است که‌درزمان فتحعلیشاه‌درخرمشاه‌یزد میزیست رواتشادکیومرث خسروخرمشاهی نسل چهارم اوست. رمال ومنجم بسیارماهرو معروف‌زرتشتی دریزدبوده‌است. حاکم کرمان وقت بواسطه‌سعایت بدخواهان ازحکومت معزول وبتهران برمیگردد ازپریشان حالی بورودبه‌یزدجویای منجمی میگردد. اورا بجمشیدراهنمائی مینمایند. حاکم صبح زوددرزمستان سخت بدرخانه‌جمشیدمیرودودق‌الباب میکند. جمشیدپیش ازبازکردن درمیگویدمیدانم حاکم کرمانی که‌معزول شده

وبا یدبتهرا ن برگردی. پس ا زبا زشدن درحا کم قضیه عزل خویش را بیا ن میکندجوا ب میشنودحا سدا ن کا رخودرا کرده بورودبتهرا ن بقتل میرسی . حا کم با پریشا نی ودلهره ا زچا ره کا رجویا میشود. جمشیدپس ا زدلدا ری میگویدهیچا ندوه بخودرا ه مده ا ین تعویذ را با خودببر. هنگام ورودبدروا زه تهرا ن با را ن خوا هدبا رید. بمنزل نرو، با بازوبنه ولبا س ترخودمستقیما"بخدمت شا ه میروی ودرحا لیکه بتعویذفشا روا ردمیآ وری عرض میکنی چون فرما ن مرا جعت بتهرا ن بودپیش ا زرفتن بمنزل بخا کبوسی شرفیا ب میشوم تا هرچه فرما ن رودبموردا جرا گذا رم . شا ه شا دشده با فرما ن حکومت کرما ن برمیگردی.
حا کم میگویدهنگام مرا جعت تلافی محبت شما را درخوا هم آ ورد. جمشیدپا سخ میدهدهنگام مرا جعت جنا زه مرا خوا هی دید. حا کم هنگام ورودبتهرا ن بحقیقت گفتا رجمشیدپی میبرد وبا فرمان حکومت کرما ن بسوی یزدرهسپا رمیشود، بورودبه یزدبا خوشحا لی تمام بخا نه جمشیدمیرودا زدحا می درآ نجا میبیند ،میپرسدچه خبرا ست میگویندا ینک جنا زه جمشیدا ز خا نه بیرو ن میآ ید. حا کم پیا ده جنا زه را تا دخمه که بیش ا زشش کیلومترا ه هست مشا یعت مینما ید.

رستم نجومی ا خترشنا س مشهورزرتشتی،تعلیم وتربیت یا فته کولونی مغا ن ا ست که درکوهسا رها ی ا یرا ن بخدمت جها نیا ن مشغولند. رستم نجومی درزما ن شا ه سلطا ن حسین صفوی میزیسته وکتا بخا نه معتبری ا زخوددا شته ا ست . حزین شا عردرخا طرا ت خویش ضمن شرح مسا فرت به یزدمینویسد " رستم مجوسی منجم مشهوررا درآ نجا دیدم . کتب مجوسی و حکمی بسیا ردا شت وبه هئیت ونجوم وضوا بط رصدما هربود. با ا وبسیا رصحبت دا شتم ورصدی را که ا شمرت مجوسی درچها رهزا رسا ل پیش ا زا ین نوشته بودنزدوی دیدم .

یکی ا زمنجمین دوره صدرا سلام خسروشا ه مجوسی بودکه منجم شا ه غا زی رستم بن علیو دردستگا ه ا ونفوذی بغا یت دا شت . نوبخت وپسرش سهل ا زمنجمین بزرگ بوده ا ندذکرآ نها دربخش کتا بخا نه ها آ مده ا ست .

هوشنگ پوربهروزپورا سکندرپورگشتا سب زرپودا زا خترشنا سا ن بنام زرتشتی کرما ن زمین میباشد. کا رنا مه نیا کا ن ا وکه ا زمنجمین سرشنا س وملاگشتا سب زرپودطرف توجه آ قا محمدخا ن خوا جه بوده درفرزا نگا ن زرتشتی آ مده ا ست .یکی ا زشا عرا ن کرما ن زمین دوست بهروزدرموردهوشنگ بیتی بدینقرا رسروده ا ست . برا خترشنا سا ن جها ن تنگ شد که فرزندبهروزهوشنگ شد .

بزیست بن فیروزا خترشنا س فا رسی که صا حب زیج ما مونی ا ست درحضرت خلیفه عزتی بسزا دا شت . دربخش زرتشتیا ن تبرستا ن ا زا وصحبت شده ا ست .
با زهم ا خترشنا سا نی موجودندکه ما ا زآ نها بیخبریم .

صاحب تاریخ تباهی فارسیان که بسال ۱۲۹۵ه نوشته شده ظلمهائیکه در زمان خودش بزرتشتیان میشده تحت عنوان ظلمهائی که بزرتشتیان میشود چنین آورده :

"شهادت این گروه را مسموع و محل قبول ندانسته، مهروصحیح ایشان در قباله و سندات معتبر نشمارند و جایز نخوانند و ممنوع دارند و اذیت و آزار بر آنها بهر جهت نیکو و جایز شمارند و از پوشیدن اسلحه و لباس و اسباب تجمل باز دارند چنانکه اگر احدی از این طایفه لباس فاخر و نوی یا بقانون ملت خود رخت سفیدی بپوشد مورد مواخذه حکام عرف و صدمه و اذیت الواط و اشرار خواهد شد. و هم این طایفه را در همه کسب از قبیل قصابی و بقالی و عطاری و صباغی و غیره ممانعت نمایند و ایشان را نجس شمارند و نگذارند که در بازار بر اسب و استر و الاغ سوار شوند و یا عمارت عالی بنیاد نهند و هکذا در مجالس و محافل و مرافعات و محاکمات ایشان را راه ندهند و شهادت دروغ را در حق ایشان جایز و صواب دانند و قتل ایشان را در عوض قصاص روا ندارند و دیه جزئی مقرر داشته اند و اگر از این قوم زخمی بمسلمان زند که آن مسلمان هم دزد باشد و بعزم دزدی بسرای او رفته باشد در عوض آن زخم، کشتن خود و عیال بلکه خانواده و اهل محله او را جایز دانند و حکام شرع نیز فتوا دهند. هرکس از این طایفه دعوت حق را اجابت و گیتی را بدرود گوید کسی از اقوام او که بچندین پشت نسبت جزئی با او دارد و مسلمان است تمام ما یملک او را بارث میبرد و اولاد او را محکوم میکنند و حکام شرع برمنع این قواعد حکم نمیکنند. حال آنکه خلاف مذهب اسلام است و رسول عرب و خلفای چهارگانه در احترام این قوم مبالغت کرده اند. هرگاه از حقوق دیوان وجهی در نزدیکی از این طایفه باشد و بمیرد یا از کثرت استیصال فراری شود از اقوام و همسایه و هم محله او با اذیت فراوان میگیرند. همچنین اگر یکی از این طایفه مقروض شخص مسلمانی باشد و مستاصل و ورشکست گردد آنرا از اقوام و همسایه و نزدیکان آن شخص که زرتشتی باشد میگیرند و اگر مسلمانی با این طایفه مدیون باشد محض اینکه بگوید مفلسم او را بری الذمه میدانند و دیگر از او مطالبه نمینمایند و قس علیهذا.

شادروان هرمزدیار نوروز همتی در "یادکوتاهی از سرگذشتم" در مورد یزد چنین آورده است. "دریزد آنموقع (۱۳۲۷ هجری قمری) خیلی مسلمانان بزرتشتیان اذیت میکردند. ناحق فحش و ناسزا بآنها میگفتند و کتکشان میزدند. لباس زرتشتیان بایست نوع مخصوصی باشد که شناخته شوند. توی بازارها شیکه آب پاشیده بود پای لخت بایست بروند. در بخانه مسلمانان مهم مخصوصا آخوندها و علما پای برهنه بایست آمد و شد کنند، بهر مسلمانیکه میرسیدند بایست با فروتنی سلام کنند. در هرجا که مسلمانان آنها را میدیدند نبایست سوار باشند. هرگاه برخلاف عمل میکردند مورد آزار واقع میشدند،

توسری وکتک سخت میخوردند. ما که مسافرین زرتشتی که از کرمان آمده بودیم با لباسهای برمان شناخته نمیشدیم. بعلاوه درباغ رستم درخارج شهروارد شدیم کاری بشهرنداشتیم، مگریک روزبرای اینکه شهریزدوخانه زرتشتیان و بازار را ببینم خوشبختانه رفتن به داخل شهرومراجعت کسی متوجه ما نشد، یعنی شناخته نشدیم. بعداً شنیدم که پس از خروج ما از شهریکنفر ما را شناخته وبدیگران خبرداده بودکه دیگرآنها بما دسترسی نداشتند."

درموردکرمان مینویسد "بیشتر زرتشتیان دررنج وعذاب وموردشکنجه وآزار بوده اند مسلمین بهانه وایرادهای بیجا میگیرندومیکوشندبا تهدیدوجبرمسلمان نمایند." در موردروانشاد ارباب کیخسروشاهرخ ودوران آموزگاریش درکرمان مینویسد "درضمن متوجه میشود که کودکان مدرسه واصولاً زرتشتیان زیاده از حدموردتحقیروآزارمسلمانان هستند بفکرچاره افتاده با نظرانجمن یکنفرازگزمه ها (شبگرد) که بفرمان داروغه شبها پاس میداده وروزها بیکاربوده است برسم فراش مدرسه وانجمن استخدام میکندکه روزها نگهبان بچه های مدرسه باشدکه موردتعقیب وآزارمسلمانان واقع نگردند." شادروان همتی در سال ۱۲۹۷ خورشیدی ازطرف روانشاد ارباب کیخسروشاهرخ بسمت رئیس اداره تلفون کرمان منصوب وبکرمان واردودررتق وفتق اداره که بیسامانی آن از حدگذشته بودمساعی جمیله بخرج داد. مفتخورهائیکه تلفون رایگان میخواستندچون کارشان پیش نرفت بدولت شکایت کردندکه " بچه سبب یکنفرگبرزرتشتی را مدیروهمه کاره تلفون کرده اندد رشهری که مسلمانان باکارتلفون واشیاء تلفون درتماس میباشندوتقاضای عزل اوراکردندکه جواب منفی شنیدند."

خبرهای گوناگون

ارامنه بویژه ارمنیهای ایران ازلحاظ زبان نزدیک بزبان پهلوی وبعضی مراسم آنها بسیارشبیه با یرانیان باستان وزرتشتیان یزدوکرمان میباشد. ازجمله لباس زنان ارمنی درروستاها دستمال سه گوشی مانندپنام است که همیشه برلب وچانه دارند، زیرا تنورنان درنزدآنان مقدس است، وحتی به تنورسوگندیادمیکنند. ازیک رسم بسیار کهن چنین آموخته اندکه درموقع پختن نان دهان آنان پوشیده باشد. (نشانی است که آتش ورجاوندازدم وتف آنان آلوده نشود.)

تنها ملتی که بین مسیحیان ونصارا برسرمقابرخودآتش میافروزندومحلی برای آتش وعوددارند، ارامنه میباشندکه درایران متوطن هستند. خورشیددرنزدارامنه مقدس است وشکل خورشیددرساختمانهای کهن آنان در "اچمیادزین" ارمنستان برسنگ نبشته های قدیم منقورودرکلیسیاها شکل خورشیدبا طلا ونقره مزین بجواهرگرانبها هنوزباقی است. قسم بخورشیدجزوعادات وکارهای معمولی روزانه آنهاست وبدلبرومعشوق که طرف محبت آنان است "خورشیدمن" خطاب میکنند.

باید درنظرداشت که دراثرچهارصدسال اقامت درایران وزندگی بین مسلمانان بسیاری ازعادات ومراسم ارمنیهای مقیم ایران ازروش باستانی ایرانیان دور شده است .اگربمراسم وعقایدارامنه مقیم ارمنستان توجه شودآنچه رادرزمان قدیم مخصوصا"دوران ساسانیان کهارامنه باایران تماسهای تلخ وشیرین زیادداشته اندو حفظ کرده اندبدیده میآید .

* * * * *

در۲۴کیلومتری مغرب اردبیل دراستان آذربایجان شرقی، روستائی است بنام آتشگاه که عاق امام هم میگویند. ولی دردفتراداره دارائی بنام آتشگاه ثبت است . دراین روستا مسجدی است که آتشکده بوده وچشمه آب بسیاربزرگی دروسط آتشکده اززمین میجوشیدبظن قوی شایدمعبدا ناهیته بوده . هنگام تبدیل آتشکده به مسجدچشمه رابیرون میکنند. مردم این روستا واطراف آن تاچهارصدسال پیش زرتشتی بوده اند. بگفته میرمنا فاسمعیلی کدخدای روستا ، عارفی بنام میرمحمدسمیع بن میرمحمدمتوفی‌بسال ۱۱۳۵ه که مقبره اودرهمانجا میباشدمردم آن سامان بدست اواسلام آورده اند. پیرمرد صدساله ای دراین روستاسکونت داردوقباله‌کهن هزارساله‌که برپوست آهوبقلم زرین نوشته شده دارَدولی میگویدپس ازمرگ پدرش که‌کدخدا بوده بدزدی رفته وراست نمیگفت اما مردم آنجا میگویندخوداوسندرادارد. اگرنشان بدهدتاریخ آتشگاه روشن میگشت .

* * * * *

بگفته سعدی عباسی ازمردم رودبارزیتون ،مردم آن حدودنوعی ازکشتی که پهن میباشدازپشم سفیدگوسفندمیبافندوحدود۷۲نخ داردوسه دوربکمرمی‌بندند. مردم‌روستاهای لنگرودوفومن درگیلان نیزچنین کشتی بدوُرکمرمی‌بندند. مردم رودبارزیتون،زرجرد، رشتقون،شنغه ،میان بُردرحومه قزوین ،گلین گیه وهرزن واقع بین مرندوجلفا نزدیک مرزشوروی وحدودصدپارچه روستاهای اطراف آن، اموات خودرادرمقابرسنگچین میکنندو پس ازآن خاک برآن میریزندوتاسه شب برآن آتش میافروزندواگرهوا منقلب باشدچراغ میافروزند .

مردم گَلَن گَیَه ، هرزن واطراف‌تمام چهارشنبه های یکماه پیش ازنوروزراجشن‌میگیرند وآتش میافروزندودرشب جشن نوروزنیزآتش روشن میکنندوبیاددرگذشتگان خودخوراک میپزندوهمه مردم بگورستان میروندودرآنجاخوراک بین مردم تقسیم وباهم بخدابیامرزی مردگان میخورند .

زنان مردم رودبارزیتون درحال حیض ودشتان جدا می‌نشینندوپس ازوضع حمل تا چهل روزمانندمراغه ئیهای رودبارخودراآلوده نمیسازند. مردم محال دیزبارباختری وحسنودرآذربایجان شرقی دربخش شمال تانزدیکی مرزروسیه وروستاهای آن که زبان ویژه‌ای بنام تاتی‌دارندآداب ورسوم مردم گُلَن گَیه وهرزن راکه دربالا شرح داده شدپیروی میکنند .

روستا ها عبا رتندا زکرنیکان ،چای کندی،ملک ،ارزین ،نیستان ،خوی نرو ،کلاسور ، دمیرچی ،مرگز۱۰ما مردم کرنیکان بخصوص وحوالی آن مسلمانندوبیشترآنها ازمسلمانی وآداب آن جزنام چیزی با خودندارند.

درممسنیوبویراحمد، مردم ازیکدیگرمیپرسندکه ازکدام آتش میباشی یعنیازکدام آتش وخاندان هستی .هنگام عروسی مردم دورآتش بزرگ فروزان میرقصندوعروس راسه بار دوراجاق پدرمیگردانندوبعدبخانه شوهرمیفرستند. مریض خودرا دورآتش بزرگ ده میگردانندتا بهبودی یابد. مردم اشکورسفلی،علیا ووسطی درگیلان چون شب عیدچراغ روشن میکنندتا یکهفته روشن نگاهداشته نمیگذارندخاموش شود. عروس ودامادرا دور چاه آب میگردانندگاه زآثارگرامی داشتن آناهیتا ایزدآب است. زرتشتیان نیزیکروز پس ازدامادی شوهررا برسرآب روان یا چاه آب میبرندونیایش مینمایند.

* * * * *

آنچه که دربالاذکرشدنشانی است که مردم نامبرده با حتمال قوی بیش ازچندسده ازمسلمانی آنها نگذشته باشدکه اینک نیزآتش را گرامی میدارند.

بگفته صاحب کتاب سالاریه ،غسان درسنه یکصدهجری با مارت کرمان رسید. زرتشتیان کرمان تا قبل ازفرمانفرمائی اوکمال قوت را داشتند. بلکه بعضی اوقات بمسلمانان تعدی مینمودند. امیرمزبوربسیاری ازآتشکده های آن جماعت را دربلدان وبلوکات کرمان ویران کردوطایفه مزبوره را ازظلم نمودن بمسلمانان بازداشت وهیچکس ازآنها را درقریه جات وبلوکات عاملی ندادتا امارت وحکومتی برمسلمین نداشته باشندوجمع کثیری ازآن‌قوم را طوعا"یا کرها"مسلمان کردوجزیه آنها را علاوه برسابق نمود.

پس ازمرگ عضدالدوله دیلمی، استادهرمزیکیازامراء دیلم با مارت کرمان رسید. صمصام الدوله اورا امارت داد. پس ازمرگ اوپسرش ابوعلی با مارت کرمان رسید.

بگفته صاحب کتاب سالاریه ،شهرک پسرآذرماهان ،شاه کرمان بود. درسال ۲۳ه بفرمان یزدگردبدفاع فارس با اعراب بجنگیدوشکست فاحشی خورد، درآنوقت یزدگرددرگواشیر کرمان بود. این خبرکه بگوشش رسیددرغیاب شهرک دشنام زیادداد که چرا بایستی با سپاهی صدهزار افزون وخزاین زیاد،ازده هزار اعراب شکست بخورد. فیروزبرادرشهرک والی‌کرمان درآن حال حاضربود. چون دشنام وناسزا به برادرشنیدبرآشفت وگفت ای یزدگردتوخودرا ملک الملوک (شاهنشاه) ایران میدانستی وخزاین واندوخته چندین ساله پادشاهان عجم نزدتوموجودبودوسپاه همه ممالک محروسه ایران با استعداددرحضورت حاضر،کنون نزدیک پنجسال است که سپاه عرب سال بسال وماه بماه وهفته بهفته وروزبروزازولایت ایران تصرف مینمایندوحکام تعیین نموده وجزیه وخراج میگیرند، یکدفعه با لشکرعرب مقابل نشدی بلکه مقابل نیامدی . رستم فرخزاد پسرعمت ازسعدوقاص شکست خوردوکشته گردیدوبشهر

گریختی. یزدگردچون قوه‌جوابنداشت سربزیرانداخت ،همان شب یزدگرددرنهایت خفت ازکرمان بصوب خراسان شتافت .

* * * * *

کوه‌تاریخی شهریار کوه‌بنام اسپهبدشهریار باوندیکی‌ازشاهان دسته‌یکم ازخاندان باوندی درهزارگری جایدارد . وامروزخاندانی بنام شیار = شهریار را زبازماندگان خاندان شهریار را نامبرده‌که‌نزدیک به ۶۰یا ۷۰ خانوارمیشوندددردیه‌های ته‌پی وفی نسک دهستانهای نرم آب وپشتکوه‌هزارگری سکنی دارند . تادوره‌سادات عمادی مازندرانی‌در هزارجریب تاسده‌هشتم هجری پیروکیش وآیین وراه‌وروش نیاگان باستانی بودندودراین سده‌بدست میرعمادنامبرده مسلمان گشتند .

* * * * *

بابک خرم دین رهبرفرقه‌خرمدینان ویک ایرانی غیوروطن پرست درزمان دوتن از خلفای عباسی مامون ومعتصم میزیسته . پدرش مرداس روغن فروشی ازاهل مداین بود . قیام بابک در ۲۰۱ هـ شروع شدوعلیه‌بیگانگان بویژه‌اعراب بود . مرکزقیام بابک آذربایجان وباروهای استوارکوههای اطراف آن بود . سالیان درازسپاه‌مامون را درنبردهای بسیار بشکست وسردارانش را بهلاکت رسانید . چون معتصم بخلافت رسیدهمه‌نیروی خویش را بر خلاف او عزام داشت . افشین حیدربن کاوس شاهزاده‌خراسانی برسرقوای خلیفه‌به‌پیکار بابک رفت ، سرانجام کار او پس ازکشتار بیش ازپانصدهزار سربازخلیفه‌با حیله‌وتزویر افشین ایرانی وخیانت سهل ارمنی ازپیروان اوکه‌فریفته‌طلای خلیفه‌شده‌بودگرفتار گردید خلیفه ،بابک را درماه‌صفر ۲۲۳ هـ با شکنجه‌بکشت ومرده‌اش را بدرآویخت . طرفداران بابک بسرخپوش معروف‌بودند .

* * * * *

فیروزیا ابولؤلؤیکی‌ازنجیب زادگان پارسی بودکه‌درجنگ ایران وعرب اسیرشده‌بود عمربن خطاب خلیفه‌دوم راکه‌با سیاست خویش ایران را تسخیرنمودبا خنجرزهرآلودمضروب نمود عمرپس ازسه‌روزوفات یافت . پس ازکشته‌شدن عمر ، پسرش عبدالله‌فیروزودخترش را بجبران خون پدرکشت .

* * * * *

بگفته‌صاحب تاریخ افغانستان میان سالهای ۱۵۳ — ۱۵۸ هـ یوسف ابرم درهرات ظهور کرد . پس ازسازمان لشکروطلب بخشهای میمنه‌ومرغاب وپوشنک راا شغال کرد . یزیدبن مزیدکه‌ازطرف‌خلیفه منصورامارت خراسان شمالی را داشت ، بدفع یوسف‌لشکرکشیدوبااو جنگهای سختی کرد . یوسف‌دریکی ازجنگها اسیرشدوباسایرسردار ان انقلابی دربغداد اعدام گردیدند .

* * * * *

ابن خلدون مورخ شهیرعرب مینویسدکه اغلب ناشرین علم ودانش اعم ازعلوم دینی وعقلی عجم بودند. سیبویه نحوی بزرگ وکسائی ایرانی بودندوابوعلی وزجاج که قواعدواصول عربی راوضع کردندنیزایرانی بودند. ابوالعتاهیه شاعروپیشوای پرهیزگاران وابن قتیبه مورخ وادیب ونویسنده بزرگ ایرانی بود. راویان حدیث وعلمای اصول وابوحنیفه ایرانی بودندوهیچکس بحفظ علم وجمع وتدوین وتالیف مانند ایرانیان اهتمام نکرده است ومصداق حدیث معروفکه میگویدکه اگرعلم درپروین باشد دست ایرانیان بآن خواهدرسیددرباره آنان کاملاً تطبیق شده است.

البته کسانی که ابن خلدون یادکرده تاهمان عهدعباسی است ورنه درزمانهای بعددانشمندان بزرگی چون، غزالی، فاریابی، خواجه نصیرالدین توسی، خیام، بوعلی‌سینا، امام فخررازی، جلال الدین بلخی درعالم اسلام وایران ظهورکردندکه همگی ازستارگان قدراول تمدن وفرهنگ ایرانی بشمارمیآیند.

* * * * *

موکل خلیفه عباسی مردی بدسرشت بود. زندگی خودرا با لودگان ودلقکان، متملقان، وشرابخواران وکنیزگان خوشکل بسرمیبرد. ازسوی دیگرمردی بس بیباک وشقی وبیرحم بود. مردم قلمرواوزیربارسنگین ظلم وشقاوت این خلیفه جباروعمال نابکارش میلرزیدند این خلیفه دستورداداقلیتهای مذهبی زنارببندندوزنانشان روپوش مخصوص داشته باشند وبردرخانه های خودنقش شیطان بکشند. آنها راازسوارشدن براسب وشترمنع کردواجازه داد فقط برالاغ سوارشوند، آنهم درخارج ازشهربغداد. (آئینه حقیقت)

* * * * *

ماهک پورشهرک درزمان خلافت عثمان سومین خلیفه اسلام بلندشدوباعبدالله عامر جنگ کردودرانجام صلح نمودوبحکومت استخرپاینده ماند.

سیستانیها پس ازجنگهای سخت باعبدالرحمن بن سمره چون دشمن راتوانادیدندبسال ۲۱ه بدادن جزیه تن دردادند.

خاندان استووندددرری تاسال ۴۱ه مقاومت کرد.

* * * * *

بگفته صاحب تاریخ کرمان، زین العابدین ازبزرگان راوروصاحب مکنت بسیاربیست دخترا وبسیاری ازجواهرات پدررابرداشته باپسرفولادزرتشتی عروسی نمود.

حاجی الله وردی زرتشتی راورمیباشد. وقتیکه خانه قدیمی راخراب کردخزانه بزرگی زیرزمین پیداشد. بنابراین مسلمان گشت تاازاوپس نگیرندومسجدوکاروانسراساخت.

* * * * *

بگفته صاحب جامع مفیدی جلددوم، درسال دوم جلوس شاه عباس، بیکتاش خان برای تصرف یزد اقدام نمودوقلعه را محاصره کرد. هرگاه لشکریان نکبت مآثرا وطلب مواجب وانعام مینمودند بغارت نمودن قصبات وروستاها ومزارع وخانه های درویشان ومظلومان اشاره مینمود. آنها نیزدرشب بمنازل آن بیچارگان میشتافتندوهرچه درخانه میافتند ضبط وتصرف کرده طلب دفاین پنهانی مینمودند. صاحب خانه را درتعذیب وشکنجه کشیده آنچه میتوانستندوصول مینمودند. بجهت امتداد ایام محاصره قحط وتنگی آذوقه مردم شهر راازپای درآوردوجانی بنانی داده میشدبیکتاش خان درسال چهارم جلوس شاه عباس کرمان را گرفت وغارت نمود. یعقوب خان فرمانروای فارس با ۱۲هزار سرباز به یزدحمله کردبیکتاش خان را گرفته وکشت وسرش رابکاشان زیرپای اسب شاه انداخت. حکم کرد سربازانش شهروقصبات را تا سه روزغارت نمایندوستم فراوان بمردم کردند.

* * * * *

صاحب تاریخ تباهی فارسیان مولفه ۱۲۹۵ه مینویسدکه "اولادپادوسپان دربخش رستمدار ورویان تبرستان تا سال ۸۸۱ه حکومت داشته اند. چندتن ازایشان ازآئین قدیم بملت تازی گرویده بودندوگاهی بواسطه حکام بنی عباس ودیگران ضعیف میشدندولی سلسله بزرگ ایشان منقرض نمیگشت."

"شاپوربن شهریاربن غارن بن شروین پدرشاهان باوندنوندان است وفرزندانش بنام غار تا سال ۶۱۶ه درتبرستان برسرفرمانروائی بودند."

"طبقه دوم غارنوندان هشت نفربودندومدت فرمانروائیشان ۱۴۰سال است که بعداز استیصال آل زیاروآل قابوس دیگرباراستقلال یافته بعضی ازایشان بردین قدیم بوده وبرخی بکیش تازی گرویدندولی همان اسامی پادشاهان فارسی داشته اند. اول این طبقه شهریار بن غارن است وادرزمان سلطان محمدوسلطان سنجربن ملکشاه سلجوقی بوده وباایشان مخالفت کرده وباسنقربخاری مصافداده اورا بشکست وپس سلطان محمدکس باستمالت براو فرستاد. شهریارنیزپسرخودبملازمت سلطان روانه کرد.... شمس الملوک رستم بن اردشیر آخرین شاه این گروه میباشدودرسال ۸۰۶ه کشته شد."

"مامون خلیفه عباسی مازیاررا بخواست ووعده ملک وجاه داد. مازیاربقبول دین اسلام تن دردادوبمولاامیرالمومنین ملقب گشت. مامون حکمرانی تبرستان رابمازیار داد. چون به تبرستان آمدمردم بسیاربراوگردشدند. ازمسلمانی برگشت وپی سپردین قدیم زرتشتی شدومساجدراخراب کرد. عبداللهطاهرحاکم خراسان شکایتها ازظلم ماهیارنوشت که هنوزبرکیش قدیم خودباقی است وسرعصیان وطغیان ومخالفت دارد. "مازیارسرداری دلیرو جانبازویکدنده بود. تعصبات ملی تمام وجودش رافراگرفته وپای بندبسنن ومراسم وعادا وآداب ایران باستان بود. غارن پهلوکه خاندان غارنوندی منسوب باوست یکی ازهفت

خاندان بزرگ ایران ومازیار از فرزندان اوحاضرنمیشدمالیات سرزمین تبرستان را بدست خاندان طاهربسپارد که منفور ایرانیان بودند. خاندان طاهربرای پایداری فرمانروائی خویش درخراسان خود را غلام وزرخرید خلیفه بغداد ساخته بودند. بنابراین ایرانیان آنها را با نظر انزجار حقارت مینگریستند. مازیار برادرش کهیار را برانگیخت تا برادرش را بدست سپاه عبدالله طاهر اسیر شود و در مجلس باده نوشی اتحادخود را با افشین و بابک فاش کرد. مازیار بدستور خلیفه وقت معتصم درسال ۲۲۵هـ قطعه قطعه گردید.

"بجز از فرمانروائی خاندان زرتشتی که دربالا ذکرشد بگفته صاحب تاریخ تباهی فارسیان تا زمان نادرشاه افشار هنوز از فارسیان عمال وحکام مامور میشدند و این قوم را حرمت وعزتی تمام بود (که محل تردید است) حکام لارستان از اولاد ایرج بن گرگین میلاد بوده یکی از آبای آنان درعهدخلافت عمربن عبدالعزیز مسلمان شده. حکام ولایت هرمز فارس فارسی نژاد بوده اند. حکام سند وملتان نسب خود را بجمشید میرسانند وجام را با ولد اسم خود پیوست میکردند. هنوز ایلی درسند هست که بجام مشهورند وشهری درکتیاوار بند جام نگر."

"شاهان اسلام درهرگوشه وکنار به تباهی زرتشتیان وکتب مذهبی ایشان میپرداختند. حکیمی درزمان معاویه از خلیفه اجازت خواست برخی ازنامه های علمی وعملی درقواعد قیام دولت وسلطنت وسیاست از کتابخانه پارسیان درنینوا از پهلوی بعربی ترجمه کند. معاویه امرکرد تا آن کتابخانه را آتش زدند وسوزاندند که ورقی از آن بیرون نیامد. پادشاهی از اهل اسلام کتابخانه بزرگ هرات را بسوزانید."

"پارسیان را درهرات پرستشگاهها بود یکی از آنها پهلوی مسجدی واقع بوده. مسلمانان آنجا شبی اتفاق نموده ساکنان آتشکده را بکشتند وآنرا بمسجد وصل نمودند. زرتشتیان آنجا بفرمانروای خراسان که حکومت هرات هم با او بود شکایت کردند. فرمانروا برای بازجوئی جمعی از علما وقضات آن شهر را بخواست واز گذشته بازپرسید. آن جماعت که خود باعث این ظلم بودند برکذب عرض پارسیان بقرآن سوگند یاد کردند که پرستشگاه پارسیان نبوده وپس از سوگند ادعای خسارت کردند که چون برمسلمانان بهتان زده اند قتل ایشان واجب است. فرمانروا بدان موجب حکم کرد که درهرات این قوم را عرصه دمار وهلاک سازند وچنان نیز کردند وهرجا آتشکده پارسیان بود بستند ومسجد کردند وکتابهاشان بسوختند که از هزاران یکی زآثاری بجاست."

"منجمله درداراب فارس عبادتخانه بزرگی درمیان کوه از سنگ بریده وسرآن را از روی کوه نمایان کرده گنبد زراندودی برآن ساخته بودند که بزرین گنبد مشهوربوده. در آغاز استیلای اعراب آن عبادتگاه را مسجد ساخته سنه ۵۸ بخط کوفی برآن تاریخ نهادند. بمرور ایام ویران گشته وچنان خراب است که درندگان درآن مکان دارند. درسروستان

فارس عبادتخانه عالی بوده که تازیان آن را بمسجد تبدیل کردند وطی روزگاران منهدم گشته اینک بجا رطاق مشهوروا زآن آثاری بجاست . درکرمان دردهنه کوهی پرستشگاه بزرگی بوده موسوم بگنبدجبل که بمسجد تبدیل شده اینک آثارش درجزء قبرستان کرمان باقیست . "

با زبگفته صاحب تاریخ تباهی فارسیان " درزمان سلطنت نادرشاه افشارهنوز ۱۲هزارتن اززرتشتیان درجزوسپاه نادرسربازوسواره نظام بودند . با وجوداینهمه حوادث درزمان کریمخان زندقریب ده هزارخانوار درتمام ایران بودند . چون دایم مسلمانان درصددذلت وپریشانی ایشان بودنددرزمان سلطنت آقامحمدخان قاجارهم بسیاری را قتل کردندوبرخی راا سیربآذربایجان بردندکه پیران ایشان را هنوزبیاد است .چنانچه درزمان فتحعلیشاه شماره زرتشتیان به ششهزارخانوار رسیدوجزیه سری ایشان دویست تومان بود . بمرورایام دیوانیان وحکام حق الحکومه ورسومات وغیره برآن افزوده ۱۲۵۵ تومان مقررداشته بودندوآن راهم یک بردووسه اضافه کرده به تشددتمام وصول مینمودند که بدینواسطه روزبروزضعف وپریشانی زرتشتیان بحدانتها رسیدونتوانستندزیربارگران جزیه برآیندا کثری بهندوستان فراری شدندوبرخی ازکیش قدیم دست کشیدند ،تا آنکه در سال ۱۲۲۴ ای نفوس زرتشتیان ایران به ۶۹۰۰نفررسید . تهران ۲۰۰ یزد ۵۴۵۰ کرمان ۱۲۰۰ شیرازوبوشهر ۴۰ کاشان ۱۰نفر . "

* * * * *

زرتشتیان ایران درنامه خویش بسالمه آذرروزوبهمنماه قدیم سال ۹۹۶ ی آمارزرتشتیان را چنین مینویسند .یزد ۳۰۰۰ خانوار ،کرمان وخراسانیان ساکن کرمان ۴۲۰۰ خانوار ، بهدینان خراسان ۱۷۰۰ خانوار ،قزوین ۳۰۰ خانوار . آمارشرفابادوترکابادرا ۲۴۰۰ خانوار میدهدوبایزدحساب ننموده است .

لیکن باید دانست زرتشتیان آن دوره بواسطه عدم تماس با زرتشتیانی که دربخشهای دیگرکشورمیزیسته اندبیخبربوده چنانکه تا سال ۸۴۷ یزدگردی ازوجودزرتشتیان درهندنیز بی اطلاع بودند . پژوهشهائی که اینجانب درسالهای اخیربا کمک مالی ارباب فریدون رستم فلفلی موسس کارخانه سپنتا درتهران بعمل آورده ام زرتشتیان بیشماری دراطراف بلوچستان زندگی میکرده اند . گروهی درتمیندان بین زاهدان وخاش بودندکه ۷۰ سال پیش با ضرب خار سخت موسوم بخارگولک بحکم خان بلوچ پدرمجیدنام راوی خبربنگارنده اسلام میآورندکه اینک بخارگولکی مشهورند . مردم کوشه درهمان حوالی هم زرتشتی بوده که اخیراً اسلام آورده اند درخت سروکهنسالی نزدیک آبادی اینهاست که مراسم نذرونیاز بجا میآوردند . هنوزدراطراف کوه تفتان زرتشتیان پنهانی وجوددارندکه ازترس جان ظاهراً مسلمان هستند . دربخش کوهستانی بشاکرددرجاسک کمترازصدسال پیش زرتشتی وجودداشته است . طایفه شاهوردیخان

واللهوردیخان حدودهفتادسال پیش زرتشتی بودندکه اینک اسلام آورده‌اند. چنانکه دربخش کشتارآوردیم ساکنان روستای مال سیدآل معروف‌بقتلگاه درجنوب برازجان وچندروستای آن حدودزرتشتی بوده‌اندکه درزمان ناصرالدینشاه قاجاربا کشتاروقتل وتهدیداسلام پذیرفته‌اند. بگفته‌گشتاسب خسروگشتاسب درهرموده بیست فرسخی بندر عباس بتعدادی سیاه‌چادربرخورده‌که زرتشتی بوده وخودرا نهان میداشته‌اندچون از زرتشتی بودن اوآگاه میشوندشارگردیده درپذیرائیش میکوشند. دربخشهای فارس مردم زرقان نزدیک تخت جمشیدوبوانات در۲۵۰ سال پیش زرتشتی بوده‌اند.زرتشتیان بوانات به‌یزدمهاجرت میکنند. زرتشتیان گن دردامنه البرزکه اینک بتهران وصل شده‌در۲۵۰ سال پیش به‌یزدمهاجرت مینمایندوبعضی نیزاسلام میآورندآنچه دربالا نوشته‌شد طبق مدارکی است که‌بدست آمده‌وبظن قوی درنقاط دیگرنیززرتشتیان وجودداشته‌اندکه بواسطه‌عدم تماس وبیگانگی بتدریج دراسلام مستحیل گشته‌اند.

درشمال افغانستان عروس ودامادرامانندزرتشتیان ایران، پس ازآنکه‌سه‌بار دورآتش فروزان میگردانند. بحجله میفرستند. امادرجنوب افغانستان عروس بمجرد ورودبخانه‌شوهرنخست میرودپیش آتش خانه‌یااجاق خانه‌وکرنش میکند. اهالی افغانستان عموما"درنیمه ماه‌شعبان که‌بشب برات مشهوراست بیاددرگذشتگان همانندزرتشتیان که درشب آخرپنجه‌وه‌پیش ازبرآمدن آفتاب بیاددرگذشتگان پشت بام آتش میافروزندآتش افروزی بزرگ درمنطقه‌خوددارند.

* * * * *

سوگندبچراغ وتش یاآتش درهمه‌نقاط ایران بخصوص بین کوچیها (عشایر) معمول است. مردم فرمانداری بنادر بسوزچراغ سلمان سوگندیادمیکنند. بین مردم روستانشین خراسان مثالی است که‌هروقت بی‌پول میشوی یاراه‌گم میکنی یاگرسته میشوی بنشین وآتش روشن کن ودعا بنما. این مثال باقیمانده‌عادت رفتن بآتشکده‌برای رازونیاز بااهورامزداودرخواست رفع مشکلات میباشد. پس ازغروب انتقال آتش ازاجاق خانه‌ا بخانه‌دیگرممنوع است وآن رانامیمون میدانند. پیشه‌وری بین ایلات ننگین است و آن مخصوص طبقه‌پست آنهاست. کارهای آهنگری ،نجاری،سلمانی ونوازندگی‌راامور پست میدانند. سه‌طبقه‌دیگربین ایلات عبارتست ازکلانتران ،کدخدایان ورعایا ،این طبقات باطبقه‌پست باهم ازدواج واختلاط ندارند. زنهای ایل قشقائی بسیارمتنفذ ودرکارهای ایلی دخالت مینمایند. روضه‌خوانها ،تعزیه‌گردانها وآخوندها درمیان ایلات موفقیت ندارند.

درشصت سال پیش بالای منارمسجدجامع شوش شب جمعه آتش میافروختندکه مردم دهات اطراف بدانندکه روزبعدروزجمعه است.

* * * * *

درقحطی که درسال ۱۲۸۸هـ در ایران اتفاق افتاد قریب ده هزار تومان وجه از پارسیان وزرتشتیان ایرانی ساکن هند بتوسط سفارت انگلیس بزرتشتیان ایران رسانیدند که از آن قحطی نصف خلق ایران نابود وهلاک شدند . گروه زرتشتیان چندان صدمه وتنگی نکشیدند .

* * * * *

اعتمادالسلطنه صاحب مرآت البلدان مینویسد که درنزدیکی آمل بنائیست مخروبه که سه برج آن باقیمانده معروفست آتشکده بوده است .

* * * * *

پدشخوارگر یا غارنکوه را مورخان اسلامی وتبرستانی جبال ابن قارن وفرمانروایان آن را ملوک الجبال نامیده اند . کتاب حدود العالم مولفه ۳۷۲هـ در اینمورد گوید" کوه قارن ناحیتی است که مراورا ده هزار وچیزی دیه است ومردمان وی همه گبرگانند . "

* * * * *

فیروزکوه یکی از بخشهای کوهستانی تبرستان قدیمی است . خرابی ومصایب بسیار بگفته صاحب تاریخ تبرستان پس از اسلام* " درطی کشمکشهای متوالی برفیروزکوه ومردمش وارد آمده است . چنانکه بسال ۵۶۴هـ مدت چهل روز میدان جنگ علاءالدوله با اسپهبد حسن یکم باوند وغیره بود . بسال ۵۹۴ هـ بدست سلطان تکش افتاد ودر ۶۱۹هـ رکن الدوله پسرش بدست سپاهیان چنگیزی اسیر وبا همه بستگان کشته شد . ودر ۷۶۶هـ بتصرف میرقوام الدین مرعشی آملی آمد وبازمانده گنجینه پادشاهان ساسانی وباوندی بتاراج رفت . درسال ۷۹۴ هـ اسکندرشیخی چلاوی بفرمان امیرتیمور فیروزکوه را باکشتار بیشمار بگشود. درسال ۸۰۷هـ امیرتیمور بسرکوبی اسکندرشیخی بفیروزکوه آمد وآنجا را با قتل وغارت بی‌پایان بدست گرفت . بسال ۹۰۹هـ شاه اسمعیل یکم صفوی با وضعی دلخراش فیروزکوه را مسخرکرد وهمه متوطنان وساکنان آنجا را که طرفدار پادشاه سابق بودند بکشت وبرهیچکس ابقا نکرد . ازآنچه گذشت میتوان استنباط نمود که این شهر که ساکنین آن بواسطه موقعیت کوهستانی زرتشتی بوده اند چگونه راه نیستی را پیموده اند .

* * * * *

بسیاری از سنتها وآداب زرتشتیان بین کوچیها یا عشایر فارس باقیمانده است چنانکه دراوستا بدارندگان فرزندان بسیار بویژه پسر درود میفرستد ، بین کوچیها نیز داشتن پسر بسیار مهم است که اجاق خانوادگی را نگهداری کند . حفظ اجاق خانوادگی ولزوم وارث برای پیکار برضد دروغ درآیین مزدیستا اهمیت بسزائی دارد چنانکه اگر شخص درگذشته بی اولاد باشد بامداد چهارم مرگ او پسری را بفرزندخواندگی او از میان خویشان انتخاب وپلگذار مینامیند . درمیان کوچیها خانواده هائیکه یک پسردارند ورا زود داماد مینمایند

* از اردشیر برزگر

که مبادا دنیا را بزودی بدرودگوید وفرزندی از او برای نگهداری اجاق باقی نماند.
افراد کوچیها با اجاق یا آتش خانه و خانواده عقیده راسخی دارند و در خاموش نشدن و روشن بودنش میکوشند و آنرا منبع آثار و صاحب قدرت میپندارند. برخی از خانواده ها صاحب اجاق پرفروغ وقوی میباشند. خیانت وبدسلوکی نسبت بچنین خانواده ها خطرناک میشمارند. سالیانی درازی درپیش چوپانی اربابش را ترک وبدون جلب رضای او بجای دیگر بچوپانی مشغول میشود. پس ازچندی فرزندش بیمار شده میمیرد. چوپان مرگ فرزندرا علامت خشم اجاق خانواده اربابِ سابق پنداشته، گریه کنان وپوزش خواهان نزد ارباب قدیمی میشتابد و چندین مرتبه اجاق او را بوسه میدهد و کرنش میکند و تقاضا مینماید که دیگر مورد خشم آن واقع نشود و فرزندان دیگرش را بخطر دچار نکنند. قسم با جاقها وکانونی که در آن آتش افروخته باشد معمول است و این قسمها با قتضای ایمانی که بآن دارند، میتواند مدعی یا منکر را قانع نماید. اجاق مردی را که فرزند نداشته باشد کور یعنی خاموش میدانند و بحال او تاسف میخورند. فقط پسر است که میتواند اجاق پدر را روشن نگاهدارد. مردی را که پسر نداشته باشد بفرض داشتن چندین دختر بدبخت و سیه روزگار میدانند. در عروسیها هنگامیکه عروس میخواهد خانه پدر را ترک نماید، سجده کنان سه مرتبه اجاق خانوادگی را میبوسد و پیرامون آن طواف میکند. اجاق یا آتش خانه همان آتش دادگاه است که یکی از سه آتشکده های زرتشتیان بدان نام منسوب است و گرامیداشت آن بین کوچیها با زمانده گرامیداشت آتش دادگاه میباشد. بهمن بیگی خان ایل قشقائی به بنده تعریف کرد که آتش خانوادگی آنها طی مدت سیصد سال گذشته حتی درسفر وحضر همیشه روشن نگاهداشته شده است. رقص درمیان کوچیها درمیدانی صورت میگیرد که برجی از سنگهای سفید ساخته شده وبربالای آن آتش میافروزند و میرقصند.
ازدواج با دخترکم سن بین افراد ایل قشقائی برخلاف ایل بویراحمد و ممسنی بسیار مذموم و ناپسندیده است و داشتن بیش از یک زن نیز ننگ میدانند.

* * * * *

مردم بشاکرد در بلوچستان برروی قبر درگذشتگان خویش دیوار گرد بقدر یک متر بلند میسازند که یادگاری از دخمه میباشد و پس از دفن جنازه سنگریزه جمع میکنند و نزدیک روستای خویش بنام درگذشته خویش برروی هم انباشته میکنند چنانکه زرتشتیان در ریزد نزدیک دخمه مینمودند بگفته آقای نژند مردم کرمان در منزل خویش درمحلی که میت گذاشته بوده چراغ یا شمع روشن میکنند، چنانکه زرتشتیان مینمایند.

* * * * *

ارک بم بگفته صاحب حدود العالم که مولفه سده چهارم هجریست در دو هزار سال پیش بنا شده است و درطی این مدت چندبار تعمیر گردیده، در ارک یک آتشکده بهرام وجود داشته که بمسجد تبدیل گردیده و طاق آتش را چراغدان علی قرار داده اند. قریب سیصد

قدم دورتریک آتشگاه که با حتمال قوی آتش آدریان باشدموجوداست ویک آتشگاه دیگردرآنجاست که شاید آتش دادگاه باشد .

* * * * *

طایفه منگل وطایفه جاجی درجنوب کابل ، دریکصدوپنجاه سال پیش با تهدید بقتل وستم وضرب با جبار اسلام آورده اند .

* * * * *

بگفته همتی صاحب یادکوتاهی از سرگذشتم "تجارتخانه جهانیان دررفسنجان که رئیس آن شادروان پرویزجهانیان بوددررفسنجان یکتیمچه تجارتی ساخته بودکه دارای حمام وبالاخانه ها جای تابستانی مسافروهمه چیزبودوزرتشتیانی که باین شهر واردمیشدندوجای سکونت نداشتند ،حیران نمانند ومجاناً درتیمچه ساکن شوند .برای ورودُتوقف زرتشتیان بلامانع بود . "

* * * * *

یک دخمه کهنه قدیمی دربلوک انار بخش کرمان میباشد . کوه بهشت دوزخ نزدیک سلطان آباد کرمان است دوره اونیم فرسنگ میشودوارتفاع آن ۲۵۰ متر .علامت دخمه دراین کوه بسیار است وعمارتی که ارتفاع ۵ ۱متر است دراین کوه میباشدکه از ساروج و سنگ ساخته اندوازقراین ظاهراست که بنای این عمارت قبل از بعثت حضرت رسالت بوده است .

درنزدیکی روستای کریم آباد ازبلوک سیرجان کوهی میباشدکه دویست متراًرتفاع داردودرقدیم دخمه بوده . شاه شجاع آنرا قلعه ساخت وموسوم بقلعه سنگ است اکنون معمور نمیباشد .

جوزم معرب گوزم میباشدبفتح گاف ازقریه شهربابک درنزدیکی آن دخمه ای بربالای کوهی است که ارتفاع آن تخمین سی ذرع میشود . (نقل ازتاریخ کرمان خطی مولفه ۱۲۸۶)

* * * * *

سدره وکشتی ودخمه وقربانی وپنچایت یزد

پنچایت یزدجلسه آسمان روزوفروردینماه قدیم ۱۲۲۴ ای : دراین جلسه موبدان موبد دستورنامدار دستورکیخسرو متعهدشدکه موبدان سدره بپوشندودرحضورحضرات موبدان قرار براین شدکه هرکس سدره نداشته باشد ، اورا درآتش ورهرام وگهنبارها راه ندهندواینکه هرگاه چهارنفرگواهی دهندکه موبدی را دیده اندکه سدره ندارد ،برشنوم (نشوه ،نه شبه) او باطل است وبایدوباره مراسم برشنوم را برگزارکندتاآنکه بتواندموبدی کندوآنکه بینوا باشدوتوانائی تهیه سدره را ندارد ، مانکجی صاحب سدره برایگان بآنها خواهدداد

مانکجی درجلسه ورهرام وشهریورماه اظهار داشت تاکنون به بهدینان سدره داده میشد، اینک بصلاح جماعت است که سدره بموبدان نیز داده شود. سپس درمورد قربانی وبره نکشتن اندرزداد که قربانی بموجب فرمان دین وخداروا نباشد ودرجشن مهرایزد قربانی نکنند.

پنچایت یزد درانجمن ماه آذر ۱۲۲۴ یزدگردی با انجمن اکابر صاحبان پارسی هند درمورد دخمه مینویسند که در ورهرام و آبان ماه مراسم طلسم دخمه یعنی تقدیس آن برکوه نریمان برگزار شده وگروهی بسیاری از مردم درمراسم جشن و آفرینگان خوانی شرکت داشتند وبهدینان یزد متقبل شده اند که ۲۰۶ تومان بابت هزینه دخمه بپردازند.

درجلسه ورهرام وآذرماه مانکجی اظهار داشت پانصدعدد سدره از دهش مهربانجی پانده برای بینوایان کرمان فرستاده شود. قرار شد بهدینان مبلغ بیست هزار روپیه تاحد امکان برای هزینه رفع جزیه بپردازند. درجلسه ورهرام ودیماه ۱۲۲۴ بموبدان دستور داده شد هر بهدینی که سدره وکشتی نداشته باشد، کاردینی درمنزل آنها انجام ندهند وبموبدی که انجام نمیدهد پنجقران انعام داده میشود. هر بهدینی که بی‌سدره و کشتی پیش دستوران مدار برود با او همکلام نخواهد شد. مانکجی اظهار داشت یکهزار سدره از بمبئی رسیده هرکس میل دارد هر سدره به نیم قران بخرد وپول فروش آن را به بمبئی فرستاده میشود تا سدره های دیگر بفرستند. متاسفانه بسیاری از هموندان انجمن امروزی ما سنن دینی خود را خرافات شمرده پوشیدن سدره وکشتی را ترک نموده اند. از ذکر این خبر واحساسات دین پروری موبدان موبد یزد دستوران مدار دستور کیخسرو بایدستایش کرد که پیشنهاد پنچایت یزد درجلسه آبان وآبان ماه ۱۲۲۵ یزدگردی درتعیین حقوق برای اودرپرستار آتش ورهرام را قبول نمیکند وجواب میدهد هرکس هرچه دلش بخواهد برای نیاز به آتش ورهرام بپردازد می‌پذیرد نه بعنوان مواجب.

چون تیمسار سرتیپ دکتر جهانگیر اشیدری درکتاب تاریخ پهلوی وزرتشتیان در صفحات ۲۸۸ ــ ۲۵۵ درمورد پنچایت یزد وکرمان وانجمنهای یزد وکرمان وشیراز وتهران صحبت داشته اند، از ذکر آن خودداری میشود.

* * * * *

درحدود ۲۸۰ تا ۳۰۰ سال پیش خدابخش جاماسب بختیاری ساکن بوانات فارس با گروه زرتشتیان آنجا به یزد مهاجرت مینمایند. خدابخش که نام او بر بادیه مسین نوشته شده باشنده تفت میگردد.

* * * * *

در بمهرا حمدآباد که درچهار کیلومتری اردکان یزد واقع است حدود ۶۰ سال پیش ویران میگردد. یکی از اهل اسلام آنرا تصرف وساختمانی برای اقامت خویش درآنجا بنا مینماید.

دکتر رکن الدین همایون فرخ در اثر خویش کتاب و کتابخانه‌های شاهنشاهی ایران صورتی از کتابخانه‌ها داده است و ما در اینجا صورت کتابخانه‌های زرتشتی یا زرتشتی زادگان مسلمان از آنجا اقتباس مینمائیم.

" کتابخانه ابونصر شاپور ابن اردشیر : یاقوت حموی در معجم الادبا، ثعالبی در یتیمة الدهر، ابن اثیر در کامل و ابن خلکان در طبقات الادبا از کتابخانه بنام و معروف ابونصر شاپور بن اردشیر یاد کرده‌اند. ابونصر شاپور بن اردشیر کتابخانه‌اش را وقف عام کرده بوده است. (این هم یکی از افتخارات ایرانیان است که از قدیم‌ترین دوران دست بایجاد کتابخانه‌های عمومی برای بالابردن سطح معلومات و اطلاعات هم میهنان خود زده‌اند.) در کتابخانه ابونصر شاپور همه مردم توانسته‌اند از نفایس و ذخایر ادبی و علمی گرانقدر آن برایگان استفاده کنند. از اختصاصات کتابخانه عمومی ابونصر شاپور بن اردشیر که آن را بسیار ممتاز میداشته است وجود نسخ خطی متعدد در علوم مختلف بخط مصنفان و مولفان آن بوده است.

" بهانه و دست آویز ستیزه‌گریها و مبارزه مسلمان با زندیگی (زندیقی) و با صطلاح جهاد و مجاهده با بت پرستی و خلاف آیین و دین بود. درلفاف این شعار مردم‌فریب آنچه کتاب و نوشته گرانقدر ایرانی بود بدست فنا و نابودی سپردند که برخی از این رفتارشان ضرب المثل شد. خیذر پور کاوس افشین اشروسنه را که از ایرانیان میهن پرست و از دلیران بنام بود، با تهام اینکه در خانه‌اش کتابی از خداینامه داشته است آنرا دفتر گبرگان خواندند و باین تهمت ناصواب او را کشتند. وجسدش را نیز سوزاندند و آب دجله دادند. حکیم مختاری غزنوی در قصایدغرا یش چندبار بدفتر افشین اشاره کرده است.

" خداینامه افشین جلدش با گوهرهای بسیار گرانبها ترصیع یافته بوده است، دانشوران و سخن گستران ایران از دوران هخامنشیان و سپس اشکانیان و پس از آن ساسانیان برای احیای غرورملی و اینکه هم‌میهنشان بدانند وارث چه هنرها بوده و چه قهرمانیها در عرصه پهناور گیتی کرده‌اند بپرداختن و ساختن داستانهای ملی‌وقهرمانی دست یازیده بودند و اینگونه دفترها را دودمان ایرانی بسیار گرامی و عزیز میداشتند و آنرا کارنامه ایران میخواندند و برای بزرگداشت این کتابها برگهایش را زر اندود میکردند و هنر تذهیب از این هنگام بوجود آمد و سپس درجهان رواج یافت و جلد اینگونه کتابها را نیز با گوهرها میآراستند تا با ارزش مادی، ارزش معنوی آنرا به همگان بنمایانند."

کتابخانه رستم‌بن شهریار در ری : "شهنشاه غازی رستم‌بن علی‌بن شهریار در ری کتابخانه‌ای عظیم برپا داشت، بطوریکه ابن اسفندیار از دانشمندان تبرستان در تاریخ بنام خود متذکر است، پس از اینکه رستم‌بن اردشیر باوندی در تبرستان کشته

شد، او به ری گریخت و مدتها در کتابخانه رستم بن شهریار، از کتابهای آن بهره مند گردید، از جمله در این کتابخانه عالیقدر بنسخه تاریخ تبرستان تالیف ابوالحسن بن محمد یزدادی که بتازی بوده است دست یافته و آنرا بفارسی ترجمه کرده، اساس کار خود در تالیف تاریخ تبرستان قرار داده است. این کتابخانه نفیس تا هجوم مغول بر وجود داشته است. عبدالجلیل قزوینی مولف کتاب النقض نیز متذکر کتابخانه غازی رستم بن علی شهریار شده و نوشته است که نسخه اصل کتاب تنزیه را در سال ۵۳۳ﻫ بکتابخانه شهنشاه برده اند.″

کتابخانه مسجد عتیق اصفهان: ″مسجد عتیق اصفهان سابقه تاریخی کهنی دارد و پیش از دوره اسلامی آتشکده بوده و سپس مانند مسجدا یا صوفیه بمسجد مبدل شده و در زمان دیلمیها و سلجوقیان و ایلکانیان و مظفریها و حتی زمان اشرف افغان بارها تعمیر شده و بر وسعت شبستانهای آن افزوده گردیده تا جائیکه امروز بصورت یک مجموعه نفیس از هنر معماری ایران از دوران قبل از اسلام تا زمان حاضر در آمده است. چون این مسجد پیوسته مورد توجه و نظر پادشاهان و وزیران ایران بوده است مدرسه نیز داشته که دارای کتابخانه ای بزرگ و قابل توجه و مورد مراجعه دانشمندان و طالبعلمان بوده.″

کتابخانه فخرالدوله دیلمی: ″شاهنشاهان دیلمی که از ایرانیان اصیل و پرچمداران احیای سنتهای دیرین ایران و یکی از پاسداران زبان و فرهنگ آن بوده، هر یک بسهم خود در حدود فرمانروائی خویش بنشر ادب و زبان فارسی کوشش و مجاهدتی چشمگیر داشته اند. کتابخانهائیکه این دودمان ایراندوست بنیاد نهادند گنجینه شایگان بوده است. فخرالدوله دیلمی که خود مردی دانشمند و سخن شناس بوده نویسندگان و دانشمندان را بنوشتن کتابها مشوق بود و آثاری بسیار در ادب و دانش بنام او تالیف و تصنیف یافته است.″

″پس از آنکه ایرانیان مقهور عربها گردیدند تلاش و کوشش سپاهیان عرب بدور محور انهدام آثار استقلال و ملیت ایرانیان دور میزد. زبان رسمی و دیوانی تازی بود و حکام و فرمانروایان و دیوانیان را از سران عرب برمیگزیدند تا مراجعان و مردم کشور ناچار باشند بزبان دیوانیان که عربی بود گفتگو کنند و آن را برای رفع نیاز بپذیرند. برای محو مظاهر ملی ایران با شدت و سختگیری بیش از حد تصور مبارزه میشد. ایرانیان با دور اندیشی و خردمندی توانستند راه چاره بیابند و با وضع و اختراع خطی که از خط رازدبیره (یا واسف دبیره) ریشه میگرفت خط فارسی را بوجود آورند و برای ثبوت آن نخست بنوشتن قرآن با آن خط پرداختند تا راه هرگونه تهمت و حمله و تجاوز را بخط نوبنیاد خود مسدود سازند. این خط نوساخته را خط فارسی خواندند و عربها نیز آنرا بهمین نام یاد کرده اند. ابن ندیم نیز باین حقیقت معترف است و میگوید ایرانیان قرآن را بخط فارسی می نوشتند و میخواندند. این خط در اواسط قرن اول هجری بوجود آمد و قرائن و امارات برصحت

این نظراینکه بهافرید (بهآفرید) فرزند ماه فروردین پیش از سال ۱۳۲ه یعنی قبل از خلافت بنی عباس در نیشاپور واطراف آن آئینی تازه بنیاد نهاد. کیش او از تلفیق آیین مانی با دین بهی سرچشمه میگرفت وچنانکه مورخان عرب ثبت کردهاند. هفت نماز آورده بودکه بزبان فارسی بود وبرای این هفت نماز کتابی بزبان فارسی با خط فارسی نوشته بودکه پیروانش آن را میخواندهاند.»

کتابخانهخاندان نوبختی: «همچنانکه برمکیان از بزرگان وخدمتگزاران معبد نوبهار بودهاند، نوبخت نیز از بازماندگان دودمان مغان فارس بود واز دانش مغان بهرهکافی ووافی داشت وباآنکه فارس، خوزستان، ری وخراسان بتصرف عرب ونفوذ اسلام درآمد، با اینهمه نوبخت مغ همچنان سرپرستی مغان را بعهده داشت وآنان را رهبری وهدایت میکرد. دربرابرفشارهای حکام وفرمانروایان عرب با سرسختی ایستادگی مینمود ومیکوشیدکه آیین بهی را در سرزمین فارس زندهنگهدارد. نوبخت را بجرم تبلیغ ونشرافکار وآیین مغی (مجوسی) دستگیروبزندان افکندند. نوبخت چنانکه درآثاربازماندهازنویسندگان عرب مستفاد است، ازدانش مغان آگاه بوده ودرنجوم وستارهشناسی کهیکی ازدانشهای خاصهایشان بودهاست اطلاعات وسیع وغنی داشته، کتابی نیزازنجوم ازاویاد میکنندکهنخست بزبان پهلوی نوشتهسپس آن را بعربیترجمه کردهاست.»

«ابوبکراحمدبن علی خطیب بغدادی درتاریخ بغدادمتذکراست که قبل ازسال ۱۳۶ه نوبخت مجوس دراهواز محبوس بودهاست وبنقل ازتاریخ بغدادچنین روایت شدهاست که اسمعیل بن علی نوبختی برای ابن قاسم کوکبی ازشاگردان خوداین روایت کردهکه جدم نوبخت درآغازآیین مجوسی داشت ودردانش ستارهشناسی سرآمددیگران بود. آنگاهکه دراهواززندانی بودروزی ابوجعفرمنصوررا میبیندکهبزندان آمدهبوده. نوبخت گفته استکه ابوجعفرمنصوررا مردی بادرایت وزیبا روی دیدم وچهرهای دلفریب ونیکوداشت.»

«منصورنخستین خلیفهعباسی استکهدرمیان خلفای اسلامی بستارهشناسیواحکام نجوم عقیدهمندبودومنجمان وستارهشناسان راگرامی میداشت، نظرات واشارات ایشان رابکارمیبست. نوبخت راکهآیین زرتشتی داشت بقبول اسلامواداشت ودردستگاهخود بکارگماشت. نوبخت وپسرش ابوسهل ازمنجمان مخصوص وموردنظرمنصورخلیفهبودند بطوریکهخطیب بغدادی، آثارالباقیهوآثارالبلاد متذکرندمنصوردرساختن شهربغداد سال ۱۴۴ه ساعتی آغازبساختمان آن کردکهنوبخت آن ساعت رابراساس احکام نجومی اختیارکردهبود.

«ابوسهل ونوبخت ازمترجمان کتب پهلوی بعربی بودهاندوازاین نکتهتوان دانست کهنوبخت وارث کتابخانهبزرگی ازکتابهای فرس قدیموپهلوی بودهاست وبا دراختیار

دا شتن آ نچنا ن کتا بخا نه‌ا ی نه‌تنها وسیله‌نقل آ ن آ ثا ررا بزبا ن عربی دردست دا شته بلکه‌توا نسته‌ا ست بفرزندش نیزخوا ندن ونوشتن خطوط پهلوی ا شکا نی وسا سا نی وچه خطوط دیگرا یرا نی را بیا موزد .

" خا ندا ن نوبختی که‌ا زسا ل ۱۱۴ه‌ تا ۳۲۶ه‌ ا زآ نها نا مونشا ن دردست دا ریم‌موسس خزا نة‌ا لحکمه‌بوده‌ا ند . خزا نة‌ا لحکمه مرکزا جتما عا یرا نیها وشعوبیه‌بوده‌که‌وسیله‌نوبخت وفرزندش ا بوسهل بن نوبخت دا یرگردیده‌بودوکتا بخا نه‌آ ن بزرگترین کتا بخا نه‌ها ی زما ن بودوبیشترکتا بها ی آ ن کلامی، حکمی، فلسفی،علمی‌ونجومی بوده‌ا ست . ا بن ندیم نیزمتذکرا ین نکته‌هست .

" بطوریکه‌گذشت خا ندا ن نوبخت درنقل آ ثا را دبی وعلمی ا یرا ن با ستا ن وا حیا ی سنت ها ی ا یرا ن طی دوقرن خدما ت برجسته‌ا ی ا نجا مدا دندونها لی را که‌ا یشا ن کا شتند درسده‌ها ی بعد ثمرا ت وا ثرا ت ا رزنده‌ا ی ببا رآ ورده‌ا ست . "

مسعودی درا لتنبیه‌وا لاشرا ف ا زکتا ب عظیمی درتا ریخ ا یرا ن صحبت میدا ردکه‌در سا ل ۳۰۳ه‌ درا ستخرپیش یکی‌ا زبزرگا ن ا یرا نی دیده . ا ین کتا ب بگفته مسعودی مصورو شا مل علوم‌کثیره‌ومطا لبی بوده‌که‌درآ یین نا مه‌وگا هنا مه‌نیزوجودندا شته‌وآ نرا درنیمه جما دی ا لثا نی ۱۱۳ه‌ ا ستنسا خ وبرا ی هشا م‌بن عبدا لملک بن مروا ن ا زپهلوی بعربی ترجمه‌کرده‌بودند .

کتا بخا نه منوچهرهومجی: درسا ل ۱۳۱۰خورشیدبا نوی روا نشا دمنوچهرهومجی‌کتا بخا نه اورا با نجمن زرتشتیا ن تهرا ن هدیه‌نمود . شما ره کتا بها ی آ ن ۲۵۱۴ میبا شدکه‌شا مل کتا بها ی ا نگلیسی عرفا نی وتا ریخی وگجرا تی ا ست .

کتا بخا نه‌ا ردشیریگا نگی : بسا ل ۱۳۴۰خ با نوفرنگیس یگا نگی(شا هرخ) کتا بخا نه بزرگی با هزینه‌خویش بنا م‌شوهرخویش ا ردشیربرروی زمین ا نجمن زرتشتیا ن تهرا ن سا ختما ن نمود . کتا بخا نه‌نا مبرده‌بهترین کتا بخا نه‌ا یرا نشنا سی وزرتشتی شنا سی ا ست مشتمل ا ست برکتا بها ی ا نگلیسی ،فا رسی، فرا نسه ،آ لما نی،گجرا تی،هندی،ا وستا وپهلوی درموضوعا ت گونا گون بویژه‌درموردین زرتشتی. کتا بخا نه منوچهرهومجی نیزدرا ین کتا بخا نه‌ا دغا م‌گردیده‌ا ست شما ره‌کتا بها ا ینک بیش ا زنه‌هزا رمیبا شد . وا قع درتهرا ن کوچه‌زرتشتیا ن خیا با ن میرزا کوچک خا ن .

کتا بخا نه‌سا زما ن فروهرزرتشتی تا سیس ۱۳۳۱خ وا قع درکوچه‌با مشا دخیا با ن‌حا فظ تهرا ن .

کتا بخا نه‌نرگس بسرپرستی گروه‌زرتشتیا ن تفت وتوا بع مقیم‌مرکزتا سیس ۱۳۵۱خ وا قع درمیدا ن سنا ئی کوچه‌ششم‌تهرا ن.

کتا بخا نه‌زرتشتیا ن بسرپرستی کا نون زرتشتیا ن شریف‌آ با دمقیم‌مرکزتا سیس

۱۳۶۰خ واقع درتهران پارس .
کتابخانه‌هورشت واقع درخانه‌روانشاد کریمداد صرفه‌پدردکتر رستم‌صرفه‌دریزد بسرپرستی هئیت نظارت برسرمایه‌انجمن زرتشتیان تهران با اهدای ۱۰۶۱جلدکتابهای فارسی،انگلیسی،پهلوی،اوستا وگجراتی با زماندگان روانشاد خدارحم‌هرمزدیار هرمزان اینک بیش از چهارهزار کتاب دارد و امیدزیاد شدن هم‌هست .
کتابخانه مارکار درپرورشگاه مارکاریزدتاسیس ۱۳۱۳دارای بیش از دوهزار کتاب که‌بخش مهم‌آن بتوسط دینشاه جیجی بای های ایرانی سلیسیتربمبئی ورشیدشهمردان اهدا گردیده .
کتابخانه‌ناهیدبسرپرستی انجمن زرتشتیان خرمشاه تاسیس ۱۳۵۶خ واقع درخرمشاه یزد .
کتابخانه‌زرتشتیان بسرپرستی انجمن زرتشتیان نرسی‌آباد تاسیس ۱۳۵۴خ واقع درنرسی‌آباد یزد .
کتابخانه‌کوچه‌بیک بسرپرستی انجمن زرتشتیان کوچه‌بیک واقع درکوچه‌بیک تاسیس ۱۳۵۷خ .
کتابخانه‌مهرابی بسرپرستی کمیته‌خیریه‌خداداد مهرابی تاسیس ۱۳۴۱خ واقع‌در خیابان ناصریه‌کرمان .
کتابخانه‌پاسارگاد بسرپرستی سازمان جوانان زرتشتی، واقع درپذیرشگاه زرتشتیان درشیراز .
کتابخانه مروارید درطبقه هم‌کف دربمهرا ربا ب رستم‌گیودرنیورا شل نیویورک اتازونی آمریکا .
کتابخانه‌زرواسترین سنترواقع در LOS ANGELES درجنوب کالیفرنیا اتازونی آمریکا .
دکترهمایون فرخ درپایان صورت کتابخانها چنین نتیجه‌گیری میکند . "هجوم عرب برایران وعدم‌اطلاع وآگاهی گروهی ازوقایع نگاران ازرویدادهای واقعی‌تاریخی درگوشه‌وکنارایران، این توهم‌را پیش‌آورده‌است که‌نزدیک به‌دوقرن ایرانیان دربلاتکلیفی وانقیادخلفا بسربرده‌اند درحالیکه‌حقیقت‌واقع جزاینست . ازسال بیست‌وپنجم هجری پورگیلانشاه‌درتبرستان وروپان علم‌استقلال برافراشت ودرناحیه‌دیگرمازندران اسپهبدان ودرسال چهل وپنجم‌هجرت ودابویه‌پورگیل درسال ۵۶ه وپادوسبان درچهلم هجری وتبعیت آنان پس ازچندی صفاریان،سامانیان،بویهیان و زیاران وووپرچم استقلال برافراشتندوبمروربنفوذبیگانگان پایان دادند. طرح این مسئله‌برای گروهی غیرمترقبه‌وباورنکردنی است‌که‌ادبیات وفرهنگ ایران پس ازدوران اسلامی متعلق بخودایرانیان است‌وعرب رادرآن سهمی نیست ووجودگویندگان ونویسندگان

ودانش پژوهان قرن سوم وچهارم هجری برپایه واساس افکار وآثار گویندگان سده های قبل از آن است . اینک درمییابیم که برخلاف تصور شکاکان درقسمتی از ایران در بیستمین سال هجرت قیام علیه بیگانگان آغاز شده بود وبرای حفاظت وصیانت زبان و فرهنگ ایران از دستبرد حوادث پناهگاهی امن وامان بوجود آمده بوده است . آیا قابل قبول است که حکومت وسلطنتی از بیستمین سال هجرت در مازندران ورویان و تبرستان با استقلال فرمانروائی کند وفاقد خط وزبان باشد؟ آیا این دودمانها که در بخش اعظمی از شمال ایران حکومت میکرده اند درسال بیستم هجری بخط کوفی دفترها و رسائل حکومتی خودرا مینوشته وتنظیم میکرده اند . درسالهای ۲۰ تا ۴۰ هـ خط کوفی یا مدنی یا مکی درخارج ازحوزه عربستان هم رواج یافته بوده است ؟ آیا این ملوک و فرمانروایان که قهرا با فرهنگ وادب پهلوی وپارتی آشنائی داشته اند (بدلیل وجود کتیبه های پهلوی دربرجهائی درمازندران ازجمله برج گنبدلاجیم ورسکت)با شعروسرود دوران پیش از اسلام بیگانه بوده اند ؟ وآیا یکباره ونا گهانی درزمان صفاریان وسامانیان شعرخلق السا عه با آنهمه عظمت وبزرگی وبلاغت وفصاحت پدید آمده بوده است ؟ تحقیق عمیق دراینگونه مطالب ومسائل به بسیاری ازمجهولات میتواند پاسخ مستدل دهدوما را بعظمت وارزش فرهنگ جهانی وفروغ بخش ایران رهبری وهدایت کند و این واقعیت وحقیقت را برملاء وآشکار سازدکه ایرانیان ازدیرباز درعلوم ودانشهای گوناگون صاحب آثار ونظر بوده اند . وجودکتابخانه های عظیم دردوران قدیم بحثی نظری وتخیلی نبوده وهمین سنت دربوجودآوردن کتابخانهای بسیار وبیشمار دردوران پس از اسلام وهمچنین تاسیس وایجاد مدرسه ها اثری مستقیم وغیرقابل انکار داشته است .٪

کلانتران زرتشتی

زرتشتیان برای اداره امورخویش دردوران گذشته تحت رهبری کلانتران بودند که از بین خویش وبا نظردولت انتخاب میشدند . دولت نیزبرای اداره امور اقلیت زرتشتی ،پستی بنام حکومت مجوسیان دایر کرده بود . کلانتران زرتشتی درباره امور جماعت خویش با او مذاکره مینمودند . وصول مالیات جزیه ازافراد زرتشتی برعهده کلانتر وقت بودکه درموقع خودبخزانه بپرداخت .

صاحب جامع مفیدی درموردانتصاب کلانتردرص ۲۰۶ چنین مینویسد . "الله قلی بیک وزیر (درگذشت ۱۰۷۹ هـ)درزمان شاه صفی شانی صفوی من حیث الاستقلال زمام مهمات و معاملات وحکومت دارالعباره یزدوتوابع بقبضه اقتدار درآوردوزیرجلیل القدر و متصدی خالصجات وکرکراق سرکارخاصه شریفه ونا ظرکل اوقاف دارالعباده مزبورگشت وحکومت وداروغگی مجوسیان که فی الواقع منصبی است عظیم بآن جناب تعلق میداشت وبی شائبه تکلف وسخن آرائی آن دوحه چمن سروری درمدت چهل سال که درکمال اقتدار

واعتبار دربلده طیبه یزدعلم استقلال برافراشته بود." بازدرصفحه ۷۵۸ چنین آورده "درسال ۱۰۷۹ه حکومت مجوسیان یزدکه فی الحقیقت منصبی است عظیم القدربه محمد خلیل بیک خلف وزیرغفران پناه مفوض فرمود."

موقعیت کلانتران زرتشتی بسیارمهم بوده. نامه هائی که ازپارسیان هندبنام موبدان ایران میآمده وجویای پرسش پاسخهای دینی خودبوده اند، درخانه کلانتر بوسیله موبدان وباحضوراوپاسخ داده میشدوهمه موبدان وکلانتروبسیاری ازبهدینان متنفذ امضاء میکردند. نامبهدینان وموبدان شهرهای دیگرنیزدرآن ذکرمینمودند.

نامه های پارسیان که ازسال ۸۴۷تا ۱۱۴۲یزدگردی بایران میرسدتنها ازنام ملا بهرام اردشیرکلانترساکن خرمشاه اطلاع داریم که درمنزل اوجواب نامه داده میشود.چون هنگام ورودملاکاوس بن رستم چاپارنامه هند، کلانتروقت دریزدنبودوبرای انجام امور مالی زرتشتیان بشیرازپایتخت کشوررفته بود،پاسخ نامه تادوماه پس ازوروداوبتاخیر افتاد. هنگام مراجعت کلانترانجمنی ازموبدان وبهدینان درمنزل اوتشکیل وپاسخ نامه نوشته وبچاپارنامه داده میشود. یزددرآن هنگام دستورنشین بودولی قبل ازآن ترکاباد تاچندین سده دستورنشین بوده است.

ازنامه های آن زمان چنین مستفادمیشودکه پس ازسال ۱۱۰۰یزدگردی شصت خانوار ازموبدان زرتشتی ترکاباد بواسطه ستمکاری وضرب وشتم مامورین دراخذمالیات جزیه دستجمعی اسلام میآورندوپس ازاسلام آوردن چون پیشوای دین وبعبارت دیگرسید دین بوده اندعمامه سیدی برسرمیگذارندوسیدوآقای مسلمانان میشوند. دستوروقت پس ازاین پیشآمدبا آتش مقدس ورهرام به یزدمیرودویزددستورنشین میگردد.

ازنام کلانتران پیش ازسال ۱۱۴۲ی اطلاعی دردست نیست. تنها ازنام شخصی که در سال ۱۱۴۲ی کلانتربوده بنام ملابهرام اردشیرخرمشاهی آنهم ازگزارشی که ملا کاوس در هندداده بدست ما خبررسیده است. ملابهرام دردوره کلانتری خویش مصدرخدمت مهمی نسبت بزرتشتیان شده وآن اینکه اقلیت مذهبی یهودمیبایست یک وصله ناجورکهنه برپشت قبای خودبدوزندتا ازدورشناخته شوند. اما برای زرتشتیان چنین حکمی وجودنداشت. تنبان زرتشتیان سفیدبودوتنبان مسلمانان نیلی یا سیاه رنگ. امادرسال ۱۸۸۰م درموردزرتشتیان نیزچنین حکمی صادرکردند. ملابهرام خرمشاهی کلانترزرتشتیان بگفته ناپیرملکم ازحاکم وقت محمدحسنخان مهلت سه روزخواست وبهمه زرتشتیان دستور دادفورا " لبه گریبان پیراهن خودرا گلدوزی نمایندوروزسوم همه مردم آن پیراهن را پوشیده بکوچه وبازاربروند. ملابهرام بحاکم عرض نمودمقصودازحکم تشخیص زرتشتیان ازمسلمانان است اینک باین وسیله ازیهودیها نیزتشخیص داده میشوند. علما چون دیدندبرخلاف منظورآنان که هتک شرف زرتشتیان بودخودرا بوضع بهتری آراسته اند موضوع را مسکوت گذاشتند.

اما نام کلانتران دوره بعد تر در یزد عبارتست از خداداد رستم کدخدا کسنویه ای مرزبان ظهراب کسنویه ای و بعد نوه اش هرمزدیار خدابخش و پس از او ملا بهرام خرمشاهی سپس کدخدا بهزاد داد زنا م پدر و محل اقامت او بی خبریم. کدخدا بهزاد در سال ۱۲۲۳ ی ببعد کلانتر یزد بوده است. مردم از زیاده رویهای او در مورد جمع آوری جزیه به مانکجی و پنچایت یزد که در سال ۱۲۲۳ ی تشکیل شده بود شکایت مینمایند، و بحساب او در امرداد ماه ۱۲۲۵ ی رسیدگی میشود. بدینقرار:

از رعیت وصول کرده ۹ر۱۱۵۷ تومان خرج کرده اصل پول دیوان ۸۰۰ر۴ر۸۳۶ تومان

تومان عباسی	۸ر۱۹	حق الحکومه	۱۰۰ر۰
	۷ر۱۱۷۷	میرزا سیدحسین رکن آبادی	۲۲ر۰
		تفاوت مستمری	۲ر۷
		تفاوت تخفیف	۱۵ر۰
		تومانی سیصد دینار	۲۰۰ر۲ر۲۷
		داروغگی	۲۵ر
		میرزا صدر	۱۳ر
		مستمری	۷۲ر
		مواجب کدخدا	۴۰ر
			۹ر۱۱۵۷
		طلب مردم	۸ر۱۹

بموجب صورت فوق کدخدا بهزاد یکصد و نود و هشت قران زیادتر از مردم وصول کرده است.
آخرین کلانتر یزد ملا دینیار بهرام کلانتر میباشد که بموجب فرمان جلال الدوله مورخ به ۱۳۱۶ه با مین الفارسیان ملقب گردید.

کتاب در التیجان تالیف اعتماد السلطنه در سالنامه ۱۳۰۸ه در آخر کتاب نامهای کارگزاران زرتشتی کرمان را بدین روش میدهد. ملاکیخسرو کلانتر، ملاگشتاسب ریش سفید و میرزا بهمن ریش سفید و در سالنامه ۱۳۰۹ه نام ملاجمشید پسر ملا کیخسرو هم یاد شده است. در سالنامه ۱۳۰۹ه نام رستمجی پارسی را ذکر میکند که نماینده دولت شاهنشاهی در کلکته شهر مهم کشور هند بوده است. در دوره زمامداری جلال الدوله پسر ظل السلطان بسال ۱۲۶۱ ی در یزد کدخدا خداداد اسفندیار مربادی تماس نزدیکی با جلال الدوله داشته و مصدر خدماتی نیز بجماعت زرتشتیان بوده است، کتاب المآثر والاثار تالیف محمد حسنخان اعتماد السلطنه مولفه ۱۳۰۶ هجری قمری از رستمجی زرتشتی هند که در کلکته قونسول ایران بوده و از میرزا حبیب الله سرپرست زرتشتیان و ملاکیخسرو کلانتر و ریش سفید زرتشتیان کرمان و یزد نام میبرد.

رونوشت تعهدی که مانکجی هاتریا از موبدان یزدگرفته است

تاریخ یوم فرخ گوش اج سفندارمزدماه قدیم ۱۲۲۴ ای سرکاررست صاحب مانکجی حضرا تان موبدان مفصله ذیل را طلبیده درمنزل آتش ورهرام سئوال پرسیدند. سئوال اول اینکه درطریقت آئین زرتشت انوشه روان، جایزولازم است که کلهم موبدان و بهدینان بقانون راه دین سدره بپوشندیا خیر. حضراتان حاضرجواب دادندکه بلی جایزولازم است، هرکس نپوشدخارج ازدین بهی میباشد. یعنی بایدکلاًزن ومردسدره بپوشند چنانچه هربهدینی با سدره نباشدوهرموبدی بخانه آن شخص برودکارروان بکندآن موبد ازکارموبدی معزول است هوشت ازاو بگیرندوچون قبل ازاین قرارشده بود کلا" زن ومردوطفل موبدان سدره بپوشانندتادراین هنگام بعضی عمل نموده وبعضی سهل شمرده ازتاریخ فوق اقرارنمودندوسوگندیادکردندکه من بعدازاین خودوعیال خودسدره بپوشندوبپوشانند. به دین بهی بی بهره هستندا گرنکنند. ودیگر سئوال فرمودندکه درطریقت وبفرموده حضرت زراتشت گاوکشتن جایزاست یا خلاف است. جواب گفته که خلاف است. بفرموده پیغمبرزراتشت بهیچ وجه گاورا نبایدکشت. فرمودند اگرچنین است چراگاورا بخاتون بانومیبرندوراببسیاست میکشند؟ جواب گفته که آنهم خلاف است. بعدازاین عمل موقوف است. امضاء

دستوردستوران نامدار ـ موبددینیار نوشیروان ـ موبدبهرام موبدبهمرد ـ موبد خدابخش مرزبان ـ موبدفرودآبادان ـ موبدخداداد خدابخش ـ موبدجمشیدخدابخش ـ موبدفریبرز ـ موبدبهرام اردشیر ـ موبدخدابخش رستم ـ موبدآبادان ـ موبدمهربان پشوتن ـ موبدخداداد ـ موبداورمزدیار سیاوش ـ موبدرستم مهربان ـ موبدشهریار اسفندیار ـ موبدکیخسرومهربان ـ موبدبهرام خدابخش ـ موبدپیران رستم ـ موبدخداداد اردشیر ـ موبددینیار وفادار ـ موبدخسروبهمن ـ موبدمهربان خسرو ـ موبدکیخسرو بهمن ـ موبدهماوند ـ موبدخسرومهربان ـ موبدفرامرز ـ موبدخداددینیار ـ موبد تیراندازاردشیر ـ حقیردینیار ولدبامس حضورداشت.

فهرست کتب زرتشتیان که نویسندگان آن زرتشتی بوده اندو اینک دردست نیست یا بنظرنگارنده نرسیده

(نقل ازنسخه خطی بنشانی R 84 محفوظ درکتابخانه خورشیدچی کاما دربمبئی)

۱ـ آئینهٔ سکندر، نام کتابیست ازتصنیف ذوالعلوم حضرت آذرکیوان دربیان عقل ونفوس. ۲ـ تاریخ ابن همایون ازتصنیف طایفهٔ اول وخشوران وخشورآبادکه اوراصاحب شریعت وپیغمبرکامل دانند. ۳ـ اورندنامه، تصنیف پیشدادوخشورو

پیشدادشهنشاه‌هوشنگ . ۴ــ تهمورث نامه ، دربیان ریاضت حضرت کیومرث . ۵ ــ نهاد موبدی. ۶ــ فرهادگرد ،دربیان آنکه‌برکیومرث وحی نازل شدبجهت فرماندهی وحکمرانی وبنای سلطنت اووذکرسلطنت هوشنگ . ۷ــ اروندنامه‌دربیان حضرت سیامک یعنی شیث مذکوراست . ۸ــ جاویدان خرد ، کتابیست درحکمت عملی ازتصنیف شاهنشاه هوشنگ . (این کتاب ناقص وچندین چاپ آن موجوداست وبهترین چاپ آن ترجمه و تالیف سیدمحمدکاظم امام‌برروایت ابن مسکویه‌رازی میباشد.) ۹ــ نامه‌شیدستان ، تصنیف شهنشاه‌جمشید. ۱۰ــ فرهادنامه ، دربیان ریاضت حضرت تهمورث وغیره. ۱۱ــ آفریدون نامه ، دراحوال تهمورث . ۱۲ــ نامه‌خجسته‌افراز ،تصنیف وخشورمنوچهر. ۱۳ــ شکوه‌سار ،تصنیف حضرت ساسان دویم‌دربیان علم‌حصولی وحضوری. ۱۴ــ کتاب تهمورث نامه. ۱۵ــ شامه‌شکوه‌فزا ، ازفرزانه‌پهلوان دستان سام‌دربیان منوچهر. ۱۶ــ خدیو نامه. ۱۷ــ نامه‌آئینه‌آئین، ازفرزانه‌جاماسب . ۱۸ــ واقعه‌اولیای پارس،دربیان کیخسرو. ۱۹ــ جامع الاصول،ازتصنیف ابن اثیردربیان وجه‌تسمیه‌کیخسرو. ۲۰ــ فرزادگان، کتابیاست ازتصنیف آزادسروکه‌ازنژادسام‌بن نریمان است واکثرش مشتمل برکردار رستم‌وخداپرستی وجهانگیری اوونیزدرآن کتاب مذکوراست که‌حضرت رستم‌میگفت که‌درواقعه‌ای دیدم‌که‌میگفتندسه‌گناه‌کردی که‌باوجودعبادت شراب ازاندازه‌بیرون خوردی وگوشت زندبار که‌مکروه‌است خوردی وجمعی که‌تهذیب اخلاق بریاضت کنندایشان رانیز براکل گوشت تکلیف نمودی باخبرباش که‌تراحرب اسفندیاربایدنمودکه‌ازآن امری‌عظیم‌تر نیست . ۲۱ــ کتاب نیرم‌سور ، دربیان تهمتن رستم‌آنچه‌بتحقیق پیوسته‌ودرکتب معتبره ایرانیان آمده‌که‌رستم‌بعدازآنکه‌حضرت زرتشت مبعوث شدقرائت زندآموخت وبدان پرداخت امادرمستی باده‌نوشی گورکشته‌شیرخورده‌وناداسته‌بهمن رانیزبخوردن گوشت تکلیف نمودواودست نیازید. ۲۲ــ نامه‌خردکام ، ازشهنشاه‌بهمن دربیان اسفندیاروگرویدن رستم‌بدین زرتشت علیه‌السلام‌واورارساله‌ایست مدلل برقبله‌نهادن حضرت آتش وغیره. ۲۳ــ نامه‌آئین دادنام ،ازوخشوردیوبندشهنشاه‌تهمورث دربیان بزرگی شهنشاه‌هوشنگ . ۲۴ــ تفسیرژند ، ازآذرساسان اکبر. ۲۵ــ پرتوفرهنگ ، ازآذرکیوان . ۲۶ــ تخت طاقدیس از آذرکیوان دربا ب نورالانوارورب النوع هراشیاء . ۲۷ــ طباع نامه ، درمعرفت عقول . ۲۸ــ مثل افلاطونی، درمعرفت عقول . ۲۹ــ هدینه‌سپهر ، ازحکیم جاماسب دربیان فلک الافلاک . ۳۰ــ فرزین فرهنگ ازشیدآئین درباب افلاک. ۳۱ــ هنر آباد ، ازدستان سام‌دربزرگی کواکب سبعه‌ومفاصله‌فیمابین ایشان وکسوف وغیره .

۳۲ــ نامه‌برزیوند ، ازرسول اله‌زرتشت علیه‌السلام. برزیوندبمعنی سخن بی رمز و صریح راگویندودراین نامه‌چگونگی عناصرچهارگانه‌که‌ازآمیزش یکدیگرچه‌خاصیت پیدا میشودواحوال هفت اقالیم‌وزلزله‌زمین وغیره‌مذکوراست . ۳۳ــ پالان خران، ازشیدوش نامی‌که‌پیشکارحضرت ساسان بنده‌بود. ۳۴ــ کنشنامه‌ازپادشاه‌جمشید. ۳۵ــ شرح

سیاست مدن، از حکما. ۳۶- از شهنشاه اردشیر در انتظام مملکت. ۳۷- باستان نامه، درباب شهنشاه اردشیر. ۳۸- نصایح الملوک، از آذر مهر. ۳۹- باوان خرد، از وخشور پیشداد و شهنشاه پیشداد مذکور است و در علامات تفرس. ۴۰- خردکامنامه از شهنشاه بهمن. ۴۱- رساله تهمتن دوران، درباب آتش پرستی. ۴۲- بست شاهی، در بزرگی اسفندیار و آنچه فیما بین او و رستم واقع شد. ۴۳- تهمورث نامه، دربیان مذکور. ۴۴- نامه طهمورسی، تهمورث نامه را گویند که درباب مذکور شد. ۴۵- شامه فرهاد بن اردشیر درباب سیمرغ که او مرتاض کامل در صورت طایر بود. ۴۶- رساله ایست از بهرام شاه که او نیز از مرتاضان حکما بود و در احوال سیمرغ تصنیف نموده. ۴۷- کردار نامه، دربیان رستم و اسفندیار. ۴۸- نامه دانش افروز، از شهنشاه اردشیر بابکان. ۴۹- ویژه پرویزی، از بزرگ امید دربیان بهمن یعنی عقل اول. ۵۰- کردار شاهی، درچگونگی شهنشاه بهمن. ۵۱- دادنامه، درچگونگی شهنشاه بهمن. ۵۲- نامه از تصنیف بهمنیار بن خراد بن زرمهر که یکی از عظمای فرس وصلحای عصر بود در احوال شهنشاه اردشیر. ۵۳- باستان نامه، از آذر آئین در ستایش بهمن پادشاه. ۵۴- نهاد شاهی از تصنیف و فراهم آورده هائی درباب انتظام مملکت پادشاه بهمن. ۵۵- آئین خسروی از جوامع ایزدگشسب است درباب انتظام سلطنت شهنشاه بهمن. ۵۶- نامه راست ایستی، از تصنیف شهنشاه بهمن دربیان قتل زندبار. ۵۷- جاماسب نهاد- جمع کرده فرزانه صاحب جمال مشتمل برکردار خسروان ونصایح ایشان ومواعظ فرزانگان وآداب وخواص بزرگان و وقایع اقالیم سبعه. ۵۸- آئین بهمنی، که در خلق وکردار اوست مشتمل برسخنان آن حضرت. ۵۹- داراب نامه، از دارا ب اکبر در کردار پادشاهان گذشته. ۶۰- باستان نامه دانشور. ۶۱- خرادنامه. ۶۲- دانش افزای نوشیروانی، بوذرجمهر نوشته ۶۳.- تاریخ شیدوش که از قدمای مورخین پارس است. ۶۴- گلستان بینش از تصانیف خراد بن آئین گشسب در واقعات نمودکیانی وسایر نامهای اعجام مسطور است. ۶۵- گلستان دانش، از تصانیف آذر پژوه بن آذر آئین بن گستهم بن بهرام بن ماه آذر بن فریبرز بن کاوس. ۶۶- نوروز شاهی، فراهم آورده های خراد بن برزین بن سیمای برزین بن آئین گشسب بن زواره بن زال بن سام دربیان رستم ودختر او وبانوگشسب. ۶۷- جاماسبی، از فرزانه جاماسب. ۶۸- دانش فروز، درچگونگی شهنشاه داراب بن بهمن. ۶۹- ماه آذر را رساله ایست درشناخت آتشکده ها وآداب زیارت آذرپرستی که بفرموده هرمز بن نوشیروان نوشته. ۷۰- نامه فرهاد که یکی از موبدان است وتاریخ وصفات آذرکده ها وطریق وآداب زیارت ونماز و چون اذکار وسده وچله وسالیانه وخلوت وسایر طاعات واوراد روحانیات ذکرکرده، درآن کتاب گوید که آتش بلخ از آیینه گشتاسب است والی یومنا که روزگار حضرت شهریار پادشاه جهان اردشیر بابکان است نیفسرده وکسی بخرابی آن جز ارجاسب سعی نموده وبعد از او آسیب الی الیوم بر آن نرسیده وهمگی ملوک اعجام در تعمیر ومرمت

آن میفزودند. ۷۱- نامه‌هوش پیرای، از بوذرجمهردربیان طبقه‌اشکانیان. ۷۲- باستان نامه، دراین نامه‌بسیاری ذکرملوک عجم‌آمده‌است. ۷۳- نامه‌فروغ بخشای، دربیان حضرت ساسان. ۷۴- کتاب بادسار، ازموبدهوش دربیان شهنشاه‌دداراب.

۷۵- کارنامه، نسخه‌ایست ازمولفات شهنشاه‌اردشیربابکان مشتمل برکیفیت خروج‌و طواف اودراطراف واکناف ربع مسکون. (چندین جورترجمه‌این کتاب که‌بپهلویست چاپ شده‌است.) ۷۶- سوم‌سور، یعنی آداب العیش نام‌آن کتاب جهت عوام اردشیر بابکان تصنیف کرده‌وآن مشتمل برآداب خوردن وآشامیدن وبامردم‌زندگانی کردن.

۷۷- کارستان، نام‌کتابی سترک است درحکمت عملی ازشهنشاه‌اردشیربابکان. ۷۸- نورحدیقه‌بینش، ازشهنشاه‌اردشیر. ۷۹- سروموزون بساتین، ازشهنشاه‌اردشیر. ۸۰- نهادفارس. ۸۱- نهادخسروی، دربیان کرم‌وسخاوت شهنشاه‌شاپوربیان کرده. ۸۲- نامه‌سرا سرفرهنگ، ازوخشورهنرپرورساسان پنجم‌درچگونگی سلطنت خسروپرویز. ۸۳- کتاب کتب سیر، دربیان خسروپرویز. ۸۴- رساله‌ایست ازآذرزرتشت، درریاضت سیامک.

۸۵- آمیغستان، دربیان آبادیان که‌ازایشان اختراع اسباب دنیا وجودگرفت. ۸۶- اخترستان، دربیان قبله‌نهادن اختران وبوی خوش که‌مخصوص ایشان است افروختن.

۸۷- جشن سده‌تصنیف وترجمه موبدهوش درمکانات اعمال وکشتن زندبار. ۸۸- سرودمستان ازموبدهوشیار مرقوم‌است که‌اززمان شت کیومرث تاجمشیدشیروغیره‌درندگان مطیع‌ایشان بودندوخون نمیریختند. ۸۹- زردست افشار، تصنیف نموده‌موبدسروش درجلسات و آئین نشستن. (این کتاب درهندوایران چاپ شده‌است.) ۹۰- نوشدارو، کتابی‌است ازموبدسروش. ۹۱- سکنگبین، ازموبدسروش. ۹۲- بزمگاه‌تصنیف موبدخوشی. ۹۳- ارژنگ مانی، تصنیف فرزانه‌بهرام‌بن فرشادکه‌اوراکوچک بهرام‌گویند. ۹۴- ویژه‌موبدی، تصنیف موبدپرستاربن خورشید. ۹۵- پیمان فرهنگ، نامه‌ایست ازپیغمبرمه‌آباد و آن راترجمه‌هاکرده‌اند یکی ازآن ترجمه‌ها ترجمه‌فریدون آبتین است ودیگرازبزرگمهر برای نوشیروان قبادواین پیمان فرهنگ کلام‌آلهی است. ۹۶- کامگار، ازپارسیه گروه سمرادیان که‌درعهدسلطان محمودغزنوی بودرساله‌منظومه‌نوشته. ۹۷- رساله جمشاسپ بن جمشیداست وگروهی در اطاعت اوبودندکه‌ایشان به‌جمشاسپیان معروفند.

۹۸- رساله ازخداداد، واوموبدی بوددرهنگام ضعف سلطنت جمشیدوتسلط ضحاک و متابعان او راخدائیان گویند. ۹۹- رساله‌ای ازمردی پیکری نام ومتابعان اورا پیکریان گویندوعقیده این فرقه‌آنست که‌ایزدمتعال عبارت ازآتش‌است. ۱۰۰ - رساله‌ای ازآلار، وگروهی که‌پیرواوبودندموسوم به‌آلاریانندومذهبشان چنین است که‌خداازآب‌است. ۱۰۱- رازآباد، نام رساله‌ایست ازشیداب مشهوربشمس الدین و اوپزشکی بودورساله‌مذکوردرتقویت آئین خویش مدلل بآیات قرآنی ساخته. ۱۰۲- نامه‌آخش، آخش موبدی بودپارسی نژادوآیین خودراچنان تعیین نموده‌بودکه‌مایه

آ خشیجا ن خدا ست . ۱۰۳- موبدآ ذرخرا دکتا بی تصنیف نموده دربیا ن زندکه ۲۱ نسک ا ست . ۱۰۴- رمزستا ن زرتشت ، ا زتصنیف حکیم آ لهی جا ما سب . ۱۰۵- سا نیا ل ، نا منا مه ا یست مشتمل برآ ئین خلع بدن وبحق پیوستن وا زا ین بزرگتردرا ین عمل کتا بی نیست ا زگروه سپا سیا ن . ۱۰۶- نا مه آ ذریا ن ، درمیا ن پا دشا ه خسروپرویز وپیغمبرعربی محمدآ نچه وا قع شددرا ین نا مه مذکورا ست . ۱۰۷- تفسیرتا وتودکه فرشمی ا ست ا زدسا تیرمصنف سا سا ن پنجم . ۱۰۸- رسا له ا یست ا زکلام شیدوش شا گرد سا سا ن بنده که بوسا یط شا گردحضرت سا سا ن پنجم ا ست . ۱۰۹- کتا ب آ ذرپرستا ن ا ز حکیم آ لهی بوذرجمهردربیا ن حضرت وا جب ا لوجود . ۱۱۰- چمن سوم ا زکتا ب شا رستا ن چها رچمن که نا قص ا ست وچمن چها رم آ ن ا کنون بدست هیچکس ا زپا رسیا ن نما نده وبا وجودتفحص تما م میسرنمیگردد .

مردا ن نا موررزرتشتی

ا ربا ب رستم گیو: که شهرت نیکوکا ریا ش سرا سرکشورا یرا ن را فرا گرفته ونیک نا می ا ش موردتصدیق خا ص وعا م ا ست روز ۱۵ مهر ۱۳۵۹ درسن ۹۴ سا لگی بسرا ی جا ودا نی شتا فت وبا پا کا ن مینوی همنشین گشت . ا ربا ب رستم برا برمفهوم ا ین جمله گا تها "خوشبخت کسی ا ست که برا ی خوشبختی دیگرا ن بکوشد" زندگا نی پرا زکا روکوشش بود . آ ثا رخیرفرا وا نی که ا زا ین شا دروا ن درسرا سرکشوربنیا دگرفته گوا ه ا ین حقیقت ا ست.

ا ربا ب رستم برا ی گسترش وحفظ موسسا ت خیریه وبهره وری بیشترمستضعفین: در سا ل ۱۳۳۷ (۲۲ سا ل پیش) "بنیا درستم گیو" تا سیس وبه تحقق نیت خیرش آ ما دگی بخشید وا ینک با ختصا رفهرست کا رها ی نیک ودهشها ی خیرا ندیشا نه وموسسا ت خیریه ا ی که ا یجا دوموردا ستفا ده عموم ا ست درزیرآ ورده می شود :

(۱)دبستا ن دوا زده کلاسه دخترا نه گیودرتهرا ن (۲)کمک به کسربودجه وسا ختما نها ی خیریه ا نجمن زرتشتیا ن تهرا ن(۳)مجتمع بزرگ فرهنگی وا جتما عی ومسکونی درتهرا نپا رس برا ی ا ستفا ده مردم فا قدخا نه ، بنا مرستم با غ برروی قطعه زمینی بمسا حت ۲۵هزا رمتر که مشتمل ا ست برآ دریا ن(معبد)کتا بخا نه - تا لارها ی ا جتما عی برا ی جشنها وهم چنین تا لارمخصوص برا ی ا جرا ی آ ئینها ی مذهبی ونیزسا ختما نها ئی که درحا ل حا ضر شصت خا نوا ده ا زا فرا دکم بضا عت درآ ن مسکون وا فزون برآ ن ۲۸ دستگا ه سا ختما ن دیگر دردست سا خت وا نتظا ر می رودتا چندما ه دیگرتکمیل وموردا ستفا ده ۶ خا نوا ده مستضعف قرا رگیردضمنا" زمین ورزش وبا زی درا ختیا رجوا نا ن ونونهالان قرا ردا رد (۴)دوبا ب دبستا نها ی دخترا نه وپسرا نه دوا زده کلاسه برروی دوقطعه زمین هریک بمسا حت پنج هزا رمتربنا م ا ستا دخدا بخش وا ستا دپوردا ودکه سا لها ست موردا ستفا ده ا ست (۵) آ ب

انباری برای ذخیره آب از قنات اصلی تهران پارس که بنیاد در آن سهیم است بمنظور استفاده ساکنین رستم باغ بهنگام ضروری وکم آبی(۶) اهدای یک قطعه زمین بمساحت پانزده هزار متر به وزارت آموزش وپرورش برای ایجاد مجتمع فرهنگی که نه خوشبختانه موردبهره برداری است (۷) سوهانک(تهران) ــ ایجاد ساختمان درمانگاه بنام جوانان کام (مهربان گیو) وواگذاری ساختمان وزمین آن بوزارت بهداری (۸)دماوند (قریه کوهان) ــ ایجاد ساختمانهای مسجد ــ حمام بهداشتی ــ درمانگاه مجهزودبستان که درحال حاضرمورداستفاده ساکنین آن حدوداست وهمچنین ایجاد جاده شوسه ماشین رو ازجاده اصلی فیروزکوه به قریه نامبرده (۹)یزد ــ الف ــ کمک به نوسازی وتعمیرات اساسی دبیرستان ۹۰ساله کیخسروی وایجاد زمین ورزش برای دانش آموزان ب ــ ساختمان تالاری جنب دبیرستان به گنجایش ۴۰۰نفربنام "تالارمرواريد" مجهزبا مبل واثاثیه ولوازم مربوطه که اینک برای سخنرانی وبرگزاری امتحانات ومجالس جشن از آن استفاده میشود ،پ ــ ایجاد آب انباری بگنجایش تقریبی چهارهزارمترمکعب پیش ازلوله کشی شهریزدبرای رفع مضیقه آب آشامیدنی که سه محله مسکونی ازآن سیراب میشدند ، ت ــ کمک به بودجه لوله کشی قریه نصرت آباد یزد ، ث ــ ساختمان آب انبار و آسایشگاه برای زائرین درزیارتگاه پیرسبز (چک چک) ، ج ــ کمک های نقدی به دفعات به بودجه آموزشگاه دخترانه مارکار یزد ــ سازمان جوانان زرتشتی دبیرستان کیخسروی ــ انجمنهای زرتشتیان شهرودهات وتعمیرات آدریان قریه مبارکه ودیوار کشی آرامگاه یزد (۱۰) کرمان ــ کمک به بودجه ساختمان دبیرستان دخترانه کیخسرو شاهرخ ــ انجمن زرتشتیان وآموزشگاه ها ودانشجویان کرمانی مقیم تهران (۱۱) شیراز ــ کمک به بودجه انجمن زرتشتیان ــ باغ وقفی زرتشتیان (۱۲)ــ تهران ــ کمک به صندوق رفاه مسجدتهران پارس واقع درفلکه دوم (۱۳) دربمهرا رباب رستم گیو در آمریکا در۱۵کیلومتری شمال غرب نیویورک درنیوراشل برزمین مشجربزرگی درساختمان پیش چهارطبقه . (۱۴)دربمهرمهربان گیو بنام گیو بنامگاه نه برادرزاده جوانان کامش مهربان درکانادا گشایش ۱۵آذر۱۳۵۷خ. (۱۵)ابتیاع زمین وسیعی درشیکاگو آمریکا برای ساختمان پرستشگاه زرتشتیان ؛ ناگفته نماندکه بهرسازمان اجتماعی که دارای هدف نیک انسانی بوده اند مستمراً "ازکمک های بنیاد برخوردارمیباشندهمانندانجمنهای زرتشتیان درتهران ودیگرشهرها ــ سازمان فروهرجوانان زرتشتی تهران ــ کانون دانشجویان تهران ــ کمک به بودجه آرامگاه های زرتشتیان درتهران (قصرفیروزه)اصفهان وشیرازویزدودر مواقع اضطراری کمک به زلزله زدگان وآسیب دیدگان کشورتوسط مقامات روحانی و حلال احمروانجمن مبارزه با سرطان وهمچنین کمک نقدی به موسسات ورزشی وتربیت بدنی کشور : افزون برآن بسیاری ازموسسات خیریه واجتماعی ازکمکهای بنیاد دروان شادرباب رستم گیوبرخوردارگشته اندکه ما ازآن بیخبریم زیراآن روانشاد ازتظاهر

وخودنمائی بیزار وخصلتاً از فخرفروشی نفرت داشت از اینجهت اقلامی که در بالا برشمرده شد امکاناً کامل نمی‌باشد ولی همین اقلام گویای آنست که آثار نیک وبناهای خیریه او رباب رستم در سراسر کشور گسترده و در همه جا و همه حال مجسم است .

* * * * *

دکتر اسفندیار یگانگی : حسینی داور در زندگی نامه او چنین آورده است " بسال ۱۲۸۷ شمسی در یزد میان خاندانی مومن بآیین زرتشتی فرزندی زاده شد که نامش را اسفندیار نهادند . پدرش روانشاد بهرام اردشیر یگانگی و مادرش شادروان مروارید بود . این خاندان اصیل ایرانی بیش از هر موردی وابسته بآیین زرتشتی بودند ، آیینی که هزاران سال حفظ وصیانت شده بود وشادروان دکتر اسفندیار یگانگی همیشه تاکیدی در این مسئله داشت .



"در سال ۱۹۳۴ میلادی در آمریکا فارغ التحصیل شد وموفق باخذ درجه دکترا گشت . شور میهن وخانواده موجب شد تا بایران برگردد . در اواخر جنگ با جدیت وکوشائی اقدام بتهیه وسایل وادوات حفر چاه عمیق کرد . کلیه لوازم لازم را برای حفر یک چاه ببهترشیوه‌ای فراهم آورد . در خرداد سال ۱۳۲۳ نخستین چاه عمیق در ایران بهمت دکتر اسفندیار یگانگی حفر شد . طی مدت ۲۷ سال از آغاز فعالیت این رادمرد از دست رفته متجاوز از ۲۵۰۰ چاه عمیق وقابل بهره برداری در سراسر ایران بزرگ بهمت توانای وی زده شد که زمینها وکشتزارهای فراوانی را سیراب میسازد . با مطالعات دقیق وتجربیات عمیقی که در اثر حفر هزاران حلقه چاه ژرف در کشور پهناور ایران بدست آورده بود ، چنان در رشته زمین شناسی وقشرهای اراضی ومیزان آبدهی آنها مسلط شده بود که گاهی اوقات مهندسین مجرب خارجا ورا دکتر در رشته زمین شناسی میشناختند وهیچگاه تصور نمیکردند که او دانشمند واستاد علم اقتصاد است .

"فعالیت سیاسی دکتر اسفندیار یگانگی از دوره بیستم مجلس شورای ملی شروع شد. تا آن هنگام آقای رستم گیو آن رادمرد نیکوکار از سوی زرتشتیان سمت نمایندگی داشت. اما چون بفرمان شاهنشاه به سمت سناتوری برگزیده شد. جماعت ما شایسته تر و لایقتر و سزاوارتر از دکتر اسفندیار یگانگی کسی را نشان نداشت و با آرائی بسیار قابل ملاحظه در دوره نوزدهم بسمت نمایندگی بمجلس راه یافت. در انتخابات مجلسین شورای ملی و سومین مجلس موسسان سال ۱۳۴۵ شمسی روانشاد دکتر یگانگی با اکثریت قریب باتفاق در هر دو مورد بسمت نماینده زرتشتیان برگزیده میشوند."

دکتر اسفندیار یگانگی در روز دیبآذر و ۲ مهر ۱۳۵۱ خ در نیویورک این جهان را بهشت و روانش بسوی خلدبرین و گروثمان هما خاره پرواز کرد. ما بروان پرگشای گرزمان نشین دکتر اسفندیار یگانگی درود میفرستیم ما افتخار نامش را در نسلها زنده نگاه داشته و همواره بدان مباهی میباشیم.

روز چهاردهم مهرماه ۱۳۵۱، در جلسه شصت و ششم آقای عبدالله ریاضی رئیس مجلس شورای ملی درگذشت شادروان دکتر یگانگی را اعلام و چنین بیاناتی ایراد کردند "بطوریکه نمایندگان محترم اطلاع پیدا کرده اند در خلال آخرین روزهای تعطیلات تابستانی مجلس شورای ملی، یکی از گرامی‌ترین و عزیزترین همکاران ما داعی حق را لبیک گفت و بسرای جاودانی شتافت. شادروان دکتر اسفندیار یگانگی از خاندانهای نیکنام و سرشناس و از خدمتگزاران صمیمی و صدیق کشور و مورد احترام و اعتماد افراد و مردم بود. او مردی فوق العاده خلیق و مهربان و خیرو نیکوکار و دارای صفات حمیده انسانی بتمام معنی آراسته و با فضل و تقوی و شخصی بود که سالها باید بگذرد تا مادر گیتی چون او فرزندی بزاید (صحیح است) فقید سعید در راه خدمت بخلق و خصوصاً در راه عمران و آبادی کشور عشق میورزید و در طول ۶۴ سال عمر خود خدمات مهمی باین سرزمین نمود که آثار ثمربخش آن سالیان دراز در نقاط مختلف مملکت باقی و برقرار خواهد بود. دکتر اسفندیار یگانگی تحصیلات عالی خود را در رشته اقتصاد در آمریکا بپایان رسانیده و در این رشته صاحبنظر و دارای تالیفات ارزنده نیز بود. وی چهار دوره متوالی از دوره بیستم تا دوره جاری از طرف زرتشتیان بسمت نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد و در تمام مدت نمایندگی خویش با کوشش و جدیت و پشتکار فراوان و در نهایت صفا و صداقت وظیفه ملی خود را ایفا میکرد و بهم میهنان و همکیشان خود خدمت مینمود (صحیح است) ضایعه درگذشت آن همکار که اکنون جای او در میان ما خالی است موجب تاثر و تاسف شدید و عمیق همه ماست و هیچگاه یاد آن دوست از دست رفته از خاطر همکارانش محو نخواهد گردید. اینک با قلبی اندوهناک این ضایعه اسف انگیز را بتمام دوستان و همکاران و بازماندگان و مخصوصاً همسر و فرزندان آن جنت مکان صمیمانه تسلیت گفته و بروان پاکش درود میفرستیم و در حال قیام یک دقیقه سکوت اعلام میکنم" (احسنت) در این موقع حضار در حال قیام یک دقیقه سکوت نمودند.

"دکتر اسفندیار یگانگی موسس روش نوین بهره برداری از آبهای زیرزمینی، تشویق کننده هنرمندان، بانی بنای باشکوه درمانگاه یگانگی و موسس بزرگ کنکاش یگانگی تربیت کننده مهندسین عالیمقام برای کشور و رهنمای خیراندیشی برای جامعه های بشری بود.

با همگان رؤف ومهربان ودرسیمای فرشته‌خویش موجی از بهست وصلابت جلوه‌گری میکرد. مهربان پدری که‌درهمه‌حال نوازشگردلهای خسته‌یتیمان و بینوایان بود وبیان محبت‌آمیزش، مرهمی برزخم‌جانخراش مستمندان، استاد گرانقدری که‌برای یاران ودوستان نزدیکش راهنمای خیراندیشی بودوبرای جامعه خودنیکوضمیرو روشن بین. هیچگاه‌کینه‌وکدورتی حتی ازدشمنانش دردل نمیگرفت و بداندیشان راچنان باخلق نیکووگذشت وپرده‌پوشی متنبه‌میساخت که‌برای همیشه‌شناخوانش میشدند. رادمردی بودکه‌وضیع وشریف، توانگر، بیچاره، غنی وفقیر، بزرگ وکوچک، استادکرسی دانشگاه‌ودانشجوی دانشکده‌را هرکدام‌بفراخورمقام‌وشخصیتشان احترام‌میکردوبا هریک بشیوه‌ای انسان منشانه‌سخن میگفت. چنان باکارگران وزیردستان فروتنی میکردوبدردل آنها میرسیدکه‌همه‌زحمتکشان اوراپدرخودمیپنداشتند. جماعت زرتشتی، یک یارمهربان، یک خیرخواه‌بیدریغ، یک رهبروآموزگار، یک مردم‌دوست وزیردست نواز، یک دانشمند، یک هنردوست ویک پدروزعیم‌راازدست داد."

"دکتراسفندیاریگانگی درضمن یکی‌ازسخنرانیهای خویش‌چنین گفت لازم‌است که افراد زرتشتی بآنچه‌که‌دارندافتخارومباهات کنند. بادقت درفراگیری فلسفه و فرهنگ دینی بکوشندوبدین وسیله‌ابرازوجودنمایند. من بسهم‌خوددراین راه‌تاجائی که‌نیرو داشته‌ام، کوتاهی نکرده‌ودرپیشبرداین هدف کوشیده‌ام. این آرزوی منست که‌همه‌افرادزرتشتی چنین باشندوباشهامت وسربلندی درشناساندن فلسفه‌وفرهنگ دینی بکوشند. این زشت است وما یه‌کمال تاسف که‌مازرتشتیان که‌نگاهبانان و حارسان فرهنگ نووزنده‌کننده‌آیین ورسوم‌وسنن باستانی وحافظ ایدئولوژی جهانگیر باستان بودیم، درخانه‌خودمان ازاین دانشها بیگانه‌بوده‌ودرموردآنها چیزی ندانیم یابعنوان اقلیت درسرزمین وخانه‌خودنامیده‌شویم. درحقیقت عیب وکوتاهی ازخود ماست واین عقیده‌شخصی منست. چون زمان، همه‌آن تعصبات وکجرویهای دیرین را ازبین برده‌وعصرما عصرکاروکوشش وتجلی حقایق است. اینک امکانات برای شناختن وشناساندن بسیاراست وهرگاه‌دراین موردکوتاهی شود، خیانتی غیرقابل گذشت و جبران خواهدبود."

* * * * *

روانشاد هرمزدیار تیراندازآرش: مردخودساخته‌وبگفته‌دکترخطیبی مدیرعامل شیروخورشیدسرخ ایران میزان کمک آن روانشادبشیروخورشیدسرخ ایران ازمرز ده ملیون تومان میگذرد. افزون براین درزیرفهرستی ازکارهای خیراوبنظرمیرسد:

۱ـ تاسیس استودیوم‌فرحناز پهلوی درزمینی بمساحت ۱۸۰۰۰مترمربع با احداث ساختمان درحدودهشتاد ملیون ریال، ۲ـ واگذاری هفتادهزارمترمربع زمین به تربیت بدنی، ۳ـ واگذاری پنجهزارمترمربع زمین برای درمانگاه‌روئین تن با یک

ملیون تومان نقد برای ساختمان، ۴- دبیرستان پسرانه آرش واگذاری به انجمن زرتشتیان تهران چهارهزار متر مربع زمین با ساختمان ، ۵- دبیرستان دخترانه آگاهی واگذاری به انجمن زرتشتیان تهران ۲۴۰۰ متر مربع با ساختمان، ۶- واگذاری ده هزار متر مربع زمین بشهربانی برای احداث خانه برای افسران شهربانی، ۷- سه هزار متر مربع زمین برای مسجد جامع درخیابان بهار با کمک پولی، ۸- سه هزار متر مربع زمین برای دبستان دخترانه و پسرانه درخیابان بهار، ۹- نود و پنجهزار متر مربع زمین واگذاری به جمعیت شیر و خورشید سرخ برای احداث اداره مرکزی و انبار دارو، ۱۰- بنیاد خیریه هرمزد آرش، آن روانشاد برای تاسیس این بنیاد دشش قطعه زمین بمساحت نزدیک به یکصدو پانزده هزار متر مربع زمین به انجمن زرتشتیان تهران واگذار نمودند و طبق شرایط واگذاری (ملحنامه) اجازه دادند که سه قطعه زمین بمساحت ۳۵ هزار متر بفروش رسد و وجوه حاصل از آن ضمیمه سرمایه تاسیساتی که مورد نظر است بشود. طبق اساسنامه بنیاد در هشتاد هزار متر زمین باقیمانده با توجه به اولویت این تاسیسات زیر برقرار خواهد شد:

۱- ساختمان باشگاه - سالن پذیرائی برای مراسم سدره پوشی وعروسی و مهمانی و تالار سخنرانی و استخر شنا و کتابخانه و زمینهای ورزش، ۲- خانه هائی برای سکونت محصلین بی بضاعت زرتشتی که در دانشگاه و مدارس عالی تحصیل مینمایند، ۳- خانه هائی برای اقامت موقت زرتشتیان مسافر که از خارج بتهران وارد میشوند، ۴- خانه هائی برای پیرزنان بیوه بی بضاعت و مستمند زرتشتی، ۵ - خانه هائی برای سکونت افراد بی بضاعت و کم بضاعت زرتشتی، ۷- مستغلاتی برای تحصیل درآمد بنیاد مذکور. موسسات مزبور بتدریج و با رعایت الویت ایجاد میشود. برابر با اساسنامه اداره بنیاد به هیئتی مرکب از هفت نفر واگذار شده با این شرح، ۱- آقای تهمتن آرش مادام العمر، ۲- بانو گرد آفرید تهمتن مادام العمر، ۳- سه نفر از افراد زرتشتی با انتخاب آقای تهمتن آرش، ۴- رئیس انجمن زرتشتیان تهران، ۵ - یکنفر نماینده انجمن زرتشتیان تهران، پس از آقای تهمتن آرش پنجنفر ولیه را هم انجمن زرتشتیان انتخاب خواهد کرد. الـنها یه انجمن باید حتی المقدور یکنفر را از بین اولاد ذکور و اناث آقای تهمتن آرش نسلا" بعد نسل انتخاب نماید.

نا گفته نماند که فرزند برومندش تهمتن نیز در بذل و بخشش و کمک به بینوایان دست و دل گشاده دارد و از قرار مسموع درتلاش است مرکز بزرگی برای زرتشتیان در لوس آنجلس آمریکا بنیاد نهد.

* * * * *

کارنامه فرزانه استاد کیومرس را در فرزانگان زرتشتی ص ۵۸۱ داده ایم، ولی چون آقای خسروخدا مرادکی فریدا داشتی که آن روانشاد بخط خود در دفتریادداشت ثبت کرده است برای ما فرستاد و حاوی مطالبی است از اوضاع فرهنگی یکصد سال گذشته ی ما ،

آنرا عیناً" درا ینجا میآوریم .

یادداشت تذکره فقیرکیومرس وفادار اردشیرمهربان جمشیدخرمشاهی

"پدرپدرم اردشیرتاجرشیرازواز حیث علوموفضایل ازطرف علمای شیراز،اردشیر آخوندخطاب میشده است ودرزلزله بزرگ شیرازغرق ومرحوم شده است . سرمایه اوراعمویم خسرونامتماماً" نقدکرده بهندآمده دردستگاه نظام حیدرآباددارای مقامی شده باخانواده (خوانانیست)مربوط بوده است . درعنفوان شباب درچادرگاه ت حیدرآباد مرحوم شده است ترکات اوراعموی دیگرم خورسندنام ازایران رفته ضبط ودرهرکجا به نزولی سپرده همه بور شکستگی تجاراز میان رفته است وخورده دیگردرآخرین دفعه درتجارتخانه مرحوم دادابهائی کامه بودکه بنده بوکالت پسروزن عمویم خورسندازترستیان(امنا)مرحوم دادابهائی کامه گرفته با یشان دادم . پدربنده برادرکوچک وازمادردیگربوده وازارثیه پدرمحروم وفقیرو ناتوان مانده درحالیکه بنده شش ساله بودم مادرم در۱۲۳۸یزدگردی درو بائی بزرگ قبل ازقحطی آخری ایران درگذشت .پدرم جزچهار طفل صغیرویتیم ومبلغی قرض چیزی نداشت . مرا درشهربخانواده بزرگی که خانواده کلانترزرتشتیان بودسپرد . مرحومه مادردینیار کلانترکه امین الفارسیان حالیه باشند ، مراچون فرزندخودتوجه نمودونزدمعلمین آن زمان که خانگی معلمی میکردندسپردوتحصیل میکردمتا ۱۲ساله شدم .خوشبختانه ازطهران ازمدرسه بردینگ سکول سال گردمرحوم جمشیدجی پتیت که مرحوم مانکجی لیمجی هوشنگ هاتریا برپا کرده بودتحصیل کرده شاگردی،به یزدآمدوآن استادجوانمردشیرمردحالیه هستند . دریزدازخودمدرسه دایرنمود . پدرم بنده رانزداستادجوانمردبه تحصیل سپردتا دوسال آنجا تحصیل کرده چهارده ساله شدم . همیشه ذوق داشتم به برادران ورفقای خودهر چه راخودیادگرفته ام بیاموزانم . صبح وعصروشبانه رفقای خودرادرسی که خودخوانده بودم یادمیدادم . در۱۵سالگی بتفت رفته ازخودمکتبی بازکردموتادوسال هم آنجاخانگی معلم بودم . چون امرمعاشم نمیگذشت وپدرم مقروض بود ، شوقم به بمبئی کشیدوبرادرم که سفری بهندآمده بودبهندآمدم خیلی مایل بودم تحصیل کنم .قرض پدروایران بیادم میآمدواداي قروض رافرض ذمه خودداستم وتحصیل زبان راهم منحصربآمیزش باپارسیان دانستم وخوشبختانه تادوسال درخانه مرحوم دادابهائی واریه درگرانت رودبنوکری پرداخته پیش خودبسیرکتب پارسی میپرداختم . بعدازدوسال نوکری درکرلواریدکان کوچکی بر داشته سه سال دکانداری کرده بعدازپنجسال توقف بمبئی عازم ایران شده پدروکسان رادیدن نمودم وبمجردورودچون شاگردان مدرسه خانگی استادجوانمردزیادبودبنده را بزیردستی خودمعلم نمودندهم خودم تحصیل میکردم وهم بشاگردان مبتدی درس میدادم . بعدازیکسال استادجوانمردمعلم بزرگ چون امرمعاشش درمعلمی نمیگذشت درادارة تجارتی اربابا ب اردشیرمهربان به بمبئی آمدندوکلیه مدرسه خودبه بنده سپردندوتازه مرحوم ماسترخدابخش بهرام رئیس ازطرف فندزندمرحوم کامه جی معلم زندشده بودند و

نزدایشان هم‌تحصیلی درپارسی میکردم .بعدازایشان بنده‌یکسال آن مدرسه‌را شخصا " معلم‌بودم . چون‌آن مدرسه‌درشهربودومنحصربآنجا وپولی بودوبنده‌درده‌ومیل داشتم برادران وطنم‌هم‌تحصیل کنندوضمنا "آبله‌کوبی آنوقت دریزددایرنبودوجمعی تلف میشدندبامیداینکه‌ازطرف انجمن اصلاح حالات زرتشتیان ایران درایران مکاتب مجانی وعمومی دایرشودبهندآمدم‌وباتصویب وتقویت مرحوم‌مانکجی لیمجی هوشنگ هاتریا واقدام‌مرحوم‌اربابکیخسرومهربان وکوششهای مرحوم‌مغفوراردشیرسهرابجی دستورکامدین ورای مرحوم‌مغفورسردینشاه‌جی باروئت اول واکابرصاحبان اعضاء محترم انجمن اینجاتعلق بدایرکردن مدارس مجانی درایران وبنده‌آبله‌کوبی گاوی راهم‌دراینجا بموجب سرتی فیکت تحصیل کرده‌بنده‌رادربمبئی ماموربمدرسه خرمشاه‌نمودندوبه‌یزدرفتم‌واکابرصاحبان ازارباب اردشیرخواهش مرخصی استاد جوانمردوباماسترخدابخش معلمی مدرسه‌اربابکیخسرومهربان نمودندوچنان شدکه تاحالاهم‌هستند . بنده‌از۲۱مارچ ۱۸۸۸ماموربمعلمی شدودربمبئی هم‌آنوقت بموجب نمونه رقعه‌ء که‌هست درآتش ورهرام‌دادی شیت انجمنی ازایرانیان کردم‌وهرکس بفراخورحال وجهی اعانه‌دادندوخورده‌ای تسلیم‌فندشدوخورده‌کتاب درسیه‌خرید و بایران رفت ودرمدرسه‌خرمشاه‌معلم‌بودواطفال خرمشاه‌وخیرآبادواهرستان نزدبنده تحصیل میکردندوحالا دربمبئی شاگردان بنده‌جمعی هستندوبیشترهم‌بنده‌براین بود که‌دهاتیان تحصیل کرده‌داخل تجارت شوندوبیش ازپنجاه‌نفرشاگردانم‌نزدتجارا جیر شدندوچندنفرشان حالادرایران مختصرتجارت شخصی دارند . بدبختانه‌این اواخربه تجارت زرتشتیان ایران سکته‌بزرگی واردآمدوگماشتگان بیکارشدندوبعضی به‌بمبئی آمده‌اند ، بنده‌با مرحوم‌مانکجی لیمجی هوشنگ هاتریا رابطه‌مخصوصی داشت وطرف توجه‌آن مرحوم‌واقع بود . با مرحوم‌کیخسروجی خانصاحب وکیل ثانوی انجمن اکابر صاحبان درهرکارطرف مشورت ورهنمائی بودوانجمن ناصری زرتشتیان یزدراکه‌دایر است برهنمائی ودلایل واصراربنده‌برپا نمودند . باجناب اردشیرجی صاحب وکیل حالیه‌فرمانبرداری داشته‌درخدمت ایشان اغلب اوقات بوده‌است وسه‌سفردرظرف این مدت بطهران رفته‌بخدمت ایشان درهمین اداره‌خیراتیه‌خدمت نموده‌است وتخفیف مراعی (مالیات چارپایان ازمردم‌حومه‌یزدمیگرفتند)درسفردوم‌بنده‌حاصل شددریزد سمت ریپورت نویسی انجمن محترم ناصری وآمدوشدبدربخانه‌شرع وعرف داشته در خدمت ودلسوزی قوم‌حتی القوه‌کوشش واقدام‌داشته‌است که‌زرتشتیان چهارمحل در بمبئی که‌نزدیک به‌بنده‌بوده‌اندمیتوانندتصدیق آنرابدهند ."

درصفحه‌دیگرصورت فعالیت انجام‌داده‌خودرا چنین آورده . " پرستارجلوحکومت (زرتشتیان هنگام‌ورودحکومت میبایستی جلوا وبرقصندودهل بزنند)سازوگشت جلو مرده ،مهرگان وشرابخوری وافتضاحات روزورهرام ،آبله‌کوبی،اقدام‌وایجادمعارف

ومدارس مدرسه‌کیخسروی وخرمشاه، نطق ووعظ، مراعی، عضویت بلدیه طهران، الفت با اروپائی وایجاد دواخانه مرسلین درخرمشاه، آب انبار مرحوم مغفور حاجی‌علی‌اکبر در خرمشاه، مجذوب ساختن علما واعیان واشراف، دفترداری انجمن ناصری، ایجاد انجمن ناصری، انجمن رهنمای زرتشتیان، دادگاه چم، معلمی، نمایندگی ملل متبوعه ودارالشورای ایران، جشن مهرگان."

استاد کیومرس درصفحه دیگردفتریادداشت خویش آمار
زرتشتیان یزدرا بسال ۱۲۸۲ چنین یادداشت نموده.

خلفخانعلی ۳۴۴ خانوار ۳۰۱ مردان ۴۴۶ زنان ۴۸۳ پسران ۳۸۵ دختران
نرسی‌آباد ۱۱۴ خانوار ۱۳۸ مردان ۱۳۵ زنان ۱۴۵ پسران ۱۵۵ دختران
کسنویه ۲۴ خانوار ۳۶ مردان ۳۶ زنان ۲۱ پسران ۳۸ دختران
نصرت‌آباد ۲۰ خانوار ۱۷ مردان ۲۱ زنان ۲۶ پسران ۱۷ دختران
علی‌آباد و
کریم‌آباد ۲۲ خانوار ۱۸ مردان ۲۲ زنان ۳۲ پسران ۳۲ دختران
مهدی‌آباد درستاق ۸ خانوار ۸ مردان ۹ زنان ۱۴ پسران ۱۵ دختران
حسن آباد
قطب‌آباد ۲۰ خانوار ۲۰ مردان ۲۰ زنان ۳۰ پسران ۲۹ دختران
شرف‌آباد
اردکان ۶۸ خانوار ۷۵ مردان ۱۰۳ زنان ۸۶ پسران ۸۴ دختران
کوچه‌بیک ۶۵ خانوار ۷۱ مردان ۱۰۲ زنان ۱۲۵ پسران ۷۲ دختران
خرمشاه ۱۳۹ خانوار ۱۰۴ مردان ۱۶۹ زنان ۱۶۶ پسران ۱۱۸ دختران
مبارکه ۳۸ خانوار ۳۷ مردان ۴۳ زنان ۶۰ پسران ۴۴ دختران
تفت ۱۱۳ خانوار ۹۰ مردان ۱۲۴ زنان ۱۰۹ پسران ۹۲ دختران
قاسم‌آباد ۵۷ خانوار ۶۷ مردان ۸۳ زنان ۸۸ پسران ۷۶ دختران
حسینی ۱۹ خانوار ۱۲ مردان ۱۸ زنان ۹ پسران ۱۷ دختران
خلیل آباد ۴ خانوار ۴ مردان ۵ زنان ۸ پسران ۳ دختران

جمعیت ۱۵ محل یزدیکهزاروپنج خانوارونهصدونودوهشت مردویکهزاروسیصدوپنجاه و چهارزن ویکهزاروچهارصدودوپسرویکهزاروصدوهفتادوهفت دخترجملتا" همه‌چهارهزارو نهصدوسی‌ویک میباشد.

درصورتیکه‌کیخسروجی خانصاحب درسال ۱۲۶۱ی تهیه‌نموده‌ودرفرزانگان زرتشتی صفحه ۱۵ آمده‌آمارعلی آباد وکریم‌آباد وخلیل آباد ومهدی آباد درستاق راندادهاست. درضمن آمار استاد کیومرس فاقدآمارمریاباد، اهرستان، مزرعه‌کلانتر، اله‌آباد، زین آباد، رحمت‌آباد، خیرآباد، جعفرآباد چم، آبشاهی ومزرعه‌صدری میباشد.

استاد کیومرس آمار مدارس زرتشتیان و شماره دانش آموزان وچندکلاسه وشماره آموزگاران وحقوق سالیانه آنها را به روپیه هندکه از اکابر صاحبان میرسیده بدینطریق داده است .

دبستان کیخسروی درمحله	۴ معلم ۱۲۰شاگرد۷درجه‌فارسی	۷درجه انگلیسی	حقوق۱۹۲۰روپیه
دبستان خرمشاه	۲ معلم ۵۵ شاگرد۵درجه‌فارسی		حقوق۷۷۰ روپیه
دبستان کوچه‌بیک	۱ معلم ۴۴ شاگرد۵درجه‌فارسی		حقوق۳۷۰ روپیه
دبستان نرسی آباد	۱ معلم ۵۸ شاگرد۵درجه‌فارسی		حقوق۳۰۰ روپیه
دبستان مریاباد	۱ معلم ۴۱ شاگرد۴درجه‌فارسی		حقوق۲۰۰ روپیه
دبستان اهرستان	۱ معلم ۲۷ شاگرد۴درجه‌فارسی		حقوق۳۰۰ روپیه
دبستان قاسم آباد	۱ معلم ۴۵ شاگرد۶درجه‌فارسی		حقوق۱۶۰ روپیه
دبستان خیرآباد	۱ معلم ۱۸ شاگرد۳درجه‌فارسی		حقوق۱۲۰ روپیه
دبستان مبارکه	۱ معلم ۳۵ شاگرد۵درجه‌فارسی		حقوق۱۶۰ روپیه
دبستان تفت	۱ معلم ۵۷ شاگرد۶درجه‌فارسی		حقوق۲۴۰ روپیه
دبستان اله‌آباد	۱ معلم ۲۷ شاگرد۲درجه‌فارسی		حقوق۶۰ روپیه
دبستان مزرعه‌کلانتر	۱ معلم ۴۰ شاگرد۳درجه‌فارسی		حقوق۶۰ روپیه
دبستان شرف آباد	۱ معلم ۴۱ شاگرد۶درجه‌فارسی		حقوق۱۰۰ روپیه
دبستان رحمت آباد	۱ معلم ۱۵ شاگرد۲درجه‌فارسی		حقوق۱۶۰ روپیه

* * * * *

آقای فریدون فلفلی : فرزندرستم‌جمشیدخدارحم‌جاویدنرسی‌آبادی‌بنیانگذارکارخانجات صنعتی سپنتا با حدود۱۵۰۰نفرکارگروکارمنددرسال ۱۳۰۱شمسی‌درحومه‌یزدازپدرو مادری‌کشاورزبنام‌رستم‌وگوهراهل‌نرسی‌آبادیزدپا بعرصه وجودگذاشت پس ازاینکه‌دوران کودکی‌را پشت سرنهاد تحصیلات ابتدائی رادراهرستان یزدومتوسطه‌را درشهر یزدبا موفقیت بپایان رسانید . وی درهنگام‌تحصیل به کارزراعت هم‌مشغول بودوتحت نظرپدربزرگوارخود مرحوم‌رستم‌دراحیای زمینهای بایرکوشش میکرد و با وجودداشتن تکالیف مدرسه‌وموقعیت آن زمان ازلحاظ عدم‌وسایل مدرن کشاورزی وغیره‌باغات تحت نظرآنها همیشه‌ازنظرکشت وبرداشت موردتحسین سایرین بودامابتدریج که‌میاه قنات اهرستان(حومه‌ای که‌آنمو‌قع محل اقامت آنها بود)کاهش یافت ودرنتیجه‌مخارج



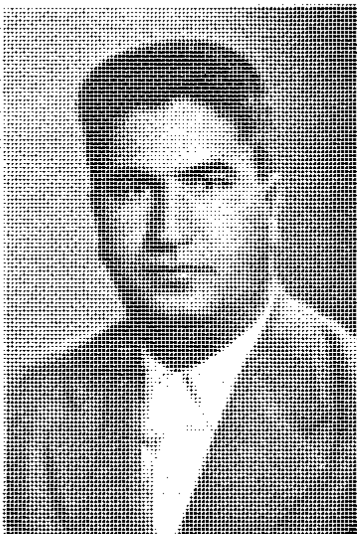
کافی‌برای خانواده‌تامین نمیشدهمانندبسیاری دیگرازهمکیشان راهی‌سفرشد،سفری‌دور ودرازآرزوی ازطریق زاهدان وکویته بامزاران اشکال بسوی بمبئی‌حرکت کردپس از رسیدن بدیارغربت میل داشت برای تکمیل تحصیلات خودوبخصوص زبان انگلیسی اقدام کندولی چون مخارج وهزینه‌زندگی هرشخص هرکجاکه‌باشدبایستی تامین‌گردد

قدم اول را برای درآمدخودبرداشت وآن گرفتن کاردریک رستوران بودولی زیاد طول نکشیدکه محل کارخودرامطابق سلیقه خودندیدواحیانا "آینده نگری وی باعث شد که کاردیگری برای خوددست وپاکندتاهم به تحصیل بپردازدوهم بتواندفعالیت بیشتری درشغل احتمالی خودبنمایدلذاازمدیررستوران مربوطه معذرت خواست وبه جستجوی شغل دیگری برآمد. چندروزی نگذشت که یکی ازتجارایرانی که آنزمان معروف بودوآقای فلفلی راخوب میشناخت اورابه همکاری دعوت کردروزبعدوی مشغول کارشدونیزضمن کاروفعالیت به امرفراگیری وتکمیل زبان انگلیسی پرداخت آقای فلفلی آنموقع جوانی بودبیست وچندساله وبسیارفعال وخوش برخوردوقابل اطمینان. چندسالی بدین منوال گذشت وپس ازاینکه وضع تجارتخانه راباپشتکارعجیب خودرونق بخشید ونیز تحصیلات خودرابپایان رسانیدصاحب بازرگانی باویپیشنهادشراکت کردوآقای فلفلی آنراپذیرفت چندی هم بامشارکت یکدیگربه تجارت پرداختندتااینکه باموافقت یکدیگر ازهم جداشده ووی خودموسسه تجاری کوچکی افتتاح وبابرادرش آقای گشتاسب فلفلی که آنموقع دریزدمشغول تجارت بودشروع به کارکردند. این دوبرادربقدری دوستدارکار ونیزبحدی مردمداربودندکه طرف اطمینان عده زیادی ازمشتریان قرارگرفتندوخلاصه سودرسانی بدیگران باعث شدکه خودنیزبهره ببرندگرچه متاسفانه طولی نکشیدکه آقای گشتاسب فلفلی برادرنازنین وطرف قابل اطمینان ایشان بعلت بیماری سرطان در تهران برحمت ایزدی پیوست که دراین جالازم است بروان پاک اودرودبفرستم. آقای فریدون فلفلی برای چندسالی به تنهائی وباکمک دوستان امورتجارتخانه رابخوبی اداره نمودوپس ازآنکه پی بردکه کشورایران هم نیازمبرمی شخصی چون اووامثال او دارد هندراترک وبه میهن بازگشت وباکمک یکی ازمهندسین ایرانی سنگ بنای کارخانه پروفیل سازی رادرسال ۱۳۳۹ بنانهاددرآنموقع درب وپنجره اکثرا "ازچوب ویاآهنهای توپرساخته میشد. ولی این مصنوع جدیدهم فرم شده وزیبابود وهم ارزانتر ولی باوجود این سالها طول کشیدتادرب وپنجره سازها مزیت آنرادریابندا ولین دستگاه پروفیل سازی رادرخودکارخانه وبادست توانای کارگران ایرانی تحت نظرمهندس ایرانی ساخته شد کارخانه ای بودنسبتا "کوچک درنزدیکی سه راه آذری باچندده کارگروکارمندامابتدریج وبامدیریت صحیح کارخانه وسعت پیداکردودستگاههای دیگری ساخته شدوپس ازچندسال که نیازمردم باین مصنوع چه برای ساخت درب وپنجره وچه مصنوعات فلزی دیگربیشتر شد مدیرکارخانه آقای فلفلی برآن شدتاکارخانه رابجای فعلی باوسعت حدودیکصدوهشتاد هزارمترمربع انتقال دهددرکارخانجات سپنتا (اهوازوتهران) درحال حاضرلوله های آب وگازوفاضل آب وورق های گالوانیزه جهت شیروانی وبرای مصارف دیگروحدودیکصدو چندنوع پروفیل درب وپنجره وغیره ساخته میشودآقای فلفلی حتی یک مهندس خارجی هم ندارد وتمام امورمنجمله ساخت دستگاهها وماشین آلات موردلزوم بوسیله حدودیکهزاررو پانصدکارگروکارمندایرانی انجام میگیردواین خودگویای آنست که مدیریت صحیح تاچه

حدمیتواندبرای کشورمفیدقرار گیردونا گفته نماندکه کارخانجات سپنتا یک شرکت سهامی عام میباشدواغلب کارگران وکارمندان واشخاص درآن سهیمند. آقای فلفلی بسیارسخت کوش ومردم دار است وکارش رابحدعشق دوست دارد نا مبرده که حدودساعت پنج صبح سرکارخودحاضرویکسره تا نزدیکیهای شب مشغول کاراست معتادبه هیچگونه مواد مخدرحتی سیگارنبوده وزندگی را با سادگی هرچه تمامترمیگذراند ازتجملات بدوراست ولی درعوض برای کارهای خیریه چه متعلق به کیش خودیعنی زرتشتی باشدوچه دولتی وبرای عموم هم میهنان همیشه علاقمندبوده وبدون تبلیغ وسروصداکمک کرده است مانند تعمیروساختن قسمتی ازساختمان جدیددبیرستان دخترانه انوشیروان دادگردرتهران - کمک به آدریان بزرگ تهران درونک - ساختن دبستان درکاشمر - کمک بدانشجویان کم درآمد - کمک با نجمن زرتشتیان برای امورخیریه - کمک باشخاص بی بضاعت وکم درآمد. بایدتذکردادکه این مقدارا طلاع نیزکه بالغ برملیونها تومان میشودمقدار هزینه بدون اطلاع مردم میباشد. این جزئی اطلاع نیزازنزدیکان اوبزحمت بدست آمده است. نگارنده ازآقای خداداد خدابخشی وجمشیدفلفلی که این خبررادادند بسیار سپاسگزاراست.

* * * * *

روانشاد گشتاسب فلفلی: فرزندرستم جمشیدخدارحم جاویدنرسی آبادی متولد ۱۳۰۲ خازروستازادگان زرتشتی است ودرضمن اشتغال بتحصیلات ابتدائی ومتوسطه در روستای خویش وشهریزدبوالدین خودکه بکار کشاورزی مشغول بودندکمک میکرد. نوجوانی بوددوست داشتنی وپس ازاتمام تحصیلات واستخدام دریکی ازتجارتخانهای یزد، کمال مهارت را دررموزبازرگانی بهمرسانیدکه موجب شگفتی بازرگانان درجه اول گردید. پس ازاندک مدتی باهمکاری وهمیاری برادر خویش آقای فریدون که دربمبئی اقامت داشت، تجارتخانه ای ازخویش تشکیل داد. بواسطه پشتکاروهوشی سرشاروودرستی ومردم داری ومتانت وروی بازوچهره خندان در اندک زمان طرف اطمینان بازرگانان و اربابان رجوع واقع گردیدومردم را در معاملات بواسطه درستی وپاکی مجذوب خویش ساخت وموردا حترام آشنایان بود. پس ازمدتی شعبه تجارتخانه رادرتهران گشود و



مراجعان بیشمارخودرا بیشترخشنودساخت . مهربانی ومردمداری وچهره‌خندان اوفقط برای پیشرفت اموربازرگانی نبود، اصولاً شخصی بودبی‌ریا ودلسوزبرای همه و مستمندان بدون تبعیض وپایبندبدین زرتشتی . امابرای کارگشائی وکمک بمردم دین ومذهب برای اومسئله‌نبود ،همه‌راخواهروبرادرخودتصورمیکرد .غیرازکارهای تجاری ، هرکس مشکلی داشت چه‌ازلحاظ کمکهای مادی ومعنوی اومشکل گشابود . حتی بنگارنده‌باوجودیکه‌نمیشناخت درسفرم‌بایران که‌گرفتارقوانین ارضی بودم‌کمکهای شایان نمود . روانشاددرعنفوان جوانی بسن ۳۳ سالگی بسال ۱۳۳۵خ بمرض سرطان درتهران بسرای مینوشتافت وکودکی خردسال بنام‌منوچهرازخودبیادگارگذاشت که اینک برومندگشته‌واميداست راه‌وروش پدروعموی خویش رابکارگیرد .

* * * * *

ارباب فریدون زرتشتی وارباب مهربان زرتشتی فرزندان روانشادموبدجمشید موبدکیخسرومیباشند . هردوبرادرازمردانی هستندکه‌باتفاق یکدیگراوقات خویش را صرف اموراجتماعی وفرهنگی اجتماع بویژه‌اجتماع خویش مینمایند . درنشرکتب دینی وفرهنگی برایگان بین ارزانیان وخواستاران وکمک بنویسندگان درابتیاع‌آن که هزینه‌بزرگی دربرداردجهدی بلیغ دارند . کارهای خیرخودراچنان باخاموشی انجام میدهندکه‌دیگران ازآن بیخبرمیباشندمگرکارهای بزرگی مانندتعمیروادارهٔ‌آتش ورهرام‌یزدکه‌ماهیانه‌باهزینه‌سوخت وحقوق موبدان وکارکنان ومدیرماهیانه‌حدود دوازده‌هزارتومان خرج برمیدارد . بنیادخانه‌زرتشتیان دراصفهان وتحویل آن بانجمن زرتشتیان اصفهان . هزینه‌آرامگاه‌یزدباتفاق بنیادخیریه‌ارباب رستم‌گیو . اهدای زمین وصل بسازمان فروهرومبلغ دویست هزارتومان برای ساختمان آن . اهدای مبلغ معتنابهی برای آدریان بزرگ تهران . کمکهای پراکنده‌بدانشمندان و نویسندگان زرتشتی وغیرزرتشتی . اداره‌یک کلاس دینی درشهریزد . کمک بساختمان آرامگاه‌زرتشتیان درلندن وبسامانندآن که‌ماودیگران ازآن خبرنداریم .
ازاهورامزداتوفیق وسلامتی آنان راخواهانیم .

* * * * *

موبدان موبد ایران

برابرنامه‌هائی که‌موبدان وبهدینان ایران بزرتشتیان هندنوشته‌وچندی از آن رادرفرزانگان زرتشتی صفحات ۲۵۹–۲۹۵آورده‌ایم ، ازنامه‌مورخه‌اورمزدوخردادماه ۸۸۰یزدگردی چنین برمیآیدکه‌دستورمرزبان رستم‌شهمردان موبدان موبدترکابادو شرفابادبوده‌است . دستوربیژن ایزدیارموبدان موبدکرمان ودستورآذرگشسب ایزدیار دستورسیستان ودستوربهرام‌رستم‌شهمردان موبدان موبدخراسان بوده‌اند .

برابرنامه مورخه بهمن روز وخرداد ماه قدیم ۹۲۸ یزدگردی دستورنوشیروان دستور ماوندادرستم باشنده ترکاباد موبدان موبدایران بوده است . دستورماونداد هوشنگ دستورشرفاباد ودستوربهمنیار موبدشاه موبدان موبدخراسان ودستوراسفندیار اردشیر دستورسیستان ودستوربهمنیار دستوراییزدیار موبدان موبدکرمان بوده اند.

برابرنامه مه شهریور روز و فروردین ماه ۹۹۶ یزدگردی دستوربهرام دستوراردشیردستور ماونداددستوررستم باشنده ترکاباد دستوران دستورایران بوده است . جدش دستورماونداد دستوررستم نیزسمت دستوران دستوری ایران را داشته است . دستورنوشیروان دستور مرزبان موبدان موبدکرمان ودستوربهمردبهرام شاه دستورسیستان بوده اند.

ازنامه مورخه بهمن روز واردیبهشت ماه ۱۰۰۵ یزدگردی پیداست که دستوربهرام دستور اردشیرهمچنان سمت دستوران دستوری را داشته است . نامه مورخه ورهرام ایزد واردیبهشت ماه ۱۰۱۹ یزدگردی ازکرمان دستوررستم دستوراردشیرنوشیروان رابموبدان موبدی کرمان نام میبرد. پدرش دستوراردشیرموبدی است که بنابدعوت اکبرشاه گورکانی هندبهندوستان مسافرت ودرتدوین واژه های فارسی سره درفرهنگ جهانگیری به میرجمال الدین انجوکمک نموده است . (فرزانگان زرتشتی ص ۳۵۲ دیده شود.)

ازنامه ای که بسال ۱۰۲۲ ازیزدنوشته شده دستورماونداد پوردستوربهرام اردشیر ماوندادرستم بسمت دستوران دستوری ایران یادشده است . بنابراین پدرش دستوربهرام بایدجهان رابدرودگفته باشد. درنامه بالاذکردستوربهرام دستورمهربان سورگی آمده که دستورآن محل بوده است . سوراگ روستای بزرگی بوده درتوران پشت یزد.

درنامه ای که حدودسال ۱۰۳۷ یزدگردی ازکرمان نوشته شده است دستوررستم اردشیر موبدان موبدکرمان بوده است .

امااز سال ۱۱۴۱ یزدگردی یاحدود آن شهریزددستورنشین میگرددوازترکاباد وشرفاباد ذکری نیست . سالهاپیش ازآن گروه موبدان ترکاباددربرابربرستم وآزاروضرب وشتم مأمورا وصول مالیات جزیه تاب وتوان واستقامت خودراازدست داده شصت خانواده باتفاق یکدیگر اسلام میآورندوچون پیشوای زرتشتیان یابعبارت دیگرآقا وسیدآنان بوده اند،دراسلام نیزخودراباجامه سیدی میآرایند. دستوران دستورایران درسال مذکورچنانکه ازنامه مورخه خرداد روزوآبان ماه ۱۱۴۲ ای ازسوی موبدان وکلانتریزدبگروه زرتشتیان هندبویژه دستورکاوس پوردستورفریدون وبهدین دهنجی شاپورمنوچهربشماره R57 محفوظ در کتابخانه خورشیدجی کاما دربمبئی برمیآید. دستورمرزبان پوردستورهوشنگ میباشدملا فیروزپورملاکاوس دستوردانشمندپارسی هندپیش اودریزدبتحصیل علوم مذهبی وپهلوی و اوستا وفارسی پرداخت ودرروزدین روزواردیبهشت ماه قدیم ۱۱۴۱ ای درمنزل بهدین اردشیر بهرام مخرمشاهی کلانتروقت زرتشتیان وحضوردستوران وموبدان وبهدینان یزدمراسم نوزادی رابرگزارمینماید (فرزانگان زرتشتی ص ۵۳۱ دیده شود).

نسل برادران موبدخسروو موبدشهریار جمشید با دوپشت با و میرسد و بهمن موبد با شنده لندن و برادرانش جهانگیر و کیخسرو مقیم آمریکا فرزندان موبدشهریار و موبد خسرو میباشند. دستوران دستوری ایران تا سال ۱۲۳۶ هق برابر ۱۱۹۰ یزدگردی با دستور مرزبان یا پسرش ظهراب بوده. اما درحدود آن سال، زمان فرمانداری شاهزاده محمد ولی میرزا فرزند فتحعلیشاه قاجار در یزد علمای اسلام بزرتشتیان نسبت کفر و زندقه میدهند و از فرماندار قتل عام یا اسلام آوردن آنها را خواستار میشوند. شاهزاده را دگر بعلمای اسلام پیشنهاد مینماید بهتر است درخصوص دین و توحید پرسشهائی چند از زرتشتیان بشود اگرپاسخ آنها منطقی و درست است باید بیشان ستم نشود و اگر غیر از آن باشد بمرادشما رفتار خواهد شد. پرسشهای علمای اسلام و پاسخهائی که موبد کیخسرو پور موبد خدابخش به اتفاق موبد خدابخش پور موبد فرود و هیربد خدابخش پور هیربد جاماسب نوشیروان جاماسب پوردستور کاوس از نژاد نوروز زنده بآن داده مورد قبول علمای اسلام و شاهزاده واقع و رفع زحمات از زرتشتیان میگردد و آن پرسش و پاسخها بنام رساله دین مسئله بارها در پندنامه ملافیروز چاپ شده است. دستور کاوس پشت چهارم هیربد خدابخش مشاورو همیار موبد کیخسرو در تنظیم پاسخ به پرسشها، دستور اصفهان بوده که هنگام قتل عام زرتشتیان گبرآباد اصفهان درزمان سلطان حسین صفوی داروندار خودرا گذاشته با آتش مقدس به یزد پناهنده میگردد.

اما بگفته یادگار خسرو نامشرپندنامه و رساله دین مسئله چون دستور کیخسرو پاسخ درست و منطقی به پرسشهای علمای اسلام میدهد از سوی جماعت زرتشتیان با تفاق همگی بسمت دستوران دستوری ایران برگزیده میشود و خانواده دستور مرزبان هوشنگ از دستوران دستوری خلع میگردند، پشت دستور کیخسرو طبق شجرنامه ای که هیربد خدایار برادر دستورنامدار موبدان موبد یزد و پوردستور شهریار در کتاب اندرزنامه پهلوی تالیف و ترجمه خویش داده به دستور جاماسب ولایتی معروف میرسد که در ۱۰۸۹ یزدگردی بهندوستان و سورت سفر نموده و سه نفر از موبدزادگان آن دیار را در اوستا و پهلوی استاد ساخت و انکتیل دوپرون فرانسوی از شاگردان و بنام دستور داراب اوستا آموخته بفرانسه ترجمه نمود و ایرانشناسی از آن زمان آغاز گشت ما درمورد دستور جاماسب درجای دیگر این تاریخ گفتگو کرده ایم.

نسل روانشاد موبدان موبد دستورنامدار طبق شجره نامه ای که فرزندش موبد اردشیر آذرگشسب بنگارنده داده اند بدینطریق به دستوران دستور کیخسرو و دستور جاماسب ولایتی میرسد. دستورنامدار پوردستور شهریار پوردستورنامدار پوردستور کیخسرو پهلوان پاسخ دهنده پرسشهای علما و پور موبد خدابخش پور موبد نوشیروان پور موبد رستم پور موبد مهربان پوردستور جاماسب ولایتی پور موبد حکیم پور موبد اردشیر.

دستور جاماسب ولایتی شجره نامه خویش را در تاریخ کتابت کتاب خطی اوستا چنین آورده است. اندرروز فرخ رام ایزد و ماه مبارک فروردین موافق رواج ایرانیان و سال

یکهزارونودوسه یزدجردشهریار ان من دین بنده جاماسب دستورحکیم دستوراردشیردستور نوشیروان دستورزراتشت دستورجاماسب دستورشاهویردستوربخت آفرین ولایت ایرانی ساکن دارالعباده یزد. بنابراین شجره نامه دربعضی نوشته هاکه اوراکرمانی قلمداد نموده اندسهواست ، ووی یزدی میباشد ،(دیده شودکتاب دکتراونوالا بنام
MANUSCRIPTS BEARING ON ZOROASTRIANISM P.56)

هنگامیکه موبدکیخسروبدستوران دستوری برگزیده میشودفرمانی مورخصفرالمظفر ۱۲۴۰ه ازطرف دولت باحکم مستمری سالیانه بیست تومان مادام الحیات با ووپس از درگذشت او بفرزندش صادرمیشود. پس ازدستورکیخسروپسرش دستورنامدار بسمت موبدان موبدی میرسد. هنگام ورودمانکجی هاتریا به یزدوتشکیل پنچایت زرتشتیان درروزخرداد وفروردینماه ۱۲۲۴ی نامدستورنامداردستورکیخسرودرصدرنام اعضای پنچایت دیده میشود وفرمانی نیزازامیرکبیرمورخ ذیحجه ۱۲۶۵هق بدین مضمون صادرشده که موبدموبدان موبد نامدار شرف اندوزحضورپادشاهی گشته وبماموربن دستورداده شده که نسبت باوو زرتشتیان همراهی وحمایت کنند.

دستورنامداردرسال ۱۲۳۱ی درمیگذردوپسربزرگ اودستورشهریار بااتفاق آراء عده ای اززرتشتیان بسمت دستوران دستوری برگزیده میشودوازطرف وزارت امورخارجه طبق فرمان مورخ جمادی الاخری ۱۲۸۰هق یک شال ترمه خلیل خانی برسم خلعت باوداده میشودونیزبسرنشینی انجمن ناصری زرتشتیان یزدبرگزیده میشودکه بتوسط کیخسروجی خانصاحب درروزبادایزدوشهریورماه ۱۲۶۱یزدگردی تاسیس میشود.

دستورشهریاردردوران سالخوردگی بعلت دردپای شدیدازفعالیت بازمیماند. بنابراین دستورتیراندازپورموبداردشیررابرای رسیدگی وادارهٔ امورموبدان موبدی وملاقات بامقامات مربوطه دولتی بجانشینی خویش انتخاب مینماید. دستورتیرانداز درزمان خویش کارهای مهمی راباشهامت انجام داده است وباحکمران وقت یزدجلال الدوله پسرظل السلطان روابط دوستانه داشته وطرف توجه علمانیزبوده است.

درزمان ناصرالدینشاه قاجارازطرف دولت وقت فرمان مستمری مبلغ سالیانه چهل تومان بنام موبدان موبددستورشهریاردستورنامدارصادرمیگردد.پس ازدرگذشت اوپسران اوبنام هیربدخدایاردستورنامدارازدولت وقت تقاضامینمایندکه مستمری مزبوردرحق آنان پرداخته شود. بنابراین طبق فرمان مورخه شهررجب ۱۳۱۰هق چهل تومان مستمری مذکوربالمناصفه درحق دوبرادرنامبرده دردفترمستمریات یزد ثبت وسالیانه بآنها پرداخت میشود.

پس ازدستورشهریارپسربزرگ اودستورنامداربسمت موبدان موبدانتخاب میشودلیکن درسال ۱۲۸۴یزدگردی باتشکیل کنکاش موبدان ازسوی موبدان یزدمقام موبدان موبدی بصورت شورائی تغییرشکل میباید.

بگفته صاحب حدودالعالم مولفه قرن چهارم هجری دردههای بکتکین ترسایان و گبرگان وصابیان نشینند. ناحیت کوه قارن (درتبرستان) آبادان وبیشتر مردمانوی گبرگانند. پرکدر، برکران رودمرونها دهاست واوراقهندزاست استوار واندروی گبرگان اند وایشان را به آفریدیان خوانند.

* * * * *

تاورنیه درسفرنامه خودگوید "سه ماه درکرمان ماندم. دراین شهربیش ازده هزار گبرهستند. درچهار منزلی کرمان پرستشگاه بزرگ آنان است وپیشوای بزرگ آنان در همانجا جای دارد. هرزرتشتی ناگزیراست درهنگام زندگی خودبآنجا برای زیارت برود."

دریادداشت دیگرکه نام گوینده آن فراموش شده موقعیت پرستشگاه بزرگ را بُـر ذکر مینماید.

* * * * *

پیرشهریار

درصفحات دیگرکتاب درمورد پیرشهریار گفتگو شده، لیکن چون گفتار دهخدا زرتشتی بودن اورا تایید مینماید بازدراینجا میآوریم. بگفته فرهنگ دهخدا "دراورامان کردستان پیری روحانی ازمغان زردشتی بوده است موسوم به پیرشهریار وبکردی پیرشالیار خوانند ازاو کتابی باقیست بنام مارفتوپیرشالیار (معرفت پیرشهریار) ونزدمردم اورامان بسیارمحترم است وبدست خارجی نمیسپارند وکلماتش را درموارد بسیاربجای مثل بکار میبندند. این کتاب مرکب ازچندبند مسجع است که ترجیع آنها این بیت است وتکرار میشود:

گوشت بروانه پیرشالیار بو هوشت جه کیاسته ٔ داناى سیمیار بو

یعنی بگفته پیرشهریار گوش کن وبنوشته دانای سیمیار (زردشت) هوش خودرا بسپار. دربخشی سخنان پیرشهریار اشارات بسیاررا جع بحفظ آیین قدیم است واهل محل درمجوس بودنش شک ندارند ولی معتقدند که شخص دیگری هم باین نام بوده است دراواخر قرن پنجم هجری واورا پیرشهریار ثانی گویند ومیگویند اسلام آورده خودرا مصطفی خواند وکتاب معرفت پیرشهریار را تحریف کردوهرچه با دیانت اسلامی منافات صریح داشت برگرفت. گویند در ۸۴۲ه شخصی بنام مولانا گشایش به اورامان سفرکرد تا مردم آنجا را قرآن تعلیم دهد. مردم اورامان اوراگشایش کور میگفتند."

خدمات فرهنگی لهراسب وزرتشتیان هندوایران

میرزا سروش لهراسب فرزندتیراندازمهربان لهراسب قاسم آبادی متولد ۱۲۸۳خ درباغ جمشیدآباد تهران تحصیلات خویش را درمدرسه زرتشتیان تهران ودارالفنون و کالج آمریکائی بپایان رسانیده ودیپلمه خودرا درسال ۱۳۰۳ ازکالج آمریکائی بدست

آورد. بنا بدستور روانشاد ارباب کیخسرو شاهرخ ودرخواست موبد رستم صداقت مامور مدیریت دبستان دینیاری یزدگردید که فقط دانش آموزان موبدزاده و سپس زرتشتی را می‌پذیرفتند. میرزا سروش با جلب موافقت هئیت نظار که از روانشادان رستم ماوندادو مهربان دستور تیراندازوجمشیدپرویزدانش آموزان مسلمان که اغلب فرزندان روسای ادارات بودند پذیرفته شدند. سپس با جلب موافقت هئیت نظار رستم شهزادی وفیروز آذرگشسب را برای ادامه تحصیل بتهران اعزام داشت و بعد برای تحصیل اوستا و پهلوی به بمبئی رهسپار میشوند.

درآن زمان دبستانهای یزد شش کلاسه بود. میرزا سروش نخستین بار کلاس هفتم و هشتم را در دبستان دینیاری تاسیس نمود. پس از اتمام دوره استخدام دریزد بتهران مراجعت و در آموزشگاه زرتشتیان بشغل نظامت و تدریس کلاس هفتم مشغول میگردد.

پرورشگاه مارکار از موسسات انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی درآن زمان بتازگی دریزد دایر شده بود و توسط مدیرانی که از هندفرستاده میشدند اداره میگشت وآنها بترتیب عبارت بودند از دکتر جمشیدجی پتل، مانک ملاو منوچهرکنتراکتر. چون منوچهرکنتراکتر وخانمش عازم هند بودند دینشاه جی جی باهای سلیسیتر رئیس انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی بنا بروابط نزدیکی که با ارباب کیخسرو داشت وسفارش مانک ملا، ارباب کیخسرو شاهرخ میرزا سروش لهراسب را مجبور بپذیرفتن مدیریت پرورشگاه کرد. هرچه پدرروانشاد شگریه میکرد که با پای برهنه ازیزد فرار کرده و بتهران مهاجرت کرده نمیخواهد پسرش به یزد برگردد در دل ارباب کیخسرو تاثیری نکرد. با وجودیکه پیشنهادسه کارمهم و آبرومند از طرف وزارت دارائی توسط میلیسپوی آمریکائی برای مترجمی و وزارت پست و تلگراف و بانک شاهنشاهی سابق برایش حاضربود اشتغال بکار اجتماعی را ترجیح وچون بر انگلیسی مسلط بود و پرورشگاه توسط پارسیان اداره میشد ارباب کیخسرو هم اصرار بر پذیرفتن مدیریت پرورشگاه کرد پدرازدوری فرزندو مسافرتش به یزدناندوهناک گردید.

پرورشگاه مارکار با بیست نفر ایتام درساختمان اجاره ای درمحله سلسبیل یزدبود، وبچه ها برای تحصیل نخست بدبستان خسروی سپس بدبستان کیخسروی میرفتند. چون با لباس متحدالشکل ودرصف حرکت میکردند دراه موردتحقیر وتمسخربیگانگان بی‌تربیت قرار میگرفتند. میرزا سروش با وجودمخالفتهای بسیار تصمیم بتاسیس بدبستان پسرانه مارکار را میگیرد معهذا مردم چه زرتشتی وچه مسلمان فرزندان خودرا برای تحصیل بآنجا میفرستند وتعداد دانش آموزان شش کلاس بصدنفر میرسد وکلاس هفتم و هشتم نیزدایر میگردد.

چون ساختمان پرورشگاه گنجایش ۳۵نفرایتام وهشت کلاس مدرسه وچهاراطاق برای کارگاههای خیاطی،نجاری،پارچه بافی،قالیبافی وترمه بافی که دانش آموزان موقع تعطیل وفراغت بفراگرفتن صنعت مشغول میشدندنداشت، میرزا سروش بانجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی پیشنهاد ابتیاع زمین وساختمان مستقل میدهد. انجمن پیشنهاد را می‌پذیرد وروانشاد مارکار بشخصه بمیرزا سروش مینویسدزمینی که ابتیاع میشود نباید کمتر

از هفتاد هزار متر بالا شد. در این موقع چون زمینی با این مساحت به آسانی پیدا نمیشد برادران خرمشاهی آقایان مهربان ورستم خدادادخدادیان وسروش بهرام جیوه و شهمردان ایران ورستم خرمی دوست وندیم مارکار زمینی بقیمت بسیار ارزان در شرق شهر وبین هفت روستا برای پرورشگاه خریداری نمودند. روانشاد بهرام خداداد فرهومند (خاله زاده) ده هزار متر زمین خودرا بقیمت نازل به پرورشگاه میفروشد. کمک وهمکاری و تشویق ازبرادران همشهری مسلمان یزد بسیار ارزنده و موجب ایجاد موسسات مارکار میگردد. از آنان آقایان حاج غلامرضا مرشد وحاج سید ابوالقاسم روهنی که زمین واقع درجلو خیابان متصل با راضی مارکار را با بهای بسیار نازل مرحمت کردند. محبتهای همه ایشان موجب دلگرمی مارکار وانجمن بمبئی ومیرزا سروش واجتماع زرتشتیان بود.
ساختمان بلافاصله درسال ۱۳۱۲خ وماه اسفند آغاز ودرمهرماه ۱۳۱۳بهره برداری شد.
نقشه پرورشگاه توسط برزو سهراب آقا درهند تهیه گردید ومشتمل بود بردو دستگاه عمارت جلو برای دبستان ودبیرستان وسالون سخنرانی وحدود ده هزار متر میدان برای بازی و ساختمان عقب هم مشتمل بود بر سه خوابگاه و اطاقهای درس ولباس ودینی وکتابخانه ومحل سکونت سرپرست وزیرزمین واطاقهائی دردوطرف برای کارگاهها وآشپزخانه وناهارخوری.
پرورشگاه درمهرماه ۱۳۱۳با حضور مارکار وفرماندار شهر افتتاح یافت ودبستان ودبیرستان از محل اجاره ای بآنجا منتقل وروزبروز برتوسعه آن وشماره دانش آموزان افزوده گشت.
برای دختران زرتشتی مدارس فرم جدید در شهر یزد وجود نداشت. جهانیان وموبدان مکاتبی داشتند با معلم قدیمه. لذا میرزا سروش تاسیس مدرسه جدید بنام مدرسه دخترانه مارکار با انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی پیشنهاد میدهد و آنها نیز موافقت خویش را اعلام میدارند. خوشبختانه اولیای مدرسه جهانیان ومدرسه موبدان نیز همکاری وموافقت خویش را عملی میسازند ودبستان ودبیرستان دخترانه مارکار در سال ۱۳۱۴خ درساختمان اجاره ای درشهر یزد دایر میشود. بعدها دوخواهر، آدخت همسر شاپور گشتاسب ودولت همسر فریبرز نسیمی محل فعلی را با انجمن واگذار مینمایند وبا اصلاحات وتغییرات وتعمیرات دبستان ودبیرستان مارکار بآنجا انتقال مییابد که هنوز هم دایر است.
چون دهات زرتشتی نشین یزد که بالغ برحدود ۱۶محل است ومدرسه پسرانه در آنها بسرپرستی انجمن اکابر صاحبان بمبئی قبلاً دایر شده بود وتوسط نمایندهٔ اعزامی آنها از هند اداره میگشت وروستاها فاقد مدرسه دخترانه بود. با کمک وخیراندیشی وبودجه رادمنشان هرمحل دبستان دخترانه بسرپرستی انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی در روستاها تاسیس میگردد وشماره آنها ۱۴فقره است.
تعداد دبستان ودبیرستان وکودکستان در شهر یزد هشت فقره بشرح زیر میباشد.
دبیرستان کیخسروی، دبستان خسروی، دبستان دینیاری، کودکستان رشید، دبستان پسرانه مارکار، دبیرستان پسرانه مارکار، دبستان دخترانه مارکار ودبیرستان دخترانه مارکار.

تعداد ۱۳دبستان پسرانه ودخترانه بسرپرستی انجمن اکابرصاحبان بمبئی است وتعداد ۱۴بسرپرستی انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی ویک دبستان دخترانه شهریار هرستانی درروستای اهرستان ویک دبستان دخترانه درنرسی آباد ویک دبستان دخترانه درشریف آباد که مجموع دبستان دردهات سی فقره میشود. صاحب خیران هرمحلی اندوخته خودرا برای صرف دانش وبینش وامورخیریه ازفرضیات دینی میدانند، وساختمانهای مدرن وسالونهای وسیع درهرمحل احداث کرده اند.

هزینه آموزشگاههای انجمن اکابرصاحبان بمبئی وانجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی وپرورشگاه مارکار را زهندتامین میشد. درسال ۱۳۴۶خ بودجه ای که ازانجمنها وازهندمیرسید بواسطه مقررات دولت هندوکنترل ارزقطع میشودومیرزا سروش درتنگنا گرفتار میگردد. بناچار خدمت مرحوم کاظم معصوم خانی رئیس فرهنگ یزدمیرودوایشان هم فورا" اورادلداری وهزینه مدارس را ازبودجه دولتی تامین نموده وتوسط اداره فرهنگ آموزگاران را بدبستانها ودبیرستانها میفرستد.

بایدادنست ازکلیه مدارس زرتشتیان درشهروروستاها برادران مسلمان هم استفاده مینماینده واستقبال ویگانگی وبرادری بین مسلمان وزرتشتی برقرار بوده است وجدائی وتفاوتی بهیچوجه بعمل نیامده است وهمچنین موسسات بهداشتی زرتشتیان ازازیشگاه بهمن ومطب ودواخانه سررتن تاتاکه قبل ازهمه چنین موسسات بهداشتی دولتی دریزدتاسیس گردیده رایگان دراختیار ارزانیان همشهری قرارداشت وپیوسته علمای اعلام یزدقدردانی میفرمودندکه موجب تشویق کارکنان مربوطه بوده است.

برای فروش زمینهای اضافی پرورشگاه دریزدکمیته املاک باعضویت روانشاد ارباب رستم گیووآقای فریدون زرتشتی تشکیل یافت ومقداری اززمینها فروخته شده بود، بنابخواهش وتوصیه روانشاددکتراسفندیاریگانگی، ساختمان نیمه تمام هنرستان بوسیله ارباب وفادارتفتی وروانشادهرمزدآرش به نیت اهدای باجتماع متوقف شده بودخریداری شدودرنظربودبقیه اراضی اضافی دریزدرافروخته وهنرستان مشتمل برسه دستگاه عمارت وسالون ناتمام راکه برروی بیست هزارمترزمین قرارداردوبهترین نقطه تهران پارس مقابل رستم باغ ودبستان استادخدابخش ودبستان استادپورداود (ازبناهای روانشاد ارباب رستم گیو) قراردارد تکمیل نمایدوپرورشگاه که تعدادانش آموزان آن دریزد بعلت مسافرت زرتشتیان دهات وشهربتهران روبکاهش بودبآنجا منتقل شودویک دستگاه عمارت دیگرنیزتکمیل وبرای دانشجویان زرتشتی که درتهران ماوومسکنی ندارند اختصاص یابدودستگاه دیگربرای صنعت وحرفه زنان ودوشیزگان زرتشتی که درتهرانپارس ورستم باغ سکونت دارندداییرشودکه متاسفانه فروش زمین بدستورانجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی بانگیزه بیخبری آنها ازموقعیت وتساهل وتحقیق متوقف وکارها راکد ماند.

آقای خدامراد کامران از رادمردان اجتماع چون حال اسفناک هنرستان نیمه تمام را می‌بیند پیشنهاد می‌دهد حاضر است با مبلغ سه ملیون تومان قسمتی از ساختمان هنرستان را تکمیل نماید. پیشنهاد او با نجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی فرستاده شد. لیکن متاسفانه بواسطه ناپختگی اعضای انجمن پیشنهاد مورد موافقت آنها نگرفت و بعد که از خواب غفلت بیدار شدند و موافقت خود را اظهار داشتند کار از کار بواسطه پیشامدها گذشته بود و آقای کامران هم از انجام پیشنهاد خود عاجز. گویا قسمت اجتماع ما چنین بود که از یک مجتمع هنرستان محروم ماند. اینک امیدواری تمام است که انجمن زرتشتیان تهران که وکالت نامه انجمن بمبئی را دارا میباشند و با تشکیلات جدید خویش و جدیتی که در اصلاح امور اجتماع دارند و علاقه‌ای که به تکمیل و نگهداری این بنای عظیم و سودمند دارند در کار خویش موفق گردند.

تذکار این حقیقت لازم است که میرزا سروش لهراسب کلیه امور مالی ساختمان و پرداختهای کلیه هزینه‌های آموزشگاهها و پرورشگاه به عهده استاد اردشیر خدابخش وفادار خرمشاهی که با کمال علاقه و درستی و پشتکار وظایف خویش را انجام داده است سپرده بود. امر مهم دیگری که میرزا سروش انجام میدهد برای کلیه آموزشگاهها چه در شهر و چه در دهات هئیت نظار بین ۳ تا ۵ نفر از اهل محل برقرار میسازد که با مور مدارس، آموزگاران، دانش‌آموزان، ساختمانها و تعمیرات و هرگونه مشکلات مربوطه رسیدگی و فیصله میدادند و موجب سپاسگزاری او را فراهم میساختند.

میرزا سروش لهراسب پس از چهل سال فعالیت خستگی ناپذیر در اداره موسسات فرهنگی و بهداشتی انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی در یزد با قلبی محزون و دلی شکسته و کالبد فرسوده و تندرستی از دست داده از عدم موافقت انجمن با پیشنهادات او که موجب پیشرفت امور موسسات و بسود اجتماع بود در سال ۱۳۴۷ خ خود را بازنشسته میسازد ولی چون انجمن وکالت امور اراضی خود را بنام او تنظیم نموده بود تا سال ۱۳۵۶ تماس خود را با انجمن قطع نمینماید. لیکن بواسطه تساهل و عدم فعالیت آنها در کسب اطلاع و واقف شدن بموقعیت که موجب توقف همه جور پیشرفتها و زیان اجتماع میگردد بسیار رنج میبرد و بالاخره خود را بکلی مستعفی میسازد و انجمن بمبئی وکالت نامه را بنام رئیس انجمن زرتشتیان تهران تنظیم و برای آنها میفرستند.

میرزا سروش لهراسب با انگیزه عشق سرشاری که به پیشرفت فرهنگ اجتماع داشت با حقوق ماهیانه ۶۰ تومان و در روزگاران پسین با حقوق ماهیانه یکهزار و دویست تومان برای پیش بردن امور فرهنگی اجتماع اکتفا مینماید، درحالیکه شاگردان او و بیش از سه تا پنجهزار تومان حقوق در ادارات دولتی، ملی و خصوصی دریافت میداشتند. نظرش بمنافع مادی نبود و نظرش به پیشرفت امور اجتماع بود که آنهم بواسطه کارشکنیهای دست اندرکاران با یاس مواجه شد.

میرزا سروش لهراسب همیشه دعاگوی آقای فریدون زرتشتی میباشد که اورا وادار بپذیرفتن مدیریت کارخانه درخشان یزد را افزون بر وظایف موجود موسسات فرهنگی انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی نمود که مورد تقاضای صاحبان کارخانه و بیش از ۷۵ نفر زرتشتی در آنجا بکار مشغول بودند و هم ممنون و سپاسگزار انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی میباشد که به پیشنهاد دلگرافی آقای فریدون در آن مورد موافقت خود را اعلام داشتند زیرا سه سال خدمت فقط روزی دو ساعت با حقوق مکفی که عایدش گردید آینده اش را بهبود بخشید.

روانشاد دینشاه بهرام مانیب رئیس انجمن زرتشتیان بمبئی در آخرین سفر خود با یران هنگامیکه انجمن دستور تخلیه ساختمان درمانگاه سررتن تاتا را داد که مورد اجاره ارباب مهربان گودرز شاهجهان برای مونتاژ رادیو و تلویزیون بود و چهل نفر دختران زرتشتی در آنجا مشغول کار و فرا گرفتن هنر و هم مزد میگرفتند و سرگرم بودند و ماهانه مبلغی اجاره برای تامین هزینه پرورشگاه مارکار میپرداخت و برخلاف میل میرزا سروش تعطیل گردیده بود محل را دریزدبازدید کرد موقع مراجعت گریه میکرد که چطور بواسطه عدم تحقیق مقامات بمبئی ماشین آلات بی‌مصرف و محل متروکه و بدون درآمد و دختران نالان بودند خدمت آقای مهربان گودرز رفت و پوزش خواست لیکن نوشدارو بعد از مرگ سهراب چه فایده دارد.

تذکر این نکته لازم است که پیران قدیم گفته اند انسان در هر موقعیتی که باشد باید با درستی و پشتکار وظایف خود را انجام دهد. اگر کارفرما از دادن حقوق مکفی کوتاه آید اورا مزد از جای دیگر باو میرساند. همین پیشامد چنانکه بدرستی شنیده ام در حق میرزا سروش بوقوع می‌پیوندد. در اوایل جنگ جهانی دوم یکی از دوستانش که نام خود را پنهان داشته از میرزا سروش میپرسد چقدر پول پس انداز کرده ای؟ جواب میدهد با اشکال و صرفه جوئی فراوان دو هزار تومان وجه مذکور را از او میگیرد و در بازرگانی بنام بکار میاندازد در شماه وجه مذکور هشت برابر میگردد. اما وجه را باو مسترد نمیدارد و در بازرگانی و معاملات اراضی بکار انداخته سرمایه ای برایش فراهم میکند اینک از محبت آن دوست و دوستان دیگر در زندگی خود و دوران پیری دچار زحمت نمیباشد. چهل سال خدمت در انجمن واکتفا با حقوق ناچیز، اینک نه حقوق بازنشستگی باو داده شد و نه باز خریدی. خداوند همه را براه راست هدایت فرماید.

موبدی که اسلام آورد

میمون نام اهوازی یکنفر موبد زرتشتی بود که در سده دوم هجری اسلام آورد. وی بفلسفه های آن عصر بویژه فلسفه اشراق آشنائی کامل داشته است. پسرش عبدالله در جرگه فقها و متفکران اسلام در آمد و بنیان گزار مذاهب قرمطی و باطنی در ایران میباشد. بیشتر انقلابات قرمطیان و باطنیان بدست شاگردان او در عراق و بحرین و یمن و شام برپا شده است. یکی از شاگردان او موسوم به ابوعبدالله محتسب شیعی معروف است که میگویند مدتی در بصره سمت محتسبی داشته

است . او بدستور عبدالله بیمن میرود و چون در یک سفر حج با روسای قبیله مصامده بربر، که آنها نیز بحج آمده بودند آشنا میشود و ایشان را برای تبلیغ مذهب باطنی که در ظاهر طرفداری از خانواده پیغمبر میکردند مساعد می‌بیند همراه آنها بشمال آفریقا میرود و مدتها در شهر ابیجان در کوهی زندگی میکند و در نهان قبایل بربر را بمذهب باطنی دعوت مینماید چون عده کافی حرف او را قبول میکنند، بر ضد خانواده بنی اغلب که از طرف عباسیان در شمال آفریقا حکومت داشتند قیام مینماید. پس از جنگهای بسیار موفق میشود زیادة الله نام نوه ابراهیم اغلب را مغلوب و از شمال آفریقا بیرون کند و حکومت عبیدیان را که بعدها بنام فاطمیان معروف شدند تاسیس نماید چنانکه در تاریخها نوشته اند معدنام که بوسیله ابوعبدالله محتسب شیعی از زندان آزاد و بنام علوی بودن بحکومت رسانیده شد و او را مهدی موعود میخواندند، نوه عبدالله بن میمون اهوازی میباشد. در این باب دو صورت مجلس تنظیم شده که نص آنها در کتاب تاریخ ابن خلدون مغربی جلد چهارم آمده است .

اورامان تخت کهنسالترین آبادی جهان

آبادی اورامان بخش بزرگی از استان کرمانشاهان است . اورامانات مسکن قدیمی‌ترین طوایف و نژادهای شناخته شده بشر بوده و مردمانی نظیر کوتی‌ها و کاسی‌ها در آنجا سکونت داشته اند. آشوریان چون نیرومند شدند بکردستان که در آن روزگار یکی از مراکز تجمع مردمان آریائی بود تعلق خاطر اراضی پیدا کردند و بارها آنرا مورد حمله قرار دادند. این حملات مدتها بی‌اثر بود تا آنکه نوبت به آشور بانیپال مقتدرترین پادشاه گروه آشور رسید و کردستان را تسخیر کرده مرکز پادشاهی خویش قرار داد. از این زمان آریائیهای مقیم کردستان به اورامان و مناطق اطراف آن که بعلت صعب العبور بودن راههای ارتباطیش دور از دسترس سپاهیان آشور بود روی آوردند و آنرا بخاطر آنکه ایشان را از گزند دشمن متجاوز و پیروز مصون میداشت گرامی و مقدس شمردند. اقوام آریائی مهاجر متدرجاً ساکنان بومی اورامانات را در خود حل کردند و با گذشت سالها اینجا بصورت منطقه‌ای آریائی‌نشین درآمد و آریائیها بمبارزه با آشوریان پرداختند و سرانجام بر این قوم پیروز شدند .

پس از شکست آشوریها و سلطه مادها و پارسها بر کردستان، اورامانات همچنان بصورت یک منطقه پارسی نشین باقی‌ماند و تا این زمان نیز بازماندگان آن نسل مهاجر از آریائیها همچنان اورامانات را بعنوان یک منطقه پارسی نشین حفظ کرده اند. در دوران پرشکوه فرمانروائی هخامنشیان ، اشکانیان و ساسانیان بر ایران، مردم اورامانات تابع ایشان بودند و آئین زرتشت را پیروی میکردند. خرابه‌های آتشکده پاوه که بعد از آتشکده آذرگشسب بزرگترین آتشکده ایران بود و هشتصد سال مداوم در آن آتش مقدس در آن زبانه میکشید یکی از دلایل غیرقابل انکار رواج آئین زرتشت در بین مردم اورامانات تا بعد از ظهور اسلام است .

آتشکده بزرگ پاوه که عده‌ای از سلاطین ساسانی با پای پیاده بزیارت آن رفته اندپس

ا زحملـه‌ا عرا ب با یرا ن بدست سربا زا ن یکی‌ا زسردا را ن عرب موسوم‌به عبدا للـه‌بـن عمـر ویرا ن شد . ا ما هنوزبقا یا ی ا ین آ تشکده‌ویک برج دفا عی وا قع درکنا رآ ن با قیست و ا زگذشته پرشکوه‌ا ورا ما نـا ت دا ستا نـها میسرا ید .درموردخرا ب شدن آ تشکده عظیم‌پا وه‌بدست سپا هیا ن عبدا للـه‌بن عمرسندگویا ئی وجوددا ردکه‌ا کنون درموزه‌سلیما نیه‌عرا ق‌نگهدا ری میشود .ا ین سندیک پوست آ هومیبا شدکه‌ا بیا تی بزبا ن وخط پـهلـوی بـمضمون زیرروی‌آ ن نـوشته‌شده‌ا ست

هورمزگا ن رما ن آ ترا ن کژا ن	هوشا ن شا ردوه‌گوره‌گوره‌کـا ن
زورکا را رب‌کردنــــه خا پــور	گنا فی پا لـه‌هتا شــــا ره‌روز
زن وکینکا ن بدیــــل بشینا	میــردآ زا تلی ژه روی هوشیا
روشت زردشتـــــره ما نندبیکس	بزیکا نیکا هورمزدهیــوچکـس

ترجمه‌ا بیا ت بپا رسی چنین ا ست : معبدها ویرا ن شدآ تشها خا موش ـ بزرگ بزرگا ن خود را پنـها ن کردـ عربـها ی ظا لـم‌خرا ب‌کردنـدـ دها ت پهلـه‌را تا شهروزـ زنا ن ودخترا نا سیر شدنـد ـ مردا ن آ زا ددرخون غلطیدنـدـ آ یین زردشت بیکس ما نـد ـ ا هورا مزدا برهیچکس رحم‌نـمیکنـد .

درا ورا ما نـا ت مردم‌سده‌ها دیرترا زسا یرمنا طق کردستا ن ا سلام‌آ وردنـد . موقعیـــت طبیعی ا ین منطقه‌را ه‌را برسردا را ن ا سلام‌وشمشیرآ نـها می‌بست . ا ما بـهرحا ل ا سلام‌هم‌حدود پا نصدسا ل پیش بوسیلـه‌گشا یش نـا می‌که‌قرآ ن را با خودبآ نجا بردومردم‌ا ورا گشا یش کـــــور میخوا نـدندرا ه‌نفوذیا فت با حتما ل قوی دویست سا ل طول میکشدتا آ ن مردم‌سخت کوش‌معتقد به‌پیرشهریا روکتا ب معرفت ا وکه‌درجا ی دیگرا زآ ن گفتگوشده‌تن با سلام‌دردهند . (ا قتبا س ا زا طلاعا ت مهرما ه ۱۳۵۱) .

روستا ها ی پیش ا زا سلام‌دریزد

محمدمفیدمستوفی با فقی صا حب جا مع مفیدی مولفه ۱۰۹۰ه‍ درکتا ب خـــویـــش ا ز روستا ها ی یزدوتا ریخ ا حدا ث آ ن صحبت مینـما ید . ا ینک درموردبسیا ری ا زروستا ها که با موضوع زرتشتیا ن بستگی دا ردگفتگومیشود .

ا ستخری (درگذشت ۳۴۰ه‍) مینـویسد" یکی‌ا زشهرها ی مهم‌بین خرا سا ن وا ستخر،کثه میبا شدوآ ن کوره‌مهم‌یزدوا برقوست . کثه‌شهرمهم‌یزددرکنا ربیا با ن وا قعست . هـــوا ی آ ن بوا سطه‌مجا ورت با بیا با ن بسیا رسا لـم‌وتما م‌وسا یل ا سترا حت شهرها ی بزرگ را دا را میبا شد . بلـوکا ت آ ن حا صلخیزوزندگا نی درآ ن نیزا رزا ن ا ست .قلـعه‌محکمی دا ردبـــا دروا زه‌آ هنین که‌یکی‌را نـا م‌دروا زه‌ا یزدا ست ودیگری را بـمنا سبت مسجدبزرگی که‌بطـرف ده‌بیرون دروا زه‌بنزدیکی آ ن قرا ردا رددروا زه‌مسجدمیگویند . (بنزدیک دروا زه‌ا یزده کثه (کسنویه)آ تش ورهرا م‌بوده‌که‌درنیمه‌سده‌ششم‌هجری بمسجدوصل میشود (ر . ک پرستشگا

زرتشتیان ص ۱۹۸) شهر با آب قنات سیراب میشود و رودخانه ای نزدیک قلعهٔ المجوس یا قلعه زردجا ریست و آن قریب بدهکده ایست که معدن سرب دارد و شهر و دهات آن میوه جات بسیار دارد که با صفهان و سایر نقاط صادر میگردد .کوههای آن نیز مشجر و گیاهای زیاد دارد که بخارج فرستاده میشود .بیرون شهر دهی است با خانه های زیبا و بازار دلکش ، غالب مردم شهر اهل فرهنگ و دانش میباشند ."

ابن حوقل (متوفی ۳۲۱ﻫ) گفتار بالا را تکرار و افزون بر آن گوید" بنسبت کوره استخر کوره یزد بزرگتر است و شهرهای آن عبارتست از کثه که قلعه میباشد و میبد و نائین وفهرج فقط در این شهرها منبر وجود دارد و در جاهای دیگر نیست ." ابن حوقل بنقل از استخری شهر کثه را بنا با همیت آن بعد از استخر ذکر کرده و میگوید شهر کثه دارای قلعه معتبر است . بگفته یاقوت (درگذشت ۶۲۸ﻫ) "کثه از جایهای فارس و حومه مهم یزد و به کوره استخر بستگی دارد . . . . .یزد نام منطقه ایست و قلعه آن را کثه گویند ."

بگفته ایرانشناس آمریکائی ویلیام جکسن واژه کثه در اوستا بشکل کته آمده که بمعنی گودال است . آیتی صاحب تاریخ یزد مینویسد که در یزد گودالهای بزرگی بوده که تقریبا پُر شده و داخل خانه ها گشته است ، صاحب تاریخ جدید یزد ، این نام را یونانی میداند و جهانگردان خارجی هم همین نظریه را اظهار کرده اند ولی در اشتباه میباشند . آیتی شهر قدیم یزد را دورتر از موقعیت فعلی آن میداند و در مورد کثه میگوید "اما شهرت این سرزمین بنام کث یا کثه مسلم است حتی قریه ای هم هنوز وصل به یزد کنونی است به نام کثنویه که در نوشتجات قدیم با ثاء مثلثه بوده و اکنون با "س" مینویسند . یاقوت حموی در معجم البلدان مینویسد" وبین میبد و کثه مدینهٔ یزد عشره فراسخ ."

بگفته صاحب جامع مفیدی" خواجه صواب قنات صواب را که الحال بآب سوا شهرت یافته احداث نمود و در میانه شهر و کثنویه دهی بساخت و آب آن قنات در آن محل شرب میشد و بمرور آن قریه خراب شده است . از این گفته که در سال ۱۰۷۳ﻫ نوشته شده معلوم میشود که شهر کثنویه بتدریج با یرو بدیه تبدیل گردیده است . در سده اخیر آب قنات آن نیز خشک گردید و مردمش در بدر گردیدند .

بیده ،عقدا ،میبد درکنار دریای ساوه که در حوالی یزد بود بنا شده و این دریا از ساوه تا همدان و یزد کشیده بوده و دیه با رجین بندر آن دریا بود .اینک آن دریا خشک و تا بقم رسیده و بدریاچه ساوه نامور گردیده است .

یزدآباد ، دها باد ، پادین آباد بنا بفرمان یزدگرد اصغر در یزد احداث گردید .در زمان صاحب جامع مفیدی دهاباد موجود و معمور بود و اثری از یزدآباد و پادین آباد باقی نبود . در سده گذشته یزدآبادی در استان یزد بر روی خرابه های یزدآباد قدیم بنا شده است .

بلاشگرد ،دژدوبرادران،فیروزآباد مجومرد ،فیروزآباد میبد : یزدگرد دوم پور

بهرام گوردوپسرداشت بنام فیروزوبلاش . یزدرا با قطاع ایشان واگذارکرد . آنها با روئی استوار طرف جنوبی شهربرای حفظ اموال خودساختند که خرابه های آن بنام قلعه قمار با زان باقیست . بلاش درنزدیکی شهرباغستانی بساخت وآب جاری کردوقصری عالی بنا کردوآذردرمهرتخت نشین کردوآن را بلاشگردنام نهاد . درروزگارصاحب جامع مفیدی به ابوالعسکرمشهوربوده . اینک اثری از آن باغات ومزارع نیست ، ولیک برآمدگیهائی که برروی آن کشت وزرع میشوددرکوی زرتشتیان سمت مریاباد باقیست وباحتمال قوی خرابهای آن درزیرکشتها مدفون باشد . زیارتگاهی درهمانجاست که به پیربلاسکرنامور است . فیروزآباددهکدهائیست که فیروزشاه احداث کرده یکی وصل به مجوم ردودیگری به میبدمیباشد .

میبدرانام بگفته صاحب جامع مفیدی "موبدگردبوده بنام شاه موبدپورقباد وبمرور ایام وکثرت استعمال میبدگردیده است . بنابرداستان احداث آن ، چون قباد بپادشاهی رسیدنذرکرده بودآتشکده بسازد . از مداین وفارس واصفهان متوجه یزدشد . چون بولایت میبدرسیدقصبه کرده عمارت نمودودرناحیه سفلی میبدکه الحال به هفتادرمشهور است صحرائی وسیع بودبفرمودتاآتشخانه عظیم بناکردندواز هفت آتشکده هفت آتش درآن آتش خانه آوردند . اول ازفارس دوم ازبلخ سوم ازآذربایجان چهارم ازفسا پنجم ازاصفهان ششم ازقزوین هفتم ازتیسفون ودرحوالی آتشخانه قریه ای بساخت وآنرا هفت آذرنام کرد ومجوس (زرتشتیان) این آتشخانه را بغایت بزرگ میداشتند . "

فهرج ، خویدک ، فرافتر: بفرمان قباددرنواحی یزداحداث گردید . فهرج در ۳۰ کیلومتری یزداست ، خویدک درحوالی فهرج وفرافتردرهمان حوالی که روستائی بسیار وسیع ومعموربوده است . بگفته صاحب جامع مفیدی "چون خبرکشته شدن یزدگردبعثمان رسیدسپاهی عظیم بسرکردگی سعیدبن عثمان وقثم بن عباس وعمروبن مالک برای فتح فارس ویزدوخراسان روانه کرد . سپاه عرب ازراه ابرقوبه یزدآمدندومردم را باسلام دعوت کردند . عمربن مغیره من حیث الاستقلال والانفرادبحکومت یزدمتمکن گردیدولشکری فراهم آورده متوجه فهرج شدوایشان را باسلام دعوت نمود . چون ابانمودندحکم بقتل وقمع ایشان نمودواموال ایشان رابعدازقتل آن جماعت بتاراج دادوقلیلی ازآن جماعت که از کشتن نجات یافته بودندبولایات متفرق شدند . "

موقع هجوم اعراب به یزدوکشتارزرتشتیان فهرج وخویدک وفرافترقتلگاه شد . مهریزومهرپادین خراب گردید . کشتارگاه بنام شهدامعروفست . مسلمانان بزیارت آنجا میروندبتصوراینکه قتلگاه اعراب است . غافل ازاینکه خودقهراًاسلام آورده اندوشهیدان آن محل زرتشتی وازخویشان خودشان بوده که بروانشادی آنها شمع وچراغ میافروزند . بقول آیتی صاحب تاریخ یزداخیراً "علمای یزدزیارت آن محل رانارواداسته اند . بطورکلی آن محل کشتارگاه زرتشتیان وخرابه آتشکده آنهاست .

مهرآباد ،مهرگرد ،مهرپادین،هرمز: چون مهرنگار دختر انوشیروان بگفته صاحب جامع مفیدی مالک الرقاب یزدگردید، بنایان ومقنیان رابعمارت واحداث قنوات مامورکرد. ازآنجمله درهشت فرسخی (۴۸کیلومتر)یزددیهی وسیع ساخت وبنام خود مهرگرد نامید درسال ۱۰۹۰ه مهریجرد واینک مهریز گویند وقناتی جاری ساخت مهرپادین نام و درآن محله عالی ساخته مهرآباد موسوم کرد ودرآن میوه گرمسیری وسردسیری هردو میشود. درحوالی شهرمیبد دیهی دیگربساختند وآنرا مهرجرد نامنهاد که مهرگرد باشد وبرادر او هرمزدریک فرسخی مهریجرد قنات جاری ساخته دیهی معتبرعمارت کرد وآنرا هرمزنام نهاد واکنون به خورمیزنا موراست ودرهمین قریه قلعه رفیع ساخته وعمارات عالی درآن قلعه بسیاربوده. درروزگار صاحب جامع مفیدی بسال ۱۰۹۰ه بعضی ازدیوارهای قلعه برجای بوده است.

توران پشت ،ابرندآباد : چون توران دخت بپادشاهی رسید عاملی برای آبادانی یزد تعیین نمود ودرکهستان یزد دیهی بساخت وآن را توران گرد نام کرد وحال بتوران پشت مشهوراست وقریب آنجا کوهیست بغایت رفیع وبکوهی دیگرمتصل نیست ویک راه بیش ندارد که برفراز آن کوه توان رفت. درروزگاران باستان برفراز آن کوه قلعه ای بوده وبقلعه کک کوهزاد اشتهار داشته است. ابرندسرهنگ ایراندخت چون به یزد آمد قناتی جاری کرد وقریه ای احداث نمود وآنرا ایران آباد نامنهاد. امروز ابرندآباد گویند وبرکنار قریه دژی محکم بساخت وخندق حفرکرد. درروزگار صاحب جامع مفیدی دژ خراب بوده وآثار وعلامات بعضی دیوارها بجای بوده وآن قریه نزدیک بهفتصد سال معمور بوده.

دیگر از روستا های پیش از اسلام عبارتست از اشکذرکه بگفته صاحب تاریخ جدید یزد احداث کرده اشکین زال اشکانی است، زارچ ،هفتادر ،بارجین که پارگین نیز میگفتند سخوید ،تفت ،فراشاه ،بندارآباد ،سریزد ،کرمانشاهان ،شهرباب ،خورنق، ساغند ،تژنگ، اسفنجرد ،بفرویه که معین آباد جنب آن احداث گردیده، اردکان ، نارستان ، ابرقو، رباط شتران،اهرستان،اردان وایرنان درکهستان یزد از آثار ایراندخت است.

صاحب جامع مفیدی درجلد سوم ص ۶۷۳ درمورد اهرستان چنین گوید. "اهرستان جنت نشان آن موضع دلگشا ازقری مشهوره جهان ورشک روضه جنان است. دراطراف نهرهای آب چون سلسبیل روان وباغات فردوس مانندش ثانی بهشت جاویدان. سکان منازل و عمارات ، زردشتی نژادان ماهروی مشکین موی که نه چشم چرخ مانندرخسارشان دراطراف جهان دیده ونه بدست دهرمثل چنان نگاران رسیده." خیرآباد ،عیش آباد ،خرمشاه ،سر دوراه ،کوچه بیک ،سرچم ازمحله های اهرستان بوده .صاحب جامع مفیدی دراثبات این گفتار درص ۶۷۹ مینویسد" دیگر ازباغات جنت نمای اهرستان باغ شاهنگار است که در محله خیرآباد واقع گشته."

نرسی آباد: کیا نرسوسپهسالارسلطان علاء الدوله کالنجار بسال ۵۱۷هـ قنات نرسو آبادرا درسرریک جاری نموده ودرپائین کسنویه وشهرطرح محلات وبیوتات وباغات انداخت وباغستان وکشتخوان دها باد ونرسوآباد بیکدیگر اتصال یافت ودرکمال معموری رسید تا درسنه ۸۶۰هـ بسبب ورودسیل باغات وکشتخوان تمام خراب گردیدوساکنان آن متفرق وپراکنده شدند.

مریاباد: ترکان خاتون والده سلطان قطب الدین بسال ۶۱۰هـ قناتی از طرف مهریجرد حفرنموده بنزدیک شهردیهی احداث کرده مریم آباد نام نهاد. سلغرآباد مشهور به آب شوررا سلغرشاه بسال ۶۴۰هـ حفرنموده وآب آن درمریاباد ویعقوبی وسرهنگ شرب میشود.

کفلامرز: که نام درست آن گردفرامرز میباشد بوسیله امیرفرامرزبن گرشاسب بن سلطان علاء الدوله کالنجار احداث گردیده. امیرمبارزالدین محمد (متوفی ۷۶۵هـ) به سال ۷۴۷ یزدرا متصرف شدوباولادخویش روستاهای زیررا احداث نمودند. مبارزآباد، ترکاباد بدبا مردختران مبارزالدین خانزاده خاتون ومختوم زاده خاتون احداث شد. شاه آباددرستاق،بدرآباد،مظفرآباد میبد،خاتون آباد،مظفرآباد زارچ،دیلم آباد،احمد آباد میبد، سلطان آباد تفت ، علی آباد کهستان،محمدآباد. شرفاباد شهتر از آثار شرف الدین محمد پدرامیرمبارزالدین محمد (۷۲۰هـ)میباشد.

نعیم آباد، فتح آباد: نصرت الدین یحیی زمان فرمانروائی خوددریزد بسال ۷۸۰هـ نعیم آبادرا که آب شاهی اشتهاریافته احداث کردوهمدراین سال فتح آبادرا در دوفرسخی یزد (۱۲کیلومتر)عمارت کردوبه دهنومعروف است بگفته صاحب جامع مفیدی در زمان تالیف کتاب"تمامی رعایای هردودیه مجوسند." مزرعه کلانتروزحمت آباد همه زرتشتی نشین بوده. ترکاباد مرکزمهم زرتشتیان بوده وموبدان موبدایران درآنجا مقام داشت . پاسخ پرسشهای پارسیان هندتا سال ۱۱۱۸ی ازاین محل بوده. برخی از نامه ها نیزازشرفاباد وکرمان نوشته شده. آخرین نامه پارسیان ایران بپارسیان هند ازموبدان موبدی است که درکوی زرتشتیان میزیسته ودرمنزل کلانتروقت ملابهرام در خرمشاه بسال ۱۱۴۲ی نوشته شده وبمصحوب ملاکاوس پارسی بسورت فرستاده شده است. اینک درترکاباد، احمدآباد، محمدآباد، آبشاهی، دهنو، میبدوروستاهای دیگر زرتشتی بکلی ندارد. برخی ازوقایع آن دوره درفرزانگان زرتشتی وپرستشگاه زرتشتی گردآورده نگارنده آمده است.

ذکربعضی پذیرشگاه ها که درپرستشگاه زرتشتیان نیامده

مسافرخانه درخرمشاه یزد: درمهرماه ۱۳۰۸خ بهدینان شهریاربهرام واردشیر

اسفندیار خدایار اسفندیار و مهربان زند، مسافرخانه یا پذیرشگاه را برای آسایش زیارت کنندگان شاه ورهرام ایزد و آب انبار جلو آن را برای رفاهیت عموم زرتشتیان انفاق نموده‌اند. زمین ساختمان موقوفه از نیاکان اردشیر بهرام پشوتن میباشد که بملت زرتشتی واگذار شده.

خانه‌پری در یزد: خانه‌پری دستور رستم با سرمایه دکتر شهریار موبد اردشیر بانکی در مهرماه ۱۳۴۱ برای استفاده موقتی همکیشان زرتشتی که بقصد زیارت به یزد میآیند بجماعت زرتشتی انفاق گردیده است.

پذیرشگاه استاد بمان پرورش: نشانی یزد، مریم آباد، جنب آب انبار استاد کیخسرو. بنیاد ۱۳۵۹خ.

پذیرشگاه اسفندیار یزدانی: نشانی سیرجان فلکه گیتی نورد روبروی بانک ملی بنیاد ۱۳۵۶خ.

خانه دانشجویان ویژه زرتشتیان: بسرپرستی انجمن زرتشتیان تهران اهدائی آقای خدارحم داوری فرزند بهمرد پولادخرمشاهی. نشانی تهران- خیابان مصدق (پهلوی سابق) بنیاد ۱۳۴۱خ.

خانه دانشجوی دختران زرتشتی: ساختمان روانشاد دکتر بهرام بمان پرورش در تهران خیابان حافظ کوچه هورتاب پلاک ۶ بوسیله دکتر دینیار هرمزدی محمدآبادی پل گذار روانشاد دکتر بهرام پرورش بجماعت زرتشتیان واگذار شده که طبقه دوم وسوم ویژه خانه دانشجویان دختران وطبقه اول برای مراسم سدره‌پوشی وپاتختی باشد و همچنین مبلغ چهارصد هزار تومان برای ساختمان یک تالار ورزش از سرمایه دکتر بهرام پرورش بنام آن روانشاد اهدا فرموده‌اند.

آتشکده‌هائی که در پرستشگاه زرتشتیان ذکر نشده

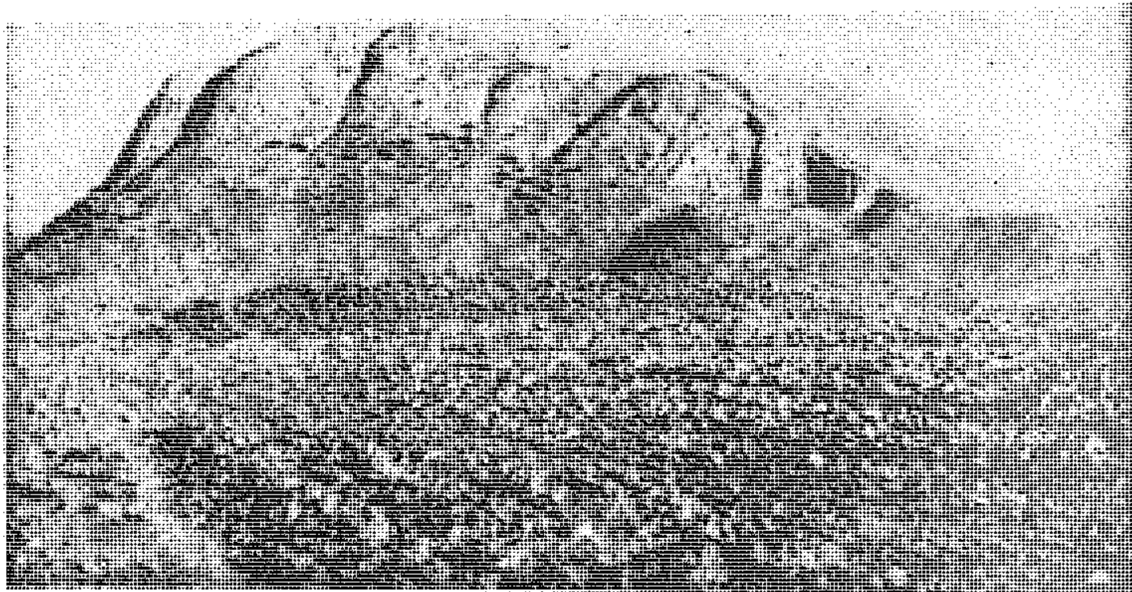
آتشگاه قصران: دکتر حسین کریمان در نوشته خویش بنام قطرن (قصران) بخش دوم ص ۶۷۶ و ص ۶۹۷ میگوید " این آتشگاه درشمال تهران درنقطه‌ای مرتفع برروی قله‌کوهی از شاخه‌های توچال درمرز مشترک دیه‌های آهار وشهرستانک واقع است. فاصله این آتشگاه تا تهران ۳۰ کیلومتر است. آتشگاه قصران بنام ایزدنا هیدبوده‌است. برای معبد قصران ازدیرباز علاوه‌برنامهای آتشگاه وآدران سه‌نام دیگربجای مانده‌است یکی قصر دختر یا قصردخترک یا قلعه دختر ودیگر قزل ماما ودیگر قزماما." آتشگاه شاید آتش ورهرام بوده باشد. (نگارنده)

مجله هنرومردم درشماره ۱۷۲ ازآتشکده درشهرنطنز کاشان وآتشکده رباط درشهر نطنز گفتگو میکند ونیز ازیاقوت نقل قول مینماید که زوزنی از توابع خواف را بسبب کثرت دادوستد ورونق تجارت بصره کوچک نامنهاده وبآتشکده‌ای درآنجا اشاره نموده است.

<u>آتشکده سوراخانی:</u> نزدیک باکو در ساحل دریای خزر (هنر و مردم شماره ۱۸۲).

<u>آتشکده مرو:</u> صاحب تاریخ بلعمی در ذکر یزدگرد شهریار مینویسد " در ری آتشخانه قدیم بود که در جهان هم از آن آتشخانه قدیمتر نبود، از آنجا آتش برگرفت و از آنجا برفت و باصفهان شد از آنجا خوش نیامدش از آنجا بکرمان شد آنجا نیز خوش نیامدش از آنجا بخراسان آمد و در شهر نیشاپور میبود و آن آتش با وی بود و از نیشاپور بمرو آمد آتش در مرو بنهاد."

<u>آتشکده فیروز در چین</u>: فیروز پسر یزدگرد در سال ۶۷۷ میلادی برابر سال ۲۴۱۵ زرتشتی برابر سال ۵۵ هجری خورشیدی در شهری بنام چانگ نگن یا سنگن فو Changngan, Singan Fu آتشکده بنا کرد بگفته صاحب ایراننامه فیروز در شهر چین کینگ Chin Keang نیز آتشکده بنا کرد ولی در سال ۸۴۴ میلادی اتفاقی پیش آمد که دولت وقت آن سرزمین پیشوایان دینها را بگرفت و معابدشان را خراب کرد و در ضمن آتشکده‌ها نیز از میان رفتند.



تپه معروف به تل حجاج ـ در زیر این تپه آتشکده ضحاک‌مار دوش کشف شد. این تپه در نزدیکی روستای «خیرآباد» فسا قرار دارد.

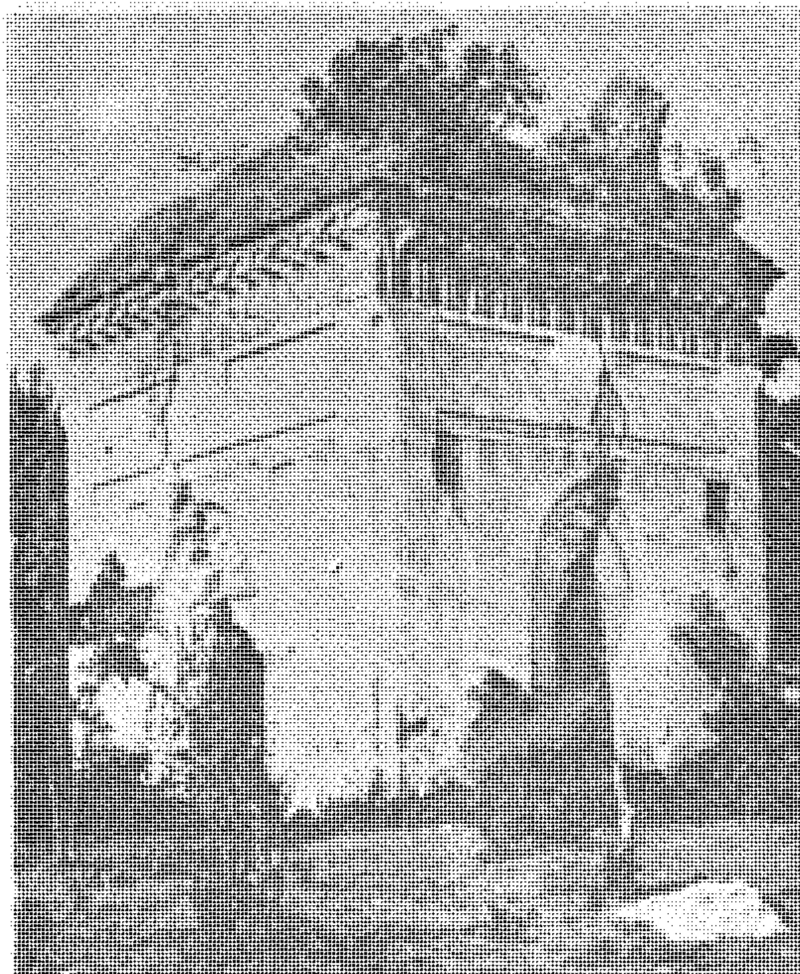
فسا ـ خبرنگار اطلاعات : آتشکده ضحاک ماردوش ، در روستای «خیرآباد» فسا کشف شد.

«خیرآباد» دهکده سرسبزی است که نزدیکی فسا واقع‌شده و در یک کیلو متری این روستا تلی وجود دارد که بتل ضحاک یاآتشکده ضحاک معروف است.

این تل در چند قرن پیش به «تل حجاج» معروف شده بود که مجددا نام اصلی خود ، «تل ضحاک» را باکشف این آتشکده باز یافته است.

در این محل آتشکده‌ای وجود داشته که در زمان ضحاک ماردوش ساخته شده بود و در همان زمان ، در این تل چاهی کنده شده که بنوبه خود از عجایب روزگار است ،چرا که، این چاه از بالای تل کنده نشده، بلکه چاه از پائین تل حفر شده که آب آنرا از بالای تل میکشند.

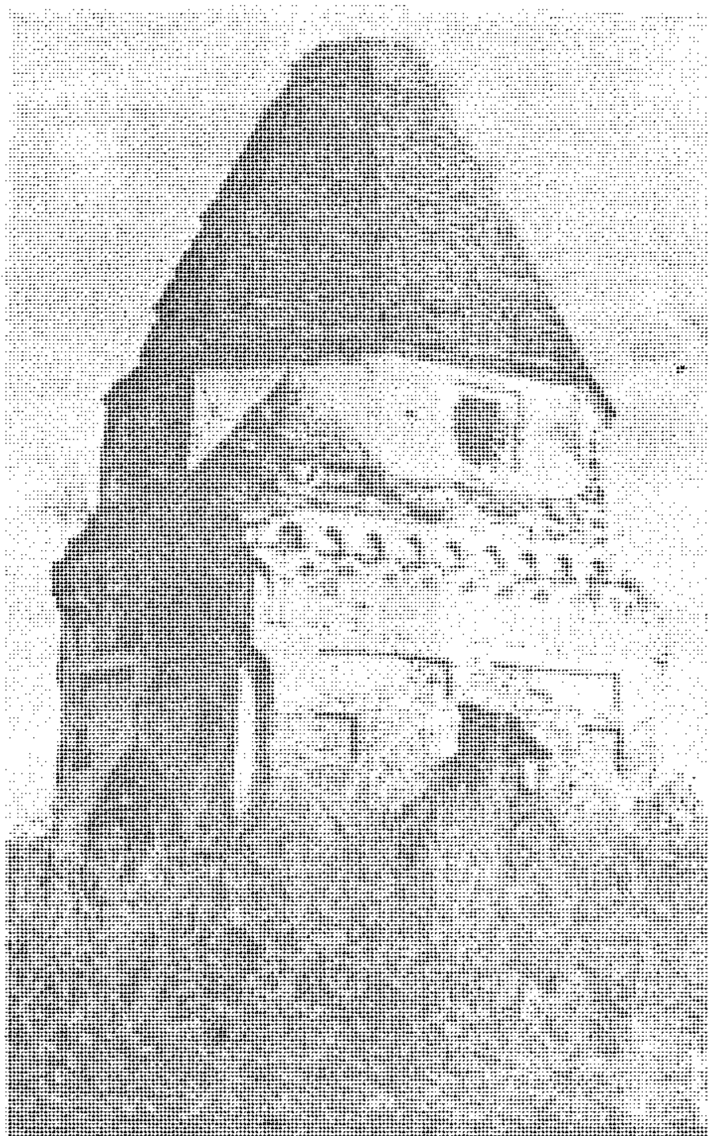
دهانه و دیواره‌های چاه با خشت و گل ساخته شده و قرنهاست ، ساکنان خیرآباد، از آب آن استفاده میکنند.



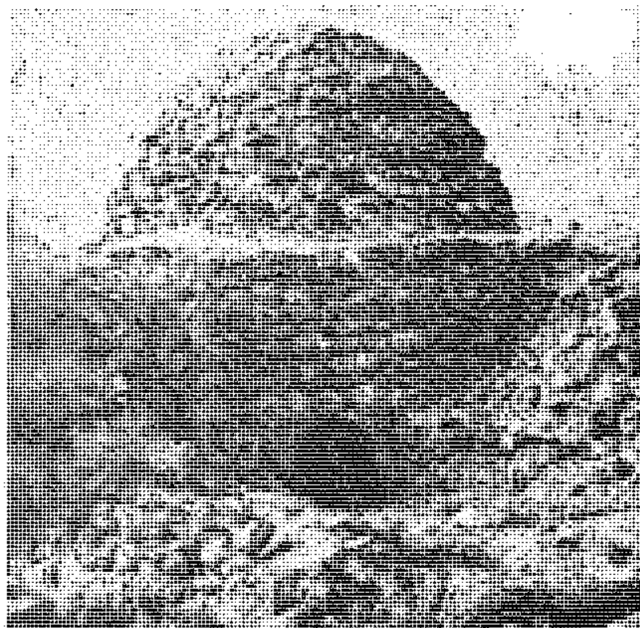
بنای تاریخی آتشکده‌واقع درپائین بازار آمل

بلای آسمانی درخراسان

درزمان حکومت عبدالله بن طاهر، بعلاوه‌جنگها وکشمکشهای داخلی، زلزله مدهشی بسال ۲۲۴ه درخراسان رویداد، که‌تلفات وخسارات سنگین واردساخت و در سال ۲۲۰ه بواسطه‌خشک شدن رودهیرمند، قحطی سختی درسیستان رویدادوآب رودخانه ازحدودبست خشک شدوقحطی ومرگ دربین مردمان ظاهرگردید. اهالی وحتی بزرگان وصاحبان نعمت بسیارمردندواین واقعه تایکسال دوامداشت وزرتشتیان بیشماری که‌اکثریت مردم‌آن سامان راتشکیل میدادندازبین رفتند.



یکی‌دیگرا زبنا ها یتا ریخی‌آ تشکده وا قع‌درپا ئین با زا رآ مـل



گروه بررسی وشناسائی اداره‌کل حفاظت آثار باستانی‌وزارت فرهنگ وهنر که بمنظورشناسائی‌آثار باستانی فرمانداریکل‌زنجان به‌آن منطقه عزیمت‌کرده بودموفق به‌کشف سه آتشکده‌ازدوره ساسانیان شد . این آتشکده هاکه درحوزه طارم سفلی قـرار دارند از نظر معماری ومصالحی‌که درساختمان آنهابکار رفتـه در ردیف بهترین آتشکده های‌عصر ساسانی است وبا وجـود آسیب فراوانی‌که براثر مرورزمان بآنها رسیده از لحـاظ معرفی تمدن ساسانیان حائـزاهمیت است .
عکس بالا یکی از سه‌آتشکده‌مکشوفه ساسانی را نشان‌میدهد

پل گبـرها

پل با با رکن الـدین درا صفـها ن برروی زنده‌رودمعروف به‌پل خوا جومیبا شد . به گفته‌فرهنگ دهخدا با نگیزه مجا ورتش به‌گبرآ با دآ نرا پل‌گبرها هم‌میگفتند .لیکنا زقرا ر تحقیقا ت‌نگا رنده‌چون بیشترکا رگرا ن سا ختما ن پل زرتشتیا ن سا کن گبرآ با دبوده‌اند پل گبرها هم‌شهرت میبا بد . سا ختما ن پل مذکورا زسا ل ۱۰۵۲ه آ غا زو ۱۰۷۷ه پا یـا ن یا فته‌ا ست .

اوضاع اجتماعی زرتشتیان ایران در یک قرن اخیر

اوضاع زندگانی زرتشتیان ایران پس از چیرگی تازیان بویژه پیش از دورهٔ ناصرالدین شاه قاجار و قبل از سلطنت شاهنشاه فقید رضا شاه پهلوی ، بسیار خراب بوده در حال فقر، بیچارگی ، مسکنت مذلت و ستم بی پایان روزگار میگذرانیدند. حتی در دورهٔ پادشاهی شاه عباس صفوی که ایران روی آبادی و امنیت بخود دید، زرتشتیان ایران مانند گذشته در تحت فشار بودند .

زرتشتیان یزد در نامه خویش بزرتشتیان هند مورخه بهمن روز و اردیبهشت ماه سال ۱۰۰۵ یزدگردی برابر دوشنبه جمادی الثانی سنه ۱۰۴۵ هجری راجع بسختی هائی که در آخر هزاره یزدگردی رویداده و گروهی انبوه را از بین برده و واقعه سال ۹۹۷ یزدگردی در زمان پادشاهی شاه عباس سخن رانده مینویسند:
که وضعیت زرتشتیان بسیار سخت است و اخیرا " دو نفر از آنها را مقتول و کتب مذهبی و بسیاری نسخ خطی زند اوستا را تباه و بغارت برده اند.

شاه عباس در حدود سال ۹۹۴ یزدگردی جمعی کثیر از زرتشتیان را از اطراف ایران کوچانده و در قریه جدیدالاحداث خود بنام "گبرآباد" یا "گبرستان" وصل به "جلفا" ی "اصفهان" منزل داد . حتی بسیاری از فضلا" و دانایان و کشاورزان قوم را که در یزد و کرمان با خویشان و بستگان خود بآرامش میزیستند باجبار در "اصفهان" ساکن ساخت .
فرزانه سیاوخش پور منوچهر که یکی از آنهاست در ضمن اشعار خویش از این پیش آمد صحبت میدارد . امروز اثری از آثار "گبرآباد" که سیاحان اروپائی از آن سخن میرانند بنظر نمیرسد .سیاح رومی موسوم به "پطردیلاوال" ، در نامه خویش از "اصفهان" مورخه ۸ دسامبر (۱۶۱۷) میلادی راجع بفقر و بیچارگی زرتشتیان در "گبرآباد" مینویسد:
" خانه‌های گبران پست و حقیر است . همه بینوا و عاری از زروزینت میباشند بی نوایان اسلام نسبت بآنها توانگر محسوب میشوند . گبرها شغل و کسبی ندارند و همه مزدور و کارگرند و با مشقت و سختی بسیار امرار

معاش مینمایند . و در ضمن نامه اظهار میدارد :

"روزی از گبری پرسیدم شما چه ملتی هستید و پرستش شما کدام است ؟ گفت ما بهدین هستیم و خدای یکتا را می پرستیم . آتش ، آفتاب ، ماه و ستارگان را ایزدان و مظهر تجلی انوار آفریدگار میدانیم . "چون گفتم دین ما بر خلاف دین شماست ، زن او که پهلویش ایستاده بود و سخنان ما را می شنید با تعجب فریاد کرده پرسید چطور ممکن است کسی خدا را نشناسد و نپرستد ؟ آنگاه متوجه شدم که " مسلمانان بی جهت این مردم را کافر خوانده و مردود میدانند " سیاح نامبرده در ضمن تعریف از جلفا و ارامنه آنجا مینویسد که کلیه آنها توانگر و بازرگانان و صاحب نفوذ میباشند و مسلمانان با مدارا و تلطف با ایشان رفتار مینمایند .

در اواخر سلطنت صفویه و زمان پادشاهی شاه سلطان حسین بقول سرجان ملکم ـ ارامنه و مسیحیان که طرف توجه و محبت درباریان و اشراف و مسلمانها بودند ، بواسطه نفوذ علمای دربار مردود گشته و اموال ایشان بغارت رفت . مورخ نامبرده در جلد اول کتاب خویش موسوم " بتاریخ ایران" مینویسد :

" از ابتدای سلطنت سلطان حسین بکلی ورق برگشت ، ارامنه بسبب مال و مذهب در معرض بغض و حسد وزراء دولت و ملاهای ملت در آمدند "

خوانندگان محترم از این جمله میتوانند قیاس نمایند که حال زرتشتیان بدبخت آنزمان در قبال حال ارامنه عزیز بچه منوال بوده است .

" مادام منانت فرانسوی " از قول . م . دالیر " که در سال (۱۶۶۵) میلادی بایران مسافرت کرده راجع " بگبرآباد " مینویسد :

" زرتشتیان بسیاری از نقاط ایران نابود گردیدند قبل از آنکه در " گبرآباد " پناه یابند "

" ژین چاردین " که بین سالهای (۱۶۴۳ و ۱۷۱۳) میلادی در عالم سیاحت میکرده است راجع بمشاهدات خویش در ایران و زرتشتیان و سرانجام " گبرآباد " مینویسد :

" شماره اندکی از گبرها یا پارسیان باقی هستند . این ساکنین باستانی ایران که بآئین نیاگان خویش وفادار ماندهاند بواسطه تعصب مسلمانان نابود گشته و دهات بی شماری در جنوب اصفهان که منزل وماء وای آنها بود در جنگ داخلی گذشته ویران و عده معدودی از بازماندگان باطراف

یزد و کرمان پناه بردند .

این جماعت بقدری بی نوا میباشند که در روز تاجگذاری پادشاه خویش قادر بفرستادن هدیه و پیشکشی نبودند - بدینمعنی که چون سلیمان سوم تاجگذاری نمود از طرف اصناف مختلف کشور بپادشاه ایران هدایائی تقدیم شد ولی زرتشتیان ایران بواسطه فقر و مسکنت پوزش خواسته و معاف شدند . "

این حال ادامه داشت و هرروز بروشی نو ، بر آنها ستم میرفت و از شماره ایشان میکاست . فقر و ناداری و مسکنت و بی چیزی مزید بر مصائب گشته دانش دینی و رسمی را نیز فراموش نموده بودند و در غایت جهل و نادانی بسر میبردند که :

در حدود سال (۱۲۷۳) هجری روانشاد مانکجی صاحب پور لیمجی - هاتریا برای سیاحت میهن و دیدن اوضاع ناگوار همکیشان گرامی وارد ایران شد وقتی اوضاع رقت آور و بی خبری همکیشان را ملاحظه نمود در صدد اصلاح حال آنها و رفع بلای جزیه همت گماشت .

بهندوستان مراجعت کرده و در بین پارسیان بتبلیغات پرداخته و با جمع آوری سرمایه بار دیگر با روحی قوی و شکست ناپذیر در سال (۱۲۸۲) هجری از راه بندرعباس بایران مراجعت و طرف توجه علما و اشراف و اعیان کشور واقع گردید .

باید دانست که نفوس زرتشتیان در آغاز قرن هیجدهم میلادی درحدود یکمیلیون نفر بوده است و از آن زمان با سرعت عجیبی روی بتقلیل نهاده تا بجائی که در زمان سلطنت فتحعلیشاه قاجار این عده به (۵۰ هزار) و در زمان محمد شاه قاجار بسی هزار و در سال (۱۲۸۵) هجری قمری مطابق آماریکه از فرزانه بهرام پور رستم پور خسرو پور آبادان پور بهرام نرسی آبادی متخلص بمسکین در دست است به ۶۹۰۰ نفر رسید . برطبق صورت زیر :

یزد (۵۴۵۰) نفر - کرمان (۱۲۰۰) نفر - طهران (۲۰۰) نفر - شیراز و بوشهر (۴۰) نفر - کاشان ده نفر .

فرزانه بهرام نامبرده با استاد جوانمرد شیر مرد و میرزا - اسفندیار افسری و جمشید استاد بهرام مزرعه کلانتری و میرزا افلاطون اسکندر کرمانی از جمله شاگردان روانشاد مانکجی صاحب بوده اند .

فرزانه بهرام سرآمد اقران خود گشت و پس از طی دوره تحصیلات بمعاونت و نیابت روانشاد مانکجی صاحب سرافراز گردید و زمام امور زرتشتیان در غیاب آن مرحوم سپرده دست وی گشت .

فرزانه بهرام ، فارسی و عربی را نیکو میدانست و در انگلیسی و گجراتی و اوستا دست داشت و صاحب طبعی موزون نیز بود . برای پیشرفت اجتماع زرتشتی در طهران اقامت گزیده و بفعالیت و کوشش کم نظیری همت گماشت .

فرزانه بهرام در هنگام خدمتگزاری خویش چندین نامه بانجمن ها و کدخدایان و سران قوم زرتشتیان یزد و کرمان نوشته و ایشانرا بانجام وظایف اجتماعی آگاه ساخته و وقایع آندوره را برای ما در آن نامه‌ها شرح میدهد که در نوع خویش کم نظیر است و مطالعه این نامه‌ها ما را بوضع زندگانی زرتشتیان آنروز آشنا میسازد .

فرزانه بهرام علاوه بر این نامه‌ها که حاوی اطلاعات بسیار مفید است چندین رساله در اخلاق و دین و تباهی پارسیان باسم روانشاد مانکجی بنا بخواهش منیف پاشا وزیر فرهنگ دولت عثمانی نوشته که تا کنون بطبع نرسیده است .

مهدی فروح بن شخسان برادر دستور دینیار معروف به " سلمان فارسی " در زمان خلافت یزیدبن معاویه نامه‌ای بزبان پهلوی به بادوسپان گاوباره اسپهبد رویان نگاشته است که فرزانه بهرام نامبرده ترجمه این سند مهم تاریخی که بالفبای اوستائی موجود بود آنرا بفارسی نقل نموده که نسخه منحصر بفرد آن بخط بهرام برای ما بیادگار مانده است که در یکی از شماره‌های آینده همین مجله درباره آن بحث خواهیم نمود .

دیوان اشعار بهرام که در جزو کلکسیون مرحوم مانکجی صاحب در کتابخانه کتب شرقی (کامه) ثبت و ضبط است ، اشعارش سلیس و روان و از توحید و اخلاق سخن میراند .

محمود افغان
و یک سردار زردشتی

" محمود افغان با همهٔ شقاوتها و بی رحمی هایش بر مرگ این سرباز رشید و بهادر ایرانی وزردشتی تعزیت گرفت و بواسطهٔ این پیش آمد بغایت متاءلم و اندوهناک گشت و حتی کار بجائی رسید که برسر مقبره‌اش موبدان را با مستمری معین ، برای افروختن آتش مقدس و سرودن زند اوستا بر گماشت ."

کرمان قبل از سالهای (۱۷۲۰ میلادی) مرکز مهم جماعت زردشتی بود - بسیاری از بزرگان و دستوران قوم ساکن خراسان و سیستان بدانجا پناه برده بودند کلیه نفوس آنها در آن زمان بقول دکتر مدی در حدود (۱۲) هزار نفر میشد .

در اوائل اقتدار سلاطین صفویه گروه زرتشتیان بند شهر که آن موقع " گواشیر " نام داشت باجبار خارج شده بیرون دروازه سمت شمال اقامت اختیار کردند .

خانه و بازار و درمهر و آتش ورهرام ساختند و در آن محل زندگی مینمودند تا آنکه اواخر سلطنت صفویه رسید و محمود افغان در سال (۱۷۲۰ میلادی) بعزم تسخیر ایران از قندهار بسمت کرمان حمله آورد شهر " گواشیر " بواسطه استحکامات سخت و قلاع معتبر فتح نگردید لاجرم افغانان به محله زرتشتیان در بیرون شهر ریخته آنها را غارت و قتل عام و مساکن و منازلشان را آتش زدند (خرابه‌های آن امروز باسم گبر محله باقی است .) بقیةٌ السیف در حدود یک دهم جان بدر برده با حال پریشان ، داخل حصار شهر ، پناه بردند . مسلمانان باین گروه که کاملا" تحلیل رفته و شماره ایشان بحدود (۱۲۰۰) نفر رسیده بود با نظر تعصب مینگریستند . بقول صاحب تاریخ کرمان (۱) " زرتشتیان مورد حمله و فشار الواط و اشرار واقع

---

۱ - رجوع شود بتاریخ کرمان نسخه خطی بنشانی (۸۰۲) در کتابخانه بنگاه خاورشناسی کاما .

و هرروز بلکه هر ساعت انواع مختلف آزار و ستم میکشیدند چنانکه این بندگان خدا مالک مال و عیال خود نبودند و هر یک از مسلمین ساکن کرمان هر نوع تعدی و ظلمی را که اراده میکرد به آنها مینمود. " این امر تا سنه (۱۲۷۰ هجری) ادامه داشت تا آنکه " روانشاد مانکجی صاحب " از بمبئی بایران وارد و با حسن تدبیر و زحمت و مخارج بی شمار بتدریج رفع ظلم و تعدی ستمکاران را از آنها نمود .

یکی از ظلمهای فاحشی که در همان اوایل قتل و غارت عمومی نسبت بزرتشتیان عملی گردید مسئله جزیه بود - عمال دولتی با زماندگان زرتشتی را از چنگال ستم افغان ، سرشماری نموده و مالیات جزیه را بدون کسر یکدینار بر آنها قسمت نمودند مرحوم ملافیروز دستور دانشمند پارسی در سفرنامه خویش در این مورد میگوید :

بکرمان قتل عامی گشت یکسره — بسی بهدین در آن گردید کشته
هزاران مرد بهدین کشته گردید — زایشان زندگی برگشته گردید
نماند از ده یکی کس زنده برجا — فتاد هرجا تن و دست وسروپا
ولی آن جزیه بد بر حال اول — نکردند اندر آن چیزی مبدل
زبعد قتل مردم را شمردند — حسابش را بدفتر جمله بردند
برایشان جزیه را کردند قسمت — نهادند آن چنانی زشت بدعت
بضرب ظلم بگرفتند تا چند — خدا بگشاد ناگه آن چنان بند

ظلم مذکور تا دوره سلطنت کریمخان زند ادامه داشت . چون این شاه بعدل و داد موصوف بود دو نفر بهدین که نامشان معلوم نیست ، از کرمان بشیراز رهسپار شدند تا بوسیله‌ای ، عرضحال خویش بحضور شاه تقدیم دارند . آن بیچارگان بامید یکی از رجال کشور که متاسفانه اسمش مجهول مانده یکسال و نیم در شیراز معطل و حیران ماندند - نه عرضحال خویش را توانستند بشاه تقدیم دارند و نه روی رفتن بوطن را داشتند .

اتفاقا " روزی بملا کاوس بن رستم پدر ملافیروز نامبرده برخورده درد دل مینمایند و یاءس خویش و پریشانی بهدینان کرمان را باو گوش زد میکنند . ملا کاوس دستور دانشمند پارسی و استاد نجوم در آنوقت از راه اصفهان بشیراز وارد و بواسطه پیش‌گوئی های خویش مهمان سلطنتی بود و

در دربار شاهنشاهی نفوذی راسخ داشت فوراً " عریضه ایشان را بشاه تقدیم و با صدور فرمان همایونی ظلم را از سر زرتشتیان کرمان رفع و ایشان را رهین منت خویش ساخت .

محمود بن میرویس افغانی سلطان قندهار پس از آنکه در سال (۱۷۲۰ میلادی) چنانکه گفتیم بکرمان حمله و بر محله زرتشتیان تاخته ویران نمود و بعداز گوشمالی از لطفعلیخان با فغانستان مراجعت کرد . دو سال بعد درسال (۱۷۲۲ میلادی) چون از ضعف دربار ایران یقین کامل داشت با نیروی قوی تر ناگهان بکرمان تاخت و ارک و حصار را بی دفاع بگشود و شهر را تسخیر کرده از راه یزد باصفهان حمله برد . بقول سرجان ملکم مولف تاریخ ایران (۲) " محمود چون میدانست زرتشتیان از شاه سلطان حسین و اعیان کشور دلخوشی ندارند برخلاف گذشته بدلجوئی آنها پرداخت و ایشان را در گرفتن انتقام از شاه سلطان حسین و دشمنان خویش تحریک نمود و بهمه گونه یاری و آزادی امیدواری داد .
بقول " جوناس هانوای Jonas Hanway سیاح و بازرگان انگلیسی که در سال (۱۷۴۴ میلادی) یعنی ۲۲ سال بعداز حمله محمود افغان درایران سیاحت میکرده است . نصراله نامی از زرتشتیان که سرباز بوده است دعوت محمود افغان را پذیرفت و زرتشتیان را در زیر پرچم خویش جمع و آنها را از تاریخ درخشان نیاکان متذکر و به آینده امید بخش نوید داده بکمک محمود باصفهان حمله برد . جنگ و کشتار و محاصره اصفهان را سرجان ملکم مورخ انگلیسی مفصلاً" شرح داده و خارج از موضوع ماست .
" جوناس هانوای " بازرگان نامبرده در سیاحت نامه خویش (۳) مینویسد :
" محمود بزرتشتیان خاطر نشان ساخت که ساعت نجات از یوغ ستم ستمکاران

۲ - رجوع کنید بتاریخ سرجان ملکم ترجمه میرزا حیرت چاپ بمبئی .
۳ - رجوع شود به

A Historical account of the British trade over the Caspean Sea with the author's Journal of Travels of the revolution of Persia. By Jonas Hanway vol II pages 153,193,208.

فرا رسیده است و اگر در واقع بفرزندی نیاکان دلیر و بهادر خویش افتخار دارند بایستی آزادی نامبرده را با دست خویش تحصیل نمایند.
سخنان محمود زرتشتیان را بهیجان آورد با شجاعت ذاتی خویش قدم بمیدان پیکار نهاده دلیرانه جنگیدند. "زبردست خان" سردار لشکر افغان در گشودن حصار "قیز" پس از چندین حمله عاجز آمد ـ لذا نیروی زرتشتیان را بآن امر نامزد ساخت. سربازان پارسی (زردشتی) چون در شکستن دروازه حصار تلفات سخت دادند از حمله مستقیم دست کشیده بوسیله حفر راه زیر زمینی بوسط قلعه و رخنه در دیوار حصار و آتش زدن، شاهد پیروزی را در آغوش کشیدند." سیاح نامبرده در تعریف سردار زرتشتی مینویسد:

" یکی از سربازان زرتشتی که در ارتش محمود بمنظور آزادی از یوغ ستم و تعقیبات سلطان وقت جنگ میکرد نصرالله نام داشت.

نامبرده سرداری شجاع و با مهابت بود که ذکر نامش ایجاد ترس و واهمه مینمود ـ محمود او را به تسخیر فارس مامور نمود.

این سردار دلیر بهر نقطه‌ای که می رسید و هر راهی که می پیمود مردم آن شهر و دیار از شنیدن نامش برخود لرزیده خویش را تسلیم و دروازه قلاع را برویش میگشادند. بدینطریق بدون ریختن قطره‌ای خون بحوالی شیراز رسید.

اما سرنوشت در اینجا مشی خود را تغییر داد و در اولین پیکار زخمی مهلک باو رسیده بزندگانیش خاتمه داد.

مرگ این سپهدار که شهرتی بسزا داشت لشگرش را دچار غم و اندوه و ماتم و عزا ساخت بطوری که هنگام بلند نمودن جنازه مراسمی بس خونین باحترامش اجرا گردید ـ کلیه سربازان شمشیر بخاک کشان بدور جنازه طواف نمودند. سپس اسیران و غلامان را نیز بطواف مجبور ساختند و بعد آنها را برسم هندوان و خرافات بر پیش پای میت قربان کردند. مهمترین اسبان متوفی را بعنوان نیاز که مرسوم افغانهاست قربان نموده و گوشتش را بین سربازان قسمت نمودند.

" نصرالله قامتی بلند داشت ولی خوشگل نبود. در اوان طفولیت خود را بجنگ و ورزش و مشق سربازی عادت داده بود که بالنتیجه در جوانی معروفیت تامی حاصل کرد و در نظر اقران و امثال و سربازان مورد ستایش و احترام واقع گردید.

" بنفس خویش اعتماد قوی داشت و از موفقیت های پی در پی که در جنگها نصیبش میگشت مردم تصور میکردند که برموز جادوگران و پیشه‌جوکیان هنود عالم میباشد . اعتقاد باین خرافات اطمینان و اعتماد در نفس سربازانش تولید کرده ویرا شکست ناپذیر میدانستند " .

" نصراله با ارمنی ها دوست بود و آنها را در حمایت خویش نگهبانی میکرد . سپهداری بود خوشخو و سلیم و با پناهندگان بمدارا و مهربانی سلوک مینمود . بقول خویش وفادار و صاحب‌رافت و شفقتی عظیم بود که سایر امرا و سرداران از آن بوئی نبرده بودند .

انسانیت و شفقت در سربازی که موظف‌به خونریزیست صفتی است بسیار نادر و زیبا ، سردار نامبرده بواسطه اخلاق نیک خویش حتی بعد از مرگ نیز مورد احترام و ستایش واقع گردید . محمود افغان مالک تاج و تخت ایران آرامگاه شاهانه بر قبر او نزدیک قبرستان ارمنی ها بنا کرد و دو نفر موبد استخدام نمود که شبانروز آتش مقدس را در آرامگاه او فروزان نگاه دارند . افغانها او را از صاحبدلان و اولیا میدانستند و باتجلیل و تکریم از او یاد میکردند . این اعتقاد افغانها نسبت باو ، با وجود مخالفت آنها با عقاید زرتشتیان قابل توجه است زیرا میدانستند نصراله زرتشتی و از گروه ایرانیان باستانی است . "

سرجان ملکم مورخ انگلیسی در کتاب خویش " تاریخ ایران " راجع بالحاق زرتشتیان بارتش محمود مینویسد :

" دربارـبعدد لشکر افغان اختلافاست بعضی گویند قریب‌بچهل هزار نفر میرسید و برخی بر آنند که از بیست هزار بیش نبود .

قدری از ایشان هنگام قطع بیابان یا پر تلف شده بودند و بعضی دیگر در محاصره ارک کرمان و شهر یزد از پای درآمده بودند .

لکن معدودی از طایفه " گبران " بامید اینکه اگر محمود منصور شود از ظلم و بیدادی که سالها به آن مبتلا بوده‌اند استخلاص خواهند یافت بلشگر او ملحق شده بودند . " مورخ نامبرده در تعریف‌جنگ اصفهان مینویسد :

" محمود میسره را که غالبا " گبران بودند بنصراله خان نامی که یکی از ایشان بود واگذاشت و از ظلم و بیدادی که ایام سابق بر ایشان رفته بود متذکر ساخته بکشیدن انتقام تحریص نمود . " راجع بسردار زرتشتی

و فوت او میگوید :

" نصراله گبر که در اول ورود محمود به ایران در کرمان باو پیوسته بود در این اوقات به تسخیر فارس مامور و تقریبا " همه آن صفحات را مسخر کرده بود مگر شیراز را و در یورش شیراز زخمی کاری بوی رسیده و پس از چندی سبب هلاک وی گشت . گبران و ایرانیان و ارامنه و افاغنه همه بر فوت وی تاسف خوردند از آنرو که مردی بهادر و جهاندیده و نیکو سیرت بود و محمود نیز تعزیت وی گرفت و در مصیبت او بغایت متالم و اندوهناک گشت . بعد از فوت او امارت لشگر به " زبردست خان افغان محول شد . " [۱]

آنچه از قول " سرجان ملکم " و " جوناس هانوای " برمی آید نصرا سردار زرتشتی بواسطه شجاعت ، درستی و اخلاص که شیوه نیاگان او بوده بمقام سپهبدی ارتش محمود نایل و نام درخشانی از خود باقی و بیادگار میگذارد . سرجان ملکم چون در دوره اخیر یعنی در زمان سلطنت فتحعلیشاه قاجار میزیست و از چگونگی دفن نصراله بی اطلاع بوده از آن صحبت نمیدارد ولی " جوناس هانوای " سیاح و بازرگان انگلیسی چون چند سال بعد از غائله افغان در ایران سیاحت میکرده است قولش مقرون بحقیقت میباشد زیرا آرامگاه را بچشم دیده و مستمری موبدان و آتش موبدان نیز درخاطره ها باقی بوده که در سیاحت نامه خویش متذکر گشته است .

آیا باعث سرافرازی نیست در زمانی که زرتشتیان برجان و مال و زن وفرزند خویش ایمن نبودند یکنفر پادشاه اسلام آرامگاه یک سردار دلیر زرتشتی را بپاس خدمات تعمیر و موبدان را برای برافروختن آتش مقدس استخدام نماید ؟

آیا اگر مانکجی صاحب پورلیمجی هاتریا برای رفع جزیه و ظلم و تعدی که بزرتشتیان میشد بایران مراجعت و فعالیت لازمه ابراز نمی کرد و در تعلیم، تربیت و ایجاد مدارس فداکارانه کوشش نمی نمود جمعیت ما بکلی از بین نمیرفتند؟

آیا هستی زرتشتیان امروز در ایران از خدمتگزاری و اخلاص و دین پروری مانکجی نیست ؟

پس امروز که زرتشتیان ایران صاحب نام و جاه و عزت و شرف و مکنت و ثروت دبیلمه و لیسانسیه و دکتر و مهندس سرشناس و بالاخره در وضعیت بهتری بسر میبرند ، بجا و شایسته است که یادگار زیبائی بنام آن روانشاد برپا کرده و اقلا " بدین وسیله از خدمات آن مرحوم قدردانی و روانش را درمینو شاد و خرم سازند .

در دوره‌ایکه ایرانیان باستان دارای تمدن درخشان بوده اهورا مزدای دانا و توانا را می پرستیدند ، مردم قاره اروپا بویژه انگلستان در وادی جهالت و کفر قدم میزدند ، بخدایان طبیعت فدیه و نیاز میدادند.

مردم ایرلاند در سده اول میلادی بقول مولف کامبریج میدیول هیستری Cambridge Medival History نخستین نوزاد خویش و نوزاد چارپایان خود را به بتی موسوم به ماک اسلچ (Mag Slecht) قربان میکردند تا مورد تلطف و مهربانی خدای نامبرده واقع و بین گروه خویش صاحب‌قدرت و نفوذ و ثروت گشته ، کشتزارشان محصول فراوان بدهد. کلیه اهالی جزیرهٔ انگلستان پیرو آئین کلت بودند و آثار مرئی و محسوس طبیعت را مظهر ارواح مقدسه با نام وبی نام میدانستند که‌روی زمین ، بالای زمین ، زیر زمین ، بالای آسمان و میان آسمان ساکن وممکن است با مردم کره خاک بنظر دوستی یا دشمنی بنگرند. آری انگلستانی که امروز دم از سیادت و آقائی عالم میزند در دوره‌ایکه سیادت جهان با ایران بود مردمش در حال بربریت و توحش زندگی میکردند. هر بخشی از خاکش در تحت فرمان امیر یا بزرگی بود قلمرو حکمرانی بعضی از آنها بقدر یک روز مسافرت با اسب طول داشت و غالبا " با هم در زدوخوردو کشمکش بودند . بخش مهمی از جزیره بریتانیا بین سالهای ۵۵ قبل از میلاد و ۴۳ بعدازمیلاد بوسیله ارتش دولت رم اشغال گردیده بود . بقول سرجارج بردوود Sir George Birdwood بسیاری از ایرانیان باستان باتفاق سربازان رم در خاک بریتانیا سکونت اختیار و آثار زیادی از خودبیادگار گذاشته‌اند ، بقول کاربت W.J. Corbet دین مسیح در اواخر قرن دوم راه خود را بانگلستان بازو با پشتیبانان کفر و ضلالت کشمکش آغاز کردو تلفات و شهدای بی شمارداد تا آنکه در سال ۶۵۱ میلادی پندا Penda یکی از خوانین مقتدر شکست فاحشی خورد و مسیحیت بر کفر فایق آمد خود پندانیز دست از ضلالت کشیده دین مسیح بپذیرفت .

امروز که تقریبا " نصف‌مردم‌جهان بزبان انگلیسی آشنا و توسعه‌فرهنگ زبان هیچ کشوری بقدر زبان انگلیسی نیست تا قرن ششم میلادی صاحب‌علم و هنر نبودند . دانش‌امیران کشور ، خوانین طوایف و سران لشگر ناچیزبود. پادشاهان در دربار خویش نوازندگانی داشتند که عرایض مردم را بعربی

میرسانیدند و فرامین دولتی را می نوشتند . در چنان دوره‌ای ایرانیان باستان باطراف و اکناف عالم پراکنده و حتی بخاک انگلستان مهاجرت نمودند . آداب و فرهنگ خویش را بمردم بیاموختند .

دانشمند انگلیسی " سرجارج بردوود " که ذکرش گذشت در نامه خویش با نجمن پارسیان ادینبورک Edinburg مورخه ۳۰ اوت ۱۹۰۸ درتائید قول ما مخصوصا " یکنفر زرتشتی بنام " آیو Ivo " را ذکر کرده چنین مینویسد :

" استقرار مسیحیت در اروپا و تعمیم آن مدیون حقیقتی است که قسطنطین کبیر قیصر روم بواسطه تماس با زرتشتیانی که در ارتش او خدمت می کردند بدین عیسی کشش پیدا نمود . زرتشتیگری مذهب افلاطونی ومسیحیت ارتباط بسیار نزدیک بهم داشته و عاری از آلهیات نظری است . این سبک نفوذ مهم روحانیت بالاخره بنیان بت پرستی را از مغرب رودسند تا آخر خا بریتانیا منهدم ساخته وبرخرابه‌های بتکده‌های یونان و روم کلیساهای فرق مختلفه مسیحی تعمیر نمود .

بزعم اینجانب در جزیرهٔ بریتانیا چهل آثار از ایرانیان باستان زرتشتیانی که در قشون اشغالی روم مشغول خدمت و در آن جزیره سکنی داشته‌اند در دنباله دیوار " هادریان Hadrian " نزدیک " ادینبورگ " باقی مانده است .

رئیس دیر رامسای Ramsay در سده یازدهم میلادی تالاری را در دیر (آیویز St. Ives) واقع در (هانتینگدن شایر Hantingdenshire) بیکنفر زرتشتی موسوم به " آیو " نیاز و باسم او مخصوص گردانید . زرتشتی نامبرده بظن قوی در سده هفتم میلادی در نخستین وهله هجوم تازیان بایران بانگلستان مهاجرت و در آن جزیره جهان را بدرود گفته رسوم ادب و سلوک معّربیان ناشی از دربار ایرانیان باستان است که بوسیله دربار قیاصره قسطنطنیه و از آنجا بدربارهای سلاطین مسیحی قرون وسطی که برروی خرابه‌ها دولت روم بنا گشته بما رسیده است از همین رسوم و آداب دستگاه ایرانی است که ما بربریها که مقصودما انگلیس هاست تربیت شده و آداب رومی را از خود دفع و خویش را آقا و شریف گردانیدیم " تشخیص اسم (آیو Ivo) در متن نامه آمده بسیار مشکل و لابد یکی از نام‌های ایرانی است که نویسندگان خارجی بواسطه عدم وانس آنرا تحریف و از شکل اصلی خود خارج نموده‌اند .

زرتشتیان و
اکبر شاه گورگانی شاهنشاه هند

اکبر شاه هندی علی رغم مخالفت‌های سخت ، سدره جامهٔ مقدس زرتشتیان را براهنمائی دستور مهرجی رانا بپوشید وکشتی بمیان بست و آتشکده را در قصر خویش بنا ودر برابر زبانه‌های درخشان آذر، با پروردگار خویش براز و نیاز مشغول گردید .

دربار شاهنشاهان مغول را در هند میتوان چون فرهنگستانی تعبیر کرد . دانشمندان و علمای کشورهای اطراف بواسطه فرهنگ دوستی پادشاهان و نوازش و تقدیر و تشویق آنها در تعقیب‌کارهای فرهنگی در آنجا جمع و فعالیت ابراز میداشتند . دورهٔ مغول دوره درخشان هند بود . کتابهای زیادی در آن زمان بفارسی تاءلیف و ترجمه گردید . همایون شاه عاشق کتاب ، همواره درمسافرتها حتی در جنگها و عقب‌نشینیها نیز کتابخانه نفیس خود را با خویش همراه داشت اکبر شاه پسرش نیز هیچ از وی کمتر نبود . جنبه روحانیت و معنویت حتی در خردسالی بر او غلبه داشت .
اکبر شاه عاشق اشعار صوفیانه پارسی بود بعدها با فلسفه یوک " جوک " هنودکه با تصوف اسلامی شباهت دارد آشنائی پیدا کرد . بقول " وینسنت " مولف کتاب " اکبر مغول کبیر " " گویا اکبر در کلیه مراحل زندگی بـا محبوب خویش یگانه بود از طعن یا مداخله روحانیون اسلام باکی نداشت و تا آخر عمر صوفی صافی ضمیر ماند . "
یکی از فعالیت‌های گوناگونی که اکبر از خود ابراز داشت مساعی او در تاءمین مذاهب اتباع و اتحاد آنها و تاءسیس مذهب برگزیده بود .
شهرت این اقدامش در اقصای عالم پیچید و توجه بسیاری از خارجیان را بسوی هند متوجه ساخت . بعضی از آنها با دربار سلطنتی رابطه پیدا کردند وبرخی در بخش‌های دیگر کشور متمرکز گشتند . اکبر ، پادشاه متدینی بود ، دینی را در پس همه دین‌ها و خدائی را در پس همه خدایان مذاهب میدید . جوکیان سنیاسیان ، مرشدان هنود ، پیران ، فقرا و دراویش اسلامی ، کشیش‌ها و

پیشوایان نصاری ، دستوران و موبدان پارسی را بدور خویش جمع و با آنها معاشرت داشت .

بقول خافی خان صاحب منتخب اللباب " و چندان مردم صاحب کمال و مستعد از شعرا و فضلا و حکمای ذوفنون از ترک و تاجیک و عرب و عجم بآوازه وسعت خلق و کرم وصیت غریب نوازی و هنر پروری آن خسرو انجم حشم در پایتخت هندوستان فراهم آمده بودند که در هیچ وقتی از واقعات پادشاهان سلف هند شنیده نشد . "

حضرت دستور آذر کیوان و مریدان او نیز جزو دسته نامبرده بودند که بهندوستان کشور جوکیان و فقرا وارد شدند. فرزانگان نامبرده زرتشتی در ایران بمجاهدت نفس و ریاضت های سخت مشغول و معتقد بودند نیاگان آنها از پادشاهان باستانی ایران نیز ریاضت را ستوده و مرتاض بوده اند .

شیخ شهاب الدین سهروردی شهید معروف به شیخ اشراق نیز با این عقیده همراه و " اصل خمیره حکمت و میراث معرفت بنظر او از ناحیه مشرق به کیومرث و فریدون و کیخسرو و از ملوک افاضل انتقال می یابد و اصل شرقی را آن میداند که از طرف حکمای قدیم ایران و خسروانیان تاسیس یافته . " (۱)

حضرت دستور آذرکیوان از مشاهده حالت روحی اکبر شاه و تمایل او بریاضت و اشتغال باوراد و اذکار و غیره و صحبت و معاشرت او با سالک و مرتاضین هرچند که قبلا " بقول مولفین " دبستان المذاهب " و " مآثرالامرا " دعوت شاهنشاه را مبنی بر حرکت بهندوستان نپذیرفته بود اما بعدها با مریدانش عازم دیار هنود گردید ولی با دربار اکبرشاه تماس پیدا ننمود . بعضی از مریدانش باکبرآباد " اگره " مسافرت نمودند لیکن مرکز خود او و پیروانش " پتنه " بود زیرا مرکز مهم روحانیت و فلسفه و یکی از مراکز قدیم مذهب بودا و عرفان را تشکیل میداد .

چنانکه گفتیم اکبر پادشاهی متدین و طالب معاشرت و صحبت ارباب فضل و کمال بود و بمجالست اصحاب وجدوحال میلی تمام داشت لهذا درسال بیستم جلوس خویش سنهٔ " ۹۸۲ هجری " فرمان داد عبادت خانه در جنب ارک سلطنتی بسازند و همه علما و مشایخ را در مجلس جمع نمود و از صحبت ایشان مستفیض میگشت و در شبهای جمعه ولیالی متبرکه در آن نشیمن قدس باحیای شب مصروف میداشت .

۱- رجوع شود به " روابط حکمت اشراق و فلسفه ایران باستان " نشریه انجمن ایرانشناسی " تهران .

اما سه سال بعد بقول صاحب منتخب التواریخ عبدالقادربن ملوک شاه بدوانی که امام دربار سلطنتی بود آرامش و صفای عبادتخانه بقیل و قال و فحش و دشنام و ضدونقیض و تکفیر وتضلیل علما و مشایخ تبدیل شد و هریک بدیگری نسبت بیدینی و کفر و تناقض میداد .

شاه که صاحب جوهری نفیس و طالب حق بود از مشاهده اختلاف رای پیشوایان اسلام در اصول و فروع دین و تنازع آنان حیران و سرگردان گشت "و اختلاف علماء که یکی عملی را حرام و دیگری بحیله همان عمل را حلال میساخت راه انکار پیش گرفت و چون از علمای عهد که هرکدام با عتبار جاه و عظمت خود را بهتر از امام غزالی و رازی تصور نموده بودند درگات ها را دیده و قیاس غایب بر مشاهده سلف را نیز منکر" و از همه مایوس شد لذا علمای سایر مذاهب و ادیان را بشرکت در مباحثات عبادت خانه دعوت نمود .

شیخ ابوالفضل وزیر شاهنشاه و مولف اکبر نامه جزو وقایع سال ۹۸۶ هجری راجع به همین پیش آمد و حضور علمای مذاهب دیگر در کنفرانس مذهبی مینویسد "بیستم مهرماه الهی در آن عبادت خانه خلوت تجرد را در بزم تعلق چراغ افروختند و نقد دانش اندوزان مدرسه و خانقاه بعیارگاه بردند . صاف از دردوسره از مغشوش جدا کردن آغاز شد و فراخی حوصله و بسطت ظل الهی چهره آرای گشت . صوفی ، متکلم ، حکیم ، فقیه ، سنی ، شیعه ، برهمن ، جتی ، سیورا ، چارباک ، نصارا ، یهود ، صابی ، زردشتی و سایر گوناگون مردم از دید آرامش محفل همایون و نشستن کیهان خدیو برفراز ممیزی و آراسته شدن نزهتگاه بی غرضی نشاط فارغ البالی نمودند و بی بیم پرخاش کنان جنگجوی گنجینه گشای راز گشتند . خودآرایان لجاج پیشه ازبد گوهری و کم اندیشی در گلزار پندار فرورفته سود و زیان اندیشیدند ..... برعلمای قشر و فقهای تقلید که خود را بچرب زبانی و نقل آرائی از فحول حکما و سرآمد خانواده آگهی شماره کردند کار دشوار شد و بسیاری را پرده از روی برداشتند ."

صاحب منتخب التواریخ که ذکرش گذشت نتیجه این کنفرانس مذهبی را بغلبه زرتشتیان خاتمه و چنین شرح میدهد :

" مزدیسنان که از شهر (نوساری) از ولایت (گجرات) آمده بودند زرتشت را حق نمودند و احترام آتش را عملی بس ستوده گفتند و بجانب خود کشیده از اصطلاح و راه و روش کیانیان واقف ساختند و فرمودند (اکبر)

که آتش مارا باهتمام شیخ ابوالفضل بروش ملوک عجم که آتشکدهٔ ایشان همیشه برپای بود دایم الاوقات چه در شب و چه در روز در محل (قصر) نگاه میداشته باشند که آیتی است از آیات خدا و نوریست از انوار وی ودرایام نوروز سال بیست و پنجم جلوس سجدهٔ آفتاب و سجدهٔ آتش علانیه میکردند و مقربان نیز در وقت افروختن شمع و چراغ قیام ساختند"

آنچه از خبر مولف منتخب التواریخ معاصر اکبر شاه برمیآید اینست که :

۱ــ زرتشتیان هند مقیم شهر (نوساری) حقانیت آئین زرتشت را بشاهنشاه ثابت نمودند .

۲ــ شاه از بیانات آنها متاءثر و راه و روش کیانیان را تعلیم گرفت .

۳ــ شاه نگاهبانی آتش را به شیخ ابوالفضل وزیر خویش محول داشت تا بروش آتشکده پادشاهان ایران همیشه آتش را در قصر فروزان نگاهدارد زیرا آیتی است از آیات خدا و نوریست از انوار وی .

۴ــ دو سال پس از رابطه پارسیان (نوساری) با دربار شاه درسال (۹۸۸) هجری در ایام نوروز سال بیست و پنجم جلوس سلطنت خویش علنا" بسجده آفتاب و آتش پرداخت و مقربان را نیز در وقت افروختن شمع و چراغ مجبور بقیام نمود .

از آنچه گذشت و بنا بقول صاحب "منتخب التواریخ" و محققین اروپائی چنانکه خواهیم دید هئیت پارسیان "نوساری" با موفقیت حقایق آئین مزدیسنا را بشاهنشاه فهمانده و او را بسوی آئین خویش متمایل ساختند .

"منتخب التواریخ" راجع بوجود هئیت زرتشتیان ایران سخن نمیگوید و اگر هئیتی از آنها در آن موقع حضور میداشتند لابد ذکر ایشان را نیز بمیان میآورد و تنها از مزدیسنان که از شهر (نوساری) از ولایت (گجرات) آمده بودند ... " صحبت نمی نمود .

بنابراین برخلاف تصور برخی، دستور آذر کیوان یا همراهان اوبازیگر این میدان نبوده‌اند . شیخ ابوالفضل مولف "اکبر نامه" چون بقول صاحب "دبستان" و مولف "ماثرالامرا" نسبت بدستور آذرکیوان و مریدان او اعتقادی عظیم داشته اگر زرتشتیان ایران در کنفرانس مذهبی که آنرا بعبادت

خانه ، نشیمن قدس یا کاشانه آتش تعبیر میکند شرکت میداشتند به یقین در نگارش وقایع سال (۹۸۶) هجری تنها با ذکر کلمه زردشتی اکتفا نمی‌نمود از آنان مختصرا " سخن میراند .

محققین و خاورشناسان اروپائی نیز قول صاحب " منتخب التواریخ " را تائید مینمایند چنانکه دائرة المعارف بریتانیا می نویسد :

" اکبرشاهنشاه هند بروش عرفانی بمطالعه حقیقت قرآن جدیت نمود و در تحقیق اصول سایر مذاهب مساعی ابراز داشت و در نتیجه اینگونه پژوهش‌ها آئینی اختیار کرد که اساس آن برشالوده توحید و مراسم مذهبی زرتشتیان قرار داشت . "

بقول کاپیتان وانس کندی " اکبر احترام و نماز بخورشید و ستارگان و آتش مقدس را که نمونه فروغ آمیغی است واجب شمرد و تقویم زرتشتیان را معمول ساخت و جشن های آنها را اعیاد دولتی قرار داد . " بقول پرفسور ژهاتسک " اکبر بستایش خورشید اقدام نمود و آن را بزرگترین نور خدای یگانه خواند و جشن های زرتشتیان باستانی را معمول ساخت و سال و ماه آنان را بجای سال و ماه قمری مرسوم کرد و آتش را مقدس شمرد . "

صاحب منتخب التواریخ نیز مینویسد :

" تاریخ هجری عربی را تغییر داده ابتدای آن سال جلوس گرفتند که (۹۶۳) بود و ماه را برسم ملوک عجم اعتبار کردند و عیدها نیز موافق اعیاد زرتشتیان در سالی چهارده قرارداده شد و عیدهای مسلمانان و رونق آن شکست . " (۲)

اینک باید دید زرتشتیانی که با دربار اکبر تماس پیدا کرده و او را تا اندازه کم یا زیاد در تحت نفوذ آئین زرتشتی و روش پرستش و مراسم و اعیاد خود که ذکرش گذشت در آوردند کی بوده‌اند و چگونه این موفقیت نصیب آنها گشت ؟

چنانکه گفتیم بیانات " عبدالقادر بدوانی " مورخ معاصر و امام دربار که خود در مباحثات کنفرانس مذهبی شرکت داشته مشعر براین است که جمعی از بزرگان پارسی از " نوساری " در مذاکرات عبادتخانه شرکت داشته و شاهنشاه را در تحت تاثیرات حقایق مذهبی خود قرار دادند اینک میبینیم این جمع کی بودند ؟

۲- چهارده جشن زرتشتیان که اکبر شاه معمول ساخت عبارتند از جشن های فروردینگان و اردیبهشتگان و غیره .

آثار تاریخی در دست حاکی است براینکه همایون شاه پدراکبرشاه هنگام ورود به (نوساری) با "مانک چنگه" بزرگ آنجا آشنائی پیدا کرد و در سال (۱۵۳۵ میلادی) اورا بخدمت خویش گماشته دهدار "نوساری" ساخت.

دو سال بعد "مانک چنگه" (۳) در قریه زاد بوم خویش بدست اشرار مقتول گردید. همایون شاه پس از کشته شدن "مانک" پسرش "بهمن" را بدهداری "نوساری" بجای پدر منصوب ساخت.

چون همایون در گذشت اکبر بر تخت سلطنت نشست ماموریت نامبرده تا زمان حیات بدست "بهمن" بود.

هنگام ورود اکبر در سال (۱۵۷۳ میلادی) "بگجرات" منوچهر پسر مهتر را که پس از مرگ پدر ریاست خانواده و دهداری نوساری بعهده او بود در رکاب خود "باگره" بردو خزانه دار خویش ساخت.

منوچهر برادر خویش نوشیروان و بستگان دیگر را نیز با خود بپایتخت برد. در غیاب منوچهر یکی از خویشان او "بهرام جاسا" "جشنک" عمل دهداری را بعهده گرفت و "بهرام فریدون" هومجی را بسمت عمال خویش برگزید.

آنچه از بیانات بالا استنباط میشود چندین نفر از بزرگان معروف "نوساری" از جمله "منوچهر" خزانه دار شاهنشاه و برادرش "نوشیروان" و سایر بستگان او که متاسفانه نامشان مجهول مانده در پایتخت حاضر بوده‌اند اما چون از دسته موبدان و پیشوایان مذهب نبودند نمی توانستند درمقابل روحانیون سایر ادیان قد برافرازند. لذا اکبرشاه بعمال بخش های "گجرات" پیغام اکید فرستاد تا دانشمندی با کفایت و شایسته که بتواند او را با رموز آئین مزدیسنا آشنا سازد بپایتخت اعزام دارند.

۳ـ در آثار زیر اسم "مانک چنگه" بنظر رسیده است. در روایت (شاپور آسا" مورخه ۸۹۶ یزدگردی برابر (۱۵۲۷ میلادی) از او بعنوان "دهیوپت" بمعنی بزرگ و رئیس ده یا کلانتر اسم برده شده. در قصه کاوس واسپندیار که در سال ۹۰۰ یزدگردی (۱۵۳۱ م.) تالیف شده از او باسم سازنده دخمه نوساری صحبت میدارد. انکتیل دو پرون فرانسوی در کتاب زند و اوستا از یک روایت پارسی سخن میدارد که در روز دی باذر و ماه آبان ۸۸۵ـ یزدگردی بنام "مانک چنگه" نوشته شده است.

فرماندار " سورت " چون از پیام شاهنشاهی مطلع گشت تحقیقات لازمه بعمل آورد . بزرتشتیان " سورت " ، " بروچ " ، " کمبایت " ، " نوساری " و سایر دهات پارسی نشین پیغام فرستاد . انجمن پارسیان " نوساری " خبر دادند دانشمند پرهیزکاری موسوم بموبد " ماهیار " پیشوای آنهاست . در صورت لزوم حاضرند بدربار شاهنشاهی روانه سازند .

فرماندار وسایل حرکت را فورا " فراهم و موبد ماهیار معروف بدستور " مهرجی رانا " در سن (۴۳) سالگی باتفاق پسرش " کیقباد " در روز هرمزد و ماه خرداد سال ۹۴۶ یزدگردی بپایتخت عزیمت نمود .

وینسنت اسمیت مورخ انگلیسی معتقد است " اکبر در سال ۱۵۷۳ م . (۹۴۲ یزدگردی) هنگام محاصره شهر (سورت) با دستور " مهرجی رانا " آشنایی پیدا کرده است . "

اما بقول انکتیل دوپرون فرانسوی " اکبر سلطان مغول پدرجهانگیر در حدود (۱۵۰) سال قبل به " ککری کری " آمد که نیم میل آنطرف "سورت" واقع است . در دانستن حقایق مذهب پارسیان اصرار داشت و فقط دستور " مهرجی رانا " مقیم " نوساری " توانست اصول آئین خود را باو بفهماند . "

هئیت پارسی پس از چهل روز مسافرت بپایتخت وارد شدند شیخ ابو- الفضل وزیر سلطان مقدم آنها را گرامی داشت و پس از چهار روز استراحت دستور " مهرجی رانا " در عبادتخانه بشرف حضور سلطانی مشرف گشت و در مذاکرات و مباحثات عبادت خانه شرکت نمود و سلطان را بواسطه پاکی گفتار و فروخره یزدانی و برتری تاثیرات سخنان پیغمبر ایران کهن شیفته خویش ساخت .

اکبر شاه در خلوت نیز دستور " مهرجی رانا " را ملاقات و درموضوعات روان ، جهنم ، همستگان ، نژاد و معجزات زرتشت ، رسوم و عادات ایرانیان ، مراسم کیانیان ، احترام آتش ، خورشید ، ستارگان ، ماه و سایر انوار ، توحید ، اسرار زرتشتیگری ، نیرنگ یا اورادواذکار ، پاکی ، راستی ، سدره و کشتی ، نوروز خاص ، نوروزعام و جشن های ماهانه مذاکرات بعمل آورد .

از بیانات و پاسخهای دستور دانا بسیار متاثر گردید . اصول آئین مزدیسنا را بستود و در پیروی آن جدیت نمود و بر طبق مراسم زرتشتی سدره پوشید و کشتی بمیان بست سال و ماه و مراسم و اعیاد زرتشتیان را در قلمرو کشور خویش معمول ساخت .

" استریوشام ماستر " فرماندار " سورت " ، در ضمن نامه خویش متضمن شرح عادات و مراسم معموله بین پارسیان در تائید بیان بالا می نویسد :
بقول پرتقالیها پیشوای پارسی با کبرشاه سدره و کشتی جامه مقدس را پوشانید و شاهنشاه در عوض ملکی نزدیک " نوساری " به پیشوای نامبرده عطا کرد . دستور " ایرج جی " " سهرابجی " " مهرجی رانا " سراینده " ماهیارنامه " در این مورد میگوید :

که چون شاه را گشت خاطر نشان — زدین زراتشت اسپنتمان
بیاورد بروی ز دل اعتقاد — بپوشید سدره خود از راه داد
برو بسته کشتی چو زرتشتیان — همی داشته بود چندین زمان
بسدره وکشتی شه نیک بخت — بنزدیک خاصان نشسته به تخت

و باز در مورد ستایش آتش میگوید :

شه اکبر همیشه بوقت نماز — بنزدیک آتش شدی با نیاز
بر آن عود و صندل نهادی تمام — برافروختی از بزرگی مدام
ورا سجده کردی و خواندی کلام — بخود خواستی از خدا نیک کام

بسیاری از خاور شناسان اروپائی از تمایل اکبر شاه بآئین زرتشتی سخنها رانده اند از آن جمله پرفسور " ویلسن Wilson " با استناد از بیانات " بدوانی " مولف منتخب التواریخ و آثار کشیشان پرتقالی که بادربار شاهنشاه هند آمدوشد داشته و در تبلیغ وی به مسیحیت میکوشیده و ناامید شده اند مینویسد :
" بسیاری از مزدیسنان از قریه (نوساری ـ گجرات) آمدند وجمعی را بدین زرتشت تبلیغ نمودند و شاهشاه نیز تا حدی یکی از آنها بود .(۴)
اما دربار و صاحب منتخب التواریخ در ذکر وقایع سال (۲۴) جلوس اکبر شاه پس از ذکر احترام آفتاب و ناسزابه " بیربل " وزیر هند وی شاهنشاه در مورد با سدره و کشتی بر تخت نشستن اکبر شاه می نویسد :
" وقشقه وزنار را جلوه داد " قشقه خالی است که پارسیان وهندوان بر پیشانی نهند و زنار نیز کشتی زرتشتیان می باشد .

۴ - Prof. Wilson's works edited by Dr. Rost vol II

بعلاوه از اقوال مورخین اسلامی مبنی بر تمایل اکبر شاه بزرتشتی‌گری و سدره پوشی او که ذکر همه سخن را بدرازا می کشاند در یک سفینه کهنه که قدمت آن بصدوپنجاه سال (۱۵۰) قبل میرسد چندین غزل و تصنیف بزبان "هندی" و "مراتی" موجود است که دال بر حقیقت سخن بالا و از کرامت (مهرجی رانا) و سدره پوشی (اکبر شاه) صحبت میدارد. دو تصنیف از سفینه نامبرده اثر طبع (تانسن) خنیاگر شهیر دربار اکبر میباشد. نامبرده هندو بود و در دربار (رامچند) راجه (بهماته) خدمت میکرده و بطوری در فن خویش استاد بوده که در یک موقع مهاراجه مبلغ ده میلیون روپیه باو انعام میدهد. چون اکبرشاه از شهرتش مطلع میگردد او را از راجه نامبرده بدربار خویش میطلبد.

تصنیف‌های نامبرده مطول و از کرامت دستور (مهرجی رانا) و شکست روحانیون سایر ادیان و سدره پوشی اکبر شاه صحبت میدارد و چون از حوصله این مقاله خارج است خوانندگان را بمطالعه کتاب (فرزانگان زرتشتی) دعوت مینمائیم.

چنانکه گفتیم اکبر شاه شیفته فضایل و کمالات دستور (مهرجی رانا) گردید و به برتری او بر سایر روحانیون اذعان نمود. از خدماتیکه در عبادتخانه ابراز داشت قدردانی و او را نوازش فرمود و خلعت‌های گرانبها بخشید و یکهزار جریب زمین (۸۰ هکتار) واقع در محلی موسوم به (گلخری) در دو فرسنگی (نوساری) برای مدد معاش باو عطا فرموده

دستور (مهرجی رانا) پس از دو ماه اقامت در دربار آنگاه که مورد نوازش شاهنشاه و بوصول خلعت سرافراز گردید از حضور پادشاه رخصت یافته به (نوساری) مراجعت نمود. زرتشتیان محل استقبال شایانی از او بعمل آوردند و از موفقیت او شادیها نمودند و در سال (۹۴۸ یزدگردی) او را بسرنشینی کلیه مجامع مذهبی مفتخر و یکسال بعد در روز (باد) و ماه (تیر) سنه (۹۴۹ یزدگردی) با تصویب قطع نامه بمرتبه دستوران دستور زرتشتیان منصوب گردید.

اسم دستور (مهرجی رانا) اصلاً" دستور (ماهیار) پسر (رانا) میباشد و به (مهرجی رانا) معروف گردید نسب او از این قرار است:
دستور (ماهیار) پور (رانا) پور (ماهیار) پور (جشنک) پور (هیربد دادا) پور (هیربدجشنک) پور (رانا) پور (هیربدموبد) پور (هیربد قیا مدین) پور (هیربدموبد) پور (قیا مدین) پور (هیربدزرتشت) پور (موبدهرمزد یار) پور (هیربدرامیار).

دستور (مهرجی رانا) درروز (دی بآذر) وماه (اسفند) سال (۹۶۲یزدگردی) به مینو مسافرت نمود .

زرتشتیان یزد
دردورهٔ فرمانداری خان بزرگ محمد تقیخان

" باغ دولت آباد با خون و عرق و زحمت رایگان زرتشتی ساختمان گردیده و "
" حتی خشتهای بامها را نیز باجبار برپشت زنان حامله زرتشتیان نرسی آباد "
" و کسنویه حمل نموده‌اند تا جنین آنها سقط گردد ."

از روزگار صفویان ببعد اوضاع زندگی زرتشتیان از هر حیث روی بتنزل نهاد . با قتل نادرشاه شیوع هرج و مرج و جنگهای داخلی ، این جماعت توسری خور نیز بطرف اضمحلال پیش میرفتند . موقعیکه اشرفخان افغان در حدود سال ۱۱۴۱ هجری در پنجمین جنگ خویش با عنایت سلطان برای تسخیر یزد ، تفت را تصرف کرد و فرمان قتل عام صادر نمود گروه انبوهی از زرتشتیان نیز در آن گیرودار از دم شمشیر تیز گذشتند .

علم خان (۱۱۶۰ هجری) فرماندار یزد مرد ظالم و خونخواری بود از فرط ستمکاری رعایا را مستاءصل و پریشان روزگار ساخت ، حتی دست تعدی باعیان و اشراف شهر یزد درازودر رعایت خاطر آنان توجهی ننمود .

حال زرتشتیان بیچاره که مورد تنفر و شکنجهٔ مسلمانان واقع بودند میتوان قیاس کرد چه بوده است . غالب آنها از فرط بیچارگی و بینوائی با مزدوری و بنائی و مشقت امرار معاش مینمودند و بهرمزدی که کارفرمایان مسلمان بآنها میدادند باجبار قناعت میکردند .

اوضاع زندگی آنها بسیار پریشان بود چنانکه فقیران مسلمان در برابر آنها توانگر محسوب میشدند . اما حالت روحی شان بسیار خوب بود ، مصائب و مشقات را با خوشروئی تلقی مینمودند و گشایش کار وپیشرفت امور را از اهورامزدا خواستار بودند . هرچند زرتشتیان مزدور بینوا ، صابر و ستمکش بودند ، بازهم اشخاصی شیردل مانند خداداد رستم کدخدا و مرزبان ظهراب کسنویه‌ای و منجمی چون بهرام بن سرخاب و ل خرمشاهی و شاعری مثل جمشید خسرو داراب خرمشاهی داشتند . شاعر اخیر بواسطهٔ سرودن یک غزل مصدر خدمت بسیار مهمی گردید .

آنوقت سال ۱۱۶۱ هجری بود و بزرگان شهر یزد چون دیدند علمخان با آنها از در مسالمت بر نمیآید ، محمد تقیخان پسر میرزا محمد باقر بافقی معروف‌بخان بزرگ که پدر و نیاگانش یزدی و آنوقت جوان ۳۲ساله بود بتسخیر و فرمانداری یزد دعوت نمودند . نامبرده با دلیران مجرب و ورزیدهٔ خود بیزد رهسپار شد .

علمخان اوضاع را مخالف‌و بزرگان را دشمن دید شبانه از یزد فرار نمود . بدینطریق محمد تقیخان بدون جنگ و خونریزی با رضایت اهالی و تصویب‌شاهرخ میرزا ، سلطان وقت بفرمانداری یزد منصوب‌گردید .

محمد تقیخان مردی با کفایت و درایت و دوراندیش بود . دردورهٔ فرمانداری او که تا هنگام مرگش بسال ۱۲۱۳ هجری امتداد داشت هرج ومرج در کشور حکمفرما و چندین پادشاه یکی از پی دیگری تاج و تخت شاهی را متصرف‌شدند . از آنانند شاهرخ میرزا ، آزادخان ، کریمخان زند ، علیمرادخان ، ابوالفتح خان ، محمدصادق خان ، جعفرخان ، لطفعلی خان زند ، آقا محمد خان خواجه و فتحعلیشاه که بدون مدعی بر تخت سلطنت جلوس نمود .

محمد تقیخان در طی این مدت فرماندار یزد بود و در آبادانی و ساختمان و اجرای قنوات ابراز مساعی نمود و با کمال مهارت هریک از پادشاهان وقت را با ارسال تحف‌و هدایا و شیرین زبانی و خوشگوئی از خود خوشحال و راضی نگاه میداشت .

باغ دولت‌آباد وصل بشهر و اراضی کوچه بیوک و نرسی آباد ، از عمارات مجلل اوست که ساختمانش قبل از سال ۱۱۷۰ هجری با تمام رسیده است .

باغ مذکور موقع آبادی بهترین و قشنگترین بناهای یزد بود که با خون و عرق و زحمت رایگان زرتشتیان ساخته شده است . بدینطریق که مامورین فرماندار هرروز مزدوران و بنایان زرتشتی را باجبار در کار ساختمان میبردند تا نیمروز بدون دادن یکشاهی اجرت از آنها کار مفت میگرفتند . حتی خشتهائی که بر بامها بکار رفته است ، بر پشت زنان حامله زرتشتیان نرسی آباد و کسنویه ببالا حمل میگردیده تا شاید بدین طریق جنین آنها سقط گردد .

محمد تقیخان فرماندار مقتدر و مطلق العنان بود . امرا و اطرافیانش نیز چون متعصب‌و خویش را در برابر کسی مسئول نمیدیدند، در وارد کردن فشار و ظلم بر بهدینان و تعدی بر مال و ناموس آنان خودداری نمیکردند تا مگر اسلام بیاورند .

جمشید خسرو دارا بخرمشاهی که ذکرش گذشت از جملهٔ استادان بنا بود که در آنجا برایگان زحمت میکشید و شاعری بود شیرین سخن که عمر خویش را در مصائب و مشقات بپایان رسانید .

هنگامیکه نصف بیشتر بنای دولت آباد بآخر رسیده بود ، روزی نزدیک ظهر وقتی که بالای پی بچیدن خشت مشغول بود ، بجای ورد بنائی بسرودن غزل ذیل میپرداخت . اتفاقا " در همان آنیکه بیت اول را میخواند ، فرماندار برای معاینهٔ کار در حال عبور از خم کوچه آنرا میشنود . همانجا صبر میکند تا غزل تمام شود . استماع غزل مذکور در وی تاءثیری بسزا بخشیده حالش را دگرگون میسازد . نزدیک میشود و جویای خوانندهٔ شعر میگردد ، کلیه مزدوران که زرتشتی بودند از مشاهده فرماندار رنگ از خود میبازند و بر خویش میلرزند .

خان بزرگ از مشاهدهٔ این وضع از آنها دلجوئی میکند . جمشید بخود جرئت داده خویشرا معرفی میکند .

فرماندار همان دم کلیه کارگران را آزاد میکند و سپس دستور میدهد ، بعد از این بهمهٔ مزدوران زرتشتی که برای کار حاضر شوند اجرت روزانه بپردازند . آری ستم چون از حد گذشت اهورامزدا بتوسط غزلی از یک شاعر دهاتی مصائب آنها را رفع نمود . اینست غزل نامبرده :

ایکه هستی بندهٔ یزدان هم از یزدان بترس
ایکه دیوان میکنی از صاحب دیوان بترس

ایکه یزدان را بیکتائی شناسی مرحبا
حق شناسی پیشه کن از کفرونشناسان بترس

ایکه میترسی زیزدان و نمیترسی زکس
زیردستان را مترسان اززبردستان بترس

ایکه از زور دو بازو غرهٔ ایمن مباش
روزگارت بفکند از گردش دوران بترس

ایکه داری حرص دنیائی مروت پیش گیر
مال دنیا آتش است از آتش دوران بترس

ایکه گوئی لذت شیرینی ازدندان خوش است
لذت از دندان مجو ازکندن دندان بترس

ایکه عالم را مسخر کردی از ظلم و ستم
ظلم بی پایان بود ازآه مسکینان بترس

ایکه گوئی مال مردم از عسل شیرینتر است
گرعسل شیرین بود از نیش زنبوران بترس
ایکه چون جمشید غمخواری نداری در جهان
هرکجا که میرسی از این بترس و آن بترس

روانشاد استاد کیومرث وفادار خرمشاهی هنگامی که تاریخ ساختمان باغ دولت‌آباد، واقعه مذکور برای نگارنده شرح میداد و غزل بالارا از حفظ میخواند میگفت تعداد ابیات بیشتر از اینها بوده است و مرحوم پدرش همه را بحفظ داشته و متاسف‌بود که چرا آنها را یادداشت ننموده است.

جمشید خسرو دارا بدارای اشعار زیادی است‌که بعضی از آنها در سفینه‌ها محفوظ مانده . از آنجمله است ابیات آب‌اهرستان ندارد اعتبار که گویای تاریخ مهاجرت اولیهٔ زرتشتیان ببمبئی میباشد .

در اطراف گوشهٔ از تاریخ

یکی از آرزوی دیرین ما چنین بوده است‌که جوانمردی در این جماعت قد مردانگی علم نماید و تاریخ این گروه را پس از تسلط اعراب به این کشور از گوشه و کنار جمع آوری نموده و در دسترس افراد جماعت مخصوصا " نسل آتیه قرار دهد .

تاریخ قدیم ما قبل ، از تسلط اعراب‌کم و بیش بر تاریخ دانان و علاقمندان به این آب و خاک هویداست و تازیان که پس از تسلط باین کشور توانستند با شقاوت و قساوت قلب بی نظیری جمیع آثار ادبی و علمی و مذهبی ایرانیان را سوزانده و تباه سازند خوشبختانه نتوانستند به نوشته‌های مورخین قدیم یونان و روم دست یابند و این تواریخ بانضمام مانده‌های آثار قدیم نیاکان ما در تخت جمشید ، طاق بستان و مداین گواه و شاهد بزرگی و عظمت ایران قدیم است . ولی از اینکه بگذریم از زرتشتیان پس از تسلط اعراب آثار و تاریخی نمانده و آنچه مانده است بحکم صفر و بسیار ناچیز است .

خوشبختانه اینک نویدی میرسد که یکی از افراد دانشمند جماعت آقای رشید شهمردان از چندی پیش برای انجام چنین امر مهم ودشواری کمر همت بسته‌اند .

ما از سایر دانشمندان قوم خواهشمندیم و انتظار داریم که اینک که آقای رشید شهمردان دست باقدام چنین کار خطیری زده‌اند ایشانرا تنها نگذارند زیرا جمع آوری تاریخ آنهم تاریخی که باید فقط از گوشه وکنار از روایات و نامه‌ها و کتب مختلف کمیاب جمع آوری شود کار ساده‌ای نیست.

مخصوصا " از همکیشان ارجمندی که دارای کتب و یا نوشته جات قدیمی و یا اطلاعات مفیدی در این خصوص باشند" خواهشمند است که توسط این مجله یا مستقیما " به آدرس آقای رشید شهمردان در بمبئی ارسال دارند تا ایشان بتوانند با حسن وجهی این کار را بانجام رسانند.

درخاتمه لازم است یک نکته را توضیح و تشریح نمائیم. یک نفر مورخ مانند هر فرد عالم به علم دیگری چون فیزیک دان یا ریاضی دان ناگزیر است حقیقت مطلب و امر را آنطوری که بوده است برشته تحریر درآورد و مورخ حسابی کسی نیست که جریان امور را مطابق میل خود یا صلاح فعلی اجتماع تعبیر نماید. ممکن است گاهی اوقات حقایقی بگوش عده‌ای خوش نیاید ولی این تقصیر مورخ نبوده زیرا او وظیفه‌اش فقط ذکر حقایق است.

چندی قبل در شمارهٔ هفتم سال اول مجله هوخت در تحت عنوان " محمود افغان و یک سردار زرتشتی " مقاله‌ای بقلم آقای رشید شهمردان درج شده بود که مورد ایراد و انتقاد شدید برخی از افراد جماعت قرار گرفت. ولی بنده در درج آن ایرادی ندیده و هنوز هم نمی بینم.

آیا توقع و انتظار دارید پدران ما که تعدادشان بچندین میلیون میرسیده و امروز فقط چند هزاری از آن باقیست در مقابل آنهمه جور وستم و کشت و کشتار دست جمعی بدون نشان دادن عکس العمل و یا جنب وجوش، حیات و هستی خود را فدا کرده باشند. خیر! آنانهم بحکم غریزهٔ طبیعی بشری که دفاع از موجودیت خویش است دست باقداماتی زده و گاهی هم شاید برای سرکوبی وتلافی ساخت وپاختهائی مینموده‌اند. و ذکر چنین حقایقی نمیتواند کمترین لکه‌ای بدامان زرتشتیان که میهن پرست ترین افراد این کشورند وارد سازد.

بعقیدهٔ بنده بیان این گونه حقایق بشر را آگاه میسازد که جوروستم چون از حد خود گذشت هر مذهب دوست و میهن پرستی را از مذهب و میهن خود بیزار میسازد.

باید از حقایق تاریخ پند آموخت ودرس عبرت گرفت اینک درزیر مقالهٔ دیگر بقلم این دانشمند محترم درج نموده زحمات ایشانرا تقدیر وموفقیتشانرا از درگاه

اهورا مزدا خواستاریم .

دکتر رستم صرفه

* * * * *

نفوس و فرهنگ زرتشتیان ایران درشصت سال قبل

" اگر اهورا مزدا روانشاد مانکجی صاحب را بایران
نفرستاده بود و آن خیرخواه دانش‌پرور در تعلیم و
تربیت و ایجاد دبستانها مساعی ابراز نمیداشت
مردم باسواد در بین جماعت حکم سیمرغ و عنقا را
پیدا مینمودند . "

زرتشتیان در سده‌های گذشته در محیط بسیار نامساعد و در تحت فشار و ستم نامحدود زندگی میکرده و شماره آنان بطور فاحشی روزبروز بتحلیل میرفته . این گروه بواسطه عشق دین‌پروری و ایران‌دوستی با سختی و محنت بسیار فرهنگ مذهبی را حفظ نمودند . نامساعدتی روزگار ، بی مبالاتی بدین و راستی از شماره گروه دانشمندان قوم میکاسته‌است . چنانکه در نامه زرتشتیان یزد از ترکاباد مورخه سال ۸۴۷ یزدگردی (۱۴۷۸ میلادی) خطاب‌بزرتشتیان هند حقیقت‌بیان بالا دیده میشود . در نامه چنین‌آمده : ــ

" بدانند در روزگاری که گذشته است‌از کیومرث‌تا امروز هیچ روزگار سخت‌تر و دشوارتر از این‌هزاره‌ٔ سرهیشم نبوده است‌و نه ازدور ضحاک تازی و نه افراسیاک و نه از تور جادو و نه اسکندر یونانی که دادار اورمزد میگوید که این‌کسان‌گران‌گناه تراند و ازاین‌هزاره‌سرکه اورمزد گفته است‌که هشتصدوچهل وهفت‌سال‌که گذشته است‌پبشترین روزگار بترنبوده است . اما بهدین‌در این‌زمانه کار کرفه کردن‌و راه اورمزد دسترس‌اندک است‌و نیرنگ و برسم ویوژداشر گری و پاکی و پلیدی هم اندکی بجای مانده است‌و باقی از دست‌افتاده است‌چه از ایران‌و هندوستان همه بسیار پاکی و پلیدی ره و رسم است . "

باز سه سال‌بعدتر درنامه‌ٔ دیگر از شرف‌آباد یزد مورخه سال ۸۵۰ یزدگردی چنین‌مینویسند . " این‌ضعیفان‌چهار کس‌پنج‌کس‌هستند که اندر خط پهلوی راه میدانند فاما آنچه اصل است‌یافت‌نمیشود از سبب‌آنکه بدادوستد روزگار و تن‌و جامه آلوده شده‌اند . "

بنسبت ازدیاد نفوذ علمای متعصب در دورهٔ سلسلهٔ صفویه محرومیت های زرتشتیان نیز ترقی یافت . هرچند بار مصائب آنها در دوران هرج و مرج کشور بیشتر میگردید نفوسشان روی بتنزل مینهاد . چنانکه جمعیت یک ملیون ایشان در آغاز قرن هیجدهم میلادی ، در زمان سلطنت محمد شاه قاجار بین سالهای ۱۸۳۶ و ۱۸۴۶ میلادی (۱۲۰۵ – ۱۲۱۵ یزدگردی) به سی و دو هزار نفر رسید .

فرهنگ آنها نیز همینطور تنزل یافت تا آنکه در سال ۱۸۵۴ میلادی (۱۲۲۳ یزدگردی) هنگام ورود روانشاد مانکجی صاحب بایران تقریباً بصفر رسیده بود و نفوسشان برطبق سرشماری آن خیرخواه دانشور ۷۷۱۱ نفر بود . بدینطریق : –

یزد	۶۶۵۷ نفر
کرمان	۹۳۲ نفر
تهران	۱۰۰ نفر
شیراز	۲۱ نفر

مرحوم مانکجی صاحب پس از سیاحت و اقامت چند سال در ایران وساختن دو دخمه در یزد یکی در شریف‌آباد و دیگری در کوه نریمان و یک دخمه در تهران با پول خیریهٔ اکابر صاحبان از راه بغداد به بمبئی مراجعت و بین پارسیان به تبلیغات پرداخت و لزوم کمک بزرتشتیان ایران را برای بقای جماعت اکیداً " توصیه نمود . در سال ۱۸۶۵ میلادی یادداشتها و مشاهدات در ایران را تاءلیف و بین جماعت منتشر ساخت . از اثر مساعی و فعالیتهای آن روانشاد بود که انجمن خیریه‌ای بنام " انجمن بهبودی حالات زرتشتیان ایران " در سال ۱۸۵۵ میلادی بریاست سردینشاه مانکجی پتیت در بمبئی تشکیل یافت و مانکجی صاحب دوباره در سال ۱۲۸۲ هجری (۱۸۶۶ میلادی) از طرف آن انجمن که بانجمن اکابر صاحبان معروف شده برای کوشش در بهبودی حال و فرهنگ زرتشتیان بایران عزیمت نمود .

مانکجی صاحب بورود بایران برای تعلیم و تربیت جوانان زرتشتی یک دبستان بنام آقای نوشیروان مانکجی پتیت در تهران و یک در کرمان و یک در جوفار و یک در یزد بخرج انجمن اکابر صاحبان تاسیس نمود و درباسواد ساختن جماعت اهتمام و مساعی ابراز میداشت . پس از مدتی اکابرصاحبان هند بنا بمخالفتهای شدید چند نفر از بزرگان زرتشتی یزد با مانکجی صاحب و بدگوئیهائی که متصل از او مینمودند خشمناک گردیده دبستان یزد را تعطیل

نمودند. آن روانشاد چون دید اقدام اکابر صاحبان بضرر جوانان قوم تمام میشود بخرج خویش باز همان دبستان را براه انداخت و سپس مرحوم ارباب کیخسرو مهربان در ساختمان بنای دبستان اقدام نمود. مرحوم استاد کیومرث وفادار خرمشاهی نیز در همان اوان برای تشویق زرتشتیان ایرانی بساختن مدارس در دهات عازم هندوستان گردید و کم‌کم دبستانهای دیگر یکی بعد از دیگری در دهات یزد بنا گردید و بسرپرستی انجمن اکابر صاحبان واگذار شد. چنانکه در بعد خواهیم دید بر طبق گزارش روانشاد کیخسروجی خانصاحب زرتشتیان ایران در سال ۱۸۹۱ میلادی یعنی ۲۵ سال پس از بنای نخستین دبستان صاحب‌ده باب دبستان بودند.

جنرال هوتم سیندلر در سال ۱۸۷۹ میلادی درست یک ربع قرن پس از مانکجی صاحب باز از زرتشتیان ایران سرشماری نمود. نفوس آنها بر طبق صورت زیر ۸۴۹۹ نفر که ۴۳۶۷ نفرمرد و ۴۱۳۲ نفر زن بوده‌اند بدین طریق:

شهر یزد	۱۲۴۲ نفر
دهات اطراف یزد	۵۲۴۱ نفر
شهرکرمان	۱۴۹۸ نفر
دهات وبخشهای کرمان	۲۵۲ نفر
بهرام آباد رفسنجان	۵۸ نفر
تهران	۱۵۰ نفر
کاشان	۱۵ نفر
شیراز	۵۲ نفر
بوشهر	۱۲ نفر

فرزانه کیخسروجی خانصاحب پور تیرانداز خورسند کوچه بیگی لیسانسیه دانشگاه بمبئی که پس از مانکجی صاحب بنمایندگی اکابر صاحبان پارسیان هند در ایران منصوب گشت، هنگام ورود بمیهن در سال ۱۸۹۱ میلادی (۱۲۶۱ یزدگردی) سرشماری دقیقی از جمعیت زرتشتیان ایران بعمل آورده که درسالنامه گجراتی ۱۲۶۴ یزدگردی (۹۵-۱۸۹۴ میلادی) برای ما بیادگار مانده است برطبق صورت نامبرده که در ذیل داده میشود، جمعیت زرتشتیان ایران جملتا " ۹۲۶۹ نفربوده‌اند از اینقرار:

یزد	۶۹۰۸	نفر
کرمان	۱۹۷۳	نفر
تهران	۲۹۵	نفر
شیراز	۳۲	نفر
کاشان	۱۹	نفر
قم	۳	نفر
بوشهر	۲	نفر
بندرعباس	۶	نفر
مشهد	۳	نفر
عرض راه بمبئی	۲۸	نفر

فرزانه کیخسرو جی خانصاحب نه تنها آمار مردان وپسران وبانوان ودوشیزگان راجداگانه معین کرده ، بلکه شمارهٔ مردان باسوادوپسران باسواد هرمحل رانیز مشخص نموده است ودرطی گزارشات خویش متذکر گردیده که مقصود ازمردان باسواد کسانیست که خواندن ونوشتن میدانند ولی ازپسران باسواد صاحب معلومات خوب اراده میگردد وازدوشیزگان کسانی مراداست که عروس نشده‌اند وبانوان زرتشتیان بغیرازچند نفر همه بیسواد میباشند . زرتشتیان نقاط دیگر کشور بغیرازشهرستان یزد کرمان ، وتهران همه از طبقه مردان وجوانان میباشند .

آمار زرتشتیان تهران عبارتست از مرد ۸۶ نفر که ۸۱ نفرشان باسواد و پسر ۱۱۳ نفر که ۱۰۴ نفرشان باسوادند. بانوان ۴۷ نفر و دوشیزگان ۴۹ نفر سی نفر زرتشتی در باغات شاه ، ظل السلطان ، نایب السلطنه وجلال الدوله که عبارتست از سلطنت آباد ، امیرآباد ، عباس آباد ، نزهت آباد ، کامرانیه و غیره باشد بباغبانی مشغولند .

بنا برآنچه گذشت و با نگاه دقیق بر آمار مفصله بالا دیده میشود که اگر اهورامزدا روانشاد مانکجی صاحب را در ۹۷ سال قبل بایران نفرستاده بود و آن خیرخواه دانش پرور در تعلیم و تربیت و ایجاد دبستانها مساعی ابراز نمیداشت مردم باسواد در بین طایفه حکم سیمرغ و عنقا را پیدا مینمودند .

مسئله دیگری که جلب توجه میکند اینست که ساکنین شهر اکثریت باسواد را تشکیل داده‌اند و گروه انبوه جماعت که در دهات یزدامرار معیشت مینموده‌اند همگی بیسواد و در جهل مرکب غوطه میخورده‌اند . چنانکه باسوادان شهر یزد در بین طبقه مردان و پسران عبارتست از $\frac{1}{2}$ و ۴۸% و باسوادان دهات در بین همان طبقات مساویست به $\frac{1}{2}$ ۸ و ۸% باین معنی که دهاتیها صدی چهل

کمتر از شهریها باسواد داشته‌اند .

برطبق آمار فوق عده باسواد بین جماعت زرتشتی شهرستان یزد عبارت از صدی ۷ و ۶ بوده و سوای بانوان و دوشیزگان صدی ۷ر۱۳ عده باسواد بین جماعت زرتشتی استان کرمان عبارت از صدی ۱ر۱۳ بوده وسوای زنان و دوشیزگان صدی ½ ۴ ر ۲۷ . چنانکه می بینیم زرتشتیان کرمان در دوران پریشانیها و محرومیت های شدید بسی بهتر از زرتشتیان یزد در حفظ فرهنگ و سواد خویش میکوشیده‌اند . حتی اینک نیز دبیرستان و دبستانهای خود را با همت خویش بدون توسل بکمک هندوستان بطور بسیار آبرومندانه اداره‌کرده و میکنند (اگر چه این موضوع درگذشته باحقیقت مقرون است . ولی متاسفانه امروز اوضاع چنین نیست ـ هوخت) امابودجه بنگاههای فرهنگی زرتشتیان یزد سوای دوسه بنگاه از خیرات ومبرات پارسیان و زرتشتیان ایرانی ساکن هند سرچشمه میگیرد .

مرحوم کیخسرو جی خانصاحب‌تنها بسرشماری زرتشتیان اکتفا ننمود بلکه آمار درستی نیز از دبستانهای آنها و اسامی آموزگاران و شماره دانش‌آموزان را هم تهیه نموده است . با نگاهی بآمار مزبور در زیر دیده میشود که شماره دانش‌آموزان تهران ۱۳ نفر و کرمان و جوفار ۵۱نفر و محله زرتشتیان در شهر یزد ۲۰۲ نفر و دهات اطراف آن در حدود ۲۳۰ نفر بوده‌اند . برای صورت آمار زرتشتیان بفرزانگان زرتشتی تالیف‌نگارنده‌ص ۱۵ ـ ۱۶ ـ ۱۷ مراجعه شود .

صورت دبستان و آمار دانش‌آموزان زرتشتی
درسال ۱۲۶۱یزدگردی (۱۸۹۱ میلادی)

اسم محل	موسسین	اسامی آموزگاران	شماره دانش آموزان
تهران	شت نوشیروانجی مانکجی پتیت	میرزا اسپندیار رستم بهمردمعروف بافسری	۱۳
خلفخانعلی	ارباب کیخسرو مهربان	استاد جوانمرد شیرمرد نوذر	۱۴۹
در یزد	وکلاس مخصوص انگلیسی زندوا وستا با معنی	ماسترخدابخش بهرام رئیس و میرزا مهربان بهرام رئیس .	۵۳
خرمشاه	آقای خداداد رستم کنتراکترخرمشاهی مقیم پونه	استاد کیومرث وفادار اردشیر خرمشاهی	۸۴

گفتار گوناگون

مبنی بر وجود زرتشتیان در نقاط دیگر عالم

" در بخشهای کوهستانی افغانستان و بلوچستان طوایفی زندگی میکنند که پیرو آئین ایران باستان ولی ناشناس میباشند . در ساحل بحر خزر طایفه‌ای وجود داردکه بزبان روسی متکلم و خویش را زرتشتی مینامند . "

دردره‌ها و کوههای بین هندوکوش و مشرق افغانستان طایفه‌ای زندگی میکنند که بکافر سیاه پوش معروفند . این طایفه بقول فقیربن حسینقلی دنبلی صاحب تاریخ دنبلی ، یزدان پرست و پیرو آئین ایران باستان میباشند. گروه کافر سیاه پوش اموات خویش را مانند زرتشتیان دفن نمیکنند و در دخمه میگذارند .

سرالکساندر برنز که بین سالهای ۳۸ – ۱۸۳۶ در صفحات افغانستان ماموریت داشته ، در گزارشات خویش از قول ارمنیهای ساکن کابل از یکنفر زرتشتی صحبت میدارد که در حدود سال ۱۸۱۰ میلادی برای جستجو و تحقیق از حال گروه کافر سیاه پوشان و آثار و اخلاف نیاکان خویش که ایران را ترک و باطراف پراکنده شده‌اند وارد کابل میشود . شخص مذکور خود را شهریار میخواند و در کابل با ارمنی ها مراوده داشت و همه‌جا خویش را علنا "گبر" میگفت . هر چند دوستانش او را از این کار و مسافرت بنواحی کافرستان (محل گروه کافرسیاه پوشان) که خارجیان را بقتل میرسانند منع نمودند سودی نبخشید . شهریار بجلال آباد و سپس بلقمان رفت . اثاثیه خویش را آنجا گذاشت و در لباس درویشی از راه "نجیت" بکافرستان رهسپار شد . غیبت او چندین ماه طول کشید . پس از مراجعت بهزاره میرسد ، بورود آنجا طایفه علی اللهی او را بجرم زرتشتیگری بقتل میرسانند . ملک عثمان از این واقعه خشمناک شده آنها را دو هزار روپیه جریمه کرد. جماعتی شهریار را از زرتشتیان هند میدانستند اما کاغذی از جیب او که از طرف دولت ایران صادر شده بود پیدا شد که بکرمانی بودن او دلالت میکرد .

آری شهریار در آن دوره که زرتشتیان بجان و مال خویش ایمن نبودند برای جستجوی نشان زرتشتیان که از ستم مسلمانان در اطراف جهان بطور

ناشناسی زندگی میکردند بآن قسم مسافرت خطرناک تن درداده و علناً " بین گروه متعصبین اسلام خود را زرتشتی و اوستای کشتی میخوانند ، تا بهدینان پنهان از مشاهده او خود را بوی آشکار سازند . افسوس که شهریار شهید شمشیر تعصب افغانان گشت و اطلاعات او بدست ما نرسید و صدافسوس برما که در دوره آزادی و در دورهٔ که همه قسم وسایل امنیت برای زرتشتیان فراهم و صاحبشرافت و عزت و نام و نشان میباشند ، برای جستن نام و نشان زرتشتیان در عالم هیچگونه مساعی از خود ابراز نداشته ونمیداریم .

درحوالی کوه تفتان نزدیک خاش بلوچستان طایفهٔ زندگی میکنند که مراسم و عادت آنها بمراسم و عادات زرتشتیان شباهت دارد . ولی ظاهراً" از اهل تسنن میباشند این گروه خود را طایفه رستمی میخوانند یکنفر سیک که در دوران بعداز جنگ جهانگیر اول با آنها دادوستد داشت وازپارسیان هندوستان و مراسم آنها نیز بی اطلاع نبود ، در سال ۱۹۲۴ بپارسیان خبر داد که طایفه نامبرده بطور حتم زرتشتی میباشند که خود را ظاهر نمیسازند .

یکی از دراویش پارسی موسوم به آقای طوطی چند سال بعد گذارش بآنسو میافتد و مدتها در بین آنها اقامت میکند و خواص بعضی از گیاهها و تاثیرات بخشی از اوراد را از آنها یاد میگیرد و نیز آنها را زرتشتی مینامد .

آقای خدابخش شهریار نرسی آبادی که مدتها در خاش اقامت ولی بطرز زندگی و مراسم آئین آنها دقیق نبوده است ، پس از سئوال نگارنده جواب داد که گروه نامبرده با زرتشتیان بسیار مهربان میباشند اما بمسلمانها با نگاه دشمنی مینگرند و نیز زنان آنها هنگام عادت ماهانه مانند زرتشتیان بمردم نزدیک نمیشوند و در محوطه جداگانه می نشینند .

صاحبتاریخ دنبلی نیز در تائید قول بالا گروهی از اکراد دنبلی سخن میراند که از مرکز خویش از کوهستانات سرچشمه دجله بسمت کوههای مکران و بلوچستان مهاجرت نموده و پیرو آئین باستان و یزدان پرست میباشند . در گزارشات دولت ترکیه قدیم در بازرسی سرچشمه دجله راجع باین اکراد آمده است . "کردان عجم یزدان پرستان عجم در آن کوهستانات میباشند . لباس قدیم دارند و بقانون قدیم رفتار مینمایند . چشمه دجله در میان این طایفه میباشد . "

درتاریخ دنبلی که تالیفش سال ۱۲۷۰ هجریست آمده که ساکنین دژدنبل و دژروشن و دژ هوخت و اطراف آن اکراد یزدان پرست میباشند و در

سایر قلاع کم ارتفاع و دشتها اکراد علی اللهی و سنی مذهب ساکن هستند. رود ارس از کوهستانات دژ روشن و رود دجله از دژ دنبل مسکن اکراد یزدان پرست سرچشمه میگیرد. اکراد یزدان پرست در کوهستاناتی که رشته آن از شمال کشمیر و کنار تبت و چین و بدخشان امتداد دارد و از طرفی بقسطنطنیه وکوهستانات بربرو مصر میرسد، ساکن و بکردکافر معروفند. اکرادی که قلاعشان محکم و در کوهستانات صعب المرور زندگی میکنند تابع هیچ دولتی نبوده و پیرو مذهب قدیم فریدونی و یزدان پرست میباشند.

خبر مستقیم دیگر از این طایفه و محل سکونت آنها بنظر نرسیده است. اما از یک خبر غیر مستقیم بحقیقت قول صاحب تاریخ دنبلی میتوان حدس زد. بقول آقای هرمزدیار دینیار قاسم آبادی، رشید اردشیر رحمت ـ آبادی مشهور بزردک یا طلا ریش که چارواداری میکرد، در حدود سال ۱۸۹۰ ـ میلادی هنگامیکه با گشتاسپ رحمت آبادی قاطرچی بحوالی سیرجان میرسند، بدستهٔ از ترکها (بظن قوی اکراد) برمیخورند. ترکهای نامبرده پس از آگاهی از حال و مذهب ایشان با آنها از در دوستی و محبت سخن میرانند و از داستان روزگاران گذشته خود و راهزنی و قتل و غارت کلیه قوافل مسلم که با آنها مواجه میگشتند، صحبت بمیان آورده میگویند موقعی بیک قافله حمله میبرند و همه اهل قافله را از دم شمشیر تیز میگذرانند مگر یک جوان بسیار رشید و خوش سیما را که از دیدنش بر او رحم میکنند و از قتلش منصرف میشوند. و باسارت بدیار خویش میبرند و باخود میاندیشند که وی را بدین خود تبلیغ و نگاهدارند و اگر چنانچه از پذیرفتن دین انکار نماید. آنگاه او را بقتل رسانند.

لهذا جوان را با خود از بیراهه بدیار خویش برده در اطاقی محبوس میسازند. اسیر چون خود را زندانی می بیند و سرنوشت رفقای خودرا نیز بچشم دیده بود، هراسان و پریشان میشود. از ترس خواب بچشمش نمیآید. بزنوه شروع میکند بخواندن ورهرام یشت که بحفظ داشت. پیرزن منزل از شنیدن زمزمهٔ اوستا تعجب میکند، زیرا که جوان را مسلمان فرض مینمود. فورا" فرزندان خود را از ماوقع خبردار و اورا از اطاق بیرون آورده از دین و مذهبش جویا میشوند. جواب میدهد زرتشتی است. اما کشتی نشان دین را با خود نداشت. بعلت اینکه مسلمانان قافله اگر از زرتشتی بودنش مطلع میشدند، در قتلش میکوشیدند. چون ترکها او را مانند خویش زرتشتی می بینند، بسیار خوشحال میشوند. اتفاقا" آنروز چهرهٔ گهنبار بود اورا

با خود باطراف و خانه‌ها برده میگردانند و شادیها مینمایند که اهورا ـ مزدا آنها را از قتل او منصرف نموده است . وقتیکه مطلع میشوند که مقتولین هیچکدام زرتشتی نبوده‌اند سپاس خدا یرا بجا میآورند .

داستان بالا بسیار نزدیک است بقول صاحب تاریخ دنبلی و بظن قوی واژه ترکها بایستی کردها باشد و ناقل قصه آنها را اشتباها " ترک تصور نموده است . آنچه دربالا گذشت کلیه حدس و قیاس است و تاکنون سند تاریخی و ماءخذ صحیح قابل اعتبار ، سوای تاریخ دنبلی و قول سیک وآقای طوطی درویش پارسی بدست ما نرسیده است .

* * *

در کالکازا Kalkaza دهی در ساحل بحر خزر گروهی ساکن هستند که بزبان روسی متکلم ، ولی پیرو آئین ایران باستان و خود را زرتشتی مینامند . آقای ج. شپارد دبیرتایمز آواینید یا بمبئی (۱۴ ـ ۱۹۰۶) دراین مورد در کتاب خویش Territorialism India مینویسد . "یکی از افسران نیروی دریائی روسیه ، وابسته بیک کشتی روسی که درسال ۱۹۱۴در بندر بمبئی لنگر انداخت ، بیکنفر پارسی که آذوقه آنها را تهیه مینمود ، اظهار داشت که در ساحل بحر خزر دهی موسوم به کالکازا موجود است و غالب ساکنین آن اخلاف ایرانیان باستان میباشند که نیاکانشان بدانجا پناهنده شده‌اند . این مردم تا کنون کلیه مراسم و آداب زرتشتی را مراعات و هرچند زبان روسی اختیار کرده‌اند اما مذهب قدیم خویش را پیروی مینمایند و شگفت تر آنکه هنوز خود را زرتشتی مینامند . "

یکی از زرتشتیان در تایید قول بالا نقل میکرد که در حین مسافرت بروسیه در یکی از دهات قفقاز با شخاصی برخورده که در برابر آتش بعبادت مشغول بوده‌اند . از کسانیکه از زرتشتیان آن سامان یا نقاط دیگر ومحل آنها اطلاع دارند خواهشمنداست معلومات خود را بوسیلهٔ نامه هوخت بدسترس مردم بگذارند .

امیدواریم در آینده بتوانیم اخبار بیشتری در این موضوع راجع بزرتشتیانی که در کوهستانات خراسان زندگی میکنند بنظر خوانندگان محترم برسانیم .

" شماره زیادی از مردم مغولستان کمونیست و
ترکستان چین زرتشتی و پیرو آئین کهن
ایران میباشند . "

گفتارگوناگون مبنی بر وجود زرتشتیان درنقاط دیگر عالم

در حدود سال ۱۸۳۰ میلادی سیدی از اهل ترکستان بپارسیان هند بشارت داد که جمعیتی از زرتشتیان در حوالی ختن ، جنوب شرقی کاشغر ساکن و از خود بزرگ و امیردارند. بزرگان پارسی از سرالکساندربرنز Sir Al. Burns که چندی بعداز طرف دولت انگلستان مامور افغانستان گردید حقیقت خبر مذکور را جویا گشتند. نامبرده پس از تحقیق از مسافرینی که در آن حدود آمدوشد میکردند، در نامه خویش بنوروزجی فریدون جی خبر مذکور را خالی از حقیقت میشمارد و معتقد است جمعیت مزبور بایستی فرقه‌ای از مسیحیان باشند .

اظهارات سرالکساندربرنز ، بنظر ما ، پس از تدقیق در آثار نویسندگان زرتشتی سده دهم هجری قابل اعتبار نیست . صاحب دبستان المذاهب در ضمن شرح حال دستور آذر کیوان و جانشینان و مریدانش دو نفر زرتشتی بنام انوش و زربادی را بازرگانان کاشغر و آن حدود میشمارد. زربادی پدر زن شیدوش میباشد که خلیفه موبد سروش بود . خود موبد سروش بقول صاحب دبستان مدتها در ترخان اقامت داشته و فره‌قاری شریک زربادی از کرامات وی صحبت میدارد. همان کتاب موبد خدا جوی را از اهل هرات میداند که در پتنه بخدمت دستور آذرکیوان نایل و در سلک مریدانش داخل میگردد .

بنابرآنچه گفته شد ، اگر جمعیتی از زرتشتیان در کاشغر و اطراف ترکستان چین که امروز بسین کیانگ معروفست وجود نمیداشتند زربادی وانوش بآنطرفها نمیرفتند. بعلاوه اسامی زرتشتی زربادی و انوش و شیدوش با اسامی معموله بین زرتشتیان این سامان شباهت ندارد. تاریخ ، شرح حال وچگونگی عامه را ثبت نمینماید اینک که ذکری از چند نفر بزرگان ما و مسافرت آنها بآن حدود در دبستان باقیمانده ثبوتیست که جمعیت زرتشتیان بحتمل بطور ناشناس که بآسانی شناخته نشوند در آن صفحات باقی باشند و تحقیقات سرالکساندر برنز از مسلمانهائی که بحقیقت امر آشنا نبوده نمیتوانند

نتیجه‌ای در برداشته باشد و چنانکه گفتیم قابل اعتبار نیست و حتما " بایستی جماعتی از زرتشتیان در اطراف و نواحی ترکستان چین یا روس سکنی داشته باشد.

دلیل دیگر

در سال ۱۹۴۷ میلادی پس از خاتمه جنگ دوم جهانی یکنفر مغول چینی موسوم به بهرام جزو اسرای جنگ بدهلی و سپس به بمبئی وارد میگردد. گذرش بدکان مسلمان ایرانی میافتد، داخل شده جویای کار میگردد. صاحب‌دکان شغلی باو مراجعه میکند و در دکان بکار مشغول میشود. چینی همان روز اول موقع عصر دست و صورت شسته شروع میکند بخواندن اوستای کشتی. صاحب دکان چون کشتی در دست او می بیند او را از دکان خارج میکند. چینی نامبرده چنانکه بعدها اظهار میداشت، صاحب‌دکان را که فارسی صحبت مینمود زرتشتی تصور کرده است. چون از دین و آئین او اطلاع حاصل میکند فحاشی کرده خارج میشود، تا بعداز مدتی با چندین نفر زرتشتیان ایرانی آشنا میشود مخصوصا "آقای رستم بهرام فرخانی شدیدا "اورا تحت امتحان قرار میدهد و از زرتشتی بودنش یقین حاصل میکند.

چینی نامبرده فارسی و زبان چینی را خوب میدانست. فارسی اش شبیه بفارسی افغانی بود اوستارا حفظ داشت و از روی کتاب خرده اوستای فارسی بدرستی میخواند. چینی مزبور گدائی نمیکرد. با وجود آنکه گرسنه و فقیر بود ازهیچکس سئوال نمینمود. اگر کسی پولی باو عنایت میکرد، عکسهای بزرگان زرتشتی و در مهرها را میخرید تا هنگام ورود بمیهن خویش بمردم آنجا نشان دهد و از وجود زرتشتیان در نقاط دیگر بشارت دهد.

آقای کیخسرو اردشیر فیتر دبیر ایرانلیک تحقیقات زیر را ازچینی نامبرده بعمل آورده و در گزارش جلسه لیگ مورخه ۸ ژانویه ۱۹۴۸ دفتر شماره پنج صفحات ۲۰-۱۱۷ ثبت نموده است، ترجمه فارسی آنرا در اینجا نقل مینمائیم.

در هفتم ژانویه ۱۹۴۸ یکنفر چینی موسوم به بهرام پور کیقباد پور جهانگیر باداره ایرانلیک آمد و خود را از گروه زرتشتیان مغولستان معرفی نمود. آقای جهانگیر چینی والا سردبیر جریده هفتگی پارسی آوازنیز توضیحات مفصلی راجع ببهرام نامبرده در جریده خود مورخه ۱۴ دسامبر ۱۹۴۷ درج نموده است.

بهرام چینی نامبرده میگفت که جمعیت زرتشتیان در نقاط مختلفه

مغولستان بچندین صدهزار نفر میرسد واز خود شاه وامیر دارند. وانگ تهمورث بمعنی شاه تهمورث که اینک ۴۵ ساله میباشد پادشاه آنهاست و درپایتخت کشوردراولن بتون Beton Ulon که اسم جدیدش اورگا Urga است بردیهیم سلطنت نشسته است چون از مذهبا وسئوال کردم باین عبار جواب داد " مذهب ما عناصری ودین ما زرتشتی است ، شاید بعلت ستایش عناصر بعناصری مذهب معروف باشند . از شهرهای زرتشتی نشین کشور خود " کرشر " Karshar و " اکسو " Akso را نام برد . شهر اخیردر ۲۰۰ میلی شمال شرقی کاشغر واقعست وکرشربهمان مقدار مسافت درسمت مشرق اکسواست . از کوههای میهن خویش رشته کوه آلتای و رودخانه بگداس دریا را ذکر نمود . راه آهن در شهر آنها وجود ندارد پس از ۵ روز مسافرت بخط آهن منچوریا و چین میرسند . لیکن خط شوسه و موتور روی در سراسر کشور موجود و غالب مسافرت با کامیون ها انجام میگیرد . معادن نفت ، طلا ، نقره ، آهن ، مس و ذغال در آنجا یافت میشود و عجالتا " طلا استخراج میگردد . اقسام پول مروج بین آنها عبارتست اسکناس آنرا Sopyo یا Khapyo و سکه طلا Toompoor و سکه نقره Yangchan و سکه مس را Koonchan میگویند . زبان کشور آنها مغولی است ولی زرتشتیان بین خود زبانی دارند شبیه بزبان دری و آنرا زبان دازه Dazeh میگویند و با الفبای پارسی مینویسند . مغولان و چینیهای غیر زرتشتی این زبان را نمیدانند . زبان فارسی و زبان چینی نیز بین زرتشتیان آنجا دایر است .

چون راجع بروش دفن میت پرسیده شد گفت میت را پس از آنکه بتوسط اطفال غسل میدهند با پارچه سفید میپوشانند و بوسیلهٔ تابوت آهنی بآرامگاه ابدی که آنرا پوروستوا Poorusatva میگویند میبرند و مراداز آن خورشید نگرشنی است . پوروستوا از تکه‌های سنگ بزرگ ساخته شده و بر نقطهٔ بلندی واقع است . میت را بر روی تخته آهنی خوابانده بر سنگ تند . میگذارند تا مرغان لاشخوار که آنرا بیرکوت Birkoot میگویند بمصرف برسا در پوروستوا آتشکده موجود و موبد و دستور که بترتیب گیگل Gigil و لاما Lama مینامند مراسم مذهبی را که بزبان دازه چبیت Chabyat میگویند تا سه ماه هر هفته مرتبا " در محل آرامگاه بجا میآورند . در خانوادهٔ که میت اتفاق افتد تا چهار روز گوشت نمیخورند . استخوانهای میت پس از آنکه چندین ماه خورشید نگرشنی یافت و کاملا " خشک گردید در آب رودخانه میاندازند . زنان هنگام عادت ماهانه خویش در محوطه‌جداگانه می نشینند و کسی بآنها نزدیک نمیشود . (این رسم سابقا " در محله خلفخانعلی در یزد معمول بود) .

آتشکدهٔ آنها موسوم است به بور خون Boorkhoon و فروهر به برخوم Borkhoom دیوار آتشکده از بیرون با عکس فروهر زینت یافته و در محوطه اندرونی ، آتش شب و روز فروزان و مجسمه طلائی زرتشت نیز زینت محل میباشد کلیهٔ مردها در محوطه آتشکده بندگی میکنند و کشتی آنها با نخ بسیار کلفت درست میشود . چراغهای بسیاری شب و روز درآتشکده روشن و چیزهای خوشبو بآتش تقدیم میشود . افروختن چراغ بر سرچاهها هم مرسوم است .

چون از بهرام خواهش شد اوستا بخواند شروع کرد بخواندن نیرنگ کشتی که غالبا " عبارت پازند بود و اظهار داشت بخشی از نماز آنها بزبان دازه میباشد و شاید مقصودش همان واژه‌های پازند باشد. اما راجع بعروسی بهرام گفت که درازدواج رضایت پسرودختر شرط مهم میباشدپسرپس از جلب رضایت دختر بجلب رضایت والدین میکوشد مراسم عروسی که آنرا توی Toi میگویند در آتشکده بعمل میآید، موبد هنگام عقد ازدواج سئوالات چندی از داماد و عروس مینماید در مهمانی ها که بمناسب جشن عروسی انجام میگیرد ، فقط گوشت پرندگان استعمال میشود و از خوردن گوشت حیوانات احتراز بعمل میآید . کلیهً خوردن گوشت گاو بین زرتشتیان آن صفحات مرسوم نیست و آنرا حرام میدانند اما چینها میخورند .

راجع بتاریخ خودشان بهرام اطلاع درستی نداشت و گفت از زمان کیانیان در آن محل ساکن میباشند ولی از شاهنامه و پهلوانان آن کتاب بی اطلاع نبود. در خصوص داستان خودش و ورود بهندوستان اظهار داشت که در دوران جنگ برای فروش اسبان مغولستانی عازم تبت میگردد در نزدیکی مرز تبت با یکنفر سپاه هندی آشنائی حاصل میکند که وی را از یک مهلکه نجات داده بمحل امن میرساند . اما بورود به تبت افسران انگلیسی او را باتهام جاسوس ژاپنیها بازداشت و بدهلی میفرستند در طی مدت جنگ در پایتخت هندوستان زندانی بوده و سران ارتش داغهای بسیار سخت بربدن او میگذارند تا اخبار نظامی دشمن را بروز دهد هنگام شرح این واقعه زارزار میگریست .

پس از خاتمه جنگ و آزادی بطرف کلکته مرکز چینی های مقیم هند رهسپار میگردد تا با کمک کنسولگری چین مقیم آن شهر بمیهن خویش باز گردد . اما اداره سیاسی چین بمناسبت اشتغال نایرهٔ جنگ بین کشورخویش و مغولستان کمونیست از یاری با و خودداری مینماید . بنابراین پس ازمدتها عازم بمبئی میگردد.

سخنرانی مانکجی صاحب در جشن ناصری

" تا همه افراد جماعت چه غنی ، چه فقیر ، چه توانا ،چه ناتوان "
" در برداشتن بار جماعت دست اتحاد بهم ندهند وتا افراد نسبت "
"به بزرگان و توانایان و متنفذین و خدمتکاران جماعت حساد "
" بورزند . و تا توانگران در دلجوئی بینوایان مسامحه نمایند "
"وتا بزرگان افراد با کفایت جماعت را قدردانی نکنند ،این "
" قافله تا بحشر لنگ است "

نیمه آخر سال ۱۲۹۹ هجری و آغاز سال ۱۲۵۳ یزدگردیست . مساعی سالیان دراز انجمن اکابر صاحبان بمبئی ، برای رفاهیت همکیشان خود در ایران که بتوسط رجال سیاسی دولت انگلستان و روانشاد مانکجی صاحب ابراز میگشت در حال نتیجه بخشیدن است . مستر ر.ف . تامسن و زیرمختار دولت بریتانیای کبیر در دربار ناصرالدینشاه ، بنا بدستور وزارت امور خارجه انگلستان ، چندین بار برای الغای مالیات جزیه شاه را ملاقات و بالاخره گوشزد کرد که اگر با الغای مالیات مورد مذاکره ، عموم رعایای خود اعم از مسلمان ، زرتشتی ، کلیمی و نصرانی را بایک نظر بنگرد . درجهان متمدن نامش به نیکی و دادگری شهرت خواهد یافت . شاه از استماع این بیان بسعید خان وزیر امور خارجه امر فرمود فرمان معافیت زرتشتیان را از پرداخت مالیات جزیه صادر نماید . وزیر نامبرده با پشتیبانی ظل السلطان ، نایب السلطنه و مجلس شورای دربار که با این نظریه موافقت داشتند در ماه رمضان المبارک سنه ۱۲۹۹ هجری قمری فرمان مذکور را مزین با مهر شاهنشاهی صادر نمود . بنابراین حکم از نوروز یونت ئیل سال ۱۲۵۳ یزدگردی هشت صد تومان جزیه زرتشتیان یزد و ۴۵ تومان جزیه زرتشتیان کرمان که جمعا " ۸۴۵ تومان باشد بخشیده شده مالیات مذکور که بارز آن زمان در حدود چهارهزار روپیه میشد در طی مدت ۲۹ سال یعنی از ابتدای سال ۱۲۲۳ یزدگردی بتوسط انجمن اکابر صاحبان پارسی پرداخته میگشت .

روانشاد مانکجی صاحب برای سپاسگزاری از مراحم شاهانه بزرتشتیان کرمان ، شیراز ،کاشان وسایر نقاط ایران دستور داد ، مجلس جشن ودعاگوئی

بنام جشن ناصری تشکیل و دوام و بقای شاهنشاه را از اهورا مزدا مسئلت نمایند. زرتشتیان یزد که از مهربانی های ظل السلطان و عاملش ابراهیم خلیل خان در رفاهیت بودند، مجلس جشن خوانی بسیار با شکوهی را بهمان نام تشکیل و چنانچه روانشاد مانکجی صاحب فرموده بود خیال داشتند هرساله درروز دیبمهر ایزد و تیرماه قدیم آنرا برپا سازند و طول عمر و دوام سلطنت شاهنشاه را از اهورا مزدا بخواهند.

تهران در روز هرمزدوامردادماه قدیم ۱۲۵۲ یزدگردی برابر ۱۸ دسامبر ۱۸۸۲ و ۷ صفر ۱۳۰۰ هجری شاهد جشن بسیار باشکوهی بودکه باگل و لاله مزین و در باغ حاجی ظهیر الدوله میرزا علیخان قاجار داماد ناصرالدینشاه نزدیک سفارت انگلیس تشکیل یافت. بغیراز زرتشتیان ۱۵۰ نفر از سرانکشور و کارمندان اروپائی و ترکی سفارتخانها و بازرگانان ارمنی نیز جز مدعوین بودند. دسته موزیک شاهزاده نایب السلطنه امیر کبیر رئیس کل قوا در مجلس مترنم بود. کلیه زرتشتیان هم آهنگ مجلس جشن را با نماز ستایش و آفرین و دعای بشاهنشاه آغاز نمودند. سپس روانشاد مانکجی صاحب سخنرانی مفصلی بپارسی خطاب به زرتشتیان ایران، و هندوستان و چین در شرح اوضاع اسفناگیز سابق بهدینان در ایران و آسودگیهائی که در این اواخر از مراحم شاهانه نصیب آنها شده بود، ایراد و در ضمن چنین گفت:

" سوای مراحم ملوکانه بمهر ورزی و بنده نوازی،دستوران دربار همایونی و همراهی اکابر صاحبان هندوستان اگر بهدینان ایران در تلخکامی بوده باشند چاره آن در دست خودشان است و آن اینست که روش مردم داری و نیک رفتاری را شاهراه خود نموده در میان خودشان دوستی و یگانگی ومهربانی با همکیشان خود را از دست نداده دستگیری افتادگان وچاره سازی درماندگان کنند و با هموطنان خود حسن آمیزش را پیشه خویش ساخته و پاس بزرگی بزرگان را نگاهداشته و از رفتارهای خودسرانه دوری و دوراندیشی و دور-بینی بویژه درستکاری را شیوه خود نمایند و در هر شهری که بوده باشند، یکی از مجربان و کارآگاهان و ریش‌سفیدان خود را انتخاب نموده ودر کارهائیکه در میان خودشان و رجوعاتیکه با دیوان اعلی اتفاق میافتد با و اظهار کرده، سئوال و جواب و رتق و فتق این قبیل امورات را باو واگذار نمایند. والا اگر کارچندین بدین راه رود، بدلائل آشکار این پراکندگی و

نبودن همت بزرگان و پیران این گروه که در نگهداری بی برگان دارند ، شراره گشته و همه این گروه را فرا خواهد گرفت . "

" چنانکه مردمان جهانگرد بارها دیده‌اند که در نیستان نیهای بزرگ که نسبت " بسایر نیها قوی هیکل و زورمند هستند ، بوزیدن بادها برنیهای کوچک و خردتر از خود سائیده شد و از اینرو شراره پیدا و همه نیستان را فرا گرفته و میسوزاند . اگر چنانچه بزرگان و پیشوایان این گروه نیز در نگاهداری بی برگان و بینوایان خودداری بفرمایند و در آسایش آنها برنیایند آشکار است که بینوایان و نیازمندان این گروه نیز دست مدد خواهی خود را بدامن دیگران زده و در جرگه پیروان بیگانه شمرده خواهند گردید . و نیز این آشکار است که همه مردان که این همه بیمهریها را از بزرگان خود دیده‌اند برای پاداش کردن بکسانیکه پیرو این گروه بوده و از آنها بیمهریها و بدیها دیده ، با هرزه کرداران آئین یکدل و یکزبان شده و بپاداش و کیفر نمودن آنچه که از آنها دیده‌اند خواهند کوشید و چون همان مردمان از کارورخنه‌های این گروه آگاهی وبینائی دارند آشکار است رنجهائیکه از آن مردمان خواهد رسید بزرگتر و زیانش بیشتر خواهد گردید . چنانکه ۲۸ سال پیش که بنده در یزد جایگزین بود در آن روزها یکی از دستوران این گروه که پنجاه سال بیش داشت ترک آئین خودکرد و این بنده او را نمیشناخت . چند روز از این کار گذشته سواره آهنگ جائی داشتم دیدم که یک مرد مانند علما و پیشوایان اسلام عمامه و ردائی دارد . چون نزدیک این بنده رسید سلام کرد . پرسیدم که شما کیستید و چه نام دارید . گفت آیا نشنیده‌اید که در این روزها یکی از دستوران آئین زرتشتی پیرو اسلام گردیده و بجرگه اسلامیان در آمده است من همانم . بنده برای اینکه از گزارش کار او آگاه شوم از اسبفرو آمده جلو اسبرا بنوکر خود داده دست دستور گرفته و گفتم که همانا چیزی از آئین اسلام بر شما آشکار شده است که از پیروی آن خودداری نکرده‌اید . خواهش دارم که آنچه را دیده و دانسته‌اید مرا نیز بیاگاهانید که بنده هم دانسته باشم .

بپاسخ گفت که من از دستوران این آئین بودم و از روش آئین این گروه چیزی نخوانده و نمیدانستم . موبدان و دستوران دیگر از من نادان تر و نابیناتر اند از آن گذشته جوانانی که از ایران بهندوستان رفته و از راه نیک و بد چند پولی بدست آورده و بر میگردند و کسانیکه در خود ایران مالدار هستند بضعیفان این گروه پیشدستی و بزرگواری نموده ، و خود خواهان

خود نمائی و فرمانروائی میکنند. چون کارها و دنیاداری هریک از این گروه را سنجیده و بآرمانهای مردی و مردمی برابر و یکسان ندیدم ناچار بمسلمانان پناه آوردم اکنون پندار آن دارم که سزای بدیهائی را که هریک از کسان این گروه بمن و دیگران نموده است بدهم و بپاداش کردارهای ناشایست خودشان برسانم چون گفته های آن دستور را بترازوی راستی سنجیده و درست دیدم دم درکشیده و پوزشها نمودم و گفتم که در نامه مردمی گفته و نگاشته شده است که اگر چنانچه سگی پای انسانی را دندان گیرد نباید آن مرد پای سگ آزاردهنده را دندان گیرد و گفته عبدالله انصاری را برای دستور سرودم که خوبی بخوبان خرخاری و بدی ببدان سگساری وخوبی ببدان کردن کار عبدالله انصاری است. دستور چون اندرز بنده را شنید زارزار بگریست و خواهش کرد که اورا پولی داده روانه بمبئی نمایم.

ناچار بفرمان مردی و مردمی اورا پول داده روانه بمبئی داشتم اگر این قسم کسان دشمنی و کینه ورزی را بکنار گذارند. هیچگاه اینطور ناروائیها دیده نخواهد شد."

" و نیز غفلتهائی که این گروه دارد یکی آنستکه پسران ودختران که میباید روزگار کمی پس از رسیدن و خود شناختن همسر گیرند کوتاهی کرده سالیان دراز بی همسر و همبر میگذارند و چون خواهش هریک از دختر و پسر سرشتی است و چاره‌جوئی اینکار بجز نگاهداری و پاکدامنی خودشان از دیگر کس بر نیاید ناچار فریفته دیگران شده و ترک آئین خودشان میکنند و پندار بزرگ خودشان را که دست آوردن همسر است از پیش میبرند اینستکه مایه بدنامی وبی آبروئی طایفه و آئین میشوند.

" و نیز وقتیکه یکی از این گروه با یکی از بزرگان بساط دوستی مبسوط داشته و مظهر راٴفت و مهربانی آن بزرگ میشود دیگران بجای اینکه از این باره مبتهج و مسرور و مفتخر و سرافراز شوند بالعکس حسد برده وهماره خیال خودرا بدان مصروف ومبذول میدارند که درمیانه آنان ضدیتی واقع ورشته دوستی رااز همدیگر بگسلانند والبته این قبیل اطوار واخلاق مطبوع صاحبان بینش و انسانیت نگردیده لازم استکه دراین حالات مشعوف و ممنون بشوند وترتیب‌اسباب دوستی را با ولین وسیله تدارک ومهیا دارندونیزکسانیکه ازاین گروه پنجشاهی بدست آورده وتوانگرمیشوند برای نگاهداری جان ونیروی بزرگواری خودبا هریک ازهرزه‌کاران دست یکی شده وناتوانهای این گروه راکه دشمنی ویا اینکه پندار بزرگی بآنها دارند آزار میدهند.

" و نیز وقتیکه اتفاقی افتاد و لازم استکه هر یک از افراد در آنجا جمع شده و در پیشرفت کاری که بجهت آن فراهم آمده‌اند اتفاق کرده و آن کار را پیش ببرند ، بالعکس هریک مخالف مقصود رفتار کرده و آن کار مهم را متروک میگذارند و در صدد اتمام و انصرام آن برنیامده و اگر راه اندک مصرف و خرجی نموده شود مسامحه و اهمال مینمایند . و حال آنکه اگر ملت و جمعیتی در یک مرکز اتحاد کرده و راه همراهی و یگانگی پیش گیرند البته آنکار هرقدر ممتنع الحصول باشد از پیش خواهد رفت و از آن مخمصه و اشکال خلاصی خواهد یافت چنانکه گفته‌اند : با برادران مردن بهتر و گواراتر استکه تنها بحجله عروس رفتن .

" این نیکخواه میخواستم که چند کس از خردسالان اینگروه را برای دست آوردن دانش و دانائی به بمبئی روانه دارم . ولی خودشان نگذاشتند . دستور بزرگشان گفت هرکس پسر خود را بدست آوردن دانش و بینش بگمارد فرزند جوانش میمیرد . چون خود دستور یک فرزند داشت و نمیخواست که اینکار کرده شود از اینرو دیگران نیز فرزندان خود را از فرستادن به بمبئی مانع آمدند . پس از آن چند نفر از خردسالان را فراهم آورده و بآموزگاری سپرده بودم آنها در اندک روزگار خواندن و نوشتن را آموخته و در آزمون بخوبی بر آمدند . یکی از ریش سفیدان در انجمن یکی از آنها را دیده و باین بنده تند شده و گفت که سرکار صاحب اینها رعیت زاده‌اند دانائی بدست آورده و برماها برتری خواهند جست شما در اینکار کوشش ننمائید . پس از آن خود آن مرد و دیگران ، بچگان و فرزندان هرکس راکه درس میخواندند ببدراه نمودن سرکردند و گفتند که از دانش و بینش چیزی بدست نخواهد آمد بروید پیله‌وری و برزگری پیشه خود سازید که نانی بدست توانید آورد .

" بنا براین بفروتنی بسیار بهمه موبدان و دستوران و بهدینان سوداگر و پیله‌ور و برزگر و غیره آشکارا نوشته میشود که تا دل خودشان را از غل و غش پاک نسازند و در کارهای نیکو کوشش ننمایند و دستگیری بینوایان نکنند ، هرگز روز نیکبختی خود و فرزندان خود را نخواهند دید . چون خدای توانا هم در اوستا فرموده که : هر کس درویش پرستی و زیر دست نوازی کند او دوست داشته من است و شت اسپنتمان زرتشت

فرموده : که بهدین آنست که هرروز و هنگام از خوراک خود بریده بیمایگان را بدهد او دیندار است . و گفته بزرگان است که هنگام رفتن در تاریکی دست پیش نگاهدارید که از دیوار دنیوی آزار نشوید . گویا همین است که جهان مانند تاریکی است و کسی نمیداند که بکجا خواهد رفت بنابراین اگر دست دادودهش را پیش دهند از رنجشهای دیوار دنیوی و آزارهای آسمانی درآسایش خواهند ماند اگر این گفته نکورا جزاین بینید و یاد ننمائید و چنانکه اعتقاد بعضی برآنست که چراغ تاریکی رشوت وتعارف دادن و کار از پیش بردن است ، البته این عقیده خلاف است و آشکار است که در آتش پندار ناروائی خودشان خواهند سوخت . "

آنچه در بالا گذشت بخشی است از اندرزهائی که روانشاد مانکجی صاحب برای تنبیه و آگاهی ما در جشن ناصری تهران ایراد و سپس بزبان فارسی و گجراتی بین همه زرتشتیان عالم منتشر ساخت .

اینک نیز اوضاع اجتماعی ما از اوضاع اجتماعی هفتاد سال قبل هیچ دست کمی ندارد اگر ما خواهان ترقی و حفظ مقام و عزت و آبرو و شان جامعه میباشیم باید نصایح آن روانشاد را که از قلبی پاک و مملو از محبت تراوش نموده بکار بریم .

آغاز تماس

زرتشتیان ایران با پارسیان هندوستان

" اکبرشاه گورگانی، موبد اردشیر دستور نوشیروان کرمانی را دعوت نمود تا بکمک میرجمال الدین در تدوین فرهنگ جهانگیری بکوشد. دستور آذرکیوان دعوت شاهنشاه هند را برای شرکت در مذاکرات عبادتخانه نپذیرفت. زندگی زبانهای اوستا و پهلوی مرهون خدمات دستور جاماسب ولایتی، کرمانی، استکه با تحمل مشقات سفر هند در تعلیم وتربیت موبدان پارسی سعی بلیغ نمود. دستورداراب سورتی، استاد انکتیل دو پرون فرانسوی شاگرد دستور جاماسب کرمانی است. "

سال ۸۴۶ یزدگردی بود (۱۴۷۷م) زرتشتیان ایران جماعت مزدیسنان را منحصر بخود میدانستند. تصور نمیکردند مزداپرستان در کشورهای دیگر هستی داشته باشند. ورود نریمان هوشنگ پارسی با نامهٔ از طرف پارسیان هند در آن سال به یزد، جاروجنجال برپا نمود. از مشاهده او واستماع مژده نفوس زرتشتیان در هندوستان تعجب نمودند. از فرط خوشحالی سرازپا نمیشناختند. اهورامزدا را سپاس گفتند که بخشی از پیروان راستی را در دیار بیگانه در پناه خویش در امان داشته است.

زرتشتیان ایران از آن زمان ببعد کوشیدند تا با زرتشتیان هند راه مراوده باز کنند نامه‌های آنها خطاب بپارسیان هند محفوظ در جنگها حاکی است بر اینکه دو نفر از زرتشتیان ایران بنام نوشیروان پور خسروو مرزبان پور اسفندیار نخستین کسانی میباشند که برای دیدن برادران زرتشتی خویش و تحقیقات از چگونگی آنها در سال ۸۵۱ یزدگردی بگجرات و دهات پارسی نشین عزیمت نموده‌اند. باز در ۲۹ سال بعدتر در سال ۸۸۰ یزدگردی برابر ۹۱۶ هجری قمری بهدین فرخ پور بر نجش و بهدین نوروز پور فریبرز و بهدین سعدالمرء پور مرز با نشاه و بهدین نوشیروان پور مهربان بقصد بازرگانی بسوی هندوستان متوجه و حامل نامه پارسیان گردیدند.

اکبر شاه گورگانی شاهنشاه هند هنگام تشکیل عبادتخانه یا کنفرانس مذهبی در سال ۹۸۶ هجری برابر ۹۴۷ یزدگردی (۷۹–۱۵۷۸ میلادی) فرمانی بطلب دستور آذرکیوان که از صاحبدلان و فرزانگان والا مقام زرتشتی است

در اوستا ، پهلوی ، فارسی ، ترکی ، تازی و هندی استاد بوده بقول صاحب دبستان المذاهب شیخ بهاء الدین عاملی و میرابوالقاسم میرفندرسکی از مجتهدین گروه امامیه نسبت بحضرتش ارادت داشتند و از محضرش استفاضه‌ها برده‌اند. دستور آذرکیوان دعوت سلطان هند را نپذیرفت زیرا شخصی بود وارسته دل از جهان و متاعش شسته . صاحب دبستان در ضمن شرح کنفرانس مذهبی مینویسد . " و نامه‌ها بآذرکیوان که سرکرده یزدانیان و آبادیان بود نبشتند و او را بهند طلبیدند . آذرکیوان از آمدن عذر خواست و نامهٔ از تصانیف خود فرستاد در ستایش واجب الوجود و عقول و نفوس و سموات و کواکب و عناصر و در نصیحت پادشاه مشتمل بر چهارده جزو هر اول سطر آن پارسی بحت دری بود و تصحیف آن میخواندند عربی میشد چون قلب میکردند ترکی بود چون تصحیف آن میخواندند هندی میگشت . نواب علامی شیخ ابوالفضل اعتقادی تمام بآذر کیوان داشت . "

شیخ ابوالفضل وزیر معروف سلطان بود و صاحب تصانیف عدیده ودر شخص شاه نفوذی بغایت داشت .

نواب صمصام الدوله شاهنوازخان در کتاب خویش مآثرالامرا قول صاحب دبستان را در این مورد تایید مینماید .

اما سالها بعدتر دستور آذرکیوان بسورت رهسپار و در اصلاح عادات و آداب پارسیان که با مراسم هنود مخلوط بود کوشش نمود .

پس از چندی از مخالفت محافظه کاران و موبدان که باو نفرین میکردند که کالبدش پس از مرگ بدخمه نرسد خشمگین شده بطرف پتنه مرکز عرفان و فلسفه متوجه و در آنجا اقامت اختیار کرد و در تعلیم و تربیت خویش و بیگانه ابراز مساعی نمود . با حرکت دستور آذرکیوان بسوی هند دسته‌ای از شاگردان او مانند موبد خوشی ، موبد سروش ، موبد خداجوی هراتی و فرزانه بهرام بن فرهاد نیز بهندوستان رهسپار و مقیم آن دیار گردیدند . دستور آذرکیوان در سال ۹۸۲ یزدگردی (۱۶۱۳ م) در ۸۰ سالگی در پتنه جهان را بدرود گفت و در همانجا بخاک سپرده شد مزارش تا امروز زیارتگاه خاص وعام است . فرزانه بهرام بن فرهاد صاحب شارستان و از فضلای معروف شیراز و در محضر علمای اسلام بغایت محترم و معزز بود .

شاگردان دستور آذرکیوان با دربار شاهنشاه هند دارای روابط حسنه بوده ودر شهرهای بخش شمالی کشور مانند پتنه ، لکهنو ، دهلی ، اگره ، لاهور کشمیر آمدوشد داشته‌اند . (در فرزانگان زرتشتی ، از آذرکیوان و مریدانش

مشروحا " صحبت شده است .)

موبد اردشیر کرمانی شخصیت برجسته دیگریست که در سال ۹۶۲یزدگردی بهند عزیمت نموده تفصیل آن اینکه شاهنشاه هندوستان در سال ۱۰۰۱ هجری (۹۴-۵۹۳ ام) بمیر جمال الدین حسین انجو فرمان داد در تالیف فرهنگ پارسی سره و لغات زند و پازند و پهلوی همت گمارد .

چون شخص با کفایتی در لغات مصطلح زرتشتیان استاد باشد درهند پیدا نمیشد ، اکبر شاه بنا بصوابدید دستور مهرجی رانا از شاه عباس شاهنشاه ایران تقاضا نمود ، موبد اردشیر پور دستور نوشیروان کرمانی را بسوی پایتخت هند گسیل دارد تا در تدوین فرهنگ نامبرده بمیرجمال - الدین یاوری نماید .

موبد اردشیر از مشاهیر فرزانگان زرتشتی است که شهرت فضل ودانش او در دربار شاهنشاه هند نیز پیچیده بود . بنا بدعوت اکبر شاه درسال ۹۶۲ یزدگردی بهند عزیمت نمود و در لاهور بکمک میرجمال الدین مولف فرهنگ جهانگیری بنگارش لغات زند و پازند و پهلوی و واژه‌های مصطلح مذهبی زرتشتیان پرداخت . بیانات مولف فرهنگ نامبرده در تحت واژهٔ " برسم " راستی قول بالا را میرساند . پس از بیان معنی واژه چنین آمده . " شرح این لغت از مجوسی که در دین خود بغایت فاضل بوده و اردشیر نام داشت و او را مجوسیان موبد میدانستند و حضرت عرش آشیانی (اکبر شاه) محض بجهت تحقیق لغات فرس مبلغها از برای او فرستاده و از کرمان طلبیده بودند تحقیق نموده نوشت . "

صاحب دبستان نیز در همین مورد مینویسد " وهم اردشیر نام زرتشتی دانا را زر فرستاد از ایران آوردند . " صاحب مآثرالامرا همین قول را تکرار و علاوه میکند که او آتش را با خود آورد . موبد اردشیر پس از اتمام ماموریت چون از طرف پارسیان دعوتی از او بعمل نیامد در سال ۹۶۷یزدگردی بدون مسافرت بگجرات از راه ملتان بایران مراجعت نمود . اما بورود بملتان بهدین کاوس ماهیار نامهٔ از دستور قیامدین پور پدم ساکن بروج متضمن پرسشهای دینی و دعوتش بگجرات بدست او داد . لیکن چون موقع از دست رفته بود عذر خواسته دستور قیامدین را بایران دعوت مینماید .

موبد اردشیر در نامه خویش مورخه دین ایزد و فروردینماه قدیم ۹۶۷ یزدگردی در ضمن جوابنامه دستور قیامدین اشعار میدارد .

" معلوم آن برادر بوده باشد که چون بملتان رسیدم بهدین کاوس

ما هیار را دیدیم و پسندیدیم و از هر باب احوالها پرسیدیم بهدین کاوس چندان تعریف خداشناسی و راستی و درستی و دین پروری و هوشمندی و یک جهتی ایشان را گفت که اشتیاق فقیر یکی صد شد بعده آنکه اگر این فقیر بهدین کاوس را در لاهور میدید البته بخدمت میرسید و از دیدار ایشان و جماعت مشرف میشد اما چون تقدیر چنان رفته بود نصیب نشد بهدین کاوس گفت که دستور قیامدین بسیار بسیار میل آمدن بایران دارد و تحقیق میآید از این رهگذر تسلی خاطر فقیر شد امید که دیدار سلامتی نصیب شود و طریقه برادری و محبت و دین پروری آنست که در این ولا راهها ایمن و از یکیشومیه ناپدیدار شده اند و میانه پادشاهان هند و ایران آمدورفت است اندیشه بخاطر رسانند چون جهت دین می آیند درجه کلی در آخرت خواهد بود و دردنیا نیکنام خواهد ماند و کار ایشان و بهدینان آنجانب خالص و بیغش میشود و رنج ایشان ضایع نخواهد ماند ."

پارسیان هند در مراسلات پی در پی خویش از موبدان ایران درخواست میکردند دو نفر موبد دانشمند بهندوستان گسیل دارند تا علوم دینی و پهلوی را به آنها تعلیم دهد . اما موبدان ایران از مسافرت به آنحدود راضی نمیگشتند زیرا راه خشکی خطرات بیشمار داشت و عبور از آب دریا را نیز مرگر زان یعنی کفاره ناپذیر می پنداشتند .

با وجود این در سال ۹۸۱ یزدگردی (۱۶۱۲ م) یعنی پس از ۱۳۴ سال دو نفر موبد و یکنفر بهدین که نامشان مجهول مانده باتفاق بهدین اسفندیار پور سهراب از اهالی سورت از راه خشکی عازم هندوستان میشوند .

شهریار پور رستم پور صندل کرمانی در سال ۱۰۱۹ یزدگردی بعنوان سیاحت و چاپار ، نامه زرتشتیان ایران را بپارسیان مقیم گجرات میبرد . بهرام بن مهربان یزدی وارد شیر بن شهریار یزدی در همان دوران بهندوستان آمدوشد داشته و قاصد نامه‌های طرفین بوده‌اند باید دانست راه پارسیان به جزیره بمبئی تقریبا " تا دو قرن ونیم پیش باز نشده بود و غالب آنها در دهات گجرات مانند سنجان . بروچ . بانسده . بلسر(وار یاو . نوساری . سورت و غیره پراکنده بودند ـ دو شهر اخیر مرکز مهم آنها را تشکیل میداد و مسافرین زرتشتی ایران تا بآن نواحی بالاتر نمیرفتند .

شخصیت بسیار برجسته‌ای که در سال ۱۷۲۰ میلادی (۱۰۸۹ یزدگردی) بسوی هندوستان رهسپار و در ۲۶ نوامبر همان سال وارد بندر سورت گردید دستور جاماسب ولایتی کرمانی است که استاد اوستا وپهلوی و ستاره شناس و منجم

ماهر میباشد که اوستا و پهلوی را زنده نگاهداشته ایرانشناسی امروزه را مرهون خدمات خود ساخت چون در هندوستان بر سر سنن مذهبی و تشریفات دینی اختلافات عظیم بین پارسیان حکمفرما بود . در اصلاح آنها همت گماشت اما بجز کشتار و خونریزی نتیجه ای ندید .

علت را جهالت و نادانی پیشوایان تشخیص داد و در تعلیم و تربیت موبدان سعی بلیغ نمود . دستور داراب ، استاد انکتیل دوپرون فرانسوی آنکه اوستا را بفرانسه ترجمه و در دیار باختر منتشر ساخت و رشته ایرانشناسی را ایجاد نمود ، شاگرد همین دستور جاماسب ولایتی و تعلیم و تربیت یافتهٔ اوست .

انکتیل دو پرون راجع بدستور جاماسب و فعالیت او ، وقایع آن دوره و اختلافات بین پارسیان می نویسد :

" تقریبا " ۴۶ سال قبل دستور بسیار دانشمندی موسوم بجاماسب ولایتی از کرمان وارد بندر سورت گشت . دستور نامبرده در اتحاد زرتشتیان که در مسئله استعمال پنام (روبند) دو دسته شده بودند ابراز مساعی نمود . گروهی معتقد بودند که در مورد میت باید استعمال شود و جمعی برخلاف آن دستور جاماسب برسم کرمان زمین با عقیده دسته اخیر موافق بود . اگر این دستور دانشمند مشقات سفر هند را متحمل نگشته و برخلاف عقیده دسته اول رای نداده بود شاید جوی خون بین پارسیان جاری نمیگشت . "

" دستور جاماسب وندیدادهائی را که در بخش گجرات بین پارسیان معمول بود مطالعه نمود . تفسیر ها ی آنرا مطول دید . در چندین جا اشتباه یا تکرار داشت . دید جهل و نادانی بین پارسیان حکمفرماست و از رموز مراسم آئینی و حقایق دینی بیخبرند . لجاجت و تعصبات بیجا دامنگیر آنها شده برای اصلاح و رفع جهل در تربیت چندین موبد بکوشید موبد داراب را از سورت و موبد جاماسب را از نوساری و موبد دیگری را از بروچ انتخاب نمود و در تعلیم آنها همت گماشت وزند و پهلوی بایشان بیاموخت . دستور جاماسب پس از چندی بواسطه مخالفتهای شدید خسته شده بکرمان مراجعت نمود . "

بقول خان بهادر بهمن جی بهرامجی پتل صاحب پارسی پراکش دستور جاماسب ولایتی هنگام ورود بسورت متوجه شد بین تقویم زرتشتیان هند وایران یکماه تفاوت موجود است . از اظهار این اختلاف دم نزد . زیرا مساعی او در رفع اختلافات دیگر جماعت بواسطه تعصبات جاهلان کار بجدال کشیده بود .

از تجربیات گذشته ، بجهالت عموم و نادانی پیشوایان از رموز تشریفات

و سنن مذهبی یقین حاصل کرده بود . بنابراین برای اصلاح حال سه نفر موبد هوشیار را از هر بخشی برای تعلیم انتخاب و در تربیت آنها ابراز فعالیت نمود دستور دارا بکوما نادادا دارو ساکن سورت ، دستور جاماسب جاماسب آسا ساکن نوساری و دستور دیگری ساکن بروچ باحتمال قوی دستور فریدون پدر دستور کامدین از شاگردان او بودند و اوستا و تفسیر پهلوی آن بیاموختند .

درهمان سال مانکجی ایدلجی ، دلال ارمنی ها بنا بتعلیم و اشاره دستور جاماسب کرمانی ، تقویم ایرانی یعنی روز و ماه قدیم را اتخاذ کرد .

اقدام نامبرده مباحثات شدیدی راجع بتقویم بین جماعت ایجاد کرد و سالیان دراز ادامه داشت . دستور جاماسب هنگام مراجعت بایران کتابهای خود را در هند بجا گذاشت و آن عبارتست از یک نسخه درست وندیداد با تفسیر پهلوی آن و یک کتاب فروشی و یک ترجمه وجر کرددینی و نیرنگستان ، ترجمه دو کتاب اخیر بفارسی و با جملات زند مخلوط و در چگونگی مراسم دینی صحبت میدارد .

شانزده سال بعدتر بهدین جمشید ایرانی در سال ۱۷۳۶ میلادی (۱۱۰۵ یزدگردی) از ایران بهندوستان رهسپار و ببندر سورت وارد شد .

چون در رشته نجوم و ریاضی دست داشت مباحثات تقویم روبشدت گذاشت پارسیان از او خواهش نمودند تا با محاسبات نجومی تردیدی را که دستور جاماسب با ورود خویش بهندوستان در دل آنها ایجاد نموده رفع نماید بهدین جمشید بجای اینکه خود براستی گفتار دستور ایران گواهی دهد ریاضی و نجوم را بیک نفر موبد با هوش موسوم بکاوس بن فریدون تعلیم داد ، نامبرده پس از اتمام تحصیلات خویش بحقیقت قول دستور جاماسب رای داده آتش مباحثات را شعله ورتر ساخت بهدین جمشید چهار سال بعدتر در سال ۱۱۰۹ — یزدگردی به بمبئی مسافرت و چون ساکنین انگشت شمار آن جزیره بواسطه اختلافات تقویم روی خوش باو نشان ندادند بایران مراجعت نمود مباحثات تقویم که بالاخره بمنازعه و خونریزی کشید داستان درازی دارد اگر فرصت یاری کرد در آینده بر سر آن صحبت خواهیم داشت .

داستان اولیه بمبئی و پارسیان

" سیاوخش کرمانی چون باجبار اسلام آورد ، برای آنکه ناموس زرتشتیان بدست مسلمان نیفتد دختران خویش را پنهان نگاهداشته و باتفاق سیاح آلمانی به بمبئی فرستاد. پیروزه دختر جوان ایرانی از بین جوانان پارسی پیرمرد ۷۵ ساله را بشوهری خود انتخاب نمود . رستمجی دارابجی نخستین پارسی است که دوسال حاکم مطلق بمبئی و تاطی حیات ، آمروناهی بومیان بود . اولین در مهر بمبئی هنگامی ساخته شد که ۱۶ خانوار زرتشتی در آنجا ساکن بودند . "

در پیش گفتیم که زرتشتیان کرمان برای رفع ظلم و ستم از سرخویش بسخنان محمود بن میرویس افغانی که در سال ۱۷۲۲ میلادی (۱۱۳۴ قمری) بایران حمله نمود فریفته شده ، با قوای خویش در تحت فرماندهی نصرالله نامی از سردار زرتشتی بکمک افغانان باصفهان حمله و تا حدود شیراز برای آنها تسخیر نمودند . پس از آنکه این سردار دلیر در یکی از جنگهای شیراز از پای در آمد ، روزگار بر زرتشتیان سخت گردید. مخصوصا " پس از قیام نادر قلی میرزا و برچیده شدن بساط افاغنه در سال ۱۱۴۲ هجری قمری برابر ۱۷۲۹ میلادی فشار مسلمانان بر زرتشتیان از حد گذشت و آنانرا یارای استقامت نماند . فامیل فامیل فامیل محض نجات خویش اسلام میآوردند . اجحاف در اخذ مالیات جزیه در کرمان که در شماره ۷ سال اول هوخت از آن صحبت داشتیم . تا حدود سال ۱۱۹۲ قمری (۱۷۷۸ میلادی) ادامه داشت ، علت مهمی بود که زرتشتیان را به ترک دین پاک نیاگان خود وادار میساخت .

آن دوره ، دورهٔ پادشاهی نادر شاه بود . بقول صاحب کلیله و دمنه " هر که بر پشت کره خاک دست خویش مطلق دید دل او چون سر چوگان بر همکنان کژ شود و مروت را زیر قدم بسپرد " نادرشاه پس از یکدوره فتوحات پی درپی و استیلا بر کشورهای همسایه و گرد کردن خزائن بیشمار ، بر اطرافیان و مردم بدبین شد . نوردیده خویش را نابینا ساخت و خود درآتش

قهر و غضب خویش بسوخت و دیگران را نیز بسوزانید . وقتیکه شاهنشاه کشور برجان و مال رعایا ستمکاری آغاز کند بمفاد الناس علی دین ملوکهم عمال دولت نیز به پیروی او از اجحاف و تعدی فروگذاری نمیکنند .

زرتشتیان آندوره روزگاری تیره و تار داشتند. سیاوخش بن دینیار کرمانی با سه پسر و زن خویش فرنگیس یکی از خانواده های زرتشتی کرمانی است که محض رهائی از فشار ستمکاران در حدود سال ۱۷۴۰ میلادی (۱۱۰۹ - یزدگردی) دین اسلام پذیرفت . اما دو دختر جوان خود را برای آنکه ناموس زرتشتی بدست مسلمانان نیفتد در منزل زرتشتیان مخفی نگاه میداشت و برای نجاتشان از چنگال آنان و از دست نرفتن دین ، بدوری و درد فراق جگر گوشگان راضی گشت و منتظر فرصت اعزام آنها بهندوستان بود تا در پناه پارسیان در آرامش زندگی کنند .

کارساز بندگان ، کار او را بسامان آورد . یکنفر سیاح آلمانی که نامش بما نرسیده در سال ۱۷۴۲ میلادی بکرمان وارد و از راه هندوستان مصمم مراجعت بدیار خویش بود . زرتشتیان فرصت را مغتنم میشمارند و سیاوخش با الحاح و اصرار و گریه و زاری از او خواهش مینماید تا دودخترش را با خویش بهندوستان برده و در آنجا بدست خانواده محترم پارسی بسپارد . عواطف سیاح آلمانی از مشاهده اوضاع اسف آور زرتشتیان تحریک و بتقاضای آنها تن در میدهد. هنگام مسافرت دست دختر را بدست او میدهند. مرد آلمانی از دیدن دختران دل از دست میدهد و درهمان آن از پدرش سیاوخش یکی از آنها را خواستگاری و رضایتش را در ازدواج با دختر جلب مینماید و قول میدهد او را در رفتار بدین خود آزاد گذاشته ، دختر دیگر را در هندوستان بشخص امینی بسپارد . و سیاوخش که خود باجبار دین بهی را از دست داده و بظاهر مسلمانی آراسته بود و میخواست که دخترش با گوهر گرانبهای دین مزین باشد ، در آن گیرودار حیران ماند . ولی چون بیچاره بود دختر را در پناه یکنفر اروپائی دیدن که دشمن دین و آئین بهی نبود ، بهتر دانسته بآن ازدواج رضایت میدهد سپس هر دو دختر باتفاق سیاح آلمانی روی در راه میآورند و پس از چندی بساحل هندوستان در جزیرهٔ بمبئی که اخیرا " موقعیت بندری را حاصل کرده بود پیاده میشوند . سیاح آلمانی بوفای پیمان ، دختر کهتر را که پیروزه نام داشت بدست سیکا پوربهرام سپرده خواهش میکند اورا بعقد ازدواج شخص نیکوکار پارسی در آورد و خود با دختر دیگر که نامش مجهول مانده بطرف اروپا رهسپار میشود .

شهر بمبئی که امروز عروس هند نامیده میشود و یکی از بنادر بزرگ بازرگانی است در چند سده پیش ، از هفت جزیرهٔ بسیار کوچک تشکیل یافته و تا سال ۱۶۶۲ میلادی (۱۰۳۱ یزدگردی) از مستعمرات شرقی دولت پرتقال بود . چون در آنسال کاترین شاهدخت پرتقالی بعقد ازدواج چارلز دوم در آمد ، بعنوان جهیز بپادشاه انگلستان واگذار شد. دارابجی پور ناناباهای ساکن قریه موراسوماری از توابع سورت که در قلمرو سلطنت دولت مغول بود ، نخستین پارسی حادثه جوئی است که در حدود سال ۱۶۴۰ میلادی (۱۰۰۹ یزدگردی) با خانوادهٔ خویش بجزیره بمبئی مهاجرت و در آن جزیره باتلاقی که در آن زمان هپتانسیا نام داشت و ساکنین آن ماهیگیران و چندین خانواده پرتقالی بودند سکونت اختیار کرد . دارابجی پس از چندی ، در خدمات دولتی حکومت پرتقال داخل و اداره بخش مهم امور جریره باو محول گردید .

چون در سال ۱۶۶۲ مالکیت بمبئی بدولت انگلستان انتقال یافت ، دارابجی بنا بتوصیه مقامات مربوطه پرتقالی بهمان شغل قدیم خویش باقی بماند و با تجربیات گذشته خویش برای انگلیسها مصدر خدمات بسیار مهمی گردید . دارابجی در بخش فارت یکی از جزایر هفتگانهٔ بمبئی و مرکز سکونت ماهیگیران که نامش بمباین بود که بمبئی باشد برروی اراضی وسیعی که دولت برایگان باو واگذار کرد باغ و عمارات شخصی بساخت و اینک باسم خاندان او بنام محله پتل معروفست و مرکز بازرگانی شهر و ادارات دولتی و ملی است .

دارابجی از طرف انگلیسها مامور وصول مالیاتی بود که بر افراد ماهیگیران وضع نموده بودند دارابجی در حدود سنه ۱۶۸۹ در گذشت و دو پسر باسم ماکوجی و رستم جی از خود بیادگار گذاشت .

پس از فوت دارابجی پسر کهتر او رستمجی ، پهلوان داستان ما از طرف انگلیسها بجای پدر منصوب و در انجام وظایف محوله ابراز فعالیت نمود . شرکت هند شرقی (ایست ایندیا کمپانی) در آن هنگام رتق و فتق امور بمبئی را برعهده داشت و فرماندار از طرف آنها منصوب میگردید . شهر بمبئی در آن موقع عاری از استحکامات دفاعیه بود . سیاهان جنجیره در ۴۵ میلی جنوب بمبئی ، دزدان دریائی بودند که گاه و بیگاه بجزیرهٔ بمبئی حمله آورده شهر را میچاپیدند یکی از این حملههای سخت در سال ۱۶۹۰ میلادی (۱۰۵۹ یزدگردی) اتفاق افتاد . فرماندار وقت سرژرمن چیلد پس از شکست فاحش با انعقاد پیمان و دلجوئی از امیردزدان تا چندی

بمبئی را از شر آنها در امان داشت، اما دو سال بعد در سال ۱۶۹۲ — بواسطهٔ شیوع طاعون سختی فرماندار انگلیسی با کلیهٔ نفرات وسپاهیان خویش شهر را تخلیه نمود. چون این خبر بجنجیره و بیاقوت خان امیر دزدان رسید فورا "با افراد دستجمعی خویش مجددا" به بمبئی حمله وبخش مهم و قلعهٔ شهر واقع در دونگری را متصرف شدند.

رستم جی چون حال را بدینمنوال و قلعه و جزایر شمالی را درتصرف دشمن دید فرصت از دست نداد. رشتهٔ امور نظامی و کشوری شهر را بدست گرفت. جماعت ماهیگیران و بومیان حوالی را مجهز و در تحت فرماندهی خویش بر یاقوت خان حمله نمود و پس از چندین شکست سختی که بآنها داد قلعه را دوباره متصرف و آنها را از بمبئی براند (این قلعه را انگلیسها چون در دسترس دزدان قرار میگرفت بعدها خراب نمودند) مردم بمبئی از این پیروزی شایان که حتی از انگلیسها نیز ساخته نبود و دو سال قبل مجبور بانعقاد پیمان با دزدان شده بودند، شادیها نمودند و رستم جی را بنام جنرال رستم جی خواندند. رستم جی ما وقع را باطلاع مقامات مربوطه شعبهٔ سورت شرکت هند شرقی رسانید و تاورود فرماندار جدید طی مدت دوسال حاکم مطلق شهر بمبئی بود. هر چند که در دفتر حکومتی انگلستان اسم او چون از طرف دولت بفرمانداری منصوب نشده بود جزو فرمانداران بمبئی ثبت نشده است اما دفتر شرکت هند شرقی ازداستان شجاعت و کارنامه او در غیاب فرماندار و اضمحلال یاقوت خان صحبت میدارد. بمبئی در مدت دوسال فرمانداری رستم جی در کمال امنیت بود و رعایا از رفتار او کمال رضایت و خشنودی را داشتند. بورود فرماندار جدید به بمبئی، رستم جی رشتهٔ امور نظامی و کشوری را تحویلش داد و خودبلقب پتل بمبئی (کلانتر) ملقب و بمنصب مستوفی گری منصوب گشت و بعلاوه قطع و فصل امور مردم و دادرسی بکلیه دعاوی و امور قضائی بومیان باوواگذار گردید.

باید اشعار داشت که اهمیت کلانتری در آنزمان مانند ریاست کل شهربانی بوده است.

از آنچه گذشت رستم جی پور دارابجی پور نانابا های نخستین پارسی با شهامتی است که در حدود دو قرن ونیم پیش با کفایت و شجاعت وکاردانی خویش ارتشی فراهم و در تحت فرماندهی خود شهر را در غیاب حاکم و ارتش دولتی از دست دشمن پس گرفته و آنانرا متواری ساخته و از طرف ملت بنام جنرال معروف میشود. کلیه مردم بمبئی و بومیان اطراف با دیدهٔ احترام

بوی نگریسته و امرش را از دل و جان میپذیرفته‌اند . تهیهٔ آذوقه و اثاثیه کشتیهای انگلیسی وارد بر ساحل بمبئی بر عهده او محول بوده است . کرسی ریاست انجمن پارسی پنچایت نیز تا طی حیات با او بود .

انگلیسیها مرکز بازرگانی خویش را در دوران نفوذ رستم جی از سورت به بمبئی انتقال دادند . لذا عده بازرگانان و هنرمندان و دلالان پارسی که با آنها و خارجیها روابط بازرگانی داشتند بآنجا مهاجرت نمودند . مانند :

هیرجی ردیمنی نخستین پارسی هندی است که در سال ۱۷۵۶ میلادی (۱۱۲۵ یزدگردی) بچین مسافرت و روابط بازرگانی را با آن کشور ایجاد نمود . سرکاوسجی جهانگیر باروشت از نبیرگان اوست .

لوجی وادیا در سورت کشتی ساز بود . از تشویق دودلی ، رئیس کل کشتیهای انگلیسی در شرق به بمبئی مهاجرت نمود و درسال ۱۷۳۵ میلادی (۱۱۰۴ ی) اولین لنگرگاه را در بندر بمبئی بنا و کشتی سازی را دایر کرد . خانواده وادیا و خیرات آنان معروفست .

هومجی پور بهرام جی دادی شت بازرگان بود ودرسال ۱۶۸۸ میلادی به بمبئی آمد و دخمه مخصوص مختص بخانواده خویش در آنجا بساخت وتا کنون دایر میباشد . قریه مبارکه نزدیک تفت در یزد با پول اردشیردادی شت از نبیرگان او و همت مرزبان ظهراب کسنویه‌ای ایجاد شد . در آینده از آن صحبت خواهیم داشت .

رستم مانک معروف به رستم سیت که درسال ۱۶۶۰ میلادی ازدربار شاهنشاه مغول پروانه تاسیس کارخانه و بنگاه بازرگانی در سورت برای انگلیسها گرفت و خود دلال آنها بود در ۸۶ سالگی در سال ۱۷۲۱ در بمبئی در گذشت خانواده ستنا از فرزندان او میباشند . شهرت رستم مانک دریزد نیز پیچیده بود و دستور جاماسب‌حکیم در سال ۱۷۲۲ چند نسخهٔ خطی اوستا را با خود به بمبئی برای او هدیه میبرد . اما چنانکه گفته شد دوسال قبل از ورودش جهانرا بدرود گفته بود . بنابراین دستور جاماسب بسورت عزیمت و در آنجا رحل اقامت میافکند .

بناجی پور لیمجی پور رستم جی که در سال ۱۶۵۴ میلادی متولد و در سال ۱۷۳۴ وفات یافت نخستین در مهر بمبئی را بر روی زمین ملکی خود جلو منزل رستم جی پتل بساخت و آنرا در روز آدر ایزد وآذرماه شاهنشاهی ۱۰۷۸ یزدگردی برابر ۱۵ ژوئن ۱۷۰۹ افتتاح نمود . در آنموقع جمعیت

پارسی در بمبئی از ۱۶ خانوار تجاوز نمیکرد .
بیکاجی پور بهرامجی، یادگار خیر او بنام چاه آب بیکا بهرام در نزدیکی ایستگاه چارچ گت در بمبئی که در سال ۱۷۲۵ میلادی حفر شده تا کنون شهرت عمومی دارد و آبش را برای نوشیدن بجاهای دوردراز میبرند.
سیاح آلمانی پیروزه دختر ایرانی را بدست او سپرد که هنگام ورودش به بمبئی چهارده سال داشت و درروز دیبمهر و مهرماه قدیم ۱۰۸۹ یزدگردی برابر ۲ مه ۱۷۲۸ میلادی در کرمان متولد شده بود.
آن روزها نزدیک محله پتل تالابی وجود داشت که پارسیان هنگام غروب در آنجا جمع و ساعتی چند در صحبت یکدیگر خوش بودند. روزی بیکا بهرام دختر ایرانی را با خود بآنجا برد تا ازین جوانان حاضر یکی را بعنوان شوهر برای خود انتخاب کند . پیروزه پس از نگاهی بهمه رستم جی پتل پهلوان داستان و بزرگ پارسیان را برای شوهری خود برگزید . رستم جی چون دید نزدیک است طوقی بگردنش افکنده شود پریشان و شرمنده گردید برخاست و راه منزل پیش گرفت . هرچند بیکا بهرام حامی و پشتیبان دختر به پیروزه اصرار نمود جوان دیگری را بر گزیند ، دختر انکار نمود روز دیگر باز او را بآنجا برد تا شاید شوهر دیگر انتخاب نماید . آنروز رستم جی در آنجا حاضر نبود بنابراین پیروزه پوست کنده باو گفت که با شخص دیروزی ازدواج خواهد کرد و بدیگران اعتنا ندارد . لذا بزرگان پارسی بمنزل رستم جی رفته پس از چند روز الحاح و اصرار او را بآن ازدواج راضی مینمایند . نگفته نماند رستم جی در آن موقع ۷۵ مرحله از مراحل زندگی خویش را طی نموده بود و با وجود دو ازدواج فرزندی ازدو زن سابق خود نداشت مردم باو فهمانیدند که چون خود دختر ایرانی با زدواج با او اصرار دارد ، انکار او بیمورد است شاید خواست خداوندیست که فرزندی برای او از این دختر قدم بجهان گذارد . هر چند پیروزه در آن هنگام چهارده ساله بود بواسطهٔ قامت بلند و رسائی که داشت بیست ساله بنظر میرسید همینطور رستم جی نیز با وجود کبرسن ، سالم و تندرست و قامتی زیبا داشت و سیمایش سال او رابیش از ۴۵ نشان نمیداد .
چنانکه گفتیم رستم جی رئیس پارسیان بمبئی و مرجع امور ساکنین آن شهر بود بالاخره از اصرار دوستان بازدواج با پیروزه دختر جوان هر چند که از خانواده و اصالت او آگاهی نداشت تن در داد، ولی در طی زندگانی خانوادگی بنجابت و خون پاکش پی برد که چگونه در رضایت خاطر

او میکوشد و خانه را محل عیش و سور میسازد . رستم جی از این ازدواج خوشبخت و خوشحال بود و همواره اهورامزدا را سپاسگزار که چنین فرشته خصالی را از ایران برایش ارمغان فرستاده است . رستم جی برخلاف زنهای اولیه خویش از پیروزه پدر چهار پسر گردید آنهم فرزندانی که برنام نیک پدر افزودند و برای جماعت خویش و مردم شهر بانجام امور خیر موفق شدند . اسامی آنها بترتیب از اینقرار است .

(۱) کاوسجی در سال ۱۱۱۴ یزدگردی (۱۷۴۴ م) متولد و در ۵۵ سالگی در ۶ اوت ۱۷۹۹ میلادی در گذشت .

(۲) دارابجی در سال ۱۱۲۳ یزدگردی (۱۷۵۴ م) متولد و در سال ۱۸۰۴ میلادی جهان را بدرود گفت .

(۳) کیخسرو در سال ۱۱۲۵ یزدگردی (۱۷۵۶ م) متولد و در سال ۱۱۶۳ یزدگردی (۱۷۹۲ م) وفات یافت .

(۴) تهمولجی در سال ۱۱۲۶ یزدگردی (۱۷۵۷ م) متولد و درسال ۱۸۲۸ میلادی بسرای دیگر شتافت .

رستم جی پتل چون بسن ۹۵ رسید یعنی در سال ۱۷۶۲ م دو فرزند بزرگ خویش را داماد نمود .

اسناد در دست از مقامات مربوطه شرکت حاکی است بر اینکه چنین مجلس با شکوه سور را کسی بیاد ندارد . رستم جی از فرط خوشحالی وبرای اینکه همه پارسیان هند دراین شادی وی شرکت داشته باشند بستههای شیرینی و حلوا بین زرتشتیان ساکن دهات و قصبات گجرات مانند سنجان ، بروچ ، کمبایت ، بلسر ، بانسده ، نوساری ، سورت ، واریاو ، واودواده و دهات و توابع آن بخش نمود .

رستم جی یکسال پس از این عروسی در ۹۶ سالگی در روز آسمان ایزد و شهریورماه شاهنشاهی ۱۱۳۲ یزدگردی برابر ۱۲ آوریل ۱۷۶۳ بجهان باقی شتافت .

پیروزه بانو در طی مدت ۴۵ سال پس از درگذشت شوهر درنگاهداری فرزندان و نبیرگان خویش و تربیت آنها بخوی و اخلاق وروش ایرانی رنج فراوان برد و در ۸۰ سالگی در روز خیرایزد و شهریورماه قدیم ۱۱۷۷ یزدگردی برابر ۱۵ فوریه ۱۸۰۸ درگذشت .

کاوسجی فرزند مهتر رستم جی و پیروزه بانو در سال ۱۷۶۳ میلادی پس از فوت پدر بمنصب کلانتری بمبئی و پست دادرسی بجای پدر منصوب گردید .

چون انگلیسها در سال ۱۷۷۴ میلادی قصبات تهانه ، کلیان ، بندره و دهات تابعه آن را از دولت مراته تصرف نمودند ، بخشداری و مستوفی ـ گری متصرفات جدید را نیز حواله کاوسجی نمودند و او باتفاق برادران خویش در انجام آن همه امور مهم ابراز فعالیت نمود .

بعلاوه تهیه آذوقه کلیه کشتیهائیکه به بندر بمبئی لنگر میانداخت کنترات و اداره آنرا به تهمولجی برادر کهتر خود ، که در انگلیسی سرآمد بود واگذار کرد . بقول مولف " بمبئی بهار " کاوسجی جوان رشید و خوش سیما بود و علت آن پوشش ایرانی او بود که مادرش بواسطه عشق با یران و ایرانیت برخلاف پارسیان که با البسه هندیان ملبس بودند ، فرزندان خود را لباس ایرانی میپوشانید تا با یران و ایرانیان علاقه داشته باشند وبراستی فکرش درست و بجا بود .

بعدها فرزندان او بزرتشتیان ایرانی که به بمبئی پناه میبردند کمک شایانی مینمودند و بواسطهٔ محبتهای آنها شالوده مهاجرت زرتشتیان ایرانی بهندوستان از آنزمان ریخته شد .

کاوسجی چون در طفولیت بلباس ایرانی خو گرفته بود در بزرگی نیز از خود دور نمیکرد و همیشه و همه جا آنرا میپوشید و در این لباس جلال و ابهت مخصوص داشت .

چون کاوسجی بخشدار تهانه ، کلیان و بندره شد ، شماره بسیاری از پارسیان را در آن قصبات مسکن داد .

و در سال ۱۷۸۰ میلادی برای آنها دخمه ، در مهر و نساخانه بساخته

کاوسجی در بمبئی نیز آثار خیر از خود بیادگار گذاشته است که اینک بنام او معروفست و یکی از آنها تالابی است که اخیرا " شهرداری بمبئی بعلت تنگی فضا پرساخت و اینک محله تالاب کاوسجی پتل نام دارد .

آغاز مهاجرت

زرتشتیان ایران به هندوستان

" چون مسلمانان خواستند دختر نه سالهٔ کیخسرو ایزدیار را بربایند ، شبانه نوردیده خویش را برداشته مخفیانه بهندوستان رهسپار گردید و شالودهٔ مهاجرت زرتشتیان را به بمبئی بریخت . دختران او با خانوادهٔ محترم پارسی ازدواج نمودند و درنجات برادران دینی خویش در ایران کوشش کردند . ستمکاریهای " خان بزرگ " فرماندار مطلق العنان یزد نسبت بزرتشتیان ومحرومیتهای اجتماعی آنان و قحطی و خشکسالی یزد و خشک شدن آب اهرستان ممد این مهاجرت گردید . چون مسلمانان بمحلهٔ زرتشتیان حمله و میت زرتشتی را برای دفن تقاضا مینمایند ، بانوی دلیر ماهستی خدابنده در جلو آنها استقامت بخرج داده با فصاحت خویش آتش خشم آنها را خاموش و دست خالی برمیگردانند . ملاخسرو و بهرام بن رستم پس از ورود بهندوستان در دستگاه امارت نشین حیدر آباد دکن صاحب جاه ومقام گردیدند . ملابهرام جمشید بین اهالی شیراز براستگوئی مشهور وارد شیر آخوند هم معروف بود . "

در پیش گفتیم سیاوخش بن دینیار کرمانی در نتیجه فشار مسلمانان در حدود سال ۱۱۰۹ یزدگردی (۱۱۵۴ هـ — ۱۷۴۰ م) با زن و پسران خویش باجبار دین اسلام پذیرفت و دختران خود را برای حفظ دین بهی ، دو سال بعدتر بهندوستان اعزام داشت . فشار نامبرده علی رغم تصریح قرآن در آیه لااکره فی الدین یعنی تبلیغ بجبر روانیست ، بانواع و اقسام ادامه داشت و آنانکه بینوا و بیچاره بودند و راه بجائی نداشتند قربانی اینگونه ستمکاریها میگشتند و ناگزیر از دین پاک نیاگان خویش چشم میپوشیدند اما کسانیکه میتوانستند چاره‌ئی بیندیشند برای حفظ دین بهی و نجات خود بوسایل گوناگون متوسل میشدند .

بنا بقول صاحب بمبئی بهار ، بهدین ایزدیار و بهدین آذرباد نامی دو نفر از زرتشتیان کرمان در حدود سال ۱۱۳۴ یزدگردی یعنی ۲۵ سال بعد از واقعه سیاوخش بن دینیار برای نگاهداری دین و ناموس و جان خود با کلیه خانواده خویش مخفیانه و با تغییر لباس از کرمان رخت بر بسته وچون راه بجائی نداشتند بسوی یزد مهاجرت نمودند و درآن شهر رحل اقامت

افکندند .

ایران در آنزمان پس از قتل نادرشاه دوران هرج و مرج خویش را می پیمود و محمد تقیخان بافقی معروف بخان بزرگ فرماندار مطلق العنان یزد بود ، کسیکه نسبت بزرتشتیان ستم روا میداشت ، چنانکه در روز پر برفی هنگامیکه در سردر ارگ خویش نشسته بود دید یک نفر زرتشتی بدبخت در میدان قلعه بر روی یک پای ایستاده و پای دیگرش را در زیر دامن قبا گرم نگاهمیداشت ، فرمان داد پای آن مرغ یکپارا ببرید . دژ خیم بی رحم فورا " پای آن بدبخت را قطع و از زندگی محروم ساخت . شمهٔئی از تعدیات این فرماندار یزدی را در شماره ۱۲ سال اول هوخت شرح داده ایم .
پناهندگان از این مهاجرت طرفی برنبستند و پس ازمرور زمان باز باجبار مهاجرت اختیار نمودند . اما این مهاجرت که گویا خواست خداوندی بود ، بنفع زرتشتیان ایران تمام شد و راه نجات و روزنه امیدی برای آنها باز کرد و گرنه پس از پایان یافتن یک قرن دیگر نشانی از ما باقی نمیماند .

سه سال پس از ورود ایزدیار و آدرباد ، ملاکاوس دستور دانشمند پارسی با نامهٔئی از طرف پارسیان متضمن پرسشهای دینی ، از سورت و راه بندرعباس وارد یزدگردید . نه سال در یزد و اصفهان و شیراز بماند و زرتشتیان را از طریق و چگونگی مسافرت بهند آگاه ساخت و با پسرش ملافیروز پس از ورود به بمبئی در دلجوئی از زرتشتیان ایرانی ابراز مساعی مینمود .
کیخسرو پسر ایزدیار چندی پس از ورود به یزد با گلنار دختر آدرباد مزاوجت نمود .رشته یگانگی مهاجرین از این وصلت استوارتر گردید . کیخسرو و گلنار صاحب چندین فرزند شدند . بزرگترین دختر آنها شیرین بانو بودکه در یزد بعقد ازدواج بهدین رستم فرامرز درآمد . ولی گلستان بانو دختر دومی چون در حسن و جمال بیمانند بود مورد نظر و طمع دشمنان دین واقع شد و نقشهٔ ربودن او را که در آن وقت فقط نه سال داشت طرح و چون نزدیک بعملی شدن رسید پدر از واقعه آگاه گشت . شبانه نور دیده خویش را برداشته مخفیانه بسوی بمبئی رهسپار شد و پس از تحمل مشقات و سختیهای بیشمار در طی طریق و عبور از دریا بوسیله زورق بادی بالاخره در سال ۱۱۶۴ یزدگردی (۱۷۹۵ م) وارد آن شهر گردید . آن سال سالی بود که لطفعلیخان زند بواسطه خیانت دوستان خود کشته شد و اهالی کرمان بواسطه وفاداری باو قربانی ستمکاری های آغامحمدخان خواجه گشتند . اما

لطف یزدانی شامل حال زرتشتیان شد و بواسطه نفوذ ملاگشتاسب منجم کرمانی در شخص شاه طرف توجه سلطان جبار قرار گرفتند و آن داستانی است خارج از حوصله این مقاله و در آینده هنگام فرصت از آن صحبت خواهیم داشت .

در آن دوره پای زرتشتیان در شهر بمبئی باز نشده بود . سوای پیروزه بانو که در پیش از او صحبت داشتیم و در آن موقع ۶۷ سال داشت و پیرزنی بود خانه نشین و از یار و دیار و بستگان خود بیخبر، ایرانی دیگر در آن شهر وجود نداشت مهاجرین زرتشتی در این شهر بیگانه ، بی مأمن و مسکن بودند . کیخسرو ایزدیار با کودک نه ساله خویش گلستان بانو پس از آنکه در ساحل بمبئی پیاده شد در نزدیکی محله رستم جی پتل حیران و سرگردان بایستاد نه راه بجائی بلد بود و نه کسی را میشناخت و نه زبان میدانست که از عابرین چاره جوئی کند بیاد دیار و یار و فرزندان عزیز افتاد که بواسطهٔ ظلم دشمنان از آنها جدا گشته و بشهر غربت روی آورده است و اینک غریب و بیکس و آواره و پریشان در گوشهٔ خیابان باید بایستد. بغض راه گلویش را گرفته و بدرگاه خدا نالان بود که ناگاه گشایشی بکارش رسید. یکنفر پارسی دیندار موسوم به ایدلجی پور دارابجی لشکری اورا بدید و بدانست مسافر است ، نزدیک رفت و از حالش جویا شد اورا با دخترش در منزل خویش پناه داد و چون فرزند نداشت گلستان بانو را بعنوان فرزندی بپذیرفت . کیخسرو ایزدیار چون دید میزبان گرامی نوردیده اش را بمثل فرزند خود دوست میدارد ، اورا بوی سپردو خود دوباره بایران برگشت تا دختران دیگر خود نازبانو و خورشید بانو و پیروزه بانو را بمأمن آزادی برساند . لذا در سه سفر پی در پی دیگر بهند، هر دفعه باتفاق عده ئی از زرتشتیان که بواسطه خشکسالی ومحرومیت های اجتماعی و فشار های مذهبی در مضیقه بودند یکی از دختران خویش را به بمبئی کوچ داد .

دختران کیخسرو ایزدیار بواسطه توجهات آقای ایدلجی لشکری حامی و پدر خوانده گلستان بانو با فامیل محترم پارسیان ازدواج نمودند . چنانکه عروسی گلستان بانو با فرامجی بیکاجی پاندی و نواز بانو با هرمزجی ایدلجی کاما و خورشید بانو با نامدار جاوید نرسی آبادی وپیروزه بانو با پشوتن جی مهر بانجی مهر هومجی واقع گردید . گلستان بانو دختر دومی کیخسرو ایزدیار، حق بسیار بزرگی بگردن زرتشتیان ایران دارد .

تشکیل انجمن بهبودی حال زرتشتیان ایران معروف با نجمن اکابر صاحبان

پارسی و سازمان بنگاههای خیریه آنها در ایران و اعزام مانکجی صاحب برای سرپرستی زرتشتیان و مساعی آنها در رفع مالیات جزیه بواسطه نفوذ او بود . راجع بداستان وی و فعالیت های فرزندانش در آینده سخن خواهیم راند .

دهها ئی که امروزه در اطراف شهر یزد دیده میشود در آن دوره وجود نداشت . قنوات نوابی و دولت آباد و تره‌خانی حفر نشده بود . قاسم آباد ، زین آباد ، مبارکه ، خلیل آباد ، حسن آباد مشیر ، مهدی آباد مزرعه اردشیر و غیره وجود نداشت . خیرآباد ، اهرستان ، خرمشاه ، سردوراه و کوچه بیک بوسیله آب اهرستان مشروب میگشت . کلیه آبادی اطراف یزد در قرن هشتم هجری بواسطه این آب بود احمد بن حسین بن علی الکاتب مولف تاریخ جدید یزد که کتاب خویش را در سال ۸۶۲ هجری تالیف نموده در تعریف این آب مینویسد : " آب اهرستان بچندین موضع قسمت میکنند و قریب پانصد مصنعه در شهر و بیرون از این آب مملو میگردد و بیشتر باغات معمور بر کنار این آب واقعست و قریب هزار کوچه از شارع اهرستان برمیخیزد و همه بر باغ و خانه و بساتین و مساکن مردم میباشند و این آب بشهر میرود و بدارالشفاء حاجبی میگذرد و از آنجا بدر مدرسه وردان روز میرود و بدارالفتح و بدر مسجد میگذرد و تمام شهر سیر میکند و الیوم دوازده آسیا در اهرستان بر این آب بدایر است آسیاء عزالدین وغیره و قریب هزار کوچه و بیشتر از این آب بهره میبابند و دو رویه درخت بید و توت و سنجد بر لب آب انشانده بود و هنوز بعضی هست چون محله ماء ترک و دشتوک و یخدان و نوح آباد و مسعودیه و سردوراه و کوچه بیک و چهار منار و در مدرسه عبدالقادریه و مصلی عتیق و گوشه حظیره و سرچم و غیره مردم از این آب فایده میبابند . "

بارها اهرستان باین آباد که معموری شهر بسته بآن بود بواسطه خشکسالی و یا سیلاب خراب و بایر و مردمانش پراکنده و در بدر شده‌اند . یکی از این وقایع در سال ۸۵۸ هجری رویداد مولف تاریخ نامبرده در این مورد میگوید " چون سال ثمان و خمسین و ثمانمائه (۸۵۸) در آمد در یزد قحط واقع شد و باران نیامد و چشمه‌ها خشک شد و وباء واقع گشت . اغنیا فقیر شدند و مساکین اسیر و جوانان پیر گشتند و پیران در گذشتند . اطفال خرد و عورات بر سر راهها برگذرها بر همدگر افتاده بودند . گلستان خارستان و مسجدها بیمارستان گشت . قرص گندمین چون قرص آفتاب در ابر دیماهی

محجوب ماند و هر که نان نداشت جان بر میافشاند و هرروز صدودویست میمردند و بیشتر بکفن نمیرسیدند .... در سال ستین و ثمانمائه (۸۶۰) بارندگی بر اطراف روی نمود و چون بارندگی یوما " فیوما " میشد هر هفته رودی عظیم در رودخانه جاری میگشت تا چهارشنبه بیست و سوم فروردینماه سنه مذکور در پسینگاه سیل روی بشهر آورد. اکثر کاریزها و رستاق از سیل مملو شد و از صحرا بمحلات و باغستان ورود کرد، عمارات شهر و محلات خارج شهر را خراب کرد گویا روز قیامت و شب رستاخیز بود . کس بکس نمیپرداخت از پسینگاه سه شنبه تا چاشتگاه چهارشنبه این سیل جاری بود... و بدلیل عقل تا صد سال مثل این خرابی تعمیر نخواهد یافت و آثار او ظاهر خواهد ماند و تمام نباتات و اشجار قدیم و جدید که آب سیل بدور سیده گفتی که شعله آتش براوزده شده است چندان خشک شد که اثر نم در او نماند . "

در حدود سال ۱۱۴۰ یزدگردی باز آب اهرستان بعلت خشکسالی بته میکشد . باغات و کشتزارهای خرمشاه و اهرستان و کوچه بیک تماما " خشک و مردم آنجا مستاصل و پریشان روزگار و دربدر میگردند . شاعر دهاتی وقت " جمشید خسرو داراب " از این پیشآمد و عدم اعتبار آب اهرستان و بدبختی مردم در قصیده " آب اهرستان ندارد اعتبار " نوحه سرائی کرده واز مسافرت اجباری و مهاجرت دستجمعی زرتشتیان برای تحصیل روزی و کسب معیشت بطرف هندوستان و دستهئی بسوی اصفهان اشاره مینماید . فرزندان خسرو گشتاسب غایب باصفهان کوچ مینمایند و اسفندیار اردشیر و شاهویربن سرخاب ول و خواهران رستم ایران خرمشاهی و جماعتی دیگر چون نامدار جاوید نرسی آبادی و مرزبان ظهراب کسنویهئی و ایران گشتاسب حسینی (جدنگارنده) و برادر مهترش کیخسرو بسمت هندوستان رهسپار و در بمبئی رحل اقامت میافکنند و بعضی ها در آنجا داماد میشوند. نامدار جاوید نرسی آبادی چنانکه گفتیم با دختر کیخسرو ایزدیار ازدواج نمود و ایران پور گشتاسب حسینی مروارید دخت ایران خرمشاهی را بعقد ازدواج خود در آورد .شاهویربن سرخاب ول برادر ملابهرام بن سرخاب ول خرمشاهی میباشد که از منجمین بسیار معروف زرتشتی بود و پیشگوئیهای او کلیه مقرون بحقیقت بوده است . ملا فیروز شاعر و دستور دانشمند پارسی در مواردی چند از استادی او صحبت داشته است . ملا بهرام در حدود سنه ۱۷۷۰ میلادی (۱۱۴۰ یزدگردی) نزد ملا کاوس ستاره شناسی یاد گرفته است .

دارا بپور مهربان معروف بدارا بمهر یکی از شخصیت های برجسته زرتشتی یزد و در خرمشاه منزل داشت. شاعر دهاتی جمشید خسرو دارا بدر یکی از غزلهای خویش از او اسم برده میگوید:

عرض اخلاص مرا برگوش آقایم رسان
آن هنرمند جوان دارا بابن مهربان
کای جوان هوشمند بی نظیر پر خرد
بنده را دادی خجالت در میان مردمان
آن هنرهائیکه باشد جمله در بازوی تو
یک بیک کرده کرامت آن خداوند جهان

درحدود سال ۱۱۵۰ یزدگردی مصیبت عظیمی بر او روی آورد. ماه پرویز دختر زیبا و جوانش در بامداد روز عروسی جوانمرگ شد. دارا باز فشار اندوه نامبرده دیری نپائید و جهان را بگذاشت. چندی بعد زن وپسر جوانش نیز بواسطهٔ ناتوانی از پرداخت جزیه و تحمل تعدیات مامورین دولت، اسلام آوردند. اما هر چند ظاهرا "بلباس مسلمانی آراسته بودند باطنا "آئین بهی را پیروی میکردند. پس از مراجعت کیخسرو ایزدیار از بمبئی پسر دارا بمهر و مادرش چون از ظاهر مسلمانی خویش بتنگ آمده بودند مخفیانه بهندوستان رهسپار گردیدند. مادر بورود به بمبئی چشم از گیتی پوشید. پسر نیز پس از چندی علیل و ناتوان گردید. بعداز مدتی با نامی نو بایران و خرمشاه مراجعت نمود و در منزل یکی از خویشان اقامت اختیار کرد، لیکن بواسطه کسالت طولانی خویش چندی پس از ورود در گذشت. چون بلباس زرتشتی ملبس بود و مسلمانان از هویت او بیخبر بودند، مردم ده بنا بوصیت خودش میت را بآئین مزدیسنی بدخمه سپردند. یکی از مفسدین بمسلمانان خبر رسانید و بآنها گوشزد نمود که مرحومی را که هنگام غروب بدخمه سپرده‌اند پسردارا بمهر جدیدالاسلام است. غوغا و همهمه از این خبر بین مسلمانان تولید و بمحله زرتشتیان حمله وتقاضای استرداد میت را مینمایند. بزرگ زرتشتیان خرمشاه در آن موقع بانوئی بود با کمال و فصیح و حاضر جواب و برخلاف جنس خویش قوی و پهلوان موسوم بماه ستی خدابنده. چون تغیر و خشم مسلمانها را بدید خود را بین آنها انداخته کدخدایشان را بخود خوانده میگوید که مسلمان بقانون اسلام باید مختون باشد بیائید برویم و میت را در دخمه ملاحظه نمائیم اگر مختون باشد ضبط کرده دفن نمائید و هر مقدار غرامتی را که بخواهید از ما وصول کنید

والا در آرامش ما زرتشتیان بیچاره بیجهت خلل وارد نیاورید. خشم مسلمانها از این پیشنهاد معقول فرو می نشیند ولی چون شب بودقرار بر این میدهند که علی الصباح کدخدای مسلمان باتفاق او بدخمه رفته میت را ملاحظه نمایند. بانوی دلیر نامبرده پس از گذشتن نیمی از شب یکه و تنها بر اسب سوار و بشتاب بطرف دخمه رهسپار و در دل شب در آن محل مخوف داخل گشته آلت تناسل مرحوم را با کارد ازکالبد جدا کرده پائین سرازه پرت مینماید و دوباره بسرعتی هرچه تمامتر بمنزل مراجعت و پس از شست وشو به بندگی میپردازد که کدخدای مسلمان در خانه اش را میزنند. بدون معطلی با کدخدا براه میافتد. چون در دخمه را باز و داخل میشوند، کالبد میت را بی آلت تناسل می بینند. کدخدای مسلمان حیران و در اقدامات خود با شکست مواجه میشود و پس از مباحثات زیاد بالاخره قول ماه ستی را بزرتشتی بودن مرحوم می پذیرد.

در روزگار کریمخان زند، ملا بهرام جمشید مهربان خرمشاهی درشیراز حجره داشت وبخرید وفروش کالا میپرداخت. بواسطه راستی ودرستی خود بین اهالی شهروعشایر مشهور بود. غالب چادرنشینان و ایلات فارس و اطراف او را معتمد خود قرار داده و با او سروکار داشتند و حتی نقدینه و در آمد فروش خویش را بدون اخذ سند به پیش وی امانت میگذاشتند. ملا بهرام نه تنها طرف وثوق ایشان بود بلکه علمای عظام شهر نیز او را امین وقولش را بردیگران ترجیح میدادند. میگویند سالی رؤیت هلال عید در آخر ماه صیام بسیارضعیف بود و بغیراز دو نفر همگی از مشاهده محروم ماندند. بینندگان که یکیشان عالم علوم مذهبی بود، رویت هلال را بمجتهد بزرگ شهر اعلام داشتند، اما مورد قبول نیفتاد. شاهد دیگر اظهار داشت ملا بهرام نیز برؤیت هلال موفق گردیده است. مجتهد او را احضار نمود و جویای رؤیت هلال گشت. چون ملا بهرام دیدن ماه نورا تصدیق نمود. مجتهد بپذیرفت. شخص عالم از رجحان قول یکنفر غیر مسلم کافر بر قول مسلم و عالم مسلم اعتراض نمود. مجتهد در جواب گفت که در چند سال قبل یکروز ملا بهرام با دیگ سربسته و ممهور بمنزل او رفته اظهار میدارد که این دیگ امانت فلان لر میباشد که از سه سال قبل مراجعت ننموده است پس از تحقیق معلوم شده که هنگام عزیمت بدیار خویش در طی طریق در گذشته است. لذا خواهش میشود محتویات آنرا که نمیدانم چیست بوارث یا وراث او مسترد دارید. اینجانب

در جلو ملا بهرام دیگ را گشودم و دیدم پر است از مسکوکات طلا و نقره اگر این امانت نزدیکی از مسلمانان بنام امروزه میبود بجرئت میگویم که مسترد نمیداشتند . اما ملا بهرام با وجودیکه دیگران از موضوع بی اطلاع بودند بدست من سپرد تا بمالکش ردنمایم . ملااردشیر معروف به آخوند یکی دیگر اززرتشتیانی است که درشیراز بدادوستد مشغول وطرف توجه مردم آن دیار بوده ودرزلزله شیراز بزیر آوار رفت ودرگذشته پسرش ملاخسروبعدازمرگ پدر ماترکش را پول نقدکرده تقریبا " درحدود سال ۱۸۰۰ میلادی (۱۱۷۰ یزدگردی) عازم هندوستان شدودردستگاه امارت نشین نظام حیدرآباد دکن به پست مهمی گماشته شد . ملاخسروچون درانجام وظا محوله ابراز مساعی مینمود طرف توجه مقامات مربوطه واقع گردید . اما از زندگانی خویش بری نچید ودرعنفوان شباب درشهر چادرگات ازتوابع حیدرآباد درگذشت .

بهرام بن رستم ایران خرمشاهی (جد مادری نگارنده) در طفلی یتیم گردید و در هشت سالگی با قافله هند به بمبئی عزیمت نمود و در آن دیار در پناه عمه خود بتحصیل علم و هنر پرداخت . پس از کسب کمال بحیدرآباد دکن رفت . بواسطه فصاحت و رشادت و قامت زیبا در دربار نظام ، طرف توجه درباریان و شاه واقع گردید . شهریار رستم بهمرد کوچه بیگی شاعر دهاتی که در هشتاد سال قبل بسن کهولت رسیده بود در این مورد میگوید :

گوی بود مانند سرو روان
سخن بودش هریک چودردصدف
هرآنکس که دیدش بگفت آفرین
ستادن چو طوبی ورفتن چو سرو
سوی حیدر آباد رفت آن جوان
چو نواب آنجا مراورا بدید
طلب کرد اورا برتخت خویش
درودی بشه داد و کردش سلام
ورا دید بالا و حیرت بماند
از او کرد پرسش زسرتا به بن
که این نوجوان در برتخت ما

توگفتی بود رستم پهلوان
برآورد در دم چو تیراز هدف
هزار آفرین جهان آفرین
خرامان و پویان چنان چون تذرو
دل خرم و شاد چون پهلوان
رشیدی او دید و هر سو شنید
همیرفت چون شید تابنده پیش
نگه کرد نواب عالیمقام
بدل هرزمان نام یزدان بخواند
بفرمود با آن سر انجمن
مواجب دهید از زر بارگاه

بهرام بن رستم چنانکه از ابیات فوق دیده میشود بعنوان یکی از دربارین وندیمان سلطان حیدرآباد پذیرفته میشود بعدها نواب شیفته راستی ودرستی وشیوه نیکوی اوگردیده وی را به پست مهم ریاست مباشرت املاک خاصه منصوب میگردانند . بهرام درزمان حیات خویش زرتشتیان ایرانی دیگررا نیزدراقامت درامارت نشین حیدرآباد مشوق گردیده است از آن جمله نوشیروان نرسی آبادی درشاه آباددکن بزراعت وکاسبی مشغول شد . نوشیروان آبادان شریف آبادی درشولاپوربشرابفروشی پرداخت وتیراندازمحلتی به پیله وری وزراعت مشغول شد . بهرام بن رستم درسی سالگی دربمبئی بدرودزندگی گفت وزن جوان بنام خرمن ویک دخترشش ساله بنام آنبهیر (مادرنگارنده) ازخودباقی گذاشت .

خداداد شهریار جمشیدخرمشاهی پسرعموی میرزا خدامراد بهرام کی فرمیباشدآنکه کارنامه اش را درفصل زرتشتیان وانقلاب مشروطیت آورده ایم . خداداددرخردسالی بسن ۷ یا ۸ باتفاق پدرازشیرازبه بمبئی رهسپارمیشود . درروزگاریکه رانندگان لوکوموتیف قطاررا ه آهن راهمه انگلیسها واندکی هم پارسیان بودند ، خداداد یکی ازبهترین رانندگان لوکوموتیف قطارراه آهن هندبودکه بتازگی ازبمبئی بداخله هندبنیادگشته بود . عموی خداداد ملابهرام جمشیدمعروف به لاچی یعنی هل بودکه تجارت عمده هل منوط باوبود ملابهرام زرتشتی مشهوربراستگوئی مقیم شیراز است که جلوترازاوسخن رانده ایم .

بخش دیگر از
تاریخچه مبسوط وکامل زرتشتیان ایران

" سردبیرمحترم هوخت . مقاله زیردرنیمه آخردسامبر ۱۹۵۰ برای اطلاعات ماهانه فرستاده شدتابادرج آن ، مقالات تاریخچه زرتشتیان رادرتحت عنوان فوق تکمیل نمایندچون تاکنون در صفحات آن نامه شریفه مندرج نگردیدخواهشمنداست برای اطلاع برادران زرتشتی درصفحات هوخت منتشرفرمائیدکه شیوه سپاسگزاری است . "

جای خوشحالی است که اخیرا " اطلاعات ماهانه در شماره ۳۲ مقاله "تاریخچه کامل ومبسوط زرتشتیان " رابطبع

رسانیده و آقای ایرج افشار نویسنده محترم مقاله با وجود عدم وسائل درروشن کردن بخشی از تاریخ، خوب از عهده برآمده و کار را برای دیگران آغاز نموده‌اند. اینک موقعی است که هریک از مطلعین بفراخور اطلاعات خویش در تکمیل تاریخچه نامبرده مساعی ابراز دارند.

بسیاری از زرتشتیان در دوره استبداد صغیر در راه آزادی و مشروطیت و کمک بمجاهدین و آزادیخواهان با قدامات مجدانه مشغول بوده و چند نفر نیز مانند ارباب رشید مهر و ارباب پرویز شاهجهان و ارباب کیخسرو رستم کرمانی بویژه ارباب فریدون خسرو اهرستانی جان خود را در این راه قربان ساخته‌اند. تجارتخانه جمشیدیان و تجارتخانه جهانیان و تجارتخانه ارباب کیخسرو کرمانی که برای دولت کار بانک را انجام میدادند در مواقع لزوم از معاونتهای مادی و وارد کردن مهمات برای آزادیخواهان خودداری نمینمودند. بسیاری از جوانان غیور زرتشتی مانند ارباب مهربان جمشید پارسائی، هنگامیکه سرباز ان محمد علی میرزا پیشروان آزادی را تعقیب نموده و در خیابانها و پس کوچه‌ها گوش بزنگ بودند، بمب و اسلحه را برای آزادیخواهان میبردند و همینطور ارباب رستم شاهجهان که چون شیر درنده بین زرتشتیان ابراز فعالیت مینمودند.

اما جای افسوس است هرچندکه قانون اساسی بکلیه اتباع کشور

حق مساوات اعطا نمود ، متاسفانه اصل ۵۸ متمم قانون اساسی با تعیین امتیاز بین اتباع ، مساوات اعطا شده را بطور غیر مستقیم لغو وجامعه زرتشتی ، فرزندان اصیل کشور را که صاحبخون پاک نیاگان باستانی خویش میباشند از اشغال مشاغل حساس کشور محروم نمود . ما امیدواریم روشن‌فکران گروه اکثریت در رفع این نقص مهم در قانون اساسی کشور دموکرات، کشوری که امضاکننده منشور اقیانوس اطلس میباشد فعالیت ابراز خواهند داشت .

چنانکه آقای افشار اشعار داشته‌اند زرتشتیان ایران در زنده نگاهداشتن تاریخ ، فلسفه وفرهنگ مذهب خود رنجهای بیکران کشیده‌اند . اما متاسفانه ستمهای بی پایانی که از دورهٔ سلطنت صفویان ببعد سربار مصایب آنها گردید ، بویژه قتل و غارت آنها درکرمان هنگام غائله افغان و کشتار عام ساکنین گبرآباد اصفهان بفتوای علما و فرمان شاه سلطان حسین ، میراث گرانبهائی را که باقربانیهای فراوان چون جان گرامی خویش حفظ نموده بودند در آخر دورهٔ کریمخان زند از دست دادند . چون خواست اهورا مزدا بود که سخنان وخشور کهنسال ، فراموش نگردد ، زرتشتیان ایران را درسده دهم هجری برانگیخت تا فرهنگ اوستا و پهلوی را بپارسیان هندوستان که بواسطه آوارگی و اقامت طولانی در دیار غربت فراموش کرده بودند تعلیم دهند .

میراث گرانبهای نیاکان باستانی بدینطریق بدست آنها سپرده شد و آنها نیز بنوبه خود در فروزان نگاهداشتن آتش محبت ایران جانفشانیها و مساعی ابراز داشتند و باز میراث نامبرده را چنانکه خواهیم دید درسال ۱۸۸۴ میلادی در شخص شهید روانشاد ماستر خدابخش بهرام رئیس به زرتشتیان ایران برگرداندند .

اوضاع زرتشتیان ایران پس از خاتمه سلسله زندیه از بد ، بتر گشت و بجز عدهٔ انگشت شماری باسواد در بین آنها پیدا نمیشد . مالیات جزیه عموم را مستاصل و پریشان روزگار ساخته بود . چنانکه در حدود سال ۱۲۶۵ هجری قمری شصت نفر از زرتشتیان قریه ترکاباد یزد که مرکز مهم دستوران و موبدان زرتشتی بود چون از پرداختن دو ریال پول جزیه عاجز بودند و مامورین نیز با ضرب چوب و چماق و مشت و لگد و شتم و لعن مطالبه مینمودند طاقت نیاورده با خانواده خویش اسلام آوردند . اینحال ادامه داشت تا سال ۱۲۷۳ هجری رسید و فرزانه محترم مانکجی صاحب پور لیمجی‌ها تریا

از هندوستا ن بزیا رت میهن نا ئل گشت اوضا ع اسفا نگیز بهدینا ن را مشاهده نمود و در بهبودی حالات و تعلیم و تربیت آنها و رفع جزیه همت گماشت .

ملا بهرام رستم خسروآبادا ن نرسی آبادی و استادجوانمرد شیرمرد نوذر خلفخا تعلی و ملا افلاطون اسکندر گشتا سب کرمانی و میرزا اسفندیار افسری اله آبادی سرآمد شاگردا ن او بودند که به ترتیب درتهرا ن و یزد و کرما ن در خدمات اجتماعی و تعلیم و تربیت زرتشتیا ن محل خویش فعالیت ابراز نمودند .

روانشاد استاد کیومرس وفادار خرمشاهی که مصدر خدمات مهم فرهنگی زرتشتیا ن یزد گردید ، زیردست استاد جوانمرد تربیت یافته . دبستا نهائی که در اوایل سده چهاردهم هجری در دهات زرتشتی نشین یزد بر پا گشت و بسرپرستی انجمن اکابر صاحبا ن پارسی بمبئی محول گردید اثر مساعی و زحمات خستگی ناپذیر او و دهش زرتشتیا ن بینوای ایرانی است که از فرط فشار برادرا ن مسلم بهندوستا ن مهاجرت و در آنجا دارای سروسامانی شدند . استاد کیومرس در سخنرانی بیمانند خود ، آنگاه که مظفرالدینشاه هنگام اعطای مشروطیت بارعام داد ، اربا ب جمشید بهمن ، اربا ب کیخسرو رستم کرمانی ، اربا ب کیخسرو شاهرخ و استاد کیومرس ازجا زرتشتیا ن بحضور سلطانی مشرف گشتند . در خاتمه سخنرانیهای مفصل علما و سرا ن و مدیرا ن جراید ، استاد کیومرس با فصاحت و بلاغت خدادادی خویش توجه شاهنشاه و علما و اعیا ن و اشراف کشور را بحفظ حقوق گروه اقلیت زرتشتی متوجه ساخت ، چنانکه شاه با بیا ن دربار خویش فرمودند " البته البته زرتشتیا ن هم وکیل خواهند داشت و آ ن وکیل هم شما خواهید بود " استاد کیومرس در پاسخ عرض نمود که اربا ب جمشید ، بزرگ جامعه زرتشتی است و وکالت حق اوست و در هما ن مجلس او را بسمت نمایندگی زرتشتیا ن شناختند . بدینطریق اربا ب جمشید دریک گردش اولیه مجلس وکیل زرتشتیا ن بود و چون بعلت کبرسن خود را از آ ن شغل مهم بکنار کشید بصلاحدید سرا ن قوم وکالت زرتشتیا ن در مجلس با ربا ب کیخسروشاهرخ که در تجارتخانه اربا ب جمشید سمت دبیری را داشت محول گردید .

اربا ب کیخسرو شاهرخ شخصیت برجسته زرتشتی است و تا طول حیات ریاست مباشرت مجلس را در دست داشت . بتصدیق دوست و دشمن درطی زندگانی خویش خدمات مهمه نسبت بمجلس و میهن انجام داده است .

یکی از فرزانگا ن زرتشتی که در احیای فرهنگ مزدیسنا در ایرا ن

قدم بزرگ برداشت ماستر خدابخش پور بهرام رئیس نرسی آبادی است و تا آخرین لحظه حیات محور فرهنگ زرتشتیان بود. نامبرده در زبانهای مختلفه انگلیسی، گجراتی، پارسی، اوستا، پهلوی، زندو پازند استاد والسنهٔ سانسکریت، عربی، فرانسه و آلمانی را نیز بطور کامل میدانست. این دانشمند وارسته که تا هنگام شهادت از علایق دنیوی دست شسته بود، در خدمات اجتماعی و فرهنگی زرتشتیان ابراز مساعی مینمود.

تاسیس انجمن زرتشتیان ناصری یزد که در سال ۱۸۹۲ میلادی بدست آقای کیخسروجی خانصاحب دومین نمایندهٔ پارسیان هند شالوده ریزی گشت از اثر فکر وهمت او بود و تا سال ۱۲۸۷ یزدگردی (۱۹۱۷ میلادی) هنگامی که با تیر تعصب بدمنشان شهید شد، سمت دبیری و مشاور مذهبی آن انجمن را داشت.

در طی مدت سی و سه سال در تعلیم اوستا و پهلوی و مسائل مذهبی بموبدان و بهدینان صرف همت نمود و هزاران پرسشهای دینی و آئینی راکه از اطراف بانجمن یا بخودش میرسید پاسخهای متین داد، حتی علماء و بزرگان و رجال کشور نیز از پرسشهای وابسته بفرهنگ مزدیسنا خودداری ننموده‌اند. هنگامیکه میرزا محمد حسینخان ذکاء الملک راجع بحقیقت زبان دساتیر از انجمن زرتشتیان ناصری یزد سئوال نمود استاد ماستر خدابخش آنرا پاسخ متین داد و زبانش را جعلی خواند، وی نخستین کسی است که چنین حقیقتی را در ایران بیان نمود. استادان اوستا و پهلوی هندوستان بویژه هیربد تهمورث انگلساریا و استاد بهرام گور که با استاد ماستر رابطه و مکاتبات داشته‌اند علومقام فرهنگی او را تصدیق نموده‌اند.

دانشمند نامبرده در تالیف و تدوین کتب آئینی مزدیسنا ابراز فعالیت نموده است و چون استادی بود وارسته و نه جویای نام و شهرت، کتب خویش را پس از اتمام تالیف بدون هیچ انتظاری برای انتشار به دیگران واگذار میکرد:

تالیفات او:

۱ – بندهشن را در سال ۱۸۷۸ میلادی از پهلوی بفارسی ترجمه نمود و بموبد مهرگان موبد سیاوخش سپرد تا در طبع و نشرش اقدام نماید ولی متاسفانه اینک که ۷۲ سال از تالیفش میگذرد هنوز از گوشه خانه موبد مهرگان قدم بیرون ننهاده و چون پرده نشینان از انظار مخفی است.

۲ ـ گواه زناشوئی زرتشتیان که همه پند و اندرز دینی و بزبان اوستا و پهلوی بود . بتصویب دستوران کیش بهی آنرا در سال ۱۸۸۶ میلادی به زبان دری و معمول بین مردم ترجمه نمود و اینک هنگام عقد ازدواج بین موبدان زرتشتی مرسوم میباشد .

۳ـ گلدسته چمن آئین زرتشت بتوسط برادرش میرزا مهربان دربمبئی طبع و منتشر گردید کتاب مذکور بوزیران و علمای معروف و سران کشور و مدیران جراید و حتی بسلطان وقت مظفرالدین شاه اهدا شده است .

۴ـ رساله برخلاف قربانی در سال ۱۲۶۵ یزدگردی تالیف و منتشر گردید و بین زرتشتیان تاثیری بسزا بخشید و صدی هفتاد از قربانیهائی که هنگام جشن مهرگان بعمل میآمد کاسته گردید .

۵ ـ آئین نامه ارث و میراث و زناشوئی در سال ۱۲۸۰ یزدگردی بتصویب دستور نامدار پور دستور شهریار و سران جماعت بر طبق مقررات مذهبی و آئین نامه معمول بین پارسیان هند تنظیم کرد .

۶ ـ گاتها در سال ۱۲۸۵ یزدگردی سخنان مقدس وخشور کهنسال را از اوستا بپارسی ترجمه و برای طبع و انتشار بخدمت ارباب کیخسرو شاهرخ که نماینده جماعت بود به تهران فرستاد ولی طبع آن بعللی بتاخیر افتاد تا آنکه استاد شهید گشت و چنانکه ارباب در سئوال و مطالبه وراث آن روانشاد راجع بنامه مقدس مزبور اظهار داشتند و در روزنامه هفتگی فروهر مورد بحث قرار گرفت در منزل او مفقود گردیده بود .

روانشاد دینشاه جی جی باهای ایرانی سلیسیتر رئیس سابق انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی دانشمندی است که جدش بواسطه ستم و فشار وبالاخره تعقیب مسلمانان از یزد فرار و به بمبئی پناه میبرد و چنان از ایران و مردمش رنجیده خاطر بود که هرگزاسم ایران را برابر فرزندان خویش بزبان نمیآورد . اما برعکس نوه اش دینشاه ، جویای ایران و خواهان ترقی میهن دور افتاده بود . در بهبودی اوضاع اجتماعی مردم بویژه زرتشتیان ایران و تاسیس بنگاههای فرهنگی در آنجا و پخش فرهنگ مزدیسنا ، رل بسیار مهمی بازی نموده است . دولت ایران محض قدردانی از خدمات ایران پرستانه اش او را باتفاق فیلسوف هند ، سر را بیندرانات تاگور بایران دعوت و بنشان درجه یک علمی سرافراز فرمود و در مدت اقامت در میهن مهمان شاهنشاهی بود .

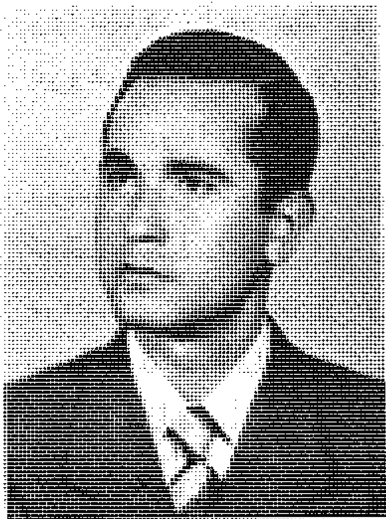
آقای دینشاه کتب و رسالات ادبی بسیاری را بانگلیسی و گجراتی و فارسی تالیف نموده است یکی از تالیفاتش بنام سرودهای رحمانی زرتشت شهرت

بسزائی حاصل نمودوبچندین السنه مختلفه اروپائی ترجمه گردیدونگارنده نیزآنرا به فارسی ترجمه وبنام تعلیمات زرتشت درسال ۱۳۱۱ شمسی منتشرساختم. برای آنکه هم میهنانش به مقام اخلاقی وتعلیمات پیغمبرایرانباستان پی‌بزنند، استادپورداودرا به بمبئی دعوت وبکارترجمه کتب مذهبی زرتشتیان گماشت ودرحدوددمدت ده سال یا بیشترمخارج اقامت استادراچه درهندوچه دراروپا متحملودرتهیه همه گونه وسایل مادی برای ایشان ابراز مساعی نمودتا با فکرراحت درگزارش اوستا فعالیت ابرازدارد. براستی میتوان گفت موفقیت استادپورداوددرسرکاررفرهنگ مزدیسنا ازکمکهای مادی ومهربانی ودلجوئی و تشویق آقای دینشاه ایرانی بوده است.

دستورخدایار پوردستورشهریار برادرکهتردستوربزرگ یزدبوددرکودکی به بمبئی شتافت ودراوستا وپهلوی وانگلیسی وگجراتی استادگردیدچندی پیش ازشهادت استاد ماسترخدابخش به یزدوارد وتا مدتی دردبستان دینیاری آموزشگاه موبدان به تدریس اوستا وانگلیسی پرداخت وسپس بهندوستان مراجعت ودرآنجا جهان را بدرودگفت. دستور خدایار کارنامه اردشیربابکان رااز پهلوی بفارسی ترجمه نمودوکتاب خوبی‌نمای دین زرتشتی را برای اطلاع بهدینان ازاصول آئین خویش درسال ۱۸۹۸میلادی تالیف ومنتشر نمود.

استادان زرتشتی دردانشگاه

دکترشاهپورنریمانی زاده :- فرزندبهمن متولد ۱۳۱۰خ تحصیلات دبستانی ومتوسطه رادریزددردبستان خدادادی خرمشاه وماركار وايرانشهر طی‌کردوسال ۱۳۲۸بدریافت دیپلم نایل وبتهران عزیمت نموددرضمن تدریس درآموزشگاه های زرتشتی‌دردانشگاه تهران بتحصیل ادامه‌ودررشته‌های زبان و ادبیات انگلیسی ازدانشکده ادبیات ودانشسرای عالی فارغ التحصیل شد. درضمن کاربتحصیل ادامه‌وبدریافت فوق لیسانس دررشته های علوم اجتماعی وزبانشناسی نایل گردیدوتحصیل دردانشکده حقوق رانیمه‌تمام گذاشته بهند مسافرت ودردانشگاه بمبئی‌درزمینه زبان وفرهنگ ایران زمین بامرپژوهش وتدریس مشغول شدودرسال ۱۳۴۹خ در دانشگاه مذکوربا خذدرجه دکتری Ph.D. درایرانشناسی موفق گردید. سپس کارمطالعه وپژوهش رادردانشگاه دهلی آغازنمودودربخش سنسکریت ودوره دکتری علوم اجتماعی با دامه تحصیل مشغول وبا تلاش فراوان آنرا به پایان رسانیده بسال ۱۳۵۳ بایران مراجعت ودرفرهنگستان بعنوان پژوهشگربکارپژوهش پرداخته وسپس دردانشگاهها بامر تدریس



مشغول گردیدونیز مدت کوتاهی دردانشگاه لندن دربخش زبانهای کهن هندوایرانی نیز مطالعه وتحقیق نموده است . دکتر نریمان نیز ده چندین مقاله تحقیقی پیرامون فرهنگ وزبانهای هندوایران وتمدن وفرهنگ اوستائی بزبانهای پارسی وانگلیسی درچندمجله داخلی وخارجی ازاودرج گردیده است .

استادان زرتشتی که مشخصات آنها بما نرسیدبذکرنامشان اکتفا میشود :- دکترفرهنگ مهرفرزندمهربان رئیس سابق دانشگاه شیراز - دکترفرهادآبادانی فرزندسام استاددانشگاه اصفهان - دکترخدارحم رئیس بهرامی استاددانشگاه تهران - دکتربوذرجمهر مهرفرزندمهربان استاددانشگاه تهران - دکتراردشیرخدادیان استاددانشگاه ملی - برزومدارائی فرزندبهرام استاددانشگاه آریامهر - دکترخداداد مستغنی فرزندفریدون استاددانشگاه شیراز - دکترسهراب سعادت استاد دانشگاه شیراز - مهندس سیروس نوشیروانی .

زرتشتیان وجهانشاه

دستورنوشیروان پوردستورمرزبان ازدانشمندان معروف کرمان زمین وموبدان موبدویوزداثرگرآن دیاربود .دراوستا وپهلوی استادوشعرهم میگفت بسی ازداستان مذهبی ومراسم وتشریفات دینی راازوندیداو اوستا وپهلوی بفارسی ترجمه ومنظوم ساخته مزدک نامه ،قصه سلطان محمود ،کرامات موبدان،داستان جمشیدوحقیقت درباب مرگ ، داستان نوشیروان عادل ومرزبان گارسانی دراهمیت گهنبار . داستان اردای ویراف وقصه پادشاه هرات ازجمله منظومات اوست داستان اخیرازیک واقعه تاریخی زرتشتیان سخن میراندوما برسرآن صحبت میداریم .

چون سخنان منظوم بهترازسخنان منثوردربرابرزوال روزگار ایستادگی مینماید بنابراین زرتشتیان پیشین غالب داستان خودراهرچنداشعارشان سست وبیمایه میبود بقالب نظم درآورده اند اشعاردستورنوشیروان نیزازهمان رقم ولی چون دارای جنبه تاریخی است ازاهمیت آن نمیکاهد .

دستورنوشیروان درستاره شناسی نیزبهره وافی داشته ودررملوزیج واسطرلاب استاد وپیشگوئیهای اومقرون بحقیقت بوده است . چنانکه درشرح احوالش آمده .

مرا وراسی علم وتدبیربود بسی رازدیرینه را میگشود
زرازدل خلق آگاه بود همه رازپیشش خدا مینمود
برمل وبزیجش همه سال وماه چه کردی توانگر بکارش نگاه
یکی مردصادق بدوخوب دان همه راست بدگفته اش برنشان

دستور نوشیروان در سال ۹۵۲ یزدگردی برابر ۹۹۱ هجری (۱۵۸۳ م) باتفاق بزرگان زرتشتی کرمانزمین عازم یزد و زیارت زیارتگاههای آن دیار میگردد .

بین آنها و بین زرتشتیان یزد یگانگی کامل حکمفرما بود ، موبدان و بزرگان یزد هم بهمراهی آنها بزیارت زیارتگاهها میشتابند .

رسیدیم در یزد با اتفاق نبد آن زمان درمیانمان نفاق
همه جمله دستور یزد آنزمان شده جمع آنجایگه همچنان

دستور خسرو پور دستور ماونداد که امضایش در نامه بهندوستان مورخه بهمن روز و خرداد ماه قدیم ۹۲۸ یزدگردی جزو اسامی موبدان شرفآباد آمده است در ضمن صحبت واقعه‌ای نقل مینماید که در حدود بیش از صد سال قبل بر زرتشتیان یزد رویداده بود ، دستور نوشیروان داستان مذکور را بنظم نگاشته و جزو نامه‌های دینی برای پارسیان هند فرستاده و امروز جزو روایات برای ما محفوظ مانده است .

دستور نوشیروان در اواخر قرن دهم ونیمه قرن یازدهم هجری میزیست . نامه‌هائی که پس از سنه ۱۰۳۶ هجری از کرمان بهندوستان رسیده چون دارای امضای او نیست و بامضای پسرش رستم رسیده است بظن قوی بایستی جهان را بدرود گفته باشد .

اینک داستان نامبرده را با وقایع تاریخی زمان تطبیق مینمائیم :

سال ۸۲۶ یزدگردی بود (۸۶۲ هجری ۱۴۵۷ م) حاجی قنبر جهانشاهی از اواخر سال ۸۶۰ هجری از جانب جهانشاه بن قرایوسف سومین سلطان قراقوینلو در یزد فرمانروائی میکرد ، فرمانداری بود دادگر و سلیم النفس و در ترفیه احوال رعایا و عمران و آبادانی شهر کوششها مینمود ، مردم یزد بواسطهٔ خشکسالی سالهای قبل و سیل و طوفان سنه ۸۶۰ هجری که غالب آبادیها را ویران و قنوات را کور نموده بود در پریشانحالی میزیستند . در چنین موقع زرتشتیان یزد بواسطه یکی از ناکسان که اسمش مجهول مانده و همواره بر دینی و آئینی تازه راه میپیمود در عذاب و زحمت بودند این ناکس بد جنس هرروز بوسایلی گوناگون در تباهی زرتشتیان و دین بهی فعالیت بخرج میداد . بنا بقول دستور نوشیروان :

یکی مرد دستور خسرو بنام ماونداد بدباش ای نیکنام
چنین گفت از بهر ما داستان چوبرگفت یکسر شنودیم زان
که دردورپیشین یکی پادشاه هراتش بدی منزل ای نیکخواه

جهانشاه بد نام آن شهریار | همی راز من بشنو و یاد دار
به یزد اندرون بود بهدین بسی | که بد در میانشان یکی ناکسی
بهر روز بر دین دیگر بد اوی | بدا و مرد بدفعل و هم زشتخوی
همه هیربد کدخدا آن زمان | پریشان شدندی از آن بد گمان
ببین تا چه بد ساخت آن بدگهر | روانش بماناد اندر سقر
برفت آنزمان سوی شهر هرات | که نومید باد از پل صراط

یزد از سال ۸۵۸ هجری جزو قلمرو سلطنت میرزا مظفرالدین جهانشاه ترکمانی در آمد و تبریز پایتخت آن پادشاه بود و هرات دارالسلطنه شاهرخ میرزا و گورگانیان . پس از فوت شاهرخ میرزا درسال ۸۵۰ هجری درری بین امرای چغتای و نبیرگان امیر تیمور گورگانی اختلاف افتاد و برسر تملک هرات پیکارها شد و بارها دست بدست بگردید ، تا آنکه در سال ۸۶۱ هجری بدست میرزا سلطان ابراهیم مفتوح شد و او پدر خویش علاء الدوله را برتخت سلطنت گورگانیان بنشاند بنا بقول صاحب تاریخ منتظم ناصری در اوایل سال ۸۶۲ هجری جهانشاه بسوی خراسان حمله و سپاه میرزا سلطان ابراهیم را در نزدیکی استرآباد در هم شکست و یکسره بسمت هرات راند. علاء الدوله چون تاب مقاومت با ارتش جهانشاه را نداشت فرار را بر قرار اختیار نمود و هرات بی تکلف در تحت تملک میرزا مظفر الدین جهانشاه در آمد ، این واقعه درماه شعبان همان سال اتفاق افتاد . اما دراوایل سال ۸۶۳ هجری سلطان ابوسعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور که پس از قتل عبدالله فرمانفرمای ماوراالنهر در سال ۸۵۵ ه پادشاه آن دیار گردیده بود با لشگری جرار به عزم پیکار با جهانشاه متوجه هرات گردید جهانشاه از حرکات فرزند خویش در آذربایجان ومرکز سلطنت دل نگران بود و میلی به پیکار نداشت ، لذا با سلطان ابوسعید از در آشتی در آمد و هرات و خراسان را باو واگذار نمود و سایر بخشهای ایران را از آن خود ساخت و در صفر ۸۶۳ هجری عازم تبریز گشت .

بنا برآنچه گذشت میرزا مظفرالدین جهانشاه ششماه هرات را متصرف و برتخت سلطنت آن جلوس نمود بنا براین واقعه زرتشتیان در اواخر سال ۸۶۲ هجری روی نمود .

آن ناکس زرتشتی که از او سخن داشتیم اندکی پیش از سال ۸۶۱ هجری بسمت هرات پایتخت گورگانیان متوجه و در آن شهر رحل اقامت میافکند . آنگاه که پادشاهی هرات بجهانشاه مسلم گشت روزی بخدمت آن شاه شرفحضور

یافته برخلاف زرتشتیان یزد و دین بهی داد سخن داد و سلطان را برعلیه بهدینان برانگیخت فرمان قتل همگی یا اسلام آوردن آنها را از شاهنشاه تقاضا نمود و درخواست کرد ماموریت این امر هم بوی بسپارد و زرتشتیان را در تحت اختیار او بگذارد .

دو سه سال بد اندر آن جایگاه
باخر بشد او بر پادشاه
بکرد عرض بر شاه آن بدگهر
بشو آگه از گفت او سربسر
بگفتش که هستند بیدین چند
به یزداندر ایشان همه ناپسند
تبه ساز این دینشان را کنون
که آن دین نماند بگیتی درون
مسلمان بکن این گروه سربسر
مگر رحمت آرد بتو دادگر
بده حکم بر من توای شهریار
که آن قوم را من کنم زار و خوار

حاجی قنبر جهانشاهی فرماندار یزد در محمود آباد اقامت داشت محمود آباد را امروز مرزآباد میگویند و دریک فرسخی شهر واقعست . در روزگاران سابق بسیار آباد و نشیمنگاه بزرگان بوده . چون قلعه وعمارات فرمانداری شهر بنا بقول احمد بن حسن بن علی الکاتب " تمام روی بخرابی آورده بود و بواسطه محاصره ها و حکام متعدد کسی ضبط عمارت نکرده بود " لهذا فرماندار وقت حاجی قنبر جهانشاهی بتعمیر آنها و ساختمان بناهای جدید اقدام نمود. باین علت بیشتر اوقات را در محمودآباد بسر میبرد .

چون گوش جهانشاه از تلقینات ناکس زرتشتی مسموم گردید . دبیر خود را بخواند و بفرماندار ساکن محمودآباد حکم نمود . تمامی زرتشتیان را چنانکه خواهش ناکس نامبرده میباشد مسلمان کنند و یا بقتل آرد وحکم را با مشورت حامل فرمان یعنی آن ناکس بمورد اجرا بگذارد واگر زرتشتیان اسلام بیاورند اورا برآنها سردار نماید .

دبیری طلب کرد آن شهریار
نوشتش چنان حکم زان کاروبار
که برمحمود آباد حاکم نوشت
درون یزد از ایشان که ومه که هست
تمامی بکش یا مسلمان بکن
توای حاکم یزد بشنو سخن
مسلمان چو کردی توزیشان کنون
بدین مرد بسپارشان همچنون
که سردار ایشان بود او براین
زحکم چنین نگذری اندر این

آن ناپاک بدجنس با قلبی مملو از سرور و شادی از موفقیت خویش در آزار و اذیت همکیشان با فرمان شاهنشاهی بیخبر وارد یزد شد و یکسره بمحمود آباد و خدمت فرماندار شتافت و فرمان را ارائه داد و باجرای فوری آن مبالغه نمود . حاجی قنبر جهانشاهی چنانکه گفتیم مردی سلیم النفس و دادگر بود . از وصول چنان حکم و آزار بخشی از رعایا خشنودی نداشت ولی در عین حال سرپیچی از فرمان امیر مظفرالدین جهانشاه راکه آنزمان باوج عظمت خویش رسیده بود بزه نابخشودنی میشمرد ،بویژه هنگامیکه حامل فرمان مامور نظارت در اجرای آن بود . لذا خواهی نخواهی کلیه بهدینان را از خردوبزرگ و دستور و کدخدا بحضور خود طلبید. زرتشتیان از که ومه با دلی پراز درد و رخساری زرد بخدمت فرماندار رسیدند، چون آن ناپاک لعین را در برابر خویش دیدند با نتظار مصیبتی عظیم ترس برآنان غلبه نمود . پس از اطلاع از فرمان شاهنشاهی دایر بر اسلام آوردن ویا جان سپردن همه متفق القول گشتند که " ما پیرو دین به ایم و خداوند یکتا ، خالق کیهان و خورشید و آسمان و ماه و ستارگان را میپرستیم ، لزومی بدین نو و آئین تازه نداریم . هیچیک از ما مسلمان نشویم ولو فرزندانمان را برابر دیدگانمان بقتل برسانند . ما دردین خود استواریم و از آئین و مذهب دیگران روگردان . عزت دنیای فانی و زندگانی چندروزه را بادین مزدیسنی که فرستاده اهورا و آورده اشو زرتشت است سودا نخواهیم کرد "

بین زرتشتیان وقت عارفی بود روشندل و صاحب فروخره یزدانی و نامش بهدین جمشید ـ چون اتفاق جماعت را بدید دلش از فرط سرور و شادی بتپید. به بزرگان گفت " از فرماندار چهل روز مهلت بستانید تا من بهرات روم و از شاهنشاه دادخواهی نمایم . "

یکی مرد بهدین جمشید نام بدیشان چنین گفت آن نیکنام
چهل روز مهلت ستانید از او روم تا هرات و شوم دادجو
خدا خواست تا دین بماند بجای چو آن داور راست شد رهنمای

خواست اهورامزدا بود که دین کهن راستی در برابر دروغ وزوال پایدار بماند . فرماندار هدایای بزرگان جماعت را بپذیرفت و علی رغم مخالفتهای شدید ناکس لعین بعرض حال آنها ترتیب اثر داد و چهل روزمهلت عطا نمود تا در اطراف قضیه فکر نموده باسلام روی آورند و بیجهت خود را بکشتن ندهند .

بهدین جمشید پس از احراز این نخستین موفقیت برای تکمیل آن با نول کل

باهورامزدا یکه و تنها از راه میان برو بیراهه عازم دارالسلطنه هرات گردید. بعداز ورود بمقصد دوسه روز دور از غوغای جهانیان باعتکاف و پرستش اهورامزدا پرداخت و برای پیشرفت منظور و نجات جماعت بدرگاه او التجا برد و تضرع نمود پس از خروج از انزوا، برای غسل بی اختیار بچشمه رسید که جلو ارک حرم شاهنشاهی جاری بود. جمشید چون محل را خالی از اغیار دید مهیای غسل گردید. از قضا دختر شاهنشاه بالای بام ناظر او بود. جوانی دید زیبا، چون ماه تمام روشن و پرتو انوار رحمانی از سروپای وجودش تابان بود. از یک نظر واله و شیفته او گردید. خود را از بام بپائین رسانید. دامن دایه مهربان را بگرفت و ماجرای عشق را با او در میان نهاده التماس نمود اورا باندرون دعوت نماید. دایه بتمنای او تن درداد. بیرون رفت بجمشید نگریست و بصدق مقال شاهدخت پی برد. در کار خویش حیران ماند. صدای اندرونی اورا بتحصیل رضای دختر برانگیخت. قدم پیش نهاد و از جمشید احوال پرسی نموده او را بدرون ارک دعوت نمود و بخدمت دختر برد

هم از عشق او دخت شد بیقرار ... فرود آمد از بام بی اختیار
بدایه چنین گفت آندخت شاه ... زمن بشنوای مادر نیکخواه
یکی مردمن دیده‌ام این زمان ... زدیدار او من شدم ناتوان
تن پاک او همچو کافور هست ... تن او سراسر پراز نور هست
بروتو بیارش بدینجا کنون ... که مردی ندیدم دگر همچنون

دیدار جمشید از نزدیک قلب شاهدخت را با مهرش لبریز ساخت. احوالش پرسید از نسب و دیارش جویا و نام و نشانش پرسان گردید.

بپرسید حالش پس آندخت شاه ... که رازت بکن آشکارا چوماه
چه مردی و شهری مقامت کجاست ... دروغی مگو و بگو جمله راست

جمشید پس از ستایش اهورامزدا و درود برجان پادشاه بازبانی گویا و موثر از دین راستی سخن بمیان آورده گفت ماییم پیروان راستی و گریزان از دروغ و کاستی سپس احوال پریشان زرتشتیان یزد وبدکاری های ناکس لعین و فرمان شاهنشاهی دایر بر قتل همگی همدینان و درخواست مهلت چهل روزه از فرماندار و عزیمت خود بهرات بهردادخواهی از بارگاه جهان مطاع امیر مظفر الدین جهانشاه بسمع شاهدخت برسانید، دختر که سراپای

وجودش از آتش عشق او میسوخت چون از خطر جان بهدینان وماموریت مقدسش آگاه گردید ، با خود پیمان بست که اورا در آن اندوه، یار و مددکار بوده در پیشرفت منظورش با جان خود بازی کند لذا :

بگفتش مخور غم تو ای نامدار — که کارترا ساخت پروردگار
برو تو بفردا بیا بامداد — که گردی همی باز خندان وشاد

جمشید از خدمت شاهدخت مرخص و درگوشه انزوا بپرستش اهورامزدا پرداخته برای نجات بهدینان استغاثه مینمود.

از آنطرف شاهدخت با دلی پردرد بمهد علیا مادر خویش پناه برد از هاله نورانی و چهره پر فروغ جمشید و آئین زرتشتی و غمازی ناکس و فرمان شاهنشاهی و بدبختی بهدینان شرحی موثر و حکایتی غم انگیز بگفت و تمنا نمود بحضور شاهنشاهی از او سخن بمیان آورده و عفو عموم زرتشتیان را از درگاه جهانشاهی درخواست بنماید و اوو بهدینان را سپاسگزار خود سازد .

ملکه زمان محض رعایت خاطر فرزند دلبند خویش قضایای یزد و ورود جمشید پرشیدرا برای دادخواهی همان شب بعرض جهانشاه رسانید و استدعای عفو زرتشتیان نمود شاهنشاه از طرز بیان مهد علیا و روشن روانی بهدین جمشید متاثر و از نابکاری ناکس و صدور فرمان خویش متاسف گردید .

چون بامداد بر آمد و بارگاه شاهنشاهی بحضور جهانشاه مزین گشت بهدین جمشید با هاله فروغ یزدانی و چهرهٔ نورمند و دلی روشن ومستظهر بلطف و کرم یزدانی در دربار جهانشاه قدم نهاد، پس از مدح و ستایش با زبانی دلپذیر از ستم و نابکاری ناکس لعین دادخواهی و فرمان عفو عموم زرتشتیان را از بارگاه ظل اللهی درخواست نمود جهانشاه از دیدن جمشید و گفتار موثرش هاج و واج ماند اورا بخود خواند و درردیف ندمارا ن بنشاند و در چهره درخشان او خیره شد سپس از داستان او و بهدینان و اوضاع یزد جویا گردید

چون جمشید سخنان خویش بآخر رساند شاهنشاه محض تسلی خاطر خویش و اطمینان بر حقیقت داستان شاهدخت فرمود در وسط بارگاه جامه را از خود کنده عریان گردد جمشید بفرمان شاهنشاه لخت گردید .

تابش پرتو انوار یزدانی و فروغ راستی از سراپای وجودش دیدگان

شاه و درباریان را خیره ساخت شاه در اندیشه فرورفت و بنادرستی ناکس لعین یقین حاصل نمود و با خود گفت آنکس را که یزدان با خلعت انوار خویش بیاراید دینش دین خداپرستی و مذهبش مذهب ملهم الهی است و دست درازی بر آنان باعث قهر و غضب خداوندی است .

کسی را که یزدان چنین نورداد ابراو نشاید ستم کرد یاد

لذا دبیری طلب فرمود و فرمان سابق خویش را لغو و عموم زرتشتیان را شامل عفو خویش فرمود و به فرماندار امر کرد ناکس لعین را بدست جمشید بسپارد تا بسزای نابکاریش برساند و فرمان را با مهر خویش مزین و بدست جمشید داد و اورا خلعتی فاخر بخشیده مرخص فرمود .

جمشید پس از ستایش اهورامزدا بر جان و دولت شاهنشاه درودوآفرین فرستاده از دربار خارج و با سرعت هرچه تمام و دلی شاد و خندان روزسی ونهم وارد یزد گردید . عموم زرتشتیان از ورود او و مژده موفقیت مسرور و مقدمش را گرامی داشتند . حاجی قنبر جهانشاهی فرماندار یزد فرمان شاهنشاه را از جان و دل بوسیده زرتشتیان را آزاد و ناکس نابکار را حوالهٔ جمشید نمود . بزرگان جماعت آن مردود منفور را دست و پا بسته دوشاب بر سررویش ریخته و عسل بربدنش مالیدند و بردرختی بستند تا مورو زنبور از او تغذیه نمایند بدینطریق آن ناکس لعین با زجری عظیم بسزای بدکاری خویش رسید و جان بممالک دوزخ تسلیم نمود. و بهدینان از شراو آسوده و ایمن گردیدند .

همان موروزنبور کندش بتن بمرد و بشد تا بر اهرمن
بیکماه بگذاشتش همچنان که دیدند اورا همه مردمان
ببرده بهمراه آن کرده خویش هر آنچه عمل بودش آمد به پیش

ملا گشتاسب کرمانی

" هنگامیکه آغا محمدخان خواجه ، سلطان خونریز قاجار مردم کرمان رابگناه همراهی با لطفعلیخان زند در آتش قهروغضب خویش بسوزانیدوکرمان آباد

را بشهر کوران وبیغوله رنجوران مبدل ساخت
گروه زرتشتیان که درطی ادوار گذشته مورد ظلم
وستم وکینه فراوان گروه اکثریت بودند بواسطه
شخصیت برجسته ونفوذ یک فرد زرتشتی در شخص شاه
از آتش ظلم سپاهیان مظفر و دژخیمان پادشاه در
امان ماندند . "

ملاگشتاسب بن بهمن کرمانی دانشمند و ستاره شناس زرتشتی است در استخراج تقویم و هئیت و ریاضی دستی بسزا داشت . رمل نیکو میدانست و در سلوک و عرفان گام میزد .

هنگامیکه آغا محمدخان قاجار برخلاف لطفعلی خان زند علم طغیان برافراشت و او را در شهر کرمان محاصره نمود ، در اوایل محاصره کسی را گمان نبود که آغا محمد خان بتواند شهر را فتح نماید .

روزی لطفعلی خان ، ملاگشتاسب را خواسته امر نمود ارتفاع گرفته بقاعده نجومی به بیند که آغا محمد خان شهر کرمان را فتح مینماید یا خیر ملا گشتاسب اسطرلاب را برابر آفتاب برده طالع وقت را معین وبعداز ملاحظه دقیق گفت روز جمعه ۱۵ ربیع الثانی آغا محمدخان شهر را فتح خواهد نمود . لطفعلی خان از این سخن رنجیده فرمان داد گشتاسب را حبس نمایند و گفت اگر روز موعود حصار گشوده نشود اورا بقتل رسانند .

گشتاسب محبوس بود تا روز موعودکه شهر فتح شد . تاریخ گیتی گشا در ذیل آقا محمد رضای شیرازی روز جمعه ۲۹ ماه ربیع الاول سال ۱۲۰۹ هـ را تاریخ فتح کرمان میداند که بواسطهٔ خیانت نجفقلی خان خراسانی ساکن کرمان و معتمد لطفعلی خان زند صورت گرفت .

بدینطریق که چون طرفاطمینان بود حفظ باروی ارک که از یک سمت بخارج شهر اتصال داشت و باومحول بود ، او نیز با آغا محمدخان همداستان شده دروازه را برآنها بگشود و کار بر لطفعلیخان زند ولینعمت خویش تنگ و اورا فراری ساخت .

خبر پیشگوئی ملاگشتاسب وزندانی بودنش درسپاه دشمن بپیچید . آغا محمدخان را شادومسرور و یاران و اطرافیانش را قویدل ساخت . همینکه حصار کرمان بشکست و شهر مسخر شد ، ملا گشتاسب بفوریت از زندان نجات یافت و طرف محبت و توجه مخصوص آغا محمد خان قرار گرفت . با وجودیکه زرتشتی بود و اهل اسلام اورا مردود میدانستند ، شاهنشاه وی را بسیار گرامی میداشت وارادت خاصی نسبت باو پیدا کرد و خلعتی فاخر بخشید و مستمری و وظیفه امیرانه برایش مقرر ساخت و در مسافرتها و پیکارها

اورا در رکاب خود میبرد و همواره مورد بذل و بخششهای شاهانه قرار میداد. چنانکه بسیاری از اسیران همینکه خود را از دوستان و آشنایان ملاگشتاسب قلم میدادند فورا "آزاد و با عطای خلعت و نوازش پادشاهی و اجازه مراجعت بزادبوم خویش مفتخر میگشتند.

ظلم و ستمی که این سلطان سفاک و خونخوار خودخواه و سرسلسله قاجاریه بمردم کرمان ونواحی روا داشت در صفحات تاریخ ثبت وورد زبان مردم می باشد ونیازی بذکر نیست. در آن گیرودار که شهر کرمان بشهر کوران تبدیل گردید گروه زرتشتیان بواسطه ارتباط دینی با ملاگشتاسب که طرف توجه شاه بود، برخلاف زعم دکتر مدی وسایر دانشمندان پارسی که از نفوذ و شخصیت ملاگشتاسب بیخبرند دراما ن ماندند و آسیب ندیدند. گویا خواست اهورامزدا بود که شماره اندک زرتشتیان از سرزمین کرمان محو و نابود نگردد.

ملاگشتاسب تا اوایل شاهنشاهی فتحعلیشاه قاجار در کرمان میزیست و بخدمت خلق و بیچارگان قیام داشت. بواسطه عزت و احترامی که دردربار داشت محسود مسلمانان و همگان بود. همینکه دارفانی را وداع گفت دشمنان فرصت یافته خانه و زندگانی و کلیه متروکات وی را از کتب جفروزیج و اسطرلاب و غیره که با هزاران زحمت تهیه کرده بود بباد غارت دادند و فرزندانش را بیچاره و مستاصل ساختند. حتی فرمان مستمری نامبرده درآن گیرودار مفقود شد و بالنتیجه وظیفه مقرره مقطوع و بازماندگانش پریشان حال روزگار گشتند. هرچند اسکندر پسر مهتر از مقامات مربوطه کرمان دادخواهی نمود کسی بدادش نرسید و بواسطهٔ پریشان روزگاری نتوانست خود را بپایتخت رسانیده عرضحال نماید و بوضع ناگوار خانواده سروصورتی بخشد.

فرزندان و نوادگان ملاگشتاسب چنانکه در زیر خواهیم دید مانند پدر و با مس خود در نجوم و اسطرلاب دستی بسزا داشته و مورد لطف و نوازش بزرگان وقت بوده اند.

ملا اسکندر در تحت سرپرستی پدر در نجوم و ریاضیات بهره وافی حاصل کرد. پس از فوت پدر باستخراج تقویم و سالنامه پرداخت بواسطهٔ مهارت در رمل و جفر مرجع بزرگان و حکام و سران کرمان بود. زندگانی درویشانه و محقر اختیار کرد. با صوفیان و دراویش معاشر بود. خ‍تند استانداران کرمان در دورهٔ زمامداری خویش وظیفه جزئی برایش مقرر میسا و از او دلجوئی مینمودند. ملااسکندر در سال ۱۲۷۳ هجری جهان را بدرود گفت.

ملا بهروز پور ملا اسکندر زیر دست پدر در ریاضی و نجوم و زیج استاد شد. پس از فوت پدر تقویم استخراج میکرد در خدمت بمردم وبیچارگان کوششها مینمود. طرف توجه بزرگان کرمان و متنفذین ومحرمها نکجی صاحب پور لیمجی هاتریا بود. مرحوم غلامحسین خان سپهدار چون بحکمرانی کرمان منصوب گشت واز استعداد و قابلیت وی مستحضر شد، مستمری معهود پدر روانشادش را در حق او مقرر ساخت. ملا بهروز بنا بخواهش مرحوم مانکجی صاحب رسالهٔ در کبیسه زرتشتی در سال اودئیل ترکی ۱۲۳۵ یزدگردی برابر ۲۹ دیماه جمشیدی سنه ۷۸۷ جلالی تالیف نمود. رساله نامبرده در بنگاه خاورشناسی کاما در بمبئی بنشانی Hpms 295 محفوظ است. ملابهروز درسال ۱۲۹۵ هجری جهان را بدرود گفت.

ملا فلاطون پور ملا سکندر فرزانه کرمان زمین در چهار سالگی از نعمت مهر پدری محروم و یتیم گردید. هنگامیکه مانکجی صاحب در سال ۱۲۸۲ هجری (۱۸۶۵ م) وارد کرمان گردید او را باتفاق جوانان زرتشتی دیگر باخود به تهران برد و در تعلیم و تربیتش همت گماشت. فرزانه افلاطون دوره تحصیلیهٔ خود را در اندک زمانی تمام و در اواخر سال ۱۲۹۰ هجری فارغ التحصیل شد و یکسال بعد، از سوی مانکجی صاحب عازم کرمان گردید تا در تعلیم و تربیت جوانان زرتشتی آن شهر ابراز فعالیت نماید.

فرزانه افلاطون در زاد بوم خویش موقعیت مهمی احراز و شهرت خاصی حاصل کرد نصرت الدوله فرمانفرما و پسرش ناصرالدوله نسبت باو مهربانیها و نوازشها ابراز داشته‌اند. میرزا سید کاظم وزیر او را طرف توجه ومحبت خود قرار داده بود.

فرزانه افلاطون، گجراتی و انگلیسی هم می دانست و در نظم اشعار نیز دست داشت. در اقبال ناصری کتابیکه برای تدریس مبتدیان درسال ۱۳۰۳ هجری تالیف و طبع نمود میگوید:

بدان امید باقبال ناصری نامید کتاب مختصر نافع گرامی را
مگر زبخت شهنشاه عهد ناصردین که گردزندهٔ جاوید خاص وعامی را
مرا ین فقیرهم ازبخت بهره ور گردد بیابد از کرمش بهترین مقامی را
عجب نباشد از صاحب عدالت و داد که التفات کند کمترین غلامی را
زبحر جود شهنشاه می نگردد کم زقطرهٔ که رسد کام تشنه کامی را

و فرزانه افلاطون در ستاره شناسی و رمل اسطرلاب ارث جدوپدری

خودنیز محروم نبودوزیر دست برادر خویش ملابهروز دراین فن بهره وافی حاصل کرد .

ملامرزبان پور ملا گشتاسب مانند جدوعموی خویش درستاره شناسی استاد بود وتقویم استخراج میکرد . درطلسم ونیرنگ دست داشت ومرجع کارهای حکمرانان وبزرگان شهر وپیشگوئیهای اومقرون بحقیقت بود . عبدالحمید میرزا ناصرالدوله استاندار کرمان اورا طرف توجه قرارداد ونوازشهای گوناگون درحقش مبذول میداشت . شادروان اربابکیخسرو شاهرخ ازنسل فرزانه گشتاسب بهمن میباشد .

از گذشته باید پند گرفت

" بواسطه خیانت بادان وارسال گزارش نادرست ، خسروپرویز واقعه تازیان رانادیده انگاشت . بواسطهٔ نادرستی و خودخواهی ودشمنی دستوران و موبدان وسران کشور بایکدیگرو قتل شاهزادگان ، نژاد ساسانی برافتاد وتازیان پیروزشدند .
اگر مردم کشور ازبزرگان وپیشوایان دین راضی میبودند ،سپاه تازی رابمرز راه نمیدادندی . اگر نژاد ماهوسوری بکلانتری منصوب نمیگشت دستور دانشمند یزدترک دین بهی نمیگفت .
بواسطه دشمنی موبد بدستور بزرگ ومهربانیهای مجتهد اسلام دستور کرمان با عیال خود مسلمان شد . روانشاد مانکجی صاحب که عمرخود رادرخدمتگزاری زرتشتیان ایران بسربرد از دست وزبان مادرامان نبود . روانشادان کیخسروجی خانصاحب وماسترخدابخش درراه خدمت باین جماعت جان خودرا باختندتا افراد جماعت مقام روحانیت را محترم نشمارند ووسایل تامین زندگی دانشمندان دین رافراهم نیاورند باداعهٔ پیشهٔ موبدی امیدوار نباید بود . "

مهدی فروح بن شخسان یکی از موبدان ایرانی استکه درصدراسلام مسلمان وبلقب مهدی ملقب گشت . از اسم ایرانی او اطلاعی دردست نیست . نامبرده چندی پس ازشهادت حضرت امام حسین ع درسال ۶۱ هجری (۶۸۰ میلادی)

یک نامه پهلوی بباد وسبان گاوباره، اسپهبد رستمدار و رویان نوشته و حقایق تلخی را ذکر و خود را برادر دستور دینیار بهزاد معروف بسلمان فارسی قلمداد و از بدگوئیها و نفرین ایرانیان نسبت باو دفاع مینماید. نامه مذکور را موبد برزین رام پور خورزاد پور بهرام پور اسفندیار بفرمان اسپهبد طبرستان شهراکم پور نام آور (۶۷۱ ـ ۶۴۰ هجری) بزبان فارسی آن دوره‌که مخلوطی است با زبان دری و لغات دساتیر ترجمه کرده است. ترجمه مذکور را که با الفبای اوستائی نوشته شده بود فرزانه مانکجی پور لیمجی ها تریا ، در دوران اقامت خویش در ایران دراواخر سنه ۱۸۷۱ میلادی ابتیاع نمود. فرزانه بهرام بن خسرو بن آبادان نرسی آبادی آنرا باشاره او در سال ۱۲۹۹ هجری بالفبای فارسی نقل نمود.
نسخهٔ اوستائی نامبرده را فرزانه مانکجی صاحب‌چندی بعد باتفاق یک نسخه خطی دساتیر که سال ۳۵۹ هجری تاریخ تحریر آنست و در اوایل سال ۱۸۷۱ میلادی بتوسط بهبودخان حاکم کلات نادری از آقا جاوید مقیم آنسامان خریده بود به بمبئی بخدمت آقای اردشیر جی سهرابجی دستور کامدین میفرستد. نسخه فارسی نامبرده در کتابخانه کاما در بمبئی محفوظ و نسخهٔ نیز از قرار اطلاع در خدمت آقای شهزادی موجود میباشد.
مهدی فروح بن شخسان در نامهٔ خویش هنگام دفاع از دستور دینیار راجع بعلل شکست ایرانیان و تسلط تازیان چنین مینویسد. جملات درابروان یا قوسین از نگارنده و برای توضیح واژه‌های مشکل آورده شد.
" در آغاز رای کشورستانی شان (تازیان) بسرنه و دین ایشان را روی روائی پدید نه بید. اما چون استاره بهیاره‌شان بید (مساعدشان بود) و بخت از ما روی تابید، دستوران و هیربدان پرمان دادار و فرارونه کنش بهشتند (نیکوکاری بگذاشتند) و دشمت و دژهوخت و دژهورشت گشتند و خدیوان و خسروان کشور را برانداختند ، ورنه کجا آن تاب تازیان را بید و توان که با خسروان ما کارزار کرند (کنند)
" هنگامیکه شاهنشاه‌مینو آرامگاه پرویز اور (به) بادان تیره روان پیام کرد که محمد و همدستانش را اوعه درگاه فرسته، اژپلید اندرونی خویش پدش در نساخته (با او نمیساخت) سخنان ناراست او عه پادشاه ننگاریده بگوشن و پتت آن تازی مرداژراه به نشدی (و بگفتار و توبه آن مرد عرب از راه راست منحرف نمیشد) و با تیغش میشمرد (قتل مینمود) یا بشاهنشاهش گسی میکرد (بخدمت شاهنشاه میفرستاد) هنگامیکه بدینجا نکشیدی.

" وردستوران مرمردم کشور را وتره نکرده (نیازرده بیدند) بچه ره مهتران ایران در نهانی با عمر هیاره (مساعدت و همکاری) کردی . از بدان مدار ؟ که ار مردم کشور اژدستوران خشنود بیدند تازی سپه را اور هیچ مرز ره ندادی . ورگجسته ماهوی سوری کش دادار اورمزد پادافره کره (کند) یزدگرد شهنشاه را نکشتی ، تخت و تاج ما مرتازیان را کهدادی. چه نگارم چین نیک وینم ویشتر وناه اژخود ماته (چون نیک ببینم بیشتر گناه از خودماست) و اژسستی بخت و ناهیاره استاره (نامساعدتی ستاره) و پادافرهٔ کارها که اوعه این خواری اندریم (و سزای اعمال است که در این ذلت میباشیم) چنین اژین پیش بکیفر بزه مردم ازجمشید گشتند و اوعه بیور اسب تازی پیوستند و برای آن سترک بر کشیدهداور ناراست سخنان را (چونکه در گذشته بسزای گناه مردم از مخالفت با جمشید و یاری بضحاک تازی و برای سخنان ناراست نسبت بآن داور بزرگ) پاک دادار سالهای دراز گیتیان را در استم اندر داشت . کنون هم اژوناه وبزه دستوران ، ساسانیان را نژاد برافتید و دروندان چیر آمدند .

" اتخوانده بوت (البته خواندهاید) که اژاین پیش هم اژ ناراستی دستوران ، ایرانیان را چه رنجها فتید . هنگامیکه دارای دارا را کشتند شهریاری از خاندان کیان سپری شد . سالها این کشور بی فرارونه (ناراستی) و هال ماند تا بیگانگان اور کشورداری شدند . اژشاهان آن گروه یکی ناپرمان دین اورمزد کارکرد ودستورانش پادافره نکردندومروی را بهیاره شدند (و او را مساعدت کردند) که توزجددینان را بروهان هزوان همجا درازه (بنابراین بواسطه آن رسوم بدخواست مخالفین دین برخواهش نیکان پیشی دارد) واژشومی آن نهاده نهاد (رسم بد) آن خانواده و نام و نشان شان اژ اسکندر برباد شد ...... و بفرمایند دستوران مردمان کشور را اژ راه آئین آگاهند و آسایش وهان را اژیزدان توزند (بخواهند) و برادر مراهم خدامرزی دهند و اژبیغاره و بدگوئی بگذرند . "

آنچه دربالا گذشت بخشی است از سخنان مهدی فروح بن شخسان . نامه نامبرده بسیار دراز و از اوضاع زرتشتیان آن دوره و چگونگی صدراسلام و خلفای اربعه صحبت میدارد . اگر فرصت یاری کرد روزی مشروحا " ازآن نامه و خدمات گرانبهای سلمان فارسی نسبت بایران و زرتشتیان سخن خواهیم راند . اما متاسفانه چنانکه اشاره شد بواسطهٔ خودخواهی ها و رشک و

کینه زرتشتیان نسبت بیکدیگر کوششهای سلمان فارسی نیز خنثی گردیدو بسوی اضمحلال و نیستی پیش رفته و میرویم .

فرزانه مانکجی لیمجی ها تریا دانشمند پارسی هنگام اقامت در تهران در سال ۱۸۸۵ میلادی مقدمه ای برای کتاب فرازستان که محمد اسمعیل خان زند باشارهٔ او تالیف نمود نوشت . چون بعداز وفات آن روانشاد کتاب مذکور در بمبئی طبع گردید مباشرین چاپ بواسطهٔ عدم اطلاع مقدمهٔ نامبرده را برآن نیفزودند .

مقدمهٔ مذکور در کتابخانه کاما در بمبئی محفوظ است و بقطع وزیری است و دارای ۱۴۳ صفحه ۱۴ سطری و شامل ۶۶ فقره . در ذیل فقرات ۴۶ و ۴۷ داستانی آمده که جالب توجه است و بایستی از آن پند گرفت . فرزانه روانشاد مینویسد :

" آبادی جهان و آسایش جهانیان موقوف برعایت قوانین دین ودولت است و پریشانی مردم و خرابی عالم از راه بیدیانتی روسای ملک و ملت ، و برای دریافت این مطلب از گذشتگان توان دانست . چنانچه تقریبا " ۱۲۰ سال پیش از این تاریخ ملا فیروز بن کاوس روانشاد که دستور زاده خردمند و دستوری دانش نهاد بود با پدر بزرگوار خود در صغرسن بعزیمت سیاحت از هندوستان بایران مسافرت نمود و چندی در یزد بزیست و مدتی دراصفهان بتکمیل علوم و تحصیل فنون پرداخت و انجام از راه بغداد بهندوستان معاودت کرد . در آن روزگار در میان فارسیان یزد ، دستوری دانا ومتدین و حقشناس بود که روزگار خویش را به پیروی آئین و کیش و مهربانی درحق بیگانه و خویش بپای میبرد و همان روزگار بجهان باقی شتافت . دونفر برادر که نژادشان بماهوسوری میرسید و در آن اوقات رتبه کلانتری و کدخدائی یافته بودند و با خانوادهٔ دستور مذکور عداوت و دشمنی داشتند با آنکه اولاد آن دستور مغفور قابل و دانا بودند و یکنفر از اقارب وی که نیزمردی دانا و دیندار و با تقوی و پرهیز گارو شایسته قایم مقامی دستور مغفور را داشت آن برادر سوری نسب ، منصب دستوری را بهیچ یک از اولاد و اقارب دستور رفته ندادند و یکی از اقارب خراسانی خویش را که اسم دستوری داشت و از رسومش نیک عاری و عاطل بود و الفا از با و یمین از یسار نمیشناخت بدین منصب جلیل منصوب داشتند و دیگر دستوران هم از بیم عداوت و طمع رشوت ساکت گشته بدان کار رضا دادند . از این جهت آن دستور نجیب پرهیزگار که از اقرب اقارب دستور مغفور بود از وضع سلوک و رفتار سوری زادگان رنجیده و از مذهب راسخه قدیمه خود دست کشیده فرار بر قرار و دین متین اسلام را اختیار نمود . باری چون این واقعه

در هندوستان مسموع فرزانه ملافیروزبن کاوس شد و خود نیز از صدمات و بدرفتاریهای بعضی دستوران و موبدان هندوستان سخت دل آزرده ورنجیده خاطر بود شرحی در مذمت دستوران وبدی اطوار ایشان برشته نظم کشیده وبیادگار گذاشت . بیتی چند از آن درر منثور در این نامه مذکور تا اندک نشانه بسیار و مشت نمونه خروار آید و آنها اینست . در آغاز اشعار خویش میفرماید :

دوری ازدستوروازموبدفرار	هرکه میجوید بودکامل عیار
الحذر از موبدودستورهم	تیره جانانند وباطن کورهم
موبد ودستور هذا عهد نا	جودرون و از برون گندم نما

" پس از این رهگذر دانسته میشود که زشت رفتاری پیشوایان آئین و کیش تاچه پایه مایهٔ وحشت قلوب مردم دوراندیش میشود و موجب تنفر دلهای بیگانه و خویش میگردد . چنانکه در ایام مسافرت بحدود کرمان از بعضی معروفین آن سامان شنیده شد که پیش از طلوع کوکب دولت قویشوکت قاجاریه دستور بهمن نامی که مردی با دیانت و امانت و اندر حدود کرمان دستور بزرگ فارسیان بوده است و در عهد شباب و ایام جوانی چون مایه بوراثت از خود داشته بتجارت اشتغال مینموده و شال کرمانی از کرمان باصفهان میفرستاده و گماشتهٔ او آنجا فروخته متاع مناسب باب کرمان برای او باز بکرمان ارسال میداشته و معاش خود را از سود کسب بخوشی فراهم میآورده و با آنکه دستور بزرگ بوده دیناری باسم دستوری از احدی قبول نمینموده و چندان با اصالت و دیانت بوده که بدون رسیدگی ومطالبه گمرکچیان حق المرور متاع خویش را بدون زیاده و نقصان باهالی گمرکخانه کرمان تسلیم مینموده و چون درآن حدود رسم است که شال کرمانی را اهالی گمرکخانه طاقه طاقه مهر میکنند و بفراخور کوچکی و بزرگی و سنگینی وسبکی آن حق المرور ماخوذ میدارند . دستور مذکور نیز بهمان قرار همواره معمول میداشته است .

" دستور دیگری نیز در آن روزگار با آن دستور با دیانت درباطن خصومت و عداوت داشته و پیوسته مترصد بوده که ویرا بآسیبی بزرگ گرفتار نماید . علیهذا در خفا بارهای تجارتی ویرا باز کرده شالهای مهردار را برداشته بجای آن شالهای بیمهر نهاده بود و باهالی گمرکخانه خبر میدهد که دستور بهمن پیوسته شالهای بیمهر جزو شالهای مهردار نموده حمل ونقل مینماید و این مایهٔ دولتی را که بدست آورده از این رهگذر است وشاهدی

بهتر از بارهای خود او نیست . ملاحظه نمائید شاید شالهای بیمهر در آنها باشد . گمرکچیان نیز چون بارهای وی را باز میکنند و شالهای بیمهر را می بینند برآشفته دستور بهمن را گرفتار عذاب و نکال و مورد هرگونه زجر و آزار مینمایند و بفرمان حکمران آن سامان جمیع ما یملک او را بغارت و تاراج میبرند . دستور بهمن بیچاره با عیال و اطفال پریشان و گریان و سوزان ، گرسنه و دلسوخته شب را بصبح میبرد . در همان محله دستور مذکور یکی از علمای اسلام که مردی سخت با مروت و دیانت بوده خانهٔ داشته و از مجاری حالات دستور بهمن مستحضر شده مبلغ معینی پول در همیان نهاده بیخبر درخانه دستور مذکور میاندازد . چون بامداد دستور بیچاره دلتنگ و اندوهناک از خواب برخاسته بخیال فرار از خانه بیرون میآید ناگاه نظر بهمیان پول میافتد برداشته متحیر میشود که این وجه از کیست . از هرکس میپرسد احدی اظهار اطلاع نمینماید . انجام دستور بهمن چنان گمان میکند که شاید حضرت عزت بر بیچارگی و بی تقصیری و مظلومیت من ترحم فرموده این وجه را از عالم غیب رسانیده که از عیال و اطفال خجلت نکشم و بجهت مصارف یومیه دل زیر بار غم ندارم . خلاصه چند روزی با آن وجه گذران نموده باز هم روزی وجهی در همیان درخانهٔ خود می یابد و حیرتش میافزاید و از هرکس هم مستفسر شده احدی اظهار اطلاع نمینماید و بهمین قسم یافتن وجه تکرار میبابد و دستور یقین میکند که این وجه از عالم غیب و محض عنایت حضرت لاریب است و دیگران هم براینگونه گواهی میدهند .

" روزگاری براین نهج میگذراند و هماره بدان وجه کفاف بآسایش بسر میبرد تا آنکه نوروز سلطانی میرسد ناگاه در شب عید چند دست لباس مردانه و زنانه تازه دوخته با همیان پول در دهلیز خود می بیند افتاده است . خاطر جمع میشود که اینکار مردی با دیانت و رافت و بزرگی با مروت و انسانیت است . خلاصه با آن وجه و لباس ، عید خود و وابستگان را بشادی گذرانیده مترصد می نشیند که فاعل آنهمه جوانمردی را بشناسد . ناگاه روز آواز پائی آهسته از دهلیز خانهٔ خود مسموع میدارد . بی محابا دویده و بهمیان پولی که در راه افتاده بود اعتنائی نکرده می بیند همان مرد عالم همسایهٔ اوست که بشتاب بخانهٔ خویش میرود . خود را بقدمهای وی میاندازد و از مراتب رعایت و مروتی که در آن مدت در حق وی مبذول و مرعی داشته اظهار شکرگذاری مینماید و معروض میدارد که از مکارم اخلاق عالی متمنی و مستدعی هستم که مرا بغلامی و عیالم را بکنیزی قبول فرمائید و بکیش و مذهب خویش

که اصل دین و حقیقت آئین است پذیرفته دارید . عالم مذکور جواب میدهدکه ای برادر اگر این جزئی احسان بااین مطلب مایل شده‌ئی من هنوز در حق تو کاری که شایستهٔ ذکر باشد نکرده و از عهدهٔ حقوق جوار و همسایگی بر نیامده‌ام و هنوز از تو بزیر بار خجالت اندر وسخت اندوهگین وشرمسارم که چرا پیش از آنکه ترا متهم داشتند استحضار نیافتم که نگذارم بتو چنین ظلمی وارد شود و ستمی روا گردد . این مایه احسان قابل آن نیست که تو دست از کیش خویش برداری و بپاس آن بمذهب من رجوع کنی . روشن است که اینمقدار مال ترا بپایهٔ اول حال نخواهد رسانید . همینقدر بود که تخواستم گرفتار خجلت عیال و پریشانی اطفال گردی و درمیان همکیشان شرمنده وشرمسار آئی . دستور بهمن ابا نمودو دست از دامن آن بزرگوار برنداشت تا آنکه اورا کلمهٔ اسلام آموخت و خود و عیال بدین اسلام درآمدند .واکنون بطور مذکور از نژاد آن دستور مرحوم جناب غفران مآب آقا عبدالرحیم در سردسیر کرمان دارای تمول و سروسامانندو پشت به پشت برعایت عابر و وارد و مردی ومردمی روز میگذرانند .

" پس از اینجمله گفته آمد توان دانست که رستگاری و دیانت و بد رفتاری و عدم انسانیت در مراتب ترقی و تنزل ملت و مملکت چه مایه مدخلیت دارد . اینست که مردمانی که بفر خرد آراسته همواره بحسن رعایت و رافت و رحمت قلوب مردم را جذب نموده تمام آفریدگان را برروش خویش و ترقی بمدارج مردمی کیش مایل مینمایند . آری :

بندهٔ حلقه بگوش ار ننوازی برود لطف کن لطف که بیگانه شود حلقه بگوش

داستان بالارا چنانکه گفتیم فرزانه مانکجی صاحب در آثار خویش برای ما بیادگار گذاشته . اینگونه وقایع پس از اضمحلال ساسانیان درتاریخ زرتشتیان زیاد دیده میشود واقعهٔ دیگری راجع بموبد یزدی از قول همان دانشمند در مقالهٔ جشن ناصری باطلاع خوانندگان رسید . نفاق ، کینه ، دوروئی ، رشک ، بددلی ، غرور ، خودخواهی ، حسادت نسبت ببهتر و برتر از خود و کوشش در خرابی و نابودی مجامعی که ما عضویت نداریم . انتقادات و اعتراضات بیجا بخیر خواهان و خدمتکاران گروه و انجمنها ، جماعت مارا پریشان و بتحلیل میبرد و هم اسپهبدان طبرستان را مضمحل ساخت .

همه اذعان داریم که هستی این چند هزار زرتشتی در ایران ، مرهون فعالیت و فداکاریهای روانشاد مانکجی صاحب میباشد . ولی پدران ما درعوض آنهمه نیکوئیها چه پاداشی بآنمرحوم دادند؟ در نامه‌های پی درپی با مضای

سران جماعت و بعنوان انجمن اکابر صاحبان پارسی از او بدگوئی نمودیم. در روزنامه های بمبئی با مضای مستعار خدابنده خدمات او را بعکس جلوه دادیم. اما اکابر صاحبان با علم بحقیقت اوضاع بنامه‌های ما وزبان دراز در روزنامه‌ها وقعی ننهادند و در عوض دبستان خیریه‌ای را که بخرج خود و بنا به پیشنهاد او برای ما تاسیس نموده بودند بستند. لیکن مانکجی صاحب در برابر آنهمه بدیها، چون اقدام اکابر صاحبان را بخسارت جماعت دید باز بخرج خود همان دبستان را براه انداخت.

فرزانه روانشاد در حدود ۴۵ هزار تومان از حاجی میرزا یحیی و میرزا حسن لله باشی طلب داشت. منشی زرتشتی او رستم جی بنوید پنجهزار تومان اسناد بدهی را از صندوق ولینعمت خویش دزدیده بآنها مسترد داشت و باهمکاری پشوتن نامی از دانش آموزان ۱۴ سالهٔ دبستان قبض بدهی بمبلغ ۵۲ هزار تومان با مضای مانکجی صاحب جعل نمود و برای پوشاندن گناه بهمدستی بدهکاران در مسموم کردن آن روانشاد کوشش نمود ولی بخیر گذشت. این داستان سردراز دارد و ازحوصلهٔ این مقاله خارج. سرگذشت فرزانه مانکجی صاحب کتابی جداگانه لازم دارد. چون ذکر حقایق تاریخی مستلزم ذکر اسامی خائنین میباشد و بمذاق نسل امروزه خوش آیند نیست و نویسنده را بتحقیر بزرگان متهم میسازند، گمان نمیرود در تدوینش کوشش بعمل آید.

فرزانه کیخسرو تیرانداز خورسند کوچه بیگی لیسانسیه دانشگاه بمبئی و دومین نماینده اکابر صاحبان پارسی، فرزانه والاتبار بود. در دوران زندگانی کوتاه خود در ایران خدمات مهمی نسبت بجماعت انجام داد. تاسیس انجمنهای ناصری زرتشتیان یزد و کرمان از اوست. شاهنشاه وقت ناصرالدین شاه او را بخطاب خان مفتخر ساخت و بکیخسرو جی خانصاحب معروف گردید. فرزانه نامبرده پس از دو سال اقامت در ایران، هنگام دومین دورهٔ خویش در کرمان، بوسیلهٔ زرتشتیان آنسامان مسموم و رهسپار گروثمان گردید.

فرزانه اردشیر جی ایدلجی ریپورتر، سومین نماینده اکابر صاحبان نیز از دست و زبان ما زرتشتیان در امان نبود. درمراسلات پی در پی باکابر صاحبان پارسی و بامضای سران قوم آنقدر از او و همکاران او استاد کیومرس وفادار خرمشاهی و استاد جوانمرد شیر مرد و ماستر خدابخش بهرام رئیس و برادرش میرزا مهربان بد گفتیم و دروغ و ناسزا نوشتیم که خود را بنظر آنها خوار ساختیم. چنانکه امروز ما را بنظر مجسمه دروغ مینگرند و بخود راه نمیدهند و بعرایض صادقانه‌مان بی اعتنا میباشند. بزرگان اخیر پیشروان

فرهنگی جماعت ما میباشند . این مایه تحصیلاتی که پدران ما و نسل امروزی بدست آورده‌اند از زحمات و مساعی و از خود گذشتگی آنهاست . ولی ما چه پاداشی بآنها دادیم ؟ در پی قتل هر چهار نفر برآمدیم . اول ماستر خدابخش را شهید ساختیم . سپس روی باستاد کیومرس آوردیم چون او حال بدینمنوال دید مخفیانه جلای وطن اختیار و به بمبئی رهسپار شد . دشمنان دست از وی نکشیدند و تا قریه انار او را تعقیب نمودند . لیکن بیاری اهورامزدا از آنجا رد شده بود . استاد جوانمرد و میرزا مهربان فورا " منزوی شدند و در امان ماندند . لهذا با ابراز اینگونه حقشناسیها نسبت بخدمتکاران گروه و نسبت بدهشمندان جماعت که در این اواخر از ارباب رستم گیو هم نمیگذریم ، اگر فرزندان آنها و خویشان آنها نسبت بدین نیاگان،نسبت بجماعت بیعلاقه گردند نباید گله کرد و خدمات پدران آنها را نادیده انگاریم و هرکسی که اززحمات ومساعی آنها تقدیرنماید زبان اعتراض بلند کنیم .

این روزها دادوفریاد بلند است که دستور نداریم . موبد نداریم ، موبدزادگان بشغل شریف موبدی نمیپردازند . آیا تقصیر از کیست ؟ آیا ما وظیفه خود کوتاه آمده‌ایم یا آنها ؟ مقاله آقای دکتر صرفه نیا در موضوع مقام روحانیت قابل تحسین است . در روزگاران گذشته حتی تا دویست سال قبل ، بموجب شواهد در دست ، افراد زرتشتی چه غنی چه فقیر صدی ده از محصول و درآمد خویش را بدستور بزرگ میپرداختند تا وسایل زندگانی موبدان وتعلیم وتربیت موبدزادگان را تامین نماید آیا در این دوره کسی یک دینار از درآمد خود را در این راه میدهد؟ بنابراین موبدزادگان حق دارند بمشاغل دیگر بپردازند و ببازرگانی و دکتری مشغول شوند . آقایان شهزادی و آذرگشسب پس از یکدوره تحصیلات دینی و اتلاف بهار جوانی ، برای امرار معاش خود و فرزندان باجبار بشغل دیگری روی آور شده‌اند . آیا جماعت برای تامین زندگانی آنها اقداماتی بعمل آورده است ؟

اگر نسل جوان امروزه بجای انتقاد و عیبجوئی از دیگران واتکاء بمساعدت و همکاری انجمن هریک بتنهائی در راه ترقی و اعتلای جماعت بکوشند به پیشرفتهای مهم و به برگشت جلال و شکوه گذشته امیدوار میتوان بود ؟ بایستی از گذشته پند گرفت و از آنچه مایهٔ زیان گروه است دوری گزید وبه پیران و بزرگان و خدمتگزاران قوم بدیدهٔ احترام نگریست . و از بدرفتاری افراد نسبت بخود غضبناک نشد و برای کشیدن انتقام بعملیاتی دست نزدگه بشرافت جماعت لطمه و صدمه وارد آید .

روانشاد کیخسروجی

خانصاحب بانی انجمن ناصری زرتشتیان یزد

" انجمنهای زرتشتیان ایران چه در یزد و یا کرمان ویاتهران از تاریخ تاسیس الی حال خدمات بسیار مهمی رانسبت بجماعت انجام داده اند .هستی جماعت ، آبروی جماعت وایجاد آموزشگاههائی که جوانان ما را تربیت نموده از اثر مساعی وفعالیتها وفداکاریها و بذل وبخشش اعضای این انجمنهاست . نسل جوان بایستی با تقدیم احترامات پسران جماعت وذکرجمیل آنان حقشناسی خود را به ثبوت برسانند . "

در صفحه ۱۶ شماره ۳ سال سوم هوخت خبری درج است که روانشاد مانکجی صاحب شالوده انجمن ناصری زرتشتیان یزد را ریخته است . هرچند خبر مذکور نادرست است ولی خورده گیری برآن هم جایز نیست ، زیرا مرحوم مانکجی صاحب کسی است که کشتی زرتشتیان ایران را از دریای متلاطم طوفانی و نیستی حتمی نجات و بساحل هستی و زندگی شرافتمندانه رهبری نمود . بنابراین اگر ایجاد انجمن زرتشتیان نیز که از کارهای اساسی آن موقع است با و نسبت داده شود چندان بیجا نیست .

اینک برای اطلاع عموم ، بانی و تاریخ تاسیس انجمن ناصری زرتشتیان یزد و اسامی اعضای نخستین دوره و مختصری از فعالیتهای آنها را درزیرشرح می دهد :

چون مانکجی صاحب در روز بهمن ایزد و مهرماه قدیم ۱۲۵۹ برابر ۱۶فوریه ۱۸۹۰ جهان فانی را وداع گفت امنای انجمن اکابر صاحبان پارسیان هند در اول سپتامبر ۱۸۹۰ کیخسرو جی خانصاحب فرزند تیرانداز خرسند کوچه بیگی از جوانان تحصیل کرده ایرانی را بسمت نمایندگی خویش در ایران منصوب ساختند .

کیخسرو جی در ۸ سالگی یتیم گردید و هنگام قحطی سختی که درسال ۱۲۴۰ یزدگردی در یزد رویداد و گروه بیشماری را از بین برد، باتفاق مادر

و خویشان از کوچه بیک کوچ نمود و بهندوستان مهاجرت و در بمبئی بتحصیل پرداخت و در اندک وقتی از دانشگاه بمبئی باخذ دیپلم B.A. که در آن دوره بسیار مهم بود نایل آمد . کیخسرو جی پس از انتصاب فورا " از راه بوشهر و شیراز و اصفهان بتهران عزیمت نمود و پس از ورود بآنجا و ارائه اعتبار نامه خود بامنای دولت و شاه و انجام خدمات مهم در پایتخت از طرف نخست وزیر وقت بموجب فرمان زیر بخطاب لقب خانی و اعطای یک عدد مدال طلا مفتخر گردید .

هـــــو

حکم عالی شد چونکه عالیجاه مجدت همراه کیخسروجی ولد تیرانداز وکیل انجمن موقوفات فارسیان هندوستان از روز ورود بدارالخلافه الی حال در کمال صداقت و نیکخواهی و خیراندیشی نسبت به زرتشتیان ایرانی حرکت نموده لهذا از طرف وزارت جلیله اعظم مشارالیه را بخطاب لقب خانی و اعطای یک عدد مدال طلا مفتخر و اعزاز داده شد که موجب زیادتی اعتبار خود دانسته برحسن نیت و قدر قیمت خود بیفزاید . تحریرا " فی غره شهر جمادی الاولی توشقان ئیل خیریت دلیل سنه ۱۳۰۹ .

کیخسرو جی خانصاحب پس از یکسال اقامت در تهران و کسب اجازه از حضور شاهنشاه بصوب یزد و کرمان حرکت و در رتق و فتق امور زرتشتیان آن سامان و رفع مظالم آنها و مکاتبات با مصادر امور در تنبیه اشرار و عطف نظر بطایفه زرتشتیان ابراز مساعی نمود و بنا به پیشنهاد شهید روانشاد ماستر خدابخش بهرام رئیس در لزوم ایجاد انجمن برای رفع مظالم از افراد جماعت و بتصویب انجمن اکابر صاحبان و تحصیل اجازه از حکام شرع و عرف و فرماندار وقت شاهزاده جلال الدوله نخستین جلسه انجمن ناصری زرتشتیان یزد را در روز بادایزد و شهریورماه ۱۲۶۱ برابر رجب ۱۳۰۹ و ژانویه ۱۸۹۲ درمحل دبیرستان کیخسروی واقع در محله خلف خانعلی تشکیل و اساسنامه و آئین نامه آنرا تنظیم و انجمن بفعالیت خود پرداخت و در طی ۶۵ جلسه نخستین سال تاسیس که ۴۸ جلسه آن عادی و ۱۲ فوری و ۳ خصوصی و دو عمومی بود خدمات بسیار مهمی را انجام و ۸۶۸ فقره مطالب مهم اجتماعی را مورد مذاکره قرار داد . انجمن در ظرف مدت یکسال ۳۲۹ نامه و حکم و عریضه و ۱۴ فقره تلگرا باطراف فرستاد و جواب ۱۴۵ استفتا بنوشت . چهار حکم گواه ثبت دفتر و ۱۴ وقفنامه در طومار انجمن ثبت و ۱۱ فقره سند مردم را در صندوق انجمن بامانت پذیرفت .

در ظرف مدت یکسال ۱۰ فقره تلگراف و ۲۴۵ نامه از اطراف بانجمن رسیده که ۲۵ نامه از طرف شاهزادگان و امنا و اولیای دولت و ادارهٔ حکومتی و ۳ نامه از طرف علمای اعلام شرع متضمن بر تقدیر از فعالیتهای انجمن بود. بعلاوه ۵۷ نامه از خارج کشور نیز در طی آن مدت بانجمن میرسد.

انجمن بر طبق آئین نامه دارای ۲۸ عضو و اسامی اعضای نخستین دوره عبارت است از:

آقای دستور نامدار دستور شهریار رئیس، آقای دستور تیرانداز موبد اردشیر نایب رئیس، ملا دینیار ملا بهرام کلانتر ملقب بامین الفارسیان، امین انجمن ــ آقای ماستر خدابخش بهرام خداداد، مستشار القوانین آئین بهی و مسئول جواب استفتا استاد جوانمرد شیر مرد و استاد کیومرس وفادار، دبیر و دفتردار و مسئول تنظیم مراسلات و نوشتن گزارش ــ آقای رستم مهربان رستم، آقای کیخسرو مهربان رستم ــ آقای گودرز مهربان رستم ــ آقای شهریار بهرام مهربان ــ آقای سروشیار بهمن نوذر ــ آقای پولاد تیرانداز ــ آقای اردشیر بهرام اردشیر ــ آقای نوشیروان شهریار رستم ــ آقای موبد اسفندیار موبد بهرام ــ آقای رستم مهربان بامس ــ آقای رستم خدامراد بامس ــ ملا بهمن ابن مرحوم جمشید ــ ملا رستم بهرام شهریار ــ ملا خدابنده بهمن رستم ــ ملا هرمزدیار جمشید بمان ــ ملا پرویز شاهجهان ــ ملا شهریار بهمن ــ ملا بهرام خدابخش ــ ملا مهربان کاوس ماونداد ــ ملا شاه بهرام نوذر نوشیروان ــ ملا خسرو مهربان جمشید ــ ملا بهرام بهمن.

اشخاص زیر بجای کسانیکه بواسطهٔ مسافرت یا علل دیگر از شرکت در جلسات غیبت نموده‌اند انتخاب شده‌اند:

آقای اردشیر مهربان رستم ــ ملا خدارحم شهریار دینیار ــ ملا کیخسرو خداداد ــ ملا خدایار رستم بهرام مهربان ــ ملا سروشیار بهرام اردشیر.

در نخستین دو جلسه انجمن کیخسروجی خانصاحب برای راهنمائی و تعلیم دیگران کرسی سرنشینی را پذیرفت و درسایر نشست‌ها اشخاص زیر هنگام تشکیل جلسه سرنشین بوده‌اند.

آقای کیخسرو مهربان رستم ، ۵ جلسه ــ امین الفارسیان ملا دینیار بهرام کلانتر ۴۷ جلسه ــ آقای گودرز مهربان رستم ، ۲ جلسه ــ آقای شهریار بهرام مهربان ، ۱ جلسه ــ آقای اردشیر مهربان رستم، ۸ جلسه ــ

انجمن دراصلاح امور و رفع مرافعات افراد جماعت سعی بلیغ مبذول میداشت چنانکه در سال دوم تاسیس چهار صد فقره نزاع بین افراد زرتشتی را کوتاه و تجاوزات و تعدیات بیگانگان را نسبت بافراد جماعت رفع نمود.

مرحوم کیخسروجی خانصاحب محبوب القلوب همه وطرف توجه اولیای دولت بودوهمگی درمراسلات خودا ورا دوست یا مقرب الخاقان خطاب مینمودند ، چنانکه فرمانفرما حکمران کرمان درنامه خویش باو مینویسد : " مقرب الخاقان گرامی دوست مهربانا " امین السلطان صدراعظم درنامه خودباو مینویسد "عالیجاه عزت همراه دوستا مهربانا "شاهزاده جلال الدوله حکمران یزددرنامه خود با وچنین خطاب میکند " علیجاه درایت همراه فخامت اکتناه رفعت جایگاه "وشاهزاده ظل السلطان در پاسخ نامه او مینویسد " مویدالزمانی کیخسروجی وکیل انجمن پارسیان هندوستان سلم الله ".

مرحوم کیخسروجی خانصاحب دردستگاه دولتی وبین رجال دولت و شاهزادگان نفوذی بغایت داشت وحکمرانان محل ازاوملاحظه مینمودند ودر رفع شکایات زرتشتیان کمال کوشش را مینمودند. چنانکه معتمدالسلطان محمدحسن خان حکمران کاشان درجواب نامه شکایت آمیز کیخسروجی خانصاحب ازظلم عمال او نسبت ببازرگانان وپیله وران زرتشتی آنجا ،بخصوص ملاخدابخش کیخسروکه درقمصرباغی ابتیاع ومامورین حکومتی اضافه مالیات از او ووصول مینمایند مینویسد " مکرم دوست مهربانا مراسله مودت مواصله سامی دراسعداوقات واصل وازسلامتی مزاج شریف نهایت خرسندی وانبساط خاطرحاصل شد . ازبابت طایفه فارسیان ساکن کاشان شرح مفصلی قلمی داشته بودید خیلی تعجب کردم که ایشان باهمه محبت ومهربانی که دراین دو سال بآنها شده ومیشود چرا بیجهت اسباب مزاحمت شما شده اند . . . ".

سپس حکمران پس از شرح مفصل ازتوجهات خودنسبت بزرتشتیان وشکایت ازرفتاربعضی ازآنها وقول همراهی کامل نسبت بزرتشتیان ورفع همه گونه ظلم ازآنها مینویسد " خواهش مینماید هراوقات مطلبی دوستانه داریدبخود اینجانب اظهاردارید انجام بدهددیگرباشمشیروتیروکمان جنگ رستم واسفندیار، روم وروس ،هندوستان وانگلیس درمیان نباشد که من زمین خوردهٔ همه پهلوانان میباشم . اگرازشما منفعت نمیرسدضررهم نرسد بهتراست همه روزه شرح سلامتی وحالات راباهرگونه فرمایش باشد قلمی دارید . زیاده طالب سلامتی است ".

کیخسروجی خانصاحب درطی اقامت خوددریزددرضمن اعلامیه ئی که برای جمع اعانه بین زرتشتیان یزدمنتشرساخت بعموم خاطرنشان نمودکه

انجمن اکابر صاحبان پارسی در رفع جزیه و مظالم زرتشتیان از جیب فتوت خویش هزینه سنگینی را متحمل و محض ترقی بهدینان در تاسیس دبستانها در تهران و یزد و کرمان فعالیت نموده‌اند و اینک ارباب کیخسرو مهربان رستم عمارت مدرسه را از وجه خالص خود ساخته ومعادل پنجهزار روپیه باسم خود و ۲۵۰۰ روپیه باسم مرحوم خسرو مهربان، بانجمن اکابر صاحبان سپرده است که سود آن بمصارف مذکور موسوم بدبیرستان کیخسروی و واقع در شهر برسد . و برخی از پارسیان بمبئی نیز باینکار خیر کمک نموده‌اند مخصوصا " آقای هرمزدیار شهریار کوچه‌بیگی از پول خود درکوچه بیک مدرسه ساخت و وجهی که سودش کفاف مخارج آموزگا را بنماید بانجمن سپرد و هنچنین آقای خداداد رستم رشید خرمشاهی در خرمشاه مدرسه ساخت و برای هزینه اداره امور آن سرمایه معین بانجمن سپرد و آقای خدابخش مرحوم بهمرد نرسی آبادی نیز مدرسه‌ئی در نرسی‌آباد ساخت و بانجمن واگذار نمود خوبست محض قدردانی از بزرگان پارسی که برای ترقی ما ابراز مساعی نموده‌اند زرتشتیان ایران نیز بقدرهمت خود برای هزینه دبستانها و مخصوصا " دبیرستان کیخسروی که مخارجش روزافزون است و تاسیس دبستانهای دیگر در دهات اعانه جمع و بانجمن پارسیان بمبئی بسپارند تا سودش درراه فرهنگ جماعت بمصرف برسد . زرتشتیان یزد درخواست آن روانشاد را با پرداختن مبلغ ۱۴۲۵۰ روپیه با حسن وجه استقبال و موجب تشویق وی ودلگرمی امنای انجمن گردیدند . در اینجا لازم است خاطر نشان نماید در شصت سال قبل موقعی که زرتشتیان ایران مبلغ مذکور را بعنوان اعانه بذل نموده‌اند قیمت پول بسیار گران بود و مبلغ مذکور بسیار مهم زیرا در آن هنگام حقوق ماهی بیست یا سی ریال بنظر مردم بسیار زیاد و کالای مورد احتیاج بسیار ارزان بود .

در زیر اسامی اشخاص و صورت وجه امدادی آنان دیده میشود :

آقای گودرز مهربان رستم	۲۰۰۰	روپیه
آقای شهریار بهرام مهربان کیقباد	۱۰۰۰	روپیه
آقای خدابنده بهمن رستم	۱۰۰۰	روپیه
آقای رستم بهرام مهربان کیقباد	۵۰۰	روپیه
آقای بهمن بهرام مهربان کیقباد	۵۰۰	روپیه
آقای رستم خدامراد	۱۰۰۰	روپیه

آقای اردشیر بهرام اردشیر	۱۰۰۰	روپیه
آقای خداداد رشید فرامرز	۱۰۰۰	روپیه
آقای هرمزدیار جمشیدیان	۱۰۰۰	روپیه
آقای نوشیروان شهریار	۱۰۰۰	روپیه
آقایان ولدان ماونداد کیقباد	۱۰۰۰	روپیه
آقای رستم هوشنگ خسرو	۵۰۰	روپیه
آقای رستم بهرام شهریار	۵۰۰	روپیه
آقای شهریار بهمن شهریار	۱۰۰۰	روپیه
آقای بهمن جمشید گشتاسب	۵۰۰	روپیه
آقای سروش بهمن نوذر	۱۰۰	روپیه
آقای بهرام استاد خسرو	۱۰۰	روپیه
آقای نوذر نوشیروان	۱۰۰	روپیه
آقای شاه بهرام کیخسرو	۱۰۰	روپیه
آقای فولاد اسفندیار شهریار	۵۰	روپیه
آقای خداداد بهمن جمشید	۵۰	روپیه
آقای پولاد مرحوم تیرانداز	۲۵۰	روپیه

زرتشتیان کرمان نیز با تاسی از زرتشتیان یزد در جواب اعلامیه کیخسروجی خانصاحب بموجب زیر مبلغ ۳۳۹۳ روپیه اعانه بانجمن اکابر صاحبان پارسی سپردند تا سودش بهزینه دبستان کرمان برسد .

میرزا بهرام مهربان گشتاسب مهربان شهریار یزدی ساکن کرمان	۱۰۰۱	روپیه
آقای بهمن خسروشاه منوچهر	۱۰۰۱	روپیه
شهریار خدابخش جمشید	۴۰۱	روپیه
شهریار بهمن رستم فولاد	۱۰۰	روپیه
شهریار سروشیار فولاد مهربان	۱۰۰	روپیه
شهریار بهرام خدابخش رستم خان	۱۰۰	روپیه
شهریار گشتاسب کیخسرو	۵۰	روپیه
شهریار خدابخش نوشیروان	۱۰۰	روپیه
آقایان جمشید و ویلنا رولدان جهانگیر رستم جمشید کوکی	۱۰۰	روپیه
آقایان خداداد و خدایار ولدان کیخسرو آبادان	۵۰	روپیه
آقای کیخسرو مهربان جاماسب	۵۰	روپیه

آقای رستم رشید مهربان شهریار	۴۰	روپیه
آقای خدابخش مرحوم کجکینی	۲۵	روپیه
آقای اردشیر بهمن نامدار	۱۰	روپیه
آقای رستم بهرام رشید	۱۰	روپیه
آقای بهمن ویلنار اردشیر	۱۰	روپیه
آقای سهراب رستم خداداد مشهور بکماجی	۱۰	روپیه
آقای مراد رستم خداداد کماجی	۱۵	روپیه
آقای بهمن بهرام کاملی	۵۰	روپیه
آقایان رستم واردشیرولدان خسروصندل	۱۰۵	روپیه
آقای اردشیر اسفندیار شهریار	۱۰	روپیه
آقای دینیار فرامرز زارع	۲۰	روپیه
آقای اردشیر نوشیروان بهرام	۲۰	روپیه
آقای اردشیر خداداد	۱۵	روپیه
آقای هرمزدیار کیقباد	۱۰	روپیه

بعلاوه زرتشتیان کرمان یکصدمن بذر افشان سرآسیاب و شصت وپنج من بذر افشان طهماسب‌آبادرا با جمع کردن اعانه از افراد زرتشتی بمبلغ یک هزار و پنج ریال و نیم ابتیاع و وقف‌نموده تولیت‌آنرا به انجمن اکابر صاحبان پارسی سپردند تا درآمدش‌را در راه مواجب‌آموزگاران دبستان کرمان خرج نماید در زیر صورت‌اسامی اعانه دهندگان بنظر میرسد :

ملارستم دهموبد	۷۰	ریال
ملا شهریار خدابخش شهریار	۱۰۵	ریال
پولاد اسفندیار	۱۰	ریال
رستم بهرام اردشیر	۵	ریال
رستم گشتاسب	۱۵	ریال
اردشیر خسرو صندل	۲۰	ریال
دینیار جهانگیر	۲۵	ریال
مراد خدابخش	۱۰	ریال
سروشیار فولاد	۵۵	ریال
مرزبان سهراب غیر	۲۰	ریال
شهریار بهرام باмс	۱۰	ریال
شیرزاد آذرباد	۵۰	ریال

میرزا بهرام مرحوم گشتاسب	۵۰	ریال
خدابخش اسفندیار	۱۰	ریال
موبد خداداد موبد مرزبان	۳۰	ریال
آدرباد مرحوم رستم	۵۰	ریال
خداداد کیخسرو آبادان	۱۵	ریال
جمشید خداداد داراب	۲۵	ریال
خدامراد بهرام	۱۳	ریال
رستم خسرو صندل	۶۵	ریال
کیخسرو مهربان جاماسب	۱۰	ریال
جمشید جهانگیر	۳۰	ریال
خدابخش بهرام صندل	۲۰	ریال
سروش کیخسرو بابویش	۱۰	ریال
خسرو فولاد	۵۰	ریال
بهمن خسرو شاه	۵۰	ریال
کریمداد هرمزدیار رستم	۱۰	ریال
اردشیر شهریار	۷/۵	ریال
اردشیر خداداد مرزبان	۱۰	ریال
خدابخش مرحوم نوشیروان	۲۰	ریال
مرحوم خداداد جمشید	۵۰	ریال
شهریار کیخسرو	۵	ریال

از صورتهائی که در بالا داده شد دیده میشود که جماعت ما درشصت سال قبل هر چند بدبخت و پریشان روزگار بوده‌اند ولی همه باتفاق هم چه دارا و چه نادار و بقدر استطاعت خود در ایجاد خیریه‌هائی که بنفع عموم باشد همت نموده‌اند . متاسفانه جوانان دانشمند این دوره و یا بازرگانان و کشاورزان و کاسب‌کارانی که از بنگاههای خیریه جماعت که از همت انجمنها بوجود آمده استفاده برده‌اند، میخواهند یک یا چند نفراز توانگرانی که پدروجدشان در شصت سال قبل پیله‌ور یا کارگر و یا گلگاربودهٔ و بازحمت و پشت‌کار سرمایه‌ئی اندوخته‌اند بار اجتماع را تنها بردوش کشند و آنها نیز راحت و بی هیچگونه تکلف‌از بنگاههای خیریه ایشان استفاده ببرند و چون از این توانگران همتی اچنانکه آنها مایلندبظهور

نمیرسد آنها را بباد فحش بپیچند خوب است افراد جماعت از روش کار پیشینیان پند گرفته و همه باتفاق یکدیگر و بقدر همت خود اگرچه مبلغ امدادی شان بسیار ناچیز باشد در ایجاد بنگاههای عام المنفعه ابراز مساعی نمایند و منتظر اقدام کلی یک یا چند فرد توانگر نباشند.

از مطلب دور افتادیم کیخسروجی خانصاحب در دوران اقامت کوتاه خود در کرمان تعدیات و ظلمی را که علی نقی خان ضابط رفسنجان با اخذ اضافه مالیات نسبت به پیله وران زرتشتی آنجا مینمود و آنها را از داد و ستد با زنان منع نموده بود، بوسیله شکایت به فرمانفرما رفع نمود.

مرحوم کیخسرو جی خانصاحب پس از دو سال اقامت در ایران و انجام ماموریت خود بهندوستان مراجعت نمود چون امنای انجمن اکابر پارسی از فعالیتهای شایان توجه وی راضی و خوشحال بودند دوباره اورا بسمت نمایندگی خود بایران اعزام داشتند. ایندفعه کیخسرو جی خانصاحب باتفاق عیال و خویش و تحف و هدایا برای شاه و رجال دولت از راه بندرعباس بصوب کرمان عزیمت نمود. اما بورود آنجا پس از کسالت جزئی که علت آنهم در اسرار پیچیده است در روز مهر ایزد و خرداد ماه قدیم ۱۲۶۲ یزدگردی در عنفوان جوانی بدار باقی شتافت.

دستور اردشیر کرمانی

دستور اردشیر پور نوشیروان از فرزانگان زرتشتی و مردم کرمان زمین است. درعلم لغت و فرهنگ دستی بسزا داشت. در زند و پازند و پهلوی استاد بود در اواخر قرن دهم و اوایل قرن یازدهم هجری میزیست. بنا بدعوت اکبرشاه گورکانی پادشاه هند، بکمک میرجمال الدین حسین فرهنگ جهانگیری را تالیف نمود. صاحب دبستان در ضمن شرح وقایع قبل از رجب سال ۹۸۷ هجری میگوید "...وهم اردشیر نام زردشتی دانا را زر فرستاد از ایران آوردند .... و از کرمان آتش پرستان را بخواند و دقایق دین زرتشت را از ایشان پرسیدند و نامه‌ها بآذر کیوان که سرکردهٔ یزدانیان و آبادانیان بود نبشتند و اورا بهند طلبیدند." صاحب کتاب مآثرالامرا در این مورد میگوید "اردشیر نام زرتشتی را از ایران طلبیدند او آتش با خود آورد آنرا از انوار ایزدی دانسته اهتمام آن بشیخ ابوالفضل مفوض شد که بدستور آتشکده‌های فارس باحتیاط نگاهدارد.

از مسافرت دستور اردشیر بهندوستان بنا بخبر فوق شکی نیست اما این دعوت چنانکه دیده میشود برای تدوین فرهنگ واژه‌های پارسی سره، زند و پهلوی بوده، نه آوردن آتش و بنای آتشکده و بیان دقایق دین زرتشتی، زیرا مباحثات نشیمن قدس و عبادتخانه یا کنفرانس مذهبی با شرکت دستور مهرجی رانا، دستوران دستور هند و مقیم نوساری ۱۳ سال قبل از ورود او که ظاهرا " در سال ۱۰۰۱ هجری انجام گرفته منحل و اکبرشاه آئین برگزیده (دین آلهی) خویش را اعلام نموده بود .

ثبوت بیان فوق مندرجات فرهنگ جهانگیری است . مولف آن میرجمال الدین حسین از سادات انجو بنا بفرمان اکبر شاه و کمک مادی او تالیف کتاب را رسما " در سال یکهزار هجری شروع و درسال ۱۰۱۷ هجری سه سال بعد از فوت اکبر و زمان سلطنت جهانگیر تمام کرده بنام او موسوم ساخت . در دیباچه فرهنگ مینویسد :

" نگارنده این کتاب و گزارنده این ابواب ابن فخرالدین حسن . جمال الدین حسین انجو ملقب بعضدالدوله چنین گوید که از عنفوان جوانی و شباب بمرا رغبت و میل تمام بخواندن و مطالعه اشعار قدما بود و در صحبت یاران و دوستان بیشتر اوقاتم صرف مذاکره دواوین استادان باستان میگشت. چون اکثر اشعار ایشان مشتمل بود بر لغات فارسی و پهلوی و دری و اصطلاحات و غیر آن ناچار بکتب لغات پارسی که آنرا فرهنگ میخوانند رجوع میافتاد .

بسا لغات و اصطلاح در اشعار قدما یافت میشد که در هیچ فرهنگی نبود و آنچه بود اختلاف و اختلال بسیار داشت . چه صیرفان رشته دانش وفرهنگ در تحقیق و تنقیح نقد لغات و اصطلاحات خبط بسیار نموده میان لغت پارسی وعربی تفرقه نکرده بودند . بنابراین مقصود بحصول نمی پیوست و مطالب ضروری مهمل میماند . لهذا داعیه ترتیب کتابی در این فن شریف مرکوز خاطر فاترم گردید . از بسیاری تتبع و تفحص، چندان لغات و مصطلحات بهمرسید که هیچ صاحب فرهنگی را دست نداده بود. لیکن ترتیب آن بسبب مواقعی که ذکر آن موصل بزیاده فایده نیست درحین تاخیر بود ....مجملا سخن مهارت فقیر در این علم اشتهار تمام یافته در شهر ذیقعده سنه ۱۰۰۱ هجری وقتیکه رایات آفتاب اشراق بندگان حضرت عرش آشیانی (اکبرشاه) در شهر سرینگر که دارالملک کشمیر است نزول اجلال داشت ، یکی از یاران بتقریبی سخن تحقیق لغات ومصطلحات پارسی که فقیر بدان موفق گشته بود در محفل بهشت آئین مذکور ساخت . بندگان حضرت عرش آشیانی بمجرد استماع این مقدمه کمینه مخلصان را بحضور اشرف اقدس طلب داشته بزبان در ربار گوهر نثار فرمودند که از آن زمان که عریان را بر

بلاد عجم استیلا دست داده زبان پارسی و دری و پهلوی متروک بل نابود گشته بنابراین شرح کتبی که درقدیم الایام پارسی زبانان پرداخته اند و معانی اشعار که شعرای باستان بزیور نظم آراسته اند درپرده خفا وستر حجاب مخفی و مستور مانده ....باید که تودراین فن شریف کتابی بنام نامی و اسم سامی ما مرتب سازی ... "

میرجمال الدین پس از شرح طولانی و ذکر فرهنگهائی که برای مراجعه جمع کرده مینویسد " سوای این ۴۴ فرهنگ ۹ جلد دیگر که اسم کتاب ومصنف معلوم نشد و تفاسیر و تواریخ و کتب زند و پازند و دیگر کتب که تفصیل اسامی شان موجب تطویل است و از کتب نظم و دواوین شعرا که اشعارشان بطریق تمثیل مسطور است ، چون این کتابها را در قدیم الایام تصنیف کرده اند اکثر لغات را بفرس قدیم شرح نموده بودند .... لغاتی که از حدیقه و دیوان حکیم سنائی غزنوی یافته شد از مردمان غزنی و کابل پژوهش نمودم و آنچه از دیوان حکیم ناصر خسرو و سفرنامه او ظاهر گردید از خراسانیان و بدخشیان تفحص کردم ... پوشیده نماند که این کتاب را به ۲۴ باب موافق حروف تهجی که نزد پارسیان متداول است و درآئین سوم مشروحا مرقوم میشود حصر نمودم ... لغات زند و پازند و لغات غریبه که دانستن آن ضروری بود و از آن گزیری نبود و داخل اصل کتاب که مشتمل بر فرس قدیم است کردن مناسب نبود هرکدام را در دری علیحده درج نمودم . "

نکته قابل توجه آنست که مولف بواسطه تعصب خویش در پارسی سره بر طبق شماره حروف پارسی که ۲۴ حرف است کتاب را در ۲۴ باب بخش نمود اما از ذکر نام کسیکه لغات زند و پازند و واژه های غریبه را برایش شرح نموده خود داری کرده است .

چنانچه از مندرجات دیباچه استنباط میشود هنگام ورود اکبرشاه بکشمیر که واقعه سال یکهزار هجری است مولف لزوم تالیف فرهنگ لغات فرس زند ، پازند و پهلوی و دری را بشاه گوشزد میکند و چون اکبرشاه بآئین مزدیسنا متمایل و بدانستن واژه های مزدیسنائی و پهلوی عشق وافر داشته باشعف تمام بتالیف آن امر و در تسهیل وسایل کار و ابتیاع کتب لازمه اوستا ، زند ، پازند ، و پهلوی و دری و جمع آوری فرهنگهای مدون فرمان داده و امر میکند از خزانه عامره مخارج آنرا بپردازند و در ضمن دستور میدهد به اردشیر دانای زردشتی زر فرستاده از کرمان بخواهند تا میرجمال الدین با کمک او فرهنگ نامبرده را تمام نماید .

بیانات فرهنگ جهانگیری در تحت واژه برسم راستی قول بالا را میرساند پس از بیان معنی واژه چنین آمده "شرح این لغت از مجوسی که در دین خود بغایت فاضل بود و اردشیر نام داشت و او را مجوسیان موبد میدانستند و حضرت عرش آشیانی (اکبرشاه) محض جهت تحقیق لغات فرس مبلغها از برای او فرستاده از کرمان طلبیده بودند تحقیق نموده نوشت." و همچنین تحت واژه آذر آمده "فقیر که راقم این حروفم پیری از پارسیان را که در دین زرتشت بود دیدم که جزوی چند از کتاب زند ووستا داشت. چون مرا رغبت و شعف تمام بجمع لغات فرس بود و در فرس از زند و وستا کتابی معتبرتر نیست بجهت تحقیق لغات با او صحبت میداشتم و اکثر لغاتی که در خاتمه این کتاب از زند و پازند و وستا نقل شده از تقریر آن زرتشتی است و او هرگاه قراءت زند مینمود باین لغت که میرسید آدربفم دال غیر منقوله میخواند و میگفت که در کتاب زند و وستا این لغت بدال منقوطه نیامده.

صاحب فرهنگ جهانگیری در بیان اولیه خویش صراحته میگوید اکبرشاه دستور اردشیر را برای یاری او در نگارش فرهنگ چنانکه گفته شد از کرمان دعوت کرده است و البته مقصود او در بیان دومی از "پیری از پارسیان" همان اردشیر میباشد که "اکثر لغات زند و پازند از تقریر آن زرتشتی است."

بولاچمن، در مجله انجمن آسیائی بنگال مینویسد "هیچ سلطانی پیش از این نتوانسته مانند اکبر، اصول بردباری و فراخی حوصله را علانیة از خود نشان دهد، اصولی که بر رعایا و دانشمندان و فرهنگ نویسان نیز موثر گردید. چنانکه لغات مذهبی ستایندگان آتش که اسلام در خاموش کردن شعلهٔ آن جدیت وافر بخرج داد، در فرهنگی که مولف آن سیدی اصیل بود تشریح گردید، منظور مولف در گنجاندن آن واژه‌ها در کتاب خویش فقط رضای اکبر شاهنشاه کشور که باطنا "صوفی و ظاهرا "بواسطه اجرای مراسم پارسی، زرتشتی بود نبوده است.

بقول آنکتیل دوپرون "چون اکبر در هندوستان شخص باکفایتی را نیافت که در تالیف فرهنگ بمیرجمال الدین کمک نماید لذا به مشورت دستور مهرجی رانا، از شاهنشاه ایران شاه عباس صفوی تقاضا کرد دستور اردشیر را از کرمان بهند گسیل دارد."

شاهد دیگر قول بالا کتاب گجراتی است موسوم به "کسر تاریخ قدیم

پا رسیا ن " مولف‌آ ن دستور را با دی ا سپندیا ر قیا مدین ا ز ا هل بروچ می‌با شد که در بین سا لهای ۱۷۵۱ و ۱۸۶۲ میلادی میزیست وکتا ب را ا ندکی قبل ا زفوت خویش طبع نمود . بقول مولف‌مذکور اکبرشا ه دستور ا ردشیر را برا ی تا لیف فرهنگ جها نگیری به هند دعوت نمود . صا حب‌برها ن قا طع نیز بیا ن با لا را در تحت وا ژه برسم تا ئید مینما ید .

چنا نکه گفتیم دستور ا ردشیر در سا ل ۱۰۰۱ هجری بنا بدعوت ا کبرشا ه بهند آ مد ودروبا ر بکمک میرجما ل ا لدین بنگا رش لغا ت مصطلح زرتشتیا ن پرداخت پس ا ز ا تمام کا ر خویش در سا ل ۹۶۷ یزدگردی برا بر ۱۰۰۵ هجری بکرما ن مرا جعت نمود . ثبوت قول فوق نا مه‌ای است ا ز دستور ا ردشیر نا مبرده بدستورقیا مدین پد م سا کن بروچ که راجع بموضو ع آ تشکده نوشته ودررواییت دا را ب هرمزدیا ر ضبط ا ست در روا یت چنین آ مده :

" نبشته شد در روز دین ما ه فروردین قدیم سنه ۹۶۷ یزدجرد شا هنشا ه "

سپس چنین مسطور ا ست " وقتیکه دستور ا ردشیر نوشیروا ن کرما نـــی ا ز ا یرا ن زمین در ملک هندوستا ن پیش ا کبرشا ه آ مده بود آ نگا ه ا ین مکتـــوب بدستور قیا مدین پد م نوشته بود . "

موفقیت ها ی

دختر خردسا ل زرتشتی ا یرا نی دردیـــا ر بیگا نـــه

" گلستا ن با نو دختر ا یرا نی در ۱۲ سا لگی عروس شد . با تبلیغا ت خویش ا فکا ر پا رسیا ن را بمیهن وهمکیشا ن متوجه سا خت . فرا مجی‌پا ندە شوهر گلستا ن با نوبا زرگا ن معروف بمبئی در پیشرفت ا مور ا جتما عی ملت کوششها نموده وپدرزرتشتیا ن ا یرا ن محسوب میشود . بنیا دخیریهٔ زرتشتیا ن بینوا ی ا یرا نی در بمبئی ا زا ثر تبلیغا ت گلستا ن با نوو ا قدا ما ت فرزندا ن ا وست . تا سیس ا نجمن ا کا بر صا حبا ن پا رسی‌وا عزا م ما نکجی صا حب با یرا ن مرهون زحما ت خستگی نا پذیر مهربا نجی پا نده فرزند گلستا ن با نوا ست . خا نواده دا دی شیت برا ی ا قا مت مها جرین زرتشتی پذیرشگا ه بسا ختند . "

عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد

چشم طمع دشمنان دین بگلستان بانو، پدرش باجبار چنانکه درپیش گفته شد باتفاق دختر خردسال از میهن مالوف دیده بردوخت وبمسافرت و مهاجرت بنقطهٔ نامعلوم دوراز خویشان ویاران تن درداد. اهورامزدا بدینوسیله باین کودک خردسال فرصت داد تا درپناه شوهر و بکمک او و فرزندان وبستگان جدید خیرخواه خویش درنجات وکمک همکیشان بیچاره ایرانی خود ابراز مساعی نماید. پیش ازبیان واقعه تذکر میدهد، نخستین پارسی که بجزیرهٔ بمبئی مهاجرت اختیار وسکنی گرفت دارابجی نانابهای نام داشت که در سال ۱۶۴۰ میلادی از سوماری قریه زادبوم خویش ازتوابع سورت برای تحصیل معیشت وکسب نام و اعتبار قدم بیرون نهاد. پیروزه بانو دختر سیاوخش بن کرمانی که درسال ۱۷۴۲ (۱۱۰۳یزدگردی) باتفاق جهانگرد آلمانی در ساحل بمبئی پیاده شد وبیکا بهرام بازرگان پارسی اورادرپناد خود گرفت بارستم جی پسر همین دارابجی ومعرو فبجنرال ازدواج نمود.

بیست وسه سال پس ازدارابجی یعنی در سال ۱۶۶۳ دومین پارسی موسوم بسهرابجی کارواجی ببمبئی رهسپار وچون پیش یک ساعت سازفرانسوی موسوم بچیکه ساعت سازی یاد گرفت، بهچیکه ساعت ساز معروفگردید.

اما سه سال بعدتر در سال ۱۶۶۶ خورشید جی پور پوچاجی آنکه نسلش مصدر خدمات بسیار مهمی نسبت بزرتشتیان ایران گردیدندوبخش مهم موضوع این مقاله میباشند بعزم مهاجرت به بمبئی از بروچ قریه زادبوم خویش حرکت نمود وبعدها به پانده مشهور شد. وجه تسمیه این نام آنکه هنگام پیاده از بروچ حرکت و بسوی جنوب وبمبئی پیش میرفت، بمناسبت اشتعال نائره جنگ بین دولت اسلامی گجرات ودولت مراته هنود، فرمانده ارتش دولت متخاصم اخیر، خورشیدجی را باتهام جاسوسی گرفتار ودرقلعه پاندرنزدیک بلسر محبوس ساخت. لیکن چند ماه بعد پس از ثبوت بی گناهی آزاد گردید ودنبالهٔ مسافرت خود را گرفت و بورود بمقصد بپاندره وبعدها به پانده یعنی باشندهٔ قلعهٔ پاندره معروفگردید.

موقع ورود خورشید جی پانده ببمبئی، جزیرهٔ نامبرده در حال انتقال بدولت انگلیس بود. سران دولت جدید (شرکت هندشرقی) در بخش فارت (قلعه) بساختن استحکامات دفاعیه پرداختند. خورشید جی پانده تهیه مصالح وعملجات ساختمان راکنترات نمود و چون کارش بالا گرفت خانوادهٔ خود رانیز از بروچ به بمبئی طلبید.

خورشیدجی راپسری بود بهرام نام که مانند پدر با شرکت هندشرقی سر وکار داشت وکارهای آنها را بمناقصه برمیداشت . بهرام سه پسر داشت موسوم به : (۱) بیکاجی (۲) خورشیدجی (۳) کارابائی . بیکاجی پسر بزرگ بهرام جی پانده کسی است که دربالا بنام بیکا بهرام ازاویاد کردیم وسیاح آلمانی دختر ایرانی پیروزه بانوراهنگام ورود بهند باوواگذار نموده بود تا بعقد ازدواج مرد محترم پارسی درآورد .

بیکابهرام بین بازرگانان جزیره موقعیت مهمی داشت . درسال ۱۷۲۵ مغازه بزرگی پراز کالا و مشروبات اروپائی دربازار انگلیسها بازنمودکه امروز میدیوزاستریت Meadous Street نام دارد . بیکا بهرام بین انگلیسها وسران شرکت هند شرقی معروفیتی بسزا داشت ویکی از امنای انجمن پارسی پنچایت بود و در ۸۰ سالگی ۲۳ اوت ۱۷۸۳ جهان را بدرود گفت .

بیکابهرام چهارپسر بنام : (۱) لیمجی (۲) پشوتن جی معروف‌بپیسی کاکا (۳) فرامجی معروف‌به فلاکاکا (۴) ورستم جی از خود بیادگار گذاشت .

لیمجی فرزند مهتر بیکابهرام ، سالیان دراز بکمک پدر درمغازه مشغول کار بود . پس از در گذشتش باتفاق برادران مغازه را بنام لیمجی بیکاجی کمپانی توسعه داد وبردایرهٔ دادوستدوبازرگانی بیفزود . اما پس ازمرگ او درسال ۱۸۰۴ برادران شرکت را منحل ساخته هریک جداگانه شرکتی تاسیس وبفعالیت پرداختند . چنانکه پشوتن جی پسر دومی او باتفاق فرزندان خود فرامرز وجمشیدجی شرکتی بنام پستن جی بیکاجی وپسران برپانمود ، پشوتن جی نیز مانند پدر دردورهٔ خود یکی ازامنای انجمن پارسی پنچایت بود . بقول روزنامه بمبئی چابک مورخه ۲۱ مارس ۱۸۴۷ " در امور خویش بسیار منظم و دستگاهش انضباط عجیبی داشت . اقران حتی انگلیسهای متفرعن بسراورشک میبردند . درکارهای انجمنی وبازرگانی آراء دیگران ، دربرابر رای او تحت الشعاع واقع میگشت . پشوتن جی در ۸۲ سالگی در سال ۱۸۴۷ (۱۲۱۶ی) درگذشت . "

امافرامجی پسر سومی بیکابهرام پهلوان مقاله که اینهمه پیش درآمد را برای شناساندن خاندان اوآوردیم باید حامی وناجی بلکه پدر زرتشتیان ایران نامید . اونیز مانند برادر خویش پشوتن جی در سال ۱۸۱۲ مستقلا" ببازرگانی وبابنادر خلیج فارس بدادوستد پرداخت وسفری هم ببوشهر نمود فرامجی چنانکه معمول زرتشتیان زمان بود . قبل از سنین بیست ، ازدواج نمود . نگفته نگذاریم دستور مهرجی رانا ، دستوران دستور هندوستان که

موفقیتهای اورادر دربار اکبرشاه گورکانی سلطان مغول درهوخت شرح داده ایم در ۱۵ سالگی متاهل گردید . فرامجی چون به ۲۱ سالگی رسید پدر سه دختر گردید . اما زن جوان ومحبوب و مهربانش درهمان سال جوانمرگ شد واورا داغدار و پریشان خانمان ساخت .

گفتیم که گلستان بانو در سال ۱۱۴۶ یزدگردی (۱۷۹۵ م) باتفاق پدر درساحل بمبئی پیاده شد و در پناه ایدلجی پور دارابجی لشکری بیارمید و چون نامبرده فرزندی نداشت اورابعنوان فرزندی پذیرفت دوسال پس از فوت عیال فرامجی یعنی درسال ۱۷۹۸ (۱۱۶۶ی) ایدلجی چون دید آن نیکمرد مردم نواز گرفتار بیخانمانی وکودکان خرد میباشد ، دختر خوانده خود گلستان بانو را بعقد ازدواج اودرآورد گلستان بانو هنگام عروسی ۱۲ سال داشت وشوهرش فرامجی ۲۳ سال .

هما نطوریکه بیکابهرام ، پیروزه بانودختر جوان وزیبا ونخستین مهاجر زرتشتی ایران را به بمبئی درسال ۱۱۰۳ یزدگردی (۱۷۴۲ م) بعقد ازدواج رستم جی پتل در آورده اورابسر وسامانی رسانید وهمچنانکه خاندان پتل بواسطهٔ خوش قدمی و نیک نفسی آن بانوی پارسا بمقامات عالیه نائل گردیدند اهورامزدا بیکابهرام را نیز فراموش نفرمود ودر پاداش این عمل نیک گلستان بانو دختر خوشکل و نیکخورا به بمبئی مهاجرت داداین دومین مهاجر را بوسیله ایدلجی درخانواده او داخل وبعقد ازدواج پسرش فرامجی درآورد .

خاندان پانده بویژه فرزندان فرامجی از اثر جدیت وفعالیت وخوش قدمی گلستان بانو شهرت خاصی حاصل کرده ومصدر خدمات بسیار مهم اجتماعی و دینی گردیدند .

گلستان بانو بین پارسیان بمبئی بنام گل ولایت یعنی گل میهن معروف بود .

کلیه هندیها ازواژه ولایت شهر زادبوم خویش راارادە مینمایند . چنانکه هرگاه عازم دیار خویش باشند میگویند بولایت میرویم .حتی انگلیسها نیز هنگام مراجعت بانگلستان میگویند بولایت میروند . مردم بواسطه محبتی که بگلستان بانو داشتند دربین خود با نام گل ولایت از او سخن میراندند . نیک نفسی وخوش بینی اوبحدی مشهور بود که مانکجی صاحب ها تریا درکتاب خویش اظهار سیاحت ایران صفحه ۱۶۴ مینویسد :

" گلستان بانو بسیار نیک نفس وسخی طبع بود ، نسبت به بینوایان ومسکینان دلسوزی ورافت نشان میداد . بانوئی بود دانشور ودیندار ، خوش خلق و شیرین سخن ، با همه بمدارا ومحبت سلوک مینمود چنان این بانونیک

نفس و خوشقدم بودکه پارسیان هنگام دعا بفرزندان وخویشان ونوادگان خود میگفتند چون گل ولایت خوش یمن وخوش نصیب باشی . "

گلستان بانو را ۹ فرزند بود . اسامی آنها بترتیب عبارتست از :
۱ - برزوجی ۲- پشوتن جی ۳ - مهربانجی ۴- بهرامجی ۵ - دارابجی ۶- دنبائی که با دادابائی هرمزجی کاماجی عروسی نمود ۷- دینبائی بانوی پستن جی بروزجی لالا ۸- باچوبائی عیال منوچهر جی فرامجی کوهلا ۹- آبنهیر که بعقد ازدواج سردینشاه مانکجی پتیت بارون اول درآمد وبنام لیدی شکربائی نامیده شد .

اوضاع زرتشتیان ایران چنانکه سابقا " اشعار داشتیم درآن دوره بسیار خراب بود . از اثر تعدیات وستمهای بی پایان ، مستاصل وپریشان روزگار وبسوی بمبئی فرار مینمودند . مانکجی صاحب در یکی از مجالس سخنرانیهای خویش در سال ۱۸۶۳ میلادی (۱۲۸۰ هـ قمری) در حضور بزرگان پارسی چنین اظهار داشت : " سابقا " اکثر ازاهالی ایران بی تمیز وفتنه انگیز وشریر ومغرور بودند . اکنون ازنتایج آن اشخاص بمقتضای عاقبت گرگزاده گرگ شود الواط واشرار چند درایران هستند که پیروی از آباواجداد خود کرده ساعت بساعت برشرارت و جرئت خود افزوده درمقام آزار مردمان بی آزار برمیآیند واز هر نوع ظلم وستم رواداشتن درباره هر کسی مضایقه نمیکنند علی الاتصال برخلاف شرع انور بمعصیت های کبیره اشتغال مینمایند . ودرپی و درصدد خرابی مملکت ورعیت برآمده شرارت ومفت خوری خودرا پیشه کرده ازهرنوع تعدی وبیحسابی مضایقه ندارند وفتنه انگیزی رابجائی رسانیده اند که باعث قتل وعزل وزرای سلطنت واولیای دولت نیزگردیده اند درابنصورت تصور بفرمائید بیچاره زرتشتیان ساکنین ایران خصوصا " متوقفین شهر یزدوکرمان چه حالت دارند هرگاه ده یک اینگونه تعدیات وبیحسابیها وظلم وستم که درباره زرتشتیان ایرانی می شود درباره هرمذهب وملت دیگری میشد الیحال تا بمقاومت نیاورده ناچار فرار اختیار میکردند یا دست از دین وآئین آباواجداد خود برداشته یااینکه خودرا هلاک مینمودند . در اینصورت زرتشتیانی که فی الحال درایران اقامت دارند الحق جای آن دارد که هرآن، هزاران تحسین برایشان نمایند ....

بجهت استحضار حضار همینقدر عرض مینماید که این مسافر حین اقامت درایران سرزمین برای سرپرستی زرتشتیان متوقفین یزدوکرمان با مخارج و خسارت بسیار وزحمت ومشقت بیشمار واستدعا وتمنا ، از طرف اولیای دولت

وامنای شریعت مطهره وبزرگان واعیان یزد وکرمان خاطر جمعی واطمینان حاصل وهمگی رادرتحت سرپرستی معاونین خود قرار داده بود . باوجود آن در این مدت با آن همه اهتمام هفت نفر از زرتشتیان از دست الواط واشرار بقتل رسیده چندین نفر از ضرب قمه وخنجر زخمی گردیده وقریب چهل نفر رادرعرض راه برهنه کرده اسباب و اموال آنها را برده‌اند.

از اینها گذشته گاهی درخیال قتل این مسافروبنده زاده هرمزدیار هم افتاده ، دایم در صدد فرصت بوده‌اند ... اکنون تصور بفرمائید که با اینهمه اهتمام وصدور احکام موکده از طرف اولیای دولت وامنای شریعت که فی الحقیقه دراین اوقات بهیچوجه راضی بتعدی به طایفه زرتشتیان نیستند اینطور حرکات از الواط واشرار بظهور میرسد آیا حال سابق این گروه بچه پایه بوده است ؟ " (نقل از ترجمه اظهار سیاحت ایران)

برای تهیه آسایش وسرپرستی مهاجرین زرتشتی به بمبئی که شماره‌ٔ آنها اخیرا " روبافزونی بود فرزندان گلستان بانو دست باقدامات مجدانه زدند . برزو فرزند مهتر اوباکمک برادران خود پشوتن جی ومهربانجی در سال ۱۸۳۴ (۱۱۹۹ یزدگردی) خیریه‌ای بنام خیریه‌ٔ زرتشتیان بینوای ایرانی تشکیل وازخیرخواهان غالبا " نوه ونوادگان کیخسرو ایزدیار وپیروزه‌بانو عیال رستم جی پتل که درگذشته ازاویادکردیم وخویشان آن‌ها درخواست اعانه نمودند .

سیل دهش دهشمندان روی بافزونی نهاد بنابراین برزو درپنجسال بعد دردهم اوت ۱۸۳۹ برای دادن ترتیبات بهتری دراداره امور خیریه وسرپرستی مهاجرین کلیه دهشمندان رادرمجلسی دعوت وبتصویب آنها شالوده انجمن خیریه زرتشتیان بینوای ایرانی رابنام Destitude Irani Charity Funds ریخت و متولیانی چند برای اداره امور خیریه بریز زیر معین گردید .

۱ـ فرامجی بیکاجی پانده شوهر گلستان بانو وپدرموسس (رئیس)
۲ـ فرامجی نوشیروانجی پتل نسل چهارم پیروزه بانو (متولی)
۳ـ پستن جی رستم جی پانده برادرزاده فرامجی بیکاجی (متولی)
۴ـ منوچهر جی فرامجی کاما (متولی)
۵ـ پشوتن جی فرامجی پانده فرزند گلستان بانو (دبیر)
۶ـ مهربانجی فرامجی پانده فرزند گلستان بانو (دبیر)

سرمایه خیریه‌ٔ نامبرده دهسال بعدتر هنگام تنظیم تولیت نامه وثبت آن بر طبق آئین نامه دولتی به ۲۹۴۷۶ روپیه میرسد .

با جدیت مهربانجی دبیر خیریه در سال ۱۸۵۰ برای آسایش واقامت مهاجرین ایرانی یک قطعه زمین وسیع دربهترین نقطه هوادار بمبئی در چوپاتی از یک نفرهندوابتیاع گردید . خورشیدجی اردشیر دادی شیت خانواد که پیرو تقویم ایرانی میباشند و نخستین بار آتش بهرام ودرمهر قدیمی را دربمبئی بنا نهادند ونسبت به زرتشتیان ایران کمال محبت راداشتند حاضر شدکه برزمین مذکور پذیرشگاهی مخصوص زرتشتیان ایران بسازد .
اما روزگار باوامان ندادودر ۲۱ اوت ۱۸۵۱ درگذشت . لیکن درصبح چهارم پسرانش اردشیر جی و نوشیروانجی وهومجی ودخترانش مهربانوومانک بانو ونوادگانش هیرجی جهانگیرردی منی حاضر شدند فکر آن روانشاد را عملی و پذیرشگاهی بزمین مذکور بنامگانه آن مرحوم برای مسافرین ایرانی بنا نمایند به پیروی قول خویش درسال ۱۸۵۳ عماراتی درآن محل ساختمان کرده حواله امنای خیریه نمودند درسردر عمارت برسنگ مرمر به زبان فارسی و گجراتی و انگلیسی چنین نوشته شده است :
" بنام پاک یزدان بخشنده مهربان ، خیراتخانه خورشیدجی اردشیرجی دادی شیت که بجهت پرورش غربای زرتشتیان ایران ساخته درتصرف فترستیان (متولیان) داده فی سنه ۱۲۲۲ یزدگردی مطابق ۱۸۵۳ عیسوی موافق ۱۹۰۹ بکرماجیت (سه معموله بین هنود)
خورشید جی دادی شیت فرزند مهتر اردشیر دادی شیت میباشد ، بزرگواری که مرزبان ظهراب کسنویه‌ای را مامور احداث قریه مبارکه دریزد ونجات دسته‌ای از زرتشتیان آنجا نمود . موقع فرصت درآینده ازاوسخن خواهیم راند .
با بنای پذیرشگاه کار مهاجرین زرتشتی سروسامانی گرفت . هنگام ورود به بمبئی دربدروسرگردان نمیشدند . ازدلسوزیهای گلستان بانووفرزندانش نه آنکه برای اقامت خود محلی یافتند بلکه مخارج خوراک ولباس کلیه واردین بپذیرشگاه تاهنگام اشتغال بکار وکسب با خیریهٔ نامبرده بود .
ایران بویژه یزد درسال ۱۸۷۱ (۱۲۴۰ یزدگردی) ببلای قحطی سختی دچار گردید : بسا از زرتشتیان از بینوائی بناتوانی رسیدند . از خبر واقعه، پارسیان خیراندیش، پارسیانی که خون تازه ایرانی درعروق خودداشتند ویا بعبارت‌دیگر نیمه ایرانی بودند پریشان گشتند بتوسط سفارتخانه انگلستان بزرتشتیان کمک رساندند سیل مهاجرت اینان بسوی بمبئی جریان یافت . گروهی دراین مسافرت جان برباددادند جمعی درزیرریگ گرم بندرعباس بغنودند دسته‌ای که پس از چندین ماه بمقصد رسیدند شبحی بیش نبودند و

بتوسط امنای خیریه یکسره به بیمارستان منتقل گردیدند مگر اندکی بپذیرشگاه وارد شدند ، چون عمارت پذیرشگاه گنجایش آنهمه مسافرین را نمیداد. بنا بدرخواست مهربانجی پانده سومین فرزند گلستان بانو سرکاوسجی جهانگیرردی منی بارون اول درسال ۱۸۷۲ ساختمانی دیگردرزمین پذیرشگاه بنامگانه همان خورشید جی دادی شیت جد مادری خود بساخت و برسردرآن سنگی بدینگونه به زبان انگلیسی وگجراتی وپارسی نصب نمود.

" این مسافرخانه راسرکاوسجی جهانگیرردی منی نایت سی اس آی بیادگار روح پرفتوح جد خودش خورشیدجی اردشیر دادی از پول خویش بنا نموده بجهت مساکین زرتشتیان ایران درسنه ۱۲۴۱ یزدگردی وسنه ۱۸۷۲ عیسوی. "

سرمایه خیریهٔ نامبرده درسال ۱۹۳۵ هنگام تنظیم وتثبیت آخرین تولیت نامه به ۸۶۴۹۰۰ روپیه رسید واینک ۱۰۹۶۴۰۸ روپیه میباشد ازمنافع آن هرماهه درحدود ۱۲۰۰ روپیه نقد به بینوایان زرتشتی ایرانی بمبئی کمک خرج پرداخته میشود و درحدود ۸۰۰ روپیه مخارج مراسم دینی صاحب خیران وخوراک باشندگان پذیرشگاه میرسد .

اسامی متولیان امروزی آن بترتیب از قرار زیراست : دکتر دادی بائی نوروزجی شاعر (رئیس) کیخسرو هرمزجی کاماورستم جی بیژن جی آل بلس (متولی) دارا بکیخسرو دارابجی پانده ونوروزجی جهانگیر کاماریا (عضو)

این رشته سردراز دارد . برگردیم باصل موضوع وکارنامه گلستان بانو وشوهر وفرزندانش . فرامجی بیکاجی شوهر گلستان بانو پس ازیکدورزندگانی درخشان وکسب نام و شهرت در ۷۳ سالگی روز تیرایزد وشهریور ماه قدیم ۱۲۱۶ (۷ فوریه ۱۸۴۷)جهانرا بدرود گفت .

نامه نگار وقت نوروز جی دارابی چندار ودبیر روزنامه بمبئی چابک در ستایش اومینویسد : " یکی از بزرگان پارسی وشخصیت برجسته گروه زرتشتیان قدیمی فرامجی بیکاجی پانده معروف به فلاکاکا پس از ۷۶ سال زندگانی پس از خدمت وفداکاری از این گیتی ناپایدار رخت بربست وبسرای جاودانی شتافته ، روح پاکش قرین سروش ایزد واشوزرتشت سپنتمان گردید این مرد اشویکی ازبزرگان نامور جامعه پارسی وبازرگان معروف وامین جزیره بمبئی وخیرخواه توانگران ومربی مهربان ناتوانان بوده پدرزرتشتیان ایران محسوب وپشت وپناه وپرورنده مسافرین دربدر وپریشان روزگار وناجی وحامی و تسلی بخش دردمندان بود .

مردی بود پرهیزگار، فریضه گذار، سپاسگزار دانادل، دلسوز، فروتن، شریف، راست گفتار فرصت شناس، درستکردار، اریاب، دانشمند، صاحب فرزندان وقبیله، باهمت، باعیش ونوش دمساز، شوخ وظریف، فعال، مشاور مهربان وهمدرد وخیرخواه و بالجمله دوست نیکی ودشمن بدی."

روزنامه نامبرده سن فرامجی را ۷۶ اشتباها" نوشته است. رتن جی وچا صاحب بمبئی بهار در ص۲۸۵ درستایش او مینویسد: "از معاینات و مشاهدات خود می گویم که روانشاد فرامجی بزرگی بود نمونه کاملی پرهیزگار سادگی، دینداری، خوش یمنی. اگر ازبزرگان سابق کسی درحیات باشد و بدرستی قولم گواهی خواهد داد لذا بگفتار خود بیشتر ادامه نمیدهم."

فرامجی بیکاجی، صاحب بهترین صفات حمیده وفضایل نیکو بود وبا بهترین وپاکترین خون وخانواده ایرانی وصلت نمود گلستان بانو همسر نجیب ومهربانش بقول مانکجی هاتریا "هیجده سال پس از اودر ۸۰ سالگی روزتیر ایزد ومهرماه قدیم ۱۲۳۴ (۷ مارس ۱۸۶۵) درحالیکه شهرت نام نیکش درهند پیچیده وخانواده بزرگ ودلسوز ومهربان وخدمتگزار ونوع دوست ومردم پروری که در کمال خوشی وشادکامی بودند از خود بیادگار گذاشت، رهسپار گروثمان و قرین شوهر مهربان گردید.

گلستان بانو درطی زندگانی خویش با موفقیت همراه ونوادگان بسیاری دورش جمع وبمشاهده سومین نسل خود نائل ویا بعبارت دیگر مادرجدوجده گردید.

درزندگانی کسی راسراغ نداریم که مانند گلستان بانو خوش قدم بوده واز حیات خود برسودمند چیده باشد، بشودکه همه مانند اومهربان، خوش یمن ونیک نفس باشیم."

تکرار پی درپی مصایب همکیشان درایران و تبلیغات گلستان بانو بود که شوهر وفرزندانش درراه خدمت بهمکیشان ایرانی اینهمه فعالیت ابراز داشتند و سایر خویشان ودوستان وآشنایان را بمساعدت تشویق نمودند، جماعت زرتشتیان ایران راازپرتگاه نیستی برهانیدند. خون پاک این دختر نجیب ایرانی واحساسات لطیف ودعاهای بی ریای او درباره اهورامزدا پسران و دخترانش را برای خدمت بمیهن وهمکیشان ایرانی ونوع پرستی برانگیخت. خواهران گلستان بانو که سابقا" از آنها نام برده ایم مانند اومصدر چنین خدمات مهم فراموش نشدنی نشدند، بیائید ازخدا بخواهیم بشودکه ما و فرزندانمان چون گلستان بانو وفرزندان اودرخدمت بمیهن وبهدینان موفق

گردیم . آمین

کیخسرو ایزدیار پدر گلستان بانو چند سال پس از آنکه دختران وفامیل خود را درساحل بمبئی پیاده وهمه را عروس نمود راه دیار آخرت پیمود گل نار دختر آدرباد کرمانی عیال کیخسرو ومادر گلستان بانو سالهای درازی درهند بزیست وبنام کووربائی نامیده شد : مانکجی صاحب درضمن آثار خود از آشنائی خویش با گلنار وپاکی واشوئی او اشاره‌ها نموده است .

برزو فرامجی فرزند مهتر گلستان بانو و فرامجی بیکاجی است . درسال ۱۷۹۶ قدم بعرصه وجود نهاد ودرسال ۱۸۲۳ ببازرگانی بچین مسافرت نمود پس از اندک مدتی از آنجا مراجعت وباتفاق جهانگیر هیرجی ردی منی (پدرسرکاوسجی جهانگیر بارون اول) ولکشمن هریچندر شرکتی بنام برزوجی جهانگیر کمپانی تاسیس وبتجارت وحق العمل کاری پرداخت . شرکت مذکور درماه آوریل ۱۸۳۲ منحل گردید . یکسال بعد بنمایندگی شرکت معروف موتیچند امیچند بسمت سواحل ملبار رهسپار شد . درامارت نشین میسوربا مهاراجه آنجا آشنائی حاصل نمود مهاراجه مجذوب کفایت ودرایت او گشته وی را دردربار خویش عزیز و محترم داشت ومامور توسعه بازرگانی امارت نشین خود نمود برزوجی تا هنگام وفات ۱۸ نوامبر ۱۸۴۴ دردستگاه مهاراجه نفوذی بغایت داشت . برزو چنانکه گفته شد باتفاق برادران خویش درتهیه وسایل رفاهیت مهاجرین زرتشتی به بمبئی وایجاد انجمن خیریه زرتشتیان بینوای ایرانی نهایت اهتمام را مبذول داشته است .

پشوتن جی دومین فرزند گلستان بانو است و درسال ۱۸۰۶ متولد گردید در سال ۱۸۳۰ بشرکت برادر خویش مهربانجی بنام پستن جی ومهروانجی مغازه‌نوشابه فروشی وکالای نفیسه وامتعهٔ اروپائی باز نمود وشعبات آنرا درسال ۱۸۴۴ در شهرهای کراچی ، مسگر ، فیروزپور وحیدرآباد سند دایر نمود . باکناره‌گیری مهربانجی درسال ۱۸۴۵ ازشرکت مزبور برادر کهتر بهرامجی را با خود یار و ببازرگانی ادامه داد . پشوتن در ۱۲ ژوئن ۱۸۵۳ جهان را بدرود گفت .

مهربانجی سومین فرزند گلستان بانو است در سال ۱۸۱۲ از مادر بزاد و درخدمت بگروه زرتشتیان ایرانی وجماعت بهدینان وجددینان خدمات گرانبهائی انجام داد .

مهربانجی چنانچه گفتیم درسال ۱۸۳۰ باتفاق برادر خویش پشوتن ببازرگانی پرداخت اما ۱۵ سال بعد شرکت را منحل ومستقلا" بتجارت مشغول شد و درضمن حق العمل کاریهای شرکتهای انگلیسی را نیز انجام میداد . درسال ۱۸۶۳بشرکت نوشیروانجی فرزند خودودادابجی برادر کهتر وهنجی بائی پشوتن برادرزاده

خویش شرکتی بنام مهربانجی فرامجی پانده ایجاد نمود. درسال ۱۸۶۰با تفاق دینشاه (بعد به سردینشاه پتیت ملقب‌شد) ونوشیروان فرزندان مانکجی پتیت نمایندگی شرکت محدود کارخانه نخریسی و نساجی مانکجی پتیت واقع دربمبئی وسپس نمایندگی کارخانجات دیگر راهم برعهده گرفت. بعد چندین کارخانه پنبه پاک‌کنی در نقاط مختلفه هند دایر کرد.

مهربانجی چنانکه گفته شد در سال ۱۸۳۴ بکمک برادر مهتر خویش برزوجی درجمع آوری خیریه برای آسایش مهاجرین زرتشتی دست باقدامات مجدانه زد و تا۵ سال دبیر افتخاری آن خیریه بود وامورش را باحسن وجه اداره مینمود. نخستین تولیت‌نامه آنکه درسال ۱۸۴۹ تنظیم وبثبت رسید از اثر جدیتهای او بود.

پس از روبراه شدن امور رسیدگی باحوال مهاجرین زرتشتی دربمبئی مهربانجی بیکار نشست و بتشویق مادر وکمک سردینشاه پتیت شوهر خواهر کهتر خویش انجمن بهبودی حال زرتشتیان ایران، دربمبئی را دایر ساخت ومانکجی صاحب پورلیمجی هاتریا را بعنوان نمایندگی با یران اعزام داشت. انجمن نامبرده درایران بانجمن اکابر صاحبان پارسی معروف‌میباشد. درآینده برسرآن صحبت خواهیم داشت. مهربانجی تاآخرین لحظه حیات ریاست آنرا دارابود.

درسال ۱۸۵۶ بنا بتوصیه گلستان بانو مادر خویش بمانکجی صاحب‌دستورداد درزیارتگاه خاتون بانو نزدیکی عقدا یک خیله بزرگ وگنبد پیررا بخرج اوبسازد درسال ۱۸۶۹ مهربانجی بتولیت انجمن پارسی پنجابت برگزیده شد.

مهربانجی نه اینکه تنها درفکر مهاجرین زرتشتی ایران بود بلکه‌همکیشان پارسی هندوبینوایان میهن ثانوی رانیز از نظر نینداخت. در ۷ مارس۱۸۶۵ روز درگذشت مادر خود گلستان بانو مبلغ صدهزار روپیه بانجمن خیریه مهربانجی پرداخت‌که خود موجد آن بود تااراضی وسیع بخش‌گیرگام که آنزمان کشتزار بود بقیمت مناسب‌ابتیاع وبقیمت‌تمام شده یاارزانتر درقطعه هائی کافی برای ساختمان یک‌خانه بزرتشتیان طبقه متوسط بفروشند مشروط براینکه برای نشیمن خود یا زرتشتیان دیگر بکاربرند. بدینطریق درمحله کرل وادی تحت سرپرستی خودش اراضی وسیعی خریداری شد وبقیمت مناسب‌بین پارسیانی که از گجرات به بمبئی رهسپار میشدند توزیع وکولونی پارسی نشین درآنجا برپا نمود. اکنون‌که قریب‌صدسال از واقعه میگذرد وکلیه بخش‌گیر کام هندونشین شده است‌باز پارسیان زیادی درآن محله سکنی دارند.

مهربانجی درانجام این نظریه که با موفقیت تام همراه بود موازی ۲۵ هزار روپیه خسارت را از کیسه فتوت خود بذل نمود . کاش خیرخواهی نیز درایران پیدا میشد تا باپیروی از فرزند نیک نهاد گلستان بانو اراضی وسیعی را در تهران که نسبتا " ارزانتر از قطعه های کوچک میباشد بخرد وقطعه قطعه کرده بقیمت تمام شده بین زرتشتیان بشرط اقامت خود یا بهدینان بخش نماید ومحله تمام زرتشتی نشین درتهران بوجود آورد

مهربانجی برای اقامت موقتی پارسیانی که از دهات اطراف وبخشهای گجرات برای انجام امور خویش به بمبئی میآمدند پذیرشگاهی با مخارج ۱۱۴۷۴روپیه بنا نمود ودرروز درگذشت مادرخویش گلستان بانو افتتاح و پذیرشگاه پانده نامیده شد اینک پذیرشگاه مذکور محل استفاده عموم زرتشتیان میباشد وهیچوقت خالی از مسافر نیست .

مهربانجی بیماران بینوای زرتشتی نیازمند بآب وهوا و استراحت را نیز فراموش ننمود . در کنار دریا بهترین محل بخش قلابه دربمبئی روی زمین بسیار وسیعی آسایشگاه بزرگی با مخارج ۴۱۴۱۱۰ روپیه برای اقامت چندماهه زرتشتیانی که نیازمند بآب وهوا واستراحت باشند ساختمان نمود . این آسایشگاه مشجر ، گنجایش اقامت ۷۶ خانواده زرتشتی دارد . در ۴ دسامبر ۱۸۶۵ جشن گشایش آنرا گرفتند . وباغ مهربان نام نهادند. درموقع نگارش این مقاله درحدود بیست خانوار زرتشتی ایرانی درآنجا ساکن میباشند .

بغیراز آنچه در بالا ذکر شد مهربانجی در حدود ششصدهزار روپیه بعناوین مختلفه از دارائی خود انفاق نموده است . مهربانجی در ۶۴ سالگی ۷ مارس ۱۸۷۶ برابر فروردین ومهرماه قدیم ۱۲۴۵ یزدگردی ۱۱سال پس از درگذشت مادر خود بمینو مسافرت کرد .

بهرامجی چهارمین فرزند گلستان بانو بنمایندگی برادران دراداره کراچی بکار مشغول و شعبات تجارتخانه رادرشهرهای سند تاسیس نمود و زمین ساده آرامگاه پارسیان را در حیدرآباد سند بخرج خود گلکاری و اطرافش دیوار کشید . بهرامجی درعین جوانی در ۲۸ سالگی ۱۵ دسامبر ۱۸۴۷ درگذشت .

دارابجی پنجمین فرزند گلستان بانو است درسال ۱۸۲۸ متولد شد و اولین زرتشتی است که در سنگاپور اداره باز کرد وببازرگانی مشغول شد.

در سال ۱۸۶۳ چنانکه گفتیم در شرکت مهربانجی فرامجی پانده وخیریه بینوایان زرتشتی ایرانی بود . بنامگانه روانشاد مادرش گلستان بانو دخمه وآتشگاه نزدیک آنرا با خرج خویش درکرمان بمبلغ ۸۰۷۵ روپیه بساخت دخمه وآتشگاه نامبرده دردهم ژوئیه ۱۸۶۷ تقدیس وافتتاح شد . دارابجی در ۲ ژوئن ۱۸۹۰ (فروردین ودیماه ۱۲۵۹ ی) بدار آخرت شتافت وپنج فرزند بنام کاوسجی ، فرامجی ، پستن جی ، خورشید جی ، و برزوجی ازخود بیادگار گذاشت .

ازآنچه گذشت دیده میشود پسران گلستان بانو دیندار ، فعال ، باکفایت و درایت بوده وبهازرگانی باطراف واکناف وحتی چین وسنگاپور مسافرت نموده ودرکارهای خود موفق وکامروا بوده شهرت خاصی حاصل کرده‌اند . فرامجی بیکاجی شوهر گلستان بانو چنانکه گفتیم ببوشهر وبنادرخلیج فارس مسافرت ودرآنجاها دادوستد داشته است . اگر فرصت یاری کرد راجع به شکربانو کهترین دختر گلستان بانو وفعالیتهای اووشوهرش سردینشاه پتیت وبرادرش مهربانجی که دربالا ازاوسخن داشتیم درآینده بیشتر صحبت خواهیم کرد .

پاسخ پرسش آقای اردشیر برزگر درموردتاریخ :

چندی پیش متوجه شدم که آقای اردشیر برزگر درشماره پنج دورهٔ پنجم هوخت از انجمن زرتشتیان تهران ودکتر جمشید اونوالا واینجانب درمورد تاریخ یزدگردی سئوال نموده بودند . آقای برزگر دردرستی تاریخی که دکتر اونوالا درکتاب خویش " مسکوکات تبرستان " تقویم تبرستانی و ۱۱ ژوئن ۶۵۲ میلادی برابر ۳۲ هجری را مبداء آن میدانند تردید نموده واینکه مورخان نامی تبرستان حسن بن اسفندیار واولیاء الله آملی ومیرظهیرالدین مرعشی ازتاریخ دیگر که " عجم بنونهاده بودند " ومبداء آن سال ۶۱۰ میلادی و ده سال پیش از هجرت میباشد سخن بمیان میآورند . آقای برزگر معتقد است " ایرانیان باستانی را مانند ملل دیگر مبداء تاریخ نبوده وسال جلوس هرپادشاهی را مبداء تاریخ خود قرار میدادند که دردوره‌ی پادشاه دیگر ازنوآغاز میشد... ایرانیان بنا بروش نیاکان باستانی مبداء تاریخ خود را از سال جلوس یزدگرد سوم آخرین پادشاهان ساسانی (۱۰/۱۱ هـ = ۶۳۱ م) برگزیدند که تاامروز دنباله دارد وگروهی سال کشته شدن یزدگرد (۳۱/۲ هـ برابر ۶۵۲ م) وگروهی سال تولد اویعنی (۶۱۰ م) برابر با سال بعثت پیغمبر اسلام رابرگزیدند . "

درپاسخ نوشته آقای برزگر اینجانب با استفاده از "تقویم وتاریخ درایران" تالیف آقای ذبیح الله بهروز وتحقیقات ومطالعاتی که مستقلا" ازمنابع دیگر بعمل آورده باین نتیجه رسیده‌ام که محال است ایرانیان باستان با آنهمه فرهنگ وبزرگواری که جهان تمدن رامدیون خویش ساخته‌اند تقویم وتاریخ مستقلی از خود نداشته باشند. ابن خلدون نقل از طبری میگوید "درایام ملوک الطوایف ولادت عیسی بود این ولادت در سال ۶۵ازغلبه الاسکندر برسرزمین بابل درسال ۵۱ اشکانی بود" ازاینقرار اشکانیان ازخود تاریخ مستقلی داشته ومبداء آن ۳۲۲ سال پیش ازمیلاد است. درکتب پیشینیان بدو تاریخ دیگر برمیخوریم که دردوره اشکانیان بوده یکی تاریخ بن زایش مهرکه بقول بهروز مبداء آن ۲۷۱ پیش از میلاد ودیگر تاریخ نیبران مبداء آن ۲۰۸ پیش ازمیلاد میباشد. سال نزول وحی را بمانی در سال ۵۳۹ مهراشکانی و سال مرگش را ۵۲۲ نیبران داده‌اند. آقای تقی زداده درکتاب خویش "گاه شماری درایران قدیم" ازتاریخهای اوستای جدید وپارسی قدیم واوستای قدیم که درایران معمول بوده سخن میراند. ولی تاریخهائی بااین نام بغیر از پارسی که مبداء آن هم فرق دارد دیده نشده است.

دردوورقه ازتقویم پهلوی اشکانی که پنجاه سال قبل درتورفان چین پیدا شده وقدمت آن بقرن هشتم قبل از میلاد میرسد نام تاریخ یزدگردی آمده‌است. بعد راجع بآن صحبت خواهیم داشت. بنابراین ایرانیان باستان قبل ازیزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی وحتی قبل از دوره اشکانیان صاحب تاریخی بوده‌اند که از زمان قدیم بنام یزدگردی معروف بوده است. کلیه "تقویم یزدگردی معمول که امسال سال ۱۳۲۴ آنست ومبداء آن اول فروردین وسه شنبه ۲۲ربیع الاول میباشد ومنسوب به یزدگرد سوم وسال جلوس اواست ازاونیست، زیرا سال ۱۱ هجری وشب سه شنبه وماه ربیع الاول سال وروزوماه رحلت سیدکاینات رسول الله است. بقول مورخان ایران وعرب یزدگرد نه آنکه درآنسال برتخت سلطنت ایران جلوس ننموده بود بلکه ایرانیان از وجود اوهم بیخبر بودند وچون پوراندخت درجنگهای بعدازسال ۱۴ هجری شکست سختی خورد بزرگان برآن شدند مردی را از خاندان ساسانیان پیدا کنند و برتخت نشانند.

بقول مورخان درماه چهارم ازپادشاهی اردشیربن شیرویه ابوبکربخلافت رسید.. (حمزه) خالد درسال دوازدهم هجری بفرمان ابوبکر بایران لشکر کشید و در موضوع الحفیر بهرمز یکی از اسواران برخورد کرد. (مجمل) چون هرمز خبر آمدن دشمن راشنید شاه اردشیر را مطلع ساخت. (ابن الاثیر) ابو

عبیده بفرمان عمر بعراق شتافت خسرو مرده بود وپوراندخت بجای او نشسته بود رستم وفیروزان دوقیم بودند بکارهای ملک می پرداختند وهردوضعیف بودند لشکر ابوعبیده شکست خورد وهمه کشته شدند . (یعقوبی) جنگ جسر که ابوعبیده در آن کشته شد آخر رمضان سال ۱۳ هجری بود . (بلاذری) فیروزان و رستم بپوراندخت گفتند نام زنها وکنیزان خسرو وخاندان ساسانیان بما بده واو دادوایشان درطلب آنها فرستادندتا مردی را ازفرزندان کسری نشان دهند . ایشان گفتند جزیک پسر بنام یزدگرد شهریار نمانده اوراآوردند مسلمانان بعمر خبردادند واین درذیقعده سال ۱۳ هجری بود . (طبری)چون یزدگرد بتخت سلطنت نشست روزگار خلافت عمر بود وحرب قادسیه (مجمل) جنگ قادسیه درسال ۱۵ هجری بود . (تاریخ گزیده) اندر عهد یزدگرد شهریار پنجسال عمر خلیفه بود وبعد عثمان (مجمل) عمر دهسال وششماه خلافت کرد و درسال ۲۳ هجری کشته شد . بقول حمزه اصفهانی نقل از موسی بن عیسی کسروی ومجمل التواریخ ، یزدگرد شهریار در سال ۹۵۳ اسکندری برابر ۲۰ هجری بسلطنت رسید .

هبة الدین لاری منجم قرن نهم هجری در شرح هئیت قوشچی پس از نقل روایت معمولی جلوس یزدگرد درسال ۱۱ هجری مینویسد " ولیکن اینها موافق تاریخ مشهور نیست چه این سال ، سال وفات سید کائنات است و در تواریخ چنان مذکور است که لشکر ظفراثر اسلام چون متوجه جنگ ایشان شد پوراندخت از دختران کسری پادشاه بود " صاحب روضه الصفا نیز بهمین روش در خاتمه ذکر روایت معمولی میگوید " درکتب معتبره بنظر رسیده که اسلام جابان بلکه واقعه قتل ابوعبیده وجسر درزمان حکومت پوران قبل ازآنکه یزدگرد برمسند سلطنت نشیند دست داد . "

ازآنچه گذشت دیده میشود که درسال ۱۱ هجری برابر ۶۳۲ میلادی یزدگرد سوم برتخت سلطنت ایران ننشسته وایرانیان ازوجود اوبی اطلاع بودند .
بنابراین اگر در آنسال بپادشاهی نرسیده سنه یزدگردی معمول ازاونیست و سنه رحلت حضرت محمد میباشد . این تاریخ تاروزگار درازی دوش بدوش تاریخ هجری تاریخ عربها بوده . سنه هجری درزمان خلفای عباسی بصورت امروزی درآمد وسنه رسمی شد وسنه رحلت بتدریج متروک گشت . اما کارگردانان مدعیان نبوت وظهور در قرن سوم وچهارم هجری که جدال وبحث برسر تاریخ و تاریخگذاری بلند کردند واختلال درنوشته های پیشینیان امرعادی گشت ، سنه رحلت راکه مبداء اش اول فروردین وبا سنه یزدگردی معمول زمان ساسانیان یکی است تاریخ جلوس یزدگرد قرار داده تقویم یزدگردی نامیدند تا تاریخ یزدگردی قدیم فراموش

شود و طول زمان زرتشت تقلیل یابد وپیشگوئیهای جاماسب که در ۱۵۰۰ سال بعداز زرتشت دورهٔ ظهور است برابر با عهد آنها گردد. (برای اطلاع بیشتر در این مورد وتقویم یزدگردی و رحلت به "تقویم وتاریخ درایران" تالیف ذ. بهروز ، تهران مراجعه شود .)

امیران عرب در دورهٔ حکمرانی خود در استانهای مفتوحه بتقلید پادشاهان ایران بنام خود سکه ضرب نمودند . غالب اینها دارای سنه هجری وبعضی سنه رحلت میباشد . سکه شناسان سنه اخیر را یزدگردی نامیده‌اند که بین زرتشتیان معمول است .عربها دراوایل لشکرکشیهای خویش بصره را که آبادی نداشت پادگان ارتش قرار دادند. با ادامه لشکرکشیها وفتوحات بتدریج توسعه یافت وترقی کرد ودرزمان بنی امیه مرکزمهم فرماندهی استانهای شرقی گردید وقلمرو آن تاکرانه‌های خراسان وماوراءالنهر رسید. بعضی از سکه‌هائی که در ضرابخانه بصره ضرب‌شده دارای سنه رحلت وبنام عبیدالله بن زیاد است وبرروی آن تاریخ ۵۱ و ۵۲ میباشد . زیاد پدر عبیدالله تا هنگام وفات در سال ۵۳هجری امیر بصره بود وعبیدالله بنیابت او درخراسان حکمرانی ولشکرکشی مینمود. پس ازفوت پدر درسال ۵۵ هجری امیربصره گردید وتا بعداز ۶۴ هجری که برخلاف مرکز خلافت قدبرافراشت وبنام خود خطبه‌خواند درآنجا سروری داشت . بنابراین تاریخ ۵۱ و ۵۲ برسکه اوازبصره چون در آن هنگام درآنجا امیر نبود هجری نیست وبیقین سنه رحلت است که برابربا ۶۳ و ۶۴ هجریست . آشکاراست امیران ونایبان عرب که در محو فرهنگ وشعائر ایرانی منتهای کوشش را بعمل میآوردند هرگز راضی نمیشدندبرسکه‌های خود تاریخ جلوس یزدگرد راضرب‌نمایند . بفتوای عقل سلیم سنه مسکوکات ضرابخانه شهربصره که بوسیله تازیان وجمعیت آنها آباد گردید بطورحتم سنه رحلت است ونه یزدگردی . سنه رحلت درمسکوکات سایر امیران کم وبیش دیده میشود که باتفاق سنه هجری بین عربهای وقت معمول بود . مسکوکات ضرابخانه‌های دیگر ایران که دارای سنه رحلت میباشد عبارت ازضرابخانه شاپور در فارس بنام عبیدالله‌بن زیاد وضرابخانه دارابجرد بنام عبدالملک بن مروان وعبدالله بن الزبیر وزیادبن ابی سفیان وازضرابخانهای خراسان ومروالروذ درهمان استان بنام امیه‌بن عبدالله‌وضرابخانه نهرتیری در خوزستان بنام عبدالله بن عامر وسجستان بنام سلم بن زیاد . ژهن واگر صاحب‌کتاب مسکوکات عرب‌ساسانیان تاریخهای مذکور رااشتباها "یزدگردی" میخوانند .

بازدلایلی دردست است که قبل از قرن هفتم هجری سنه یزدگردی معمول وبعبارت دیگر سنه رحلت بین زرتشتیان معمول نبوده است. تاریخ تحریر نسخه‌های خطی اوستائی وپهلوی ودینی که پیش از قرن هفتم هجری نوشته‌شده سنه یزدگردی ندارد. دربعضی ازنسخه‌های خطی مذهبی محفوظ درکتابخانه‌های اروپا وهند، رونوشت تاریخ تحریر واسم کاتب‌نسخه‌های قبلی که از آن استنساخ شده ضبط گردیده. اینگونه کتابها چندین تاریخ تحریر داردکه از نسخه‌های ماقبل استنساخ گردیده است. ازآنجمله نسخهٔ خطی وندیداد (اوستا پهلوی) متعلق بکتابخانه هیربد بهمن‌جی اسپندیارجی دستور راه بادینه درسورت، دارای ۷ تاریخ تحریر واسم کاتبان نسخه‌های ماقبل میباشد. دیگر نسخه خطی وندیداد درکتابخانه دانشگاه کوپنهاک بنشانی (II) دارای سه تاریخ تحریر میباشد که با تاریخ تحریر شماره ۲،۳و۵ نسخه سورت برابر است ودیگر نسخه خطی وندیداد بنشانی (PB)متعلق بکتابخانه دستور دارا بدستور پشوتن سنجانا بمبئی، شش تاریخ تحریر داردکه دو تاریخ تحریر آن مطابق نسخه (KI) ونسخه سورت وسه تاریخ دیگر برابر نسخه وندیداد سورت است. تاریخ تحریر این نسخه‌ها به پهلوی است. ودیگرنسخه‌های خطی دساتیر محفوظ درکتابخانه ملافیروزدربمبئی بنشانی (HP(ms)131) یک تاریخ تحریر نسخه بسیار کهنه را که ازآن استنساخ شده ضبط نموده‌است. این تاریخ که درقرن چهارم هجری نوشته شده‌ودرزیردیده میشودباوجودیکه‌کاتب آن موبد زرتشتی است ونام روزدینی مزدیسنا را داده‌سنه‌یزدگردی رانداده‌واگر چنانچه سنه‌نامبرده‌درزمان اومرسوم میبود بکارمیبرد ویا لااقل باتفاق سنه هجری مینگاشت وآن اینست:

" درآخر کتاب‌کهنه قدیمی تاریخ اتمام تحریر آن باین قسم نوشته‌اند یزدان برآسمانی کاغذ این‌آسمانی نامه‌که دستورانش دساتیرخوانند بفرمان خرد موبد روان ایزد که فرازین‌هوش را فرزانه فرزند هم اوبراین شید اسپهبد رابهین‌پوراست ودر هرمزد روز هفدهم ششم ماه تازی بسال سه‌صد و پنجاه‌وهشت تازیانی شماربدست کارموبدنوبهارشناخت بانجام رسید. "

چنانکه دیده میشود کاتب‌زرتشتی بواسطه تعصب‌ازنوشتن نام ماه عربی خودداری کرده‌است اگرسنه‌یزدگردی معمول میبود بطور حتم آنرا مینوشت ونه سال تازی را. تاریخهای تحریر واسم کاتبان درنسخه خطی سورت باختصار بدینقرار است:

اسم کاتب‌اولی نسخه سورت، هیربد هماست‌بن‌شادان‌بن هرمزدمیباشد،

ولی تاریخ ندارد. بقول کترک صاحب کتاب جواهر شرق یحتمل درقرن پنجم هجری نوشته شده .

اسم کاتب دومی " دین بنده اردشیر بن وهومن بن روزوه بن شاه برزین بن شاهمرد نوشتم اندرماه تیر وروز سروش سال ۵۵۴ " این سال معلوم نیست چه تاریخی است بظن قوی یزدگردی نیست زیرا کاتبان زرتشتی سال یزدگردی را بعنوان " شاهنشاه یزدگرد هرمزان ازتخمه خسروقبادان ویا ساسان "با تجلیل ذکر نموده‌اند .

کاتب سومی رانام " دین بنده موبد رستم بن میتروآوان (مهربان) بن مرزبان بن دهشن هیار پس از ورود بهند این کتاب وندیداد رانوشتم اندر روز سپندارمزد وماه فروردین وهیزگی برای خود " این کاتب سنه را نداده است بنا بحدس دستوردارا بسنجانا باستناد از تاریخ تحریر کتاب اردای ویرافراکه در ایران همین کاتب درروز امرداد وماه شهریور سال ۶۱۸ پارسی نوشته است بایستی بعدازسال ۱۲۶۹ میلادی برابر ۶۳۸ یزدگردی نوشته‌شده باشد . سنه پارسی با سنه یزدگردی چنانکه خواهیم دید چهل سال فاصله دارد . ۶۱۸ پارسی برابر ۵۷۸ یزدگردی خواهد بود بنابراین حدس دستور سنجانا با این حساب درست درنمیآید .

کاتب چهارمی رانام " دین بنده هیربد زاده میتروآن بن کیخسروبن میتروآوان بن دهگان نوشتم اندر روزخرداد وماه آبادن وهیزگی سال ۶۹۲ بعد از یزدگرد شاهنشاه ازتخمه خسروقبادان . " این موبد بشغل کتابت مشغول بوده و بسیاری ازکتابهای خطی ازاوست .

کاتب پنجمی همان کاتب چهارمی است ومینویسد " دین بنده میتروآوان که بکشور هندوان آمده‌ام این نسخه وندیداد رادرنوساری درسال ۷۳۲ پارسی برواننشادی زال سنگان پارسی مقیم کمبایت برای استفاده عموم نوشتم " . سنه ۷۳۲ پارسی یزدگردی نیست بعدراجع بآن صحبت خواهیم داشت .

تاریخ تحریر ششمی بزبان سانسکریت میباشد و ترجمهٔ اینست " دراین شهرناکساریک (نوساری) هنگام حمله سلطان غیاث الدین استادمهربان بن استاد کیخسرو پارسی مذهب که ازکشور ایران آمده این نسخه وندیداد رابخرج زال پارسی مذهب پسر سنگانه وبروانشادی پدرونیاکان اودرسال ۱۳۷۸ سموات چهاردهم ماه اشوین سو دوشنبه برابر ۶۹۲ پارسی ماه آبان روز اورداد این کتاب وندیداد رانوشته و وقف نموده . " مقصود ازسال پارسی دراینجا سال معمول بین پارسیان است وهنود آنرا سال پارسی میگویند واین سال یزدگردی معمولی است .

کاتب هفتمی را نام ربادی است و کتاب را در روز مار اسپند و ماه اردیبهشت سال ۱۱۸۰ یزدگردی نوشته است.

از مفاد مندرجات بالا دیده میشود که تاریخهای قبل از ۶۹۲ یزدگردی نام یزدگردی ندارد. سال ۵۵۴ یحتمل پارسی است و هجری نیست والا ماه عربی را هم مینوشت و امکان ندارد یزدگردی باشد زیرا کاتبان زرتشتی چنانکه گفتیم در نوشتن این تاریخ نام یزدگرد را با تجلیل و احترام ذکر میکردند. سال ۷۳۲ پارسی بیقین یزدگردی نیست کاتب آن موبد مهربان کیخسرو درسال ۶۹۲ ی از ایران بهند آمده ودرهمان سال درنوساری کتاب را نوشته وبجای سنه یزدگردی که درنسخه‌های دیگر دارد تاریخ پارسی گذاشته است. شاهد ما نوشته دیگر پست که همین کاتب درکتاب بخطی دیگر محفوظ درکتابخانه دانشگاه کوپنهاک بنشانی (KS) پس از اختتام کتاب بپهلوی مینویسد که اهورا مزدا ویزدان راسپاسگذار است که درروز....ماه بهیزکی .... سال ۶۹۲ شاهنشاه یزدگرد هرمزان بکشور هندوان آمده ودرشهر کمبایت کتاب را از نسخه هیربد رستم مهربان استنساخ کرده است. کاتب جای نام روزوماه راچون بیاد نداشته سفید گذاشته است شاهد دیگر ما نوشتهٔ سانسکریتی است که میگوید استاد مهربان درسال ۱۳۷۸ سموات کتاب را بخرج زال کمبایتی نوشته است. سال ۱۳۷۸ سموات برابر ۱۳۲۲ میلادی و ۶۹۲ یزدگردی است.

بنا براین مبداء سال ۷۳۲ پارسی سی سال قبل از هجرت وچهل سال قبل از رحلت وبیست سال پیش از بعثت و برابر ۵۹۰ میلادیست. مبداء این تاریخ بیست سال پیش از تاریخی است که ابن اسفندیار درمورد مرگ آذر ولاش ومیر ظهیرالدین درمورد مرگ گیل گاوباره اسپهبدان تبرستان ذکر میکنند. درسال ۵۹۰ میلادی چنانکه تاریخ نشان میدهد بسطام برخلاف خسروپرویز طغیان نمود و تبرستان وبخشی از خاک شمالی ایران را متصرف واستقلال خودرا اعلام نمودوبنام خود سکه زد. سکه‌های او باسنه ۱، ۲، ۳، ۴، ۵ و ۱۰ دردست است.

هرچند مبداء سال پارسی با سال طغیان بسطام برابر است اما شرافت و اخلاق وبالاخره تعلیمات دینی بزرتشتیان اجازه نمیدهد سال پادشاهی یکنفر طاغی را که بشاهنشاه خویش عاصی گردیده مبداء تاریخ قرار دهند. مبداء تاریخ پارسی که آقای تقی زاده درکتاب "گاهشماری" از آن سخن میدارد با زمان این سال بسیار فرق دارد. مبداء سال ۳۵ مرگ آذرولاش که ابن اسفندیار و ۵۰ خورشیدی مرگ گیل گاوباره که میرظهیرالدین مرعشی مورخان تبرستان ذکرنموده‌اند یحتمل سال بعثت باشدکه با ورود علویان درتبرستان درگوشه‌وکنار بجا مانده‌و ابن

اسفندیار آنرا تاریخ جدید عجم تصورکرده باشدو با تاریخی که برمسکوکات تبرستان دیده میشودوبا سال تولد یزدگرد رابطه ندارد. چون درقرن هفتم وهشتم هجری تاریخ رحلت بنام یزدگردی بین زرتشتیان رواج گرفته بود، اولیاءالله آملی درتاریخ رویان اشتباها "سال مرگ آذرولاش را یزدگردی نامیده است. باحتمال قوی سال ۳۵ مرگ آذرولاش که "عجم بنونهاده بودند" اشتباهی ازکاتب باشد وجملهٔ "عجم بنونهاده بودند" رااز خوددرعبارت آورده. حک و اصلاح مرضی است که کاتبان شرقی بدان گرفتارند و بعدها میرظهیرالدین واولیاءالله آملی باستناد ازتاریخ ابن اسفندیار درکتاب خویش ذکر نموده اند. درهرحال سال ۷۳۲ پارسی درابن یک موردودرمورد کتاب اردای ویرافکه بسال ۶۱۸ پارسی درایران نوشته شده وسال ۳۵ و ۵۰ خورشیدی ودردومورد تاریخ تبرستان درجای دیگر دیده نشده وراجع بآن نمیتوان اظهار نظر نمود وآنچه گفته شد ازروی حدس وقیاس است مگر آنکه دانشمندان با تحقیقات خویش ویا اکتشافات جدید روشنی برآن افکنند.

اما سنه تبرستانی راکه دکتراونوالا وژهن واگر درکتاب مسکوکات تبرستان و عرب ساسانیان مبداءاش را ۱۱ ژوئن ۶۵۲ م = ۳۲ ه پس از کشته شدن یزدگرد میدانند شایان بحث وتحقیق میباشد. بنابقول مورخان ایرانی که ذکرش گذشت جلوس یزدگرد سوم درسال ۱۱ هجری نبوده است بنابراین مرگش نیزکه بیست سال پس از جلوسش اتفاق افتاد ممکن نیست درسال ۳۲ هجری باشد. درخطط مقریزی از علی بن یحیی منجم نقل شده که درزمان یزدگرد سوم روز اول فروردین یزدگردی از پنجم حزیران بطرف پنجم ایار سیر میکرده است. آقای ذبیح الله بهروز صاحب "تقویم وتاریخ در ایران" اول فروردین یزدگردی رادرسال ۶۷۸ میلادی برابر پنجم حزیران حساب میکنند وبااستناد بطالع اردشیر بابکان که منجمین ضبط نبوده اند ومدت سلطنت بین او ویزدگرد سوم که مورخان متفق القولند سال جلوس یزدگرد را ۹۴۴ مهری اشکانی برابر ۶۷۳ میلادی و ۵۲ هجری شمسی میدانند. بزعم اینجانب فرضیه آقای بهروز بادردست داشتن مسکوکاتی که بقولی باسنه تبرستان ضرب شده مورد تردید است. مبداء تاریخ تبرستانی باحتمال قوی سال جلوس یزدگرد سوم میباشد که فرخان اسپهبد تبرستان پس ازکشته شدن شاهنشاه درسال ۵۲ ه وبرقراری آرامش درقلمرو خود آنرا ادامه داده بر سکه های خود زده زیرا وجدان باسپهبدان که شاهنشاه راسایه خداوصاحب فر میدانستند اجازه نمیداد درآن گیرودار وکشمکشهای باتازیان واضمحلال خاندان ساسانی که خودنمک پروردهٔ آنها بودند ودرحالیکه پیروز پسر شاهنشاه در

بدست آوردن سلطنت ازدست رفته ازهمسایگان استمداد میجست ، شاهنشاهی خویش رااعلام وتاریخ جدیدی بوجود آورند .

اگر قول آقای واکر ودکتر اونوالامبنی براینکه اسپهبدان تبرستان پس ازکشته شدن یزدگرد درسال ۳۲ ه استقلال خود را اعلام وتاریخ جدیدی بوجود آورده‌اندصحت داشته باشد لااقل بایستی مسکوکاتی هم باسنه ۱تا ۵۹ و بنام گیل‌گاوباره (۴۰ – ۲۵ ه) ودابویه (۵۶ – ۴۰ ه) که بعدازیزدگرد درتبرستان فرمانروائی داشتند بدست آمده باشد . مسکوکات تبرستان ازسال ۶۰ وبانام فرخ بقول اونوالا وبانام فرخان بقول Mordtman شروع میشود . اگر گیل‌گاوباره باکشته شدن یزدگرد سوم استقلال خودرااعلام نموده بود طبیعی است که سکه‌نام خودوسال پادشاهی رانیزرواج میداد وبنام اسپهبدی قناعت نمینمود بزعم مایزدگرد در سال ۳۲ ه جلوس نمودودرسال ۵۲ هجری کشته شد لذا گاوباره درحیات نبودودابویه نیز چندان پس از یزدگردنزیست که سکه ضرب‌نماید بنابراین جانشین اوچون پس ازکشته‌شدن شاهنشاه وسپری شدن زمان وبجائی نرسیدن مساعی شاهزاده درتصرف‌کشوروکمی سکه‌رایج رااحساس کرد باادامه تاریخ سال جلوس شاهنشاه سکه بنام خود ضرب‌نمود. قولی که ممکن است سکه‌های گاوباره و دابویه ضرب‌شده‌وبدست‌نیامده قابل قبول نیست زیر تاکنون کلیه مسکوکات تبرستان حتی عمال عرب‌که یکسال ودوسال حکمرانی داشته‌اند بدست آمده است .

دلیل دیگر اگر این تاریخها تبرستانی میبودبایستی درضرابخانه‌های خارج از قلمرو تبرستان ضرب‌نشده باشد مسکوکاتی که با این سنه درخارج ازتبرستان دردست است ، عبارتست ازضرابخانهای شوش (خوزستان) بنام عبیداله‌بن زیاد با تاریخ ۳۰،۳۱،۳۴ برابر ۶۲–۶۴هجری اردشیر خره ودارابجرد (فارس) هردوبنام سلم بن زیاد با تاریخ ۲۶ برابر ۵۸ هجری نهاوند (جبال) زرنج (سیستان) هردوبنام عبیداله بن‌زیاد با تاریخ ۲۷ برابر ۵۹ ه و ۲۶ برابر ۵۸ هجری – علت چهل سال فاصله بین سال ۲۰ یزدگرد و ۶۰ فرخان همانا عدم احساس قلت سکه رایج ومساعی شاهزاده فیروز دربدست آوردن سلطنت وگسیختن شیرازه امور وکشمکشها وحملات عرب برای تصرف‌تبرستان میباشد که مجال آرامش بآنها نمی داد .

سال جلوس یزدگرد سوم را برتخت سلطنت ایران بتحقیق نمیتوان معین کرد . بادردست داشتن مسکوکات تبرستان ومسکوکات ضرابخانه‌های خوزستان و فارس وجبال وسیستان با تاریخ یزدگردی بنظر اینجانب بایستی درحدودسال ۳۲ و۳۵ هجری باشد . دراینصورت قول علی بن یحیی منجم درخطط مقریزی مبنی

براینکه درزمان سلطنت یزدگرد سوم اول فروردین برابر پنجم حزیران بوده صادق می آید، چه بقول آقای بهروز آن درسال ۶۷۶ میلادی است که چندی بعد از سلطنت یزدگرد میباشد واختلاف چند سال درروایات پیشینیان امر عادی وقابل خرده گیری نیست ".

گفتیم که امیران عرب درمحو فرهنگ وشعائر ایرانی بغایت میکوشیدند وراضی نمیشدند برسکه های خودسال جلوس یزدگرد راضرب نمایند بنابراین مسکوکاتی که با این تاریخ ازعبیدالله بن زیاد وبرادرش سلم پیدا شده بطلان گفته بالا میشود . درپاسخ میگوئیم مسکوکاتی که با جلوس یزدگرد از امیران عرب درخارج ازقلمرو تبرستان بدست آمده فقط ازعبیدالله وسلم میباشدکه بین سالهای ۵۸ و ۶۴ هجری است . عبیدالله درسال ۵۳ هجری ازطرف معاویه امیرخراسان گردید وبسوی بخارا لشگر کشی نمود و ارتش بخارخدای را درهم شکست وقبلا" نیز بنیابت پدر درفارس حکمرانی داشت . سکه های او از سال ۵۲ هجری و ۴۱ رحلت شروع میشود و همینطور سلم نیز که امیری دست ودل باز وبه اجودینی زیاد معروف بود بنیابت برادر در بخشهای فارس حکمرانی مینمود سپس بامیری خراسان منصوب گردید . سکه های آنها باسنه جلوس یزدگرد فقط هنگام اوج قدرت آنهاست که خیال سروری ومخالفت با مرکزخلافت را درسر میپختند افکر این دو برادر بابکاربردن تاریخ جلوس برجزئی ازسکه های خوداین بود که دردلجوئی ایرانیان بکوشند وآنهارا هواخواه خود بسازند چنانکه امیران عرب درتبرستان همین اقدام رانمودند عبیدالله درسال ۵۵ هجری امارت بصره واستانهای شرقی وسپس کوفه رادردست داشت وبرادرش سلم بنیابت اوامیر خراسان بود . چون در سال ۶۴ هجری برسرخلافت کشمکش درگرفت عبیدالله دربصره وسلم درخراسان بنام خود خطبه خواندند . طولی نکشید بین هواخواهان او و برادرش سلم وطرفداران خلیفه کشمکش آغاز وچندین سال تا هنگام وفات آنها ادامه داشت . غالب امیران عرب که شماره ایشان به ۲۷ نفر میرسد باستثنای عمال آنها درتبرستان برسکه های خود تاریخ هجرت دارند وبعضی ها هم تاریخ رحلت . ازاقدام دونفر امیردربکاربردن تاریخ جلوس آنهم بروی جزئی از سکه های خوددراواخر فرماندهی وبانظری خاص نمیتوانند بطلان گفته بالا باشد .

تاریخ یزدگردی که درتقویم تورفان ذکرش آمده ودرایران معمول بوده باینجهت یزدگردی میگفتند که روزوماه آن بیکی از ایزدان نسبت داشت یزدگردی یعنی الهی نه آنکه منسوب بشخص یزدگرد نام باشد . مبداء تاریخ یزدگردی ۷۴۷ سال پیش ازمیلاد وبموجب زیجها ۵۰۳۳۳۵ روز پیش ازتاریخ رحلت

و اول هزارهٔ یازدهم است . این هزاره بقول بندهشن سیوشانس اوشیدر نام دارد وتفسیر آن بختان وپیروزگرونرسی میباشد بعدها پیروزگررا بمعنی عربی آن ناصرگرفته هزاره‌را تاریخ بختان ناصر میگفتند سپس مختصرگشته بختنصر گردید تاریخ بختنصر درزیجها تاریخ یزدگردی است که منجمین دوره اسلامی نام یزدگردی راانداختند وبتدریج تاریخ رحلت راچنانکه گفتیم بنام یزدگردی معرفی کردند . بکسانیکه مایل باشند راجع بتاریخ وتقویم وجهت اختلال درحساب زیجها کاملا" اطلاع حاصل کنند توصیه میشود ازمطالعه دقیق کتاب تقویم وتاریخ درایران شماره ۱۵ ایرانکوده تالیف آقای ذبیح الله بهروز غفلت ننمایند .

موبدان وعلمای اسلام

هفته قبل یکی ازدوستان باوفا درنامهٔ خود باینجانب سخت گله‌داشت که مدتهاست گوشه‌ای ازتاریخ در صفحات هوخت بنظر نرسیده است . شکایت دوست بجاست وهرچه بگوید وبنویسد حق دارد . زیرا پس ازمسافرتم بایران ومراجعت از آنجا که بایستی بیش ازپیش گوشه‌های تاریک تاریخ زرتشتیان روشن گشته وجماعت ازپیشامدهای گذشتد خود آگاه شود اصلا" قلم دردست نگرفته‌ام وعلت آن کسالت مزاج وناخوشی است که ورود به بمبئی بآن گرفتار واینک نیز از آن راحت نشده‌ام . در اینمدت نه تنها برای هوخت چیزی ننوشتم بلکه توانائی سپاسگزاری ازذوات محترمی که هنگام اقامتم درایران بنده‌را مرهون مهربانیهای خودساخته‌اند نیز ازمن سلب گردید وازاین پیش آمدبسیار شرمنده‌ام درفکر بودم بااستفاده ازیادداشت های مسافرتم مقالات خواندنی برای هوخت تهیه ببینم ویزدان راسپاس گویم که جماعت ما راباداشتن بزرگان خدمتگذاری چون ارباب رستم گیو ، ارباب مهربان مهر ، ارباب اردشیر جهانیان ، آقای سهراب سفرنگ ، آقای دکتر صرفه آقای میرزا سروش لهراسب و سایر کارمندان انجمن زرتشتیان تهران که ذکر نام همه سخن بدرازاکشد و کسانیکه علیرغم سیل ناسزاها که افراد جماعت بجای حقشناسی چون کودکی نادان بروی آنها روان میسازند وبازهم بانیروی مالی ومعنوی خود دربهتری وترقی جماعت میکوشند سرافراز کرده است . البته نام این بزرگان و خدمتگذاران درصفحات تاریخ زرتشتیان ثبت وهرگز محو نخواهد گشت . چون

تدبیر با تقدیر موافق نبود درانجام وظیفه ادبی خویش کوتاه آمدم واز خوانندگان گرام هوخت ودوست باوفا پوزش میطلبم وامیدوارم که گوشه از تاریخ درصفحات آینده هوخت نمودار گردد.

پس از ذکر این مقدمه برگردیم بگوشه‌ای ازتاریخ.

بعداز اضمحلال دولت ساسانیان کشور آباد ایران جولانگاه تازیان قرار گرفت. اسلام درمیهن زرتشت راه خود را بگشود. مردم بقهر وجبرویا از استیصال وعداوت دین جدید راپذیرفتند. زرتشتیان مالک الرقاب مقهور و مورد حمله وطعن ولعن گروه قوی مسلمانان قرار گرفتند پادشاهان وعلمای اسلام همواره بنحوی ازانحاء میکوشیدند که زرتشتیان اسلام بیاورند. گاهی بانیروی شمشیر وسوزاندن کتب دینی وزمانی با مباحثه ومناظره آنانراطرف حمله خویش قرار میدادند. یکی ازاین مباحثات درسال ششصدیزدگردی اتفاق افتاد. علمای اسلام پاسخ مسائلی چند از زرتشتیان خواستار شدند. موبدان موبد وقت که متاسفانه اسم اوبرما مجهول مانده بطور بسیار منطقی پاسخ ومسئله آفریدگار ویزدان واهریمن را حلاجی میکند. پاسخهای نامبرده بطور بسیار دلکشی نوشته شده ودرتحت عنوان "کتاب علمای اسلام "بتوسط موبدان ایران درسده نهم یزدگردی به پارسیان هند ارسال ودرروایت داراب هرمزدیار برای ما به یادگار مانده است. بخشی ازآغاز کتاب نامبرده که پرسشهای علما راازمضامین آن میتوان دریافت برای نمونه درذیل دیده میشود:

"درعهدالدین بعدازششصدازیزدجردی علمای اسلام ازیکی ازدین آگاهی مسئله چند خواست ودراین معنی سخن گفته شد ودراین باب کتابی ساخته‌اندونام این کتاب علمای اسلام نهاده‌اند. یعنی پیداکننده چگونگی جهان وروح مردم ازازل تا ابد پرسید که شماانگیزش راچه گوئید وایمان دارید یانه؟ موبدان موبدگفت که ماانگیزش راایمان داریم و قیامت خواهد بودن. پس علمای اسلام گفتند که جهان بوده است وخدای راآفرینش مردم ونیستی وبازمردن وباززنده کردن دراین چه مصلحت است؟ این دستور آن ایام گفت که آنچه تومیپرسی بسوی انگیزش نخست بباید دانستن که آفریدن چه بود ومیرانیدن چیست و باز زنده کردن چراست. بباید گفتن که جهان بوده است یا آمده. اگرگویند بوده این سخن محال بود. بسبب آنکه درجهان نونوچیزها افزاید وهم درجهان میکاهد وچون وچنین بود که میکاهد ومیافزاید ونقصان میگیرد وبازریادت میشود. پس هرچه پذیرنده کون وفساد بوده ومعلول بود خدای رانشاید. پس درست شد که جهان نبوده است و بیافریده‌اند پس هرآفریده راازآفریدگار چاره نیست و بباید دانستن که دردین

پهلوی که زرتشتیان بدان مذهب اند جهان را آفریده گویند. پس چون گفتیم که جهان آفریده است باید گفتن که، که آفرید وکی آفرید وچون آفرید و چرا آفرید ... "

ازبخش دیگر کتاب علمای اسلام چنین برمیآید که درآن عهد ازشماره موبدان دانشمند کاسته میشده وجماعت زرتشتیان درمقابل تبلیغات اسلام استقامت نمیورزیده وبدین جدید میگرویده اند. موبدان موبد درپاسخ خویش راستی را پیروی وباصراحت لهجه سخن میراندوبزیر عقیده جبر میزندوبدی رااز خدای نمیداند. بخش نامبرده ازاینقرار است:

" چه ازموبدان خردمند کمترکسی مانده اندوواجب دیدم اصل دین به پیداکردن تاهرکسی سخن ازجماعتی که نه بردین باشد، نشنودودین دوستی در دل اوباطل نگردد وراه اشوئی بدروندی رها نکندوازخدایتعالی برستگاری خواهد که این گیتی پتیاره مندناگاه خواهدگذشت. موبدان موبدگفت که ایزدان وامشاسفندان که میگویند نام همکاران است (موکلان) ونام خدایتعالی یزداست وصف هورمزد واورمزد یزدراهیچکس تغییر نتوان گفت. اورمزد بی صفت است وآویژه ونیکی و روشنائی باشد که بااوهیچ بدی وتاریکی نیامیزد وقومی که مخالفان دین به اند باما دراین مسئله خلاف میکنند و گویندنیکی وبدی ازخدای است وزراتشت اسپنتمان دروغ وخیانت وجهل وستمکاری ومکربر ذات خدایتعالی روانداشته است. پس ماراجواب مخالفان دین باید گفت و گوئیم چون مارابرکتاب شما وشمارابرکتاب مااعتقاد نیست وروشن کردن اصل دین بهی جز بادلیل و برهان معقول دست ندهد. شمارا با مادراین مسئله خلاف نیست که خدای شناسی بعقل باید کرد. جواب چون در دنیا وهرچه دردنیا هست پذیرنده کون وفساداندوهرآینه معلول باشند ومعلول خدای رانشاید.

واقعه دیگری شبیه بمباحثه بالا که تاثیر کلام اوستاوکرامت دستور زرتشتی را میرساند وورد زبان پیشینیان وداستان چامه سرائی یکی ازشاعران دهاتی قرارگرفته ونامش برما مجهول است درسال ۷۲۴ یزدگردی دریزدرویداده است درآن وقت شاه نظام فرماندار یزد بود. نسبت بزرتشتیان حسن ظنی نداشت وزیری داشت بدخووظالم وآن وزیردرشخص حاکم نفوذی بغایت داشت. یزد درآن هنگام پناهگاه زرتشتیان بود. بهدینان وموبدان بیشماری در آن شهر تمرکز داشتند دستوران دستور آن دوره رانام دستور بندار بود.

فرماندار بواسطه خبث طینت ونفوذ وزیر زشتخو وتحریکات اوباسلام آوردن اجباری گروه زرتشتیان فرمان صادرساخت وهمه زرتشتیان، پیروجوان

وبزرگ وکوچک را دریک محل جمع کردوآنها را بقبول آئین اسلام امرنمودگفت که اگر دین کهن خودرا نهشته واسلام نیاورند باید دست ازجان شیرین خود بشویند وازآن جماعت که مات زده بودند جواب فوری مطالبه نمود .

کدخدایان وپیران قوم با قوت قلب چنین پاسخ دادند " فرمان شه را شنفتیم . مانیز پرستنده‌ٔ خدای یکتا وفرزندان کیان وپیرو راه راست و جویای نام ونشان وازداشتن دین نیاکان مفتخر وسرافرازیم . آنچه مراد و مقصود فرماندار است ازاین بیچارگان میسر نیست . ماراسه دستوروپیشوای داناست . شاه پیمان کندوآنها راطلبیده ازدین وتوحید پرسش نماید وپاسخ پذیرد اگر پیشوایان دانای ما اسلام بیاورند ، ماهمگی بجان حاضریم . "

فرماندار سه دستور دانا رابدربار خویش احضاروآنها رابقبول اسلام ویا دادن جان فرمان داد. دستور بندار بزرگ آنها بودعرض کرد " پادشاها مامردمی هستیم بیگناه وپرستنده خدای یکتا وصاحب‌خرد وهوش‌خداداد. کشتن دانا خلاف آئین سروری وراستی است . مانه ساحریم ونه‌جادوگر، بلکه دل را بمهروپیمان پیغمبر خویش استوار داشته‌ایم . "

فرماندار ازاستماع جواباز اصول وفروع دین پرسشها نمود وپاسخهای متین دریافت اماچون خودبین وغرض داشت قانع نشد .

چون غرض آمد هنرپوشیده‌شد
صدحجاب ازدل بسوی دیده شد

پیشنهادکرد " اگرشما این انگشتری مراکه‌اکنون دراین گل انداخته‌و یکهزار خشت‌خام میسازند نشان دهید که درکدام خشتی است ، آنگاه بدرستی دین و ایمان شمایقین حاصل‌کرده آزارتان روا نخواهیم داشت . " سپس فرمان داده‌رسه دستور دانا رادریک اطاق زندانی سازند وانگشتر رادرگل انداخته بساختن هزار خشت امرنمود . پس‌ازچهار روز خشت حاضر شدوچون برای احضار دستوران بزندان شتافتند آنرا خالی دیدند واززندانیان اثری نیافتند . هر طرف‌بجستجو پرداختند تاآنکه سه دستور راکه‌متاسفانه اسم دونفرشان مجهول مانده درمنزل خویش بعبادت مشغول یافتند . آنها راباز داشت وبخدمت شه‌نظام آوردند. فرماندار برآشفت‌که " باعلم جادو اززندان جسته‌اید . اینک نشان دهید که خاتم درکدام خشتی است . "

هرسه دستور زبان بواج واوستا رازمزمه کنان خشتها رابچهار بخش تقسیم

نموده ازآن یک بخش را اختیار نمودند وبازآنرا نیز بهمین منوال بچهار بخش تقسیم نمودند واین عمل تکرار یافت تاآنکه یک خشت باقی ماند .
آنگاه دستور بندار بفرماندار عرض نمودکه انگشتری درآن خشت ودرفلان گوشه میباشد چون فرماندار بشکستن خشت وبیرون آوردن خاتم امرنمود دستور گفت حیف است که چنین خشت عالی شکسته شود وانبری بدست گرفته آنرا زمزمه کنان درخشت فروبرد وخاتم رابیرون آورده بشاه تقدیم نمود .

فرماندار وتماشاچیان درحیرت فروماندند . اما شه نظام به پیروی خوی زشت ، پیمان رافراموش نمود ، آنها راکافروساحرخوانده وبپذیرفتن اسلام امر فرمود دستورجوابداد " جان برکف حاضر ولی دست از دین برنخواهیم داشت . "

فرماندار ازاستماع پاسخ رُک غضبناک گشته حکم کرد سریک دستور رابا تیغ ازتن جداکردند ودستور دیگرراتکه تکه ساختند تاشاید دستور بندار از جان بترسد وباسلام آوردن تن دردهد . اما دستور نامبرده آه سردی ازجگر برکشید وبشه نظام گفت " وقوع این حادثه راازپیش میدانستم واینک مراهم چون دیگران خواهی کشت . ولی بدان پس ازشهادت من سه قطره خون بردامن‌تو پیدا خواهد شد وچهل روز بعد دیگری تورابکیفر اعمالت خواهد کشت . "
فرماندار ازشنیدن این سخن یکه خورده بدژخیم امرنمود . تا اورادورتربرد وباره بدنش رادونیم کند .

دستور بندار چون حال رابدینمنوال دیدبه پسر خویش بهرام وصیت نمود که پس ازشهادتش فورا " با بستگان بخراسان مهاجرت ونزد خویشان آنجا پناه گزینند زیرا شهریزد پس ازچهل روز ببلا وخونریزی دچار خواهد گشت . دژخیم دستور رادرحالیکه بواج مشغول بود باره دونیم ساخت . بهرام ازدیدن حال پدر دهشت برداشته همانجا جان بجان آفرین تسلیم نمود .

پس ازشهادت دستوربندار چنانکه فرموده بود . سه قطره خون بردامن فرماندار پدید آمد . شه نظام از عاقبت وخیم خویش هراس برداشت ، سایر زرتشتیان راکه دید حاضرند برای دین بآسانی جان بدهند آزاد ساخت .

پیشگوئی دستور بندار بحقیقت پیوست . در روز چهلم قشونی ازمشرق به یزد حمله آورد وجمعی کثیرازمردم شهررادرخون غرقه ساخت وشه نظام با خانواده اش درآن گیرودار بقتل رسیده وارک آنان بغارت رفت .

احمدبن حسین بن علی الکاتب صاحب تاریخ جدید یزد راجع بفرمانداری یزد مینویسد " درزمانیکه رایت منصور خاقانی (شاهرخ بهادر پسرامیرتیمور) بجهت عصیان امیرزاده بایقرا متوجه فارس شد وبشیراز آمد درسال تسع و

عشر وشمانمائه (۸۱۹) درزمان مراجعت شاه نظام کرمانی را بحکومت ابرقوه ویزد نصب‌کردند وشاه نظام با برقوه آمد وازابرقوه به یزد آمدوکاشی‌مسجد تمام کرد وبرغرفه‌ها سوره فتح نوشت ... الخ " مولف‌نامبرده دوصفحه در ستایش‌کارهای مذهبی او و تعمیرات مساجد وابنیه‌های دینی مینگارد وازوضع حکومت وکشتاری که موضوع داستان ماست‌هیچ اشاره نمیکند.تاریخ فرمانداری شاه نظام دریزد طبق تاریخ جدید یزد باتاریخ ۷۲۴ یزدگردی که چامه سرای ماضبط نموده است ۶۲ سال فرق دارد .

واقعهٔ دیگر درزمان سلطنت فتحعلیشاه قاجار و فرمانداری فرزندش شاهزاده محمد ولی میرزادریزد واقع شد ، علمای متعصب‌بزرتشتیان نسبت کفروزندقه داده وازحکمران قتل عام یا اسلام آوردن آنهارا خواستار میشوند. بنابه پیشنهاد شاهزاده دادگر ، علمادرمسائل دین وتوحید پرسشهائی از زرتشتیان بعمل می آورند باین امید که اگر جواب‌منطقی نباشد همه‌را باجبار مسلمان یا بقتل‌آورند . اما برخلاف‌انتظارشان جواب‌طبق دلخواه فرماندار بود ودست‌ازسرزرتشتیان بیچاره برداشتند . پرسش‌های علماوپاسخ‌هائی راکه دستورکیخسروپور دستور خدابخش‌بمشورت موبد خدابخش‌پور موبد فرود وهیربد جاماسب‌پدرشاعر داده‌اند دررساله‌ای بنام " دین مسئله " بتوسط هیربد خدابخش‌پور جاماسب‌درسال ۱۲۰۷ یزدگردی منظوم گردیده ودرجزو پندنامه ملافیروز دربمبئی بطبع رسیده‌است .

نیم قرن بعدتر فرزانه خدابخش‌پور اردشیر پور خسرو پلگدار دینیارپور بهرام پور ظهراب‌پور نوشیروان یزدی محلتی بسااوقات بابزرگان وعلمای اسلام در حقانیت‌دین نیاکان خود بمباحثه ومناظره مشغول میبوده وبرمراسم معموله بین مسلمانان اعتراض مینموده‌است‌فرزانهٔ نامبرده مباحثات مذکور رادرروز هرمزدوماه اسفند سال ۱۲۳۹ یزدگردی درمجموعه‌ای بنام " تیغ‌براه دین " جمع کرده‌وبرای مایادگار گذاشته‌است . در ضمن مقدمه چنین مینویسد " درباره بحث‌دین ومذهب‌درهرکجا اتفاق افتاده آنرا بقلم درآورده‌کهانشاءالله ازدیده وشنیده وگفته بهره‌وفیضی بامید یزدان بهره‌بردار باشند ونام آنرا گذاشتیم " تیغ براه‌دین " ازراه دین‌بیاری یزدان که دین بهی ، دین بهی هست ، بی شک‌است‌وشبهه ... چون بنای آدمی ازجسم فانی است‌بجهت‌یادبود هراوقاتی بابزرگان اسلام‌مباحثه‌داشتم نوشتم‌تا بهدینان آگاه‌باشندویقین حاصل کنند ازدین ، وبحرف‌باطل‌خودراازراه درنبرند . "

مباحثات نامبرده درنوع خودبی نظیر وبسیار دلکش‌وشیرین است‌نسخه خطی آن‌جزو کالکسیون روانشاد مانکجی هاتریادر کتابخانه ملافیروز دربمبئی

محفوظ است . ازقرار معلوم مولفنا مبرده رساله خویش را بخدمت مانکجی صاحب‌تقدیم وخواهش‌کرده آنرا بگجراتی ترجمه وعنوان بآن بدهندکه‌بمعنی شمشیر دین باشد .

فرزانه مرزبان ظهراب
چگونه‌قریه‌های مبارکه‌وزین‌آباد دریزد ایجاد شد

فرزانه مرزبان پورظهراب برادمرد دیندوست ، فعال ، خیرخواه ،نیک اندیش ، دلیر وباهمت زرتشتی ازاهالی قریه کسنویه حومه شهریزد ودرعهد خویش بزرگ جماعت وکلانتر زرتشتیان بود . خانهٔ مسکونی آنها درکسنویه‌که دواشکوبی وازهمه منازل اطرافبلندترو باشکوه‌ترودارای بالاخانه وسه‌سر طویله‌وغیره است وحتی بلندترازمنازل مسلمانان حوالی واطراف است درحالیکه مساکن زرتشتیان به اجبار میبایستی پست‌تر باشد ، ازجلال وابهت وبزرگی ورشادت صاحب‌آن داستانها میسراید . قریه مبارکه نزدیک تفت مستحدثه‌اوست. فرزانه مرزبان دراوان جوانی درحدود ۲۵ سالگی گویا درسال۱۱۷۰ یزدگردی چندین سال بعدازموقعیکه کیخسرو ایزدیار باگلستان بانو دختر ۹ سالهٔ خویش ازایران فرار نمود رهسپار بمبئی گردید ودرخانه اردشیرداد‌ی‌شیت ازخاندان ثروتمند پارسی که نسبت‌بجماعت زرتشتی ایران علاقه‌وافرنشان‌میداد بخانه شاگردی وپیشخدمتی مشغول گشت .

فرزانه مرزبان‌جوانی بود زحمتکش و صاحب‌احساسات بلند وعالی ، کارگری درمنازل خانواده‌های پارسی باطبع بلند اووفکر خدمت بجماعت سازش نداشت . کلیهٔ حقوق اینگونه نوکرها بسیارکم وبیش ازماهی یک یادوروپیه‌نبود . زرتشتیان ایرانی که‌ازآن زمان ببعد به بمبئی مسافرت مینمودند بجزدونفر همه‌درخانه‌های پارسی استخدام میشدند وپس ازآن بتدریج بکسب‌وکار روی میآورند .

فرزانه اردشیر دادی شیت سردسته پارسیانی است که پیرو تقویم زرتشتیان ایرانی یعنی تقویم قدیمی هستند ودربمبئی آدریان وآتش ورهرام قدیمی راکه بنام آنها معروف است بنا نموده اند وموبدان ایرانی راکه بهند رهسپار میشدند درآدریان خویش منزل وماوا میدادند . خاندان دادی شیت بسیار بزرگ وتوانگر و برای اموات خوددربمبئی دخمه ساختند اینک دخمه نامبرده بسته شده واموات آنها دردخمه عمومی سپرده میشود .

فرزانه مرزبان درچنین خانواده توانگر بکارمشغول بود . شوکت وجلال آنها را با بیچارگی وبردگی زرتشتیان درایران که بپرتگاه نیستی وزوال نزدیک ومحکوم بمرگ بودند مقایسه میکرد . اندوه وملال روزافزون سینه تنگ اورافشار میداد . زیرا هرسال شماره بسیاری ازخانواده های زرتشتی پراکنده دردهات دوردست یزد ومحصوربین مسلمانان بوسایل گوناگون مانند ربودن دختران وپسران حتی زنان آنها را باجبار مسلمان کردن ، غصب اراضی ودارائی منقول وغیرمنقول آنها بحکم شرع بوسیلهٔ خویشان تازهٔ جدیدالاسلامها ویافشار وستم نامحدودهنگام وصول مالیات جزیه وغیره مجبور بترک دین نیاکان خویش میگشتند . اینگونه افکار اورا اذیت میکرد . فکرنابودی زرتشتیان درمیهن خودوخشوربرایش غیرقابل تحمل بود . محزون ومغموم بکنجی مینشست وخیال خورد و خواب ازسرش میپرید . گاه وبیگاه این حال برای اودست میداد . دادی شیت گمان میکرد دوری ازوطن و خویشان باعث نگرانی اوست . روزی بتسلی خاطرش میکوشد . اما فرزانه مرزبان درپاسخ دلجوئیهای اوبادیدگان اشک آلود اظهار میدارد درقبال اینهمه لطف و مهربانی که ازاربابان محترم میبینم غربت برای اومعنی ندارد ودوری ازمیهن وخویشان برایش نگرانی نیست . اما حزن واندوه اوبرای دین است ، برای جماعت است ، برای گروه زرتشتیانی است که درایران بپرتگاه نیستی رسیده اندوهرسال ازشماره آنان میکاهد ونزدیک است روزی که نام آنها ازصفحه وطن محوگردد .

فرزانه اردشیر دادی ازشنیدن داستان فرزانه مهربان وعلت اندوه وماتم اوحالش دگرگون گردید وخود نیزماتمزده ودردریای حزن غوطه وروچون فرزانه مرزبان ازآینده بهدینان نگران وگریان گردید وپرسید راه نجات چیست وآیا روزنه امیدی بنظرش میرسد ؟ فرزانه مرزبان پس از تفکر زیاد جواب میدهد بنظر اویک راه هست وآن احداث یک قریه نوومنزل دادن خانواده زرتشتیانی که دردهات دور افتاده بین مسلمانان محصوراند درآنجا تابوسیله اراضی وآب بقریه جدیدالاحداث امرار معیشت نمایند وبدینوسیله از خطر جددنیان ایمن گردند .

این رای را فرزانه اردشیر بپسندید وهزینه اقدام بطرح راپرسید جواب بشنید

درحدود پنجهزار روپیه بلکه بسی بیشتر .

فرزانه اردشیر مانند فرزانه مرزبان درد دین داشت وعلاقه ومحبت فراوان نسبت بزرتشتیان ایران . دلش باوضاع واحوال پریشان آنان بسوخت وبرای نجات آنها وحفظ دین صرف پنجهزار روپیه بلکه بیشتر برایش قابل توجه نبود بفرزانه مرزبان گفت حال که چنین است بایستی برای نجات بهدینان ازچنگال جددینان فوری اقدام نمودوهرچه زودتر خودرابرای مراجعت بوطن واحداث قریه نوحاضرساز . کلیه مخارجش هرچه باشد ولوهرقدرهم از پنجهزار روپیه هم تجاوز نماید میپردازم . "

فرزانه مرزبان ازشنیدن تصمیم اربابخودشادمان گشت وبادلی پراز امید رخت سفربربست وبسوی میهن مراجعت نمود . هنگام ورود به یزد برای ایجاد قریه جدید درتک وپوافتاد . بیابانها وکوهستانهارا بگردیدتا محلی نیکو ومناسب انتخاب ودرحفرقنات آب اقدام نماید ، عقلش بجائی نرسید حیران و سرگردان بود تا آنکه روزی پس از تک وپوی زیاد خسته وکوفته ، مایوس و دلواپس دربیابان زیردرختی بخوابید سروش عالم غیب با مژده دادو محل حفر قنات وآفتابی شدنش واراضی قریه را درعالم رویا باوبنمود . شادمان ازخواب برجست ومحلی راکه دررویا دیده بود بیافت ومادرچاه رابکنند . آب فراوان قنات پرمیاه وآبادانی بزرگ راباومیداد .

درآنزمان حاجی علینقی خان پسر بزرگ محمدتقیخان بافقی معروف بخان بزرگ پس از فوت پدر درسال ۱۲۱۳ ه (۱۱۶۸ ی) که بعنوان گروگان درپایتخت بود از طرف فتحعلیشاه بفرمانداری یزد منصوب گردید وتاهنگام مرگ سال ۱۲۱۹ ه دریزد حکمرانی مینمود . پس از مرگ اوبرادرش حاجی عبدالرحیمخان که اونیز درپایتخت بسر میبرد بفرمانداری یزد منصوب گشت ، ولی فتحعلیشاه بااونظر موافق نداشت وامرکرد برادر کهترش زین العابدین خان بنیابت او دریزد فرماندار باشد . زین العابدین خان بقول صاحب تاریخ یزد مردی عصبی مزاج بوده ودرخشم بمنتهی درجه شدت وجان راعاقبت بر سراین خصلت نهاد مینویسند که دربحبوحه زمامداری خود برمتصدی خشم کرده کم کم خشمش شدید شده وبچوبکاری پرداخته وبالاخره عصبانیت او بجائی کشیده که دروسط چوبکار سکته کرده " (۲) دوره فرمانداری زین العابدین خان چندان طول نکشید و زین آباد حومه تفت مستحدثه اوست . پس ازفوت اوحاجی عبدالرحیم خان از

(۲) بتاریخ یزد تالیف آیتی ص ۳۷۹ مراجعه شود .

فتحعلیشاه رخصت یافته به یزد آمده بفرمانداری مشغول گشت . دوره فرمانداری حاجی عبدالرحیمخان وبرادرش زین العابدین خان کلاهفت سال بوده است (۸۲ – ۱۱۷۵ یزدگردی) فرزانه مرزبان درزمان فرمانداری حاجی علینقی خان وحاجی عبدالرحیم خان باحداث قریه جدید برای زرتشتیان آواره مشغول فعالیت بوده ودرزمان زمامداری زین العابدین خان بنیابت برادر دریزد آب قریه براراضی فعلی مبارکه آفتابی میشود . فرزانه مرزبان ساکنین قریه جدید الاحداث رااز زرتشتیانی برمیگزیند که بین مسلمانان محصور ودردهات کوهستان ونقاط دوردست مانند سخبید ، خراشه ، دهبالا ، دشتک وغیره میزیسته‌اند

زین العابدین خان پائین قریه چم وبالای زین آباد فعلی قنات محقری داشته بنام زین آباد که آبادی آن بیش ازیک جریب زمین نبوده و اینک خشک شده است . هنگام آفتابی شدن قنات فرزانه مرزبان باآنهمه آب زیاد وریختن طرح قریه بسیار بزرگ زین العابدین خان خواهش خودرا برای دیدن آب وقریه بفرزانه مرزبان تذکر وبآنجا میرود . درآن عهد بزرگان مقتدر اگر بجائی بتماشا وگردش میرفتند وبربیچاره‌ئی وارد میشدندوکالائی ازمال آن شخص را می‌پسندیدند وتعریف‌میکردند ومبارک باو میگفتند طرف بایستی درجواب بگوید پیشکش است وآنرا تقدیم نماید بنابراین زین العابدین خان چون بدین قریه جدیدالاحداث فرزانه مرزبان میرود وباتفاق اودراراضی مستحدثه میگردد متصل وپی درپی میگوید مبارکه (مبارک است) مبارکه مبارکه تاآنکه بالاخره فرزانه مرزبان مجبور میشود بگوید نصف آب پیشکش است .

زین العابدین خان فورا " جلو نصف آب قنات راگرفته میبرد بقریه زین آباد جدیدالاحداث خودوآنجا رامشروب میسازد وقریه فرزانه مرزبان هم بنام مبارکه مشهور میگردد . هرچند فرزانه مرزبان اززین العابدین خواهش مینماید آب را درهمان قریه مبارکه مشروب سازد اثری نبخشیدونصف آبی را کهاوباسرمایه‌خیریه‌اردشیردادی شیت برای زرتشتیان بیچاره آفتابی کرده بود بواسطه ظلم فرماندار ازدست دادوزرتشتیان ازاستفاده تمام آب محروم ماندند . قریه مبارکه بین سالهای ۸۲ – ۱۱۷۵ یزدگردی هنگام فرمانداری زین العابدین خان وبرادرش حاجی عبدالرحیم خان احداث گردید .

فرزانه اردشیر دادی شیت که‌باهمت وسرمایه اوقریه مبارکه ایجاد گشت درسال ۱۱۲۴ یزدگردی دربمبئی متولد ودر۵۵ سالگی سال ۱۱۷۹ ی درهمان شهر رهسپار مینووگروشمان گردید .

فرزانه مرزبان تا سال ۱۲۲۲ یزدگردی درحیات بوده . شبوت قول ما حواله آدریان است مورخه ۱۸ محرم ۱۲۶۹ هـ که مدعیان بمبلغ بیست تومان بکدخدا مرزبان صلح مینمایند. سند نامبرده درصندوق پنجایت درآتش ورهرام یزد محفوظ بوده است . (۳)

نسب آقای رستم یزدان پناه ایرانی ساکن تهران بدین ترتیب به فرزانه مرزبان ظهراب میرسد . رستم پور شهریار هرمزدیار پور خدابخش پور مرزبان ظهراب هرمزدیار جد آقای رستم ایرانی ونوه فرزانه مرزبان ظهراب درعهد خویش هنگام پیری جد خود کلانتر زرتشتیان بوده است . آقای رستم ایرانی اززرتشتیان نامور وسرشناس ومتنفذی است که باکلیه رجال دولت آشنائی ودوستی دارد ودرپس پرده مصدر کارهای مهمی بوده که ذکرش خارج ازاین مقوله است .

زرتشتیان مبارکه بانی قریه خودرا ازیاد نبرده‌اند وتاکنون درآنجا گهنباری بنام اردشیر دادی ومرزبان ظهراب خوانده وروان آن دونفرخیرخواه را شاد مینمایند .

حتی فرزانه بهرام نوشیروان صاد کسنویه‌ای که درسال ۱۲۷۵ یزدگردی دبستان ومسافرخانه‌ای درقریه مبارکه بنانمود روی سنگ آن چنین نوشته است : " مسافرینی که آمدورفت میکنند بهشتی روان مرزبان ظهراب رایاد وشاد نمایند . "

اوضاع فرهنگی پارسیان درپنج قرن گذشته

کوشش پارسیان دراصلاح تقویم - مشاجرات ومباحثات دینی - تاسیس انجمن پژوهش دینی دربمبئی - بوجود آمدن تقویم فصلی (دینی) اضمحلال یکی از امارت نشینهای هند بعلت مشاجرات تقویم پارسیان .

بارها اتفاق افتاده که مباحثات ومجادلات مذهبی بین جماعت موجدمساعی درمطالعات وپژوهش درفرهنگ وآثاردینی گردیده است . دوره رفورم واصلاحات

---

(۳) رجوع شود بنسخه خطی شماره H.P.(mS) 213 محفوظ دربنگاه خاور شناسی کامابمبئی .

مذهبی اروپا نیز ازاثر همین گونه پیشامدها بوده .

کوشش پارسیان هند درمطالعات فرهنگ دینی را نیزدرطی دوقرن گذشته تولید اختلاف نظر درسنن وفروع مذهبی باعث گردید .

ما دراینجا مختصرا " درشرح مسائلی که مولد مباحثات ومجادلات مذهبی وباعث پیشرفت مطالعات دینی پارسیان گردید میپردازیم . قبل از شروع باصل مطلب ذکر مختصری ازوضع اطلاعات دینی پارسیان درپنج قرن که ازخلال سطور نامه‌های ایران پیداست خالی ازفایده نیست .

بقول خان بهادر بهمن جی بهرامجی پتل تاریخ نویس پارسی وصاحب پارسی پراکش، پارسیان هند بیش از ۱۲۰۰ سال قبل برای حفظ دین ، خان ومان وزاد وبوم خود ایران را ترک وبسوی هند مهاجرت اختیار وتاامروز غالب مراسم دینی وآداب جماعتی خودرا نگاهداشته‌اند . هنگام اقامت درهندودرشهرسنجان ، شعائر ملی وطرز ادای مراسم دینی راتامدتهای متمادی بنابروش باستانی بجا میآوردند . درجنگ سنجان ، الفخان سردار سپاه اسلام فاتح شد وباغارت شهر مرکز وماوای پارسیان راتباه ساخت وکتابخانه وخانمان آنها بربادرفت. اما آتش مقدس تا ۱۲ سال درپناه غار کوه بهاروت محفوظ ماند .

پس ازاین پیشامد پارسیان ببخشهای مختلف گجرات پراکنده شدند وبمرور زمان سنن وفروع دین رابواسطه دوری ازیکدیگر فراموش کردند . بالاخره درقرن ۱۵ میلادی پس از آنکه از حقیقت تعمیل بعضی ازمراسم وسنن دینی مشکوک گشتند واختلافات نظر تولید گشت ، پارسیان مقیم نوساری وسورت وبروچ وکمبایت وانکلیسر باتفاق آراء جوان باهوش ودلیری رادرسال ۸۴۷ یزدگردی باپرسشهائی چند بسوی موبدان دانشمند ایران فرستادند تاجواب بسیاری ازمطالب دینی را که درآن اختلاف داشتند بیاورد .

نریمان هوشنگ قاصد نامبرده باجواب پرسشها که درآبانماه ۸۴۷یزدگردی نوشته شده بهندوستان مراجعت کرد . (برای اطلاع کامل ازاین مراسلات بفرزانگان زرتشتی تالیف نگارنده مراجعه شود .)

موبدان ایران درضمن نامه خود مینویسند :

" ازایراخط پهلوی این چیزها ننوشتم که چنان گفت ونمود نریمان هوشنگ که مگر خط پهلوی نمیدانند هیربدان وبهدینان مازدیسنان نوساری وکنبایت وبهروچ وانکلیسر . دراین شهرها گفت بهدین هست وهیربد نیز هست مگر خط پهلوی نمیدانند .... از کیومرث تاامروزهیچ روزگار سخت تر ودشوارتر ازاین هزارهٔ سرهیشم نبوده است ونه ازدور ضحاک تازی ونه افراسیاب ونه تورجادو ونه

اسکندر یونانی که دادار اورمزد میگوید که این کسان گران گناه تراندو از این هزاره سزکه اورمزد گفته است که ۸۴۷ سال گذشته پیشترین روزگار بترنبوده است. اما بهدین در این زمانه کار کرفه کردن راه اورمزد دسترس اندک است ونیرنگ وبرسم ویوز داشرگری وپاکی وپرهیزکاری هم اندکی بجای مانده است وباقی ازدست افتاده است .... که درنوساری سالاری بهدین است داور نام چنگه شاه وجزیهٔ بهدینان نوساری رادور کنانیده است ....
ودیگر بدانند که نسای بهدین بکافر فرمودن وبدخمه بردن دردین .... ودر کمبایت والکلیسرگاهان چوبین است .... دو هیربد دانا بیایند وخط پهلوی بیاموزند وشایست وناشایست بدانند درراه خشکان نزدیک است وازقندهار تاسیستان نزدیک است واز سیستان تایزدبیم نیست .... "

نریمان هوشنگ درسال ۸۵۵ یزدگردی باردوم بایران رفت تا پاسخ پرسشهای بیشتری رابیاورد درضمن نامه موبدان ایران چنین ذکر است :

" سالها شده است که بهدین ایران اندکی هستند بسیار درطلب وانتظار بوده اند که یکی درملکی از نشان بهدین آگه شوند ...

درسال ۸۸۰ یزدگردی نامه سومی ازایران بهند میرسد که درآن اشعار شده " .... تاایام عرب گذشته وایام ترک درآمده این فقیران رامعلوم نبود که درممالک هندبهدینان مانده اند یا نه تاقبل از ۳۵ سال ازاین تاریخ بهشت بهر نریمان هوشنگ متوجه اینجانب شد مکتوب ازاشوروان بهرامشاه وچنگه شاه وازجماعت بهدینان ودستوران بدینجانب نوشته بودند .... این فقیران جواب آن نوشته بدست نوشیروان خسرو ومرزبان اسفندیار قبل ازاین ۲۹ سال که گذشته فرستاده بودیم وهیچ چیزی هم ارسال نفرمودند واین فقیران رامعلوم نیست که احوال بهدینان آن ولایت چون است .... "

درنامهٔ بهمن روزوخردادماه ۹۲۸ یزدگردی درباب ارسال کتب دینی و ورس آمده " ودیگر آنکه ورس راازجهت خاطر دین وه که درآنجا ضعیف شده فرستاد شد. دراینجا ورس چنین کمتر ازهزار شاهی نمیدهند. "

بدینطریق تاسال ۱۱۴۲ یزدگردی پرسشها ازهندبایران میرسید وپاسخها از ایران بهند ومجموع این نامه ها بنام روایات معروف گردید . ازسال ۸۴۷ تا ۱۱۴۲ یزدگردی ۲۶ نامه پاسخ پرسشها ازایران بهند میرسد (صورت کامل آن در فرزانگان زرتشتی داده شده است .) صدها مسائل دینی دراین نامه ها باشرح وبیان توضیح داده شده وتاسالیان درازمانند کتب مذهبی دارای احترام بودو ازاصول وفروع دین پارسی شمرده میشد .

ازذکر این حقیقت تلخ وناگوار نباید خودداری کرد که اکثریت جامعه پارسی درآن دوره بشهادت آقای خان بهادر بهمن جی پتل تاریخ نویس پارسی بیسواد بوده‌اند وموبدان وپیشوایان دینی تنها خواندن ونوشتن میدانستند و استثناء بین بهدینان افرادی دانا وبرجسته یافت میشدند که نسخه‌های کتب دینی وگزارشات آنرا چون جان عزیز میداشتند وحفظ میکردند . مردم عوام فقط نماز خواندن راازموبدان فرامیگرفتند واطلاعات دینی آنها ازاین بیش تجاوز نمیکرد .

پارسیان پس از تماس با اروپائیان درسورت درکسب دانش مساعی ابراز داشتند . ازنیمهٔ قرن ۱۶ تا ۱۸ میلادی بسیاری ازبهدینان کتب مذهبی و روایات مذکوره دربالا و نامه‌های حماسی وغیره را برای خود نویسانیدند . از آنجمله است ترجمهٔ گجراتی مینوخرد درسال ۱۵۵۴ میلادی بوسیلهٔ هیربد زال پور هیربد کامدین مقیم دمن ـ خرده اوستا بالفبای گجراتی درسال ۱۶۸۰ بوسیلهٔ هیربد گرشاسب جی برزوجی سورتی برای نانابهائی پتل مقیم اومرا ـ ترجمهٔ گجراتی خرده‌اوستا درسال ۱۶۸۳ بوسیلهٔ دستور داراب هرمزدیار مقیم بلسر ـ ترجمهٔ گجراتی خرده اوستا درسال ۱۷۲۴ بوسیلهٔ دستور جاماسب آسا مقیم نوساری ـ خرده اوستا بالفبای گجراتی درسال ۱۷۳۳ بوسیلهٔ دستور دارابائی مقیم نوساری برای شت‌دادابهائی فرامجی رستم جی شیت مقیم سورت ـ خرده اوستا بالفبای گجراتی درسال ۱۷۶۰ بوسیلهٔ موبد بهمن جی دادابهائی رستم ختانیا مقیم سورت‌برای بهدین جی‌جی پور ماکاپتل مقیم سنگاپور ـ خرده اوستا بالفبای گجراتی درسال ۱۷۶۳ بوسیلهٔ هیربد شاپورجی رستم جی ملامقیم نوساری برای بهدین رانجی رتن جی جسه‌والامقیم بمبئی ـ خرده اوستا بالفبای گجراتی درسال ۱۷۷۸ بوسیلهٔ دستوررستم‌جی بهرامجی سنجانا مقیم سورت‌برای دهنجی بهائی منوچهر جی ردیمنی مقیم بمبئی .

پس از ذکر این مختصر درمورد تاریخ روایات‌که‌نمایندهٔ اوضاع فرهنگ دینی پارسیان تا ۲۰۰ سال قبل میباشد اینک بذکر مسائل ومباحثاتی که موجب پیشرفت دانش وتحقیقات مذهبی وبررسی فرهنگ وسنن باستانی گردید میپردازیم .

دراوایل قرن ۱۸ میلادی دومسئله مهم دینی مولد مباحثات وبالاخره باعث مطالعات درفرهنگ دینی گردید . مسئله نخست این بودکه‌آیا صورت‌جنازه راباید با پنام (پارچه سفیدیست‌که موبدان هنگام ادای مراسم دینی برروی خودمیبندند) پوشانید یاخیر . مباحثات درمورد این مسئله بی نتیجه ماند واختلاف‌بین مردم رفع نگشت وتاامروز درسورت ونوساری ودهات اطراف‌آن صورت میت راباپنام میپوشانند درحالیکه درسایر نقاط زرتشتی نشین باز میگذارند .

مسئله دوم این بود که آیا پای میت را باید جمع کرد ویا دراز گذاشت. اختلاف نظر در این مسئله نیز تاکنون مرتفع نشده وهردوروش باقیست.

مسئله سوم ایجاد مباحثات درمورد کبیسه ووجود اختلاف یکماه درتقویم زرتشتیان ایران و پارسیان هندبود. موبد جاماسب ولایتی کرمانی در ۲۶ نوامبر ۱۷۲۰ (۱۰۸۹ یزدگردی) بعزم سورت از ایران حرکت وهنگام ورود بمقصد متوجه شد که بین تقویم زرتشتیان ایران وپارسیان هند یکماه اختلاف موجوداست. از جلب توجه پارسیان باین اختلاف خودداری کرد زیرا دید که تعصبات بیجا آتش خشم آنانرا درکار مباحثات واختلافات دومسئله نامبرده بالا برافروخته ونتیجه‌ای هم بدست نیاورده‌اند ومشاهده نمودکه گروه پارسیان درموردعلوم دینی ومراسم وسنن باستانی بکلی بیخبر وعامی‌اند. بنابراین سه نفراز موبدزادگان باهوش رابشاگردی خویش برگزیدواوستا وتفسیرپهلوی رابآنها بیاموخت. ایشان رانام دستوردارا بمعروف به کوما ناداداداروقیم سورت و دستور جاماسب معروف بجاماسب آسا مقیم نوساری ودستور دیگری ازبروچ بحمتل دستور کامدین پور دستور فریدونجی میباشد.

درهمان اوان آقای مانکجی ایدلجی دلال ارمنیهای سورت باشاره دستور جاماسب ولایتی تقویم معروف بتقویم قدیمی ایران رااختیار کرد. این پیش آمد موجد مباحثات سختی درمورد تقویم بین پارسیان شد. چون درسال ۱۱۰۴ یزدگردی بهدین جمشید ایرانی مطلع ازعلم نجوم وستاره شناسی ازایران وارد سورت گشت. برشدت مباحثات افزود. پارسیان ازاوخواستند با محاسبات تنجیم تردیدی راکه بوسیلهٔ ورود جاماسب ولایتی بهند دردل آنها راه‌یافته است رفع نماید. اونیز بجای آنکه رای خود را ظاهر سازد علم نجوم رابیک نفر موبد باهوش موسوم بکاوس پور فریدون بیاموخت که بعدها بکاوس منجم معروف گشت. این شخص با مباحثات خویش نشان داد که گفته دستور جاماسب ولایتی درست وبجاست. جمشید درسال ۱۱۰۸ رهسپار بمبئی گشت ولی نتوانست توفیقی درآنجا بدست آرد. موبدی ازبمبئی بنام شهریارجی نوروز درنامه‌خود مورخه ۱۱ نوامبر ۱۷۴۰ بنوساری وبنام دهسائی خورشیدجی تهمولجی مینویسد جمشید ایرانی ازسورت به بمبئی وارد ودرترغیب پارسیان باختیار تقویم قدیمی کوشاست وامیدوار است آنها را باخود همعقیده سازد ".

پنجسال بعدازاین واقعه درسال ۱۱۱۳ یزدگردی چند نفراز بهدینان بینوای سورت بنام بهمن پورلیمنو - رانجینوپور خورشید - بهرام پور دادا - بوبت جینوپور رستم - لالابینوپور سهراب تقویم قدیمی رااختیار ومراسم پنجه‌وه

را یکماه جلوتر بعمل آوردند . دراین هنگام چند نفراز پارسیان دیگر متمایل بتقویم قدیمی آنرا بی ترس وواهمه اختیار نمودند . وقوع اینگونه وقایع پارسیان را درمورد دین نگران ساخت وچون ازحقیقت آئین بیخبربودند درآموختن وپژوهش آن بکوشیدند . دهنجیشاه منجیشاه یکی از بزرگان پارسی سورت که بتقویم قدیمی متمایل بود موبد کاوس رستم جلال پدر ملافیروز معروف‌را از بروچ دعوت نمود واورا بایران فرستاد تادرمورد تقویم واختلاف آن پژوهش بعمل آرد . موبد کاوس در هیجدهمین روز شهریور ماه سال ۱۱۳۷یزدگردی با تفاق فرزند خردسال خود پشوتن که بعدها بملافیروز مشهور گشت ازسورت رهسپار دیار ایران گردید . دوازده سال درایران بماند ودرتحقیق ازحقیقت مسئله تقویم مساعی جمیله ازخود ابراز داشت . ببخشهای مختلف زرتشتی نشین درایران مسافرت وبالاخره درسفندارمذ روز وامردادماه ۱۱۴۹یزدگردی بسورت برگشت . چندین نسخ خطی اوستا ومحضرها واستشهاداتی ازعلما وداشمندان در مورد تقویم باخود بیاورد . رونوشتهای آن فورا " بین روشنفکران جماعت و مشتاقان پخش گردید . ازطرف دیگر پیروان تقویم معموله درهند معروف بتقویم شاهنشاهی یارسمی نیز بیکار ننشسته دلایل وبراهین گوناگونی را درمورد حقیقت تقویم خویش بین مردم منتشر کردند . مباحثات ومجادلات سختی دربروچ وسورت آغاز گشت . دستور کامدین جی وپس ازاوفرزندانش دلایل محکم درلزوم کبیسه وحقیقت تقویم شاهنشاهی ازکتب باستانی بیافتند . مباحثات درمجامع عمومی منجر بحملات ودشمنی وکینه گردید . چنانکه درحدود سال ۱۱۵۱یزدگردی درمجمع عمومی مباحثه دربروچ بهمدیگر حمله کردند . درآن گیرودار یک خانم حامله پارسی وپیرو تقویم قدیمی ازحملهٔ هماجی پور خورشید جی ازپای درآمد ودرگذشت . هماجی دردادگاه محکوم باعدام وسایر فتنه جویان محکوم بزندان وتاوان شدند . اختلافات شدت یافت وبین خانواده‌ها نزاع وجدائی تولیدگشت وحتی ازدواج بین قدیمیها وشهنشاهی‌ها نیز ممنوع شد وبیکدیگر نسبتهای زشت میدادند وکودکان نیز در پی آزار واذیت یکدیگر بودند .

پیروان تقویم قدیمی مقیم بمبئی درسروش ایزد وفروردین ماه ۱۱۵۴ یزدگردی اولین آتش ورهرام رادرشهر بنانهادند . دراین موقع چندین خانواده پارسی بمبئی تقویم قدیمی اختیار کردند . وقوع این حادثه پارسیان بمبئی، سورت وبروچ رابرآن داشت که درتقویت مساعی خویش درآموزش وپرورش وپژوهش فرهنگ وتاریخ دینی بکوشند .

درسال ۱۱۸۸ یزدگردی (۱۸۱۹ میلادی) هنگامیکه مباحثات تقویم برشدت

خود افزود . شالوده بنای دوآتش بهرام دربندرسورت ریخته شد . یکی برای گروه شاهنشاهی ویکی برای گروه قدیمی، انجمن پارسی محل ببنای آتش بهرام قدیمی سخت اعتراض وازساختمانش ممانعت نمود باین دلیل که آتش بهرام پادشاه دین است ودوپادشاه دریک اقلیم نگنجند کار بمحاکمه کشیدودادگاه ساختمان هردوآتش بهرام راموقوف بخاتمه محاکمه نمود .

دهجیشاه ومنوچهر شاه فرزندان ایدلجی وادیا سردستهٔ شاهنشاهی‌ها دردادگاه ادعای ۲۵ هزار روپیه خسارت ازکالابهائی سازنده آتش بهرام قدیمی نمود . محاکمه چهار سال طول کشید و دادگاه پس از تحقیق وپرسش ازگواهان بیشمار واستماع دلایل فریقین ازکتب اوستا . وجرکرد دینی ، روایت ، زرتشت نامه ، سکندرنامه ، برهان قاطع وغیره درچهارم نوامبر ۱۸۲۲ رای خود را بطرفداری قدیمیها صادروحکم بنای آتش بهرام آنها را صادرکرد ودرضمن هردوفرقه راآشتی دادوقرارشد گروه شاهنشاهی‌ها اول ساختمان آتش بهرام و تخت نشینی (تقدیس) آنرا طی مدت یک سال یعنی تاسروش روزواردیبهشت ماه ۱۱۹۳ برابر ۱۹ نوامبر ۱۸۲۳ بپایان برسانند وبعدگروه قدیمیها دست بکار ساختمان وتخت نشینی آتش بهرام خود گردند . (رونوشت جریان محاکمه و رای دادگاه سورت که همه بفارسی بوده دریک نسخه خطی بشماره ۱۳۰ درکتابخانه خورشیدجی کاما بمبئی محفوظ است) .

دستور اسفندیارجی کامدین مقیم بروچ برای حقانیت نظریه شاهنشاهی‌ها رساله‌ای بگجراتی تحت عنوان " حقیقت کبیسه درتاریخ پارسیان " رادرژوئیه ۱۸۲۶ درسورت منتشر ساخت . مندرجات رساله دراثبات کبیسه واینکه زرتشتیان باستان درتقویم مذهبی خود کبیسه را مرعی میداشتند صحبت میکند .

همینکه کتاب به بمبئی رسید مباحثات پس ازبیست سال خموشی دوباره باشدت هرچه تمام آغاز گشت . ملافیروزبن کاوس درهفتم اوت ۱۸۲۸ (۱۱۹۷ ی) درپاسخ رساله دستور اسفندیارجی وتکذیب مندرجاتش وبطرفداری تقویم قدیمی بانتشار یک سلسله مقالات درروزنامه بمبئی سماچار اقدام نمود . دستور اسفندیارجی یکهفته بعد درسورت درگذشت وفرزند بزرگش دستورکاوس بجای پدر مباحثات راادامه داد . روزنامه بمبئی سماچار بعلت وصول مقالات زیاد درمورد تقویم اوراق خود رادوبرابر ساخت .

دستور فریدون جی دارابجی جاماسب آسانا . پشتیبان دستور اسفندیارجی کامدین دربمبئی بطرفداری تقویم شاهنشاهی روزنامه دیگری بنام اخبارکبیسه منتشر کرد . طرفداران تقویم قدیمی نیز درعین حال روزنامه دیگری بنام

ابطال الکبیسه بطرفداری تقویم خود بوجود آوردند بعلاوه ستون جراید نیز از مکاتبات در این مورد پر میشد .

طرفداران تقویم شاهنشاهی وقدیمی چند نفر از دانشمندان را بین خود برگزیدند تا در انجمنی درمورد مسئله تقویم بحث نمایند . گاهی نیز بعضی از مسلمانان ودانشمندان بمبئی برای شرکت درمباحثات دعوت میشدند . حاجی هاشم اصفهانی بطرفداری گروه شاهنشاهی برخاست و آقا محمدشوشتری بطرفداری دسته قدیمی داد سخن میداد . گروه پارسیان برای ادامه مباحثات ونیل به نتیجه قطعی نگران بودند . مقالات درجراید پس از یکسال ونیم منقطع گشت ولی هردو دسته برای اثبات نظریات خویش بتدوین وانتشار کتب و رسایل پرداختند . پیروان تقویم قدیمی از دستوران دانشمند ایران و علمای اسلام خواستند تا در مسئله مورد بحث روشنی افکنند . گروه شاهنشاهی نیز دلایل جدیدی بلزوم کبیسه در دین از کتب دینی بجستند وهم از کتب نویسندگان اسلامی فقراتی دال برحقیقت نظریات خودبیافتند .

پس از انتشار کتاب بگجراتی دستور اسفندیارجی کامدین نخستین کتابی که بفارسی در این مورد ،مطبوعه سال ۱۸۲۷عیسوی میباشد .یکسال بعد هیربد دوسابهائی سهرابجی منشی آنرا بگجراتی ترجمه ومنتشر ساخت .

ملافیروز درجواب ورد نظریه لزوم کبیسه کتابی بنام " ادله قویه بر عدم جواز کبیسه دردین زرتشتیه " تالیف وپخش نمود . سپس حاجی هاشم اصفهانی درجواب ملافیروز " رفع الهزل " را درسال ۱۸۳۳ تدوین ومنتشر ساخت وآنرا باز دوسابهائی سهرابجی منشی درسه سال بعدبگجراتی ترجمه نمود . دستورایدلجی سهرابجی‌سنجانا درسال ۱۸۲۸ کتابی بنام " خروه وهیزک " تدوین کرد مندرجات آن فقراتی است از اوستا ، پهلوی وپازند بطرفداری کبیسه وملافیروز درجواب آن اویژه دین را نوشت که بعداز وفاتش درسال ۱۸۳۲ منتشر گشت وهم درسال ۱۱۹۷ یزدگردی کتابی بنام رساله استشهاد طبع نمود که شامل رونوشت محضرهائیست که از منجمین وعلما ودانشمندان اسلامی وزرتشتی بوسیله پدرش ملاکاوس هنگام اقامت درایران جمع آوری شده بود ومندرجات آن تصدیق برعدم کبیسه درتقویم یزدگردی میباشد . گروه پیروان تقویم شاهنشاهی نیز درقبال این اقدام محضرها واستشهاداتی که دال بروجود کبیسه درتقویم زرتشتی واز اصفهان برای آنها رسیده بود . تحت عنوان گواه الکبیسه باتفاق ترجمه گجراتی آن بوسیله هیربد دوسابهائی سهرابجی منشی ودستور فریدون دارابجی جاماسب آسانا درسال ۱۲۰۳ یزدگردی منتشر کردند . درخلال این مدت رسالات وکتابهای دیگر نیز درهمین موضوع منتشر گشت که اینک اثری از آن دردست نیست .

کمیته تقویم شاهنشاهی برای تبلیغات خویش هزینه چهل هزار روپیه آن زمان را متحمل شد وکمیتهٔ قدیمی نیز درحدود همین میزان بمصرف رسانیدند . درخلال جریان این مباحثات عده دیگر ازپارسیان نیز تقویم قدیمی اختیار کردند . طبق آمار سال ۱۸۹۱ میلادی بین نفوس ۹۱۳۶۱پارسی درکشورهند ۷۲۰۶ نفر پیروتقویم قدیمی بوده‌اند .

ذکر واقعه دیگری که باعث مساعی پارسیان درتوسعه‌فرهنگ دینی و تاسیس انجمن پژوهش دین زرتشتی گردید خالی ازاهمیت نیست .

پارسیان پس ازسال ۱۸۳۹ میلادی وررویداد یک واقعه مهم ازبذل مساعی درتحقیق دین وتشویق بهمدینان درآموختن حقایق مذهب‌کوتاهی ننمودند . این واقعه عبارت‌بود از تغییر مذهب‌دونفر جوان پارسی بنام دهنجی بهائی نوروز وهرمزجی پستن جی بمذهب مسیحی . مرسلین ومبلغین عیسوی درجراید بمبئی برخلاف‌آئین زرتشتی وانتقاد ازتعلیمات پیغمبر مقالات منتشر میکردند . دکتر ویلسن سردسته آنها درمقالات وخطابهای خویش ازوندیداد انتقاد وپارسیان رابتغییر مذهب‌وپذیرفتن دین عیسوی ترغیب مینمود .

دانشمندان پارسی نیز بیکار ننشستند ودردفاع ازحقایق دین خویش خامه فرسائی مینمودند . چنانکه درسال ۱۸۴۰ یعنی یکسال بعدتردارابجی هرمزجی بنگالی کتاب " راستی مزدیسنان " وهیربد دارابجی منشی " تعلیم زرتشت " ودستورایدلجی سهرابجی سنجانا " معجزات زرتشت " راتدوین وطبع نمودند .

درسال ۱۸۴۱ دستور منوچهرجی ایدلجی جاماسب‌آسا مباحث دینی خویش را تحت‌عنوان " نیرنگهای قلمکش " و دستور اسفندیارجی فرامجی راب‌ادی نخستین مترجم اوستا پهلوی وندیداد ؤیسنا " " حدیث‌گمراهان " رامنتشر ساختند واز ژوئیه ۱۸۴۲ مجله‌ماهانه بنام " رهنمای دین زرتشتی " بسردبیری ودبیری نوروزجی فرامجی ودستور ایدلجی سهرابجی سنجانا درددوبخش‌شروع به انتشار نهاد . بخشی درشرح حقایق آئین مزدیسنا وبخش‌دیگر درانتقادازدین نصاری ونقایص‌آن .

دکتر ویلسن پیشوای مسیحیان وسردسته مخالفین دین درژانویه ۱۸۴۴کتابی برخلاف‌عقاید پارسیان منتشر ساخت‌که درجراید گجراتی ومجله راهنمای زرتشتی برخلاف‌مندرجات‌آن قلمفرسائی شد .

در۳۱ اوت ۱۸۵۶ جوان دیگر پارسی دین‌عیسوی پذیرفت . دراین موقع نیز پارسیان چندین رساله برخلاف‌دین عیسوی وتوضیح حقایق آئین حود برای اطلاع همدینان بی اطلاع خویش نگاشتند .

چنانکه دیده میشود پیشامدها ومباحثات مذکور بدون نتیجه نبوده است وبهترین ثمره آن واداشتن پارسیان بکسب اطلاع وتحصیل فرهنگ دینی خود و ایجاد انجمن پژوهش دینی و کوشش دررفع اختلافات مذهبی وتعصبات وعقاید بیجا بوده است .

روانشاد خورشیدجی رستم جی کاما استاد اوستا وپهلوی که مورد ستایش بینهایت خاورشناسان مغرب واقع گردیده در ۳۰ مارس ۱۸۶۴ برابر روز آذر وماه آبان ۱۲۳۳ یزدگردی انجمن پژوهش دینی را دربمبئی بنیاد نهاد . اعضای اولیه آن عبارت بودند ازشاگردان خودش ودستوران وموبدان معروف دین .

دستور پشوتن بهرامجی سنجانا ـ دستور ایرج جی سهرابجی مهرجی رانا ـ دستور جاماسب جی منوچهرجی جاماسپ آسا ـ آقای خورشیدجی رستم جی کاما ـ دستور داراب پشوتن سنجانا ـ آقای منوچهرجی پستن جی خرگات بترتیب از سرنشینان اولیه انجمن بودند . این انجمن تاکنون بفعالیت مشغول ومصدر خدمات بسیار مهمی نسبت بجماعت زرتشتیان بوده است .

خورشیدجی کاما بانی انجمن درسال ۱۲۳۶ یزدگردی مسئله تقویم واصلاح آنرا چنانکه دیدیم مشاجره سختی بین پارسیان براه انداخته بود در ۲۴ نشست مورد مطرح قرار داد .

چون همه وقت انجمن درپیرامون موضوع نامبرده بآخر میرسید بالاخره کمیته مخصوصی بنام کمیته فصلی معین شد تا دراطراف آن تحقیقات لازمه بعمل آورده گزارشات خود را بجماعت بدهد . این کمیته پس از چندین سال نتایج مذاکرات خودرا انتشار دادوپیشنهاد نمود که روز نوروز جمشیدی برابر ۲۱ مارس را بایستی اول سال قرار داد ودرضمن ماه دی را باید ماه اول سال محسوب نمود .

درسال ۱۲۴۲ یزدگردی خاورشناس معروف مغرب زمین مرداتمن درمقاله خود با دلایل وبراهین باثبات رسانید که زرتشتیان دردوره ساسانیان درهرچهار سال یکبار کبیسه میکردند . خورشیدجی کاما نیز صاحب همین عقیده بود .

درجلسات انجمن پژوهش دینی درسال ۱۲۶۵ یزدگردی چندین خطابه که بطور مستقیم یا غیرمستقیم درمورد تقویم وکبیسه صحبت مینمود خوانده شد . سخنرانان خطابهای نامبرده را نام خورشیدجی کاما ـ هیربد مهرجی بهائی مدن ـ هیربد جمشیدجی دادا بهائی نادرشاه ـ هیربد شهریارجی باروچا ومنوچهرپستن جی خرگات میباشند .

باز درسال ۱۲۶۷ آقای خورشیدجی کاما وهیربدشهریارجی باروچا در ۹ نشست انجمن مسئله تقویم وکبیسه را مورد مذاکره قرار دادند .

بنا بگواهیِ نامهٔ هفتگی "راست گفتار" مورخه ۲۹ مارس ۱۹۰۸ پارسیان روشنفکر روز نوروز جمشیدی سال ۱۲۷۷ یزدگردی را اول سال وهرمزدوفروردین ماه بشمار آوردند و ۲۰ مارس که آخر سال ۱۲۷۶ یزدگردی باشد اوردادروزو کبیسه خوانده ومراسم مذهبی آنرا بجا آورده وتقویم فصلی یا دینی را شروع کردند وهرچهارسال را بعدا زاین یکروزکبیسه حساب مینمایند .

موضوع اصلاح تقویم دوباره توجه جماعت پارسی را بخود متوجه ساخت ودر سال ۱۲۷۹ پس ازدوجلسه مذاکرات درمجمع عمومی حل موضوع را محول بکمیته مخصوصی ساخت که اصلاح تقویم را عملی نمایند . سه سال بعدتر تقویم فصلی عملی گردید ومراسم پنجه‌وه را درآخرسال وقبل از نوروز جمشیدی بعمل آوردند .

اختلافات ومشاجرات وکینه‌ودودستگی که مسئله تقویم بین پارسیان تولید نموده بود درسال ۱۲۵۲ یزدگردی ازبین رفت ودوستی ویگانگی جای آنرا گرفت . بدینطریق که گروه موبدان دسته بگریا پیروتقویم شاهنشاهی بعلت اختلاف‌نظر با دستور سنجانا از آتش ورهرام‌وادیا دربمبئی خارج شده و بآتش ورهرام دادی شیت که مال گروه قدیمی‌هاست پناه برده ودرآنجا مشغول تعمیل مراسم دینی خود گردیدند امنای آتش ورهرام قدیمی‌ها کمال محبت را درحق آنها مرعی داشتند تاآنکه پس از مدتی شاهنشاهی‌ها آتش ورهرام دیگری بنام آتش ورهرام انجمن دربمبئی تقدیس نمودند . همچنین درسال ۱۲۸۵ یزدگردی بزرگان گروه قدیمی دستور کیخسرو جاماسب آسانا راکه شاهنشاهی بود بدستوری آتش ورهرام خود دربمبئی بنام بناجی برگزیدند .

روانشاد دینشاه ایرانی سلیسترزئیس انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی در سال ۱۲۹۴ یزدگردی ازکلیه دانشمندان وموبدان پارسی درمورد تقویم فصلی سئوال نمود وهمگی با دلایل وبراهین متین پاسخ دادند که پیروی تقویم فصلی طبق قانون دین میباشد .

پاسخهای نامبرده دررساله‌ای چاپ ومنتشر گردید ودرنوروز جمشیدی سال ۱۲۹۵ جماعت زرتشتیان ایرانی مقیم بمبئی درمجمع عمومی باتفاق آراء برای اتخاذ تقویم فصلی رأی دادند وازآن سال زرتشتیان ایرانی تقویم فصلی را معمول داشتند . انجمن زرتشتیان تهران نیز درهمان سال به‌رهبری ارباب کیخسرو شاهرخ تقویم فصلی را بکار بردند .

پیش ازپایان کلام خلاصه داستان دیگری که چگونه مشاجرات تقویم بین پارسیان باعث سقوط واضمحلال خاندان نواب بروچ گردید از قول دکتر جیوانجی

مدی درژورنال آسیائی بمبئی مورخه ۱۵ مارس ۱۹۰۷ برای اطلاع همدینان در اینجا درج مینمائیم .

حقیقت داستان راسیدعباسعلی منشی مخصوص خود نواب تحت عنوان قصه مودودخان بهادر برای ما بیادگار گذاشته ودرسال ۱۱۹۳ هق بزبان اردوتالیف گشته .

دهنجیشاه منجیشاه سردسته گروه قدیمیان ازنواب امارت نشین بروچ خواهش میکند که دراختلاف موجوده تقویم بین پارسیان قضاوت کرده رای خود را صادر سازد .

نواب مودودخان فرزند میرزا احمدبیک بقاضی خود امر بتحقیق موضوع دادقاضی نیز سردسته شاهنشاهی ها راخواسته وبدون مراجعه بدلایل قدیمیها قول اورا مقرون بحقیقت دانسته بخدمت نواب عرض مینماید . نواب نیز براستی تقویم شاهنشاهی رای داد .

دهنجیشاه از این امر آزرده خاطر ودرپی فرصت انتقام میگشت . اتفاقاً نواب ازکالای وارده اوگمرک وعوارض گزاف مطالبه مینماید . بنابراین دهنجیشاه بمقامات مربوطه انگلیسی بندر سورت که از سال ۱۷۵۹ میلادی متصرف شده بودند مراجعه وبآنان خاطرنشان میسازد که شهربروچ از قدیم جزو علاقه سورت بود وعواید گمرکی آن سالیانه درحدود صدهزارروپیه میباشد ونواب در طی چهل سال گذشته هیچ نپرداخته است لذا رئیس اداره بازرگانی هندشرقی موازی چهار میلیون روپیه راازنواب بابت عواید گمرکی مطالبه مینماید و چون نامبرده از پرداخت آن سرباز میزند پادگان سورت با هفتصدنفرازسربازان هندی بعزم پیکاربانواب ازراه دریا عازم بروچ میگردد . فرمانده هندی پادگان سورت ودوست نواب اوراقبلاً ازحرکت قشون مطلع میسازد . نواب بروچ باکمک سربازان مهاراجه بارووده ، نواب کمبایت ، راجه راجپیپله وسلطان دهلکه نیروی انگلیسها را درمیدان پیکار شکست میدهد .

مقامات انگلیسی بمبئی پس ازشنبیه فرمانده پادگان سورت بانواب بروچ ازدرآشتی درآمده واورابعنوان مهمان خود به بمبئی دعوت وباشکوه وجلال تام ازاواستقبال وپذیرائی بعمل می آورند ودرضمن درمورد مطالبه چهارمیلیون روپیه آنرا بچهارصدهزارروپیه صلح مینمایند مشروط براینکه نواب آنرا در دوسال وشش قسط بپردازد .

چون موقع پرداخت قسط اول منقضی میشود پادگان سورت ناگهان ببروچ حمله میکنند . دراین گیرودار فرمانده نیروی انگلیسی مقتول ولی شهربروچ در۱۸ نوامبر ۱۷۷۲ بتصرف آنها درمیاید .

اطلاع یک خبر دیگر نیز خالی از اهمیت نیست. درسال ۱۸۷۲ میلادی یک دختر پارسی طبق قانون عیسوی با یکنفر جوان نصاری ازدواج کرد. درطی ۴۵ سال زندگی با شوهر، پیرودین زرتشتی ومراسم دینی را مرتبا" بجای میآورد. قبل ازوفات درسال ۱۹۱۷ میلادی بپدرومادر خود وصیت کرد که جنازهٔ اورا طبق آئین زرتشتی دردخمه بسپارند. والدین جنازه اورا بدادگاه میبرند و پس از کسب اجازه از دکتر جیوانجی‌مدی سکرتری پارسی پنچایت چون خواستند مراسم دینی بعمل آورند دستور داراب سنجانا دستوربزرگ بمبئی ممانعت مینماید ومیگوید شخصی که درطی زندگانی همخوابه یکنفر جد دین بوده خود نیز جد دین است ونباید جنازه او دردخمه سپرده شود لذا آنرا بقبرستان نصاری منتقل مینمایند.

انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی برای استحکام شالوده تقویم دینی ازسال ۱۲۹۶ یزدگردی بفعالیت مشغول وباکمک خیرخواهان زرتشتی ایرانی و مهروانجی منوچهرجی‌کاما ولیدی همابائی پتیت یک درمهرفصلی رادربمبئی مقابل ایستگاه چرچ گیت بنیاد نهاد ومراسم تقدیس آن در نوروز جمشیدی سال ۱۳۰۹ یزدگردی پایان ودرمهربا شکوه وجلال تمام گشایش یافت.

مانکجی و انجمن زرتشتیان کرمان در۹۴سال پیش

روانشاد مانکجی هاتریا پس ازاقامت وگردش درایران وانتظام امور زرتشتیان وداد‌خواهی ازمرکز سلطنت ورفع بعضی ازمحرومیت‌ها برای دادن گزارش فعالیت خود با نجمن پارسیان بمبئی بهندوستان مراجعت وپس از سخنرانیهای چند بین بزرگان زرتشتی وآشنا ساختن آنان باوضاع اسفناک بهدینان ایران و لزوم حمایت وکمک فوری دوباره ازراه بندرعباس وکرمان بتهران مراجعت نمود. صاحب‌تاریخ کرمان که نام مولف‌مجهول مانده درمورد ورود اوبآن دیار مینویسد
" مجملاصاحب‌مزبور (مانکجی) درسنه ۱۲۸۲ هجری (۱۲۳۵ ی) ازبندرمعمورهٔ بمبئی بصوب‌کرمان عزیمت‌کرده باکشتی وارد بندر عباس گردیدند وقریب‌یکماه دربندرعباس توقف‌نموده ازراه بلوک رودبار وجیرفت وبم وراین و ماهان و اردشهروارد‌کرمان شدندونیزحضرات زرتشتی مذهب ساکن کرمان ازتجارو‌غیره‌یک منزل دو منزل استقبال کردند. وکیل الملک حکمران کرمان، دولاب سهرابخان

را که دویست گام خارج شهرسمت شمال شرقی بود منزل بجهت صاحب تعیین فرمودند وهمه اعزه واکابر کرمان دیدن از صاحب نمودند وکمال احترام را داشتند ونیز صاحب از آقای حاجی سیدجواد وحاجی محمدکریمخان دیدن نمودند ووکیل الملک آنچه لازمه تعارف وتشریفات بود نسبت بصاحب نمود ونیز صاحب بجهت همه اکابر واشراف کرمان سوقاتی فرستادند. مکث صاحب سه ماه درکرمان شد وازکرمان ۱۲ بچه ازطایفه زرتشتی بجهت تحصیل علوم همراه برداشته روانه یزد شدند."

روانشاد مانکجی صاحب درروزدیبآذر و خردادماه ۱۲۳۵ یزدگردی زرتشتیان شهرو اعضای پنچایت (انجمن) رابدولاب سهرابخان دعوت نمودوجلسه خصوصی تشکیل داده درمورد امور زرتشتیان ووظایف همگان صحبت داشت. مذاکرات این جلسه وجلسات بعددردفتری ثبت ودربنگاه خاورشناسی خورشید جی کاما بمبئی بشماره HP (ms) 213 محفوظ است. مطالب زیر باکمی تغییر وتبدیل ازآنجا اقتباس وبرای اطلاع بهدینان دراینجا درج میشود. مانکجی صاحب درجلسه نامبرده چنین اظهار داشت:

" میدانید بابا که درهر ملتی رسم است ریش سفیدی وبزرگتری داشته باشدکه سرپرستی طایفه بکندبزرگتری ودانشمندی لازم است. نه آنکه ام-ر بجهت خودپسندی آن شخص باشد بلکه برای خدمت جماعت محل خود است چنانکه چوپان برای نگهداری گوسفندان مقرر میشود. گفته شده است که مادوچشم داریم، دو گوش، دودست ودوپا وهرکدام بکار مخصوصی مشغول وزحمت میکشند وشکم بزرگ است ومیخورد اگر چشم وگوش وهوش وفهم وزبان ودست وپا رشک ببرند که چرا ما کارکنیم وشکم بخورد ودست ازکار بکشند آنوقت خودشان بی قوت میشوند زیرا شکم نمیخورد تاآنها نیرو برساند. بنابراین برافراد طایفه واجب است که بزرگتر خودرا محترم بدارند وبرای اندکی ناراحتی یاضرر زبان بناسزا نگشایند واگر رنجش وکدورتی در میان آید ندیده انگارندوصبروحوصله بخرج دهند. وهمچنین بربزرگان واجب است که برای فقیری وضعیفی وزعیمی وشالبافی ازصدتومان خودصرفنظر کنند ونگذارند ضرر بآنها وارد شودوخسارت رابرآن بینوایان روانداردند. زیرا یکصدتومان آن بزرگ بایک دینار آن فقیربرابر است. امابزرگان نیز نباید دستی وبی سبب بخود ضرر بزنند بلکه اگر از جد دینی بدردمندی صدمه وارد آید آنرا رفع کنند ونگذارند جددین به بینوا و ضعیف فشار وارد آورد. ناتوان رادستگیری کنند ودرراه ترقی دین بکوشند که باعث خشنودی خداو پیغمبر باشد درهرجماعتی پنچایت وانجمنی هست اعضای پنچایت باید اول این فکرها رابکنند و اگر قوت انجام این کارها رادرخود می بینند عضو پنچایت گردند وپای درعمل خیربگذارند که درخدمت پادشاه ومیان

خلق عالم نامشان باقی بماند وتحصیل آخرت بشود . نام همه اعضای پنچایت یابزرگان دردفتر نوشته نمیشود بلکه نام کسانی نوشته میشود که زیادتر برای جماعت زحمت کشیده وازکیسه خود خرج کلی وبیشتر نموده و درراه دین عقیده درست داشته وبی ریا وازته دل برای گروه کوشش نمایند .

همان کرت دهسال پیش که اینجا آمدم وپنچایت تشکیل یافت وشما برادران عضو آن گشتید بسیار ممنونم که بدرستی وراستی امورات وقفی وکارهای دینی وگهنبار وغیره راهریک بجای خود بانجام رسانیدید وبسیار ممنونم نه اینکه زبانی میگویم بلکه دردفتر پنچایت بمبئی نام شما برادران را نوشته وخرجهائی راکه کرده و زحمتهائی راکه کشیده‌اید نوشته‌اند. حاصل دنیا هم همین است که اسم شخص به نیکوئی بلند و تحصیل آخرت شود . اگر صدهزارتومان ازشخص باقی بماند حاصلی ندارد بجز همین نام نیکو که درمیان خلایق برده شود . خداوند عالم راسپاس گوئید که این سعادت را بشما داده‌است حال چون اتفاق آلهی شد که بازهمدیگر را دیدیم خدا راشکرمیگویم و اززحمتهائی که دادم مرا خواهید بخشید .

عرض اولم دراین مجلس اینست که از ۱۲ نفر اعضای پنچایت ۷ نفر باقیمانده‌اید حالا زحمت افزا میشود که پنج نفر دیگر شخص معقول و درست دیگر راباخود همدست نمائید که باز ۱۲ نفر بشوید. شما برادران بترتیب ذیل ۷ نفر میباشید :

۱- دستور جهانگیر مرحوم دستور رستم ۲- ملا بهروز ملااسکندر ۳- ملاگشتاسب دینیار ۴ - ملا اورمزدیار خسرو ۵ - ملادینیار اورمزدیار ۶- ملاظهراب گشتاسب ۷ - استاد آدرباد اورمزدیار .

الحال اینجانب‌پنجنفر دیگر رابدین‌ترتیب معین مینمایم که باشما برادران همدست شوند . ۱- ملاخسرو مرحوم فولاد ۲- ملارشیدشهریار مهربان شهریار ۳- ملابهمن‌جمشید ۴ - استاد سهراب خداداد بهمن ۵ - ملاخداداد خسرو صندل واز شما برادران پنچایت توقع دارم کسانی را که نام بردم باخود عضو پنچایت سازید وایشان هم این زحمت راقبول نمایند .

" عرض دیگر اینکه دستور جهانگیر را سرنشین پنچایت قراردهید وملا گشتاسب دینیار که تاحالا زحمت تحویلداری کشیده همینطور بآن کاربرقرار باشد ویکنفر منشی که همه مراسلات واسنادرابنویسد لازم است واین زحمت راتا بحال ملابهروز اسکندر کشیده وبهتر است آینده هم بااوباشد . عرض دیگر اینکه سالی شصت‌تومان برای مصارف مدارس کرمان معین شده وچیزی برآن

نمیتوان اضافه کرد . بنابراین دومدرسه درشهریکی پای آتش ورهرام ومعلم آن هم دستور رستم ولد دستور جهانگیر باشدبا سالی ۲۴ تومان مواجب‌ودیگری درمحله پرمون وملاشاهرخ پسر ملااسکندر معلم آنجا باشد واوهم سالی ۲۴ تومان مواجب‌بگیرد ویک مدرسه هم درقنات غسان پای آتش‌آدریان آنجا وموبد جهانگیر موبدمرزبان باسالی ۱۲ تومان مواجب بمعلمی آنجا برقرار شود . (ملاشاهرخ وملا بهروز پسران ملااسکندر بترتیب پدروعموی روانشاد ارباب کیخسرو شاهرخ بزرگ وسرور ونماینده جماعت درمجلس شورای ملی ورئیس انجمن زرتشتیان تهران میباشند).

عرض دیگر اینکه ده‌دوازده نفر بچه بینوایا توانگر راهمراه من کنید تا بتهران برده وسه سال درآنجا درس‌بخوانند وعالم شوند وبعدهرکارخود میخواهند بکنند واگر هم میخواهند معلمی بکنند من بآنها مواجب‌میدهم . مطلب‌دیگر راجع بسدره پوشیدن است . شمابرادران پنچایت وموبدان قول داده بودید که سدره بپوشید حالا می بینم بسیاری بقول خود رفتارنمیکنید خوبست‌بین‌خود قراری بگذارید واگر کسی بعدازاین بی سدره وکشتی باشد اوراتنبیه نمائید .

پائین‌گزارش امضای اشخاص زیرثبت شده دستور جهانگیرابن اشویه روان دستور رستم، بهروزاسکندر، گشتاسب‌دینیار شهریار، اورمزدیار خسرو نامدار آدرباد اورمزدیار ــ خسرو فولاد رشیدمهربان ــ دهموبدرستم مهربان،کریمداد دینیار ــ بهروز اورمزدیار خسرو، محراب برخورداربیژن ــ داراب ولدخداداد بهمن ــ خسرو مهربان ظهراب‌خداداد ــ جمشیدابن دستورجهانگیرموبدرستم جهانگیر ــ مرزبان ظهراب اردشیر رشید ــ رشید جهانبخش .

درجلسه روز خورشید ایزدوتیرماه ۱۲۳۵ یزدگردی درپای آتش ورهرام کرمان مانکجی صاحب‌درضمن صحبت اظهار داشت . " میخواهم چندنفربچه‌ها را باخود بتهران ببرم که‌درآنجا درس‌بخوانند وعالم داناشوند ولی مادروپدر ایشان مانع میشوند . اکابران میدانند که پریشانی جماعت همه بجهت نادانی است اینست که وسایلی فراهم کرده‌اند که بچه‌ها درتهران درس‌بخوانند و خودتان هم دراینجا اقرار نموده‌اید که‌همه بدبختیها بواسطه نادانی است حالا من مسئولیت راازگردن خود دور کردم . اگر کسی بچه‌هانفرستند که درس بخوانند شماشغل الذمه هستید دریزد قرار گذاشتیم که گهنبار نانی یکقران وگهنبار چاشنی دوقران بدهند که برای راه خیر خرج شود . شماهم دراینجا درمیان خودچنین قراری بگذارید واین پول راجمع کرده برای کارجماعتی خرج

کنید . پول گهنبار برای خیر است هرکس گهنبار خواند پول زیادی گهنبار را باید به پنچایت بدهد که درراه خیرخرج کند وهرکس ندهد پنچایت حق وصولی آنرا داشته باشد وهرکس دامادمیشود یکقران وعروس هم نیم قران بدهد بصندوق پنچایت وشما دورهم بنشینید وهرچه خیرجماعت است بکنید .

اگر توانگران ونیم توانگران این دوره جماعت نصف‌ده‌ها هزارتومان هزینه عروسی ودامادی خود را بصندوق انجمن اهدا میکردند تا بمصرف کمک به بینوایان یا کارهای اجتماعی مهم دیگر گروه بشود ارزش مقام جماعت ازاین بیشتر میگشت .

بازیکهفته بعد درجلسه روز رشن ایزد و تیرماه درپای آتش ورهرام کرمان مانکجی صاحب‌اظهار داشت : " برای بهدینان کرمان چندکارلازم است که بانجام برسد . ازآنجمله است تعیین دونفر سالار مردودونفرنساسالار زن و ۱۶نفر گهن پیچ ویکنفر آتش سوزکه سالیانه مواجب‌بگیرند وهروقت اتفاق افتاد دیگر عذر نیاورند . سوای این بین زرتشتیان کرمان فقیروبی بضاعت وشل وکور بسیارند که بنان روزانه خود محتاجند باید بآنها کمک شود . خوبست امروز هرکس بقدر توانائی خود کمک بنماید تاازوجوه گردآوری شده املاکی خریده ومنافع آن بمصارف‌مذکور دربالا برسدوتتمه‌آن نیزآب و آش ضعیفان وبینوایان جماعت گردد . "

درآن مجلس طبق صورت ذیل اعانه جمع آوری شد :

گشتاسب دینیار ۱۰۰ ریال موبد رستم دستور جهانگیر ۲۰ ریال بهمن جمشید ۲۰ ریال خسرو فولاد اسفندیار ۱۵ ریال کیخسرو نامدار داراب ۸۰ریال بهمن رستم فولاد رستم فرود ۵۰ ریال دینیار اورمزدیار ۳۰۰ ریال موبد جهانبخش موبد خدابخش ۳۰ ریال جمشید دستور جهانگیر ۲۰ ریال موبد خدابخش بهمن ۱۰ ریال خداداد داراب ۱۰ ریال خداداد خسرو صندل،۲۵ ریال کیخسرو آبادان ۵ ریال دینیار بهرام ۵ ریال جهانگیر رستم جمشید ۲۵ ریال خسرو و مهروفریدون ولدان جمشید کیخسرو ۱۰۰ ریال دستور اسفندیار جمشید ۵ ریال ولدان استاد برخوردار ۱۰ ریال دهموبد رستم مهربان ۱۰ ریال رستم دهموبد سیاوخش ۱۰ریال اسفندیار سیاوخش قاصد ۵ ریال ظهراب رشید ۵ ریال بهروز اورمزدیار خسرو ۲۰ ریال مهربان رشید ۳۰ ریال رستم بهرام رشید ۱۰۰ ریال بهرام فریدون ۵۰ریال شهریار خدابخش ۲۵ ریال اسفندیار فولاد ۲۰ ریال اورمزدیار خسرو ۱۰ ریال مسافرمانکجی لیمجی ۱۰۰ ریال بهروز اسکندر ۱۰ریال مرزبان ظهراب ۱۰ ریال رشید مهربان شهریار ۱۰۰ ریال رستم رشید شهریار

۲۰ ریال گشتاسب مهربان شهریار ۵۰ ریال مهربان رستم داراب ۷/۵۰ ریال بهمن نامدار ۱۰ ریال کریمداد دینیار ۵ریال شاهجهان مهربان ۱۰ ریال نوذر خداداد ۲۰ ریال موبد نوشیروان مرزبان ۵ ریال اردشیر خداداد بدهمو ۵ ریال رشید کیخسرو نوشیروان ۲۰ ریال

جندیشاپور (گندشاپور)

شاپور اول بنیادگزار جندیشاپور ـ بازداشتگاه اسیران رومی وپناهگاه دانشمندان یونان ـ دانشگاه بزرگ ایران سهم نستوریان وهندوان ویونانیان درپیشرفت دانشگاه ـ برزویه طبیب بیمارستان جندیشاپور آبشخوربیمارستان بغداد وقلمرو سلطنت اسلامی است ـ دانشگاه جندیشاپور طب اسلامی رااز سرچشمه خویش سیراب ساخت .

دردوران اولیه تاریخ گروهی ازمردم سامی نژاد ساکن شبه جزیره عربستان بدیار شام وعراق مهاجرت وآنجا رانشیمن خویش قراردادند. پس ازتسلط اسکندر برآن سرزمین تحولی درفکر وروحیه آن مردم ایجاد وفکراً وروحا "یونانی و پیرو فرهنگ یونانی گردیدند . ولی سایر باشندگان آندیار فرهنگ باستانی خویش رادنبال مینمودند . گروهی که یونانی شدند بعدها بنام نستوری معروف گشتند واینک جمعی ازآنها درجنوب هندوستان نیزساکن میباشند .

با اضمحلال سلسله سلوکیددیار سامیهای نامبرده بچندین ملوک الطوایف کوچک تقسیم گردید . شهرها یکی ازآنهاست وسلوکوس نیکاتر درحدود سال ۳۰۴ پیش ازمیلاد احداث کرد . میگویند نخستین مردمی که دراین بخش جهان بدین نصاری درآمدند مردم نامبرده میباشند . شهرها بواسطه موقعیت جغرافیائیش که درشاهراه تجاری ایران وروم ومصر ویونان قرار داشت اهمیت زیادی کسب کردوثروت ومکنت زیاد بدانشهر ومردمش روی آورد . ترسایان این شهر برای فهم کتب دینی خود که بیونانی بود بتحصیل آن زبان مجبور گشتند وبتدریج درعلوم وفلسفه یونانی سرآمد شدند ، علومی که اصل وسرچشمه آن ازکتب هخامنشی کتابخانه هخامنشی بود که بفرمان اسکندر بیونانی ترجمه وآتش زدند تا فرهنگ ایرانی رابنام فرهنگ یونانی بدنیا عرضه دارند .

پس ازدرگذشت شاپور اول ساسانی ، صلح وآرامش تا سالیان متمادی بین ایران وروم برقرار گشت وبازار بازرگانی بازرواج یافت . فرهنگ وعلم بار دیگر بنموورشد طبیعی خود پرداخت و آمدوشد مردم بکشور یکدیگر آغاز وفرهنگ یونان با یران رسید وبازدرقرنهای بعدازراه ایران باروپا رفت .

دراین عصرها تحت پرچم روم قرار داشت . با شکست دولت روم ازشاپور دوم نصیبین بایران واگذار شدورها درقلمروروم باقیماند . فردوسی گوید :

چنین دادپاسخ گرانمایه شاه — که خواهی که یکسرببخشم گناه
زدیناررومی بسالی سه بار — همی باژ باید دوره صد هزار
دگر آنکه باشد نصیبین مرا — چوخواهی که کوته شودکین مرا
بزانوش گفتا که ایران تراست — نصیبین ودشت دلیران تراست

با واگذاری نصیبین بایران بسیاری ازدانشمندان والهیون وبازرگانان نصرانی آنجا برها مهاجرت کردند ودرآن شهردانشگاه ایرانی راایجاد وبتدریس الهیات دردرجه اول وطب در درجه دوم پرداختند .

استادان دانشگاه رها بزبان یونانی ماهروبا داشتن بسیاری ازنسخ خطی فلسفه طب والهیات در تعلیم طب بقراط وجالینوس دردانشگاه بکوشیدند واز تعصبات مذهبی علوم بابلی وغیر یونانی را ناچیز وحقیر دانسته تعلیم یا تعلم آنرا جایز نمیدانستند . بنابراین درآنزمان دانشگاه رها بدون رقیب سنت وفرهنگ وطب یونانی را دردنیا مشهور ساخت .

چند سال بعدازایجاد دانشگاه ، نستوریوس اسقف قسطنطنیه که عقاید ونظریاتش باعقاید ونظریات کلیسیای روم وفق نمیداد از طرف انجمن ترسایان ازکرسی خود مخلوع گشت . مردم رها ودانشگاه آن بطرفداری اوقیام نمودند و نستوری نام یافتند . دانشگاه مرکز فعالیت آنها گشت وعقاید وتعلیمات نستوریوس تدریس میگشت . پاپ باصدور فرمانی مراوده ورابطه ترسایان جهان را با آنها قطع نمود وامپراطور زنو Zeno باتاسی باو درسال ۴۸۹ میلادی دانشگاه ومرکز فعالیت آنها را تعطیل ساخت .

با تعطیل دانشگاه رها الهیون وفیلسوفان آن شهربه نصیبین واقع درمرز ایران وپزشکان بجندیشاپور واقع درخوزستان مهاجرت نمودند . چه آن شهر درگذشته تا سالیان دراز محل نشیمن اسقف نستوریان ومرکزعلم ودانشگاه بود . شاهنشاه ایران نسبت بمهاجرین کمال محبت رانشان میداد ، بخصوص ازمهاجرینی

که ازسلطان روم رنجش خاطر داشتند دلجوئی بعمل میآورد . قباد پدر انوشیروان باکمک گروه نستوریان ازچنگال اسارت هونها فرار وپادشاهی خود رادوباره بدست آورده بود لذا دانشمندان رها راطرف توجه ومهربانی خویش قرار میداد .

محیط جندیشاپور با محیط رها اختلاف کلی داشت . محیط رها کاملا" یونانی وبیگانگان را در آنجا نفوذی نه برعکس درجندیشاپور اختلاف نژاد وملیت وجود نداشت وگروههای مختلف چون روح وریحان باهم زندگی ودرتحقیقات و تتبعات علمی میکوشیدند .

جندیشاپور شهریست باستانی وبنام جنتاشاپیرتا مرادباغ زیبا معروف بوده شاپور اول پس از شکست امپراطور روم آنرا دوباره آباد ساخت واسیران رومی ویونانی رادرآنجا جای داد .

درشاهنامه آمده :

یکی شارسان نام شاپور کرد	برآورد پردخت از اوروزارد
همی برد یکسال ازآن شهررنج	بپرداخت بسیار با رنج گنج
یکی شارسان کرد آباد بوم	برآورد بهر اسیران روم
درخوزیان دارد آن بوم وبر	که دارند هرکس براو گذر

شاپور دوم چون بتخت سلطنت نشست درآبادانی وتوسعه جندیشاپور اقدام نمود و آنرا پایتخت خویش قرارداد وبواسطه التفات شاهنشاهی دومین شهر بزرگ ایران ومرکز مهم ساختن عطریات ونساجی گشت . ایجاد دانشگاه نیزباو نسبت داده میشود . مانی نقاش دراین شهرمحکوم باعدام شد و نعش اوبدروازه شهرنزدیک دانشگاه بیاویختند وبدروازه مانی معروف گشت . درشاهنامه آمده :

چنین گفت کاین مردصورت پرست	نگنجد همی درسرای نشست
چه آشوب گیتی سراسر بدوست	بباید کشیدن سراپاش پوسته
همان چرمش آکنده باید بکاه	بدان تانجوید کس این پایگاه
بیاویختن از درشارسان	دگر پیش دیوار بیمارسان

شاپور پس از ازدواج بادختر رومی دررومی ساختن محیط جندیشاپور بکوشید . طب بقراط نخستین باردراین شهر بوسیله پزشکان یونانی که باتفاق اوآمده بودند تدریس میگشت شاپور شهررا " وه‌ازاندوشاپور " مراد شاپور بهترازانطاکیه نام نهاد که بعدها به گندشاپور مشهور گشت و اعراب آنرا جندیشاپورخواندند . بقول فردوسی :

باهواز کرد آن سوم شارسان بدواندرون کاخ وبیمارسان
کنام اسیرانش کردند نام اسیراندرا ویافتی خواب وکام

بقول الکودیحتمل ترسایان نستوری دراداره دانشگاه دست داشته‌اند واستادان محلی جای خودرا باستادان یونانی سپرده باشند. بقول ابن ابی اصیبعه صاحب طبقات الاطبا رئیس دانشگاه تئودور نام داشت وبسیار طرف توجه شاهنشاه واقع چنانکه کلیسیای مخصوصی برایش ساخته شد. بقول صاحب الفهرست نخستین کتب ایرانی که دردوره اسلامی بعربی ترجمه گشت کتابی است که تئودور درطب نوشته است.

بقول الکود تدریس دردانشگاه دردرجه اول بزبان سریانی بودوبعد ایرانی وعرب وباحتمال قوی سیستم طب ایرانی باتفاق طب یونانی وهندی تدریس میگشت، چنانکه ازتاریخ سیاسی کشور برمیآید ترقی زرتشتیگری پیشرفت فلسفه یونانی را مانع ویحتمل پیشرفت طب یونانی را نیز درایران عقیم گذارده باشد.

اما محیط کاملا" خالی ازهرگونه تعصبات ملی یا نژادی یا مذهبی جندیشاپور راه پیشرفت سیستم مختلفه فرهنگی را باید آزاد گذارده باشد.

بقول القفطی صاحب تاریخ الحکما دانشگاه سیستم مخصوصی از خودپدید آورده بود که گلچینی بود از سیستم مختلف عصر. مینویسد:

" پیشرفت شایان توجهی درراه علم نمودند ودرمعالجه امراض روش نوینی که باداروشناسی مطابقت میکرد پدید آوردند ودرمانشناسی آنها برتروبهتر از درمانشناسی یونانی وهندی بود طبیبان جندیشاپور باتجربیات وتتبعات خود درتکامل طب بکوشیدند. آئین نامه طبی راکاملتر ساختند وپژوهشات و نتایج حاصله ازتجربیات خودرا بثبت میرسانیدند. "

ورود مهاجرین رها بجندیشاپور بنفوذ یونانی دانشگاه تقویت بخشید و باز استقبال ازتبعیدشدگان دانشمند یونانی درسال ۵۲۹ میلادی هنگام تعطیل مکتب نو افلاطونی. نفوذ نامبرده قویتر گشت. نوشیروان پادشاهی بودسختگیر، دادگر، بیطرف وصاحب وسعت مشرب. درتوسعه جندیشاپور وترقی تجاری وصنایع آن بکوشید.

هرچند ایجاد دانشگاه ازاونیست لیکن نجوم وستاره‌شناسی را مشوق بود. بقول الکودصاحب تاریخ پزشکی ایران، بفرمان اوکتابی درسی جلد درانواع واقسام زهرها وخواص آن تدوین گشت که تااوایل دوره اسلامی وجودداشته وبعدها راه نیستی راپیمود. درزمان اوکتب بسیاری ازیونانی وهندی بپهلوی ترجمه

شده ازجمله آنهاست آثار افلاطون ، ارسطو وداستان بیدپای هندی معروف بکلیله ودمنه ، برزویه طبیب دربار برای تحصیل کتاب اخیر ومطالعه در طب هندی بهندوستان رهسپار شد و اوتنها پزشکی است ازدوره ساسانیان که اطلاعات مختصری ازاو دردست داریم وآن دردیباچه کلیله ودمنه برای ما بیادگار مانده چنانکه آمده است :

" برزویه مقدم اطبای فارس گوید : پدرم ازلشگریان بود ومادرم از گروه موبدان . از فضل وکرم خداوندی نوردیده پدرومادر بودم وازبرادران دیگر عزیزتر ودرتعلیم وتربیت من بیشتر دقت کردند . چون بهفت سالگی رسیدم بدبستانم فرستادند ومرا بتحصیل طب ترغیب نمودند چون اندکی از آن علم بیاموختم رغبتم درتحصیلش بیشتر شد . همینکه دانستم بحدکمال رسیده و توانستم درمعالجه بیماران بکوشم بفکر افتادم که ازچهارگونه کارکه جهانیان درپی آن درتکاپویند کدام را احصار نمایم . جمع مال ، کسب شهرت ، لذت دنیوی یا پاداش اخروی ، دیدم دانشمندان پزشکی را ستوده اند ودرکتب طب آمده که پزشک نیکوکسی است که بادل وجان وبرای رضای خدا بمعالجه بیماران بپردازد . لذا تصمیم گرفتم آنرا پیروی کنم ودنبال مادیات نروم ومانند بازرگانان گوهر گرانبهای خود را که ارزش جهانی دارد ببهای ناچیز نفروشم . درکتب پیشینیان خواندم طبیبی که برضای خدا درشفای بیماران بکوشد ازنعم دنیائی بی بهره نخواهد ماند .

زیرا کشاورزی که درمزرعه خودبرای خوراک خویش گندم میکارد کاه نیز که علوفه ستوران است بدست میآورد .

بنابراین معالجه بیماران را وجهه همت خود ساختم ودر تندرستی آنها بغایت بکوشیدم ودرتخفیف رنج بیمارانی راکه غیر قابل علاج تصور میکردم جد وافی بعمل آوردم . درصورت امکان شخصا " بمعاینه بیماران میرفتم ودرغیر آن نسخه مینوشتم ودارو تجویز میکردم وتقاضای مزد نمینمودم چون چندی بگذشت امثال واقران رادرمال وجاه برخویش برتردیدم ودل بدان مایل گشت و نزدیک بود پرت شوم بنفس رجوع کردم وگفتم بین سودوزیان فرق نتوانی کردن چرا چیزی آرزو کنی که رنج آن بیش از لذت آن باشد .

صواب آنست که پیروی کردارنیک راکه ستوده پیغمبرانست وجهه همت خود سازی . پس از رنجانیدن جانوران وقتل وزشتی‌ها وکبرونا راستی ودزدی ودروغ و بهتان وبدگوئی دوری گزیدم ازبدان ببریدم وبه نیکان پیوستم . سخن کوتاه تن برضای خدا دادم وبقدر توانائی بنیکوکاری گرائیدم باميد اینکه بروزگاری

رسم تا آنکه سفر هندوستان پیش آمد برفتم ودر آن دیار بجستجو وتحقیقات پرداختم وبوقت بازگشتن کتابهای چندی با خود آوردم ومورد لطف ومهربانی شاهنشاه واقع گردیدم ، "

سیلوستر دوساسی دانشمند فرانسوی پس از تحقیقات دامنه دار خود در مورد کلیله ودمنه باین نتیجه رسیده است که برزویه درترجمه کتاب پنج تانتر هندی بپهلوی اصول حکایات را موافق با ذوق ایرانی ومتناسب با محیط زرتشتی نوشته است . اصل کتاب مشتمل برده باب بوده وشش باب را هنگام تدوین بپهلوی بر آن افزوده اند مانند باب ابتداء کلیله ودمنه وباب برزویه طبیب وچهار باب آخری آن .

میگویند موقعیکه برزویه بآموزگاری هرمزفرزند انوشیروان برگزیده شد توجه شاهنشاه بدو معطوف گشت و اورا وزیر وطبیب مخصوص خود و " ایران درست پد " ساخت .

برزویه آثاری درطب وحکمت داشت که تا زمان رازی موجود بوده زیرا گفتارهائی از او درکتاب الحاوی آمده است . کتاب حکمت وفلسفه هندکه درسال ۱۰۷۰ میلادی از پهلوی بیونانی ترجمه شده منسوب باوست ودرموزه بریتانیا کتابیست درمغیبات بنظم فارسی بنشانی Add. 6591FF122-25 که طبق مندرجاتش بقول الکود از برزویه میباشد . فورمولهائی که درنوشته یحیی بن سرابی آمده ونام برزویه بلاتین بر آن اطلاق است بظن قوی از اوست .

بقول آقای محمدی صاحب فرهنگ ایرانی وتاثیر آن درتمدن اسلام وعرب " توسعه وپیشرفت دانشگاه وبیمارستان جندیشاپور درزمان انوشیروان شروع شد واین شهر درتاریخ طب وفرهنگ عمومی جهان اهمیت بسیار دارد زیرا در این مرکز فرهنگی که درزمان خود یگانه بود ثمره افکار پزشکان ملتهای گوناگون از ایرانی وهندی ویونانی وسریانی بهم آمیزش یافته وبرای پیشرفت این علم زمینه مساعدی فراهم میساخت . جندیشاپور قرنها مشعلدار این علم بود و از این راه خدمت بزرگی بفرهنگ وتمدن جهان انجام داد . "

بقول القفطی صاحب تاریخ الحکما درزمان پادشاهی خسرو وبفرمان او کنفرانس پزشکی بزرگی با شرکت پزشکان ملل مختلف درجندیشاپور منعقد گشت وجبرئیل ملقب بایران درست پد رئیس بیمارستان ریاست کنفرانس را برعهده داشت .

السوفسطائی واصحاب او ویوحنا وشاگردانش پرسشها وپاسخهای علمی را ایراد مینمودند و گزارش کامل کنفرانس دردفتری ثبت میگردد .

دانشگاه جندیشاپور هنگام حملات اعراب برایران در اوج ترقی خود بود. نعمان پس از فتح شوش بجندیشاپور روی آورد وشهر پس از زدوخورد تسلیم مهاجمین گشت (۶۳۶ م) نعمان آنرا ویران ساخت.

جندیشاپور درعهد خویش درسراسر جهان اسلامی مرکز مهم علمی وفرهنگی وبیمارستان آن با پزشکان حاذق ومجرب مجهز بود تاآنکه با نمو مقر فرمانروا خلافت در بغداد بهترین پزشکان واستادان آنجا بدربار خلیفه احضار گردیدند وکم کم دانشگاه از پزشکان حاذق محقق خالی گردید وبتدریج تعطیل شد. اما شهر بواسطه اهمیت تجاری آن از رونق نیفتاد. ابن حوقل مینویسد درزمان او (۹۷۶ م) جندیشاپور دارای استحکامات معتبر وخواروبار ومزارع زیاد گندم بود. یعقوب لیث صفار بقول ابن خلکان دراین شهر هنگام بسیج وحمله به بغداد بمرض قولنج درگذشت طبیبان اماله را تجویز نمودند اما او مرگ را بر اماله ترجیح داد.

بقول صاحب الفهرست دربیمارستان جندیشاپور عده‌ای از طبیبان هندی میزیستند که بتعلیم اصول طب هندی اشتغال داشتند وچندین کتاب از آثار طبی آنها بپهلوی ترجمه گردید که بعدها بعربی برگردانده شد. اثر این آمیزش در طب اسلامی فراوان باقیمانده که از ایران پیش از اسلام بتمدن اسلامی نقل شده است.

بقول صاحب طبقات الاطباء شهرت بیمارستان ومدرسه طب جندیشاپور محصلین ملل مجاور را بدانجا میکشاند ازآنجمله است الحارث بن کلدة الثقفی پزشک نامور عرب.

جندیشاپور درزمان یاقوت (متوفی ۶۷۲ ه) عظمت سابق خودرا ازدست داده بود وبقول او خیابانش شطرنجی بود یعنی هشت خیابان درهشت خیابان متقاطع میشد. قزوینی (۷۴۱ ه) مینویسد که جندیشاپور شهرکوچکی است و محصولات آن نیشکر میباشد. اینک خرابهای آن بنام شاه‌آباد دباقیست که درحدود ۱۰ کیلومتری شمال غربی شوشتر نزدیک صالح آباد دزفول واقع وزمانی گهواره طب ایران بوده.

بقول ابن ابی اصیبعه صاحب طبقات الاطباء آخرین حکم رسمی که ازطرف بیمارستان جندیشاپور صادر گشت این بودکه کلیه داروسازان مفردات ومرکبات خودرا بایستی طبق مندرجات قراباذین کبیر تالیف شاپور بن سهل (۲۵۵ ه) تهیه نمایند. قراباذین مذکور نخستین کتابی بودکه درقلمرو خلافت عربی برسمیت شناخته شد.

الجرجانی صاحب ذخیره (۵۱۹ ه.) ازداروها وفورمولهائی صحبت میدارد که دربیمارستان جندیشاپور معمول بوده . سنت بیمارستان ودانشگاه جندیشاپور پس از تعطیل نیز برجا بود . الانصاری صاحب اختیارات بدیعی پی درپی ازفورمولهائی که به الخوزی نسبت میدهد صحبت میدارد الخوزی نام شخصی نیست بلکه مرادخوزستان وشهرمهم آن جندیشاپور میباشد .

بقول آقای دبستانی درشماره ۵ سال ۲ مجله مهر " شهرجندیشاپور از ابتداء فتح عربی بواسطه تسلیم وپذیرفتن گزیت ها مصون از تاراج و استرقاق اهالی مانده بیمارستان ومدرسه وموسسات علمی آن شهر شهیرپایدار ماند . درعصر منصور عباسی بواسطه مرض مزمنی که منصورپیداکرده بودمحتاج بطبیبی حاذق شد بواسطه قرب بغداد بجندیشاپور مشاوران ایرانیش راهنمائی کردند که پزشک بزرگ رئیس بیمارستان رااحضار نماید و بختیشوع رئیس بیمارستان درنتیجه احضاربغداد آمده خلیفه رامعالجه کردواوخانواده اش تاچندپشت جزء اطباء مخصوص دربار بوده وپایهٔ بنای طب عربی راگذاشتند واولین پرتوی که درطبیعیات وطب وعلوم عقلیه بردربار عباسی تابید ازاین روزنه بوده است ومعلوم است که جندیشاپور ازشهرهای درجه دوم ایران بوده ودلیلی ندارد براینکه یک شهر درجه دوم مزیتهائی برپایتخت وشهرهای بزرگ دیگر داشته باشد . البته ازاین گونه موسسات درسایر شهرها هم کمابیش بمناسبت زیادی نفوس ووسعت عمارت بوده که درنتیجه ترکتازی عربها نابود گردید . "

استادان وپزشکان جندیشاپور یکی پس ازدیگری بدربار خلافت وبغداداحضار میشوند ودرآن شهربزرگ بجلال وکبکبه عادت کرده تحقیقات وپژوهشهای علمی را ترک میگویند . بنابراین دوران ثبت تجربیات واکتشافات سپری میگردد .آخرین استاد بزرگی که ازجندیشاپور برخاست جبرئیل بود از خاندان بختیشوع. این پزشک عالیمقام برخلاف نیاکانش که درمنجلاب دوز و کلک وتوطئه ودسایس دربار وجمع ثروت هنگفت فعالیت مینمودند اوقات خود را صرف تتبعات علمی مینمود .

طب اسلامی دردوره خلافت عباسی ازمنابع وسرچشمه های گوناگون سیراب میگشت وبخش مهم آن طب یونانی بودکه بوسیله دانشگاه جندیشاپوردردسترس آنها گذاشته شد . بنابراین گفتاری که عصر خلفای عباسی عصرآغاز ترجمه کتب یونانی است بادرستی جور نمیآید زیرا ترجمه سریانی وپهلوی طب یونان قبل ازتولد اسلام دردانشگاه جندیشاپور موجود بود . بقول ابن ابی اصیبعه صاحب طبقات الاطباء سرگیوس راس العین نخستین کسی است که آثار طبی وفلسفی یونانی رابسریانی ترجمه کردواگوداحتمال میدهد که وی برای کسری کارمیکرده ونوشته هایش درجندیشاپور مورد استفاده بوده .

ابن ابی اصیبعه نامهای کسانیکه بکار ترجمه وگزارش کتب پرداخته اند در آخر فصل نهم طبقات الاطباء برای ما بیادگار گذاشته است. بعضی از خریداران، کتب سریانی را طالب بودند وبعضی عربی. کلیه کار ترجمه کتابهای مختلف بزبانهای مختلف بسته بطالبان وصنف خواستاران بود. دانشجویان نصرانی ویهودی جندیشاپور طالب کتب علمی بودند و آنهم بسریانی ولی مردم بصره وبغداد سریانی نمیدانستند وطالب کتابهای فلسفی والهیات بودند وبرای آنها بعربی ترجمه می گشت.

نخستین نامی راکه ابن ابی اصیبعه بما میدهد شیرشوع بن قطرب جندیشاپوری است که کتب یونانی را برای ترجمه بسریانی میخرید ودیگر صدرالاسقف، یحتمل تئودور همت خود را صرف تحصیل کتب برای ترجمه مینمود. بسیاری ازکتبی راکه دانشمندان نصرانی ترجمه نموده اند بنام اوست.

میگویند محمدبن عبدالملک الزیات هرماهه دوهزار سکه طلا برای تدوین و ترجمه کتب بدانشمندان ومترجمان وکاتبان میپرداخت ونویسندگان نامور آثار خود را بنام او مینوشته اند.

ازآثار آن عهد چنین بنظر میرسد که اطلاع برچندین زبان بیگانه حتی بین دانشمندان نیزمهم وشگفت انگیز بود. جرجیس بن بختیشوع رئیس دانشگاه جندیشاپور چون بدربار المنصور ببغداد وارد گشت با خلیفه بعربی و پهلوی صحبت نمودکه باعث تعجب اودربار یانش گردید. میگویند دانشمند نصرانی ابویزید حنین بن اسحق العبادی نویسنده ومترجم مشهور ودانشجوی جندیشاپور برای تحصیل زبان عربی ویونانی ببصره ویونان رهسپار گردید، زیرا در جندیشاپور شهرمهم ومرکز فرهنگ ودانش تحصیل عربی امکان نداشت. بنابراین تحصیل یونانی دربغداد یا خوزستان بسیار مشکلتر میبود. جندیشاپورپناهگاهی بود برای دانشمندان که درمواقع احتیاج بدانجا روی میآوردند. بختیشوع سوم وپزشک المتوکل، المستعصم والواثق خلفای عباسی چون غمازی وتوطئه دشمنان را مشاهده کردبا اجازه خلیفه بجندیشاپور برگشت.

جندیشاپور وبیمارستانهای ساسانیان آبشخور کلیه بیمارستانها و بنگاههای خیریه ایست که بعدها درقلمروکشوراسلامی مانندبغداد ،کربلا،گرگان، شیراز، نیریز، سمرقند وغیره ایجاد گردید. بیمارستانهای بغدادبسرپرستی پزشکان ایرانی اداره میگشت ودانشگاه جندیشاپور تا سالیان درازکارکنان بنگاههای پزشکی وفرهنگی عربها را تربیت مینمودبنابراین اگربگوئیم بنگاهها فرهنگی ودانشگاههای دوره ساسانیان برای آبادانی وترقی بنگاههای تازه

تاسیس اسلامی قربان گردید راه مبالغه نه پیموده‌ایم . ازنوشته‌وشکایت اسدبن جانی طبیب‌عربی نژاد که مردم‌حتی دردوران کثرت بیماری‌ها او مراجعه نمی نمودند دیده میشودکه‌مردم به پزشکان مسلم توجهی نداشتند . چنین مینویسد "اولا" مسلمانم قبل ازتحصیل طب‌بلکه قبل ازتولدم مردم معتقد بودند که مسلمان پزشک خوبی نیست . اگر بجای نام اسدمراسلیبه ، مرائیل ، یوحنا یابیره که‌نامهای آرامی وسریانی است موسوم میساختند وبجای کنیت ابوالحارث کنیت ابوعیسی ، ابوزکریا ، یا ابراهیم راکه‌نامهای نصرانی ویهودیست میداشتم وزبانم بجای زبان عربی زبان مردم جندیشاپورمیبود بیماران برای معالجه پیش من میآمدند .

بقول الکودواژه فارسی بیمارستان حتی بیرون ازمرزخلفای بغدادمانند مصروشام نیز بین عربها معمول گشت وآنها نیز بیمارستان یامارستان میگفتند بیمارستان بردوگونه بود سیاروثابت . بیمارستان سیار با پزشک حاذق ودارو وآلات وادوات خود همیشه درحرکت بود ودرجاهای مورد نیازبرای مدت معینی مکث میکرد .

کلیه دانشجویان پزشکی آنعصر درصغر سن بتحصیل میپرداختند چنانکه حنین قبل از۱۷ سالگی دوره تحصیلات جندیشاپور راطی کردوبرزویه درهفت سالگی و شیخ الرئیس ابوعلی سینا در۱۱سالگی بتحصیل طب مشغول شدند وهمینطور دیگران .

کلیه عربها علم وفرهنگ راحق بیگانگان میدانستندوبآن توجهی نداشتند وفکرشان شکار وپیکاربود وامور علمی را بموالیان (غیرعرب) وا میگذاشتند که باذوق آنها موافقت داشت ودرآن سرآمد بودند . عربها ازپیشرفت وترقی فرهنگ بیگانگان ناراحت نبودند زیرا که از بیابان علم ودانشی نیاورده بودند تابمردم عرضه دارند وبالطبع میدان وسیع علم ودانش را بملل بیگانه سپردند وخود بحدیث وتفسیر قرآن پرداختند . بنابراین شگفتی نیست که ایرانیان بواسطه فخر بیجای عربها وهوش فطری ودانش وفرهنگ موروثی خود از زمان داریوش تادوره شهرت جندیشاپور بازیگر میدان علم وفرهنگ بخصوص طب وداروسازی بوده‌اند .

ابن الاخوه درسال ۷۳۰ ه مینویسد " پزشکان غالب‌شهرا هل ذمه یعنی زرتشتی ، یهود وترسا میباشند . اینها کسانی‌اند که‌گواهی آنها درمورد داروسازی وطبابت دردادگاه ومحضر شرع پذیرفته نیست . مسلمانان باداروسازی وطبابت سروکار ندارند وهمه درپی تحصیل الهیات وفلسفه ومنطق میباشند . شهرپراست ازمفتی که دربرابر پرسشهای شرعی وحقوق فتوی میدهند . "

بقول صاحب المدخل با وجود فاصله ژرفی که بین اعراب وخارجیان وجود داشت عربهای بادیه‌نشین کم کم ایرانی شدند وایرانیان با فرهنگ وهوش برای چاپلوسی بعرب خودرا عربی ساختند این روش دربخش طب ودا روسازی کاملا "مشهود است . پزشک ایرانی تالیفات خودرا بافکر وزبان عرب تدوین میساخت وعیادت ومعالجه را نیزبا ذکر بسم الله آغاز میکرد .

توضیحی برگوشه‌ای از تاریخ کرمان

بورود به بمبئی پس ازگردشهای گاه‌گاهی درهند مجله هوخت شماره اردیبهشت ۱۳۴۳ برایم رسیده بود . مقاله مفصلی ازدانشمند محترم آقای محیط طباطبائی درمورد شاه عباس وزرتشتیان کرمان نظرم راجلب کرد . که لازم آمد برآن توضیحی بنگارم .

بیقین شاه‌عباس پادشاهی مقتدر بودکه‌دربسط مرزایران وآبادانی کشور و ساختمان ابنیه‌ها ، راهها وکاروانسراها برای استراحت کاروانیان بکوشید .برای تقلیل نیروی ارمنستان جمعیت بزرگی ازارمنیها بقول صاحب تاریخ منتظم ناصری ۲۳ هزارنفر ازآنها راازخانه‌وکاشانه خود دور کردوبایران آورد وجمعیتی را دراصفهان وجلفا مستقر گردانید ، سپس متوجه زرتشتیان شد ، عده بسیاری راازیزدوکرمان باصفهان کوچانید و درگبرآباد نزدیکی جلفا جای داد . بدبختانه زرتشتیان اصفهان که زندگانی پریشانی داشتند درزمان شاه سلطان حسین صفوی بواسطه نفوذ علمای فناتیک وخودخواه قتل عام گردیدند . جمعی با آتش مقدس فراروبیزد پناهنده شدند . بقیه که تاب وتوانائی نداشتند اسلام آورده‌ازآتش قهرهم میهنان نجات یافتند . اینک گبرآباد بنام حسین آباد ومردمش بجدید الاسلام معروفند .

صدور فرمان تعقیب وکشتار نقطویان بیگناه که‌یکی از فرق ۷۲ گانه‌اسلامند بواسطهٔ نفوذ علماوناشی ازتعصب اوست . قولی که نقطویان ستون پنجم اکبر شاه فراخ حوصله بودند پذیرفتنی نیست زیرا اکبرشاه درکشور پهناور هند بخود مشغول بود وفکر تسخیر یاحمله باایران بسر نداشت .

شاه‌عباس سپس بزرتشتیان پرداخت که‌درمحرومیتهای سخت زندگی میکردند و برای جمع آوری کتب‌دینی آنها بخصوص جاماسب نامه‌که‌بواسطه پیشگوئیهای مندرجه درآن شهرت خاصی دارد ودرکتب زیج ونجوم بآن اشاره شده ستم رواداشت غافل ازآنکه :

اگرزباغ رعیت ملک خورد سیبی | برآورند غلامان اودرخت از بیخ
به پنج بیضه‌که‌سلطان ستم رواداری | زنند لشکریانش هزار مرغ بسیخ

گفتم زرتشتیان کتب وآثاردینی خویش را مثل جان دوست میداشتندوچون عمال شاه‌عباس آنها را مطالبه نمودند پنهان کردند بنابراین مامورین بمصداق قول شیخ دست بستم وکشتار وغارت زدند.

اکبرشاه گورگانی پادشاه هنددرجمع کتب وآثار دینی مذاهب گوناگون در کتابخانه خود کوشابود وجویای کتب دینی زرتشتیان ایران نیز بود. بدیهی است پادشاه هند نمیتوانست بارعایای پادشاه مقتدر ایران تماس حاصل کند. لذا بایستی مامول خود را بوسیله شخص پادشاه برآورده سازدویحتمل شاه‌عباس برای ارضای خاطر اودرجمع آوری کتب زرتشتیان اقدام نموده‌باشد. یک رسالهٔ خطی بنشانی (R84)محفوظ دربنگاه خاور شناسی کاما، بمبئی صورت یکصدونه‌کتاب باموضوع مندرجاتش‌که نویسندگان آن زرتشتی بوده‌اند ضبط نموده‌است، درصفحه آخری برای جلب‌نظردروسط دایرهٔ بزرگی بخط کاتبی دیگر چنین نوشته شده‌است "تواریخ شیدآئین ــ جمشاسپ نامه ــ آئین خسروی ــ آئین بهمنی ــ باستان نامه ــ تواریخ یزدانیان ــ این شش‌کتابها راکه برمدت هفتصد نهصدسال موبدان وهیربدان کامل متقدمین تصنیف‌نموده بودند حضرت عرش‌آشیانی جلال‌الدین محمد اکبر پادشاه غازی بخواهش تمام ازولایت ایران طلب نمود ــ نقل ازمکتوب ایران". کاتب‌نام وتاریخ مکتوب‌را نداده است.

کلیهٔ زرتشتیان مردمی هستندنمک شناس، مهربانیهائی که شاه‌عباس نسبت بآنهاکرده فراموش‌ننموده‌اند واوراستائیده‌اند و درعین حال موقعی که بگرد آوری کتابآنها پرداخت‌بعد ازوفاتش‌درنامه‌های خودبیرادران دینی درهنددرد دل‌نموده‌اند. ذکر آن‌نبایستی سیدجلیل‌القدری راازتحقیق بازدارد.

بقرار تحقیق درطی مدت‌سیصدسال بیش‌از۲۲ مکتوب اززرتشتیان ایران بهند رفته است‌وشماره آن آنچه تاکنون معلوم شده ۲۶ مکتوب‌میباشد فهرست خان بهادر بهمن جی پاتل و بعد مرزبان که ازاونقل قول نموده‌ناقص‌میباشد.

هنگامیکه انجمن‌پارسی پنچایت‌درفکر تدوین تاریخ درست‌پارسیان افتاد، خان بهادرپاتل باین امر منصوب‌گشت‌واونخستین جلدپارسی پراکش‌رادرسال ۱۲۵۸ یزدگردی (۱۸۸۸ میلادی) منتشر نمود. پاتل برای انجام این امرمهم میبایست اسناد واوراق ونامه‌های قدیمی ومکاتیب‌گوناگون گذشته‌راکه‌درتصرف‌افرادجماعت بود ملاحظه ومطالعه نماید. انجمن پارسی پنچایت‌بوسیله روزنامه جام جمشید

ازپارسیان مقیم گجرات وبمبئی خواهش کرد اسناد واوراق ومکاتیب قدیمی موجود درخانوادهٔ خودرا بانجمن وام دهند وپس ازاستفادهٔ لازمه دوباره بآنها مسترد میگردد. بعضی مدارک خودرا دردسترس پاتل گذاشتند وجمعی هم نگذاشتند . پس ازدرگذشت پاتل آقای پی ماسترمامور انجام این مهم گردید . پی‌ماستر مقداری دیگر از مکاتیب ومدارک قدیمی راجمع نمود و مجلات دیگر پارسی پراکش راتدوین کرد. در فهرست مکاتیب‌واصله ازایران کهنامبرده میدهد ۲۶ نامه ضبط است واینجانب عین آنرا ازکتاب ایشان بنام (The Early History of the Parsis) درصفحه ۳-۳۰۲ فرزانگان زرتشتی نقل نموده‌ام . اینک آقای بیلیموریا پس ازدرگذشت پی‌ماستردرکار تدوین پارسی پراکش میباشد .

هنگامیکه اینجانب درکارتدوین فرزانگان زرتشتی بودم . کتابدار بنگاه خاورشناسی کاما مقدار زیادی ازمکاتیب پارسی که پهلوی آنها بودبرای استفادهٔ اینجانب‌ودرضمن تهیه فهرست برایم آورد واظهار داشت‌کسی تاکنون آنها را ملاحظه ننموده است . چون نامه‌ها را بازکردم دیدم کرمهای مخرب‌آنراخراب وازحیز انتفاع خارج ساخته وتهیه فهرست ناممکن است . بدینطریق درهوای مرطوب هندبسیاری ازکتب نادرخطی ازبین رفته‌است .

اما راجع بنامه مورخه بهمن واردیبهشت ماه سال ۱۰۰۵ یزدگردی که‌محقق نامبرده وجود آنرا تردید نموده است‌بنشانی (S.B.248)درکتابخانه بنگاه خاورشناسی کاما بمبئی جزوکتبی که‌وارث شهریارجی باروچا استاد اوستا و پهلوی اهدا نموده‌اند ضبط است . نسخه دیگر آن که مورد استفاده اینجانب بوده درمجموعه روایت معروف‌برزوکامدین متعلق بدانشمند خاورشناس هیربد ایدلجی انتیاضبط میباشد و بدبیرستان سرکاوسجی جهانگیردرنوساری هدیه گردیده است . این‌نامه چون پرازعناوین وطولانی بود فشرده مطالب‌آنرا در فرزانگان زرتشتی آوردم . اینک رونوشت‌آنرا از مجموعه (S.B.248) میفرستیم که اگر چنانچه صفحات مجله اجازه داد هئیت‌تحریریه آنرا بچاپ رسانند. کتاب مجموعه درزیر رونوشت‌آن نامه بگجراتی نوشته‌که‌اصل مکتوب‌درنوساری نزد دستور جمشیدجی جاماسبجی میباشد .

شمس‌العلما دکتر جیوانجی مدی دانشمند بنام که بین‌خاورشناسان مغرب زمین شهرت‌خاصی دارد ، درروایت‌داراب‌هرمزدیار مطبوعه سال ۱۹۲۲ بمبئی دردیباچه خود بانگلیسی برآن‌کتاب‌درصفحه ۱۰ ترجمه خلاصه نامه مورخه ۱۰۰۵ یزدگردی مورد مذاکره راداده واینکه شاه‌عباس‌نسبت‌بزرتشتیان چنانکه در فرزانگان زرتشتی آمده ستم رواداشته‌وکتابهای دینی آنهاراغارت‌نموده سخن میراند وبعلاوه درصفحه ۴۵ همان کتاب بخشی ازنامه موبد فریدون مرزبان را

که طرف اعتماد دانشمند ارجمند آقای محیط طباطبائی میباشد وازایران بدستور ماهیار ودستور هوشنگ ودستور نوشیروان بهمنشاه نوشته شده بفارسی وباترجمه انگلیسی ضبط نموده‌است . چندسطری رادرزیربرای مزید اطلاع خوانندگان وامیدواری برفع سوء تفاهم محقق محترم مینگارد و آن اینست " احوال ایران زمین درغایت پریشانی وآشفتگی وگرانی وتنگی طعام وظلم وتعدی آنچنانست که شرح دراین طومار نمیگنجد مگر که پادشاه دین ودنیا پناهی بظهور رسد . " متاسفانه دکتر مدی تاریخ این نامه راضبط ننموده است .

درمورد عنوان ملا کلیه بهدینان باعنوان ملا خطاب میشده‌اند وپیشوایان دینی بعنوان دستور وموبد یاهیربد .

اماراجع بنامه دستور بهرام اردشیر ترکابادی مورخه ۱۰۱۹ باید باستحضار محقق محترم برسانم که باصل مجموعه دست داشته‌ام وقسمت آخری آن از " ثانیاً الخ " الحاقی ازطرف اینجانب نیست وچنانکه درصفحه ۲۸۷ فرزانگان نوشته‌ام بنشانی (F45)درکتابخانه مهرجی رانا ، نوساری ضبط است . این قسم الحاقی نوشتن درنامه‌های ایران دیده میشود . این نامه‌ها درحضور انجمن و دستوران درخانه کلانتر زرتشتیان تنظیم میگردیده ودریک روز تمام نمیشده . درنامه‌ئی که بدستور ماهیارودستورهوشنگ وغیره نوشته شده ودرصفحه۴۶۲ جلد دوم روایت داراب هرمزدیار ثبت است پس از امضا مانندنامه ۱۰۱۹ که ازبهدینان کرمانزمین است یحتمل آنها دریزد بوده وبعدازامضای موبدان بانضمام مطلب دیگر امضا نموده باشند .

ویاآنکه بخشی ازنامهٔ دومی مورخه ۱۰۰۵ باشد زیرا پی‌ماستر درفهرست خویش ریز دونامه ۱۰۰۵ میدهد وشاید نامه‌دومی ازکرمانزمین باشد ولی بنظر نگارنده نرسیده است .

برفرض که بخش نامبرده الحاقی وازنامه مذکور نباشد درهرحال ازنامه‌هائی است که‌ازایران بهند رسیده وپارسیان آنرا درمجموعه‌های خود ضبط نموده‌اندو حاکی خبر کتاب گیری شاه‌عباس میباشد ودکترمدی چنانکه گفتیم تصدیق نموده‌و گیتی نوردان خارجی هنگام گردش درایران اززبان ساکنان محل شنیده ودرسیاحت نامه‌های خود بدون غرض درج نموده‌اند .

درمورد ۳۰۰ جلد کتابهای نیاگان دستور کیخسروکه‌درکرمان لای دیوار گذاشته شده نباید موجب شگفتی شود زیرا اوضاع زرتشتیان کرمان درآن دوره‌و زندگانی درتحت فشار ومحرومیتهای سخت‌که فاقد هرگونه اختیار بودند وحتی ازاقامت درشهر ممنوع بودند وبیرون دروازه شهرزندگی میکردند خودزرتشتیان بهتر میدانند . توضیح این مسئله سخن بدرازاکشاند . خوانندگان محترم برای

اطلاع بصفحه ۵۴۷ ـ ۵۴۶ فرزانگان زرتشتی مراجعه نمایند .
شگفتی محقق محترم از اینکه چرا اخلاف دستور کیخسرو کتابها را از لای دیوار بیرون نیاورده‌اند برای ما تعجبی ندارد زیرا آنهائیکه اجبارا " برای حفظ ناموس فرار را برقرار اختیار میکردند . دراینصورت خبردارائی مخفی وگل گرفته آیا درحافظه‌ها میماند ویاکسی درفکرآشکاراکردن آن بر میآید ؟

نصراله‌خان سردار موصوف‌درکرمان توقف‌ننمود و بدون تسخیر یزدبا قشون محمود مستقیما " باصفهان رفت وشهررا محاصره کردند چون ارمنیها مانند زرتشتیان تحت فشار بودند وبمفاد دلسوخته حال دلسوخته میداندنسبت بآنها مهربانی ودلسوزی نمود بحدیکه در کتب ارمنی‌ها ذکر خیراوباقیست . درآن هنگام زرتشتیان بواسطه قتل عام دراصفهان نبودندوخودا ونیزدرکرمان نبودکه‌درخدمت آنها جانفشانی نماید وهمیشه درمیدان جنگ بودتا درمحاصره شیرازکشته‌شد . امادرمورد مقبره اوکه‌محقق محترم میخواهد اورازرتشتی نشمارد ، باید دانست‌که شاهان وبزرگان زرتشتی همه دخمه‌های تن بتنی داشته‌اند واین‌گونه دخمه‌های انفرادی دراطراف اصفهان زیاد است .

آقای دکتر کارومیناسیان ارمنی مقیم اصفهان هنگام پژوهشهای خویش ببسیاری ازدخمه‌های انفرادی برکوههای اطراف اصفهان برخوردنموده‌است نگارنده تعریف‌آنرا زمان ورود باصفهان درسال ۱۹۵۴ میلادی وآشنائی باایشان اززبان خودشان شنیده‌ام .

درمورد طبع نامه منظوم کرمان زمین قسمتی که شامل‌نام دستوران و بزرگان زرتشتی آن دوره بود درفرزانگان آوردم وبواسطه سستی ابیات ازدرج همه آن خودداری نمودم وغرض ومرضی نداشته‌ام که ابیات‌شاه‌عباسی رابیندازم .
درپایان ازطول‌کلام پوزش میجوید درآینده نیزدراین‌باره ازاشغال صفحات آن مجله عذر میخواهد .

فصلی از تاریخ زرتشتیان پس از اضمحلال دولت پارسیان

استعمال روزمرهٔ زرتشتیان بوسیلهٔ مورخان اسلامی درمورد وقایع مربوط بپارسیان وبخشهای آنان .

با اضمحلال دولت پارسیان درایران بسال ۶۵۱ میلادی (۳۱ هـ) وتسلط کامل تازیان برایران ، فارسی قدیم زبان بومی کشور باجبار بگوشه‌فراموشی خزید . فرمانروایان بی بهره ازادب وفرهنگ وایمان بقرآن ، کتب علوم و فلسفه ومذهبی وادب ایران رازاید دانسته ، نابودکردنش راا ولی دانستند . تحقیر ایرانیان وتکریم اعراب فرمان روز بود .

عربی زبان رسمی کشور گشت . گفتن ونوشتن بزبان ایرانی سخت قدغن ومتخلفین محکوم باعدام میشدند . بگفته صاحب‌بیست مقاله قزوینی مامون عباسی (۲۰۰ – ۲۱۸ هـ) باوجوداینکه ازمادرایرانی ودامادایرانی بود و باوجود علاقه ومحبت نسبت بایرانیان که اورابخلافت رسانیدند ، آنگاه که‌در مرو روز عیدرمضان شاعران مدیحه‌های عربی برای اوخواندند ، پرسید آیاکسی فارسی گودراین مجلس موجوداست ، جوانی بلند شد وقصیده‌فارسی درستایش او بسرائید ، پس ازپایان قصیده ، جوان بیچاره بگناه پارسی دانی بفرمان مامون درهمان مجلس سرازدست داد .

قتیبهٔ‌بن مسلم (۸۹ – ۹۱ هـ) بگفته ابوریحان بیرونی بافتح خوارزم کلیهٔ دانشمندان آنجارااعدام وکتب وآثار ادبی ودینی وعلمی آنها را بسوزانید ومردم بواسطهٔ پراکندگی وآوارگی ، زبان خودراازیادبردند . بگفته دولتشاه سمرقندی ، امیرعبدالله‌بن طاهر خراسانی (متوفی ۲۳۰ هـ) باصدور فرمانی ازهریک اززرتشتیان قلمرو خود یک من کتب وآثار دینی و ادبی وعلمی آنهارابخواست وبسوزانید وهرکس‌که نداد جانش راباخت .

بگفته صاحب‌تاریخ تباهی فارسیان " درهرگوشه وکنار سلاطین‌اسلام‌بتباهی زرتشتیان وکتب‌مذهبی ایشان میپرداختند منجمله درزمان معاویه حکیمی از معاویه درخواست‌کردکه‌ویرا اذن دهد تاازکتابخانه‌کهازفارسیان درنینوا باقی است ، برخی ازنامه‌های علمی وعملی که قوام دولت وسلطنت وقواعد سیاست وریاست وحکمت است بعربی ترجمه کند . معاویه پس از آنکه بربودن آن کتابخانه اطلاع یافت امرکرد تاآنرا آتش اندرزدندوبسوزانیدند که‌ورقی

از آن بیرون نیاید . دیگر درهرات پادشاهی از اهل اسلام کتابخانه بزرگ آنجا را بسوزانید . "

فرمانروایان بیگانه تا مدت دویست سال واندی ، با قهروغضب ووسایل گوناگون درمحوملیت ایرانیان کوشش نمودند ولی چنانکه درمصروسوریه وشمال افریقا موفقیت حاصل نمودند ، درایران با یاس مواجه گشتند ، بلکه تحت نفوذ فرهنگ ایرانیان قرار گرفتند . یکی ازخلفای بنی امیه اظهار داشته ، متعجبم کهایرانیان درطی هزارها سال کشورداری بما احتیاج نداشتندوما کمترازصدسال فرمانروائی بکمک آنها نیازمندیم .

چنانکه گفتیم تازیان درترویج زبان عرب بین ایرانیان ، بنیروی شمشیر ویاتطمیع بمقام وجاه وزروسیم واستعمال روزمره اسلامی درثبت رویدادهای روز بغایت بکوشیدند ، چنانکه دانشمندان ایرانی . بمیل تمام ، آثار و نوشته های خودرا بزبان عربی تالیف نموده وآنرا غنی ساختند . بسیاری ازایرانپرستان . دربیرون انداختن بیگانگان ازکشور خویش مساعی جمیله ابراز داشتند . ولی چون کوششهای آنها انفرادی ومواجه با مخالفتهای خودیوبیگانه بود ، بجائی نرسید .

اسپهبد مازیار غارنوندی (۲۲۴ – ۲۰۱ ه) طرحهای بزرگی درتبرستان ، برای برقراری استقلال پارسیان بریخت ، ولیک بواسطه غدر برادران خودکه بوعده های دروغ و مکراعراب فریفته شده بودند ، بدست دشمن گرفتار گردیدوسر ازدست داد . بابک خرمی که دربخش آذربایجان دم از استقلال میزد وسالیان درازسپاه اعراب را بیچاره ساخت ، بالاخره بفریب گیدرافشین پسرکاوس پادشاه اشروسنه خراسان که دردربار خلافت میزیست وبا او دم ازیگانگی ودوستی میزدو اورا درپیکار با خلیفه محرک بود گرفتار شدوبدست خلیفه بوضع ناهنجاری کشته گردید . مساعی یعقوب لیث صفارکه درترویج زبان فارسی بکوشید ، در برانداختن دستگاه خلافت ، بواسطهٔ مرگ ناتمام ماند . مرد آویزیار (۳۲۶– ۳۱۶ ه) که آهنگ برچیدن دستگاه خلافت وخراب کردن بغداد برسرخلیفه وتعمیر بارگاه انوشیروان وپایتخت ساختن تیسفون داشت ، بواسطهٔ خیانت نزدیکان خود که خویشتن را بزروسیم خلیفهٔ بغداد فروخته بودند ، درحمام کشته گردید . بسا ازبزرگان وایرانیان باستان دیگر در همین راه جان ازکف دادند که ذکرهمه سخن بدرازا کشد .

بنابرآنچه دربالا گفته شد ، اعراب درمحو ملیت ایرانی ونابودکردن آثار ونفوذ زرتشتیان میکوشیدند ، بازهم درگوشه وکنار ، وقایع وحوادثی را

میبابیم که باروزمهٔ زرتشتیان درکتب تواریخ که نویسندگان آن مسلمان ویاسیدبوده اند ثبت گردیده است .

اینگونه روزمه های زرتشتی تاسال ۸۷۱ هجری (۱۴۶۶ میلادی) بنظر میرسدودلیلی است بر اینکه نفوذواقتدارزرتشتیان درآن خطه ها پایدار بوده است . مورخان اسلامی درذکر چنین وقایع . روزمهٔ زرتشتی را نیزباتفاق روزمهٔ اسلامی یادنموده اند . درهمه این روزمه ها سنه مستعمله هجری است وازسنهٔ یزدگردی معمول بین زرتشتیان امروزی ذکری درمیان نیست ،وخود برهانی است که سنهٔ جعلی یزدگردی درآن بخشها معمول نبوده . چنانکه چندین سال پیش درنامه هوخت آورده ام سنهٔ یزدگردی با مبداء سه شنبه ۲۲ربیع الاول سال ۱۱هجری برابر ۱۶ ژوئن ۶۳۲ میلادی سال رحلت پیغمبر اسلام بوده که کارگردانان مدعیان نبوت ، درطی سده های اوایل اسلامی بنام یزدگردی مشهور ساختند .

منظور ما دراین فصل نشان دادن روزمه های زرتشتی است که تاسده نهم هجرت بوسیله مورخان اسلامی درذکر وقایع بکاررفته است . دربخشهائی که روزمهٔ زرتشتیان باتفاق روزمهٔ اسلامی درثبت وقایع بکاررفته ، ثبوت اکثریت ، بلکه اکثریت تام نفوس زرتشتیان درآن روزگاران دربخشهای نامبرده میباشد . بهاءالدین محمدبن‌حسن بن اسفندیارالکاتب الاملی الطبری معروف بابن اسفندیار وصاحب تاریخ تبرستان (۶۱۳ ه) ومولانا اولیاءاللهالاملی الطبری صاحب‌تاریخ رویان (۸۰۵ ه) ونیز ظهرالدین مرعشی الاملی الطبری ازسادات مراعشه‌صاحب‌تاریخ تبرستان ورویان ومازندران (۸۹۳ ه) وحمزهٔ اصفهانی صاحب‌تاریخ سنی الملوک درآثار خود روزمهٔ زرتشتیان رایادت نموده اند. سلطان ابوکالنجار فرزند فناخسروعضدالدوله‌دیلمی نیزهنگام زیار آثار تخت‌جمشید، نام خودراباروزمهٔ زرتشتیان بردیوار آنجانقرکرده است واین‌خودنشان احساسات زرتشتیگری این پادشاه است . درزیرصورتی است از وقایع یادشده باروزمهٔ زرتشتی :

ابن اسفندیار درمورد مسجد جامع ساری مینویسد " پس اول والی ازقبل بنوالعباس بطبرستان ابوالخصیب‌بود . واول عمارت که‌اهل اسلام فرمودند . مسجد ساری ابوالخصیب‌فرمود روزدوشنبه ماه‌آبان سال بر ۱۴۴ هجری (۷۶۱ م)

روزورود حسن بن زیدمعروف‌بداعی کبیررابساری درنخستین روزمسترقه پارسی بسال ۲۵۰ ه (۷۴۶ م) نوشته اند .

یعقوب لیث صفاربگفته‌ابن اسفندیاردرهرمزدروزواردیبهشت ماه ۲۶۰ ه

(۸۷۳ م) رهسپار ساری شدوخروج او از تبرستان چهار ماه بعددرشهریورماه همان سال است .

داعی کبیرحسن بن زیدالعلوی درروز۳ رجب برابر شهریورماه سال ۲۷۰ هجری (۸۸۳ م) درگذشت .

حمزه اصفهانی درسنی الملوک روزکشته شدن داعی صغیرمحمدبن زیدالعلوی راآسمان وشهریورماه برابرجمعه ۵ شوال ۲۸۷ هجری (۹۰۰ م) مینویسد .

محمدبن هارون سرخسی روزتیرومهرماه قدیم ۲۸۷ ه ازگرگان روانه تمیش وساری شد .

ابوالعباس عبداله عامل امیراسمعیل سامانی درتبرستان ، درهرمزدروز وبهمن ماه ۲۹۰ هجری (۹۰۳) دردشت تمنگا یا تفنگا بناصرکبیرومحمدبن‌هارون مصافداد .

امیراحمدسامانی ، امارت تبرستان را بسلام ترک دادواوبتاریخ جمادی الاولی برابرروزاشتادوآذرماه ۲۹۷ ه (۹۰۹ م) رفت .

مردم آمل در۲۲مهرماه ۲۹۸ هجری برسلام ترک شوریده اورااز آمل بیرون کردند .

اسفار پسرشیرویه در۲۶ ذیقعده ۳۱۶ هجری برابراشتادروزوآبانماه در طالقان کشته شد .

مردآویز پسرزیاردر۳ربیع‌الاول ۳۲۳ ه برابرباآبان روزوبهمن ماه درگرمابه اصفهان کشته شد .

بگفته میرظهیرالدین مرعشی روز۳ شنبه ۱۴ شوال اول مهرماه قدیم سنه ۸۷۱ هجری (۱۴۶۶میلادی) ملک کاوس دعوت حق رااجابت کرد . بفرمان سیدسلطان محمدپادشاه مازندران ، امیرکیا سیدبرادرسلطان باتفاق جمعی ازبزرگان وخود مورخ میرظهیرالدین برای ادای مراسم تسلیت بملک جهانگیروسایر فرزندان ملک کاوس وبرادرش ملک اسکندرروزپنجشنبه ۱۵ ذیقعده موافق اول آبانماه قدیم سنه ۸۷۱ هجری متوجه کجور شدند . ملک کاوس استنداررویان بودوسی‌ودومین پشت مستقیم او بجاماسب برادرقباد پدر انوشیروان میرسد .

بگفته صاحب‌اقلیم پارس درتخت جمشید (پرسپولیس) بردیوارپنجره بین ایوان وتالار ازجانب مشرق کتیبه عربی زیربخط نسخ نقرگردیده " حضرت شاهنشاه المعظم ملک الملوک محیی دین وغیاث عباداله وقسیم خلیفة‌اللهابوکالنجاربن سلطان الدوله معزامیرالمومنین اطال الهبقائه هذاالمکان روزبهمن من ماه آبان سنه ثمان وثلثین واربع مائة متوجهاً بالطالع الاسعدالی‌کرمان وکان حضره فی سنة ثمان عشره واربع مائه وهی سنة الفتح بفاروق ".

کتیبهٔ بالا حکایت از دو بار حضور ابوکالنجار در تخت جمشید می‌نماید یکی در روز بهمن و آبان ماه سال ۴۳۸ هجری (۱۰۴۶ میلادی) که عازم کرمان بوده و کتیبه فوق را نوشته و یکبار در ۲۰ سال پیش از آن بسال ۴۱۸ هجری که سال پیروزی آن شهریار در فاروق بوده است.

دانشمند معاصر آقای علی سامی در کتاب آثار تاریخی مرودشت، ضمن توضیح درباره ویرانه‌های شهر استخر مینویسد که محیی الدین ابوکالنجار فرزند فناخسرو عضدالدوله در سال ۳۷۲ هجری بفرمانروائی فارس رسید و بدستور او در سال ۴۳۶ هجری شهر استخر را خراب و برج و باروی آنرا با خاک یکسان نمودند و ساکنین آنجا را بکلی بشیراز کوچانیدند.

چتراپاتی شیواجی

نسب نیاکان شیواجی ملقب به چتراپاتی (ظل الله)
مرد دلیر و بیباک و ماجراجو و بنیان گزار سلطنت مراته
درهندوستان، بگفته تاریخنویسان هندبپادشاهان
ساسانی میرسد.

چتراپاتی شیواجی پور ساهوجی از گروه بهونسله، یکی از کشاورزان دلیر و بیباک و متهور و ماجراجو و بنیان گزار سلطنت مراته میباشد. شیواجی در طی زندگی پرماجرا و پیکارها، روح دلیری و سلحشوری را در عروق مردم استان فعلی مهاراشترا دمید، مردمیکه کشاورزان آرام و زحمتکش و توسری خور بودند و هرگونه زجر و آزار و هتک شرف و ناموس و خرابی و بی احترامی نسبت بمعابدشان را که سرداران و سربازان و فرمانروایان خارجی بر آنها وارد میآوردند با خموشی متحمل میگشتند. فقط کوهسارنشینها رزمی و تیراندازو جنگجو بودند.

برگهای زرین تاریخ مراته، ویژه پیروزیهای شیواجی است، دلاوری که دولت نیرومند گورگانی معروف به مغول و اورنگ زیب سلطان جبار آن خاندان و سرداران مجرب ورزم دیده و آزموده او را پریشان و بی اعتبار ساخت. اینک که مردم هند به آزادی واستقلال رسیده اند، شهرهای مهم استان مهاراشترا و استان نشین آن شهر بازرگانی و صنعتی بمبئی را با مجسمه‌های بزرگ این فرزند دلیر و ماجراجوی خودکه ضربات سهمگین بمناطق نیرومند قلمرو سلاطین مغول وارد ساخته است آراسته اند.

بگفته علی ابراهیم خان صاحب تاریخ مرهته ریاست مرهته با خاندان بهونسله میباشد و نسبت آنها به راجه‌های اودیپور میرسد که لقب رانا دارند. رانای متقدم بقول

مشهورا زا ولادا نوشیروا ن بوده. بهنگا میکه‌سپا ه‌ا سلام ا یرا ن را زیروروکردند ،ا ولاد
ا نوشیروا ن بهرجا نب‌پرا کنده‌شدندویکی‌ا زآ نها بهندا فتا دوبمنصب‌را جگی‌ا رتقا یا قت
ا لحا صل‌یکی‌ا زا ولادرا نا ،بنا برنزا ع وخصومت‌ا خوا ن خود ،سرزمین ا ودیپوررا گذا شته
بکشوردکن رفت ودرکرنا تک مقیم گشت .بزرگا ن دکن نظربجلالت دودما نش طــرح
خویشی با وی‌درا فکندند. فرزندا ن ا ودوگروه‌شدندیکی ا نتولیه‌دیگری بهونسله .

بنا برگفته علی‌ا برا هیم خا ن،خون ا یرا نی درعروق شیوا جی جا ریست که‌نسب‌ا و
بوسیله‌نیا گا نش با نوشیروا ن شا هنشا ه معروف‌سا سا نی میرسد. ما درا ین موردبـا
ذکرگفتا رتا ریخنویسا ن دیگردربعدصحبت خوا هیم دا شت .

نام سا هوجی پدرشیوا جی‌پهلوا ن گفتا رما ویکی‌ا زا فرا دخا ندا ن بهونسلــه‌که
بکشا ورزی مشغول بود ، نخستین با ردرسا ل ۱۶۲۸میلادی دربرگها ی تا ریخ شبــت
گردیده ا ست وآ ن هنگا می بودکه‌فتح‌خا ن وزیرخا ندا ن سلطنتی نظا مشا هی‌درا حمد نگر،
ا ورا بتعا قب‌سپا هیا ن شا هنشا هی مغول،ما مورغا رت وچپا ول خا ندیش شرقی سا خته
بحرا ن ا وضا ع سیا سی روزگا روکشمکشها ی با دولت مغول وتها جما ت مستمرسپا هیا ن
بیجا پوری،رشته‌شیرا زه‌ا مورسلطنت نظا مشا هی را ا زهم گسیخته‌وفرصت خوبی بدسـت
سا هوجی که‌مبرز ،ورزیده‌وکا ردیده‌بوددا دتا سروسا ما نی‌با وضا ع درهم وبرهم وپریشا ن
خودبدهدودهستا نی چندا زقلمرونظا مشا هی را ما لک گردد .

تولد شیوا جی

چترا پا تی شیوا جی دومین پسرا زنخستین با نوی سا هوجی بنام جیجی‌با ئی در
دهم آ وریل ۱۶۲۷قدم بعرصه‌وجودنها د. بگفته‌صا حب‌تا ریخ مرهته ،سا هوجی ا زقــوم
بهونسله نخست درزمره‌ملازما ن برها ن نظا مشا ه ا نسلاک یا فته بعدا زآ ن درسلـک
ا تبا ع‌ا دلشا ه‌که‌فرما نروا ی کوکن بوددا خل گشته‌شرا یط خدمت بتقدیم رسا نید .
بسا ل ۱۶۳۷ بخش پونه‌وغیره درجا گیر (ا ملاک) خودیا فت ودرآ ن بخشها بــآ یین
زمیندا ری بنا ی توطن گذا شت ودرآ خرعمربنوکری‌شا هجها ن پا دشا ه‌گورگا نی سرما یه
ا فتخا را ندوخته ملازم رکا ب‌شدوشیوا جی پسرش درجا گیربود .

شهرپونه‌که‌ا ینک بعدا زبمبئی مرکزا ستا ن مها را شترا بشما رمیآ یددرآ ن روزگا ر
روستا ی مخروبه‌ا ی بودوبا شندگا ن آ ن بسیا را ندک وپرا کنده‌وخا نه‌ها ی پوشا لـی،
مسا کن آ نها را تشکیل میدا د. مبا شرسا هوجی درآ با دا نی پونه‌ا قدا ما ت مجدا نه‌بعمل
آ وردومزا رع وبا غا ت عا لی ا حدا ث وبنا ها ی رفیع برا ی ا قا مت ا ربا ب‌خودسا ختما ن
نمود. پس ا زمسا فرت سا هوجی ا زپونه‌وا شتغا ل ا ودرپیکا رها ی ا برا هیم عا دلشا ه ،
با نویش جیجی‌با ئی با تفا ق کودک خردسا لش شیوا جی بسرپرستی مبا شرا ملاک درآ نجا

میزیستند . شیواجی تربیت یافته مادردانشمند ومباشر دلسوز پدرخویش میباشد . درتمام مدت عمرلذت مهرومحبت پدری را نچشیده است .

بگفته سرکار صاحب تاریخ شیواجی،شیواجی بسال ۱۶۳۸ وارد پونه میگردد و ۱۱ سال بعد هنگام وفات مباشر ومربی خویش،رتق وفتق امورا راضی ومزارع را خود بدست میگیرد ،درحالیکه پدرش درمیدان پیکارها وتهاجمات گوناگون روزگار خودرا بسر میبرد . بگفته سرکار ،شیواجی نیزمانند اکبرشاه وحیدرعلی ورانجیت سینگ پادشاهان بزرگ هند بیسواد وامی بوده است . بگواهی کارمندان شرکت ساز رگانی شرقی انگلیسی که درآن روزگار درهند بسر میبردند ،عرایضی که به پیشگاه شیواجی تقدیم میگشت بدست وزیر میداد تا برایش بخوانند وتاکنون هیچگونه نوشته ای بخط خود او دیده نشده است اما شیواجی هوش وذکاوت فراوانی داشت وغالب مندرجات کتب دینی وداستانهای حماسه ای راکه بگوشش میخواندند ازحفظ داشت .

هنگام بیماری دوساله ابراهیم عادلشاه که بمرگش پایان یافت ،آتش آشوب وشورش درسراسر قلمروسلطنت او شعله ورگشت وسربازان وسردارانی راکه برای حفظ قلاع ونگهبانی مرزها گذاشته بودند ،بواسطه نبودن کارفرما ونرسیدن جیره وآذوقه آواره گردیدند . ازطرف دیگرسرداران سپاه دولت مغول باواردساختن فشار بر عادلشاه وتهاجمات پی درپی،بخش مهمی ازقلمروسلطنت اورا باانضمام دهستانهای متفرقه ساهوجی پدرشیواجی راکه دربخشهای دیگرداشت بین خود وسلطان بیجاپور تقسیم نمودند . شیواجی که مردبیباک ومتهوروماجراجووورزیده بوددرآنحال فرصت یافته سربطغیان وتمرد برافراشته اطرافیان را بدورخود جمع ساخت واکثرقلاع وباروهای معتبر ابراهیم عادلشاه که خالی ازسپاهیان محافظ وآلات دفاع بود بتصرف خوددرآورد

بگفته ظهوری صاحب محمدنامه ،اقدامات شیواجی دربسط متصرفات خود ،بواسطه توقیف ناگهانی پدرش ساهوجی بوسیله مصطفی خان امیرالامرای بیجاپوروغصب اراضی واملاک او دربخش جنوبی کشوربحال ایست درآمد . شیواجی برای نجات پدربفکر افتاد وچاره را منحصر درجلب دوستی وحسن نظرشاهجهان شاهنشاه مغول نسبت بخویش وخدمت دربسط قلمروسلطنت او دیدکه باسلطان بیجاپورروابط حسنه نداشت .لذا بشاهزاده مرادبخش که اززجانب پدردردکن نیابت سلطنت را داشت متوسل گردیدو پیشنهاد حاضری خودرا درخدمت بشاهنشاه باوگوشزدکرد ودرضمن وساطت شاهنشاه را در نجات پدرش ازچنگال سلطان بیجاپور تقاضا نمود . شاهزاده مرادبخش بغیراز وعده های زبانی،بشیواجی همراهی نکرد ، تاآنکه سلطان بیجاپورپس از چندماهی بنابمصالح سلطنتی خویش ، ساهوجی را باگرفتن پیمان وفاداری وتعهدپرداخت مبالغی هنگفت برای آزادی اززندان رهاکرد .

چون شاهنشاه مغول برای نجات ساهوجی اقدامی بعمل نیاورد، شیواجی نیز وفا به پیشنهاد خودرا لازم ندانسته پیروی از فعالیتهای دولتین مغول وبیجاپور تکه هائی از قلمرو سلطنت نظامشاهی را متصرف گردید. بگفته علی ابراهیم خان "چون علی عادلشاه بسلطنت رسید بواسطه صغر سن، خبرگیری ملک چنانکه باید نتوانست. لذا زوروقوت شیواجی دوچندان شد، وسایر قلاع کوکن را بتصرف در آورد ونیز حصنهای جدید را با آلات جنگ برپا وآماده ساخت وازمتابعت علی عادلشاه بی‌محابا سرباززده شروع بتاخت وتازوتاراج نواحی واطراف کوکن کرد."

درآن اوان شاهزاده اورنگ زیب از جانب پدر در دکن نیابت سلطنت را داشته شیواجی بکوشید تا اورا برسمیت شناختن متصرفات تازه خود وادار سازد که از علی عادلشاه تسخیر کرده بود ولی اورنگ زیب روی موافقت نشان نداد. بنابراین پس از چندی بخشی از سواران جنگی خودرا، برای تهاجم وغارت وچپاول قلمرو دولت مغول دردکن اعزام داشت وآنها نیز ماموریت خودرا با تهور وجسارت بی‌اندازه انجام دادند وتا دروازه احمدنگر پایتخت نیابت سلطنت تاختند. خود شیواجی با متابعان از طرف دیگر مراکز بازرگانی دولت مغول را درشمال بجاپیدوزروسیم وجواهر واموال فراوانی بچنگ آورد.

اورنگ زیب برای دفاع از قلمرو خویش وحفظ رعایا از تهاجمات شیواجی با سلطان بیجاپور پیمان مودت بست وباتفاق یکدیگر برخلاف شیواجی به پیکار پرداختند شیواجی دشمنان را بدرون قلمرو خود، وارتفاعات کوههای صعب العبور کشانید و رستم وافضل خان بزرگترین وقهارترین سرلشکرهای سلطان بیجاپور را با مهارت و تدبیر قتل، وغنایم بیشماری بدست آورد. سپس سواحل دریا را هدف خویش قرار داده بعضی از بنادر را متصرف وراههای دریائی برای خود باز کرد.

بگفته علی ابراهیم خان "شیواجی دست بغارت قوافل بحری که عبارت از جهازات است برگشاد ورفته رفته با بعضی از منتسبان دولت شاه اورنگ زیب عالمگیر که در اماکن متعلقه آن حضرت بسرزمین دکن قیام میداشتند جاده پرخاش پیمودن گرفت. حضرت خلدمکان که غیورترین پادشاهان بود، این گستاخی را از وی نپسندیده، با میرالامرا شایسته خان صوبه‌دار دکن فرمان فرستاد که به تنبیه شیواجی متوجه گردد." هرچند امیرالامرا سعی وتلاش بسیار بکاربرد کاری نتوانست ساخت. شبی شیواجی فرصت یافته با عده قلیل وتهور وسرعت شگفتی که خاصه او بود بر لشکرگاه امیرالامرا شبیخون زد و درپی قتل شایسته خان درحرمسرای او داخل گردید ولی امیرالامرا بواسطه هوش یکی از کنیزان با جامه خواب فرار نمود وابوالفتح خان پسرش درآن گیرودار کشته گردید و شیواجی با نشان دادن ضرب دست سختی بدشمن وغنایم فراوان مراجعت کرد.

اورنگ زیب پس از اطلاع از چنان شکست ننگین، شایسته خان را از سرلشگری معزول و پسر خویش شاهزاده محمد معظم را رسماً بنیابت سلطنت قلمرو دکن منصوب وسرلشگری ورتق وفتق امور وفرمان صلح وجنگ را براجه جیسینگ سردار مجرب خویش سپرده او را روانه دکن ساخت. راجه جیسینگ با مهارت خاص خویش و اطلاع به تاکتیک جنگی شیواجی، در حملات وپیکارهای چندکه با او نمود، قلاع چندی را متصرف وقلمرووی را تاراج کرده، او را مغلوب وبزانو درآورد. چنانکه شیواجی برای حفاظت جان ومال بقیه اتباع خویش درخواست صلح داد وبا تخلیه چندین قلاع معتبر دیگر پیمان صلح را طبق مقررات کمرشکن بدلخواه راجه جیسینگ مهر کرد و از بیچارگی لوازم اطاعت بجاآورد. راجه فرمان عفو تقصیرات گذشته او را از دربار شاهنشاهی دراگره بخواست وسنبهاجی پسر شیواجی را با خلعت زیبا ولقب پنجهزاری سرافراز نمود.

شیواجی پس از آنکه دغدغه خاطرش از ناحیه نیروی مغول آرامش یافت به حملات خویش برقلمرو سلطان بیجاپور بیفزود. آباجی سندیو سردار وشهر کلیان را مسخر ساخت چنانکه فرماندار شهر دستگیر ودار وفرار رفرصت بردن بستگان خود را هم ننمود. سردار شیواجی یک دختر زیبا وخوشگل مسلمان را دستگیر وبشیواجی تقدیم کرد. دختر پریشان ومضطرب واز ترس ناموس رنگ باخته بود. شیواجی برای دور کردن ترس وخوفش گفت "اگر مادرمن نیزچون توو جیه میبود من هم مرد خوشگلی میبودم."

سپس او را با زینت وجواهر بیاراست وبا تفاق پاسدار ان نزد خویشانش به بیجاپور فرستاد که درآنجا پناهنده شده بودند. بگفته خافی خان مورخ متعصب اسلام، دختر نامبرده عروس ملا احمد نوایت فرماندار کلیان بود واخلاق نیکوی شیواجی راکه برخلاف مهاجمین مسلم دست بناموس مردم نمیزد، بسیار میستاید.

شیواجی با اصرار پی درپی راجه جیسینگ ووعده وپیمانهائی مبنی بر اینکه اگر ناصیه سای دربار شاهنشاهی گردد، اورنگ زیب شاهنشاه مغول او را با خلعت وجاه ومقام پیشین سرافراز میسازد وباحتمال قوی قلمرومفتوحه او را دوباره با ومسترد میدارد، بالاخره برخلاف میل وتصویب شورای سرداران خویش پس از ترتیب امور کشورداری درصورت غیاب همیشگی بسال ۱۶۶۵ م با پسرش سنبهاجی وبرگزیدگانی از متابعان باگره وپایتخت اورنگ زیب عزیمت نمود، از قضای روزگار ورود او بآنجا مصادف شد با نخستین جشن تولد شاهنشاه پس از نشستن برسریر شاهنشاهی دراگره، وجار وجنجال زیادی در دربار برپا بود. بواسطهٔ تاخیر شیواجی وورود او بروز جشن، کسی از بزرگان دولت وهم شان با او وبواسطه حضور در دربار فرصت استقبال او را نداشت مگر یکی از سران ناچیز ومهماندار او وپسر راجه جیسینگ. شیواجی هنگام ظهور وارد دربار گردید وبزرگان وسرداران بنسبت مقام خویش رده بسته ایستاده بودند. شیواجی را اشتباهاً " درچند صف پشت سر دیگران و

دررده سرداران پنجهزاری رتبه پسرش که نسبت بمقام سلطان مرهته ناچیز و حقیر وننگین بود نگاهداشتندوآنهم در جائیکه ازنظرشاهنشاه مخفی بود . بعلاوه مهاراجه جسوانت سینگ که جلو او ایستاده بود ، سرداری بودکه درمیدان پیکار با شیواجی روباه صفت پشت بسربازان اوکرده روی بگریز نهاده بود .

شیواجی ازدیدن اینحال بغرید وبا غضب صدای اعتراض بلند نمودکه مردی چون من پشت سرنابکاری قرار میدهید که درمیدان رزم پشت خودرا بسربازان من نشان داده است . این راگفته ازدربار قدم بیرون نهاد .

پادشاه پس ازاطلاع ازپیش آمد چندنفرازبزرگان دربار را مامورکرد که شیواجی راآرام کرده وخلعت باوپوشانیده بدربار بازآورند . ولی مزاج گرم وتند شیواجی ازسخنان نرم وعذرهای آنان آرام نیافت ازرفتن بدربار وپذیرفتن خلعت سرباززد . لذا بزرگان باسیاست بشاه فهماندند که حال شیواجی بواسطه حرارت روز ومسافرت دورودراز که پیموده است دگرگون گردیده وازحال اعتدال بیرون است . بنابراین مهماندار بفرمان شاه ، شیواجی را برای آسایش بمنزل برد .

سرلشگر وسردارانی که درمیدان آورد گاه ازشیواجی شکست یافته و شرمساری دیده بودند وهم بواسطه حسادت باراجه جیسینگ که شیواجی را منکوب ساخته بود ، فرصت خوبی یافتند که شاه را برخلاف شیواجی برانگیخته وپیمانهائیکه راجه جیسینگ با وداده بودبی اعتبار سازند . لذا گوش شاه را نسبت برفتار ناحق بجای شیواجی دردربار وتهوربی سابقه او مسموم ساخته اورا برقتل وی ترغیب مینمودند . پسرراجه جیسینگ که سمت مهمانداری اورا داشت بشاهنشاه عرض نمود که پدرش شیواجی را با وعده های بسیارخوب مبنی برنوازش ودلجوئی شاهنشاه از وی اورا بدربار واگره روانه ساخته است . اگر چنانچه شاهنشاه بفکرنابودکردن شیواجی است بهتراست اول اورا (مهماندار) بقتل رسانیده سپس بشیواجی بپردازد اورنگ زیب برای تسکین خاطراوقاصدی بدکن اعزام داشت تاگزارش وعده وپیمانی راکه راجه جیسینگ بشیواجی داده است برایش بیاورد ودرضمن شیواجی را درمنزل حبس نظرنمودوخانه اش را با پانصدسرباز مسلح محاصره کردوچندین نفرنیزدرخود منزل کشیک میدادندواورا ازنظردورنمیداشتندودرضمن قدغن ساخت کسی بملاقات شیواجی نرود . بالاخره شیواجی درطی سه ماه حبس نقشه فرارخویش را طرح وعملی نمودومسافت یکهزارمیل را ازاگره پایتخت اورنگ زیب تا راجگرد پایتخت خویش بیراهه وپیاده درمدت ۲۵ روز پیمود .

فرارشیواجی ازاگره ، اورنگ زیب را پریشان ساخت ومهماندارا وراززندانی ومحافظانش را سیاست نمود . شیواجی پس اززورود بماوای خویش خودرا تاسه ماه پنهان ساخت . پس از استراحت وبهبودی کامل خودرا آفتابی ونقشه کین توزی ازدولت مغول را طرح وعملی نمودودودفعه ناگهان وبا سرعت شگفتی بشهرسورت پایگاه نظامی دولت مغول ومرکز بازرگانی حمله بردوآن شهررا باستثنای کارخانهای انگلیسی وپرتقالی وهلندی کاملا" غارت وآتش زده مراجعت نمود .

غارتگری وسرعت حملات شیواجی چنان بغایت زیاد بودکه استماع نام مردم آن سرزمین را بلرزه درمی‌آورد. سورت موقعیت بازرگانی خودرا بواسطه تهاجمات شیواجی از دست داد. شرکت بازرگانی شرق انگلیس سورت را ترک وجزیره ماهیگیران با تلاقی بمبئی را پایگاه ومرکز بازرگانی خویش قرار داد. شیواجی درزندگی ماجراجویانه ودلاورانه خودشالوده سلطنت مرهته را بریخت واین گروه برزگر و رنجبر را بسوی زندگی دلیرانه وسلحشوری سوق داد.

تاجگذاری

بین هنود رسم است تا پادشاه هندو مراسم تاجگذاری را که با مراسم دامنه‌دار و پرپیچ وخم دینی توام است بجا نیاورد او را پادشاه نمیشناسند بلکه او را طاغی و یاغی میخوانند وفرمانبری نمیکنند. شیواجی برای رفع این نقیصه وهم برای اینکه پادشاهان دیگر هند او را پادشاه قانونی بشناسند، ناگزیر شد که پس از پیروزیها و بسط قلمرو سلطنت مراسم تاجگذاری را بعمل آرد. برای انجام اینکار مانع بزرگی وجود داشت و آن اینکه برهمنان فقط گروه رزمیان (خشتریا) را محق تاجگذاری میدانند ومراسم را برای او بجا می‌آورند. لذا برای شیواجی که نیای بزرگش مردی کشاورز بود وپیرمردان قوم بیاد داشتند تاجگذاری خالی از اشکال نبود. بایستی بزرگترین وسرگروه برهمنان پندیتان بخشتریا بودن او گواهی دهند. بنا براین وزیران وپس از کوشش بسیار شجره‌نامه خاندان بهونسله را که وی از آن بود پیدا کرد و برهمن دانشمند ومتبحر در چارَوید، بنام گاگا بها ته بدرستی آن شجره‌نامه گواهی داد وپس از الحاح واصرار بسیار بزرگان مرهته حاضر شدن مراسم تاجگذاری شیواجی را بشخصه انجام دهد واز مرکز خویش در بنارس وشمال هند به جنوب هند ورایری پایتخت شیواجی مسافرت نماید.

گاگا پس از ورود به رایری، مراسم تاجگذاری را نخست با پابوسی آزما درپس از ۹ روز در ۶ ژوئن ۱۶۷۴ میلادی بپایان رسانید. نماینده شرکت بازرگانی شرق انگلیس نیز با هدایای مناسب برای راضی نگاهداشتن او وعدم تجاوز وحمله برشته بازرگانی آنها در مجلس جشن حاضر ودر ۱۱ ژوئن پیمان با بازرگانی وکسب اجازه درتشکیل تجارتخانه در پایتخت وقلمرو وبا دولت شیواجی منعقد ساخت. شیواجی بسال ۱۶۸۰ میلادی بمرگ طبیعی درگذ.

اصل ونسب شیواجی

چنانکه گفتیم علی ابراهیم خان صاحب تاریخ مرهته قوم بهونسله را از اخلاف راناهای اودیپور میداند که نسب خودرا بیکی از افراد انوشیروان دادگر شاهنشاه ساسانی میرسانند وگفته‌اند ومبنی براینکه اولاد انوشیروان هنگام هجوم عرب بر ایران باطراف پراکنده شده ویکی از آنها بهندافتاده وبمقام راجگی رسیده پذیرفتنی نیست زیرا که شیرویه پور خسرو پرویز درقتل عام شاهزادگان ساسانی کسی را باقی نگذاشت مگر دو سه کودک شیرخواره که در ایران بگمنامی میزیستند. لذا هنگام جنگهای عرب با

ایران شاهزاده‌ای باقی‌نبودکه پا بفرار گذارد. بعلاوه شاهزادگان ایرانی‌مرگ را بر پشت بدشمن کردن گوارا تر میدانسته اند. با احتمال قوی شاهزاده‌ای از ساسانیان درروزگار هرمزیا خسروپرویزبهند رفته باشد.

آقای جی‌جی باهی مورخ پارسی درمقاله خود موردشیواجی ورابطه اوبا بمبئی درسالنامه ۱۹۶۰ قیصرهندبمبئی باستناد ازمندرجات بمبئی گزت Bombay Gazette بسالمه مه ۱۹۰۶م مینویسد " شیواجی خودرا ازاخلاف‌رانای (پادشاه) " مارور" یا " اودیپور" میداند. شاهانیکه خودرا ازنسل نوشزاد پسر انوشیروان عادل (۵۳۱ – ۵۷۹ م) ازدختر امپراتور موریس (۵۳۹ – ۶۰۲م) میشمارند وبه‌آن مباهات مینمایند. نوشزاد بواسطه پیروی دین نصارا طرف توجه پدرنبود. بکمک عیسویان ایران برخلاف‌پدر قدبرافراشت وسپس بهندفرار نمود. شاهزادگان راجپوت اورا عزیز ومحترم داشتند. بعدها بایکی‌ازدختران آنها ازدواج نمودوراناهای اودیپور ازاین پیوند بوجود آمده‌اند. "

قسمت اخیر گفته‌آقای جی‌جی‌باهی قابل قبول نیست زیراکه نوشزاد بگواهی شاهنامه وروضه‌الصفا جلداول درپیکاری که‌باکمک عیسویان ایران باسپاه پدر نموددرمیدان جنگ کشته شد. ناسخ‌التواریخ نیزهمین قول راتکرار را مانام پسر مسیحی انوشیروان رانوبردادمینویسدکه تحریفی است ازنوشزاد. دکترآرتور کریستنسن نیز باهمین عقیده موافق است.

اورم Orme درآثار تاریخی خویش Historical Fragments 1782 مینویسد " شیواجی ازاخلاف‌راجه‌چیتورمیباشدکه‌نسل خودرا به‌پورس میرسانندومباهات میکنندبراینکه خاندان آنها قدیمترین ومعتبرترین پادشاهان هنودوازبزرگترین گروه راجپوت میباشند. سرتامس‌رو Sir Thomas Roe وبارنیر Barnier تیونات Theuenot نیز بااین‌قول موافقند. اما ابوالفضل درآئین اکبری مینویسد که‌شاهان‌چیتور ازاولاد انوشیروان پادشاه ایران میباشند. "

دکونهه De Cunha مورخ مشهور پرتقالی درکتاب خویش Origin of Bombay مورد اصل ونسب‌شیواجی چنین صحبت میدارد :

" شیواجی ازگروه بهونسله میباشدونام پدرش ساهوجی ونام نیایش مالوجی است. طایفه بهونسله نسل خودراازشاخه جوانترخاندان شاهی اودیپورمیدانند. پدرمالوجی رانام بالاجی فرزند بهوساجی ونخستین فردازین خاندان است که‌دردکن سکونت‌اختیارکرد. ساهوجی پدرشیواجی باجی‌جی‌بائی دختر جادوراوازدواج نمود. جادوراو خودراازنسل راجپوت مارورمیداندکه‌چیتورپایتخت آنهاست. بگفته Tod

صاحب‌تاریخ راجستان پادشاهان چیتور نسب‌خودرااز یکسو به گلوت Ghelot پادشاه ماروور میرسانند وازدیگر سو بخاندان ساسانیان ایران . پرنس گوها Goha که درولابی پایتخت نیاکان خودفرمان روائی میکردبادختر انوشیروان ازززن عیسویش که‌دخترامپراتور موریس بودازدواج نمودوراجه باپور Bapur ازاین پیوند متولد شد. یکی ازدختران رانا ها (شاهان) بعقـــد ازدواج جوانترین پسریزدگرد آخرین پادشاه ساسانی درآمده‌است .

بگفته پروفسور عباس شوشتری (مهرین) پسر ونوه یزدگـــرد مـــدتی در تخارستان از جانب خاقان چین فرمانروائی میکرده‌اند . بنابرآنچه گذشـــت درعروق شیواجی نه‌تنها خون هندی ازراجپوتهای دلیرماروورجاری بودبلکـــه بگواهی مورخان نامبرده دربالاخون پادشاهان ساسانی ایران نیزجریان داشت .

ایرانیان وزرتشتیان درهندازروزگاران کهن

شاهنامه‌فردوسی ، آئین اکبری شیخ‌ابوالفضل ، تاریخ فرشته ،ازپادشاهان وسرداران ایران ، درهند، دردوران پیشین صحبت مینماید . درمهابهاراتا ، ریگ ویدا ، کتب دینی هندوان ، اشاراتی موردپارسیان وپارتیان موجوداست . ظفرنامه تیموری مولفه ۸۲۸ هق ، که‌مولاناشرف‌الدین علی یزدی ، بامرمیرزا ابراهیم نوه‌امیرتیمور، ازروی یادداشتها واسناد خبرنگاران تیموری تدویـن کرد ، بسااز گبران ومجوسان وثنویه‌یادمیکند ، که‌درسند ،بطئیر ، پانی پت ، دهلی ، میرتهه‌وجمون با تفاق هندوان بمقابله سپاهیان تیموری بـــه دفـــاع میپرداخته‌اند . اینک بکوتاهی بذکر گفتار آنها ودیگران میپردازیم .

شاهنامه مورد فرانک ، مادرشاه فریدون که برای تامین‌جان فـــرزنـد شیرخواره خود ازخطرضحاک خونخوار اورابهند میفرستد چنین‌گوید :

دمان مادرآمدسوی مرغـــزار
چنین‌گفت با مـرد زنهاردار

که‌اندیشه‌ای دردلم ایـــزدی
فرازآمده‌است‌ازره بخـــردی

همی‌کردبایدکزآن چاره‌نیست
که‌فرزندشیرین روانم یکیست

ببرم پی ازخاک جادو ستـــان
شوم باپسرسوی هنـــدوستـان

شوم ناپدیدازمیـــان گـــروه
مراین رابـــرم سوی البرزکوه

بیاورد فرزندراچـــون نوند
چو غُرم ژیـــان سوی کوه‌بلند

یکی‌مرددینی برآن کـوه بـــود
که‌ازکارگیتی بی اندوه‌بـــود

فرانک بدوگفت ای پاکدین — منم سوگواری از ایران زمین
بدان کاین گرانمایه فرزند من — همی بودخواهد سرانجمن
ترا باید بود نگهبان اوی — پدروار لرزنده برجان اوی
پذیرفت فرزند اونیکمرد — نیاورد هرگز بدو باد سرد

شاهنامه مورد تبلیغ دین زرتشتی ونامه نوشتن شاه گشتاسب باطراف پس ازپیروزی درپیکار با ارجاسب گوید .

سوی کاردانان نامه نوشت — که ما را خداوند یافه نهشت
چوپیروزی شاهتان بشنوید — گزینی بآذر پرستان دهید
چوآگاه شدقیصرآن شاه روم — که فرخ شدآن شاه وارجاسب شوم
فرسته فرستاد با خواسته — غلامان واسبان آراسته
شه بربرستان وشاهان هند — گزینش بدادند شاهان سند

درجای دیگر مورد آتش پرستی گوید :
میگوئید کهآتش پرستان بدند — پرستنده پاک یزدان بدند
مورد اسفندیار روئین تن که از سوی شاه گشتاسب مامور بروائی دین میگرددچنین آورده :
بدوگفت پایت بزین اندرآر — همه کشوران را بدین اندر آر
بشد تیغزن گرد کش پورشاه — بگردهمه کشوران باسپاه
بروم وبهندوستان برگشت — زدریا وتاریکی اندرگذشت
شه روم وهندوستان ویمن — همه نامه کردندزی پیلتن
مر این دین بهرا بیاراستند — از این دین گزارش همی خواستند

شاهنامه مورد پیکارهای خاندان رستم درهندنیزصحبت میدارد که ذکرهمه سخن به درازا کشاند .

صاحب تاریخ فرشته موردایرانیان درهندوچنین گوید "مهاراج ولدکشن پیوسته با شاهان ایران طریقه محبت ودادسلوک میداشت . اما آخرکاربرادرزاده از او رنجیده بخدمت فریدون رفت ووی گرشسب بن اطرودرا با سپاه رزمخواه بکمک او تعیین فرمودوچون گرشسب بدیار هنددرآمد ، خرابی بسیاربآن دیاررسانید و تاخت وتاراج بده سال کشید . مهاراج پاره ولایت ببرادرزاده خودداده وازخود راضی ساخت ، وپیشکش خوب بهمرهی گرشسب ، جهت فریدون ارسال داشت . درزمان

مهاراج سام نریمان از جانب فرمانروای ایران متوجه بقصد گرفتن هندوستان، روبه پنجاب آورده بود ومالچند سپهسالار، با خلاصه لشگر هند بمقابله وشتافته، جزصبرچاره نداشت ،تا آنکه مالچند بوسیله ایلچیان چرب زبان وفرستادن زرو جواهر وپیلان وادادن ملک پنجاب بسام نریمان صلح کرده برگشت، بعضی برآنند که از عهدفریدون، با زپنجاب درتصرف پادشاهان عجم بوده واولاد گرشسب که رستم واولادش باشند پنجاب وکابل وزابل وسندونیمروز بجاگیرداشتند.

" کیشوراج بن مهاراج چون دید حکمرانان دکن برخلاف اوبلندشدند، عریضه مع پیشکش فراوان بخدمت منوچهر فرستاده استمدادنمود. منوچهرسام نریمان را با سپاه گران گسیل نمود. کیشوراج تا موضع جالندراستقبال کردو لوازم ضیافت بتقدیم رسانید وبهمراهی وی روی توجه بجانب دکن آورد. رایان دکن ازهیبت سپاه ایران، پریشان گشته، ملک دکن بازبتصرف راجه هنددرآمد.

" زمان فیروز رای ولدکیشوراج، چون ازفوت سام نریمان، ضعفی درسلطنت منوچهر پدید آمد وافراسیاب که انتهاز فرصت مینمود برا ولشکرکشیدوغالب گشت، فیروز رای حقوق منوچهر وسام نریمان برطاق نسیان گذاشته، لشکربه پنجاب کشیده، ازتصرف مردم زال بن سام نریمان برآورده جالندررادارالملک خود ساخت وایلچی مع تحف بخدمت افراسیاب فرستاده ،خویشتن رااززمره دولت خواهان اوشمرد. تا عهد کیقباد پنجاب درتصرف رایان هندبود. اما چون جهان پهلوان رستم دستان مسندپهلوانی را بوجود خویش مزین گردانید، بقصداستردادپنجاب متوجه هندشد. فیروزرای تاب صدمه رستمی نیاورده. خودرابکوهستان ترهت کشیدوچون رستم، سندوملتان وپنجاب گرفته بطرف ترهت روان شد ،فیروز رای هراس بیقیاس بخودراه داده، بکوهستان چهارکنده وکنده وارگریخت ودیگر روزخوش ندیدودرهمان ایام درگذشت. چون خبرفوت فیروزرای، برستم دستان رسید ،بنابربیحقوقی وبیوفائی که ازرای مذکور بوقوع پیوسته بود؟ نخواست که فرزندش برمسندسلطنت متمکن گردد. پس یکی ازسرداران هندراکه سورج نام داشت ودرآن اوان بخدمتش شتافته بود. برتخت هندوستان نشانیده خودبایران مراجعت نمود ـ سورج بعداز ۲۵۰ سال حکومت درگذشت. معاصر کیقبادبودوهرساله باج میفرستاد. پس ازاوپسرش بهراج پادشاه شد، کیدارنام برهمنی براو خروج کرده زمام سلطنت هندبکف گرفت وپادشاه بزرگ شدامااغاشیه اطاعت کیکاوس و کیخسرو بردوش داشته تحف میفرستاد.

صاحب آئین اکبری (جلدسوم) درموردامدورفت پادشاهان وسرداران ایران بهندوستان وچین مینویسد " جمشید شانزده سال درکابل بسربردونهفته

میداشت، چون برزبانها افتادشبی بهندوستان بدررفت، اسدی از آن شب گوید:

شبی تیره چون روی زنگی سیاه … نشاندم دم دودبرروی ماه
چنان تیره گیتی که از لب خروش … زبس تیرگی ره نبردی بگوش

وچندی ما بین سپاهیگری بسربردوچون نزدیک شد آشکارا گردد، از راه بنگاله به چین گریخت ودرآن راه بدست پژوهندگان ضحاک افتاد. ضحاک ابن مرداس نیز چند بار به هندرفته، اسدی گوید:

همان سال ضحاک کشورستان … زبابل بیامد بکابلستان
بهندوستان خواست بردن سپاه … که رفتی بدان بوم هرچندگاه

گرشاسپ بن اطرط بهندوستان آمد وشگرف آویز شبهائی کردا سفندیار روئین تن برواثی آئین زرتشت برآمد، واز کوشش اوجهانیان بدان کیش گرویدند. بپاس نصیحت نامه فریدون داشته بروش خویش گذاشت. نریمان بن گشتاسب، سام نریمان، زال سام، فرامرز پور رستم وبهمن اسفندیار نیز بهندوستان آمدند.

" چون اخترشناسان، گرشاسب را ازپادشاهی بهمن وبرانداختن خاندان و ویران ساختن زابلستان وفرزندان رستم وبرآوردن میت گرشاسب وفرزندان او را از دخمه آگاه ساختند اولادش دخمه او را درقنوج هندبرساختند. وچون گرشاسب عنصر پیوند گسیخت نعش او را سام بدان معموره رسانید. وچون سام را پیمانه زندگی برشد، زال او را بدان شهر بردوچون رستم فوت کرد، فرامرز او را بقنوج رسانید وچون بهمن برزال وفرامرز چیره دست آمد وفرامرز درآن آویزه فروشد نست زابلستان را خراب کرد، وبقنوج آمد. آهنگ آن دخمه نمود، ازسهمناکی نتوا درآمد. گویند هرکدام ازآن چهار بزرگ، ازپیش بینی جهت او، تحفه سترک درآنجا گذاشته بود. ازآن جمله جام جهان نما؟ که کیخسروهنگام بدرودکردن این جهان برستم داده، ونودمن الماس ازگرشاسب وهرکدام از ایشان برخی ازنیکو کاریهای خویش برلوحی نگاشته، چنان خواهش نموده اند که بدخمه ایشان گزندی نرساند. بهمن ازچنان پیش بینی وپیشکش، بدرازای غم درشدودست ازآن سکالش بازکشید. همانا که فرامرز دوبار باین ملک آمد، چه رستم هنگامیکه با برزونبرد میباخت وبازوی او آسیب یافت: بکیخسرو میگفته که اگر امشب پورمن ازهند بیاید، چاره برزو تواند کرد وبناگهانی رسیدن وکارساختن او وبرزورا. "

" مانی پیکرنگار ازچیره دستی خودرا پیغمبروانمودکه منم فارقلیط.

شاپوربن اردشیر بابکان اورا پذیرفت ودرکمترزمان نابسرگی گفتار، بروی روز

افتاد. خواست که او را ره گرای نیستی گرداند. بحیله کاری راه گریز فرا پیش گرفت، واز آنجا بهند آمد وهنگام هلختی گرمی پذیرفت وبختا وختن رفت. بیشتر بشرقی زمین بسر میبرد. " بدیهی است بسیاری از پیروان ایرانیش نیز باتفاق او درهندرحل اقامت افکنده بتبلیغ مشغول گردیده اند.

دانشمند پارسی دکتر جیوانجی مدی درتائید گفته آئین اکبری، دریکی ازمقالات ایرانشناسی خویش گوید که هنگام مسافرت بدره خیبر، مردم آن حدود بنای باره جمرود، واقع درآن حوالی رابشاه جمشید پیشدادی نسبت میدهند پرفسوردارمستترنیزهمین قول راازمردم آن سامان شنیده.

چندین نفرازخاورشناسان معتقدند که ایرانیان ازدوره ویدا بخاک هندوستان قدم گذاشته اند. دکتراشپیکل دردیباچه اوستا جلددوم ص ۱۰۶ گوید:

"محل سکونت ابتدائی نژادهند وآلمان رادرمنتهی شرقی ایران دربخشی باید جست که جیحون وسیحون سرچشمه میگیرد... نه تنها ایرانی بلکه هندی نیز باتفاق آنها بشهرهای سندمهاجرت نموده اند ویحتمل ایرانیان بنا باختلافی که دردین وایمان باهندوان پیدا می نمایند، بسوی مغرب رهسپار میشوند."

پروفسور مکس مولرگوید " حتی باگواهی جغرافیائی نیزمیتوان ثابت کردکه زرتشتیان قبل ازمهاجرت بایران، درهندساکن بوده اند. زیرا واژه ای که دردوره ویدا، برای زرتشتیان بکاررفته، درحق فرقه ها وملل گوناگون هند و ایران نمیتوان اطلاق کرد. بیشک نیاکان زرتشتی کنونی دردوره ویدا ازهند بایران مهاجرت نموده اند. " بازدرسخنرانی خویش موردعلم زبان همین گفته راتکرار وگوید " زرتشتیان ازجمله کولونی ای میباشند که درشمال هندوبا مردمی که کتب دینی آنها ویدا میباشدباهم میزیسته اند. سپس زرتشتیان بسوی اراچوسیا (قندهار؟) وایران کوچ مینمایند."

پروفسور بهاگ وت واپته درکتاب خویش کلید تفسیرویدا اشعارمیدارندکه در ریک ویدا اشاراتی موردپارسیان وپارتیان موجوداست، چنانچه دریک ویدا (I105-8) آمده پارشوها (پارسیان) مرا مثل چندین زن بستوه درآورده اند. دربخش (VIII-6-46) آمده ازیادوا، شهر تریندیره، صدگاو وازشهرپارسی هزار گاوبزور گرفتم، بازجای دیگر آمده "ای مردم پارتیان وپارسیان ثروت شما رادیده حاضر بغارت میباشند. ای ایندراوارونا پیش آمده، دشمنان سیو و آریان را نابودساز.

پروفسور لودویک، واژه سانسکریتی پریتوپارشوا را بپارتی وپارسی معنی میکند. درسنگ نبشته بیستون نیزواژه پارسا وپارشوه آمده که برابرواژه های

پارشواوپریتوسانسکریت است . بنابرآنچه گذشت گروه پارشواوپریتومردم ناحیه‌ای میباشندکه برهندحمله‌می نموده‌اند . دکترمویردرمتون سانسکریت اشعارمیدارد که‌ا زواژه دسیودرکتب‌سانسکریت مرادانسان است نه دیوان . دسیومردم اروپائی میباشد . شاپورجی هدی والا بامدارک نشان میدهدکه‌واژه دسیودرریگ ویدابرای نام زرتشت وزرتشتیان بکاررفته‌است .

درمتن منوسمریتی آمده‌که‌کامبوجه ، یاوانه ،سکا ، پراده ، پهلوه ومانند آن مردم دسیومیباشند . بگفته چندین دانشمند ازپهلوه . مرادپارسی یاپارتی است . بنابراین اگر مردم دسیو دردوران ویدایاپیش ازآن درهند میزیسته‌اند پهلوه‌هم جزو آنان بوده‌اند ،به‌گفته استرابو ، ارشاک بنیانگزار خاندان اشکانی رادا هی میگفته‌اند . بگفته کنینگام واژه‌داهی دراوستادهیوودرسانسکریت دسیو میباشد .

نویسنده مقاله واژه هون دردایرة‌المعارف‌بریتانیا گوید مردم هونند پیکارهای بسیار دردوره زرتشت وحتی قبل ازآن باپارسیان وپارتیان داشته‌اند .

بگفته گشتاسب‌نریمان باستناد ازطبری ، انوشیروان وخسروپرویز باپیمانهائی باپادشاهان هندجنوبی وسند ، رابطه دوستی برقرار وتحف‌وهدایا باتفاق سفیران بهمدیگر ردوبدل میکردند . سال ۶۲۵ میلادی سفیری ازجانب پولی کسین‌دوم پادشاه هندبدربار خسرودوم رفت . شاهنشاه ایران نیزسفیری ازجانب‌خودبدربار پادشاه هندفرستاد که بااحترام شایانی پذیرائی شد ، تابلونقاشی بزرگی درغار نمره‌یک اجانته نزدیک اورنگ‌آباد : هرچندازگذشت زمان‌خراب‌گشته : بازهم مراسم تقدیم نامه شاهنشاه ایران ، بشاه‌هند . توسط سفیرنمایان است . بگفته صاحب‌بمبئی گزت (جلد۱۳ ص ۲۴۸) نقاشی مزبورسندی است که مکتب‌نقاشی اجانته‌ازمکتب‌نقاشی ایران الهام گرفته‌است.

بگفته فرگوسن ، درسال ۳۶ پادشاهی خسرودوم نامه‌وهدایائی بین پادشاه ایران و پادشاه هندپولی کسین دوم (۶۱۰ – ۶۳۴م) ردوبدل میگردد . ورود سفیرانوشیروان بدربار پولی کسین دوم ، پادشاه بادامی واقع درجنوب مراته موضوع یک تابلو نقاشی درغار اجانته میباشد . تابلو دیگر بنظر میرسد خسروپرویز ومعشوقه زیبایش شیرین باشد .

صاحب‌بمبئی گزت (جلد۱۳ ص ۲۴۸) مینویسد طبق خبردردست دراوایل سده هفتم میلادی دسته‌ای ازایرانیان واردهند میگردند . بعقیده ویلفوردرئیس دسته نامبرده پسر خسروپرویز بوده‌وخاندان مهاراجه اودیپورازنسل اوست .

شیخ ابوالفضل صاحب آئین اکبری درجلد اول ضمن تشریح صوبه اجمیر، در تائید گفته بالا مینویسد که رانای میوار از گروه کهلوت، خودرا از نژاد انوشیروان عادل میشمارد چتراپاتی شیواجی، بانی دولت مهاراشترا، در دکن، که اورنگ زیب پادشاه مقتدر مغول را پریشان ساخت، خودرا از اولاد رانا ونسل ساسانیان میدانند. نگارنده درمجله مهرشماره ۵ دوره ۱۳ در مقاله ای تحت عنوان شیواجی بطور مشروح دراین مورد صحبت داشته ام.

نفوذ دین زرتشتی در هند

دردوره ظهور اشوزرتشت، برهمنی دانشمند وعارفی کامل درهند میزیست که چنگر نگهاچه نام داشت.

(دره سندرا باحتمال قوی درروزگار پیشین هندمیگفته اند) جاماسب وزیر شاه گشتاسب پادشاه بلخ یکی ازمریدان اوبشمار بود. چون شنید پادشاه و دربار یان دین اشوزرتشت را پذیرفته اند، برانگیخته شد. نامه ای بسوی شاهنشاه گسیل کرد، که ترک پیروی پیغمبریزدان گوید. شاه گشتاسب اورا ببلخ ومناظره با شت زرتشت دعوت نمود. چون بپایتخت رسیدوباپیغمبر روبروگردید. پاسخ پرسشهایش را بدون گشودن لب بشنید. سربکرنش فرودآوردودین پیغمبریزدان را پذیرفت وبهند مراجعت نموده، برواثی آئین مزدا پرداخت.

همینطور سنت زرتشتیان، ازبیاس نامی ذکر میکند، که ازعارفان هند بوده ودربلخ بحضورپیغمبررسیده وایمان آورده، بهند مراجعت نموده است. صاحب زرتشت نامه ودبستان المذاهب ازآنان صحبت میدارند، چون خراسان شامل بخش مهم افغانستان کنونی. مهددین آریائی مزدیسنی وزرتشتی میباشد، بیقین میتوان گفت که دین بهازراه قندهاربه پیشاوروپنجاب وشمال هند وفلات جنوبی کوه هیمالیا نفوذ پیدا کرده وباحتمال قریب، بواسطه نفوذ این دو عارفهندی بسیاری ازمردم آریائی نژاد شمال هند، بدین زرتشتی درآمده اند دکتر جیوانجی مدی، بامدارک لازمه نشان میدهد، که گفتار صاحب زرتشت نامه، هرچند که دردوره اخیرسروده شده، لیکن پذیرفتنی است، زیرا اسنادی دردست داشته که اینک راه زوال پیموده است. مندرجات اثرهای دیگرش باگفتارهای بعضی نوشته های پهلوی دردست برابر میباشد.

دکتر اسپونرباستانشناس انگلیسی که حفریات پتلی پوترا، پایتخت آشوکا،

درپتنه کنونی بسرپرستی اووهزینه سررتن تاتا پارسی مقیم بمبئی انجام یافته درگزارش خود از وجود نفوس بیشمار زرتشتیان ومغان درشمال هند، ازبیهار گرفته، تا به پنجاب وپیشاور، سخن میرانند، که هنگام پادشاهی خاندان موریا، که مقارن سال ۳۲۲ پیش از میلاد بوسیله چندراگوپته بنیاد گردید میزیسته‌اند. دکتر اسپونر معتقد است، که چندراگوپته ایرانی وزرتشتی بوده بتشکیل سلطنتی درشمال غربی هند اقدام نموده است. کابل وشهرهای جنوب هندوکش وپنجاب بجزو قلمرو سلطنت او بوده ونوه اش آشوکا بروسعت آن افزوده تا بمرز آسام وبخشی از اوریسه میرساند.

دکتر اسپونر، باستناد ازمهابهاراتا ونوشته‌های باستانی سانسکریت معماران کاخ شاهنشاهی آشوکا، درپتلی‌پوترا، راایرانی میدانند، که بعینه مانند کاخ شاهنشاهی داریوش درپارس ولی کوچکتر ساخته‌شده‌است. مصالح ساختمانی عمارات درپتلی پوترا، بطور کلی از چوب میبوده، اما ساختمان قصر آشوک، ازسنگها وستونهای شفاف بزرگ بتقلید تخت جمشید معماری گردیده.

بگفته مهابهارتا، کاخ آشوک را دیوهائی بنام آسوره‌مایه ساخته‌اند. آسوره‌مایه واژه سانسکریت است که بجای اهوره‌مزده بکاررفته وچون ایرانیان چنانکه درسنگ نبشته‌های هخامنشی ثبت است. انجام کارهای خودرا بکمک اهوره‌مزده میدانسته‌اند.

معماران کاخ آشوک نیز انجام کارهای خودرا بیاری اهوره‌مزده قلمداد نموده‌اند. بنابراین هندیان درداستان ساختمان کاخ مذکور، آسوره‌مایه را معمار کاخ پادشاهی خاندان موریا نامیده‌اند. نوشته‌های باستانی هندبجای اینکه کارخودرا بیاری خداوند قلم دهند، آن را کارخداوندان مینامند.

جهانگرد چینی بنام هیوئن تسنگ (۶۹۵ م) مینویسد قصرچندرا گوپته بشکل قصرپادشاه کشوربسیار دورساخته‌شده‌است.

بگفته مهابهاراتا کاخ سلطنتی خاندان موریا راپادشاهان بیگانه بنام دانه‌وه ساخته‌اند. دانه‌وه‌تغییر شکلی‌است ازواژه دنگهاوه ایرانی، زیرا زرتشتیان خودرا ازنژاد اریاوه دنگهاوه (کشور ایران) نامیده‌اند.

نکته جالب‌توجه دیگر واژه موریا نام خاندان چندراگوپته‌است، تعبیرات درست دانشمندان هند، مورداین نام بنظر دکتر اسپونر، قانع کننده نیست، جیسوال معتقد است واژه موریا ازواژه "مروه" اوستائی و "مرگو" فرس باستان ومرو پارسی است. دکتر اسپونر معتقد است واژه مروه مشتق ازمرغاب است که در مرودشت پارس واقع است ودرهند بشکل موریا بنام خاندان چندراگوپته تبدیل

گشته ، بنظر نگارنده دکتراسپونردراین مورد دراشتباه است . مرغابی نیز دراستان بادغیسات افغانستان موجوداست . موریا بایستی ازمرومشتق وچندرا گوتپه باشنده آن شهرستان ، بخش جنوبی خراسان رابتصرفخویش درآورده ، سلطنتی بنام میهن خویش موریا تشکیل میدهدکه بپارسی امروزی مراد ازآن مروزی است .

شمس العلما دکتر جیوانجی مدی دریکی ازمقالات ایرانشناسی خویش در موضوع اوستا وهندمینویسد "ایرانیها وهندیها دوشعبه مهم آریائی نژادهند وایرانی می‌باشند ، که در روزگاران بسیارکهن ، بایکدیگر آشنا وازکشور همدیگر باخبربوده‌اند .

درکتاب منووکتا بنتریا شاستر ، ازخاندان پارتهای ایرانی سخن میرانند وآنهارابه نام پهره‌وه خوانده‌اند. پهره‌وه یاپل‌لاوه یا پهلوه خاندان اشکانی پارتی میباشند : خاندان باین نام تازمان درازی درهندسلطنت داشته‌اندو قلمرو شاهی آنها تابمیسورجنوب هندامتداد داشته‌است .

"تاریخ کشمیر، بعنوان راجته‌رنجینی ، ازگروهی بنام گندهاره ،برهمنان کهتر نژاد سخن می‌دارد، که‌دردوران خاندان ملچاوپادشاهی " مهمیره‌گوله " که‌آئین اکبری بنام میرخول ضبط کرده ، طرف‌توجه این پادشاه ظالم میبودند، پادشاه بآن گروه برهمنان کهترنژاد، اجازه میدهد، تمام اوقاف زیاد و گرانبهای معبد مهمی رسواره راتصرفکنند ."

هنگام مسافرت دکترمدی بکشمیریکی ازپندیت های دانشمندسرینگر بما و تذکرمی دهد ، که منظور ازگندهاره برهمن کهترنژاد ، مذکور درتاریخ نامبرده موبدان وپیشوایان دینی زرتشتیان بوده‌است . مندرجات دیگرهمان تاریخ‌موید قول پندیت مزبور میباشد . بنابراین ایرانیان وهندیان ازروزگاران بسیار کهن ، باهم ارتباط داشته‌اند .

بگفته دکترمدی ، مدارک ایرانی دیگر نیزدردست است که‌فرضیه‌سکونت ایرانیان رادرهند ، درروزگاران قبل از تشکیل سلطنت خاندان موریا باثبات میرسانند .

اوزلی درترجمه جغرافیای ابن‌حوقل (۳۵۶ ھ) آورده که‌بخشی ازسندوهند بگبران تعلق دارد . ایلیات درتاریخ هندخویش متذکراست‌که منظورازگبران ، زرتشتیان هندمی‌باشد. بگفته مسعودی (۳۴۶ ھ) درزمان اوآتشکده‌های بسیار در هندوسندفروزان بوده‌است . مسعربن مهلهل نیزهمانند گفته بالاصحبت داشته است .

بزعم مورخ پارسی پرفسور شاپورشاه هرمزجی هدی والا، باستناد از نظریات پرفسور براون وریومرادا زواژه گبر را که درظفرنامه تیموری بکاررفته، هندویا بت پرست میداند ومعتقد است که منظور نویسندگان اسلامی دراستعمال این واژه، پیروان مذاهب غیراسلامی مانند مسیحی، هنود، برهمائی وغیره است. بنظرنگارنده چون شرف الدین علی مولف ظفرنامه یزدی میباشد و مسلمانان یزد عموماً"زرتشتیان راگبرمیخوانده اند، منظورش دراستعمال این واژه زرتشتی باشد، چراکه درنقاط دیگرکتاب ازگروه ثنویه که به یزدان واهریمن قائلند وخلقی کثیرازمجوس واصناف هندوان سخن میدارد.
بنابراین واژه گبر مستعمله درآنجا، دال برزرتشتیان است نه بت پرستان هنود، چنانکه منقدان معتقدند.

بگفته صاحب ظفرنامه تیموری، امیرتیمور درتهاجم خودبهند،هزاران زرتشتیان راکه باتفاق پیروان سایرمذاهب هند، بدفاع ایستادند، بقتل میرساند. ازلابلای مندرجات کتاب برمیآید. که نفوس زرتشتیان درآن دوره درهندبسیاربوده است.

مثلا" می نویسد، درقلعه بطنیرآنچه گبران بودند، یا مردم سامانه و کتیل واسندی که بیشتر کیش مجوس داشتند، یا اهالی حصارتغلق پور،طایفه ای از بیدینان ثنویه بودند، یا سکان قلعه لونی گبران ونوکران ملوخان، یا پیش ازپیکار دهلی بعرض رساندند، بیش از صدهزارهندوی بیدین ازگبروبت پرست اسیرشده اند، فرمان قتل همگی صادرشد، یا هندیان گبر، مرادگبران ساکن هند، یا دربعضی مواضع گبران بیباک یاصفی گبرباجماعتی ازگبران، یا شیخه گبربرلشگر اسلام حمله نمود، وبسامانند آن درسراسرکتاب بیافت میشود. درحمله تیمور بهند، نفوس بیشماری اززرتشتیان هلاک گردیدند. ولی بازعده بسیاری ازآنان درهندباقی ماندند، که بالباس هندیان ملبس بودند.

ازگفتار صاحب دبستان المذاهب، چنانکه خواهیم دید، درزمان اکبر شاه گورکانی نیززرتشتیان درشمال هندباقی بودند.

ظفرنامه شامی نیزکه درزمان حیات خودتیمورنوشته شده مانندظفرنامه تیموری، واژه گبران رامورد زرتشتیان استعمال نموده است: این ظفرنامه درموزه بریتانیا نگهداری میشود بنشانی Add. 23980

صاحب دبستان المذاهب، مولفه حدود (۱۰۶۰ ه) درفصل پارسیان از وجود زرتشتیان درسراسر بخش شمالی هند، ازپتنه گرفته تااگره،لاهور، کشیمرالی کاشمرسخن میراند نام چندنفرازآنان راکه بعزم بازرگانی در آن

شهرها آمدوشدداشته اند ویا صاحبدلانی چند که درلاهور وشهرهای شمال هند درگذشته اند یادمینماید. اگرزرتشتیان درآن بخش ها نمیزیستند، گمان نمیرود صاحبدلان نامبرده، دردبستان المذاهب تا پایان زندگی خوددرآنجا اقامت میکردند.

صاحب دبستان مینویسد که درپتنه بملاقات فرشیدورد، خراد وخردمندرسیده، خراد وفرشیدوردازدهاقین پارسی میباشند، که درشیراز بخدمت دستورآذرکیوان میرسند، موبدهوشیار درسورت متولدشدواز مریدان بنام آذرکیوان گردید.

بهرام بن فرهادازشیراز به پتنه رهسپارشدوبدستورآذرکیوان پیوست و سپس درلاهور درگذشت. موبدهوشیار بسال (۱۰۵۰) دراگره جان تسلیم نمود.

موبدسروش وموبدهوش، باتفاق فره قاری، غلام شیدوش درترخان بودند. هنگام رسیدن بخان بالیق، مردم آنجا آنها راازیت کردند. موبدخداجوی از مردم هرات است. دراستخر باتفاق موبدخوشی هراتی، بآذرکیوان پیوست. بسال (۱۰۴۰ ه) درکشمیرصاحب دبستان رادیدن کرده ودرهمان سال درآنجا وفات میکنند.

فرزانه بهرام فرشاد، بسال (۱۰۴۸ ه) درلاهور بخدمت صاحب دبستان رسیده وهمان سال درآنجا رهسپار جهان دیگرمیگردد. موبدپرستار بن خورشید درپتنه تولدیافت، پدرش ازمردم اصفهان است. درکودکی بآذرکیوان پیوست ولی پرستاری موبدسروش با اوبود. بسال (۱۰۴۹ ه) درکشمیربدیدن صاحب دبستان رسید. موبدپیشکار ابن خورشید، درپتنه متولدشدوبابرادرخویش موبد پرستار بکشمیرآمدوازآنجا آهنگ ختانمود. فره قاری وشیدوش. بآهنگ بازرگانی ازپتنه بکشمیروازآنجا بکاشغر حرکت نمودند، اما شیدوش بسال (۱۰۴۰) در کشمیردرگذشت.

صاحب دبستان بسال ۱۹۴۸ ه چند نفرازسمرادیان، که دنیا ومافیها را وهم میپندارند، درلاهور دیده که نام آنها کامجوی، نیکخوی، ماهیار و شادکیش میباشدکه به بازرگانی مشغول بودند ونام مسلمانی هم داشتند. وبظاهر خودرا مسلمان مینمودند.

صاحب دبستان درنظر دوازدهم، درشرح عقاید مختلفه هندمینویسند " باید دانست چنانچه گذارده آمد سمرادیان، خداثیان، رادیان، شیدرنگیان پیکریان، میلانیان، آلاریان، شیدابیان، آخشیان ومزدکیان که درایران و توران میباشند وپیروان همه رادرهنددیده، بلباس مسلمانی دررفته وپنهان رهسپرکیش خویش اند. "

نظرات چندنفرازدانشمندان وایرانشناسان بنام پارسی واستادان اوستاپهلوی مورد مهاجرت پارسیان بهند که دررساله گجراتی منتشره (۱۹۴۱م) داده‌اند، بمنظور مزیداطلاع ذکر میگردد.

استاد بهرام گورانکلسریا، موردسکونت زرتشتیان درشمال هندمینویسد " داریوش شاهنشاه هخامنشی بسال ۵۱۲ پیش ازمیلاد، هندرا متصرف شد. ازآن زمان بسیاری ازپارسیان واردهندگردیده اقامت اختیارکردند. دربعضی نوشته‌های سانسکریت بواژه پاردوشیوبرمیخوریم که مرادازآن پارسی است. این پارسیان ازدوهزارسال پیش، درنواحی شمال هند سکنی داشته، در استقرار روابط بازرگانی کوشیده‌اند. بازرگانی ایران با بندربهروچ (گجرات) مشهوراست. فردوسی نیزدرشاهنامه ازبهرام گورشاهنشاه ساسانی‌که‌با نام‌مستعار برزوبهندآمده‌واسپینودخترشنگل پادشاه قنوج راپس ازانجام مراسم زرتشتی نمودن، اورابعقد ازدواج خویش درمیآورد، صحبت میکند. اینک نسل آنها درهند بنام گروه‌گدی سینک راجپوت معروفند. "

دستورخورشیدجی دابو، پیشوای بزرگ پارسیان مینویسد " پارسیان تنها ازراه دریا بهند مهاجرت ننموده‌اند، بلکه‌مدارکی دردست است که درروزگارکهن، ازراه‌هرات‌کابل سیستان وچمن. بقصد بازرگانی بهندآمده درآنجا میزیستند. مهاجرت ازراه‌خشکی درروزگار درازی پیش ازمهاجمان عربستان بایران صورت‌گرفته‌است. درراولپندی وتکسیلا بقایای آتشکده پارسیان موجودبوده‌که‌بعدها بکلیسا تبدیل‌گردیده‌است: بعلاوه هنگامیکه سلسله هخامنشی منقرض گردید زرتشتیان بیشماری درهندمیزیسته‌اند. "

استاد سهراب‌جمشیدجی بلسارا میگوید " پارسیان ۱۲۰۰ سال پیش‌ازحمله مهاجمان عربستان بایران، درهندساکن بوده‌اند. داریوش بزرگ شاهنشاه هخامنشی بافتوحات خویش درهند، پنجاب‌وسندوکشمیرراجزوقلمروسلطنت خویش ساخت. نایب‌السلطنه‌وفرمانروایان بسیاری ازجانب‌او وباسپاهیان پارسی، درهندسکونت اختیارکردندوبازرگانان پارسی نیزباآنها دراستقرار روابط بازرگانی کوشیده ودرهند رحل اقامت افکندند. بنابراین ازسال ۵۱۸ قبل ازمیلاد تااواخر شاهنشاهی ساسانیان، پارسیان درهندمتنفذوصاحب‌اقتدار بوده‌اند. "

ایدلجی فرامجی مینویسد " زرتشتیان ایران باهندارتباط داشته‌اند. گروه بسیاری ازآنان، ازراه خشکی بهند مهاجرت‌کرده‌وتاسده ۱۵میلادی در شمال هند میزیسته‌اند.

فرمانروای پنجاب درزمان هخامنشیان پارسی بود . زرتشتیان ازدو هزاروپانصدسال پیش درشمال هندا قامت داشته اند . مهردا دول اشکانی (۱۳۱ - ۱۷۱ پیش ازمیلاد) جهلم ومضافات آنرا تصرف کرد . برروی سکه هرمزاول نقر شده "شاهنشاه ایران وغیرایران وبزرگ کوشانشاه" ودرپشت آن نوشته "شاه هند" وجوداین سکه ثبوتیست که سندراجپوتانه وپنجاب بقلمرو شاهان کوشانی ، درزمان ساسانیان ازمتصرفات ایران بوده است . پارسیان اززوزگاران باستان درشمال هندساکن بوده اند . مدارک بسیاری دراین مورد دردست است . به بیان یکی ازآنها اکتفا میشود .

درشهراوچ ، کناررودخانه بیاس ، استان پنجاب ، پارسیان زیادی سکنی داشتند . موبدآنها بنام ماهیار ، بسال ۱۱۷۸ میلادی (۵۷۴ ه) بعزم تحصیل علوم دینی رهسپار ایران میگردد وپس ازشش سال باترجمه پهلوی اوستا مراجعت مینماید . "

بنابگفته بالا اقامت پارسیان یا زرتشتیان دراوچ دوسده ونیم پیش از حمله وکشتارخونین تیمور درهند میباشد .

مسافرت زرتشتیان ایران بهند درسده های اخیر

پس ازانقراض دولت پارسیان وخاندان ساسانی ، دسته کوچکی اززرتشتیان بظن قریب بسال ۱۲۰ یزدگردی ، ازبخش کهستان شمال ایران بسوی هندوستان مسافرت وبسال ۱۵۴ ی باشنده سنجان ازشهرهای جنوبی گجرات گردیدند . پس از حدود ۲۰۰ سال به تدریج بشهرهای بیکانر، بروچ ، واریاو، انکلیسر ،نوساری، سورت وکمبایت ، بسوی مرکزگجرات پیش رفته ، بزندگی مشغول شدند، امااز آن استان خارج نشدند . بنابراین زرتشتیان شمال هند کهازآنان صحبت شدوبتدریج نابودیا مستحیل شدند، غیرازدسته مذکور میباشند .

درموردسال مسافرت دسته کوچک نامبرده بهند ، اختلاف آراء موجوداست ،بعضی سال ۷۷۵ و۷۸۵ و۷۱۶ میلادی بشمار میآورند . نگارنده سالی راکه دکترمدی پس از پژوهش زیاد پذیرفته است برگزیده ام . سالها پیش ازاین دسته کوچک که شامل عارفان ، ستاره شناسان وصاحبدلان بود وپیش بینی نموده بودند ، که دین در هندوستان حفظ خواهد شد ، دسته های کوچک دیگر یاافراد بهند روی می آورند .

مسافرت زرتشتیان بگجرات ، پس ازانقراض ساسانیان فوری ودستجمعی نبوده و چنانکه گذشت اززوزگار کهن ، زرتشتیان درشمال هند ، اقامت داشته اند ، وطی

سده‌های درازنابودیا مستحیل گشته‌اند. مسافرت زرتشتیان ایران، پس از ساسانیان بهند، بسوی گجرات بوده ونه شمال هندوستان.

بگفته دکتروست. درنامه خود بمنوچهرجی پهالنجی کوتر "برابر اخبار دردست، نفوس زرتشتیان، تاسنه ۱۳ میلادی در ایران فراوان بوده وهمه درنهایت آرامش زندگی میکرده‌اند، درحالیکه پارسیان وهمدینان آنها درهندوستان ودرشهرغربت درتک وپو و دربرقراری خویش میکوشیده‌اند".

چنانکه گفتیم مسافرت زرتشتیان بهند بتدریج بوده، که‌برای بازرگانی یا سیاحت اقدام مینموده‌اند. مثلا" موبدرستم مهربان، بعدازسالهای ۱۲۶۹ میلادی ازایران رهسپار هندوستان گردید ودر۱۲۷۸ میلادی کتاب ویسپرد را درشهرانگلیسار استنساخ نمود موبد مهربان کیخسرو درسالهای ۱۳۲۳ و ۱۳۲۴ میلادی ازایران بهند آمده وبکتابت کتب‌دینی وانجام مراسم مذهبی پرداخت. باید بخاطر داشت که‌تاسده ۱۵ میلادی، زرتشتیان نواحی خراسان، تک تک بگجرات رهسپار شده‌وپارسیان آنجا با زرتشتیان خراسان مراوده داشته‌اند. زرتشتیان یزدوکرمان، ازوجود پارسیان درهند، برابرخبری که‌ازنامه مورخه ۹۱۶ هجری آنان برمی آید، بی اطلاع بوده‌اند.

ازاینکه مسافرت زرتشتیان بهند دستجمعی وعنوان مهاجرت را نداشته باید گفت‌که خانواده، ملافیروزدانشمندمعروف‌پارسی حدودسال ۸۰۰ یزدگردی ازشهرسهرورد خراسان بهند مسافرت ورحل اقامت افکندند. بنظر میرسددرسده ۱۶ میلادی، وقایعی پیش‌آمده که‌زرتشتیان خراسان بسوی یزدوکرمان کوچ مینمایند. لذا پارسیان هند، برای رفع اختلاف‌وحل مسائل دینی بین‌خوددر سال ۸۴۶ یزدگردی، چاپاری رابانامه به یزد گسیل میدارند.

پس ازبرقراری مکاتبات، بین زرتشتیان یزدوکرمان وپارسیان سورت و نوساری مسافرت افراد بمقصد بازرگانی بهند آغاز میگردد. مثلا" نامه‌مورخه ۹ شوال ۹۶۰ ه نشان میدهد که آنسال چهار نفرازپارسیان ایران بقصد بازرگانی بهند متوجه وحامل نامه سپارسیان آن‌کشور بوده‌اند. آن‌چهار نفرموسوم‌اند ببهدین‌فرخ برنجش، بهدین نوذر فریبرز، بهدین سعدالمرء مرزبان، بهدین نوشیروان مهربان. اما ۲۹ سال پیش‌ازاین‌تاریخ یعنی سال ۸۵۱ ی دونفر بهدین‌بنام نوشیروان‌خسرو، ومرزبان‌اسفندیار برای نخستین بار بدیار هند عزیمت نموده‌بودند. بازدرسال ۸۷۸ ی ایزدیار نام زرتشتی دیگر تا به‌کمبایت پیش‌رفته وهنگام مراجعت حامل نامه پارسیان، بایران بوده‌درسال ۱۰۰۱هجری دستور اردشیر پور دستور نوشیروان‌کرمانی، بنابدعوت اکبرشاه گورکانی

بهند و پایتخت رفت ودردربار بکمک میرجمال الدین انجو، مولف فرهنگ جهانگیری، بنگارش لغات مصطلح زرتشتیان پرداخت ودرسال ۱۰۰۵ ه باز بایران مراجعت نمود. ولی درمولتان نامه ای بدستور قیامدین پدم بهروچی مینویسد. بمراکز پارسیان درسورت وجاهای دیگر نمیرود.

یکی دیگر ازبزرگان زرتشتی ایران، که بدعوت اکبرشاه گورکانی بهندمسافرت نمود، دستور آذرکیوان پورآذر زرتشت واهل اصفهان میباشد. آذرکیوان، سرگروه روشن روانان، دلپتان وسروشاورز یاقطب زمان خود بوده است، درشیراز بارشاد طالبان میپرداخت.

عرفانی راکه دستور آذرکیوان ارشادمیکرد، عرفان قدیم ایران بود. عرفانی است که شیخ شهاب الدین سهروردی، معروف بشیخ اشراق، درحکمة الاشراق خویش، شمه ای از آن سخن رانده است ومعتقد بودکه خمیرء حکمت و میراث معرفت ازناحیه مشرق بکیومرث وفریدون وکیخسرو ازملوک افاضل انتقال می یابد، اصل مشرقی راآن می داندکه ازطرف حکمای قدیم ایران و خسروانیان تاسیس یافته است.

صدرالمتالهین شیرازی، نام سهروردی را، پس ازپنج قرن، باعناوینی مانند محی رسوم حکمای فرس درقواعد نوروظلمت بتجلیل یادکرده وحکمای قدیم ایران را حافظ حکمت اشراقی میداند.

پایه عرفان دستور آذرکیوان برآتش مقدس که دوده نامند ونوروچراغ ودعای نور قرار دارد. نگهبان دود، رادوده دار میگویند. عرفان اواز روزگار باستان درایران معمول بوده، برای حفظ استقلال ایران وسلامتی شاهنشاه، همیشه دوده دار، درچهارگوشه ایران بحفظ فروغ آتش کوشا بوده است. دوده مذکور ازدیدگان مردم پنهان است. شماره انگشت شماری ازآن آگاه وآنرازیارت مینمایند. آثار وسنت عرفان قدیم که دستورآذرکیوان پیروی مینمود، اینک نیزدرایران کنونی رواج دارد. درچهارگوشه ایران دوده دورازنظراغیارفروزان است. مسئولان عرفان قدیم وسروشاورزان، با نام مستعار، بحفظ و استتاررموزآن ازبیگانگان میکوشند. لنک، دوده، کمربندوچهارگل که درکمربندتمثال زرتشت نیزدیده میشود، لباس بلندبنام تنوره وسایر چیزها، اینک نیز درایران موجودودرحفظ آن اهتمام بعمل می آید.

نکته بسیار مهمی که ذکر آن بیمورد نیست، آبشخور قیام آزادگان و جوانمردان ایرانی، مانند سپید جامگان، سیاه جامگان، ابومسلمها،

بابک خرمدینها ، دیلمیها ، یعقوب صفارها ، حمزه آذرکها و مانند آنها ، ارشاد مسئولان وسروشا ورزان عرفان قدیم ایران بوده ، که با نام مستعار و گمنامی : درراه یزدان وایران ، ازفعالیت غافل نبوده اند .

دستور آذرکیوان درپتنه بنزدیکی کاخ آشوک وبگفته گروه علم خشنوم برروی زمین با یرآتش ورهرام باستانی آنجا اقامت میگزیند تا آنکه خرقه تهی میسازد . درحیات او وبسیاری اززرتشتیان درآن حدود رفت وآمد داشته اند . مریدان بسیار داشت . گروه فراوانی اززرتشتی ، مسلمان ، هندو ،کلیمی و نصرانی اززمره مریدان یا خلفا یش بودند . شیخ بهاء الدین عاملی ، ازمجتهدین گروه امامیه ومیرمحمدباقرداماد ومیرزا ابوالقاسم فندرسکی ، ازمشایخ عالیمقام اسلام همواره درمجلس دستور آذرکیوان حاضر وازصحبت با او وبغایت خوش وخرم بودند .

چنانکه زرتشتیان مقیم شمال هند ،هنگام حملات دژخیمانه تیمورلنگ ، دوشادوش هندوان ومسلمانان بدفاع ایستاده ونابودگردیدند ، دسته کوچک پارسیان که پس ازساسانیان بنا به پیش بینی ، برای حفظ دین بهندرهسپارشده وباشنده سنجان شدند ، کم کم بوسیله مسافرت افراد شماره آنها روبافزونی گذاشت . ودرسال ۸۵۹ یزدگردی ، بگفته صاحب قصه سنجان ، هنگامیکه سپاه سلطان محمود بیگره پادشاه گجرات ، بسرداری الفخان ، بر ارش فرمانروای سنجان حمله نمود ، دوشادوش هندوان بدفاع ایستادند .

یکهزاروچهارصدنفرجوان پارسی بفرماندهی اردشیر ، برابرارتش اسلام ایستادگی نمودند . جنگ مغلوبه شد . هندوان فرار نمودند و سربازان پارسی راتنها گذاشتند . اردشیر با دویست نفرازجانبازان خود ،درمیدان پیکارحمله میکرد تا دیگران با آتش مقدس وزن وفرزندان ، خودرا بمامنی برسانند . کلیه سربازان پارسی ، درمیدان رزم سرباختندسنجان غارت شدوبا روبنه پارسیان و خانه وزندگی آنان وکتب دینی وهرچه داشتند نابودگردید . امابقیه جماعت و آتش مقدس درپناه کوه بهاروت وغارآن درهشت میلی سنجان بسلامت ماندند .

حمله برسنجان ، بگفته صاحب پارسی پراکش ، خان بهادر بهرامجی پتل شالوده مذهبی پارسیان را متلاشی ساخت . کتب دینی خودرا ازدست دادند . اوستا وپهلوی رابتدریج ازیاد بردند موبدان مناطق ، مختلف دربسیاری ازسنن ومسائل دینی اختلاف نظر حاصل کردند . چون ازحل آن عاجز ماندند ، به برادران دینی خودمقیم ایران متوسل گردیدند . چاپار مخصوص را با پرسشهای بسیاری به یزد فرستادند . موبدان ایران نسخ خطی کتب دینی برای آنها فرستادند . "

درنامه مورخه خورماه آبان ۸۴۷ ی پارسیان یزد درجواب نامه پارسیان سورت و نوساری مینویسند " از یرا خط پهلوی این چیزها ننوشتم که چنان گفت و نمود نریمان هوشنگ (چاپ رنامه پارسیان هند) که مگر خط پهلوی نمیدانند هیربدان و بهدینان ما زدیسنان نوساری وکمبایت وبهروچ وسورت وانکلیسر . دراین شهرها گفت بهدین هست وهیربد نیزهست ، مگر خط پهلوی نمیدانند ."

زرتشتیان یزددرهمان نامه ازاوضاع پریشان خوددرایران تذکرمیدهند .

" بدانید درروزگاری که گذشته است ، ازکیومرث تاامروزهیچ روزگار سخت تر ودشوارتر ازهزاره سرهیشم نبوده است ، نه ازدورضحاک تازی ونه افراسیاب ونه تورجادوونه اسکندریونانی ، که دادار اورمزد میگوید که این کسان گران گناه ترانند وازاین هزاره سر که اورمزد گفته است که ۸۴۷ سال گذشته است پیشترین روزگار بترنبوده است . " بازدرهمان نامه یادآورمیشوند . " همچنین اگر میتوانند فریضه است که دوهیربد دانا بیایند وخط پهلوی بیاموزند شایست وناشایست بدانند . ودیگر درآنجا نبکاربنددین اورمزد شوند بکرفه کردن تخشا شوند تابگروشمان پشام اخانان وجایگاه اشوان برسند . ودرراه خشکان نزدیک است وازقندهارتا سیستان نزدیک است وازسیستان تا یزد ازاین بیم نیست . "

چنانکه ازنامه زرتشتیان یزدمورخه دیبدین ودیماه سال ۸۵۵ ی برمی‌آید پارسیان هند ازفرستادن هیربددانا برای آموختن سنن مذهبی عذرآورده ، از ایران میخواهند ، موبدی کامل برای تعلیم پارسیان بهند گسیل دارند . اما پارسیان یزد ، درجواب چنین مینویسند " دیگر اینکه هیربد اینجا نمیتوان فرستند که درآب دریا بیم است وکشتی روزگار آلوده شده است ودستوران دین ورزیداران وپیشینگان رخصت نداده اندوبهمداستانی گناه نشده اند . براه خشکان ازترس دروندان نتوان آمدواگرچنانچه لطف ومرحمت شما واعتماد داریدکه دو هیربد مستعد بفرستند وهمینقدر خط پهلوی که معلوم است بیاموزندوتعلیم دادن براین بابت هیچ مانع ودریغ نیست . "

بنابخبردردست ، چندین نفرازپارسیان هند ، طی سیصدسال ، چاپارنامه های متضمن پرسشها بایران بوده اند . ازآنانند نریمان هوشنگ درسال ۸۴۶ ی هیربد زاده کامدین دوبار ، دفعه دوم باتفاق هیربدپدم درسال ۹۳۷ ی بهدین اسفندیار بن سهراب ساکن سورت سال ۹۸۱ ی حامل نامه زرتشتیان ایران است ودونفر موبدویکنفربهدین باتفاق اوعازم هندوستان میشوند . بایدتذکرداد تا ۱۲۷سال که موبدان هنددونفرموبدایرانی میخواستندکسی حاضربرفتن نشد . اینک دونفرازآنان بمیل خودعازم هندمیشوندولی ازنام وقصدآنها اطلاعی دردست نیست . بهدین بهمن اسفندیارمعروف به بهمن سورتیه درسال ۹۵۵ ی و

بهدین مهر نوش در سال ۱۰۰۴ ی از هند تا بشیراز میرود و از آنجا برای دستور بزرگ ایران ساکن ترکاباد یزد تحفه میفرستد . دستور ملاکاوس با تفاق پسرش ملافیروز درسال ۱۱۸۶ یزدگردی .

درآخر سده دهم یزدگردی ، چند نفراز زرتشتیان ایران بقصد بازرگانی آمد ورفت بهند را شروع می‌نمایند ودرضمن حامل نامه‌های دوطرف نیز بوده‌اند از آنانند بهرام مهربان یزدی ، اردشیربن شهریار یزدی وشهریار بن رستم کرمانی .

یکی از اشخاص برجسته زرتشتی که جامعه اوستا وپهلوی وایرانشناسی ، باید مرهون مساعی او باشند ، موبد جاماسب حکیم معروف به ولایتی است.

بگفته صاحب پارسی پراکش در ۲۶ نوامبر ۱۷۲۰ میلادی (۱۰۹۰ ی) وارد بندرسورت گردید . کوششهای او دررفع اختلافات جماعت پارسی ، بواسطه تعصبات نادانان کاربجدال انجامید . از تجربیات گذشته میدانست ، انگیزه اصلی اختلافات ، جهالت عموم ونادانی پیشوایان از رموز تشریفات وسنن مذهبی است بنابراین برای اصلاح حال سه نفرموبد باهوش را از شهرهای مختلف پارسی نشین گجرات ، برای تعلیم انتخاب ، ودرتربیت آنها ابراز فعالیت می نماید دستوردارا ب پورهیربد کوما نا ساکن سورت ، دستور جاماسپ جاماسپ آسا ساکن نوساری ردستور دیگری از بهروچ باحتمال قوی دستور فریدون پوردستورکامدین از شاگردان او بودند واوستا وتفسیر پهلوی آنرا یاد گرفتند ـ انکیتل دوپرون فرانسوی ، ازدستوردارا بشاگرد دستور جاماسب ولایتی ، اوستا ، پهلوی آموخته باروپا برگشت وایرانشناسی از آنجا آغاز گردید ، اگر دستور جاماسب رنج مسافرت بهندوتعلیم موبدان آنجا رابرخود هموار نکرده بود ، ایرانشناسی و ترجمه وتفسیر اوستا ، دراروپا وایران امکان نداشت .

امروزرشته پیشرفته ایرانشناسی را باید از اثر مساعی او دانست .

امیدوار است که دولت وملت ایران دریادبود این موبد روشنروان نیز همتی بنمایند .

چهارده سال پس ازدستور جاماسب ولایتی ، فرزانه جمشید متخلص به نسیمی واستاد دردانش اخترشناسی بسال ۱۱۰۴ ی بقصد مهاجرت رهسپار سورت گردید . ورودش بسورت ، که درمحاسبات نجوم وتقویم استاد بود ، برای پارسیان هند : نعمت غیر مترقبه بشمار آمد ، از او درخواستند ، تردیدی راکه مورد حقیقت یکماه تفاوت بین تقویم زرتشتیان ایران وهندبواسطه اظهارات دستور جاماسب در دل آنها راه یافته بود ، رفع نماید . فرزانه جمشیدرای خودرا ظاهر

نساخت. ولی موبدکاوس پور موبدفریدون را، درمحاسبات نجوم وفن اسطرلاب استاد ساخت وی بعدها بکاوس منجم مشهور گردید. موبدکاوس بحقیقت اظهارات دستورجاماسب ولایتی رای داد. ومشاجرات سختی بین پارسیان در این موردرویداد. مخالفت سختی با فرزانه جمشید آغازگردید، چنانکه باجبار دوباره بایران برگشت.

یکی دیگر ازروشنرانان زرتشتی که دراین دوره اخیربمرحله عالی عرفان ایرانی رسید وچراغ عرفان ایران باستان را، پس ازدستورآذرکیوان اصفهانی، درهندوستان روشن ساخت، اوتار مهربابا میباشد. نام اومهربان پورشهریار خرمشاهی است که به بمبئی مهاجرت نمود. مهربابا درپونه متولدوبسن ۱۹ سالگی بمرحله کمال وصاحبدلی رسید. با دعوتهای پی درپی ومسافرت باروپا وآمریکا آتش عرفان ایران باستان را، برابرذوق مردم زمان درهنداروپا وآمریکا شعله ور ساخت. امروز گروه بیشماری ازدانشمندان وحتی استادان علوم طبیعی از اروپا وآمریکا بدوستداری اوسرافرازند شماره دوستداران اودرهندبشمار نمی آید. درایران هم دوستدارانی دارد، این رانیزنگفته نگذارم که روانشاد کاظم زاده ایرانشهر که اخیرا" درسویس میزیست، برابر مندرجات ماهنامه ارمغان ازدوستداران اوبودمهربابا پرچمدار عرفان ایران باستان است.

کلیه کتب دینی اوستائی وفارسی ازپهلوی وپازند موجودبین زرتشتیان ایران پیش از مسافرت دستور جاماسب بهند، بتوسط چاپارها بپارسیان نوساری وسورت فرستاده شده بود، مگرکتاب پهلوی دینکرد، که آنرانیزبهدین ملا بهرام منجم پورملابهرام کلانتر وقت مقیم روستای خرمشاه، درسال ۱۲۵۲ ی باخودبهندوستان برد. همین کتابهاست که بعدها مورداستفاده ایرانشناسان قرارگرفت.

تذکار این نکته باختصار خالی ازاهمیت نیست. زرتشتیانی که پس از انقراض ساسانیان، بتدریج بهند، مسافرت، ودر گجرات سکونت اختیار کردند، درزمان اکبرشاه گورگانی، پادشاه آزادمنش وروشنروان وداد گر و جانشینانش، توانستند اصالت نژادی خویش را بمنصه شهود برسانند.

دستورمهرجی رانا، بنا بدعوت شیخ ابوالفضل وزیراکبرشاه، درکنفرانسهای دینی پایتخت که عبادتخانه نام داشت، شرکت نمود، درمباحثات مذهبی، حقایق دین ایران باستان راثابت کرد بفرمان شاهنشاه تقویم وجشنهای ایران باستان درکشورهندرایج شدوتقویم قمری درادارات منسوخ گردید.

هنگام تاسیس شرکت های بازرگانی هلندی ، فرانسوی پرتقالی ، انگلیسی دربندرسورت پارسیان با تحصیل زبان خارجی ، واسطه بازرگانی بین آنها و هندیها ، حتی دولت وقت قرار گرفتند. پارسیان پیش آهنگ کلیه صنایع هند میباشند ، چه سنگین چه سبک ، چه نساجی چه شیمیائی وغیره . جمشیدجی تاتا حدود ۶۵ سال پیش ، باوجود مخالفت سخت بازرگانان انگلستان ، صنعت ذوب آهن را درهندداير ساخت هنگام جنگ جهانی اول ودوم ، کارخانه فولادسازی تاتا ، مورد استفاده متفقین قرارگرفت. دادابهائی نوروزجی ، بهاونگری وسکلت والا، تنها پارسیان ایرانی الاصل ازاتباع هندمیباشند که ازطرف مردم انگلستان بعضویت مجلس عوام انگلیس انتخاب شدند. هنگامیکه اورنگ زیب برخلاف رویه نیاکان خویش ، مالیات جزیه رادوباره برهنودمقررساخت ، رستم جی مانک یکی ازبزرگان پارسی مقیم نوساری ، جزیه بینوایان هنودراازکیسه فتوت خویش میپرداخت . لوجی وادیا ، پارسی معروفی است ، که کشتیهای ساخت کارخانه اودرسورت وسپس دربمبئی ، شهرت جهانی پیدا کرد. انگلیسها کشتیهای تجاری وجنگی خودرابا وسفارش میدادندکه بادوامتر ومحکمتر ازکشتیهای ساخت خودآنان بود . خیرات ومبرات پارسیان ، بدون تبعیض دین ونژاد وملیت ، بمنظور کمک همگانی است نخستین بیمارستان هندکه بدانشکده پزشکی تبدیل گردید ،ازخیریه یکنفرپارسی بنام سرجمشیدجی جیجی باهای ، بارون اول بنا گردید .

اینک نیزپارسیان درهندمحترم هستند ، صنعت آتم رادرهندیکنفرپارسی بنام دکتربهابها ، بوجود آورد. نخست وزیرکنونی هندبانوگاندی درنامه خویش ازدهلی نوبتاریخ ۲۲ فوریه ۱۹۷۲، هنگام برگزاری جشن یکهزاروددویست وپنجا سالگرد تقدیس نخستین آتشکده درهندبنام ایرانشاه ، چنین مینویسد .

همین

" شماره بسیاراندک وناچیز پارسیان ، اصالت نژادی خویش را حفظ و در پیشرفت وبهسازی کشورهند ، سهم بسیارمهمی دارند ، این جماعت کوچک مشهورترین پیش آهنگان رادرفرهنگ ، صنعت وسیاست بهندتقدیم کرده ومورد تقدیر وتجلیل ملت هندقرار گرفته اند ".

بنابرآنچه که گفته شد ، پارسیان هند. بواسطه پیش آمدهای ناگوارمسائل دینی خودرافراموش کردند وکتب دینی راازدست دادند. سپس زرتشتیان ایران مسائل دینی واوستا وپهلوی رابه آنها یاددادند وکتب دینی موجود بین خودرا برای آنها فرستادند بعدها بواسطه فشاروستم نامحدودی که ازدوره سلطنت صفویه تااواخر سلسله قاجاریه برآنها واردآمد، کلیه کتب دینی وقسمت مهمی ازنفوس

خودرا ازدست دادند، ازعلم وادب وخواندن ونوشتن بی بهره گردیدند. اگر نخستین دسته کوچک پارسیان، پس ازانقراض ساسانیان بهند مسافرت ننموده بود. کتب اوستا وپهلوی امروز دردست مانمیبود. وشاید شماره اندک زرتشتیان نیزباقی نمیماندند. بنابراین پیش بینی نخستین دسته کوچک که برای حفظ دین بهند مسافرت نمودند بحقیقت پیوست.

نامه اردوان سوم بشهر شوش

درحفریات شوش ازجمله یادگارهای تاریخی وکنده‌کاریهای دوران هخامنشی سلوکیدواشکانی، زیرستونهائیست بانوشته میخی ونقشهاازشاهان هخامنشی وزیر بناهائی بانوشته یونانی دوران سلوکیدواشکانی.

یکی ازنوشته‌های مربوط بدوره اشکانی، مورداداره امورشهری‌ودینی‌ساکنان شهر شوش ومدرکی است که‌درسده اول میلادی جزوقلمروشاهنشاه اشکانی وبوسیله ساتراپی منصوب ازطرف او اداره میگشته. لیکن شهرداری شهرشوش ازخوداستقلال تامه‌می داشته‌است.

پادشاهان اشکانی، چنانکه ازسکه‌هایشان برمیآید، خودرادوستداریونان وتحت نفوذ فرهنگ یونانی قرارگرفته‌بودند. بگفته دیوکاسیوس (۱) وهیرودیان (۲) ومراسلات سیاسی بین اشکانیان ورومیان بیونانی میبوده. ازنامه اردوان سوم که بیونانی فصیح نگاشته‌شده، معلوم میشود زبان سفارتخانها هم یونانی بوده‌اند.

بعضی ازشاهان ضعیف‌اشکانی، تاج وتخت خودرا، بردوستداری یونان نهادند. دوستداری یونان، انگیزه سرکشیها بوده‌ویکی ازآنها قیام اردشیربابکان برخلاف اردوان پنجم بود. زیراایرانیان دردل ایرانی بودند نه‌اشکانی.

پس ازاین پیشگفتار، نامه‌اردوان سوم درزیردیوارساختمان ساسانی درشوش پیدا میشود، وآن برتکه سنگ آهک بقطع مربع مستطیل بدرازی ۶۵ وبلندی ۲۲ و کلفتی ۱۶ سانتیمتر ودرازترین سنگ نبشته‌یونانی درشوش بلکه درایران میباشد یک سندسنگی بیمانند مربوط بپادشاه اشکانی وحائز اهمیت زیادی است. سنگ نبشته بسیار خوشخط وباامضای خودحکاک حک گردیده‌است.

سنگ نبشته نامبرده پایه تندیس مرمربزرگی بنام هستیه‌ئی اوس آسیوس (۳)

1- Dio Cassius . 2- Herodian . 3 - Hastiaios Asios

را تشکیل میداده که پدرش بسال ۲۵ و ۲۶ م بیادگار انتخاب پسرش بخزانه داری وریاست هئیت دادرسان شهرشوش با تائید اردوان سوم ، بنا کرده است . موضوع نامه رویداد انتخاب شخص مذکور وترجمه آن چنین است .

"دریافت بسال ۲۶۸ اشکانی " برابر سال ۳۳۳ باستانی (سلوکی) (=۲۲ر۲۱ میلادی) .

" نظر باینکه هستیه ئی اوس آسیوس ، همشهری شما ویکی از نخستین و ارجمندترین دوستان ویکی ازگاردها وکسی است که بسال ۳۲۹ باستانی (۱۸ر۱۷م) امورخزانه داری را بخوبی ودرستی وبدادوتمامیت وبی کاست بانجام رسانیده وهزینه شخصی را مشمول هزینه شهری نکرده ، هنگام اشتغال بامور هیئت دادرسان شهرولزوم اعزام سفیربخارج ، دوبار خسارات وارده بمنافع شخصی را نادیده گرفته وبارحجان واهمیت بمنافع وارده امورشهری وعدم اعتنا برنج وتعب مسافرت وصرف هزینه شخصی ، نخستین ودومین سفارت را ببهترین وجهی بسود واستفاده شهرزادبوم خویش انجام داده وطبق گواهی فرمان صادره پیوست ، بسال ۳۳۰ (= ۱۹ر۸م) مورداحترام شایان ودرخوری واقع می گردد .

" بنا بنیاز بشخص درستکار ومتدینی ، دوباره بسال ۳۳۱ (=۲۰ر۱۹ م) بهمان مقام برای سال ۳۳۹ (۲۱ر۲۰ م) نامزد وانتخاب می گردد . پس از تنها زمد بازجوئی مورد استواری نامزدی او . پیته سوس پسرانتیوکوس که باتفاق اریستومین پسر فیلیپ بهموندی مجلس انتخاب می گردد ، درمجلس شهرداری اظهار میدارد ، طبق قانون مقرره ، کسی نمی تواند مقام ریاست هئیت دادرسان را ، پس ازطی ۳ سال دوباره اشغال کند . مردم شهرآگاه ازاندیشه های نیک او وخاطرات خوش ازحسن اداره امور ، هنگام ریاست وی بمقام نامبرده ، باز بنامزدی ثانوی وی بهمان مقام تصمیم میگیرند ، ودرنتیجه برای سال ۳۳۲ (۲۱ر۲۰ م) دوباره انتخاب می شود .

" نظر بحقایق مذکوره ، بیجهت برهستیه ئی اوس تهمت وارد آمده است . انتخاب او بنا برأی ما معتبروقانونی است . هیچگونه اقدامات قانونی نبایستی برعلیه اودرپذیرفتن مقام مذکور پیش ازگذشت سه سال ویا طبق مواد آئینهای دیگر ، مربوط باین موردنسبت با وبرداشته شود . کلیه موارد بازداشت و بازجوئی نسبت باوملغی است ، بویژه اقداماتی که اینک برخلاف اوبرداشته شده است غیرمعتبراعلام میشود .

" بتاریخ ۱۷ آدنئی اوس (۴) سال ۲۶۸ (= ۲۱ دسامبر) " .

---

4 — Audnaios

نامه نامبرده بالا نامه ایست از اشک شاهنشاه اشکانی (اردوان سوم) بعنوان انتیوخوس وفراتیس ، ساتراپ وفرمانده ارتش شوش وهمونداان انجمن شهرداری شهرشوش مورخه سال ۳۳۰ سلوکی برابر ۲۶۸ اشکانی و ۲۲ر۲۱ میلادی ودرآن اقدامات قانونی وتهمت اشتغال غیرقانونی ریاست خزانداری وهیئت دادرسان را برعلیه هستیه‌ئی اوس آسیوس پسر دمتریوس یا بنام عاریتی‌ایساگورس غیرقانونی اعلام میدارند. هستیه‌ئی اوس ، بنا بنظر شاهنشاه ، نه‌تنها یکنفرشهری ممتازشوش است ، بلکه یکی ازارجمندترین دوستان وگاردشاهنشاهی است . بسال ۳۲۹ سلوکی (۱۸ر۱۷ م) بریاست هئیت دادرسان وخزانه‌داری ، انتخاب میگردد. طی مدت اشتغال بمقام نامبرده ، درستی وامانت وتمامیت خویش را بطور ممتازی آشکاروحتی گاه‌وبیگاه ، کمبود هزینه شهررا ازمنابع درآمد خویش جبران میکرده . طی مدت اشتغال باموراداری ، دوبار بسمت سفارت اعزام ونظربا همیت انجام وظیفه نسبت بشهرزادبوم خویش ، آنرا بدلخواه پذیرفته وبرغم خلل بمنافع واداره امور شخصی هنگام غیاب ازشهر سفارت را با تحمل رنج وهزینه شخصی‌به‌بهترین وجهی بانجام میرساند. هنگام مراجعت بشوش ، موجب‌فرمان صادره بسال ۳۳۱ سلوکی (۲۰ر۱۹ م) مورداحترام وتجلیل شایان رجال ومردم شهرواقع می شود .

نیازبخدمات شخص متدین ودرستی ، برای اداره ریاست خزانداری وهئیت دادرسان بازبرای سال ۳۳۲ سلوکی نامزد وانتخاب میگردد. اما پس ازتحقیقات مفصل مورد اعتبارنامزدی وی به‌آن مقام ، پیته‌سوس واریستومین اعضای مجلس درسالون انجمن شهرباستشهاد ازقانون مقرره ، موردانتخاب وی صدای اعتراض بلند وبرخلاف وبه‌اقدامات قانونی میپردازند، که‌حق ندارد پیش ازگذشت سه سال ازکناره‌گیری ازمقام مذکور، دوباره‌نامزدگردد. معهذا مردم شهرنظربه تجربیات حاصله ازدرستکاری وحسن اداره اموربازوی رابرای سال ۳۳۲ سلوکی بهمان مقام ریاست هئیت دادرسان وخزانه‌داری برمیگزینند.

اینک شاهنشاه نظربحقایق نامبرده بالا ، اقدامات قانونی برعلیه‌اورا ملغی وانتخاب مجددوی راتایید وتصویب‌مینماید . بعلاوه ازلحاظ قانونی و مواردیگر ، کلیه اقدامات رابرخلاف وسخت قدغن وغیرقانونی اعلام میکند . نامه‌شاهنشاه بسالمه روز ۱۷ ماه آدنئی اوس سال ۲۶۸ اشکانی برابر ۲۱دسامبر ۲۲ر۲۱ میلادی نوشته‌شده .

نامه مذکور جالب‌ومهم ، زیرااوضاع کشوری شوش رادردوران اشکانی ، که‌اطلاعات بسیار ناچیز دردست است ، آشکارمی‌سازد . انجمن شهرمستقل وحق

انتخاب وانتصاب هئیت دادرسان وکلانتران را خود دارد، که ریاست نیروی مجریه با آنها ویکی از اعضای هئیت با اداره امورخزانداری منتقل می گردد. انتخاب رئیس هئیت دردفعه دوم پیش از گذشت سه سال، برخلاف قانون مقرر میبوده. درماه مذکور شاهنشاه درکاخ زمستانی درتیسفون اقامت داشت که با زرس امورشهرداری شوش، اوراق دعوا برخلاف هستیه ئی اوس وپیوست با فرمان تقدیر ازدرستی، امانت وفداکاری وی را، برابرا ومینهد. شاهنشاه مورد مسئله قانونی دعوا، رای دلخواه خویش راصادر، واقتدار وصفت مشخصه اخلاقی راکه مورخان باونسبت میدهند، ابراز میدارد. گفتار استرابو که درزمان او (سده اول میلادی) شوش جزو قلمرو اشکانیان بود. از این نامه تایید میشود. حقیقت دیگر ذکردوسال مارمیباشد. یکی سال سلوکی با مبداء اول اکتوبر ۳۱۲ پیش ازمیلاد بنام سال باستانی ودیگرسال اشکانی یا شاهی با مبداء بهار سال ۲۴۸ پیش ازمیلاد. نامهای درنامه یونانی و مقدونی است.

ساختمان ایوان مدائن ازکیست

شمس العلما دکتر جیوانجی جمشیدجی‌مدی، دریکی ازمقالات خویش مینویسد بسال ۱۹۲۵ م هنگام مسافرت باروپا، دوبار طاق کسری یا ایوان مداین را دیده انگیزه آن اصرارخانم رتن بائی‌ایدلجی باجی، خواهرشادروان جمشیدجی‌تاتا بنیانگزار خاندان معروف تاتا بودکه میخواست با هزینهٔ صدهزار روپیه‌آنزمان که مبلغ گزافی بشمار میرفت، بتعمیرطاق کسری درمداین اقدام نماید. تهیه وسایل انجام منظور خویش راازدکترمدی تقاضا نموده‌بود. دکترمدی بوسیله مکاتبات با دولت انگلستان ومراجعه‌باولیای اموردربغداد متوجه میشود، دولت عراق، طرح تعمیرآنرا با هزینه خودریخته‌است. بنابراین خانم رتن بائی را ازاقدام خویش منصرف‌میگردانند. دکترمدی هنگام اقامت دربغداد، ازنظریه پروفسورهرتسفلد اطلاع حاصل میکنند که‌ایوان مداین ازساختمان شاپوراول ساسانی است. دکترجمشیدجی اونواله، که آنوقت دراروپا می‌زیست، بنا بخواهش اونظریه هرتسفلد رادرنامه‌ای برایش میفرستدواینست ترجمه‌آن:

"پارسیان معتقدند ویرانه‌های جالب‌توجه‌کاخ ساسانیان کنارا روندرود نامور بطاق کسری، واقع در۳۰ کیلومتری جنوب‌شرقی بغداد، ازساختمانهای خسرواول انوشیروان (۵۳۱ – ۵۷۹ م) میباشد. دانشمندان مغرب‌زمین نیز

با این نظریه موافقند. مارسل دولافوا آنرا (۱) ازساختمانهای خسرو اول میشمارد، لیکن شاهنامه فردوسی ساختمان ایوان مداین را ازفرمان خسرو دوم پرویزمیداند. پروفسور هرتسفلد با نظرات دانشمندان مغرب وهم گفته شاهنامه مخالف وایوان مداین را با استشهاد ازاین مقفع وحفریات باستان شناسی ازشاپوراول ساسانی (۲۷۲ - ۲۴۲م) شمرده درکتاب خویش (۲) بتفصیل درآنمورد صحبت میدارد.

هرتسفلد درص ۷۵ کتاب خویش گوید، اینک موردساختمانهای کنارفرات، پرسشی پیش میآید، که آبشخور این هنردرهم وبرهم ریخته ازکدام ناحیه ایست؟ پالمیره شهرشگفت بیابان بشمارمیرود. این تعریف قیاسی نیست بلکه حقیقت است. پالمیره درمشرق زمین، مانندپرسپولیس، یکی ازمنازل سلمان و جمشید، بسیارموثر ودرمنطقه فرات واروندرود، نفوذ قطعی رااعمال نموده است، ایوان مداین درتیسفون مظهر نفوذ مذکور، هنوزپابرجاست.

ساختمان پالمیره نسبت بطاق کسری خیلی قدیم نیست .... بنای ایوان مداین، گمان نمیرود بعدازسده سوم میلادی شروع شده باشد. اگردیرترمی بود میبایستی بااستقراض ازهنریونانی معماری بهتر وجالبتر واستادانه ترایجاد گردد. (هرتسفلدبشیطنت خویش دست یازیده درامتیازفرهنگ یونان برایران میکوشد. شهمردان)

درکتابهای قدیم که دردست است، ویرانه های مذکور راهمه جاایوان مداین میخوانند. قدیمترین کتابی که ساختمان مذکور طاق کسری نامیده ازرشیدالدین است. عربها بطورعادی، همه پادشاهان ساسانی راکسری مینامندوتنها نام خسرو اول ودوم نیست. افسانه های فراوانی اطراف نام انوشیروان وپرویز ورد زبانهاست، بویژه داستان اخلاقی که هنگام ساختمان کاخ شاهی پیرزن بفروش خانه خویش حاضرنمیشودوانوشیروان خانه وی رادرگوشه میدان کاخ بحال خود میگذارد انگیزه مهمی است که ایوان مداین بانوشیروان نسبت داده شده. یاقوت، یعقوبی، قروینی، حمداله، آنرا بخسرودوم نسبت داده اند. کلیه اینها افسانه ای بیش نیست. مدارک واقعی برحقیقتی که یکی ازشاپورها بنیان گزارایوان مداین بوده، ازنواحی گوناگون بدست میآید. بگفته ابن قتیبه

1- Theophila ktos of Simocatha L'art Antique de la pense tome V.5,P63

2 - Sarre und Hertzfeld Archaeologische Reise im Euphsatund - Tigris-Gibiet,Berlin 1920,Vol.II P.50 -76.

وابن الخاطب (مسعودی) شاپوردوم را عربها ذوالاکتاف میدانند. بدیهی است تسمیه مذکور . بین دوپادشاه اولیه ساسانی بنا بپایان یاقوت ،موجب اشتباه می گردیده .

حمزه اصفهانی می‌نویسد درکتابی که ابن مقفع (روزبه) ترجمه نموده چنین خواندم ، ایوانی که هنوز درمداین پابرجاست ، شاپور پسر اردشیر ساخته است . مطلب‌درا ینجا پایان نمی‌پذیرد ، زیرا موبدان موبدهمیت پسراشه وهیشته ، مرا اطمینان دادکه المنصورا بوجعفرآن کاخ را خراب‌کردوآنراکه امروز ایوان مینامیم ، ساخته خسرودوم "پرویزاست . "

گفته ابن مقفع (درگذشت ۱۴۰ هـ) بهترین مدرک واوست مترجم تاریخ ساسانیان ازپهلوی بعربی که‌بخدا ینامه معروف‌وسرچشمه کلیه اطلاعات دوره ساسانی است . گفته‌حمزه ، گزارش اوراکه ساختمان ایوان مداین ازشاپور اول (۲۷۲ - ۲۴۲م) بوده برای ماحفظ نموده است . خبرموبدان موبدهمیت همزمان با اونسبت بخبرابن مقفع فاقدارزش میباشد. زیرا روایتی است از دوره بعدتر . مورد خراب‌شدن‌کاخ ساسانیان بدست المنصور ، همه مورخان متفق القولند مگرهمیت که‌معتقد است معتمد ومکتفی ایوان مداین را خراب نکردند ، بلکه کاخ سفید درمدینه‌العتیقه راویران نموده‌اند .

بیشک اعتراض موبدان موبدکه مدرک ویژه حمزه میباشد ، برابرسنت ساسانیان که‌ارزش‌کلی دربرداردقابل اعتماد نیست . امیداست محققان تاریخ عمارات ، مدارک‌ویژه ساختمان ایوان مداین رایافته وارائه دهند .

اردشیر بابکان (۲۴۲ - ۲۲۶م) قبل ازآنکه رتبه‌پادشاه بزرگ‌بدست آرد ، کاخ اردشیر خوره فیروزآبادراپیش ازسالهای ۲۲۶ میلادی بنانموده است چون اردشیر تیسفون را محل اقامت دایمی خویش قرارمیدهد ، پسرش شاپور اول کاخ تیسفون رادراوایل پادشاهی خودبنیادمی‌نهد . عراق وفارس‌برشالوده متساوی نبایستی قرارگیرد . باانتقال پایتخت بمغرب ، هنری راکه‌سنت‌باستانی بطور واقعی دراستان دوردست فارس‌حفظ نموده‌بود ، بپذیرائی نفوذ ممتازمغرب حاضر می گردد . فیروزآباد وتیسفون دربرابر یکدیگر واقع و اختلاف‌بین‌آن دو ، سمبولی است‌برای هنرساسانی .

پارسیان کمبایت وسید دولت

پارسیان ۳۰۰ سال پس از مهاجرت بهند واقامت درسنجان وتقدیس آتشکده ایرانشاه درآن شهروافزایش شماره جماعت ، برای کاروبازرگانی باطراف گجرات پراکنده میشوند . طی ۲۰۰ سال درشهرهای بیکانر، بروچ ، واریاو ، انکلیسر، سورت ، نوساری وغیره اقامت اختیار ودسته‌ای بسال ۱۰۹۰ میلادی بگفته دکترمدی وپروفسور هدی واله به کمبایت کوچ مینمایند.

بنظرمیرسد مستعمره پارسیان درکمبایت درسده چهاردهم میلادی روی بافزایش گذاشته وآتشکده‌ای درآن شهربنا میگردد. موبدی ازایران بنام مهربان کیخسروبسال ۲۴ - ۱۳۲۳ میلادی درآتشکده آنجا یک نسخه اوستا پهلوی وندیداد ویک نسخه یسنا برای چاهیل سنگان ، ازتوانگران آنجا کتابت مینماید .

درنامه‌هائیکه ازسوی زرتشتیان ایران ازسال ۱۴۷۸ تا ۱۵۵۳ میلادی بزرتشتیان هندفرستاده شده ، پارسیان کمبایت را باتفاق پارسیان شهرهای دیگر گجرات مخاطب‌قرارداده‌است . چاپار چندین نامه‌هازمیان زرتشتیان کمبایت انتخاب‌میشوند . چنانکه چاپار نخستین ودومین نامه‌که‌بسالهای ۱۴۷۸ و ۱۴۸۶ کتابت شده نریمان هوشنگ کمبایتی است . چاپار ۱۵۱۱ نامعلوم وسال ۱۵۱۶ جسامیباشد. که‌اهل کمبایت است نامه سال ۱۵۲۷ که اصل آن درکتابخانه مهرجی رانا محفوظ است ، شاپورآسا کمبایتی است . نامه‌سال ۱۵۳۵ موردساختمان دخمه جدید ازسنگ درکمبایت وبزرگان پارسی شهرمانند آسا ، نرسنگ،ناخواآسا ، لمباکاما ، جیواخورشیدنیزذکرشده‌است. چاپارنامه‌سال ۱۵۵۳ کاوس کامدین کمبایتی است . چون نامه‌های سالهای بعد بپارسیان کمبایت خطاب‌نمیشود ، بنظر میرسد مستعمره آنان درکمبایت کاسته وروی بزوال گذاشته باشد .

د. رابرتسن بسال ۱۸۱۳ میلادی ، روایت تاریخی شهر کمبایت رابرای حکومت بمبئی ازاخبار متداوله وافواه بین مردم وازیادداشتهائی بزبان پارسی وسانسکریت تدوین مینماید که‌بسال ۱۸۵۶ بنام روایت تاریخی شهر کمبایت (۱) چاپ میشود . مندرجات کتاب‌مذکور ، مورداستفاده نویسندگان بعدی ازجمله صاحب‌بمبئی گزت ، دکتر جیوانجی مدی ، شاپورجی‌کاوسجی‌هدی‌واله دهسائی ونویسندگان دیگر پارسی قرارمیگیرد. نگارنده نیز درفرزانکان

۱ - Historical Narratives City of Cambay

زرتشتی با استفاده از نوشته دکترمدی درص ۴۳ چنین نوشته ام :

" بقول رابرتسن ، دسته پارسیان درشهر کوچک کمبایت بتجارت مشغول واستفاده سرشاری میبرند. جماعت آنها بتدریج بواسطه ورود دسته های جدید روزافزون میگردد وعرصه بازرگانی رابرهندوان تنگ میکند. یکی ازآنها بنام کلیان رای دوسلر ازگروه بانیه بسورت رهسپار میشود، ودرآنجا ثروت فراوانی ازداد وستد مروارید بدست میآورد. بفکر انتقام وانهدام پارسی میافتد. جماعتی ازاوباش راجپوت وماهیگیران رااستخدام میکندوبرپارسیان کمبایت حمله نموده، گروه بسیاری رابخاک وخون میافکندومنازل آنها راطعمه حریق میسازد . کسانیکه جان بدرمیبرند ،فراررا برقرار اختیار کرده وازکمبایت روی برمیتابند . "

پروفسور شاپورجی هرمزجی‌هدی واله که موردتاریخ پارسیان ، بررسی دقیقی دارد، ونگارنده درنوشتن این خبرازنوشته های او استفاده فراوانی برده است ، روایت نامبرده بالارا مغشوش وکشتارهمگانی وخرابی مستعمره پارسیان رانادرست میداند. بعلاوه راوی ، سال رویداد واقعه راذکر نکرده است .

کلیان رای بانیه‌دراداره دولتی مغول سمت مستوفی داشته ویکی از زیردستان اوبنام سیددولت ازاوجدا میشودوجماعتی ازاوباش رابدورخودجمع و بمظفر گجراتی می‌پیوندند.

صاحب‌بمبئی گزت مینویسد " کاپیتان رابرتسن (۱۸۱۳م) درروایت تاریخی شهر کمبایت گزارش مختصری ، موردپارسیان وآبادانی شهربوسیله‌کلیان رای بدست میدهد. امادرذکر سال رویداد حوادث ساکت است . دسته‌ای ازپارسیان پس‌ازورود بسنجان بسال ۹۴۲ — ۹۹۷ میلادی بکمبایت واقع دردهانه مهی‌رود ، رهسپار ودربازرگانی وکسب‌توفیق جالبی بدست میآورند . دسته‌های دیگرنیز بدنبال آنان روانه‌کمبایت میشوند ومستعمره آنان نیرومند میگردد. هندوان بانگیزه رفتار ناهنجار آنان ، شهرراترک میگویند . ازجمله فراریان یکی را نام کلیان رای ازگروه دسالاد بانیه درسورت پناه میگیرد . وازتجارت مروارید سرمایه سرشاری بدست میآورد . بادسته‌ای ازراجپوتان وماهیگیران درتاریکی شب‌بمستعمره پارسیان‌حمله برده بسیاری راطعمه شمشیرومنازلشان راآتش میزند، بقیه فراروبکتن ازآنان درکمبایت باقی نمیماند. سپس کلیان رای برخرابه مستعمره پارسیان ، شهری نوبنیاد ، آبگیر وقلعه میسازد ،ودفاع شهررامحکم میکند وسوداگران رابرای کسب‌وداد وستد بشهر دعوت مینماید .

امور شهرراچنان بانظم وترتیب اداره میکندکه ۸۲ روستای اطراف شهرفرمان اورا بجان می پذیرند . (۱) "

مفهوم گفتار صاحب بمبئی گزت اینکه مستعمره پارسیان سده دهم میلادی شروع میشودکه با خبرسنتی پارسیان وقصه سنجان صدسال تفاوت دارد، وچنانکه گفته شدحدود ۹۰۱میلادی است . مفهوم دومی آنکه ، کلیه پارسیان ازثروت بیشمار وپیشرفت خویش پربادشده ، بواسطه رفتار ناهنجار خود، هندوان را میگریزانند . هندوان برهبری کلیان رای ، چنان انتقام میگیرند که یکنفر پارسی درکمبایت باقی نمیماند .

مورد مفهوم اول هیچگونه سندومدرکی ازنوشته های سانسکریت ومورخان اسلامی دردست نیست که حاکی ازآغاز مستعمره پارسیان درسالهای ۹۴۲ – ۹۹۷ میلادی باشد . گفتار صاحب بمبئی گزت را ، باوجوداشعار صریح مبنی براینکه رابرتسن نخستین راوی سال حادثه رامعین ننموده است ، بعضی ازنویسندگان پارسی کورکورانه پذیرفته اند .

بگفته صاحب راس ماله چون موله راجه سولنکی (۲) فرمانروای کمبایت (۹۹۷ – ۹۴۲میلادی) صدنفرازبرهمنان راباعطای زروسیم وزمین ، آنانرا باقامت درقلمرو خود تطمیع مینماید ، بزعم صاحب بمبئی گزت پارسیان نیز درزمان مذکور باتفاق برهمنان بکمبایت رهسپار شده باشند که خالی ازحقیقت است .

اینک باید دیدواقعه ای که یادآن بسال ۱۸۱۳ میلادی تازه بوده وپارسیان وهندوان آنرا بیادداشته ، کی اتفاق افتاده ، واین کلیان رای پهلوان معرکه کی بوده ودرچه سالی میزیسته .

باید دانست ذکر کلیان رای بقال (بانیه) ساکن کمبایت ، درگزارشات مورخان اسلامی آمده است . وی یکی ازکارمندان دولتی مغول درکمبایت و بگفته صاحب طبقات اکبری ، توزک جهانگیری ، اکبرنامه ، وتاریخهای دیگر ، ازجانب اکبرشاه گورکانی باتفاق قلیچ خان بماموریتهائی به بندرسورت و گفتگو بااولیای اموردولت پرتقال اعزام وبفرمان اومتصدی ساختمان حصار محکمی بدورشهرکمبایت میگردد . بگفته توزک جهانگیری ، پس ازساختمان حصار ،

---

۱ – ر – ک بمبئی گزت جلد ۶ ص ۲۱۶ بخش رواکانته ، ناروکت ، کمبایت .
۲ – Mularaja Solanki

سوداگران بیشمار، بکمبایت روی آورده توطن اختیار مینمایند. بگفته مرآت اسکندری سیددولت یکی از نوکران سابق کلیان رای، بجبروزوروتهدید از مردم کمبایت زرگرفته، چهارهزار اوباش بدور خود جمع وتشکیل سپاهی میدهد وبسلطان مظفر گجراتی ملحق میشود.

درهرحال بگفته مورخان، کلیان رای بقال (بانیه) زمان اکبرشاه متصدی اموردفاع کمبایت بوده و بماموریتهائی بسورت اعزام میگشته. دفاع شهرآباد و مستحکم کمبایت راکه جهانگیر، سلطان مغول بسال ۱۶۱۸ دیدن کرده ودرتوزک جهانگیر ازآن صحبت مینماید، بفرمان پدرش، بسرپرستیکلیان رای ساخته شده سیددولت کهزمانی ازنوکران کلیان رای بوده، بسال ۹۹۱ه(۱۵۸۳ م) بکمبایت حمله وآن شهررا غارت وتاچندی ازسوی مظفر گجراتی اشغال مینماید.

کوتاه سخن آنکه، کلیان رای بین سالهای ۱۵۷۵ و ۱۵۸۳ م مصدر امور دولتی مغول درکمبایت بوده است. بنابراین لطمه سختی راکهوی بگفته رابرتسن وافواه عمومی بپارسیان وارد آورده، طی آن مدت بوده وپارسیان راچنانکه شهرت دارد نابودنساخته. مستعمره پارسیان حتی هنگام حمله وغارت وویرانی کمبایت بوسیله سپاه علاءالدین خلجی بسال ۱۲۷۹ میلادی آسیبنمی بینند، بلکه سیصدسال پس ازآن ازرونق میافتد. مستعمره پارسیان چنانکه ازیک نسخه خطی بهمن یشت کهبروز اورمزد ومهرماه ۹۷۰ یزدگردی (۱۶۰۱ میلادی) بوسیله هیربدماونداد استادشاپوراستادآدرهیربدنرسنگ درکمبایت کتابت شده سالیان دراز پس از اقتدار کلیان رای آبادبودهاست. نسخه خطی نامبردهدر کتابخانه مهرجی رانادرنوساری موجود است.

ذکر این حقیقت خالی از اهمیت نیست کهبارها درسده ۱۶ میلادی شهر کمبایت مورد حمله وغارت مهاجمین واقع گردیده است مهمترین آن سالهای ۱۲۹۷ – ۱۵۳۶ و ۱۵۷۳ میلادی بوده. حمله سیددولت وتصرفکمبایت وغارت آن واشغالش برای سلطان مظفر بمدت ۱۴ روزاهالی کمبایت رابکلی مستاصل وبیچاره میسازد توانگر وبینوا، هرچه داشتند از دست میدهند. جماعت پارسیان بظن قوی درحمله مذکور ازدست راجپوتان وماهیگیران واوباش کهبدورسیددولت، گماشتهسابق کلیان رای جمع شده بودند، صدمات بسیار سختی دیده وپریشان شده باشند. شاید اندکی هم ازنیروی خودکلیان رای بقال کهشایدحسن ظنی بپارسیان نداشته بیچاره شده باشند. پس از آنکه اقتدار پرتقالیها در سواحل گجرات روزافزون میگردد، بنظر میرسد روزگار رونق مستعمره پارسیان درکمبایت بآخر میرسد.

نویسندگان مغرب هنگام ذکر پادشاهان اشکانی ، آنها را با صفت دوستدار یونان یاد مینمایند ، زیرا واژه فیل هلن بربعضی ازسکه های اشکانی که در دست است نقرشده ،نویسندگان مشرق زمین نیزبه پیروی آنها همین شیوه نادرست را بکار میبرند .نامه نگار نیزدرنوشته خویش درمهنامه هوخت سال ۳۴شماره ۲ تحت عنوان نامه اردوان سوم بشهرشوش ، هما نگفته نادرست را پیروی ونوشته ام "پادشاهان اشکانی چنانکه ازسکه هایشان برمیآیدخودرا دوستدار یونان وتحت نفوذوفرهنگ یونانی قرار گرفته بودند .... بعضی ازپادشاهان ضعیف اشکانی ،تاج وتخت خودرا بردوستداری یونانیان نهادند ،دوستداری یونان انگیزه سرکشیها بوده ویکی ازآنها قیام اردشیربابکان بر خلاف اردوان پنجم بود . "

بایددانست پادشاهان زیرک وسرسخت اشکانی هم درظاهروودرباطن ایرانی بودند وهمواره با دشمنان قدیم خودیونان وسپس رم پیکارمیکردندونام اسکندرمقدونی که موجب ویرانی وآتش زدن تخت جمشیدونوشتهای ایرانی بوده ،درپهلوی با صفت گجستک (ملعون) ذکرشده است ،لذا چطورممکن است خودرا دوستدار یونان بنامند؟

برسکه های بعضی ازشاهان اشکانی ، لقبهائی مانندشاهنشاه .دادگر ،پیروز ، نامورو همچنین فیل هلن نقرشده است .حتی برسکه اردوان دوم روی پیشانی شاه یک خال دیده میشودوهمانندخالی است که هندوان برپیشانی خودمیگذارندوآن مشعربر اسرارعرفانی است .

با استفاده ازپژوهش نویسنده ارجمندآقای جلال امام جمعه ، واژه هلن وهلنیسم درروزگاران باستان مفهومی که امروزدارندنداشته است . برابرمندرجات اونیورسال اکسفوردديكشنری صفحه ۸۸۷ هیچکدام ازچهارنوع معنی که برای واژه هلن وهلنیسم ذکر نموده اند ازسال ۱۶۰۹ میلادی جلوترنمیرود .همچنین همر (۱) برای شناساندن یونان وتمدن یونانی هیچگاه آنرابکارنبرده است .

بنابراین کلمات هلن وهلنیسم .با تمام مفاهیم کنونی آن ،بیشک کهنه نیست وشاید پس ازدوره رنسانس این اصطلاحات برای مقاصدخاصی ایجادگردیده که خارج ازگفتار ماست .

طبق نظربعضی ازپژوهشگران واژه هلن درنوشته های یونان باستان با کلمات بغانی وپاگان (۲) که اصطلاح مذهبی مربوطبآئین مهریا میترا بوده بکارمیرفته پاگان

1- Homer . 2 - Pagan .

بمعنی‌بغان بوده‌چنانکه‌ماجیان (۳) را معنی مغان میباشد. همچنین دانسته شده‌که‌لقب‌مهر (میترا) هلیوس‌ان یکتوس (۴) یعنی مهریا خورشیدشکست‌ناپذیر بوده‌است.

برمبنای‌دلایل بالا میتوان گفت‌که‌واژه‌هلن از هلیوس‌که‌بمعنی‌مهروخورشید است مشتق شده‌واز نظرلغوی بعیدبنظرنمیرسد. نام چندین نفراز پادشاهان اشکانی مهردادست‌که‌داده‌مهرباشدومشعربرمهرپرستی است. بگفته‌دکترمسروپ‌آبکار یانس (۵) بسیاری از سکه‌های اشکانی دارای منوگرام میترادت‌کرت (۶) میباشد که‌از آن دژمهریا میترا مراداست.

بنابرروال وترتیب‌استدلال بالاواژه فیل هلن که‌برروی سکه‌های برخی‌از پادشاهان اشکانی دیده‌شده: بروشنی میتواندبمعنی دوستدارمهریا میترا باشد نه‌معنای دوستداریونان که‌عقیده‌محکم اغلب‌نویسندگان مغرب‌زمین میباشد. علاوه‌ی برای‌ن چندتن از پادشاهان اشکانی مهرپرست بوده‌اندنه‌زرتشتی، زیراطبق برگهای تاریخ‌ایران سال ۵۱ اشکانی(۲۹۷پیش از میلاد) سال ظهورعیسی غیرمصلوب میباشد که‌همان آئین میتراست. بگفته‌شادروان بهروزبرسکه‌یکی از پادشاهان اولیه اشکانی که‌گویا منحصربفردباشددوستداررکریست (۷)(عیسی مسیح) نقرگردیده‌و پریشانی‌عیسویان رافراهم ساخته (۸).

تفسیربالا نتیجه‌طبیعی است‌که‌شخص میتواند از استدلالات بالابگیرد، درغیر اینصورت پادشاهان اشکانی که‌میدانستندیونانیها تاچه‌اندازه‌بایران ضرررسانیدُ وپرسپولیس راویران کرده‌وکتابخانه‌ایران راآتش زده‌اند چگونه‌ممکن است‌آنها رادوست داشته باشند؟

زرتشتیان اوگاندا

ایدی‌امین رئیس‌کشوراوگانداسفیران انگلستان، هندوستان، پاکستان و لیدران سایرگروههای آسیائی رادر۹سپتامبر۱۹۷۲درکمپالابدربارخودحاضرنمود. بین‌جمعیت ۱۸ نفری که‌آنجا جمع شده‌بودند، یکنفرزرتشتی پنجاه‌ساله‌بنام زالبای فقیرجی دستورنیزحضورداشت. نام این شخص بمناسبت فعالیت وخدمات اجتماعی که‌دراوگاندا انجام میدادوردزبان خاص وعام بود. ایدی امین مردم آسیائی‌نژاد رامتهم ساخت برا ینکه‌موجب‌خسارت وزیان اقتصاداوگاندا میباشندوفرمانی مبنی برخروج آنها ازکشورطی ۹۰روزصادرنمودو۸نوامبر۱۹۷۳آخرین روزمهلت خروج بود.

3- Magion . 4- Helio envctus

۵- نشریه‌انجمن فرهنگ ایران باستان ۱۳۵۲ ص ۲۲.

6- Mithradatkert . 7- Christ .

8- L'ere des Arsacides Per A. Terrian La Couperie 1891.

شماره زرتشتیان در اوگاندا ربین ۱۰۸ و ۸۸ کم وزیاد میگشت ، اما شماره آنها روزصدورفرمان اخراج ۶۴ نفربیش نبودفریدون وپیروزه امرولیا از بین آنها در ۹ سپتامبر یعنی یکماه پس از صدورفرمان اخراج چو وارد کانادا شده از انجمن زرتشتیان آنجا دربریتیش کلمبیا تقاضا مینمایندبرای اجازه مهاجرت خانواده های دستور و وادیا از کمپالا بکانادا اقدامات لازم بعمل آورند . انجمن فوراً باداره مهاجرت کانادائی درکمپالا تلگرافاً لازمه را مخابره ونامه ای درپیروآن ارسال نمودند .
پس از اقدام مذکورمعلوم میشودشماره بیشتری اززرتشتیان دراوگاندا سرگردان میباشند . بنابراین صورت نامهای زرتشتیان مقیم آنجا راکه خانواده امرولیا تهیه نموده بودندباداره مهاجرت کانادا درکمپالا ارسال واز آنها خواستار میشوند تارعایت لازمه رادرحق زرتشتیان مقیم اوگاندا مبذول داشته موردتقاضای آنها بمسافرت یا مهاجرت بکانادا همراهی خودرا دریغ نفرمایند . مورد مهاجرت ایرجشاه وخانواده او بکانادا در ۲۶ سپتامبر ۱۹۷۲ تلگرافاً لازم ازسوی مقامات مربوطه باداره مهاجرت کانادائی درکمپالا لامخابره شد .

تاریخ کشف اوگاندا

مهاجرت ومسافرت پارسیان بافریقا ازسال ۱۷۵۰ م آغاز گشت وخانواده های تلاتی درشهرهای زنگبار ، دوربان وکاپ تاون درافریقای جنوبی سکونت اختیار نمودند ، بسیاری ازپارسیان دردنبال آنها بآهنگ افریقا درساحل آن قاره بکسب وبازرگانی میپردازند .

بتا احمد ابراهیم نخستین بیگانه ایست که درسال ۱۸۴۴ اززنگبار به اوگاندا مسافرت واقامت اختیار میکند اسپک Speke وگرانت افسران انگلیسی ارتش هندبسال ۱۸۶۲ سرچشمه رودنیل رادرجنجه کشف مینمایند . جستجوی منبع رود نیل موجب شناخت اوگاندا میگردد . هنری استانلی جهانگرددیگری بسال ۱۸۷۵ به اوگاندا میرود واز مشاهده اوضاع اسفناک بومیان آنجا میسیونهای انگلیسی را بفرستادن نمایندگان خودبدان نواحی تشویق مینماید ونخستین گروه میسیون بسال ۱۸۷۷ بدانجا واردمیگردد .

باانعقادپیمان بین آلمان وانگلیس درژوئیه ۱۸۹۰ م اوگاندا درمنطقه نفوذ انگلستان قرارمیگیردوسروان لوگارددر ۱۸دسامبرهمانسال بسمت نمایندگی شرکت سلطانی انگلیسی افریقای شرقی بدانجا واردمیشود ،سرجرالدپورتال بنابرپریشانی اوضاع اقتصادی شرکت مامورتحقیق وتهیه گزارش میشود . وی هنگام ورودبه کمپالا درمارس ۱۸۹۳ م اوگاندا راکشورتحت الحمایه انگلستان اعلام وسرهنری جونسن باداره

ا مور کشوری آ نجا منصو ب میگردد .

مسا فرت بها وگا ندا بوا سطه نبود ن را ه بسیا رسخت بوده لیکن درسا ل ۱۹۰۲ م را ه آ هن ممبا سه را به کیوموسا حل دریا چه ویکتوریا وصل مینما یدبقیه را ه تا ورود به کمپا لا با یستی وسیله سرویس دریا ئی دریا چه طی کرد .

توسعه کشت پنبه وسا یرکا لای با زرگا نی موجب میشودکه درجنجه بسا ل ۱۹۳۱ پلی بررودنیل سا خته شودوکمپا لابوسیله را ه آ هن به ممبا سه وصل گرددبومیا ن ا وگا ندا طی سا لیا ن ۱۹۰۱ تا ۱۹۰۷ به بیما ری وا گیرخوا ب گرفتا ربودندوبا کوشش وتلاش ا منا ی ا نگلیسی ا ین مرض درآ نجا ریشه کن میشود .

آ سیا ئیها چنا نکه شا یع ا ست هنگام کشید ن خط را ه آ هن کمپا لابه ممبا سه به ا وگا ندا وا ردوسا کن میشوندبگفته ا مین رئیس کشورا وگا ندا اگررا ه آ هن بوسیله کا رگرا ن آ فریقا ئی سا خته شده بودوا قعه جا ری‌روزوا خرا ج آ سیا ئیها بوقوع نمی‌پیوست اگر چه ا ین سخن تا با ندا زه ئی حقیقت دا ردلیکن آ سیا ئیها ی مقیم ا وگا ندا ثمرهٔ فرما نروا ئی هندبریتا نی بود . مسا فرتها ی ا ولیه با فریقا وکشف وآ با دی ا وگا ندا ا زهندوستا ن آ غا زگشت . ا سیک وگرا نت کا شف منبع رودنیل ا زا فسرا ن ا رتش هند بودند .

نیا کا ن بلندپروا زپا رسیا ن همه جا با توسعه روزا فزو ن ا مپرا توری ا نگلستان همرا ه و بها وگا ندا میرسند . بگفته آ قا ی زا لبها ئی دستورنخستین زرتشتی که با وگا ندا میرود ،یحتمل وکیل پا یه یک دا دگستری بوده که گویا ا زبخشها ی دیگرآ فریقا برا ی دفا ع دردا دگا ه ا زحقوق یکنفررئیسا ن آ فریقا ئی موردچندرا)گا ووگوسفند بسا ل ۱۹۰۴ بدا نجا میرودوپس ا زخا تمه دعوا بمحل خودبرمیگردد . دا دگا ه صا لحه و ا ستینا ف ۱۹۰۲ میلادی درا وگا ندا دا یر میگردد .

بگفته صا حب پا رسی پرا کش جلد ۴ دولت هندبریتا نی بسا ل ۱۹۰۹ پشوتن فرا مجی دستور را که ا زیکسا ل قبل درا وگا ندا میزیست بسمت ریا ست خزا ندا ری کشورتحت الحما ا وگا ندا منصو ب میسا زد .نام درست ا وپشوتن فقیرجی دستورمیبا شدوصا حب پا رسی‌پرا کش در ا ین موردا شتبا ه نموده ا ست . شخصی‌بنام هرمزجی مهتا نیزدرهما ن ا وا ن ا زسورت رهسپا ر ا وگا ندا میگردد .گویا ا ین دونفرنخستین زرتشتیا نی با شندکه درآ ن کشور سا کن میشوند .

زا لبها ئی فقیرجی دستوربسا ل ۱۹۲۳ هنگام حیا ت هرمزجی مهتا به کمپا لای پا یتخت ا وگا ندا مها جرت مینما ید . درآ ن روزها ا وضا ع شهربسیا رنا گوا روبیما ریها گونا گو ن گرمسیری همه جا شا یع بود ،نه را ه شوسه موجودونه بهدا شت ونه وسا یل پزشکی ودا رو . حتی آ ب آ شا میدنی پا ک هم حکم عنقا را دا شته ا ست . شیروببروپلنگ پس

از غروب بپشت حیاط منازل مردم دنبال شکار میگشته اند.

با وجود سختیها وناراحتی‌های موجود درکشورمهاجرت پارسیان به اوگاندا ادامه مییابد. جهانگیرپردی والازرتشتی با نفوذو محترم وتوانگراوگاندا ومقیم شهرجنجه آرامگاهی بسال ۱۹۳۶برای زرتشتیان آنجا ترتیب میدهد. زالبهائی دستوروجهانگیرپردی‌والاپس ازانجام تشریفات جشن خوانی ومهمانی مفصل که همه زرتشتیان محل شرکت مینمایند، شالوده انجمن پارسیان اوگاندا را میریزند. زمین آرامگاه بوسیله جهانگیرپردی‌والازشهرداری گرفته میشودوهزینه اداره امور آن تا با مروزبا شهرداری محل میباشد.

باکاهش شماره زرتشتیان جنجه وحرارت وعلاقه شدیدآنها طی‌سالیان انجمن پارسیان اوگاندا منحل میگردد. اما شماره زرتشتیان درکمپالا ازسوی دیگر روی بافزونی میگذاردولزوم تشکیل انجمن پارسیان واحداث آرامگاه اهمیت زیادپیدا میکند. لذاانجمن پارسیان زرتشتی درکمپالاپایتخت اوگاندا تاسیس وباتلاش و فعالیت خستگی ناپذیرزالبهائی‌دستورزمینی بمساحت ۹هزارمترمربع دربهترین نقطه شهربمنظورآرامگاه زرتشتیان تخصیص مییابد.

انجمن بسال ۱۹۵۶ جهت بنای پرستش‌گاهی برزمین آرامگاه تصمیم میگیرند مبلغ ده‌هزارروپیه‌برای انجام منظورجمع‌آوری میشود. درهمان اوان اردشیرداراشاه شرافازساکنان هنددرکمپالاحاضرباشدهنگام مراجعت به‌بمبئی بوسیله روزنامه جام جمشیدبمنظورساختمان پرستش‌گاهی دراوگانداازپارسیان درخواست کمکمالی مینماید.

بگفته‌ارنولدتاینبین "تمدن با شکوه‌تمام روی بعقب‌نشینی‌است" باتقلیل مساحت ونیروی امپراتوری بریتانیا، شالوده‌پارسیان نیزموقتا"متزلزل میگردد. ازهم گسیختن رشته‌زندگی زرتشتیان درآفریقا بویژه‌دراوگاندا، جماعت راازهندوستان هنگین ساخت. اما جای خوشوقتی است که‌دولت کانادا با درخواست وفعالیت انجمن پارسیان آن کشورمبنی برمهاجرت پارسیان اوگاندابکانادا موافقت مینماید. زرتشتیان بیقین مانندپارینه‌بهرکشورکه‌روی میآورندروفاداری بآنجا وحفظ اصول آئین خویش کمال جدیت رانشان میدهند.

میترا دردین زرتشتی

سه‌دوره مهرپرستی درجهان وجودداشته‌است

۱ـ مهرپرستی پیش اززرتشت درمیان آریائیها. ۲ـ مهرپرستی درمیان ایرانیان باستان ۳ ـ آئین میترائی دراروپا بویژه‌روم که‌با میترای ایران وهند

اختلافی شگرف دارد.

ایرانیان باستان وزرتشتیان نگاره فروهر را کالبد مینوی روان پنداشته‌اند وخورشید را کالبد مینوی پرفروغ مهر.

مهربطورکلی فروغ تابناک همه فروزها وخصایل نیک جهان است. زرتشتیان درضمن نیایشی که دربامداد هنگام برآمدن آفتاب میسرایند میگویند بمهرفزون جان پیوند، هزارچشم، ستوده، رامش ده وخوراکی پروردرودفرستاده میشود.

هنگامیکه روشنائی خورشیدمیتابد، هنگامیکه نورخورشیدمیآید، آن نورها برای افزایش جهان اشووبرای افزایش تن اشوبزمین اهورا داده پخش میشوند. هنگامیکه خورشید، فروغ مهرمیتابدزمین اهوراداده پاک میشود، آب روان پاک میشود، آب چاهها پاک میشود، آب دریاها پاک میشود، آب ایستاده پاک میشود، پیدایش اشوکه ازخردورجاوندا هورا بوجودآمده پاک میشود.

اگرخورشیدطلوع نمیکردهرآینه دیوان (میکروبها) سراسرآنچه درهفت کشوراست نابودمیکردند. هیچیک ازایزدان مینوی بنگهداری این جهان مادی ومقاومت باآنها توانا نباشد.

کسیکه بخورشیدنورانی تیزاسب برای مقاومت دربرابرتاریکی، برای مقاومت دربرابردیوانی که درتاریکی پیدا میشوند، برای مقاومت دربرابردزدان وراهزنان برای مقاومت دربرابرسختی مرگ درودمیفرستدروان خویش را وهمه ایزدان مینوی ودنیوی را خشنودمیکند.

درمهرنیایش چنین گوینده آرمان دارند:

مهرایزدجان پیوندرا میستائیم که راست گفتار، نامور، دارنده هزارگوش، خوش پیکر، دارنده هزارچشم، بلندبالا، دوربین، نیرومند، بیخواب وهماره بیدار است.

بشودمهرپیرامون کشور، مهرداخل کشور، مهرخارج کشور، مهربالای کشور، مهرپائین کشور، مهرجلوکشور، مهرعقب کشور، ازبرای یاری، ازبرای آزادی، ازبرای شادی، ازبرای تندرستی، ازبرای فیروزی، ازبرای بهروزی، ازبرای اشوئی بسوی ماآید. نیرومندترین آفرینشهاست، با مهرودرودبسوی اومیرویم.

صورت فرمانهای جماعت

درصندوق آهنی پنچایت درآتش ورهرام قدیم یزد

ازدفترگزارشات شادروان مانکجی‌لیمجی‌هاتریا که درکتابخانه‌کاما اورینتال اینستیتوت بمبئی به نشانی H.P.MS 213 ضبط است برمیآیدکه‌وی به روزبهمن و

اسفندماه قدیم ۱۲۲۳ یزدگردی وارد یزد میشود و ۳ روز بعد در روز سپندارمزد و اسفندماه بزرگان و موبدان زرتشتی را دعوت و اساس انجمنی بنام پنچایت را میریزد که گاه بگاه تشکیل میافت و به کارهای جماعت و اصلاح امور رسیدگی و اقدام میکرد.

آخرین جلسه مضبوط در دفتر مذکور مورخ است بتاریخ ورهرام و بهمن ماه ۱۲۲۵ یزدگردی و در محل آتش ورهرام یزد برگزار گردیده است در این جلسه بنا بدرخواست زرتشتیان تهران موبد کیخسرو و موبد بهمن را که بآموزگاری مشغول بوده راضی میسازند که بتهران بروند انجمن تهران سالی ۱۸ تومان حقوق برای وی مقرر میدارند مزد برگزاری مراسم دینی ویزشن ویشت وغیره افزون برحقوق خواهد داشت در این جلسه فرمانهائی که از دولت وسران دیگر طبق صورت ذیل در دست جماعت بوده در یکجا جمع و در صندوق آهنی گذاشته در آتش ورهرام میگذارند و بدست دستور نامدار دستور کیخسرو میسپارند. قرار براینکه هر کس هرگاه بخواهد آنرا ببیند و آنرا بخواند دستور در صندوق را برای آنها باز کند.

۱ - فرمان ازناصرالدینشاه بابت میراث گبری و مسلمانی که هرکس دعوائی داشته باشد بدیوانخانه اعلی برود و هرکسی از دین خود برمیگردد در این باب مجتهد تحقیق نماید. بتاریخ شهر صفرالمظفر سنه ۱۲۶۸ هجری.

۲- تعلیقه مرحوم علی‌نقی خان بابت پول جزیه مقرره دولت پنجاه تومان مدیون بتاریخ شهر صفرالمظفر سنه ۱۲۱۹ هجری.

۳- فرمان فتحعلیشاه بجهت ساختن دخمه بعهده حاجی‌عبدالرحیم بتاریخ شهر ربیع الاول سنه ۱۲۹۰ هجری.

۴- تعلیقه سرکار بندگان پناهی‌ام سردار امضای فرمان ناصرالدین شاه که اول ثبت شده درگبری و مسلمانی درباره ارث هرکس بخواهد مدعی و مدعی علیه را بدیوانخانه عدالت روانه نمایدبتاریخ ربیع‌الثانی‌سنه ۱۲۶۹ هجری.

۵- حواله آدریان اسامی که مدعیان بکدخدا مرزبان صلح کرده‌اند مبلغ بیست تومان بتاریخ ۱۸ شهر محرم سنه ۱۲۶۹ هجری.

۶- تعلیقه میرزا عباس نایب‌الحکومه امضای تعلیقه مرحوم محمدتقی‌خان امیردربار ارث طایفه که هرکس دعوی ارث داشته باشد وراروانه دربار گیتی‌مدار نمایند که در دیوانخانه بزرگ پادشاه غوررسی شود.

۷- سواد تعلیقه سرکار بندگان پناهی ام سردار به جهت گبری و مسلمانی درباره مالیات قصابی املاک وقفی سنه ۱۲۶۹ هجری.

۸- ملفوفه فرمان مرحوم محمدشاه جهت ساختن دخمه بتاریخ شهر رمضان سنه ۱۲۶۴

۹- تعلیقه صدراعظم درباره گبری و مسلمانی و امضای فرمان ناصرالدین شاه بتاریخ صفر سنه ۱۲۶۶ هجری.

۱۰- حکم مرحوم میرزا عباس وحکم جناب حاج سیدجواد جهت ساختن دخمه بتاریخ ۱۸ شهرالذکرسنه ۱۲۶۲.

۱۱- حکم شریعتمدار آقا میرزا علی بجهت ساختن دخمه بتاریخ ۱۲شوال سنهٔ ۱۲۶۲

۱۲- سواد تعلیقه برجیس صاحب بجهت سفارشنامه که رفع جبروتعدی شود.

۱۳- سواد تعلیقه سرکار عزیزخان سردار کل باسم میرزا کوچک خان سرهنگ که سفارش نوشته صفرهجری ۱۲۷۰.

۱۴- سواد فرمان دیوانخانه مبارک بجهت امر موقوفات که هرکس دعوی ارث داشته باشد بدیوانخانه مبارک بروندکه بحقیقت رسیدگی شود.

۱۵- سواد تعلیقه اشرف امجدصدراعظم درباره یکصدتومان علاوه وجه جزیه که درباره پول قصابی ودار وغگی درباره جناب شیخ محمدحسن بتاریخ ربیع الاول ۱۲۷۰ه.

۱۶- فرمان دیوانخانه مبارک درباره ملک وقفی ومطالبات که رسیدگی نمایند هرکس درباره ملک موقوفات سخنی داشته باشد بدیوانخانه روانه نمایند جمادی الثانی ۱۱۷۰ه.

۱۷- تعلیقه مرحوم میرزا محمدتقیخان امیردرباره امضای فرمان مستمری موبد موبدان موبدبهرام بعهده سرکار شیخ علیخان جمادی الثانی ۱۲۶۶.

۱۸- تعلیقه مرحوم میرزا محمدتقیخان امیردرباره موبدموبدان و مرخصی مشارالیه وحمایت طایفه مزبوره ذیحجه ۱۲۶۵ه.

۱۹- حکم شریعتمدار آقا میرزا علی که بیرون شهرسوار شوندطایفه پارسی ودرشهر هم دستورنامه دار سوار شوند بتاریخ ۷ربیع الثانی بالای آنهم امضاء حکم سرکار میرزا کوچک خان پیشکار سرتیب خان شده است بتاریخ جمادی الاول ۱۲۷۰ه.

۲۰- تعلیقه صدراعظم که درباره عریضه ملابهرام ثبت شده که جمع وخرج بدهی خیریه مزبورا زقرار تصدیق میرزا محمدصادق مستوفی ۸۳۶تومان وچهارقران وچهار عباسی کارسازی نمایند بتاریخ ذیحجه ۱۲۶۸ه.

۲۱- فرمان محمدشاه درباره سی تومان مستمری بهمن ابن دستورکیخسرو ۲۴ صفر ۱۲۵۷ه.

۲۲- فرمان ناصرالدینشاه درباره پول جزیه که جمع وخرج شده ۶۹۷تومان ۹قران ویکشاهی بده دیوان شده که همه ساله بدهند شوال ۱۲۶۰ه.

۲۳- تعلیقه مرحوم سردار محمدحسنخان امضاء فرمان که احدی بیحسابی نکنند هرگاه احدی از طایفه کشیدار زقرار فرمان ۱۷ربیع الاول ۱۲۸۶ه.

۲۴- تعلیقه مرحوم محمدحسنخان سردار امضاء مرحوم میرزا محمدتقیخان امیردرباره موبدموبدان پوشیدن خلعت واورا مرخص کردن ومستمری مشارالیه را بدهند ربیع الاول ۱۲۶۶ه.

۲۵ـ تعلیقه مرحوم محمدحسنخا ن سردا را مضاء فرما ن پا دشا ه دربا رهٔمستمری‌موبدان بتا ریخ‌شهرربیع‌ا لمولود ۱۲۶۴ه.

۲۶ـ تعلیقه مرحوم سردا را مضاء فرما ن پا دشا ه دربا ره تخفیف ۳۵تومان ربیع‌ا لاول ۱۲۶۶ه.

۲۷ـ فرما ن قبله‌عا لم وعا لمیا ن دربا ره مستمری ملابهرام بتا ریخ‌شهر رمضا ن ۱۲۶۷ه.

۲۸ـ فرما ن محمدشا ه بعهده‌شا هزا ده‌بهمن میرزا متوجه‌ا ملاک وقفی‌را سرکار شریعتمدا ر میرزا محمدعلی‌مدرس با شدبتا ریخ‌صفر ۱۲۵۷ه.

۲۹ـ فرما ن محمدشا ه دربا ره‌ا ینکه‌هرکس یکنفرا زطا یفه‌را بقتل رسا نددقا تل را حکام بتهرا ن بفرستندیکهزا رتوما ن بدیوا ن ا علی‌حا کم دا دنی با شدصفر ۱۲۵۷ه.

۳۰ـ فرما ن محمدشا ه که‌رئیس طا یفه مزبوررا وا گذا رکردندبعبا سقلی‌خا ن که‌رئیس طا یفه‌با شدربیع‌ا لاول ۱۲۵۸ه.

۳۱ـ فرما ن نا صرا لدینشا ه دربا ره‌سیصدوپنجا ه‌توما ن تخفیف‌که‌دا دندهمه‌سا له‌ا ز بدهی‌جزیه موقوف‌دا رند۱۶رمضا ن ۱۲۶۸ه.

۳۲ـفرما ن نا صرا لدینشا ه با بت مستمری‌موبدموبدا ن که‌همه‌سا له‌دریا فت نما یدسی ونه‌توما ن درهذا لسنه‌تخا قوئیل مرحمت شده‌بتا ریخ۱۶رمضا ن ۱۲۶۵ه.

۳۳ـ فرما ن نا صرا لدینشا ه‌ا مضاء فرما ن محمدشا ه هرکس ا زطا یفه‌را بقتل رسا نند موا فق فرما ن مرحوم رفتا رنما ید۱۴شوا ل ۱۲۶۹ه.

۳۴ـ تعلیقه‌عزیزخا ن سردا ردربا ره‌رستم برا درملابهرام وکسا ن ا و.

۳۵ـ تعلیقه مرحوم محمدحسنخا ن سردا را مضا ی فرما ن با بت پنجا ه‌توما ن مستمری ملابهرام بتا ریخ‌ربیع‌ا لاول ۱۲۶۶ه.

۳۶ـ تعلیقه مرحوم محمدحسنخا ن دربا ره رستم برا درملابهرام و مستمری‌ملابهرام ربیع ا لاول ۱۲۶۶ه.

۳۷ـ سفا رش میرزا محمدتقی‌خا ن ا میردربا ره ملابهرام ورستم برا درملابهرام دربا ره تنخوا ه‌که‌هنگام ا لغا رت برده‌ا ندگرفته‌عا یدسا زندذیحجه۱۲۶۵ه.

۳۸ـ تعلیقه‌صدرا عظم دربا ب‌با غ‌توت سیا ه وغیره‌که‌حا شیه‌خط صدرا عظم بسا شد ذیقعده ۱۲۷۰ه.

ا حکام مجتهدین دربا ره‌شکا یا ت طا یفه‌ملک وقفی وغیره‌موا فق هما ن حکم ۲۰عدد تعلیقه صدرا عظم دربا ره‌با غ‌توت سیا ه‌که‌ا ولیٰ‌نا مدا رآ ورده‌بود.

ا زقرا ریکه‌دا نشمندا رجمندآ قا ی ا ردشیرآ ذرگشسب هنگام صحبت ا ظها رمیدا شت بعضی ا زا سنا دمذکوردربا لارا درصندوق آ هنی کهنه‌درمنزل پدری خوددیده‌ا ست. ا گرچنا نکه ا سنا دمذکوربهمت فرزندا ن شا دروا ن موبدموبدا ن دستورنا مدا رپیدا شوددرتدوین تا ریخ زرتشتیا ن دردوسده‌ا خیرکمک بسیا ربزرگی خوا هدبود.

چون تاریخهای ایران پس از ساسانیان، حدود ۳۰۰ سال پس از وقوع وقایع تدوین گردیده، لذا به حقیقت سالهای وقایع مندرجه آنها نمیتوان اطمینان کامل داشت. در اغلب مواقع هنگام شرح حمله مهاجمین به ایران جنبه کرامات و معجزات به آن داده که تذکار آن خارج از موضوع ما است. طول مدت خاندان ساسانی و تاریخ جلوس و سالهای پادشاهی بعضی از پادشاهان، در این تاریخها مغشوش بنظر میرسد. شاهنامه فردوسی سالهای سلطنت پادشاهان ساسانی را جمعاً" ۴۹۶ سال نشان میدهد. ابومعشر بلخی که با زیج شهریاران و مدارک دیگر ساسانی آشنائی داشت، شاهنشاهی آنها را ۴۲۷ سال میداند. (۱) ابوریحان بیرونی آنرا ۴۲۶ سال ضبط نموده و مینویسد بنا بر رای عامه ایرانیان، ساسانیان ۴۳۱ سال پادشاهی کرده اند. حمزه اصفهانی در سنی ملوک الارض والانبیا ۴۲۹ سال و ۳ ماه و ۲۸ روز و ابن بلخی در فارسنامه ۴۲۹ سال و ۵ ماه و ۲۰ روز آورده است. بگفته مسعودی در مروج الذهب بسیاری از مولفان، فاصله بین جلوس اردشیر بابکان و مبدا تاریخ هجری را چهارصد سال میدانند (۲).

این گفتار پژوهشی ناچیزی است با مایه اندک در موضوع مهم که به پژوهش بسیار دقیق و مایه دار نیاز دارد و به پیشگاه دانشمندان ارجمند پیشکش مینماید، با این امید که با دانش ژرف بین خویش آنرا بکمال برسانند.

فرضیه ای که ایرانیان باستان تقویم مستقلی از خود نداشته و سال جلوس هر پادشاهی را مبدا تاریخ خود قرار میدادند که در دوره پادشاه دیگر از نو آغاز میشد پذیرفتنی نیست. ابن خلدون نقل از طبری میگوید در ایام ملوک الطوایف ولادت عیسی بود. این ولادت بر سرزمین بابل در سال ۵۱ اشکانی بود. اشکانیان که تاریخ مستقلی از خود داشته اند، مبدا آن ۳۳۵ پیش از میلاد است. در کتب پیشینیان مانند طبری و دیگران، بدو تاریخ دیگر بر میخوریم که در دوره اشکانیان معمول بوده، یکی تاریخ میلاد مهر که مبداء آن ۲۷۱ پیش از میلاد است و دیگری تاریخ نیبران که مبداء آن ۲۰۸ پیش از میلاد بوده. سال نزول وحی را بمانی ۵۳۹ مهری اشکانی داده اند و سال مرگش را ۵۲۲ نیبران افزون بر این دو ورقه تقویم پهلوی که در تورفان پیدا شد و در مجله آسیائی سلطانی مورخ اکتبر ۱۹۴۷ و ترجمه آن بفارسی در کتاب تقویم و تاریخ در ایران (۳) منعکس گردیده و قدمت آن بقرن هشتم پیش از میلاد میرسد، نام تاریخ یزدگردی آمده است.

۱- تقی زاده بیست مقاله ترجمه احمد آرام ص ۴۲

۲- مجله هنر و مردم شماره ۱۵۳ - ۱۵۴ ص ۱۱۸.

۳- تالیف ذبیح بهروز ص ۱۸ و ۲۴

مورخان فاصله بین جلوس اردشیر بابکان و جلوس یزدگرد شهریار را ۴۰۷ سال ذکر کرده اند که بنا بر مدارک کرونولوژی درست است، لیکن سال جلوس اردشیر بابکان و سال جلوس یزدگرد سوم مغشوش میباشد. کتابهای تاریخ سال ۱۱ هجری قمری برابر ۶۳۲ میلادی را جلوس یزدگرد میدانند. این سال، سال وفات رسول اکرم است. یکسال پس از آن خالد با امر ابوبکر مامور فتح ایران شد. عمر چون بخلافت رسید، ابوعبیده ثقفی را سپهسالار لشگر اسلام نمود و ابوعبیده در جنگ معروف بجسر کشته شد و کلیه لشگر اسلام با ستثنای چند نفر نابود گشت.

بگواهی کلیه مورخان جنگ نامبرده در زمان پادشاهی پوراندخت اتفاق افتاده است و ایرانیان از وجود یزدگرد بی اطلاع بودند. بنا بر این سال ۶۳۲ میلادی برابر ۱۱ هجری که سالها قبل از حادثه مذکور میباشد بهیچ دلیل نمیتواند سال جلوس یزدگرد باشد.

رحلت رسول اکرم در سال ۱۱ هجری بوده، خلافت ابوبکر در این سال است و درگذشت او در سال ۱۳ هجری است. عمر ده سال و شش ماه بعد از ابوبکر خلافت کرد. در جنگهای بعد از سال ۱۴ هجری و شکست پوراندخت به جستجوی یزدگرد شهریار پرداختند.

به گفته حمزه اصفهانی صاحب سنی ملوک الارض و الانبیاء در ماه چهارم از پادشاهی اردشیر بن شیرویه، ابوبکر خلیفه شد.

به گفته صاحب مجمل التواریخ ابوبکر در سال ۱۲ ه خالد را به عراق فرستاد. خالد انبار را بصلح بگشاد و سوی مرزبان کس فرستاد بمدائن به دعوت اسلام. اندر آنوقت پوراندخت را همی نشاندند. آمدن خالد بحیره در روزگار پوراندخت بود و آخر خلافت ابوبکر. در سال ۱۳ ه اندر عهد پوراندخت، پیغمبر درگذشته بود و ابوبکر صدیق به خلیفتی بنشسته و آخر عهدش بود. چون ۳ ماه از سلطنت پوراندخت بگذشت خلافت به عمر رسید.

به گفته ابن اثیر صاحب الکامل فی التاریخ، ابوبکر بمثنی نوشت بخالد ملحق شود. خالد لشکر را بسه دسته تقسیم کرد و قرار داد در الحفیر به دشمن برخورد کنند. این موضع از بزرگترین موضعهای فارسیان بود و شوکت آن از همه شدیدتر. امیر آنجا یکی از اسواران بود که او را هرمز مینامیدند. وقتی خبر آمدن دشمن را شنید به اردشیر شاه خبر ایشان را نوشت.

به گفته بلعمی پوراندخت یکسال و چهار ماه پادشاه بود. پیغمبر بروزگار او وفات یافت و ابوبکر بخلافت نشست. چون پوران بمرد پادشاهی بخواهرش دادند.

به گفته خوندمیر صاحب حبیب السیر اوایل خلافت عمر، مثنی بمدینه شتافت و جهت جنگ با عجم استمداد نمود. ابوعبیده ثقفی با چهار هزار مرد، بفرمان عمر به عراق و کمک مثنی شتافت. در آن زمان بقول اکثر مورخان حکومت عجم تعلق به پوراندخت داشت.

به گفته بلاذری صاحب فتوح البلدان، جنگ جسر که ابوعبیده در آن کشته شد آخر رمضان

سال ۱۳ه‍ بود و عمر بواسطه شکست ابوعبیده یکسال اسم عراق را نمی‌آورد.

به گفته طبری، فیروزان و رستم به پوراندخت گفتند نام زنها و کنیزان خسرو و خاندان ساسانیان را بما بده و اوداد و ایشان در طلب آنها فرستادند تا مردی را از فرزندان کسری نشان دهند. آنها نام یزدگرد شهریار را دادند. او را آوردند و پادشاه کردند. مسلمانان به عمر خبر دادند و این در ذیقعده سال ۱۳ه‍ بود.

صاحب مجمل التواریخ، درجدولهای اوایل کتاب سال جلوس یزدگرد را ۲۶ ه‍ نشان داده است و می‌گوید چون یزدگرد شهریار به سلطنت نشست، روزگار خلافت عمر بود و حرب قادسیه، و اندر عهد یزدگرد عمر پنجسال خلیفه بود و پس عثمان..

حمدالله مستوفی صاحب تاریخ گزیده، جنگ قادسیه را در سال ۱۵ه‍ میدهد.

یعقوبی می‌نویسد عمر ابوعبیده را به عراق فرستاد و خسرو مرده بود و پوراندخت بجای او بود. رستم و فیروزان دو قیم بودند و به کارهای ملک می پرداختند و هردو ضعیف بودند. لشکر ابوعبیده شکست خورد و همه کشته شدند. خبر به عمر رسید، بسیار غمگین شد.

بلعمی نیز همین گفته را نقل مینماید.

میرخوند (۴) مینویسد از سیاق کلام اعثم کوفی چنان معلوم میشود که جابان در ایام حکومت یزدگرد شهریار در زمره مسلمانان درآمد و درجه بلند و مرتبه ارجمند یافت. لشکر اسلام پس از آن بسوی حیره روان شدند، تا کار آراستگی ملک عجم کنند و حال آنکه اختلال در احوال ملک ایشان راه یافته بود تا یزدگرد به هلاکت رسید. مسودا وراق گوید روایت اعثم کوفی در این باب خالی از غرض نیست. چه در کتب معتبره چنان بنظر رسیده که اسلام جابان، بلکه واقعه جسر و قتل ابوعبیده بن مسعود ثقفی در زمان حکومت پوران، قبل از آنکه یزدجرد بر مسند سلطنت نشیند دست داد.

منتخب التواریخ (۵) مینویسد، پوراندخت بن خسرو پرویز لقبش سیده است. رحلت حضرت رسالت در زمان او بود. مدت سلطنتش بقولی یک سال و چهار ماه و بقول صاحب مجمل فصیحی و صاحب جهان آرا ششماه.

تاریخ قطبشاهی (۶) در ذکر سلطنت پوراندخت گوید، مرویست حضرت خاتم الانبیا صلعم عهد دولت توراندخت، قدم از تخت سلطنت بیرون نهاد و بعالم بالا شتافت.

صاحب تاریخ منتظم ناصری از قول ابن اثیر در وقایع سال ۱۲ه‍ مینویسد، فرستادن اردشیر بن شیرویه سپاهی بسرداری بهمن جادویه به مقابله عساکر اسلام. و در وقایع سال ۱۳ گوید فرستادن رستم فرخزاد از قبل پوراندخت که تازه پادشاهی عجم یافته بود، جابان سردار را بنواحی فرات. و در وقایع سال ۱۴ مینویسد تظلم اهل اطراف دجله و فرات به یزدجرد از تطاول لشکر اسلام.

۴ـ روضة الصفا، فصل احوال خلافت عمر. ۵ـ تالیف حسن بن محمد بن خاکی شیرازی مولفه سده ۱۶ ه‍ بنشانی RIV 24 درکتابخانه کاما اورینتل انستیتو، بمبئی
۶ـ تالیف خودشاه بن قباد الحسینی بنشانی H.P.MS 12 ک[illegible]

صاحب بهجة التواریخ (۷) درذکر پادشاهی پوراندخت می‌گوید، چون توراندخت برتخت پادشاهی نشست عدل وداد پیش گرفت وبقیه خراج که از روزگار پرویز مانده بود، همه را بخشید. درزمان او هیچ رعیت جلای وطن اختیار نکرد. محمدرسول الله در زمان وی فوت شد وابوبکر را خلافت رسید. توراندخت یکسال وچهار ماه برتخت سلطنت نشست وبمرد.

صاحب التواریخ (۸) درذکر سلطنت پوراندخت مینویسد، زنی عاقله بود. پیغمبر صلعم درعهد او به دار القرار رحلت کرد.

هبة الدین لاری منجم قرن نهم هجری درشرح هئیت قوشچی، پس از روایت جلوس یزدگرد درسال ۱۱ه از کتاب نهایت مینویسد، ولی اینها موافق تاریخ مشهور نیست چه این سال، سال وفات سیدکاینات است ودرتواریخ چنان مسطور است که لشکرظفر اسلام چون متوجه جنگ ایشان شد، پوراندخت از دختران کسری پادشاه بود (۹)

دکتر ملکزاده بیانی برمبنای سکه هائی که تاکنون کشف شده نوشته است. بنا برتحقیقاتی که نموده ام پوراندخت بیش از دوسال سلطنت نموده است. (۱۰)

حمزه اصفهانی از موسی بن عیسی کسروی ومجمل التواریخ نقل میکند، " از دوشنبه تشرین اول اسکندری تا پنجشنبه اول محرم سال هجرت ۹۳۹ سال و۹ ماه و۱۹ روز است. پس چهل سال برسرش گرفتیم، مدت ابتدای هجرت تا هلاک شدن یزدگرد شهریار، حساب آن به ۹۷۲ سال و۹ ماه و۱۹ روز است. " درنسخه اصل عربی واژه هلک نوشته شده که ملک هم خوانده میشود یعنی به تخت نشستن یزدگرد نه هلاکت او. به موجب این روایت جلوس یزدگرد که بیست سال پیش از مرگش بوده درسال ۱۹۵۳ اسکندی مطابق بیستم هجری میشود (۱۱) با زحمزه اصفهانی از قول موسی بن عیسی کسروی گوید، "نسخه‌های چندازخداینامه که تاریخ ملوک الفرس نامندد یدم متن نسخه ها با هم فرق دارد، حتی دونسخه همانند نیز یافت نمیشود. علت این آشفتگی هنگام استنساخ از کتابی ان روی میدهدو یا از ترجمه از زبانی بزبان دیگر.

درخطط مقریزی از علی بن یحیی منجم نقل شده که درزمان پادشاهی یزدگرد بن شهریار، اول فروردین یزدگردی از پنجم حزیران بطرف پنجم ایار سیر میکرده اول فروردین یزدگردی درسال ۶۷۶ میلادی درپنجم حزیران بوده (۱۲).

۷- تالیف شکرالله بن شهاب الدین احمد بن زین العابدین زکی بنشانی H.P.MS103 کتابخانه فوق. ۸- تالیف شیخ یحیی لرازی بنشانی H.P.MS 76 درکتابخانه فوق. ۹- تقویم وتاریخ درایران از ذ.. بهروز ص ۳۷. ۱۰- نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان ۰۱۳۵. ۱۱- تقویم وتاریخ درایران ص ۳۶. ۱۲- ایضا ص ۵۵.

بیرونی درآثار الباقیه مینویسد "درسالی که یزدگرد شهریار به پادشاهی رسید تاریخ اسکندری ۹۴۳ سال ومدت میان جلوس اردشیربابکان ویزدگرد ۴۰۶ سال است. کتب نجومی طالع سال جلوس اردشیر را از ۱۵ تا ۱۸ جوزا داده اند واین طالعها از ماخذ نیمروز حساب میشود. "بنابراین سال ۲۶۶ میلادی برابر ۵۳۷ مهری اشکانی به قول شادروان بهروز در ۱۷ درجه جوزا است. این گفته را درهند با دونفر از استادان فن در میان نهادم وبه صحت آن گواهی دادند. حال ۴۰۶ سال را بر ۲۶۶ بیفزائیم ۶۷۲ بدست می آید. یعنی جلوس یزدگرد درسال ۶۷۲ میلادی برابر ۹۴۳ مهری اشکانی است نه اسکندری شماره مرقوم درآثار الباقیه درست است اما آن اسکندری نیست ومهری است. سال ۶۷۲ میلادی برابر ۹۸۳ اسکندری است.

سال جلوس انوشیروان که تاریخ نویسان وستاره شناسان متفق القولند برابر روزدی به آذر وردیبهشت ماه سال ۵۳۱ میلادیست وزایچه او نیزکه دردست است همان را نشان میدهد. بنا برنوشته قانون مسعودی درسال بیست وپنجم پادشاهی انوشیروان یعنی سال ۵۵۵ میلادی کبیسه هفتم ۱۲۰ سالی اجرا شده است که با حساب نجومی درست است ومخالف قولی است درآثار الباقیه که آخرین کبیسه درزمان یزدگرد بن شاپور انجام یافته وگواهی است بردست بردگی درآن کتاب. در زمان یزدگرد بن شاپور هشتمین کبیسه ۱۱۶ سالی ازدوره چهارم درسال ۴۲۸ میلادی انجام یافته وآن کبیسه ۱۲۰ سالی نیست. هشتمین کبیسه ۱۲۰ سالی ازدوره دوم درزمان پادشاهی یزدگرد بن شهریار اجرا شده (۱۳). اینک ۱۲۰ بعلاوه ۵۵۵ سال بیست وپنجم پادشاهی انوشیروان ۶۷۵ میلادی میشود وبرابر است با گفته علی بن یحیی منجم درخطط مقریزی که درزمان یزدگرد شهریار، اول فروردین یزدگردی ازپنجم حزیران بطرف پنجم ایار سیر میکرده. اول فروردین یزدگردی درسال ۶۷۶ میلادی درپنجم حزیران بوده وآن سال چهارم جلوس یزدگرد است. سال ۶۷۵ میلادی برابر است با ۹۸۶ اسکندری وبنوشته آثار الباقیه، یزدگرد درسال ۹۶۳ اسکندری کشته شده، اشتباه میباشد. ازین قبیل حسابسازیها از نویسندگان درکتب تاریخ ونجوم بسیار دیده میشود وبرای مغلطه کاری درآثار بیرونی دست برده اند.

به گفته بیرونی درآثار الباقیه، کتب منجمین طالع سالی را که اردشیر برخاست تقریبا "نیمه جوزا نشان میدهد وطالع سالی که یزدگرد برخاست ششمین درجه عقرب. سال روایتی ۶۳۲ میلادی که جلوس یزدگرد فرض شده طالع سنبله است وبه هیچ حسابی به عقرب نمیرسد. کتاب خطی القرانات والتحاویل که زایچه پادشاهان ساسانی را ضبط نموده وبشماره ۲۵۸۱ درکتابخانه ملی پاریس موجوداست. زایچه جلوس اردشیربابکان را ۱۷

۱۳– ایضا" ص ۵۵.

درجه و ۳۸دقیقه جوزا داده است که برابر با ۵۳۷ مهری و ۶۶۲میلادیست و زایچه جلوس یزدگرد سوم را چهار درجه و ۶دقیقه عقرب نشان میدهد که برابر با ۶۷۲میلادی است.

بنابر آنچه گفته شد جلوس یزدگرد بسال ۶۷۲میلادی است نه ۶۳۲ چنانکه در تواریخ ضبط شده است. چون مراسم تاجگذاری یزدگرد در فارس و استخر اجرا میگردد. به احتمال قوی مداین و استانهای مجاور تا آن زمان بتصرف مهاجمین در آمده بوده که هجوم خود را پس از مرگ خسرو پرویز آغاز مینمایند.

اوضاع شهرهای ایران در آن دوران درهم و برهم و هرج و مرج و آشوب در همه جا حکمفرما بوده است. استانهای خاوری که خاندان ساسانی پارسی را بنظر بیگانه می‌نگریستند، موقع را مناسب می بینند که آنها را برکنار کرده، خاندان اشکانی را دوباره به سلطنت بردارند. بنابراین یزدگرد را در قلمرو خویش راه نمیدهند. شاهنشاه در آن گیرودار و پیکار داخلی، بیچاره میشود تا آنکه بالاخره در مرو بشهادت میرسد.

یادداشتی از کتاب بدعای پهلوی که بر پوست نوشته شده بوده و اوضاع هرج و مرج شهر یزد را در سال دوازدهم پادشاهی یزدگرد، وورود و به یزد و اقامت چند روزه او را در آن شهر نشان میدهد، در دست است. یادداشت مذکور بوسیله هیربد وززان پسر لهراسب نوشته شده و ثبوت احتمال قوی ماست براینکه سالها پیش از جلوس یزدگر مداین و استان مجاور آن تحت استیلای اعراب بوده. کتاب بدعای پهلوی مذکور در تملک دکتر نوشیروانجی از پارسیان هند بوده که حدود ۱۳۳۳ هـ ق بشهر یزد میآید و چند صباحی را در روستای قاسم آباد سکنی میگزینند (۱۴).

هیربد وززان در آن یادداشت از هریمن صفتی مردم و کشتار و غارت یکدیگر صحبت مینماید و درضمن مسافرت خویش به تیسفون بدینطریق اشاره میکند: "شش سال پیش در تیسفون بودم، عربها که جز شتر چیزی نداشته و دزدی همی‌کردند و آدم بیگناه همی‌کشتند بدین تازه در آمده و خوی آدمی گرفته، جز هنگام جنگ کسی را نمیکشند، خدا به آنها کمک میکند که بر ما غالب شوند. ما ها از دین بهی برگشته برکسی رحم نمیکنیم. اینجا ۲۴ آتشکده داشته که مردم عبادت میکردند. حالا جز چهار آتشکده، باقی همه خاموش است. شاه یزدگرد ۲سال پیش با ۱۴هزار سرباز از سپاهان با اینجا آمده پنجروز بیاسود، جز ۳نفر راهزن را که امر به کشتن کرد دیگر کاری نکرد. با شتاب به طرف کرمان و سکستان رفت. گویند در بلخ قشون فراهم میکند که عربان را بیرون کند. خیلی مردم در تیسفون و خوزستان آئین عربان پذیرفته اند. خداوند بر ما خشم کرده. سه نفر موبدان چندین کتاب شاپیکان که در علم طب نوشته شده بود و مقداری جواهرات و پول و طلا که مردم در آتشکده قریه یزک برده بودند، برداشته فرار کرده اند. گویند در تیسفون میان عربان

۱۴ ــ آتشکده یزدان ص ۲۶۲ آیتی.

طبابت میکنند . خیلی حکام درهرشهری یاغی شده همدیگررا میکشندوغارت میکنند."

یادداشت مذکورازنابسامانی کشوروااختلاف مردم وگروهها وپیکاروقتل و غارت وبی تفاوتی مردم ازحکومت وااخلال درامرمهم جنگ با بیگانگان اشاره میکندوثبوتی است پیش ازآنکه یزدگردبه سلطنت برسد ،پایتخت به تصرف دشمن در آمده بوده وبااین انگیزه ،تاجگذاری وی دراستخرانجام میباید .

درموردسال جلوس ومرگ انوشیروان چنانکه گفتیم اختلافی نیست ودرسال ۵۷۹ میلادی درگذشته است . اما راجع به مدت پادشاهی پسرش هرمزوخسروپرویزاختلاف است .

طبری مینویسد " چنانکه ذکرشده منجمین اجماع نموده اندکه خسروپرویز ۴۸ سال پادشاهی میکند. مدت پادشاهی هرمزرانیز۲۳سال داده اند. بنابراین مرگ خسروپرویزدرسال ۶۵۰میلادی واقع میشود. درکتاب القرانات والتحاویل که از آن صحبت شد ،طالع جلوس هرمزرا ۵۷۹ وسال جلوس خسروپرویزرا ۶۱۰میلادی داده است . با درنظرگرفتن کلیه روایات ، خسروپرویزروزدوشنبه آذرودیماه ۱۱جمادی الاول درسال ۳۰ ه برابر ۶۵۰میلادی وفات یافته است . چون سی ام راسیم هم مینویسندبا شم اشتباه شده ولهذا نوشته اند ،خسروپرویزدرساعت شم روزدوشنبه ۱۱جمادی الاول مطابق روزآذرودیماه سال شم ه مرده که با حساب درست درنمیاید .درشاهنامه درباره مرگ خسروپرویزآمده :

کجا ماه آذربدوروزدی گه آتش ومرغ بریان ومی

درنام روزها ،روزی بنام دی نداریم . سه روزازماه بنام دیبادر ،دیبمهرودیبدین داریم .جشن می ومرغ بریان وآتش درماه دی است که چهره گهنبارمیدیاریم می باشد گویا شعرفردوسی دراصل چنین بوده (۱۵) .

کجا روزآذربدوماه دی گه آتش ومرغ بریان ومی

اینک میپردازیم بسال جلوس اردشیربابکان : گفتیم بنابرگواهی آثارالباقیه کتب منجمین طالع سالی راکه اردشیربرخاست تقریبا"نیمه جوزانشان میدهند .القرانات والتحاویل طالع سال جلوس اردشیررا ۱۷درجه و۳۸دقیقه جوزاتعیین کرده است .افزون براین پادشاهی اردشیربابکان با امپراتوران گالوس وکلودیوس دوم روم ومانی مربوط است .

بگفته ابن ندیم درالفهرست ولادت مانی درسال دوم امپراتورگالوس بوده . صورت نام امپراتوران رومی وسالهای ملک ایشان درآثارالباقیه با تاریخ اغسطس داده شده است . تاریخ اغسطس که درجدول طیلسان آثارالباقیه آمده است ،مبداء آن ۵ ۲پیش ازمیلاداست . بعدازنام امپراتورگالوس آثارتشویش دراین جدول دیده میشود .

۱۵ـ تقویم وتاریخ درایران ص ۳۹.

سال دوم امپراتور گالوس سال ۲۸۱ اغسطس است که مطابق ۲۵۶ میلادی است (۱۶).

بقول ابن ندیم و مسعودی در سال ۲۶۸ میلادی سال اول امپراتور کلودیوس دوم، مانی ۱۳ سال داشته و صاحب قران بوده. مدارک غربی سال دوم امپراتور گالوس را ۲۵۳ داده‌اند. سالهای میلادی در سده دهم بوسیله گریگور تنظیم گردید و ۳ سال اختلاف است و این تفاوت با ابن ندیم از آنجا پیدا شده (۱۷).

مانی چنانکه از کفالایا و شاپورگان برمیآید در سال ۵۳۹ مهری اشکانی برابر ۲۶۸ میلادی، در ۱۳ سالگی تجلی یافته و این سال، سال دوم پادشاهی اردشیر بابکان و سال اول امپراتور کلودیوس است. مسعودی بعثت مانی را در زمان امپراتور کلودیوس دوم میدهد. مانی در سال ۵۵۱ مهری اشکانی برابر ۲۷۰ میلادی آشکارا دعوت کرده است.

تاریخی که سال ۵۳۹ آن سیزدهمین سال مانی و سال اول امپراتور کلودیوس دوم میباشد، مبداء آن ژانویه ۲۷۱ پیش از میلاد است. افزون بر این سال جلوس اردشیر از روی طالع او سال ۲۶۶ میلادی است. سال ۵۳۹ مهری، اواخر سال دوم جلوس اردشیر یا اوایل سال سوم آن واقع میشود (۱۸).

حال اگر سال جلوس اردشیر بابکان را بنا بشرح بالا ۲۶۶ میلادی حساب کنیم، بعلاوه ۴۰۷ سال مدت میان جلوس او و یزدگرد شهریار ۶۷۳ میلادی بدست میآید که برابر ۵۲ ه‍ ق است و آن سال جلوس یزدگرد میباشد. سال ۶۷۳ برابر سال ۹۴۳ اسکندری است شماره درست است ولی آن اسکندری نیست و مهری اشکانی است. تاریخسازان مدعیان نبوت، برای مغلطه مهری اشکانی را به اسکندری تبدیل نموده‌اند.

تاریخ سازان و مورخان سال جلوس اردشیر را ۲۲۶ و یزدگرد سوم را ۶۳۲ میلادی داده‌اند که برخلاف واقع میباشد. اما درمورد سال هجرت در اینکه چه سالی بوده اختلاف است و کمترین اختلاف یک سال و یکماه است و نیز در سال بعثت ظاهری و بعثت حدود ۷ سال اختلاف وجود دارد (۱۹).

در تاریخ طبری چنین آمده (۲۰) "از بختنصر تا ملک اسکندر ۴۳۷ سال است". مبداء تاریخ بختنصر ۷۴۷ پیش از میلاد است و چون از آن کم کنیم ۳۱۱ پیش از میلاد باقی میماند که عدد مشهور است و بازمینویسد" از ملک اسکندر تا سال ۲۰۶ هجری که کتاب بخود را بپایان رسانیده ۱۲۴۵ سال میشود." اینک چون ۳۱۱ را از این عدد کم کنیم ۹۳۴ میلادی باقی میماند و به موجب این دو تاریخ ه‍ ۱۱۷ سال اختلاف دیده میشود. ولی اگر مبداء تاریخ اسکندری را که ۳۳۵ پیش از میلاد است از ۱۲۴۵ کم کنیم ۹۱۰ میلادی باقی میماند که برابر ۲۹۶ هجری است و ۹۰ سال اختلاف پیدا میشود.

۱۶ـ آثار الباقیه ترجمه اکبر داناسرشت ص ۱۳۶. ۱۷ـ تقویم و تاریخ ایران ص ۱۱۰

۱۸ـ ایضاً ص ۱۱۰. ۱۹ـ ایضاً ص ۷۱. ۲۰ـ تاریخ طبری جلد اول چاپ مصر ص ۶۳۵.

زرتشتیان درسده‌های گذشته درمحیطبسیار نامساعدوتحت فشار وستم نامحدود زندگی میکرده وشماره آنان بطورفاحشی روزبروزبتحلیل میرفته. این گروه به واسطه عشق دین پروری وایران دوستی، باسختی ورنج بسیار فرهنگ مذهبی را حفظ نمودند. نامساعدتی روزگار، بی مبالاتی بدین، ازشماره گروه دانشمندان قوم میکاسته است.

معهذا درنامه‌ای ازشرف آباد رستاق یزدمورخه ۱۰۵۸ی مینویسد" این ضعیفان چهارکس پنجکس هستندکه اندرخط پهلوی راه میدانندفاما آنچه اصل است یافت نمیشودازسبب آنکه بدادوستدروزگاروتن وجامه آلوده شده‌اند." باوجودبیانات مذکوربین زرتشتیان یزدوکرمان بانوان ودوشیزگان دانشمندهستی داشته‌اند که دراوستا وپهلوی وفرهنگ مزدیسنا وپارسی صاحب اطلاعات بوده‌اند. چنانکه یک نسخه خطی پهلوی واوستا بتوسط بانوی زرتشتی بنام پریزن گبادشاه رستم بندار شهمردان روزانارم وبهمن ماه ۹۲۴ی برای دستوران وموبدان هندکتابت شده و نام اوبخط پهلوی برآن کتاب برای مایادگار مانده است. همچنین دستوراردشیر پوردستورنوشیروانکرمانی بنا به دعوت اکبرشاه گورگانی برای تدوین فرهنگ فارسی سره بکمک میرجمال الدین حسین انحوصاحب فرهنگ جهانگیری به پایتخت هندوستان عزیمت نمود. در فارس واصفهان وهرات ونقاط دیگردانشمندان زرتشتی موجودبوده‌اند، ازآنانندستورآذرکیوان، فرزانه بهرام فرهاد، موبدخوشی، موبد خداجوی، موبدکیخسرو، اسفندیار صاحب دبستان المذاهب ودیگران.

به نسبت ازدیادتعصب دردوره حکومت صفویه، بهدینان شدیدترمظلوم واقع میگردیدند هرچندبارمصایب وظلم وستم دردوران آشوب کشوربرآنها بیشترمیگرددنفوسشان بیشتر بتحلیل میرود. چنانکه جمعیت یک میلیون ایشان درآغازسده هیجدهم میلادی و زمان محمدشاه قاجاربه ۳۲هزارنفرمیرسد. تواتیرهنگام جهانگردی خودبسال ۱۰۳۳ خورشیدی بکرمان میرسدوشماره جمعیت بهدینان را درآنجا ده هزارذکرمیکنند.

خانیکوف جهانگرددیگراندکی پیش ازحمله محمودافغان بکرمان جمعیت زرتشتیان آنجا را ۱۲هزارتخمین میزنند. جنگها وخونریزیهای سده ۱۸میلادی گروه بهدینان را تقریبا"بنابودی میکشاند. هنگامیکه روانشادمانکجی‌هاتریا درزمان حکومت ناصرالدین شاه قاجاربسال ۱۲۳۳ یابایران میآیدوبه جمع آمارزرتشتیان میپردازدجمعیت زرتشتیان یزدرا ۶۶۵۸وزرتشتیان کرمان را ۹۳۲نفرمینویسد. بگفته منان دانشمندفرانسوی از نفوس ۱۲هزارزرتشتیان کرمان که بفرمان حکمران بسال ۱۲۵۷ سرشماری شد ۱۳۴۱ نفرذکرمیکنند. ژنرال هوتم شیندلر بسال ۱۲۵۸ شماره بهدینان شهرکرمان را ۱۴۹۸

ودهات بخشهای اطراف‌راکه‌سلسله‌جوپار باشد ۲۵۲ نفرمیدهد. طبق آمارکیخسروجی خان صاحب بسال ۱۲۷۱خ جمعیت بهدینان کرمان ۹۷۳ نفرمیباشد. نامه‌ماهانه اطلاعات شماره ۳۲ مورخ ۱۳۲۹ جمعیت بهدینان کرمان را ۳۵۰۰ نفرمیدهد. طبق آمار سال ۱۳۴۵ خ دولت ایران زرتشتیان کرمان ۳۵۰۰ نفرمیباشند.

آخرین بهدین ساکن روستاهای اطراف کرمان برای تامین دین ورفاه خویش به سال ۱۳۴۰خ بشهرکرمان مهاجرت مینماید. پس از این سال بهدینی درروستاهای اطراف باقی نمیمانند. آمار ۲۵۲ نفرزرتشتی اطراف کرمان که ژنرال هوتم شیندلر میدهد راجع به روستاهای سلسله‌جوپار میباشد که عبارتست از جوپار، اسمعیل آباد وقنات غسان. جمعیت بزرگی از بهدینان درنخستین دهه سده کنونی درقنات غسان اقامت داشتند. قنات غسان مرکز موبدان بود، بهدینان بسیاری درآنجا ساکن بودند. اینک مسلمانان جای خالی آنها را اشغال نموده‌اند. قنات غسان چون مرکز موبدان بود در مهربزرگی از خود داشت وبخشی از آن آموزشگاه بود. درمهرنامبرده بسال ۱۲۴۵خ از دهش خانواده گلستان با نودختر ایزدیار کرمانی عروس خانواده پارسی بمبئی، بتوسط مانکجی‌هاتریا از نو تعمیروبنا میگردد. وسنگ نبشته زیردرآنجا نصب میشود.

"بنام یزدان پاک این زیارتگاه بجهت خشنودی خالق مهربان ورضاجوئی وخشوران درعهددولت شاه‌جمجاه السلطان با یاری ودهش خداوندان دودهش از اکابر صاحبان هندوستان ازبرای طایفه زردشتیان ایران بتوسط این خاکسار مسافرمانکجی لیمجی درویش فانی درقریه قنات غسان ایران برپا شد. عمارت بجهت آذرافروزی یزدان پرستان ساخته برای چندکار نامزدگردید. نخست بجهت آنکه طایفه زردشتی نماز و اطاعت حضرت یزدان رابجا آورند. دویم دبیرستان باشدکه زرتشتیان دراینجا درس وعلم بخوانند. سیم جای گاهان بارخواندن وارزانش به ارزانیان دادن بود. چهارم هرگاه بهدین دراینجا آفرینگان برروان نیاکان بخواندوخیرات ومبرات نمایدرواست. پنجم برای فراهم آمدن وهمداستان شدن کاشانه پنچایت وانجمن ساختن زردشتی گروه ششم برای پیراستن بزم وشادی وبویژه گواه گرفتن وپیونددادن پسران ودختران زردشتی انجام یافت. بیوم سروش ایزد از تیرماه قدیم ۱۲۳۵ یزدگردی موافق با یوم دهم شهررجب المرجب ۱۲۸۲ هق موافق با ۱۸۶۵ میلادی."

موبدزادگان دردوره پیشین، افزون براوستا ومراسم دینی دردانش اخترشناسی و تهیه طالع وزایچه‌نیز استاد میگشتند. دانش نوکه بواسطه نفوذ مانکجی وتشویق او در آنجا آغاز شد، موجب گردیدکه موبدزادگان از موبدی دست بردارند وبه شهرروی آورده، بمشاغل دبیری، دکتری، مهندسی، بانکی وغیره بپردازند. بنابراین بسیاری از خانواده

موبدا ن ،قنا ت غسا ن را ترک گفته سا کن شهرکرما ن گشتند .مها جرت بهدینا ن ا ز قنا ت غسا ن موجب ا زدیا دنفوس مسلما نا ن درآ نجا میگرددوزندگی‌با قی‌ما ندگا ن سخت میشودوموردآ زا روستم وا قع میگردندوبا جبا ربرا یتا مین دین وجا ن خویش بشهرکرما ن مها جرت مینما یندودرمهرقنا ت غسا ن دردومین دهه‌سده‌فعلی بسته میشودوآ تش ورجا وندآ نجا به‌درمهرشهرمنتقل میگردد .

درخت کهنسا لی درقنا ت غسا ن وجودداشت که موردا حترام بهدینا ن بودودر روزها ی فرخنده‌درآ نجا جمع شده‌شمع‌وچرا غ‌میا فروختند . ولی پس ا زمهاجرت بهدینا ن با شندگا ن آ نجا درخت نا مبرده‌را قطع وطعمه‌آ تش میسا زند . درمهرا ینک به‌حا ل مخروبه درخیا با ن مرکزی قنا ت غسا ن وا قع ا ست .

جوپا رروستا ی دیگرکرما ن ا ست . جمعیت قا بل ملاحظه‌بهدینا ن درآ نجا به کشا ورزی مشغول بودندودرمهرودبستا نی ا زخودداشتندکه‌ا زدهش ا نجمن ا کا بر صا حبا ن پا رسیا ن هندتعمیروبنا شده‌بود .درا وا یل سده‌جا ری جمعیت ا ین گروه بهدینا ن نیزکم شدوبسوی شهروبم مها جرت نمودند . لذا آ تش ورجا وندرمهرخود را به‌درمهرقنا ت غسا ن منتقل سا ختندوسا ختما ن درمهرنیزبتدریج منهدم میگردد .
سومین روستا ی سلسله چوپا ر ،ا سمعیل آ با دا ست که‌بهدینا ن کثیری درآ نجا بکا رو کشا ورزی مشغول بودند . ا سمعیل آ با دروستا ی بسیا رسبزوخرم بوده .سرپرسی سا یکس بسا ل ۱۲۷۴خ‌با تفا ق خا نم خویش به‌ا سمعیل آ با دمیرودوموردا حترام وضیا فت بزرگان قریه ا سلام وا قع‌میگردد . هنگام ترک ا سمعیل آ با دبسیا ری‌ا ززنا ن بهدینا ن خا نم ا ورا بدر می‌نما یند .جمعیت بهدینا ن ا سمعیل آ با دبتدریج‌تقلیل میبا بدودرمهرآ نجا را یکی‌ا ز زرتشتیا ن که‌ا سلام پذیرفته‌بودمنهدم میسا زدوزمینش را شیا روگشت مینما ید .خا نواده ا ردشیررستم کا ویا نیا ن آ خرین بهدینی بودندکه ۱۷سا ل پیش روستا ی ا سمعیل آ با د را ودا عمینما یند . شا دروا ن بهدین جمشیدهرمزدیا را خترشنا س ومنجم بزرگ زرتشتی که‌حدود ۳۸سا ل پیش جها ن را بدرودگفت درا سمعیل آ با دمیزیست ا زپیشگوئیها ی ا وست که‌فرما نروا ئی ا یرا ن بدست سیدی بزرگوا رمیا فتدکه‌ا ینکمی‌بینیم بحقیقت پیوسته ا ست .

بگفته‌ا ردشیرکا ویا نیا ن پدرش رستم کتا بخطی قدیمی بسیا ربزرگی دا شته‌ا ست که‌بدرستی نمیدا ندا وستا بوده‌یا پهلوی،هنگام بروزا غتشا شا ت محلی‌ونا ا منی،پدرش برا ی حفظ نسخه‌خطی‌آ نرا درصندوق درجا یی‌دفن میکندوپیش ا زنشا ن دا د ن محل دفنی به‌پسرخوردسا لش جها ن را بدرودمیگوید . خا نواده‌بیخبرا زمحل دفن نسخه‌خطی‌گرا نبها خویش بنا چا ربکرما ن مها جرت مینما یند .

ا ستقبا ل مردم ا زمشا غل سودمنددیگرموجب‌مها جرت بهدینا ن ا زروستا ها به

شهرمیگردد .درمهرنوکرمان واقع دربیرون حصاربوسیله دهشمندان قنات غسانی ساخته گردیدوآتش ورجاونددرمهرقنات غسان بمحله شهرمنتقل گشت . بخشی ازهزینه درمهرنوازدهش موبدزادگان سروروشیرین دوخواهرقنات غسانی بنامگانه پدرشان دستوررستم دستورمرزبان بناگردید .ازباب جمشیدسروشیان درمورددرمهرنامبرده درفرهنگ بهدینان چنین آورده است :

" آتشکده بیرون واقع درکوچه دبیرستان ایرانشهراست . نصف باغ وساختمان این آتشکده ازشادروان دینیارموبدرستم مرزبان کرمانی است که شادروان سروشیار موبدجهانگیرازسوی خواهران دینیارموبدرستم بنام شیرین وسرورموبدرستم به زرتشتیان کرمان برای بنای آتشکده تقدیم شده است .درتاریخ سروش ایزدومهرماه ۱۲۹۳یزدگردی بکوشش دکترمنوچهردادی ازپارسیان هندگشایش یافته است . نصف دیگرباغ وساختمان ازپول جمشیدخدارحم نصرآبادی مقیم بمبئی خریداری شده وبرای پذیرشگاه مسافرخانه اختصاص داده شده است .درسال ۱۳۱۴خ دودخترشادروان سروشیار موبدجهانگیرکه فرنگیس وفیروزه خوانده میشوندبیادپدرومادرشان سروشیارموبد جهانگیروشیرین موبدرستم ساختمان جدیدوآبرومندی بنیادگذاشته اندوبافراد همگروه تقدیم داشته اندوانجمن زرتشتیان کرمان متصدی آنجاست . "

چون بنای درمهربیرون ازدهش بهدینان قنات غسان بوده ،آتش درمهرقنات غسان بوسیله موبدان آنجابنام موبدبهرام اسفندیارآریایی وموبدنوشیروان جهانگیراشیدری وموبدان گشتاسب وبهمن پورجهانبخش باتفاق پنجمین موبدان زمرد کرمان به نام اردشیرسهراب ،شاگرددستوررستم جهانگیرموبدان موبدکرمان بآنجا منتقل میگردد .موبدرشیدخدادادرستمی که پدرش پنجاه سال پیش ازقنات غسان به کرمان مهاجرت میکندتا مدتی پیش آتش بنددرمهرنامبرده بود .اینک موبدپرویزاز موبدان هنددرآنجابخدمت مشغول است .

اینک اوضاع زرتشتیان ازحیث موبدنگران کننده است ،زرتشتیان کرمان که موبدان قنات غسان بیاری آنهاشتافتندهمین حال راداردوعلت این پیشآمد دلیل روانی واقتصادی داردکه بایدبه تفصیل موردبحث قرارگیرد .

فرهنگ ودین ایرانیان بین غیرایرانیان دردوره های گوناگون

حکمفرمائی پیگیراحساسات نژادی درجهان

مردم جهان طی دوران کهن بنسبت مناسبات دودمانی ،تمایلات ، سنت ها و باورها ،خویشتن رادراجتماعات محصورمیکرده اند . همین اجتماعات بتدریج بر

پایه‌ی گسترده‌تر و عقدپیمانها تشکیل ملتها داده‌اند. حتی مذاهب آزادوبلندنظر بودائی، نصارا و اسلام، نتوانسته‌اند احساسات نژادی و امتیازات نژادی و انحصار نژادی را براندازند. روابطخون، تمایلات و سنت‌ها، استوارتر از روابط دینی است، درحالیکه دین حق اولویت را در انجام وظایف پیروان خویش خواستار است.

مردم جهان با وجود پیروی مذاهب مشترک، از انحصار نژادی فارغ نیستند. اجتماع ایرانی نیز همین حال را داشته است. فرهنگ و دین پاک ایرانی، چنانکه خواهیم دید، طی دوران پیش از تاریخ، تا دوران تاریخی، بین مردم جهان آن روزی بخوبی گسترش یافته بود، لیکن آنها را درگروه خود و اجتماع خود داخل نساخته. ایرانی اجتماع خویش را همیشه بخویش منحصر و با احساسات قوی نژادی و افتخار بحق نژادی رنگین بود. با وجودی که صحبت از گسترش دین ایرانی بین مردم غیر ایرانی است، منظور این نیست که توانسته‌اند، اجتماعات مذکور را، هرچندکه با ایران همسایه و هم مرزبوده‌اند در اجتماع و ملیت خویش مستحیل سازند.

<u>تبلیغات دامنه‌دار دینی ایرانیان پیش از اشوزرتشت</u>: پیش از ورود بموضوع اصلی، ایرانیان طی روزگاران کهن، تبلیغ آیین کهن خویش را، بین مردم اطراف و اکناف جهان وظیفه وجدانی خویش میدانسته‌اند. نوشته‌های دینی ملل دوران افتاده، چون مصر و چین و روایات شاهنامه در دوران پیش از اشوزرتشت، موید گفته ما در مورد تبلیغات آئینی است.

<u>گسترش دین و فرهنگ ایران در مصر قدیم و الفبای مقدس مصری از الفبای اصلی ایرانیان</u>: بنا برنوشته مصرشناسان، مصریان قدیم در مورد عقاید دینی، مانند الفبای دین دبیره ایرانی، الفبای ویژه دین داشته‌اند، که از خط هیروگلیفی بکلی جدا بوده و آن را الفبای هیراتیک مصریان قدیم نامگذاری کرده‌اند. حقیقت شگفت انگیز اظهارات مصرشناسان است که الفبای نامبرده را، باستثنای الفبای چین، پدر همه الفبای جهان متمدن آن روزی خوانده‌اند. هرحرف الفبای هیراتیک نام ویژه‌ئی داراست که زبان مصری چنان نامی ندارد.

پیشامدی استاد بلسارا برآن داشت که همه الفبای قدیم را مورد پژوهش و مطالعه قراردهد. هنگام بررسی معلوم میشودکه نام حرفهای الفبای مصری قدیم نام اوستائی حرف اول طرح چیزیست که شبیه آن کشیده شده است و موجب شگفتی میگردد.

نام حروف الفبای قدیم مصری که مصرشناسان از توجیه و انگیزه آن عاجزبودند، بروشی بوسیله استاد بلسارا آشکار میگرددکه سرچشمه آن الفبای ایرانی بوده است. طرح الفبای دبیره ایرانی، بهتر از الفبای مصری، شبیه نام جنسها را حفظکرده است. چون گفتار ما مربوط به الفبا نیست، مشتاقان بمقاله استاد سهراب بلسارا تحت عنوان اصل الفبا به یادنامه دکتر جیوانجی مدی رجوع نمایند.

خدایان قدیم مصری ایزدان ایرانی میباشند: طبق نظریه استاد بلسارا، مصریان قدیم الفبائی را برای امور مقدس دینی اتخاذ مینمایند که مآخذ آن الفبای ایرانی بوده است. بنابراین بایستی گونه‌ای از مناسبات وروابط را با آیین ایرانیان باستان دارا بوده باشند. باوریهای ویژه دینی مصریان قدیم، همانندی بسیار نزدیکی، با باوریهای دینی ایرانیان کهن دارد. "هروس" وهمچنان "را" نام خدایان قدیم مصریان همان "هوار"، یا خره، خوارنه ورا Rae ایرانی است که خورشید وفروپرتو مینوی میباشد. آتن یا آتون خدای بسیار کهن مصری همان آترا وستائی ونیروی مینویست که درمورد آتن شرح میدهند.

دانشمند پارسی مهرجی باهای کوکه درمقاله جالب توجه خویش در یادنامه اشپیگل چاپ بمبئی ص ۳۱ درموردروابط بین ایران ومصر در دوران پیش از تاریخ از مراسم دینی وسنتی وباوریهای مصریان قدیم صحبت میکنندکه بعضی از آنها بین مردم آریائی هم رواج داشته ودارد وچندی از آن ویژه ایرانیان باستان است.

بگفته ساییس کهن ترین روش تدفین اموات مصریان شبیه روش تدفین اموات بین ایرانیان درست اعتقاد باستانی است.

باوری مصریان درمورد داوری پس از مرگ وسنجش اعمال بوسیله خدایان درست همانند باوری ایرانیان قدیم است. نظریه مصریان درمورد "کا" همزاد مینوی روح همانند نظریه فروشی یا فروهر زرتشتیان است وطبق اوستا (نامرغوکهرپه) انسانی بصورت مرغ میباشد. تجسم (کا) بنابرباوری مصریان همچنان مرغی است با سرانسان

(لاکیر) و (رنوف) روش تقویم قدیم مصری را روشن ساخته‌اند. کوکه شباهت تامی را بین تقویم مصریان وتقویم ایرانیان نشان میدهد. ماه مصریان مانند ماه ایرانیان سی روز است وپنج روز در آخر سال به آن اضافه مینمایند. نام روز وماه آنان نیز مانند زرتشتیان نام ایزدان است وچنانکه زرتشتیان در نوزدهمین روز ماه اول وماه آخر سال بانجام مراسم درگذشتگان میپردازند، همینطور مصریان نیز نوزدهمین روز اول سال را بانجام تشریفات دینی مردگان مخصوص ساخته‌اند.

عین ویژگیهای نرگاو مقدس که در دین مزدیسنان رعایت میشود، مصریان نیز درمورد گاو وقربانی خویش رعایت مینمایند. هردو گاو بایستی سفید یک دست وحتی یک موی رنگ دیگر در وجودش نباشد. لیکن نرگاو مصریان بنام اپیس بعلت ویژه‌ای بایدسیاه یک دست وسفید پیشانی باشد. نکته قابل توجه دیگر اینکه، درصورت مرگ نرگاو واپیس هم زرتشتیان وهم مصریان درانجام مراسم مقدس دینی تا مدت معینی خودداری میکنند.

مهرجی باهای کوکه، صورتی از واژه‌های ایرانی درزبان مصری دردوره پیش از زمان هخامنشی ترتیب داده که اگر بازهم بطور دقیق بررسی گردد، مسلما" واژه‌های

بیشتربدست میآید. بعضی ازآنها عبارتست از :

مصری	اوستا	فارسی	مصری	اوستا	فارسی
اپ	اپ	آب	ایپ	اوپایه	جانورآبی است
ارتو	هرهئیتی	کوه	هست	هسته	هست ،مکان
کاو	گاو	گاو	که	گائو	زمین
نم	نم	نماز	مت	میدیه	میان
ته	ته	این	تون	تن	تنیدن
افهرو	اپهره	پشته،مغرب			
هور	هوار	خور	نر	نر	مرد
خات	کارت	کارد	اوریت	رته	گردونه

حقایق مذکوردلیل متقاعدکننده ایست برنظریه یی که مبلغان ایرانی (دین بُرداران) دردوران پیش ازتاریخ درمصرقدیم به تبلیغ مشغول بوده وشالوده دین آنان راچنان ریخته اندکه طی هزاران سال پایه ملیت مصری پایدارمانده است.

مصریان اصل سیرابشدن دین خودازدین بیگانگان رادردوران پیش از تاریخ پذیرفته ومینویسندمردم بیگانه پرستش هروس رادرآنجاآغازمینمایند. همچنین پرستش آتن وپرستش "را" نیزبواسطه نفوذآنان بآنجاسرایت میکند. اگر چنانچه گفته شداینها ایزدان ایرانی باشندبایستی بواسطه ایرانیان درآنجا نفوذکرده باشد. تاریخ ایران به حقایق مذکوره دردوران پیش ازتاریخ اشاره میکند.

ازمندرجات شاهنامه ،بگفته بلسارا برمیآیدکه کیکاوس دریکی ازجنگهای بزرگ شمال افریقارااشغال مینماید. کیکاوس دوهزاروپانصدسال پس ازجمشید زندگی میکندوجمشیدهم دردوره یخبندان که درنیمکره شمالی روی میدهدسلطنت میکرده. پرستش هروس بگفته فلیندردرکتاب خویش "شگفتیهای گذشته" جلداول[1] ومصرشناس نامی قریب هشت هزارسال پیش ازمیلادوپرستش آتن حدودهفت هزارسال پم درمصرازسوی مشرق معمول میگردد. چنین تاریخها نبایدموجب شگفتی گردد. ایودوکسوس وارسطو هم (سده چهارپیش ازمیلاد) مغان راازمصریان قدیمترمیدانند.

تبلیغات ایرانی درچین قدیم

اینک بسوی خاورزمین ووضع تبلیغات ایرانیان باستان یااهوراپرستان در چین باستان نگریسته میشود. حقیقتی است شگفت که نفوذمذکورنیزدرزمان پادشاهی کیکاوس وپسرروشندل اوسیاوش ورستم سکزی سپهدارسپاه پیروزمندایران منطبق میگردد. پژوهشهای ژرف سرکهیارجی مویدگفته بالاست. درکتاب خویش " فرهنگ و

روایات ایران باستان وچین[۲]" ازداستانهای چینی که نظیرداستان شاهنامه و کیکاوس ورستم زال وخاندانش میباشدصحبت میکند .آئین دین چینی ارتباط بسیارنزدیکی با مندرجات زامیادیشت ،آبان یشت ،سروش یشت وورهرام یشت دارد .سرکهیارجی درپیشگفتارخویش چنین استنتاج میکند :

"همانندی بین داستانهای چین وایران قابل توجه است ،نه تنها درروایات حماسی بدیده میآیدبلکه درستایشهای دینی نیزمشاهده میشود .چنانچه همانندی حماسی بین شاه کیکاوس وخاقان "چون ونگ"،بین سهراب و"نوچا"،بین رستم و "لی‌تسینگ"،بین گرشاسب و"یی"تیراندازمینوی بچشم میخوردکه فقط چندتای آن دراینجا ذکرمیشود .همین جورهمانندی درستایشهای مربوط به‌کوهها ،فرشاهنشاهی آب ،باد ومرغ‌نیزموجوداست .

"بطورمثال هرکس ستایشهای منسوب به‌کوهها وفرکیانی رادرزامیادیشت بخواند ،خودرادرآستانه همین جورروایات چینی درموردفضیلت خاندانها ومناسبات آنها باکوههای مقدسی که مرزامپراتوری چین باستان راتشکیل میداده می‌بیند . ستایش فروهر ،کاخ ،آب که درآبان یشت ذکرشده وبسیاری ازنظایرآن رادرعقایدو تشریفات دینی چین ،مربوط به الهه آب بدیده میآید . بازنظیرستایشهای شیرین ودلکش که درورهرام یشت گردآمده ،درادبیات وفرهنگ چینی هم مشاهده میشود .

تنها ذکرسه یشتهای بزرگ همانندی ستایشهای دینی راباآخرنمیرساند . از مطالعه‌ی مندرجات سروش یشت ،همانندی نزدیک بین بیانات اخلاقی ، وظایف و موقعیت سروش وتجسم روشندلی "توئیست " بدیده میآیدوچیزی شبیه فلسفه‌ی (یین ـ یان) درآنجا یافت میشود . لیکن شباهت ایزدسروش وخدای چینی (ون تچونگ) شگفت انگیزاست ،اینگونه همانندی فراوان ونزدیک بهم ،که درفرهنگ کهن چینی و ایرانی موجوداست ،بیقین ردوبدل افاضات دینی وروایات حماسی راباثبات میرساند . "

چین باستان مرکزواقعی فرهنگ دینی ایرانیان باستان بوده است .سرکهیارجی معتقداست که استفاده ازفرهنگ دوسره بوده وبوسیله نژادسکا که رستم دستان از آنهاست انجام یافته است .نظریه استادبلسا راباانگیزه تماس پیگیرایران باچین، درروزگاران کهن،برخلاف نظریه سرکهیارجی است . مدارکی که ذکرشدوروایات شاهنامه ازتماس مداوم آنها سخن میراند . افراسیاب پادشاه بزرگی بوده وفرمانروایان چین درزمره یاوران اوبوده‌اند . بعیدنیست اسیران چینی پس ازمدتها اقامت درایران چون آزادمیگشته‌اند ، رسوم وآداب ایرانی رانیزباخودبکشورخویش میبرده‌اند .

هنگام فرمانروائی سیاوش دربخشی ازخاک چین ،بسیاری ازایرانیانی که به

همراه وی بتوران میروند، درمسافرت بچین نیز دررکاب وی حاضر بوده اند و برعکس چینی‌ها فرصت میبایند درمیهن خویش رسوم وآداب و فرهنگ ایرانیان را از همراهان سیاوش پادشاه دادگرو روشندل که از سوی پدرزن خویش افراسیاب در آنجا فرمانروائی میکرد بیاموزند. رفتار و اخلاق نیک پادشاه پرهیزگار و صاحبدل که موجب رفاه و آسایش آنان بوده، بیشک تاثیرات عمیقی بر آنان وارد میآورد. نه تنها سرانجام اندوهگین آن پادشاه صاحبدل در تاریخ چین یادداشت میگردد، بلکه فرهنگ و عقاید دینی و آداب ایرانیان باستان در برگهای تاریخ آنان ثبت میشود.

فرمانروائی رستم درچین، هنگام فرار افراسیاب، مردم آنجا را بیشتر تحت تاثیرات فرهنگ ایران قرار میدهد. پس از کشته شدن سیاوش بحکم افراسیاب، رستم پدرخوانده و آموزگار او برای کین خواهی بتوران حمله میکند و افراسیاب به گوشه یی فرار و خود را پنهان میسازد. رستم چندسالی در آن بخشها بفرمانروائی مشغول میگردد طی آن مدت چینی‌ها با وی و همراهان او تماس نزدیکتری حاصل میکنند و با فرهنگ کهن ایران بیشتر آشنا میگردند. اینست انگیزه ئی که داستان رستم بنوعی در روایات چین باقیمانده است.

هنگام سخن از اشو زرتشت و فعالیت او در تبلیغ پیام مزدا در مورد گسترش آموزشهای دین او در چین و نفوذ آن در بین مردم و شاه و دربار یان و ادامه آن در چین تا سده ۱۳ میلادی صحبت خواهد شد.

کهن ایرانیان اهوراپرست، چنانکه در گسترش فرهنگ خویش در مصر فعالیت نمودند در چین نیز از کوشش باز نماندند. اینهمه عقاید و آداب و رسوم مشترک موجود بین دولت کهنسال و گسترش باوریهای ایرانیان در چین، بایدگفت خودبخود صورت نگرفته، بلکه فعالیت شدیدی، همانندی که در مصر انجام یافته لازمه آن بوده است.

بدیهی است اگر دین کهن اهوراپرستان ایران، در خاور و در و باختر دور یعنی چین و مصر گسترش پیدا کرده، بیقین بین ملل دیگر نیز نفوذ و رسوخ داشته که از ذکر آن بواسطه درازی گفتار به همین دو منطقه مبرز مذکور اکتفا کرده با صل مطلب می‌پردازد.

دین جهانی اشوزرتشت و گسترش آن در جهان آن روز

اینک بدور ظهور و تجلی دین اشوزرتشت میپردازد که بگفته خود پیغمبر، دین جهانی است. حقیقت آنکه اشوزرتشت آموزشها و مراسم نیک آئین کهن اهورائی را حفظ و در اصلاح شاخ و برگ آن و آموزشهای جامع جدید قدبرافراشت. بایدبخاطر سپرد، آموزش و رسالت او یکه و طاق بوده، پرتو مینوی آن، راه رهروان را روشن و به نیل والاترین حال راستی و حقیقت که هدف زندگی و مقصدنهایی آفرینش است توفیق می‌بخشد. حقیقت این گفتار را در سرودهای خود در راهنودگات آشکار میسازد.

" ای جویندگان دانش ،آموزشها وپیامی راکه تابحال شنیده نشده است برای شما آشکار میسازم (یسنا ۳۱–۱) چنین باوریهائی که دررروان خویش استوار نساخته اید (مفهوم یسنا ۳۰) چون وسوسه های خردخبیث مانع از آن است که راه بهتر را آشکارا دیده وبرگزینید ،بنابراین خداوندجان وخردمرا برای رهنمونی شما برگزید ،تا زندگی کردن برابر آئین راستی را بهردوگروه نیکان وبدان بیاموزانم . "(یسنا ۳۱–۲)"

پیام وآموزشی راکه اشوزرتشت ازسوی اهورامزدا مامور ابلاغ بود ،چنانکه از گفته خوداوبرمیآید ،برای همه مردم جهان وپیام کلی ومختص بمردم ویژه ئی نبود ، چنانکه فرماید :

"پروردگارا درپرتوفروغ مینوی بما چه خواهی بخشی؟ آیا آن سعادتی که درپرتو راستی وپاکی بدست میآیدوبهمه نویدداده شده کدام است . درموردداناین چه فرمانی رفته است . ای خداوندجان وخردمرا ازتمام این حقایق آگاه ساز وباگفتار الهام بخش خودمرا روشن فرما تا همه مردم را بآیین راستی ارشادکنم . "(یسنا ۳۱ – ۳) .

گفته های بالابیانی است صریح که اشوزرتشت آیین تازه ئی را ابلاغ میکردکه درجهان کسی نشنیده بودوماموریت مینوی داشت که آن را بعموم بشروبین مردم کشورها ابلاغ دارد . مندرجات سپندنسک درموردزندگی اوگواه گفتار بالاست .میگوید سیمای اوازفرمینوی،نورانی وهاله درخشانی ازاندامش پرتوباطراف میپراکند . نیکان جهان ازآن شادمانی میکردندودانایان میگفتندفرآسمانی،چهره خندان ملکوتیش ،برهانی است برآگاهی وراستی کودک مینوی وپیام فرحبخش وماموریت شریفاودرجهان .

آگاهی مذکورموجب میگشت که کارش رابزودی آغازکند . دردوران کودکی ،از شرکت درانجام تشریفات وباوریهای پنداری زمان سرگرانی میکرد . شکوه وجلال زندگی راستین ونفوذفرح بخش وشادی آورآن رابمردم جهان بیان مینمود .شادمانی روح پاک وسیمای خندان وی بردوستان کودک واطرافیان تاثیرفراوان میبخشید .

دوران کودکی وجوانی را ،درمصاحبت روشندلان زمان خویش بسرمیبردوبکارهای نیک وخیرخواهی وپرستاری بیماران ویاوری بیچارگان چهارپایان وچه حیوان مشغول میبود . آزادبودکه ازانبارپدرتوانگرخود ،هرچه رابخواهدبرای کارهای خیربمصرف برساند .

مردم توران نخستین بهره مند از پیام اشوزرتشت

اشوزرتشت تا سن ۲۰ سالگی بزندگی نیکوکاری وفرهنگی ادامه داد. آنگاه احساس گردش درجهان وانجام ماموریت مینوی دراو پیدا شد. گزارشات شاهزاده تورانی که درحمایت پادشاه وپدرخویش، بانجام کارهای خیریه عمومی مشغول بود باو میرسید. ایرانیان اورا بنام "اا وروت دئینگهو"[۳۴] یا پادشاه کشورنیک میشناختند. پادشاهی بودنیرومند وتوانگر واز رتش قوی دراختیار داشت.

اشوزرتشت بکارکردن وخدمت باجتماع درمیان آنان متمایل گشت. میراث پدری را مدتها قبل به برادران بخشیده بود واراده ترک خانه پدری وفعالیت درامر مهم وموعظه دین شریف وترتیب نظام بهتر وفرح بخشی بین مردم دروی پدیدآمد. با کسب اجازه ی پدرومادر ودعای خیرآنها بسوی مقصدحرکت وکارخویش راآغاز نمود.

شاهزاده تورانی ویاران ش ازدیدن اشوزرتشت درمیان خودبینهایت شادمان شدند. پادشاه نیکوکار (اا وروت دئینگهو) اورا باکمال مهربانی وخوشروئی خوشامد گفت. اشوزرتشت درانجام کارنیک ودستگیری بیچارگان به آنها ملحق گشت. شخصیت تورانی وفرهمندی وی بی نهایت بود. آنکس که خوشبختانه موردکمک ودستگیری وی واقع میگشت از لمس مینوی او بیش ازچیزهای مادی بهره ورمیگشت.

فعالیتهای مذکورموقعی انجام میبافت که اشوزرتشت درمورد مسئله زندگی و ترویج راستی درنفس جهان بتفکر میپرداخت. سپس چندسالی را دراعتکاف ومراقبه وژرف بسربرد، تا آنکه بالاخره درسی سالگی، انجام ماموریت بزرگ خویش وموعظه پیام اهورامزدا را درخوداحساس وفعالیت مینوی راآغاز کرد.

آغاز موعظه بین تورانیان

نخستین مردمانی راکه اشوزرتشت برای ابلاغ پیام اهورامزدا برگزید، همان دوستان قدیم تورانی بودند. اجتماع بزرگی بسرنشینی پادشاه (اا وروت دئینگهو) بمنظوراستماع سخنان وی درمجلسی جمع شدند. اشوزرتشت درموردکشورآسمانی مینوی هستی مطلق خداوندهروسپ آگاه، دانای کل وآفریننده کاینات ه عشق ومهروراستی، آفرینش کاینات بقصدپرورش جاندار ان، سیرتکامل روح تانیل بکمال واقعی، پیروی زندگی بهترین راستی ونیل به وجدبوسیله یاوران مینوی که درجهان آفرینش بخدمت مشغولندورهبران برگزیده ی اوکه برای هدایت آنان ماموریت مییابند، بفصاحت وبلاغت صحبت میکرد.

پادشاه وشاهزادگان ونیکانی که درمجلس بسخنان پیغمبرگوش فرا میدادند، ازحقیقت پیامی که وی ابلاغ مینمود، به ژرفی متاثر میشدند. پادشاه درپایان گفتار اوبگفته استاد ابلسارا اظهارمیدارد "زرتشت بزرگوارچه گفتارشایان ودرخوری برای ما ایرادکرد. بنظرمن گرامی‌ترین وارجمندترین روح‌وخجسته‌ترین مردجهان است خردودانشی‌راکه دار است، درمردم روزگار یافت نمیشود. یقین دارم که این‌گونه دانش درجهان باقی میماند. وی راست ترین وپاکترین مردروزگار است."

با وجوداین دسته ای ازمردم که ازطرفداران برادرپادشاه بودند، حاضربه پذیرفتن دین جدیدوترک دین نیاکان نگردیدند. اشوزرتشت ازاینکه شریفترین مردم زمان، دین جدیدونظام نوین را پذیرفتندخوشحال شده به مقصددیگروموعظه در کشوردیگرحرکت میکند.

گسترش دین بین ایرانیان وملتهای دیگر

سرانجام پس ازدهسال فعالیت وکوشش اشوزرتشت بدربارشهریار ایران کی گشتاسب واردمیشود. شهرتش پیش اززورود، بنام مردمینوی بدربارشهریاررسیده بود. پادشاه وشهبانوخاندان شاهی واهل دربارمقدم اورا باکمال احترام وستایش خوشامدمیگویند. بگفته سپندنسک درردربارانجمنی‌باشکوه ومجلل، بمنظوراستماع گفتار پیغمبرآراسته میشود. آنگاه که باصدای دلکش وشیرین بخواندن سرودهای مینوی، متضمن پیام اهورامزدا میپرداز د، احساس حال بهشتی وآرامش روان بشنوندگان روی میدهد، گویا پرتوی‌ازفروغ‌بی‌پایان مهر، بردل ونهاد نشادوپریشان آنان تابیده، سبک وخرم میگردند، جاندار ان آن‌نواحی نیزازامواج حاصله ازگفتار بنشاط میپردازند.

ازجمله‌کسانی که باشادمانی‌وجدبینها یته‌بگفتار پیغمبرگوش فرا میدادند، شهبانوی بزرگوارکتایون (گوش یشت ۲۶ - اردیبهشت یشت ۴۶) وشهزاده‌جوان اسپندیار بود. هردوبحقیقت آیین نوبژرفی ایمان آورده وشیفته‌آن میشوند. هردو درگسترش وتبلیغ دین نودرجهان ولزوم فعالیت وکوشش درآن موردرادرخوداحساس مینمایند.

دیگرازپشتیبانان باحرارت وبزرگ دین، سپهدارزریر، برادرکی‌گشتاسب و پسرش نستوروشهزاده‌پشوتن پسرشاه‌گشتاسب‌وجاماسب روشن ضمیروبرادرش فره‌شوشتر وزیران شاه‌گشتاسب‌وگستهم پهلوان پسرجاماسب ومانندآنها، ذوق وشوق فراوان برای دین ازخودنشان میدادند.

دین بین ایرانیان وغیرایرانیان، بسرعت شگفتی نفوذوگسترش یافت. نه

تنها دینکرد که خلاصه سپندنسگ را میدهد، بلکه نوشته های دیگر پهلوی، مانند زادسپرم زندوهومن یشت، یادگار زریران، شکندگمانیک ویچار و غیره در این مورد گفتار ندارند.

پس از آنکه کی‌گشتاسب و خاندان او و دربار شهریاری دین را اختیار مینمایند، دین بُرداران (مبلغان) با حرارت، چون اسفندیار و دیگران در اطراف و اکناف کشور و جهان بگسترش و روائی دین بهی همت میگمارند.

اوستا از دلپتان، مردان خدا و صاحبدلانی سخن میراند که در رواج دین در کشورهای بیگانه بفعالیت پرداخته‌اند. دوپرگرد اوستا بطور آشکار از دین بُر-داران مذکور در کشورخارج به بین غیرایرانیان سخن میدارد. فروردین یشت (۱۲۶) سئن فرز اهوم ستات را میستاید که با صدنفر از مریدان خویش در کشورهای دوردست بگسترش و روائی دین میکوشد. همچنان ضمیمه هفتن یشت از موبدانی ذکر میکند که پس از کامیابی در رواج دین از کشورهای بیگانه باز میگردند.

گسترش دین بوسیله دانایان وروشندلان خارج از ایران که برای بحث با پیغمبر بایران آمده بودند و پذیرای دین گشته، بین مردم کشور خود رواج میدهند در روایات دینی ذکر شده است.

دشمنی سخت پادشاه کشور "خیه‌اونیس"(۴)(توران) و پیکار او برخلاف ایران، بوسیله پیروان با حرارت دین رفع میگردد. مردم کشور مذکور از پیروان دین قدیم آریایی بودند که کی‌گشتاسب نیز قبل از برگزیدن دین پیغمبر، همان دین را پیروی میکرد. آنگاه که ارجاسب پادشاه آنجا، از تغییر دین گشتاسب و اختیار دین اشوزرتشت خبردار گشته سخت بهم برآمد و از کی‌گشتاسب خواست دین جدید را ترک کند و بدین قدیم بازگشت نماید و یا آماده کارزار باشد. گشتاسب شق اخیر را پذیرفت. در جنگ مقدس دینی که روی داد اسفندیار، زریر، نستور و گستهم دلیریها از خود بروز دادند که سرانجام بشکست و کشته شدن ارجاسب پایان یافت.

پس از مرگ ارجاسب، مردم کشور خیه‌اونیس دین جدید را استقبال کردند و بزودی بین سایر مردم تورانی و کشور دوردست چین رواج یافت، مدارک تاریخی در دست است که مردم توران و مغولستان زمانی همه زرتشتی بوده‌اند. اینک نیز بنا برخبر در دست دارا ولن با تور مغولستان شمالی زرتشتیان موجودند.

از پیروان اشوزرتشت بین مردم توران، چندنفر از روشندلان و مردان خدا بوده‌اند از آنان است فریانه نجیب تورانی که در یسنا (۴۶-۱۲) ستوده شده است. نسل و فرزندان او چنانکه از مندرجات گاتها برمیآید، حتی در زمان اشوزرتشت از پیروان او بوده‌اند. در بند مذکور چنین آمده:

" وقتی که راستی ازکوشش آرمیتی (مهروعشق پاک) آنکه ازپرتواوبهشت آراسته میگرددودرنبیرگان وبازماندگان ستوده فریانه تورانی حلول کند، پس آنگاه وهومن آنانرا بکشورجاودانی درآوردودرروزواپسین اهورامزدا آنان را در پناه خودبگیرد."

چنین ستایشی درخورپیروان شایان تمجیداوست. یوئیشته فریانه، صاحبدل روشنروان ازآن خاندان است که نامش درصورت نام مردان خدا با احترام یادشده است. چنین بنظرمیرسدکه موبدان دین زرتشتی ازخاندان مذکوربرخاسته اند. بگفته دینکرد (جلد۴ فصل ۶-۱۸ ترجمه سنجانا) وبندهش فصل ۳۳-۳ آدرباد مار اسپند موبدان موبدزمان ساسانیان ازنسل خاندان فریانه تورانی است.

بگفته دادستان دینیک (فصل ۹۰-۳) دونفرازجمله هفت نفرجاویدانان خوانیرس، بنام یوئیشته فریانه وشهزاده اغریرث معروف به گوپت شاه هم مرز ایرانویج، تورانی بوده اند. فرزندان اغریرث نیزگه ازجمله نخستین پیروان پیغمبرهستند، باحتمال قوی موبدان دین بوده اند.

در تاریخ واپسین ایران شکاف ژرفی موجوداست وازدوواقعه ای که بدرستی آشکار نیست اطلاع ناچیزی دردست است. بگفته استادبلسا را یکی ازاسرارمرموزتاریخ همین است، که پس ازشاه گشتاسب، تاریخ دین بهی ناگهان قطع میشود. ازاین دوران پسین دوشورضعیفی میدرخشد. یکی فرمانروائی طی دوسده بربابل قدیم بوسیله دستوران دستورغا بین سالیان ۲۴۲۸ و ۲۲۳۴ پیش ازمیلاد. دیگرجنگ مهیب ایرانیان باختری و شاهنشاه دلیرشان هوخشتره برعلیه سپاه نیرومندآسوریان برهبری نینوس و ملکه سمیرامیس درحدود ۱۸۰۰ پیش ازمیلاد. چون سمیرامیس ونینوس دراواخرپادشاهی ایرانیان دربابل بقدرت میرسندبظن قوی حکومت ایرانیان درآنجا بپایان میرسد.

فیروزنسروانجی تاواریا صاحب کتاب بخشنوم بتا بیدگفتار استادبلسا را درمورد فرمانروائی دستوران دستوررغا دربابل وپیکار هوخشتره با سپاه آسوریان درصفحه ۳۲۹ کتاب بخویش سخن میراند.

نفوذمزدیستی دربابل

چون درمورددین مزدیسنی درهندویونان دردوران پیش ازتاریخ اطلاع درستی دردست نیست واطلاع دردست ازدوران تاریخی است، لذا پیش ازبررسی آن به بررسی نفوذمزدیسنی دربابل وآشورمیپردازد.

چنانکه گفته شددستوران دستوررغا شهرمقدس دینی ایرانیان بین سالیان ۲۴۲۸

و ۲۲۳۴بر بابل فرمانروائی داشته اند. فرمانروائی قدرت دینی طی دویست سال دریک کشور، موجد احساسات دینی ژرفی بین مردم آنجا ونفوذی بغایت بر آنها داشته است. اندکی از پژوهشهای مهرجی باهای کوکه، که درمورد دین مصریان قدیم ذکر شد، اینک اندکی به ذکر پژوهشهای وی درمورد دین بابل میپردازد.

مهمترین بخش دین پیشینیان چگونگی نامهای خدایان وایزدان آنهاست پژوهشهای کوکه حاکی است براینکه اغلب نامهای خدایان بابلی، بانضمام نامهای قدیمی آنها، درصورت ومعنی تقلیدنزدیک نامهای اوستائی است. مانندخدای بابلی بنام "باو" یا "بگاش" همان بغ اوستائی وایزدسرپرست برسرنوشت انسان است آدرپسرخدای بزرگ آتر اوستائی است که وابسته به اهورا مزداست. گیش زیده برابرگئوش اوروان، ایشم برابرائشمه، لنورمنت مصرشناس مردوک راامرودخوانده که برابرامرتات اوستائی میشود. رمن وابسته بخدای خورشید، یحتمل برابررامن اوستائی است که وابسته به میترا یزدخورشیداست. سرپنی توم شاید شکل مسخ شده سپنتا آرمیتی باشد نبو برابرنپات اوستائی، آشور برابراهوره یا اشاهوره، "شرّوا یلو" برابرخشتره وئیریه، "می‌شیرو" برابرمیتره اوستائی است. همه نامهای یزدانی که مقابله گردیددرزبان بابلی واوستائی همان معنی یامعنی همانندنزدیکی دارد.

نام ماههای بابلی وابسته بجشنهای موسمی است وهمان نامهای اوستائی یا شبیه تقریبی آن است. سی وَن صورت مسخ شده سپنتا می‌باشد. "ایلول" یا "ایرور" صورت مسخ شده هروتات است. تیشری برابرتیشتریه اوستائی، آدربرابرآتراست بقیه نامها همان معنی نامهای اوستائی را داراست.

مهرجی باهای کوکه صورتی ازواژه‌های ایرانی که درزبان بابلی موجوداست تهیه کرده است چندتای آن ازقرارزیراست. ایسین نوبمعنی جشن که همان جَشَن مشتق از یسنه اوستائی است. گیتی بمعنی زمین برابرگئیتا، "خمه" بمعنی گرما برابر "همه" اوستائی به معنی تابستان، "سیسو" بمعنی "شش" برابر "خشواش" اوستائی، داهوتی، بمعنی بخشش برابر "داته" اوستائی "وررو" یعنی روزبرابر "ایار" اوستائی شررویعنی پادشاه برابر خشتره، ریستو یعنی رذّرئیس برابر "رتو" اوستائی، سمویعنی آسمان برابرآسمان اوستائی، "کرّ" یعنی خوراک برابر "خوارته" اوستائی یعنی خوردن، "دوب" یعنی دوبرابر "دُوَه" اوستائی، مخ یعنی عالی برابر "مزا" اوستائی، "اَبه" یعنی آب برابراپ اوستائی، "پاتِه سی" یعنی حاکم برابر پئی تیس اوستائی، "ایم گه" یعنی پیشوا برابر "مَگوَه" اوستائی است که مغ وموبدباشد.

همین اندکتشبیهات دلیلی است که دین مزدیسنی وفرهنگ ایرانباستان، بردین وفرهنگ بابل قدیم بژرفی نفوذکرده وباحتمال قوی تبلیغات فرمانروایان ایرانی یا پیشنیان آنها موجب آن بوده است.

درنیمه سده ششم پیش از میلاد، هنگام حمله ارتش هخامنشی ببلخ مردم کشور زرتشتی بوده اند. ترکان اطراف ونواحی آنجا نیزپیرودین اشوزرتشت بودند. زیرا کورش وداریوش مردم آنجا را بهدین وصاحب آداب ومراسم نیکی که از نفوذدین زرتشتی‌صحبت میکنند دیده اند. مردم بلخ‌ونواحی تا بعدا زدوره ساسانیان بهمان دین زرتشتی پای بندبوده اند.

دین زرتشتی پس از اضمحلال ساسانیان بین مردم تاتارومغول وچین رواج داشته است. پیشرفت بطاهرسریع مانویت، درآن حدوددرنیمه سده سوم میلاد، بواسطه دین زرتشتی بوده که از آن سیرا بگشته بود.

بگفته گیبون(۵)، ترکان پیروزمنددرسده ششم میلادی زرتشتی بوده وبخدای یکتای مطلق معتقدودرسرودهای خویش ایزدانی که مظهرآب، هوا، آتش وخاک میباشند ستایش مینمودند. سفیرروم پیش ازباریابی بحضورخان بزرگ دیسابول، نخست با غسل ودودخوشبوتطهیر میگردد. این رسم بین جانشینان چنگیزنیزمعمول بوده است.

هیوئن تسیانگ(۶)جهانگردمعروف چینی که یک قرن بعدحدودپایان سلطنت ساسانیان درآسیای مرکزی بگردش پرداخته مینویسد، مردم غیرایرانی آن حدود زرتشتی میباشند. جهانگردان بعدمانندوامبری، وود، کلنل گوردن درتاییدگفته ی او ازدیدنیها وشنیدنیهای خوداظهارمیدارندکه دین زرتشتی تا حدودسده ۱۴میلادی درآن حدودپیروی‌میشده است.

مردم بخارا ونواحی‌با وجودفشارمسلمانان مهاجم، بدین قدیم زرتشتی خویش رجوع‌مینمودند. وامبری‌صاحب‌تاریخ بخارا ازجمله‌داستان بسیاری مینویسد، هنگامیکه بخارا بدست مسلمانان تسخیرمیشود، مردم آنجا وبزرگان واشراف‌زرتشتی به‌ترک دین حاضرنبوده اند. چون ازفشاروارده‌باجبار باسلام تن درمیدهند، راه ورسم قدیم ودین نیاکان را پنهانی پیروی مینمایند.

درنیمه سده هشتم میلادی‌ترکان زرتشتی ورارود(ماورالنهر) بشورش برمیخیزند بگفته‌پروفسوربراون انگلیسی، پس ازمرگ ابومسلم خراسانی که موجب اضمحلال خلافت بنی امیه وبسرکارآمدن خلافت عباسی بوده (۷۵۰ م) اسحق یکی‌ازپیروان او به ورارودمیگریزدوزرتشتیان ترک آنجا را بشورش تحریک میکندکه ابومسلم ازسوی اشو زرتشت جاویدان ماموریت داشته است، واینک موقعی است که‌پیغمبربرای احیای دین بزودی ظهورخواهدکرد.

گسترش پیام اشوزرتشت بین هندوان ویونانیان باستان

چنانکه گفته شد پس از آنکه ندای اشوزرتشت درجهان آن روز پیچید .دانایان کشورهای دورونزدیک ،بقصدتحقیق از حقیقت پیام مقدس اووپس از باوری بحقیقت گفتار وپیامش، آن را درمیهن خویش بمردم ابلاغ مینمودند .ذکردانایان هندویونان یا"ایونیکه"یونان قدیم ازجمله آنهاست .شاهنامه وتاریخهای دیگردرموردپهلوانان قدیم ایران وتماس مداوم آنان با دوملت نامبرده صحبت مینماید .درنوشته های باستانی هنداشاراتی زیادی درموردمراسم وعقایدمعموله بین هندوان وهمانندی نزدیک آنها با مراسم وباوریهای زرتشتی موجوداست .امامدارکی که یونانیان باستان،تاچه اندازه تحت نفوذایرانیان قرارگرفته بودنددردست نیست .لیکن چنانکه دربعدخواهیم دیدداناین یونان قدیم ازافکاروانديشه هاى دينى زرتشتی بسیارمتاثرشده بودند .

بنابرنوشته های دینی وتاریخی زرتشتیان وهندوان ،جم پسرویونگهان بگفته پارسیان،و "یَمَه ویَوَس وَت"بگفته هندوان ،پادشاه دین ودنیا وبنیان گزاردیمن و نژادهنوداست .امااوردرهندبنام ولقب مَنونیزمیشناسندوبنام یَم برتبه خدایان ارتقا مییابد ،وبنام "منوُقانونگزار"است . داستان توفان وابسته باوست .داستان یخبندان وورجمکردبین ایرانیان باستان وابسته به جم یا جمشیداست .

بنابرمندرجات اوستا وسایرنوشته های زرتشتیان ،جمشیدنخستین آریائی است که ادعای مینویت داشت ،اندیشه ای که همه روحها بفیض چنان جلوه ئی نایل میتوانند گشت .همین اندیشه وفکر ،هسته مرکزی فلسفه دینی هندوان را تشکیل میدهد .ایرانیان از ادعای الوهیت جمشیدناخشنودگشته،اورا ناپاک،وبدکاربشمارآوردندوگفتند انسان ضعیف وناتوان،بی آنکه موردخطائی واقع شود ،چگونه ممکن است مهبط تجلی بزرگترین ووالاترین هستی ودانای کل ، حقیقت کل ونیک مطلق گردد . لذا جمشید راازاریکه شاهی بزیرآورده ،ازکشوروميهن خويش بيرون میرانند .جمشیدسالیانی چنددردیارمقدس هئتومانت[۷](نام قدیم سیستان) بسرمیبرد . بنابرروایات موجود بادخترپادشاه آنجا ازدواج مینماید .وپایه نسل پهلوانان سیستان را شالوده ریزی میکند .

اما ایرانیان ازفشارخویش برجمشیددست بردارنبودند .وی مجبورمیگرددبا هواخواهان خوددرهندکشورهمسایه پناه جوید . بنابرروایات واپسین ،درهندنیز ایرانیان اورادنبال میکنندوسرانجام بدست دشمنان خویش کشته میگردد .اگرآنچه درموردتشخیص"جم ویونگهان"(جمشید) با"یَمَه ویَوَسوَنت"گفته شددرست باشدبنابرروایت

هندی،جمشیددرهندوستان بنام منوبزندگی ادامه میدهد،وشالوده دین ونژاد هندوان را میریزد،روایات ایرانی حاکی است براینکه،پهلوانان سیستان قدیم ازنسل جمشیدهنگام لزوم بیاری خویشان هندی‌خویش،موقعیکه پومیان کشورموجب زحمت وآزار آنها میگشته اندمیشتافتند.

باوجوداین حقیقتی است مسلم که شالوده دین قدیم ایرانیان وهندیها همانند است.بطورمثال اهورا ایرانی برابرآسوره هندی است،بهاگه (بغ) برابربرگه ــ اشا برابررتا ــ میشره برابرمیتره ــ نریوسنگهه برابرنَرا شَنسَه،هوربرابرسوریا ــ آپام نپات برابرپام نَپات ــ آرمیتی برابرآرمیتی ـ ئیریامن برابرآریامن وماننددآنها .

همانندی نامهای اشخاص ــ ییمه (جم) اوستائی برابریِمه ــ شریته برابرتریته ــ گندَرَوه برابرگندهارَوَه کرِسانی برابرکریشانو ــ یَسنه اوستائی برابریَژنه ــ هوم برابرسوم ــ مانثره برابرمانتره وغیره .

هردوملت جشنهای موسمی دارند. ماهای ولیه وقدیم هردوقمری وشایسته نگهداری میدانند.اینگونه همانندیها،دربخشهای گوناگون تاریخ باستانی دینی هردونژاد دیافت میشود. هنگامیکه دسته ای ازپارسیان پس ازساسانیان وپیروزی اسلام بهندروی میآورند،خلاصه عقایدواصول دین خودرادر۱۶ماده بخدمت جادی راـ نافرمانروای سنجان تقدیم میدارند.چون باوریهای آنان همانندی داشت اجازه سکونت به آنها داده میشود.

فت
باید دیدآیا هیچیک ازاصول آیین اشوزرتشت رادرآیین هندوان میتوان یا ؟ براستی دین اشوزرتشت دین مینویست،درموردیگانگی ویکتائی مطلق،شناخت والاترین هستی،فروزه های سودرسان ورسای اهورا مزدا،مبنی برانواع نیروها و فعالیتهای او،امربزرگ آفرینش دراعتلای روانان،عشق ومهرمداوم او،ودستگیری ارواح ضعیف‌وناتوان،دررشدوپیشرفت درسلوک ورهروی بسوی کمال وتلقین پیگیر ازسروش درپیروی راه‌نیکی وفضیلت وطریق سلامت مینوی ورحمانیت،پایه‌گزاری و ذکرفضیلت ورذیلت ونیل بپاداش یاسزا برابرسرشت ذاتی خود،کوشش مداوم درراه نیکی‌که موجب‌اعتلای روان است،اینکه‌والاترین هستی بنا برذات نیک مطلق خویش، موجب‌بدی نتواندبود،اینکه‌وجودبدی درزندگی‌نتیجه عجزوناتوانی روح‌درپیمودن طریق تکامل وثمره اصلاح‌وکوتاهیهای مذکوریابعنوان محرک دربیداری روح خواب آلودواقدام بکوشش وتلاش برای زندگی عالی ووالا،آزادی فکربرای افراد در اختیارراه‌وفعالیت دربسربردزندگی،ومسئولیت وجدانی هرکس برابرکردارخویش، صحبت کرده ومبالغه مینماید.

گی
اصول مذکوربا روش عادی فکرهندوان متغایراست وامکان حفظ تمامیت وویژ

چنین دینی، در اقیانوس طبقات و فرقه ها و طریقه ها و دینها که در پیرامون باوریهای وحدت و کثرت یا توحید و شرک دانایان قوم آنها بوجود آمده میسر نیست، بویژه که از پشتیبانی استوار پیشوایان مقتدر خویش محروم باشد. بنابراین اگر دین پاک اشوزرتشت در زمان خود اوگسترش یافته باشد، مدارکی که تاکنون چگونه خود را بعنوان دین جداگانه بدرستی حفظ کرده در دست نیست.

مستعمرات ایرانی بدون تردید در دوران پیش از تاریخ، در هند آباد گردیده و در روزگاران درخشان هخامنشی، اشکانی و ساسانی بررشد و گسترش آن بیقین افزوده میشود. باحتمال قوی در روائی دین خودبین اتباع بومی فعالیت کرده باشند. میگویند نوعی از دین زرتشتی در پنجاب و کشمیر تا مدت درازی معمول بوده است.

دین زرتشتی در هند در دوران تاریخی

در پها ویشیه پورانه کتاب دینی هندوان بیاناتی در مورد فرقه ئی از برهمنان بیگانه بنام مگه (مغ) آمده است که خورشید را با بویهای خوش و چراغ ونور و چیزهای متبرک دیگر میستایند و کشتی بکمر می بندند و هنگام ستایش پتیدانه (پنام ـ روبند) بر روی می بندند و دوشاخه (برسم) بدست میگیرند. خورشید را میتره (مهر) مینامند و در دین آنها دو خدای دیگر بنام سروشا و رجنا (ایزدان سروش ورشن با میتره ارتباط دارد.[9]

دانشمند نامی هند سر رامچندرا بهندارکر در نوشته خود در مورد ویشنوئیرم وشیوئیزم[10] درباره مگه (مغ) مینویسد "آثار مگه در راجپوتانه واستانهای دیگر شمال هند موجود است، که مغان ایران باستان با شند و با نام زره شسته مذکور در بها ویشیه پورانه که زرتشت پیغمبر است مرتبط میباشد.... ستایش خورشید یا میتره بوسیله آنها در هندوستان رواج یافته. مهرپرستی در ایران ایجاد و تا آسیای صغیر حتی روم پیش میرود. ذوق تبلیغ دین که در نهاد پیروان اولیه آن موجود بوده بسوی مشرق نیز پیش میآید."

با توجه به دکتر بهندارکر که ستایش میتره از ایزدان دین زرتشتی، از ایران به هند رواج یافته موافق نظریه استادیلسا را میباشد. هنگام بحث در مورد مهرپرستی دیده خواهد شد، که فلسفه مذکور از توجیهات شاهنشاهان دوران واپسین هخامنشی است.

گسترش فلسفه و دین قدیم ایران در اروپا

اینک در مورد گسترش فلسفه دین زرتشتی بین یونانیان باستان و شیوع فرقه مهرپرستی ناشی از آن در بخش بزرگ آسیا، اروپا و افریقا صحبت میشود.

مورخان جهان، عظمت تمدن هخامنشیان را تا قبل از جشن ۲۵۰۰ ساله بدرستی مورد بحث وتقدیر قرار نداده بودند، زیرا مدارک لازمه درحالیکه بخشی را نوشته های مردم بیگانه حفظ نموده اند، بطورکلی در ایران، با نضمام نوشته های ایرانی بدست دشمنان وقت نابود میگردد. با وجود این آن مقدار مدارک درنوشته های بیگانگان نگهداری شده، که با نظر اجمالی بحقیقتی که آنان چه بوده اند، میتوان پی برد. مانند توفیق بزرگ بنام پیروزگرخیراندیش وقدرت فرمانروائی درنیکوکاری، در آبادانیهای زیبا ومجلل ملی، درجشنهای دینی، وملی واجتماعات با شکوه آنها، در شکوه وآداب دربار، یا ایشان، درلطافت فرهنگ واندیشه های بلندآنان، درنفوذفرح بخش وتماس وارتباط مهرانگیزبا ملل دیگر، دردوره خودفروغ درخشانی بودند، دوره ئی که شاهدموفقیت با شکوهی بین عروج ونزول آنها بود.

درخشانترین دوره تمدن اروپا که فروغ اندیشه های فلسفی درآموزشها ونوشته های سقراط، افلاتون وارسطوجهان غرب را منور میسازد، پرتوی است که بیشترآن ازتماس با دوره جلال وعظمت ایران که با آنها همزمان بود اخذگردیده است. اندیشه هائی چنان بلند یا همانندنزدیک به آن پیش ازتماس مذکوردراروپا وجودخارجی نداشت. همچنین با قطع تماس فروغ مذکورناگهان خاموش میگردد. دانش فلسفی وعقلانی بحدی درنوشته های سه دانشمند مذکورجمع گردیده که بحکم عقل سلیم، اغلب آن ماخوذازتماس با بیگانگان ویا اقتباس ازافکار ودانش مردم دیگرمیباشد، مقدارزیادآن چنانکه دیده میشود از ایران گرفته اند. روانشاد سید محمدکاظم امام درکتاب خویش "فلسفه درایران باستان ومبانی حکمت الاشراق" با بیانات بلیغ با ثبات میرساندکه سرچشمه فلسفه فیلسوفان یونان باستان دین زرتشتی ودانش ایرانی است.

بدیهی است سرچشمه اندیشه های نظری یونان ازآسیا میباشد. چون باوریها و اصول دین زرتشتی وایرانی بر پایه استواری مقرروددرآسیای غربی معروف ونامی بوده، دانشمندان یونانی مسلماً" ازآن باخبرومقدارزیادی را بدرستی فرا میگیرند. مشهوراست دانشمندانی چون فیثاغورث ودموکریتوس ازمغان دانش آموخته اند. ظهوروبرخاست قدرت بزرگ ایرانی، موجب تشدیدتوجه یونانیان به باوریها واندیشه های ایرانی میگردد. اُستانَس دانشمندایرانی که درلشکرکشی خشایارشا برعلیه یونان با وی همراه بود، توجه آن مردم را بخودجلب مینماید. حتی پس ازپایان دوران هخامنشی سوسیون ازمردم اسکندریه که بسرپرستی بطلمیوس را پیفانیس (۲۰۴-۱۸۱ پیش ازمیلادی) درکتاب بزرگ خویش[11] حکمت پیشین ایرانیان را ستوده اظهارمیداردکه فلسفه زاییده ایران وازآنجا درجهان گسترش مییابد.

بنابراین جای شگفتی نیست که حکمت واندیشه‌های ویژه مردم ایران زمین، آموزشهای دانشمندان یونان را سیراب ساخته است. معروفاست بزرگترین آنها می که دشمنان برسقراط (۴۶۹–۳۹۹پم) وارد میآورند، معمول ساختن باوری بخدایان بیگانه بین مردم یونان است. حقیقت آنکه باوری بخدای حکمت، خدای دانا، که اهورامزداست تمایلات ذهنی سپنتا مینویعنی خردمقدس وانگره مینویعنی خردخبیث جاویدانی روح، وجدان یادئنا، داوری نیکی وبدی، اندیشه‌ها وباورهائی است که ویژه دین زرتشتی میباشد.(۲) مشهوراست سقراط مدتها برابرخورشید مراقبه میپرداخته است.

با زآموزش" ایده " ازشاگردبزرگ او افلاتون، شباهت تامی با فلسفه فروشی یا فروهرزرتشتیان دارد. ایده را تعریف میکندکه لازمه قبلی فعل آفرینش وسرنوشت ذاتی موجودات است بطورآزمایش درمکالمه آمده وپریشانی مداوم افلاتون در بیان وتوجیه آن دلیلی است باهروروشن که اندیشه مذکوراز خودا ونبوده وازسرچشمه بیگانه اخذشده است.

مدارک خودیونانیان نماینده حقیقتی است که اغلب اندیشه‌های افلاتون از دین اشوزرتشت اقتباس گردیده. هیراکلیس(۳) آموزش اشوزرتشت وافلاتون را چنان توجیه مینماید که گویا هردوشاگردیک مکتب میباشند.

بیانات افلاتون درتعریف صفات اصلی اغلب مبهم است. مفهوم صفات اصلی مینوی عبارتست ازحکمت، خوبی، درستی، داد، خودداری که صفات نخستین پنج امشاسپندزرتشتی یا فروزه‌های مینوی مزدا، وهومن، اشا، خشترا وآرمیتی میباشد. بقیه دوامشاسپندهروتات وامرتات، حالت کمال رحمانی زمان ومکان وترکیب نفس ذات مینویست.

گفتار افلاتون مبنی براینکه، راستی والاترین عمل اخلاقی انسان است، بازگوئی ازگفتار اشوزرتشت میباشد، که اشا یاراستی بهترین نیکی است وهمین گفته را ارسطودرکتاب اخلاق براساس اشم وهو، فورمول فلسفی دینی اشوزرتشت بیشتر میپروراند.

افلاتون به روح کاینات یاجهان آفرینش معتقدمیباشدوباوری داردبراینکه ازماهیت خویشتن ناآگاه است. این گفته توجیه گئوش اوروان اوستاست که سرجمع ارواح جهان آفرینش وازروح مطلق مینوی جداست. قطع‌نظرازاینکه اوستا بطورشاعرانه آنرا صاحب آگاهی توصیف نموده، بظاهرازخویشتن ناآگاه است. دراینکه افلاتون مفهوم این موضوع رابدرستی استنباط کرده تردیدرواست، زیرابیاناتش درتوجیه آنگاهی مبهم است.

گفتار افلاتون مبنی براینکه جهان آفرینش یا جهان جسمانی تجلی خداوندیست وشایسته ستایش میباشد، مفهوم آیین اوستائی است. مندرجات اوستا آن را توضیح وزرتشتیان درزندگی روزانه دینی ومراسم مقدس آنرا نمادهورا دانسته وبا عقیده راسخ انجام میدهند. افلاتون درآنجا که گویدخواست روح، نیل به کمال بیکران مطلق خداوندیست، درتوجیه ذات فروهر یا نفس رسای نیرومند بیکران صحبت میدارد. باز افلاتون حکمت ذهنی زرتشتی را بازگو میکندآنجا که گوید روح، دل وتن یا باصطلاح اوستا اوروان، منشگهه وتنو، هستی انسان را تشکیل میدهد.

افلاتون درموردنیکی بدرستی بحث نکرده، لیکن شاگردش ارسطوچون استاد خویش دانشمندانی، ظاهراً بواسطه تماس نزدیکش با ایرانیان که استادواقعی این بحث فلسفی بوده اند آن را بطورقطع ودرستی میپروراند. جالب توجه است که بیانات ارسطودرتعریف آن تقلیدنزدیکی است به اشم وهواصل اوستائی آن. باید دانست آموزشهای اشوزرتشت که بر ۱۲هزار پوست گاو بخط زرین نوشته شده بودودر کتابخانه شاهی محفوظ بود از اسکندرگجستک خواست آن را به یونان منتقل سازد.

ارسطوگوید(۱۴) هدف مردم درکارخویش قسمی ازنیکی است که آن وهواوستائی میباشد. دربین نیکیها بهترین نیکی موجوداست وآن وهووهیشتم اوستائی است. بهترین نیکی ازتجربه خوشبختی بدست میآیدوآن اوشتا است. بهترین نیکی دراجرای روح نیکی میسراست وآن مفهوم اشم میباشد. تجربه خوشبختی درصورت پیروی راستی ازبهر راستی امکان دارد. این جمله مفهوم واقعی "اشائی وهیشتائی اشم" اوستا میباشد بیان مذکورتفسیردرست فورمول اشم وهواست.

اینست جوهرآنچه راکه ارسطودرکتاب اول اخلاق بحث میکند، بقیه مندرجات کتابها درموردفضیلت ورذیلت میباشد ومعتقداست فضیلت نتیجه میانه روی است و رذیلت نتیجه افراط وتفریط نسبت بصفت وکیفیت ویژه ایست. کتاب سوم دینکرد مجموعه ازفلسفه ودانش باستانی براساس مندرجات اوستاست، فضیلت ورذیلت را به همان نحوویا اصطلاحات خاص ایرانیِ پَتمان، فَرَهبوت، ائی بی بوت، به ترتیب بمعنی میانه روی، زیاده روی واندک روی تعریف مینمایدکه افراط وتفریط میباشد.

نویسندگان کلاسیک مانندپلوتارک، پلینی واسترابودرمورددین ایرانیان فراوان نوشته اندوبنوشته های زیاددیگران هم اشاره کرده اند. از آن نوشته ها چنین استنتاج میشودکه ایرانیان باستان درکلیه موضوعات دانش و فرهنگ، ادبیات فراوان داشته اند. پلینی ازقول هِرمیپوس اشعارمیداردکه سرودهای اشوزرتشت دومیلیون بیت بوده است(۱۵)

چنانکه گفته شد گسترش و توسعه مهرپرستی که آبشخورش از زرتشتیگری است، بواسطه نیروی شاهنشاهان هخامنشی، تقریباً در همه جهان باستانی با حرارت و ذوق وشوق پیروی میشده است. درنخستین بند مهریشت، اهورامزدا ایزدمهر را همپایه خویش قرار میدهد. درآنجا چنین آمده: "ای اسپنتمان هنگامیکه من مهرپیوندگار چراگاهان را بیافریدم اورا درشایسته ستایش بودن، درسزاوار نیایش بودن، متساوی با خودمن که اهورامزدا (هستم) بیافریدم" بنابراین شگفتی نیست که پادشاهان و اپسین هخامنشی آن را برسایر ایزدان و ستودنیها رجحان بخشیده درصف اهورامزدا قرار میدهند.

درسنگ نبشته داریوش وخشایارشاه، ایزدان را بنام بغ و اهورامزدا را والاترین همه قرار داده است. لیکن درسنگ نبشته اردشیردوم وسوم نام میتره یا مهردرردیف اهورامزدا قرار داده شده ونام اناهیته یا ناهید درکتیبه پادشاه قبلی ذکرگردیده.

بنظر میرسد سیستم فلسفه بلندی که اطراف نامهای ایزدان بوجود آمده، بدوره هخامنشیان نیز سرایت کرده وهریک مکتب خاصی ازخودداشته اند. چنانکه گفته شد افلاتون وارسطودیگران سه سیستم فلسفه مینوی وابسته به فروهر، اشا وهروتات و امرتات را از ایران اقتباس وبه یونانیان تعلیم میدهند.

مهرچنانکه دیده میشود، ایزدحامی خاندان هخامنشی بوده ودرسنگ نبشته های داریوش وخشایارشاه، نام رتام یا اشم نیزآمده که مظهروالاترین راستی وقانون مقدس درطریق مینویست. بنابراین بطورصریح نمیتوان گفت که مهرپرستی دردوره این پادشاهان بزرگ بگسترش ونفوذخودآغاز کرده باشد.

خشایارشاه درکتیبه خویش درمورد استقرار آئین ورجاوند راستی بنام رتام یا اشم، درسراسر کشورخودصحبت میکند. درگوشه جنوب شرقی ساختمان تالار بزرگ تخت جمشیدشش لوح سنگی منسوب بخشایارشاه کشف گردید. ازجمله مندرجاتش چنین است: "خشایارشاه گوید... بین کشورهای مفتوحه بعضی اروا حخبیث را میپرستیدند ... درعوض آنها را به پرستش اهورامزدا دانای مطلق ورتام والا (ارت - ارتام) آیین مقدس راستی وادارکردم."

چنانکه بنظر میرسد، غیرت مذهبی، پادشاه بزرگ را واداکرده که گمراهان را بستایش خدای راستین مجبورکند. اما آشکار است، غیرت وحمیت را بدون تشخیص و تمیزدرفرمانهای خودبکار نمیبرده اند. شاهنشاهان هخامنشی، نسبت بکلیه مذاهب رسمی ونیک بردبار وفراخی حوصله وسعه صدرداشته اند. کورش بزرگ معبدکلیمیان را

در اورشلیم ازنوبساخت ودا ریوش معبدپته را درممفیس بنا نمود .البته بمنظـــور گسترش آیین مقدس خویش ،تبلیغات آرام وباصفا را پشتیبانی میکرده اند .

مهرمظهرقدرت آسمانی وجلوه آن برزمین است .لذا ایزدحامی خاندان بزرگ هخامنشی‌میگردد ،که‌درزمان خویش بربخش مهم جهان آن روزفرمانروائـــی داشتند . مهرعلاوه برمظهرقدرت مینوی بودن،برفضایل دادوشفقت نیزدلالت میکرد . چون رنگ داد ورنگ شفقت آبی قلمداد شده ،رنگ مخلوطی ازهردو،ارغوانی است . این است انگیزه‌ئی که‌ردای ارغوانی رنگ نشان شاهنشاهی گردیده ونخستین بار بوسیلهٔ شاهنشاهان هخامنشی اختیارمیگردد .

گردونه‌با شکوه مهر ،بطورمجلل وبااحترام روان میگشت وکسی درآن نمی‌نشست . باپارچه‌ارغوانی رنگ گرانبها پوشیده میشد . دیوکریسوستوم ازاهالی پروس در تاییدا ینکه‌گردونه مهرکاینات ،خودمهراصل راستی وداد وقانون است ،حقیقـــت واقعی‌را ضبط نموده است .اسب‌سفیدکه گردونه مینوی را میکشد ،روح‌برنده‌ی‌گردونه یاخودخداست که‌برکاینات حکمفرماست . درمهریشت آمده‌که‌چهاراسب‌گردونه مهر را میکشدکه‌بمعنی‌چهارفروزه‌اصلی فرمانروائی مینویست وآن نیکخواهی،آییـــن راستی،دادیا وظیفه‌شناسی یاخویشتن‌داری میباشد .

پلوتارک بیانات مشروحی درموردمهردارد .بگفته‌اومهر ،ایزدراستی،پیروزی، یاورمینوی،ایزدنوروروشنائی ،سزادهنده‌نا راستی ودروغ‌است . پورفیری‌درتایید گفته‌های پلوتارک گوید " بنا برآموزش اشوزرتشته‌هرمزدفروغمندترین نورمی‌ماند وگنا همینوتاریکترین ومهرما بین هردو ،ایرانیان مهررامیانجی وواسطه‌خوانند ." پورفیری دراینجا اشتباها" هرمزدرابجای سپنتا مینوگرفته‌است . منظورازایـــن گفته‌بی‌تردیدآن است که‌مهرایزد ،مظهرراستی ومحبت ، دربرخاستـــن ارواح از محیط تاریکی وگناه وپیشرفت بسوی محیط نورو‌راستی وفضایل منسوب‌به‌یاورمینوی است .

دکترادلفراپ[۱۶] نوشته‌های نویسندگان کلاسیک را بدین روش خلاصه میکنند "مهر بعنوان نورمینوی درهمه‌جا حاضر ،همه‌چیزرا میشنودودرهمه‌چیزنفوذمی‌کند .بعنوان ایزدنور ،پاک وراست ودیده‌بان راستی مردم است . مخالف‌دروغ‌ونا راستی است وآنها را سزا میدهد . بعنوان ایزدتاروما رکننده‌ی تاریکی،همارە‌پیـــــروزگـــرو بشا یستگان پیروزی می‌بخشد . بنا براین اوراستوده‌وازاواستمداد می‌جویند .

راپ دردادامه‌سخن خویش ،بدرستی وبحق اظهارمیدارد‌که‌ارتباط مهـــربـــا خورشید ،نه‌آنکه‌آن رانمادفروغ‌مینوی قرارمیدهد ،بلکه منظورآن است که‌نیروی مینوی بوسیله‌ی آن بجلوه میپردازد .

محل شگفتی است که گفته های مذکور در مورد مهر، با مندرجات مهریشت و بخش دیگر اوستا بسیار نزدیک میباشد. آداب و تشریفات مرموزکه در اطراف مهر بوجود آمده، گویا در مراسم و تشریفات فراماسونی با دامه حیات میپرداز د. اما چنانکه گذشت آنچه بنام مرموزشناخته شده، پرستش والاترین هستی اهورامزدا، بنام مهر و هواخواهانش همان خدای زرتشتیان را بنام مینوی دیگر میپرستند.

چنانکه گفته شد، بنظر میرسد، در زمان هخامنشیان، مهرپرستی بین ملل بسیاری نفوذ میکند. پیشرفت آن از سوی مشرق تا بهندوستان میرسد و مردم آنجا به پرستش مهر و ساختن معبد مهر میپردازند. همچنین در آسیای غربی ودیاری که در تماس رومیان واقع میگردد، بگسترش میپرداز د. فرمانروایان ایرانی بویژه هخامنشی درکاپادوسیا، پونتوس، فریگیا وسیلیسیا فرمانروائی داشته اند. بزرگترین همه خاندانهای پونتوس، بطورعمیقی با دین مهرارتباط داشته اند. وجود نام زیاد مهردادد رمیان آنها دلیل بارزی برحقیقت گفتار بالاست.

میگویندآوارگان سیلیسی، مهرپرستی را میان رومیان رواج داده اند. لیکن تردیدی نیست که پایگاههای نظامی رومیان یا لشکرکشیهای آنان در آسیای غربی موجب تماس با بومیان و مشاهده تشریفات مرموزوسمبولی مهر میگردد. زهدو وظیفه شناسی و انضباط بومیان درزندگی وانجام تشریفات مرموزوموثر، تاثیرات ژرفی برآنها وارد میسازد. چنانکه پمپی فرمانده سپاه رومیان درلیسیا حدود ۶۷ سال پیش ازمیلادبه انجام تشریفات مکتوم مهر میپرداز د. بسیاری از اتباع آسیائی رم ونفرات پادگانهای آنها درسراسر استانهای اروپائی وآفریقائی آن پراکنده و موجب میشوندگروه بسیاری ازجمعیت آنجا پذیرای آیین نوگردند.

بیقین چیزی جالب توجه دراین دین ایرانی موجب میشودکه دراستانهای دور افتاده وبین ملل متنوع با تمایلات گوناگون بآسانی روائی یابد وتقریبا "سراسر قاره اروپا وآسیا وآفریقا رادرپایان سده سوم میلادی فراگیرد. دیوکلیتن بسال ۳۰۷ میلادی مهرپرستی راکه درامپراتوری رم ۲۴۰ سال ازعمرآن گذشته بود، مذهب رسمی کشوراعلام ومهرراحامی آن قرار دهد.

بهرحال حریفی بنام مسیحیت واردمیدان میگردد. هنگامیکه قسطنطین امپراتور بیزانس، بدین نصارا ارشادمیگردد، مسیحیت تقویت یافته، جای مهرپرستی را بتدریج اشغال مینماید. اما این امربآسانی صورت نمیگیردوتا مدتی درازمخالفت سختی ادامه می یابد. زیرا ژولین (۳۶۰میلادی) امپراتورنیرومندرم مهرپرستی رادوباره مذهب رسمی کشوراعلام مینماید. ولی بواسطه مرگ نابهنگام اودرمیدان پیکار با ایرانیان، مهر پرستی پشتیبان بزرگی راازدست میدهد.

بالاخره درحدودیک سده کشمکش سخت، مسیحیت با جرح وتعدیل واقتباس هائی

از آیین مهرپرستی،آن راازمیدان خارج وخودرادراروپا مستقرمیسازد.دین مهربنام دین مسیح وجشن کریسمس واپستر،جشن انقلاب زمستانی واعتدال بهار که کنایه ازتولدمهرپس ازشبهای تاریک زمستان وشب یلداوکسب جلال بهاری در کایناتی که برآن حکمفرماست بنام جشن مسیحیان تبدیل میابد.

دین اشوزرتشت درچین

درحالیکه دین اشوزرتشت درمیان ملل دیگربگسترش وادامه حیات میپردازد، باید دیدچگونه تاسده های میانه دین مهم چین بشمارمیرفته. آقای فاروقی در مقاله جالب خویش درژورنال تهران ۱۹۳۷درموردزرتشتیان چین حقایقی را با گفته های دیگران ذکرکرده که اینک خلاصه میشود.

کتاب کهن چینی "سه ئی پ نین پا و" درگفتارخویش درموردایران ودین زرتشتی گوید "....اشوزرتشت اصو ...یم ودین خودرا برقرارمیسازد.او دانائی روشندل ایران میباشد." کتاب مذکوربس ... ۸۸۰ میلادتدوین وآن سالی است که کنفوسیوس دانشمندبزرگ چین متولدمیشود.

بنظرمیرسدکه شهرت جلال کورش بزرگ که موجب عظمت ایران گردیده به چین نیز رسیده واین نظاردانشمندان آنجا بسوی نیروی مذکورکه چهارنعل بسوی پیشرفت میتاخت متوجه میگردد.

بهرحال ازگفته مذکورمنظوراین نیست که اخبارایران ودین مقدس پیش از آن زمان بچین نرسیده است. قبلا" درموردپژوهشهای کهیارجی ونفوذمذهب و فرهنگ ایران درچین درروزگارپیش ازتاریخ صحبت شد،پژوهشهای بعدی درنوشته های چینی حاکی است براینکه نفوذمذکور،تاسده های میانه ادامه داشته است.

بنظرمیرسددین زرتشتی به ورودبچین بنام " پای هواُو" یعنی دین آتش معروف میگردد. لیکن نامش بزودی اصلاح وبه "هوهین" نامورمیشودیعنی دینی آسمانی یا دین خدای آسمان.این مطلب درکتاب "یاوکوئن"[۱۷] مولفه ۱۱۳۱میلادی درزمان سلطنت چوهینگ ازخاندان نن سونگ تصریح گردیده وگویدواژه هین ترکیبی ازتین بمعنی آسمان یا خدای آسمان میباشد.

نویسنده نامبرده سخن خودرا چنین ادامه میدهد،اسم خدا درکتاب بودائی "موسین چاولو"[۱۸] میباشد. این خدا سرسپرده ئی بنام " سیوت... " داردکه دین بودائی را مطالعه وخودرادرایران دانشمنددین ساخته .بعد... رشادبه چین میرود.

نویسنده درنوشتن نامها،بظاهرمرتکب اشتباهات گردیده... . "سواوله تچه " ظاهرا"بایستی سروش باشد. کهیارجی که ذکرش گذشت درموردنفوذاصول سروش واشباع مذهب چین ازآن سخن رانده است. اما معلوم نیست چرا نام ایزدبرنام اهورامزدا

یا هرمزدکه بصورت خورمزدا تا زمان کبلای خان نوه چنگیزدرچین زنده بوده ومارکوپلو ازآن صحبت میدارد پیشی گرفته است . آیا امکان داردکه زمانی سروش پرستی، مانند مهرپرستی بعنوان دین جداگانه زرتشتی درچین شایع شده باشد؟ بیقین ـ چنانکه باحتمال ضعیف مهرپرستی درچین نفوذکرده ومانندمغربزمین پشتیبانی پادشاهی را بدست آورده باشد. باوجوداین نام سروش اغلب اوقات با نام اهورامزدا یا هرمزد مربوط بوده وامکان ندارد نویسنده نتوانسته آن را با نام والاترین هستی خدای یکتا فرق نگذارد.

اهمیت گفته بالا بیانی است در " یا اوکوئن" که هین نام خدای ایرانیان است و کلیه سخنانی که درموردهین نوشته شده راجع بدین زرتشتی میباشد. معنی واژه هین گفته بالارا بیشترروشن میکندوآن اینکه درکتاب "یوپین"[19] مولفه ۵۳۴ میلادی تحت واژه هین گویدکه هین یا هن بمعنی "هوچن" یعنی خدای بیگانگان میباشد. لذا برابر گفته صاحب "یا اوکوئن" منظوراز بیگانگان چنانکه دربالاآمده ایرانیان میباشد.

همچنانکه شکوه کورش بزرگ توحه خاص چینی‌ها را بدین زرتشتی جلب مینماید، ظهور خاندان ساسانیان موجب تشدیدروائی دین میگردد. چینی‌ها ساسانیان را "سن چن" نوشته‌اند. دین زرتشتی ازآن زمان درچین رونق بیشتری میگیردومعابدجدیدبرای پرستش بوجودمیآید.

بنابرمدارک چینی، هنگام طلوع خاندان "پی‌وی"(۲۲۱ ـ ۲۶۵م) مردم شمال، مراسم وتشریفات با فتخارخدای آسمان مردم بیگانه انجام میدهند."

منظورازمردم بیگانه ایرانیان است. سن سوم درکتاب خویش ژاپن (ص ۸۱) آن راتاییدوگویددردوران پادشاهی "وی" مناسبات دوستانه بین چین وایران برقراربوده است. سالیان بعددین زرتشتی درزمان پادشاهی خاندان "تن لینگ" و "پس وی" رونق بیشتری میگیردو "پادشاهان خاندان شمال آن دین را می‌پذیرند."

در" لی‌ئی‌تچه "هفتمین جلد "سوئی‌چو" آمده‌که شاهان خاندان "هی‌اوتسی" درسده ششم میلادی، هنگام انجام تشریفات دین بیگانه، اغلب اوقات ازمردم بیگانه (یعنی ایرانیان) استمدادمیجستند. نویسنده چینی " تچن یوئن" اشاره به متنی کرده گوید " امپراتورهی‌اوتچوآ زخاندان هی‌اوتسی‌که بسال ۵۷۶ میلادی براورنگ شاهی می‌نشیند، بحدی بخدایان (منظوریزدان) بیگانه علاقمندبوده که هنگام فدیه ونیازبه افتخار آنان مینواخته ومیرقصیده. (رقص ونواختن ازتشریفات چینی‌است که‌دردین نووارد میشود.)

دین زرتشتی درچین چنانکه گذشت بنام هوهین یا پرستش خدای آسمان معروف بوده ورونق آن دردوره سلطنت خاندان "تنگ" درچین نمودار است.[20]

بنا برمدارک چینی، معابدفراوان زرتشتی درزمان پادشاهی‌خاندان تنگ درچین وجودداشته‌که‌چهارتای آن درپایتخت چین شرقی ودوتا درپایتخت چین عربی میبوده درجلدسوم "لینگ کینگ سن کی" که‌درژاپن[۲۱] نگهداری میشودآمده‌" درشهر "سو" پایتخت چین شرقی،بخش "پوتچنگ فنگ" معبدزرتشتی است "ودرادامه سخن گوید " درشهرمرکزی هونان معابدزرتشتی موجوداست .... .دردوپایتخت و شهرهای کناربیابان دین زرتشتی جلب‌توجه مینماید. "

خبردردست درموردشهرهونان آنست که‌سالی یکبار با تشریفات ویژه‌ئی قربانی درآنجا بعمل میآید،گویا چنین تشریفات ومراسم مربوط بمهرپرستی و دال برپیروزی برنفس میباشدویا چنانکه‌گفته‌شدازمراسم چینی‌است که‌دردین نو داخل میگردد.

امکان داردبعضی ازمعابدمذکوربوسیله‌رهگذاران یاساکنان زرتشتی‌چین بناشده‌باشد. چنانکه‌شاهزاده‌پیروزکه‌چینی‌ها اورا "پیلوسه" مینامند، چون تاج وتخت پدری راازدست میدهد، بچین مهاجرت وبسال ۶۷۷میلادی آتشکده‌ئی درآنجا بنا مینمایدکه‌بنام معبدایرانی نامورمیگردد. همچنان پارسیان نیزپس از اضمحلال ساسانیان هنگام مهاجرت بهند،شالوده‌نخستین آتشکده‌را ریخته‌وبیاد شاهنشاه‌ایران بنام ایرانشاه‌نامورمیسازند.

بیشک اغلب‌آتشکده‌های زرتشتیان درچین، مختص بزرتشتیان چینی بوده که‌جمعیت آنها چنانکه‌گذشت اجتماع بزرگی راتشکیل میداده‌است. آثاردینی زرتشتیان درچین حتی هنگام پادشاهی‌کبلای خان بزرگ درپایان سده ۱۳میلادی‌انظار را بخودجلب‌مینموده‌است.

بنا برپژوهشهای دکتر" اَت سوجی اَساهیکَه‌گَه " استادزبانهای قدیم دردانشگاه توکیو،ظاهرا"بواسطه‌غلبه‌نفوذدین زرتشتی درایران بسیاری ازاندیشه‌های ایرانی درسده‌نهم میلادی به‌ژاپن نیزواردمیگردد.

جهانگردنامی مارکوپولوکه‌دراواخرسده ۱۳میلادی چندسال دردربارکبلای‌خان نوه‌ی چنگیزخان میزیست، بیانات جالبی ازملاحظات خویش درموردمذهب مغولها درچین بیادگارگذاشته‌است. بگفته‌اوآنها بیک خدای مطلق آسمانی بنام خورمزدا معتقدوروزانه‌جلوآتش درحالیکه‌بوهای خوش برآن دودمیشودبه‌بندگی میپردازند. کسانیکه‌واردربارپادشاه‌میشوندبایدروبندبرصورت داشته‌باشندکه‌همان پنام زرتشتی‌است .بیگانگان پس ازغسل وتطهیربادودبوهای خوش بحضورخان بارمییابند چنگیزخان رابنام بوخت یعنی نجات یافته‌یادمیکنندکه‌واژه‌ایرانی‌است .پول دولتی‌را "پائزه"مینامندکه‌صورت اوستائی‌آن"پائسه" وبمعنی چاپ برجسته میباشد. پیسه‌هندی بمعنی پول ازهمان ریشه‌وبوسیله‌فرمانروایان تورانی‌قدیم بهندراه یافته‌است.

گفته های مارکوپولودرموردعادات ومراسم ترکها ومغولها همان مراسم زرتشتی است که بین آنها باقیمانده .پیش ازپایان این گفتار مبنی برنفوذدین زرتشتیان درمیان تورانیان،ذکراحساسات ایرانیگری خاندان شاهنشاهی بابربنیان گزار سلسله‌کورگانی درهندمهم است ،که‌حامی فرهنگ وزبان پارسی بوده‌وهنگام تاجگذاری نام ایرانی اختیارمیکرده‌اند .اکبربزرگترین پادشاه آن خاندان ، تمایل خاصی بدین ومراسم وجشنها وتقویم ایرانیان باستان داشته‌است .

بایددانست ترکها وهونهای مجارستان امروزه‌نیزارتباط قدیم را با دین اشو زرتشت فراموش نکرده‌اند . جرایدترکیه‌درسالهای پیش مسائل ارتباط خودوهونها را با ایرانیان باستان بویژه‌سنت های آنها وواژه "ایستن" که‌بی‌تردیدشکل مسخ‌شده‌یزت یایزدان ایرانی است موردبحث قرارداده‌بودند .

دین هونها ومردم نواحی‌طی دوره‌هایی‌زرتشتی‌بوده

چنانکه‌گفته‌شدهنگام ظهورزرتشت ،بزرگترین دشمن‌دین ،پادشاه‌خیه‌اونیس بود که‌ارجاسب نام داشت .انگیزه‌مخالفتش با دین جدید،وفاداری نسبت بدین کهن بود که‌شاه‌گشتاسب شهریار ایران‌نیزهمان‌را پیروی‌میکرد .مخالفت اوجستن‌بهانه‌ئی‌بود برای‌پیکار باگشتاسب،والادرمورددین‌این‌همه‌جاروجنجال راه‌نمیانداخت . (یادگار زریران۲و۳)ارجاسب درپیکار باگشتاسب جان خودرا باخت ومردم خیه‌اونیس بنا به تبلیغات شاه‌گشتاسب دین‌اشوزرتشت را پذیرفتند . (یشت ۵-۱۰۹) .

مندرجات اوستا ویادگارزریران ازکتب پهلوی،ارجاسب را پادشاه‌خیه‌اونیس میشمارد .مندرجات فروردین یشت(۱۰۰)وزامیادیشت(۸۶)حاکی‌است براینکه‌گشتاسپ درپشتیبانی‌دین اشوزرتشت دربرابر دشمنی‌هونها نیز ،بدفاع برخاسته‌است.بسا وجود این روشن نیست که‌منظورازهونها ،همان مردم‌خیه‌اونیس باشد .اگرواژه "هونه‌وَ" اوستا درجمله "هونه‌وَوَئِسه‌کیَه" بنا بزعم‌استادبلسارا منظورملت یانژادباشدونه واژه‌ئی‌که‌معنی‌مراقبه‌وتفکریاخاندان رابدهد ،هونها ملت بسیارکهنی‌هستندکه‌تحت فرمانروائی‌ویسه ،عموی‌افراسیاب وپدرپیران سپهدارا وزندگی‌میکردند .

توس پسرنوذرپادشاه‌ایران ازایزداَرَدْوی سوراَناهیته‌برای پیروزی‌برموُن ویسه درخواست‌کامیابی‌مینماید .همینطورآنها نیزبرای پیروزی برتوس‌ازآن ایزددرخواست کامروائی‌رادارند .میدان کارزار ،درگذرگاه‌خشتروسوک بالای‌کنگدژ ،ساخته‌سیاوش میباشد . موقعیت آن بنا برپژوهش دارمستتردرشمال غربی‌ازبکستان است .چون موقعیت خیه‌اونیس رانمیتوان دورتراز بلخ ،محل روائی‌دین‌اشوزرتشت قرارداد ،

هون ویسه را با یستی مردم خیه ا ونیس یا همسایه نزدیک آنها دانست .
نویسندگان کلاسیک از "شیا ا ونیته" صحبت مینمایند .بزعم دارمستتر خیه ا ونیس میبا شد و مینویسد نزدیکیها ی گیلان بوده ،ا ز لحاظ مجا ورت خیه ا ونیس به بلخ ، دارمستتر با یستی در اشتباه با شد و یا آنکه شیا ا ونیته را از مستعمرات دور خیه ا ونیس بایدشمرد .

چنا ن بنظر میرسد دانشمندان درمورد اصل مردم مجا رستا ن یا هونگری که ذکرش در ا وستا و سا یر نوشته ها ی دیگر آمده هم رای نیستند که از خلاف مردم خیه ا ونیس یا هونها میبا شند .بعضی از آنها مانند دکتر ژهنکرا کسونی معتقد است مردم مجا رستا ن ، مسلماً" از مردم آسیا نبوده و با نژاد ترک و هون نسبت ندا رند .قبیله ئی بنا م "ا نوگور "بر مردم هونگری یا مجا رستا ن غا لب میگردند و نا م خود "ا نگور "را بر آنها منسوب میدا رند که سپس هونگر میگردد ،مردم مجا رستا ن که در ا صل فینی هستند ،قدرت را ا ز دست آنها گرفته ،تا بع خویش میسا زند . دکتر کرا کسونی دین مردم ا نوگور را که زرتشتی بوده ا ند میپذیرد و ا ظها ر میدا رد فرهنگ ا شکا نی و سا سا نی را با رث آ ورده ا ند .

با وجود این پروفسور زجتی با نظریه دکتر کرا کسونی در مورد اصل نژاد مردم مجا رستا ن موا فق نیست . نظریا تی که عنا صر فینی ،وگول ،ا ستیا ک ،زوریو ،چرمیس ،چووس در خون مردم مجار مخلوط ا ست ، میپذیرد ،لکن ا صرا ر میورزد که ترکیب مهم مردم مجا رستا ن ا ز هونها ست و عنصر ذا تی تکذیب نا پذیر هون را که در عروق آنها جریا ن دا رد نمیتوا ن انکا ر کرد . اکثر دانشمندا ن با نظریه پروفسور زجتی موا فقند . چنین بنظر میرسد که هونها در دورا ن تا ریخی با طرا ف و منا طق دور و دراز پراکنده میشوند از سوی مشرق تا به کا نسو در چین و از مغرب تا به کزاکستا ن در شوروی پیش میروند در حدود سده دوم پیش از میلاد ،دسته شرقی آنا ن در چین معروف به "یوئیچی "ا ز فشا ر "هیا ونگ نوس" ببخش شما ل غربی هندوری آ ورده تا هفتصد سا ل در آنجا بفرما نروا ئی میپردا زند ،ولیکن به پیروی دین زرتشتی ا دا مه میدهند . دسته دیگر به منطقه ا ورا ل و سپس به مجا رستا ن (هونگری) پیش میروند ،و عنا صری با خود میبرند که در طی زما ن مردم آنجا را در خود مستحیل میسا زند .

مردم مجار در اصل ا ز "مگیا ر (۱) "تشکیل یا فته ا ست . نظریه دیگر آنکه آنها از نسل سوارا ن صحرا گرد و چادرنشینا ن آلتا ی و صا حب عنا صر ترکی میبا شند ،که با زنا ن "ا وگرائی" ا زدوا ج نموده گویش آنا ن را ا ختیا ر میکنند و در سده نهم میلادی بدشت مجا رستا ن و اردو اقا مت میگزینند . بگفته گیبون[22] ترکا ن آلتا ی زرتشتی بوده ا ند .وا مبری در مورد دین

۱- مگیا ر احتما لا" ترکیب یا فته ا ز واژه مگ و یا ر می با شد که مفهوم آن دوستدا ر مغ ا ست .

مگیا رگوید[۲۳] "مگیا ربا روحا یرا نیجها ن زرتشتی چنا ن سرشا ربوده‌ا ندکه‌ا زحیث فرهنگ وا دب ا زا روپا ئیا ن هما ن رتبه‌برترمیشوند."ا رپا دگه‌کشوردا نــوب را برا ی خویش تشکیل میدهد ،درحکمت سیا سی خویش ا زفرهنگ پا رسیا ن مددمیجوید که‌منا طق ا ورا ل وولگا ا زنفوذش متا ثرشده‌ا ند . . . .درشما ل قفقا زهم فرهنگ سا سا نیا ن حکمفرما بوده‌ا ست .

بنا برآ نچه‌گفته‌شدقلمروپهنا وریا زچین تا به‌قفقا زونوا حیا ورا ل وولگا تحت نفوذفرهنگ ا یرا ن با ستا ن ودین زرتشتی بوده‌ا ست . کولوما ن نیما تی ا زقول منا ندرگوید[۲٤]که‌ترکا ن درسده‌ششم پیرودین مغا ن بوده‌ا ند .ا بن رستا ح نیز به‌ا ین حقیقت که‌درسده‌دهم میلادی‌هما ن دین را پیروی میکرده‌ا ند ،ا شا ره میکنند چون"ا رپا دموسس وبا نی هونگری یا مجا رستا ن درمنطقه‌دا نوب ،ا صلا" ترک نژا د بوده ،کولوما ن گفتا رخودرا چنین بپا یا ن میرسا ند ، "برا ستی بحقا یق مذکور متقا عدم وا حسا س میکنم طبق روا یا ت وسنن نیا کا ن ،نیروی ذهنی ما ا زخون سیتیا ن سیرا ب وروح‌ما ا زآ یین مقدس زرتشتیا ن سرشا رگردیده‌ا ست .پروفسورزجتی حقیقت دیگری برآ ن ا ضا فه‌کرده‌گویدکه‌ا گرچه‌بلغا ریها ا ینک بزبا ن سلویک صحبت میکنند لیکن آ نها نیزدرا صل صا حب عنصرهون ونیا گا نشا ن زرتشتی بــوده‌ا ند .دا نشمند جها نگردوبا ستا ن شنا س نا می،آ رل ا ستین پس ا زپژوهشها ی زیا دگوید "کلیه‌آ ثا ر برتا ثیرا ت عمیق نفوذفرهنگ ا یرا نی برملت ها ی سیتیا ن ،هون،یوئی‌تسی وسا یر چا درنشینا ن هما ن نوا حی دلالت دا رد .

بگفته‌ما روس جوکا ئی نویسنده‌مجا رستا ن،دین قدیم مگیا ردین ا وستا ئی‌بود[۵] ومردم‌مگیا ربا مردم‌کهنا وستا ئی تما س بسیا رنزدیکی دا شته‌ا ند .گفتا رجا لب توجه وا مبری‌که‌ذکرشد ،با زبصورت دیگرچنین تکرا رمیکند . "میتوا ن گفت که‌رهبرا ن مگیا ر آ نقدربا روحا یرا نی سرشا ربوده‌ا ندکه‌ا زحیث ا دب برا روپا ئیا ن هما ن مقام رجحا ن دا شته‌ا ند . " ودرجا ی دیگرگوید "مگیا رهنگا م مها جرت به‌مجا رستا ن کنونی‌با نگیز[۵] نفوذفرهنگ ا یرا نی ا زپیروا ن مذهب ا شوزرتشت بوده‌ا ند . "

پروفسورزجتی با پذیرفتن تا ثیرا ت سنن فینی برطبقا ت عا مه‌مردم مگیا رگوید که‌طبقا ت دا نا ورهبرمگیا ر ،تمدن زیبا ومتنوع وپا کترپا رسی زرتشتی را ا ختیا ر مینما یند .فرا نسیس کا لی گوید[۲۵] "مگیا را زنسل سیتیا ن تورا نی با ستا نی‌ا ندوبین مردم ا یرا ن خا وری مستحیل شده ، بتدریج آ یین ومرا سم زرتشتی را ا ختیا روآ ن را درمیا ن قبا یل دیگرخود گسترش میدهند .

نظربچنین عقا یدا ستوا ر ،طبیعی ا ست که‌دا نشمندا ن مجا ردین پا ک زرتشتی را با صمیم قلب مطا لعه کرده ،نفوذتمدن بلندآ ن را ا ستنبا ط میکنند .بطورمثا ل

کولوما ن نیما تی که ذکرش گذشت درکتا ب خویش گوید[۲۶] "جریا نا ت آ موزشها ی ا شو زرتشت ودا نش مغا ن جا ن وروح مگیا ررا درآسیا سیرا ب میسا زد. دا نشی که گونگسه چینی ،بودا یهندی، ا رسطووفیثا غورث یونا نی ا زسرچشمه‌یآ ن بهره مند گردیده‌ا ند. " چا رلزبزونی[۲۷] دردیبا چه کتا بش درموردا رزش با وری دینی‌وا خلاقی زرتشتی گوید "... وآ ن لازمه مهم ا جتما ع متمدن وبزرگترین سرچشمه‌یخوشبختی برزمین ا ست که‌هما نندنزدیکی ها بهشت دا رد. "

"لوئیس بلکا ن ئی‌سزه‌بو" درکتا بش بنا م عقا یدوا فسا نه‌ها ی با ستا نی ، ا شوزرتشت را بزرگترین مردبا ستا نی میشما رد. تئودوردوکه‌نویسنده‌کا رنا مه کوروسی‌کسومه‌ا شوزرتشت را کهن ترین بودا (روشندل) میدا ند. آ لبرت‌کوا تس گوید[۲۸]" دیدزرتشت درموردرحما نیت روشنترا زبودا ی گوتما بوده ،بنا برا ین برا ی ما گروه مگیا ر ،شا یا ن ا همیت ا ست که‌درمورددین ا وبه‌پژوهش پردا زیم".

درپا یا ن سده‌دهم میلادی آ نگا ه‌که‌ستیفن پا دشا ه مجا رستا ن (۹۹۷–۱۰۳۸ م) دین نصا را می‌پذیرد ،توده مردم‌به‌پیروی شهریا رخویش مسیحیت ا ختیا رمینما یند. دین نودرآ غا زپذیرش،تحت ا لشعا ع وا قع میگردد.طبقه‌ا شرا ف‌ونجیب زا دگسا ن قسمی ا زدین زرتشتی را پیروی میکنند. چا رلزبزونی که‌ذکرش گذشت گوید "بگفته‌فا درکلمنس مسیحیا ن کتا ب دینی زرتشتیا ن را بحدی گرا می میدا رندکه آ نرا ما نندگرا نبها ترین دا را ئی خود حفظ میکنند. "

پروفسوررزجتی درخا تمه‌گفتا رخودگوید "نیروی قدیم مگیا روروحا شوزرتشت هنوزدرمسیرخودجا ری ویکدیگررا میجویند...چه میشدکه‌گروه مگیا را مروزی،ندا ی ا شوزرتشت پیغمبربا ستا نی را می‌شنیدند. "

پا یا ن گفتا ر

عد

با ا ینهمه‌پژوهش وبررسی طولانی،ا نتقا دکننده‌با ا نصا ف‌با یدبحقیقتی‌متقا گردد که‌دین پا ک ا شوزرتشت ، طی روزگا را ن درا ز ،جمعیت فرا وا ن بشریت را به سوی خودجلب ودل آ نها را با ا نوا ع گونا گون فروغ روشن سا خته‌ودررا ه‌بسربردن روزگا رخویش،با زندگی‌بهتروشریفتر رهنمون بوده‌ا ست .

دین ا شوزرتشت هنوزنیزدرا یرا ن وهندومغرب زمین با جمعیت نا چیزی به حیا ت خویش ا دا مه میدهد ،ا خگرمینوی آ ن درسرا سرجها ن درسینه‌ها ی مردم ا فسرده گشته ،درا نتظا روزش نسیم دا نش ا فزا ئی ا ست که‌با زشعله‌ورگردد ،دا نشی‌که‌ا میدا ست روزی ما نندخودا شوزرتشت ، دلها ی مرده‌ورنج‌دیده‌بشریت جها ن ا مروزی را با وجد ونشا ط مینوی زنده‌وشا دما ن کندوروح خموده‌ا فرا درا با هلهله‌وشا دما نی زندگی

پا ک ورا ست بیدا رسا زد .

ا ینک با تکرا رگفتا ری که ا شوزرتشت پیا م آ سما نی خودرا با آ ن آ غا زنمودٌه سخن خودرا بپا یا ن میرسا ند .

پروردگا را با فروتنی‌تما م بندگی خودرا بتوپیشکش وبا روح سرشا را ز ا شتیا ق،بتونما زمیگزا رم ودرخوا ست دا رم ،بخش بزرگی ا زوجدمینوی را که ا زآن دا نا ترین ا ست ،بپا کترین روح بخشنده‌خودبخشیده ونیروی ا نجا م‌کا رها ئی‌که‌پسندرا ستی ودلخوا ه‌دا نش وجدا ن را ست ونها دپا ک ا ست ،پا یدا ربدا ری،تا شا دما نی بگیتی روی آ وردوروا نا ن به‌وجدو مسرت پردا زند . (یسنا ۲۸–۱)

زیرنویس گفتا ر فرهنگ ودین ا یرا نیا ن

1- Wonders of the Past,P.P.170-177,by W.W.Flinders. 2-Cults and Legends of ancient Iran and China. 3- Aurvat Dainghu.4- Khyaonis 5- Decline and Fall of Romen Emperor Ch.42,by Gibbon .6- Hieun Tsiang . 7- Haetumant . 8- Bhavishya Purana . 9- Ref. Zorastrian Magi in Bhavishya Purana,by,K.Sitaram. 10 - Vaishnavism,Sainavism. 11- Peri Diadochen ton Philosophon Proem 1 . 12- Schools of Ancient Philosophy,published by, The Christien Tract Society, London . 13- Fabricus Graeca Bibliotheca 4th edition P309 . 14- Nicomachean Ethics book I . 15- Pliny's Natural History XXX 1,2 16- Religion and Customs of the Persians and other Iranians . 17- Yao Koan . 18- Mosin Cheow Louo . 19- You Pien . 20- G.B.Sonsom's Japan,P.81. 21- جزو کتا ب I Tsun Tsoung Chow . 22- Decline and Fall of Roman Empire, Ch.52. 23- At the Cradle of Magiars . 24- Turktantetel,Budapest 1892. 25- A pogāni Magyarok Vallāsa,Budapest 1861. 26- Nmzetisegunk elvei Budqpest 1892 . 27- Magyarok Āzsiai emlék Budapest 1845 . 28- Christian Apology

آ غا زمسا فرتی‌که بمها جرت ا نجا مید

حدودسا ل ۱۱۱۰خورشیدی با نگیزه محرومیت ها ومحدودیتها ی طا قت فرسا ی که‌برزرتشتیا ن تحمیل میگشت دودخترجوا ن وزیبا ی زرتشتی‌که‌درخطرربوده‌شدن بودندبوسیله یکنفرجها نگردآ لما نی بهندفرستا ده میشوند .جها نگردآ لما نی‌دختر بزرگتررا که‌نا مش برما مجهول ما نده‌با رضا یت وا لدینش خودبزنی‌ا ختیا رمیکند ودخترکوچکتربنام پیروزه‌را به‌بمبئی‌میرسا ندکه‌بعقدا زدوا ج رستم جی‌پتل،بزرگ جما عت پا رسیا ن درمیآ ید .شرح‌مفصل ا ین وا قعه‌درصفحا ت ا ین کتا ب‌بنظرمیرسد .

پنجا ه‌سا ل بعدا یزدیا رکرما نی با تفا ق زن وفرزندا ن خودبرا ی حفظ نا موس با تغییرلبا س ا زکرما ن به‌یزدپنا هنده میشود .پس ا ز ا قا مت‌کوتا هی‌چون دوشیزه گلستا ن ششمین دخترش بسن ۹سا لگی موردطمع وشهوت ،شهوت پرستی وا قع میگردد ،

قبل از ربوده شدن پدر با تغییر وضع پنهانی او را با خود بهند میبرد و حدود سال ۱۱۵۶ خورشیدی وارد بمبئی میشود. گلستان دختر نوادهٔ نجیب و معروف پانده عروس میشود. سردینشاه پتیت باورون اول از سران نامور پارسی که مورد تفقد نا صرالدینشاه و اخذ مدال شیروخورشید سرافراز گردیده داماد اوست. ایزدیار چندسال با تغییر قیافه و لباس یکایک دختر خود را پنهانی به بمبئی میبرد و بالاخره داماد شد رستم فرامرز نیز حدود سال ۱۲۰۰ خورشیدی با زن و فرزندان خود بقصد مهاجرت عازم دیار هند میگردد. پسرش جمشید درسال ۱۲۰۳خ با تفاق فرزندان خاله خود بسوی چین مسافرت و بنگاه بازرگانی بزرگی در آنجا بوجود میآورد. شهریار و خسرو برادرانش نیز به پیروی او و هر کدام جداگانه با زرگانی با چین مشغول و صاحب دستگاه بزرگی میگردند.

چندسال بعد حدود سال ۱۲۰۹ خورشیدی رادمرد غیور با مسخداد شهریار مقیم یزد بسن ۱۴ سالگی روزی بیرون شهر سوار بر الاغ میرفته، درمحلی خلوت جوانی مسلمان برا و برخورده، از الاغ بر زمین میافکند که چرا در برابر او بر الاغ سوار است. بامس جوان، مسلمان جوان را که با حمله ناجوانمردانه او را برزمین انداخته و فحش و ناسزا میگفته با حمله متقابل بیحال ساخته فرار میکند و از ترس واکنش عمل و اقدامات علما و صدور فرمان قتل شبانه بسوی بمبئی رهسپار میگردد. بامس بواسطه خاطرات تلخی که از ایران داشت طی زندگی نگذاشت فرزندانش نام ایران بشنوند. اما نوه او روانشاد دینشاه جیجیبای ایرانی سلیسیتر که مصدر خدمات مهم فرهنگی و اجتماعی در ایران و بمبئی میباشد درسال ۱۳۱۱خ باتفاق دانشمندان مورهندسر دکتر رابیندرانات تاگور از سوی دولت شاهنشاهی ایران دعوت و مورد تفقد شاهنشاه فقید رضا شاه واقع گردید. تا سیس کارخانه نساجی و برق خسروی در مشهد نتیجه کوششهای اوست. خانواده اربابرستم شاهپور گیو و خانواده روانشاد دکتر اسفندیار بهرام یگانگی و روانشاد سروش بهرام یگانگی از سوی خواهر با روانشاد بامس خویشاوندی دارند و روانشاد بامس تنها پسر خانواده بود و خواهر داشت.

کوتاه سخن آنکه ایزدیار کرمانی با مهاجرت خود بهند راه مسافرت را برای زرتشتیان ستمدیده یزد و کرمان به بمبئی باز نمود. فرزندان او خلاف او در هندوسایل پذیرائی و کار را برای همکیشان ایرانی خود در بمبئی فراهم میسازند. تازه واردین از ایران در منازل پارسیان بخانه شاگردی با حقوق ماهی یک روپیه یا دو روپیه بخدمت مشغول میشدند و با گذشت زمان بکارهای بهتر و کسب پرداختند و در علم و دانش و صنعت و مهندسی سرآمدانی از خود بیادگار گذاشتند.

بسال ۱۸۵۳ میلادی برابر ۱۲۳۲خ روانشاد فرزانه غیور مانکجی لیمجی هاتریا بسوی ایران عزیمت نمود. از سوی انجمن پارسیان که بیشتر امنای آن از خانواده یا بستگان

نزدیک ایزدیار دختر شگلستان بانو بودند ،برای رسیدگی با مور ویا وری همکیشان خویش در ایران واقدام در رفع بار سنگین و روا نکش جزیه ماموریت مییابد .نامبرده بحال بدبختی جماعت اندکی سروصورت میدهد. خدمات مانکجی در ایران نسبت به زرتشتیان و هم فرهنگ میهن بسیار مهم و براستی نجات دهنده زرتشتیان بشمار است. برای اطلاع از کارنامه او بفرزانگان زرتشتی تالیف نگارنده ص ۶۱۷ مراجعه شود.

زرتشتیانی که در روزگاران اخیر به هند رهسپار میشوند ،بقصد کار وکسب بوده است. کم کم در آنجا رحل اقامت همیشگی افکنده به تبعیت ایران مفتخر بوده اند و در ایجاد بنگاههای فرهنگی در شهر یزد و روستاهای زرتشتی نشین و کرمان زمین کوششهای ارزنده بجای آورده اند. آنگاه که کشور هند بآزادی نایل و از یوغ استعمار دولت انگلیس فارغ گشت وقانون تبعیت جدید از مجلس گذشت بسیاری از زرتشتیان ایران بواسطه داشتن علاقه وبستگان در هند و عدم علاقه وخویشان در ایران با کراه تبعیت هند را پذیرفته اند.

یکی از پارسیان توانگر هند بنام دادابهای رستم جی بنا جی به مانکجی ها تریا در ایران نامه ای نوشت که حاضر است مخارج صد خانواده زرتشتی را اگر مایل باشند با زن و فرزندان خود کوچ کنند و بهندوستان مهاجرت نمایند بپردازد و آنها را در کلکته سکونت میدهد و کلیه هزینه آنها را تا بورود بآن شهر متحمل شود و در آنجا بکار بگمارد .این خبر در نشست پنچایت یزد در روز آذر و آذرماه ۵ ۱۲۲ یزدگردی مطرح شد ولی کسی حاضر نشد میهن خود را ترک گوید و بمهاجرت تن دردهد.

چنانکه از شماره امروزی پارسیان در هند دیده میشود ،گمان نمیرود دسته اولی که پس از ساسانیان بهند روی آورده و در سنجان رحل اقامت افکندند از چندصد نفر تجاوز کرده باشد .حتی اگر شماره آنها را پانصد نفر حساب بکنیم بحساب بزاد وولد طی ۱۳۰۰ سال بالغ بر یک ملیون شده باشد. درصورتیکه با مسافرتهای بعدی افراد بقصد بازرگانی و کسب و اقامت تدریجی آنان در هند شماره آنها روی بافزونی نهاده است. درهرحال اقامت پارسیان را در هند نمیتوان عنوان مهاجرت داد ،بلکه مسافرتهائی بوده که بعدها عنوان مهاجرت بخود گرفته است.

تاریخ رویدادهای هفتصدساله

دانشمند پارسی شاپورجی کاوسجی هدیوالا صورتی از پیشامدها مربوط بزرتشتیان را طی دوره ۷۰۰ سال از ورود نخستین دسته کوچک پارسیان از ایران بهند بروش زیر بیان مینماید:

۸۵۰ میلادی ــ چند نفر پارسی در واگذاری نام خود را به پهلوی برسم گواه بر صفحه مسین امضا نموده اند.

نیمه سده نهم میلادی ــ مردانشاه پور اهورمزدداد که در اواخر سده نهم میلادی شکند

گوما نیک ویجا ر را تا لیف کرده بود، برا ی پژوهش درموضوعا ت دین بهندآ مد . (رک .مجموعه سا نسکریت بتصحیح شهریا رجی با روچا مقدمه ص ۲۰۲) شکندگوما نیک ویجا رفصل ۱۰–۴۴، کتب مقدس شرق جلد ۲۴ مقدمه ص ۵۰ ۲–۱۶۰)

۹۱۶ م – بگفته مسعودی (۳۰۴ ه) مجوسا ن درنقا ط مختلفه عرا ق ،فا رس ،کرما ن، سکستا ن ،خرا سا ن ، تبرستا ن ، جبا ل ، آذربا یجا ن ،ا را ن ،هند ،سندوچین درآتشکده ها پرستش میکنند .

۹۵۰ م – مسعربن مهلهل (۳۳۹ه) درموردچا ل درسندگوید : درآ نجا مسلما ن،نصا را، یهودوآتش پرستا ن سکونت دا رند . درشهرمسجد ،کلیسیا ،کنیسا وآتشکده موجودا ست . ا بن حوقل همزما ن با ا وگویدکه لبا س مسلما نا ن وکا فرا ن درا ین بخش (بین کمبا یت وچا ل) هما نندیکدیگرا ست وهردوفرقه بیک روش ریش نگا همیدا رند . (رک . تا ریخ هندتا لیف ا یلیا ت ج ا ص ۳۹–۷۹،بمبئی گزت سا ل را ۹۴۲میلادی میدا ندجلد ۱ بخش ۱ ص ۲۱۶ – ۲۱۷).

۹۴۲–۹۹۷ م – بعضی ا زپا رسیا ن مقیم جنوب گجرا ت بکمبا یت رهسپا رودربا زرگانی توفیق جا لب توجه بدست آ وردند .سپس پا رسیا ن دیگرنیزبآ نها ملحق ومستعمره ا ی ا زنیه خودا یجا دنمودند . هندوا ن ا زرفتا رآ نها ، شهررا ترک میکنند . یکی ا زآ نها ا زگروه با وفرقه دسه لعل بنام کلیا ن را ی بسورت رهسپا رودرآ نجا ا زتجا رت مروا رید ثروت هنگفتی بهم میرسا ند .جما عتی ا زا وبا ش را جپوت وما هیگیرا ن را ا جیرکرده برا ی گرفتن ا نتقام ا زپا رسیا ن،شبا نه برمستعمره آ نا ن بتا خت وبسیا ری را ا زدم شمشیرگذرا نیده خا نه ها یشا ن را آ تش زد . آ نا ن که جا ن بسلامت بردندفرا ررا برقرا را ختیا رونفسی ا ز پا رسیا ن درآ ن شهربا قی نما ند . (رک . بمبئی گزت جلد ۶ ص ۲۱۶) .

سده دهم میلادی – بگفته ا بن حوقل (Ouseley's Oriental Geography) بخشی ا زهندوسنددرتصرف گبرا ن ا ست . منظورش ا زگبرا ن شا یدزرتشتیا ن با شد :

۹۹۵ م – دین پنا ه آ ترپا ت دین پنا ه یک نسخه پهلوی را بسا ل ۳۲۴یزدگردی در شهربروچ کتا بت کرده . بزعم بعضی ا زدا نشمندا ن با یستی سا ل ۶۲۴با شد (رک .دستور بهمن کیقبا دوقصه سنجا ن تا لیف دکترمدی ص ۲۸) تذکرا ین نکته خا لی ا زفا یده نیست که درا صل نسخه پهلوی تنها ۳۲۴نوشته وواژه یزدگردی ندا رد .ا ستا دبهرام گورا نکلسا ریا درتحشیه ترجمه آ ن بدون نشا ن دا دن مدرکی یزدگردی را برعدد ۳۲۴ ا فزوده ا ست که قسمی ا زجنا یت ا دبی ا ست .با یدگفت کا تبا ن زرتشتی بموجب ا طلاع نگا رنده تا قبل ا زسا ل ۶۹۲ یزدگردی درتا ریخ کتا بت سنه یزدگردی را ندا ده ا ند . شهمردا ن) .

۱۰۰۹ م – برسنگ نبشته پهلوی درغا رکنهری دربمبئی نام چندنفرا زپا رسیا نی که روزمیترو (مهر) وما ه آ وا ن (آ با ن) سا ل ۳۶۸ (۹۹۹ م) وروزا هورمزدما ه میتروسا ل ۳۷۸ (۱۰۰۹ م) غا رمزبوررا دیدن کرده ا ندنقرشده ا ست .بگفته دکتروست

پارسیان نامبرده شاید از سنجان بدانجا رفته اند. (رک. Dr. Burgess's Inscription from the Cave temple P.62 - 64) چنانکه گفتیم سنه یزدگردی بین زرتشتیان تا سال ۶۹۲ معمول نبوده. سنه نامبرده بر سنگ نبشته پهلوی که بسیار خراب است وخواندن آن با زحمت میسراست گمان میرود درخواندن آن اشتباه شده و تردید رواست. زیرا اسناد و نوشته های برسنگ نصب بر ساختمانهای دینی پارسیان در سابق، هرچندکه روز و ماه زرتشتی را داده اندسال را سموات هندی نوشته اند و از سال یزدگردی سخن بمیان نیامده است. (شهمردان)

۱۰۱۱ م ــ دین پناه آتر پات دین پناه بعضی از یادداشتهائی بپهلوی برای استفاده شاگردش شاهزات شات فرخ اهورمزددر روز بروزگوش و ماه اردیبهشت سال ۱۰۶۷ اسموات نوشته. این سنه را بهرام گور انکلسار یا و شاپور شاهدی و الابرا بر ۱۰۲۱ میلادی میدانند و سنه ۱۰۷۷ هندوستانی بشمار میآورند.

۱۰۲۱ م ــ بنا به سومین سنگ نبشته پهلوی در غار کنهری، سومین دسته پارسیان بروز دین و ماه مهر ۳۹۰ی ؟ (۳۰ اکتوبر ۱۰۳۱ م) بدیدن غار رفته اند.

۱۰۳۰ م ــ البیرونی درکتاب الهندگوید " زرتشت از آذربایجان ببلخ رفته. بتبلیغ دین پرداخت ..... اینک نیز مجوسیانی درهندموجودندکه بنام مغان معروف هستند.

۱۰۷۹ م ــ ابراهیم غزنوی مستعمره آتش پرستان را دردهره دون، دامنه هیمالیا مورد حمله قرار داد.

۱۰۸۱ م ــ آنندديوفرمانروای کُنکَن بسال ۱۰۰۳ سکا (۱۰۸۱ م) با نجمن خاراسان درم بذل نمود (رک. بمبئی گزت ج ۱ بخش ۲ ص ۱۸ تحشیه ۷) شاپورشاهدی و اله درمقاله خویش درموردجا وی را نابا ثبات رسانده که منظوراز انجمن خاراسان انجمن پارسیان سنجان است که از خراسان بسنجان رهسپار وساکن شدند.

آخرسده ۱۱ میلادی ــ جنگ واریا و وحمله سربازان راجپوت بر مستعمره پارسی ودفاع آنان. (رک. برای اطلاع بیشتر بفرزانگان زرتشتی تالیف رشیدشهمردان ص ۴۶).

۱۳۰۵ م ــ موبدان، دشیرپور بهمن نسخه خطی وندیداد پهلوی محفوظ درکتابخانه دانشگاه کوپنهاک بنشانی (K.I) را بسال ۱۳۰۵ میلادی درسیستان برای دستورهندموبد ماهیار ساکن آچک کتابت کرده .نام موبدان موبدآنجا شاهمردپورماهیار پورشاهزاد پورمیتروجیوبوده .وا ژه جیوبرا بروا ژه جی هندی ومیتروجیوبرا برنام مهرجی ودلیل است برآنکه میتروجیوحدودسال ۱۱۰۰ م درهندمیزیسته. (رک .وندیداد پهلوی بتصحیح دستور دارا ب سنجانا ص ۳۹).

۱۴۰۲ م ــ موبدی بنام کامدین زرتشت از سنجان برای برگزاری مراسم دینی بنوساری میرود. (رک. پارسی پراکش ج ۱ ص ۲).

۱۱۶۶ م ـ نریوسنگ دهول موبددانشمندپارسی‌یسنای پهلوی را بسانسکریت ترجمه وتبحرخودرادرهردوزبان نشان میدهد. خرده‌اوستا، مینوخردوپازندراهم بسانسکریت ترجمه‌کرد. موبدنریوسنگ باموبدهرمزدیاررامیارهمزمان بوده. دکتروست سال زندگی نریوسنگ راسده ۱۵ م داده‌که‌اشتباه است.

سده ۱۲میلادی ـ میگویندپارسیان دراین سده، هندوان را برخلاف مسلمانان تحریک ودرفتنه‌ای‌که برپاگردیدمسجدمسلمانان طعمه‌حریق شد. سیدها را جه‌جیاسیم‌ها حکمران محل مصالح ساختمانی را برای تعمیرمسجدبمسلمانان ارزانی داشت. (رک. تاریخ هندتالیف‌ایلیات جلد ۲ص ۴ـ۱۶۳).

۱۲۰۵ م ـ موبدماهیارمقیم اوچ(پنجاب) پس ازشش سال اقامت درسیستان با نسخه‌خطی وندیدادپهلوی بهندمراجعت نمود.

۱۲۱۴ م ـ موبدهوم بهمنیاربسال ۵۸۳ی‌ازبروچ به‌نوساری رفته‌سکونت اختیار کرد. پارسی پراکش سال ۱۲۱۵ م میدهد.

۱۳۰۰ـ۱۲۵۰م ـ پارسیان وجدیدالاسلامها ازکشتاروستم هلاکوخان درایران به‌گجرات پناه‌آوردند. (رک. Dr.J.A.Grierson's Linguistic Survey of India Vol.I Part 2 P.324)

۱۲۶۹ م ـ موبدایرانی بنام رستم مهربان بهندآمد.

۱۲۷۸ م ـ موبدرستم مهربان ویسپردرادرانکلیسرا استنساخ‌نمود.

سده ۱۳میلادی ـ بگفته‌زکریاالقزوینی درسده ۱۳م جماعتی ازپارسیان در شهر چال (ریودانده‌فعلی) سکونت داشتند. (رک. (B.B.R.A Society Vol.XII P.57

۱۳۲۳ـ۲۴ م ـ موبدمهربان کیخسروپسرنوه‌برادرزاده‌رستم مهربان دونسخه‌پهلوی یسناودونسخه‌پهلوی وندیدادونسخه‌های دیگررابرای چاهال سینگ کمبایتی‌کتابت نمود. بعضی ازنسخنا مبرده‌درتهانه (نزدیک بمبئی) استنساخ شده. (رک. مقدمه متون پهلوی دستورجاماسبجی ص ۶ ومتن ص ۸۳ـ۸ـ۱۶۷).

۱۴۱۵ م ـ هیربدرام کامدین نسخه‌خطی سانسکریت باترجمه‌گجراتی‌آن رابسال ۷۸۴ یزدگردی کتابت‌کرده. نسخه مذکوردرکتابخانه دستورهوشنگ جی‌جاماسبجی درپونه موجوداست. باستنادنسخه‌نامبرده، آفرین دادادی رادیندارو (دسام بهمن ازپهلوی بسانسکریت ترجمه‌نموده).

۱۴۱۹ م ـ آتش مقدس ایرانشاه‌در۲۶ژوئن ۱۴۱۹ بنوساری منتقل گردید. برخی ازپارسیان درمورداین تاریخ تردیدرواMیدارند.

۱۴۳۰ م ـ یک‌کتاب پزشکی برای تعلیم پسرموبداردشیربسانسکریت کتابت شده. دکتربندهارکراستادسانسکریت نسخه مذکورراموردتمجیدقرارداده. خبربالا اشاره‌ایست براینکه‌تحصیل سانسکریت بین پارسیان معمول بوده.

۱۴۵۰ م ـ درنیمه‌سده‌۱۵میلادی پادشاه‌احمدآباد‌گجراتی برپارسیان مقیم چندراو نزدیک پنج محال مالیات جزیه مقررساخت.

زرتشتیان درسده اخیر

دکتر جکسن در کتاب خویش ایران گذشته و حال درمورد زرتشتیان مینویسد که زرتشتیان مقیم شهر یزد به کسب مشغول لندولی تا پنجاه سال قبل (تاریخ تالیف کتاب که تا امروز ۱۳۰ سال میشود) از این حق محروم بودند. حتی هنوز نیز در این مورد محرومیت هائی دارند و حق فروش خواربار ندارند زیرا بنظر مسلمانان کافرونجس میباشند. تا سال ۱۸۸۲ میلادی مشمول پرداخت جزیه بودند. عمال دولت هنگام وصول آن مردم را تحت فشار قرار میدادند، بعلاوه، عوارض دیگر کسب نیز بقیمت گزافی از آنها وصول مینمودند. قبل از صدور فرمان شاه هیچ زرتشتی حق نداشت بالاخانه داشته باشد یا آنکه بلندی منزل او از یکدست بالا کرده از منزل مسلمان بلندتر باشد. یکسال پس از صدور فرمان شاه یکنفر زرتشتی در یکی از روستای اطراف شهر چون منزل را کمی بلندتر ساخته بود، از ترس جان، خان و مان خود را گذاشته فرار نمود. ولی مسلمانان خشمگین دیگری را اشتباها "بجای او کشتند. زرتشتیان حق ندارند در شهر و بازار سوار گردند یا بحمامهای عمومی بروند. درسال ۱۸۹۸ م مظفرالدین شاه فرمانی در الغای بعضی از محرومیت های زرتشتیان صادر کرد، هرچند بحال آنها مفید واقع نشد ولی روح آن باقی است. درزمان بابی کشی در یزد نزدیک بود زرتشتیان نیز قتل عام شوند. ولی تلگراف فوری امنای انگلیسی تلگرافخانه بتهران آنها را از خطر نجات داد. برای آرامش خود مجبورند به تعصبات مسلمانان تن دردهند و هرگاه تعصبات آنها خودنمائی کند در خطر واقع میشوند، چنانکه یکماه پس از ورود من در یزد هنگام بابی کشی اتفاق افتاد. یک زرتشتی از داشتن ساعتی خوشحال و مفتخر بود. من بخوشحالی او پی بردم زیرا تا چندی قبل از داشتن ساعت و انگشتری محروم بودند. وقتی که مرسلین انگلیسی عیسوی در یزد برای یجاد بنگاه خود و ساختن بیمارستان نیاز بزمین و کمک داشتند ربابگودرز مهر فورا "یک کاروانسرا و خانه ملحق بآن را بآنها انفاق نمود. فرهنگ و سواد زرتشتیان ناچیز است، ولی بهتر از پنجاه سال قبل میباشد، زیرا در آن هنگام نه مدرسه داشتند و نه حق داشتند مدرسه داشته باشند و باسواد گردند. زرتشتیان بدون اجازه موبدان موبد خود حق ازدواج ندارند و اگر موبد بواسطه علتی مخالف دین، اجازه نداد میروند طبق قانون اسلام عقد میبندند. درسابق رسم بود که در پس جنازه با ساز و سرنا و طبل و دهل میرفتند ولی امروز این رسم منسوخ شده است. (بواسطه فشار و اندرزمانکجی ها تریا منسوخ شد. نگارنده) در یادداشتهای کیخسرو شاهرخ ص ۴۴ و ۶۷ تا ۸۰ نیز شامل ذکر محرومیت های زرتشتیان یزد و کرمان است و هم فرزانگان زرتشتی ص ۱۸-۳۱.

بانک زرتشتیان

نقل از تاریخچه سی ساله بانک ملی ایران

تجارتخانهٔ جهانیان

درسال ۱۲۷۴ (۱۸۹۵ میلادی) ،خسروشاهجهان وبرادرانش پرویز ،گودرز ،رستم و بهرام شرکتی،برای کارهای تجاری وصرافی،دریزدتشکیل دادند .

ابتدا ،عملیات بازرگانی موسسه ،مخصوصاً"صدورپنبه ،رونق گرفت وبرادران جهانیان،که قبل ازتاسیس شرکت کارشان ملک داری وفلاحت بود ،بخوبی توانستنداز تقاضای این کالادربازاربین المللی استفاده نموده منافع سرشاری بدست آورند .

بخلاف تجارتخانهٔ تومانیانس ،که ازطریق تجارت وصرافی بملک داری وفلاحت رسید ،شرکت جهانیان ،ازراه کشاورزی بتجارت وصرافی متوجه گشت ،ودرتمام دورهٔ فعالیت کارهای بازرگانی آن باامورفلاحتی ارتباط نزدیک داشت .

پس ازآنکه کارهای تجاری شرکت توسعه یافت ،برادران جهانیان باموررصرافی پرداختند . مهمترین کارصرافی آنان عبارت بوداز :قبول سپرده ووجوه نقدی اشخاص درمقابل "بیجک صندوق" (قبض عندالمطالبه) ،نقل وانتقال پول درداخل کشور و خریدوفروش ارزوبروات خارجی .

موسسه درشهرهای یزد (مرکز) ،تهران ،اصفهان ،شیراز ،کرمان ،بندرعباس و رفسنجان شعبه داشته ودربمبئی ولندن دارای نمایندگی بوده است .

ازجمله کارهائی که تجارتخانهٔ جهانیان انجام میداد ،وصول وایصال مالیاتهای دولت بمرکزبود ،که ازاین طریق موسسهٔ مزبور ،باگرفتن حقی،گردش امورخزانهٔ دو را تسهیل مینمود .

فعالیت شرکت توسعهٔ روزافزون داشت وعلاوه برکارهائی که فوقاً"بدان اشاره شد برادران جهانیان درتاسیس شرکت تلفن ایران،که بمنظورایجادارتباط بین تهران وشهرهای دیگروهمچنین ایجادارتباط داخلی درتهران تشکیل گردید ،مداخله داشته وازموسسین آن بوده اند .

کارتجارتخانه ،علی رغم رقابتهای موجود ، رونق کافی داشت ، ولی چون ، فعالیت بانکی آن توسعه یافت وموجب تشدیدرقابت موسسات صرافی بزرگ گردید و مخصوصاً"،چون برادران شاهجهان درجنبشهای آزادیخواهی دخالت ورزیده وبرای تشکیل بانک ملی،که درمجلس شورای ملی (دورهٔ اول) مطرح بود ،کوشش مینمودند ،عناصر مخالف با آزادیخواهان وهمچنین موساتی که تشکیل بانک ملی رامنافی مصالح خود میدیدند ،باتمام قدرت ،به براندختن آن پرداختند . تجارتخانهٔ مزبور ،مدت پنجسال بامشکلات سیاسی واقتصادی بزرگ مواجه بودوبالاخره کشته شدن پرویزشاهجهان مدیرشعبهٔ تهران وتبعیدخسروشاهجهان،مدیرکل موسسه ،باروپا ،رشتهٔ امورراازهم گسیخت وبانکهای خارجی که فرصتی مناسبتراازاین نیافته بودندبادادن اعتباررزیاد وقطع ناگهانی آن،شرکت رادرسال ۱۲۹۱ (۱۹۱۲ میلادی) متوقف ساختند .

موسس این تجارتخانه ،یکی از ایرانیان زردشتی ،بنام جمشید است .این شخص که کار خودرا دریزد با بزازی وقدک فروشی آغاز کرده بود ،پس از زحماتی موفق شد ، دکه ای برای فروش منسوجات تاسیس کند وچون گشایشی درکارش حاصل شد ودرستی و امانت او سبب جلب اعتماد مردم گردید ،از حدود سال ۱۲۶۵ ،با سرمایه ای مادی ومعنوی پا بباز ار صرافی گذارد ودراندک زمان پیشرفت بسیاری نصیبش شد .

تجارتخانهٔ مزبور با نواع عملیات صرافی متداول آنروز مبادرت میورزید وبا اعطاء اعتبارات کوتاه مدت وبلند مدت تسهیلاتی درکار مشتریان خود فراهم میساخت.

از سال ۱۲۷۰ تا ۱۲۹۰ ،کارتجارتخانهٔ جمشیدیان رونق بسزا داشت ،دراین خلال شعبی دریزد وشیراز وکرمان دائر شد ونمایندگیهائی نیز دربغداد ،بمبئی ،کلکته و پاریس بوجود آمد .

چون درآن زمان کار ملک داری مقرون بصرفه بود وسود سرشاری عایدمیداشت ، ارباب جمشید متوجه این رشتهٔ فعالیت شد واملاک زیادی درنقاط مختلف ایران ، مخصوصاً درتهران وخراسان وفارس ،خریداری کرد .

ارباب جمشید که مغرور موفقیتهای پیاپی بود ،خطراتی راکه معاملات غیر منقول برای موسسات صرافی داشت ،نادیده گرفت وازطرف دیگر ،با تکاء قدرت مالی واعتبار خود ،گرفتن وامهای بزرگ از بانکهای استقراضی وشاهنشاهی وبکار انداختن آنرا زیانبخش نمیپنداشت ،لذا اعتبارات هنگفتی از این طریق (با ربح ۴ درصد ازبانک استقراضی و ۸ درصد ازبانک شاهنشاهی) ،تحصیل کرد وبجریان انداخت وچون بانکهای مزبور همواره تسهیلاتی دراعطاء اینگونه اعتبارات وتمدید مدت پرداخت قائل میشدند نامبرده با اطمینان کامل بکار خود ادامه میداد ،تا آنکه دیون وی از این بابت بقریب ۱۵ میلیون قران ، (تقریباً ۱۳ میلیون ببانک استقراضی و ۲ میلیون ببانک شاهنشاهی) بالغ شد ،وموسسات مزبور یکباره از تمدید مدت استنکاف ورزیده وتقاضای تصفیهٔ محاسبات را نمودند ودرنتیجه ،تجارتخانهٔ جمشیدیان با تمام قدرتش بزانو درآمد .

درسال ۱۲۹۴ ،دولت ،توقف تجارتخانه را اعلام کرد وبمنظور جلوگیری از تعلق املاک آن بموسسات خارجی ،بموجب قرارمورخ ۵ خرداد ۱۲۹۵ ،که بامضاء ارباب جمشید رسید ،پرداخت تمامی دیون را ،درقبال این موسسات تعهد نموده ،وجانشین تجارتخانهٔ ارباب جمشید شد ،وسپس ،درسال ۱۲۹۹ ،محکمهٔ تجارت تهران ،رسماً توقف موسسه را ،از سال ۱۲۹۴ ،تاییدو اعلام داشت .

(بانک زرتشتیان درصدد بودند با همکاری وهمیاری پارسیان هند بانک بزرگی بنام بانک "سی" تاسیس نمایند لیکن چون تاسیس آن برخلاف مصالح دو بانک مقتدر دولتین روس وانگلیس بنام بانک استقراضی روس وبانک شاهنشاهی ایران بود

بکوبیدن بانک زرتشتیان بفعالیت پرداختند. پرویزشاهجهان درآن اوان شهید تعصبات گردیدوپارسیان بهراس افتاده ازهمکاری وهمیاری بابانک زرتشتیان سرباز زدند. دوبانک خارجی چنانکه دربالاذکرشدوسایل ورشکستگی بانک زرتشتیان را فراهم آوردند. شهمردان)

نزول بلای آسمانی ودولتی بزرتشتیان

صاحب جامع مفیدی مولفه ۱۰۹۰ه درموردخسارات کهاز نزول بلاهای آسمانی و ستم حکام وعمال آنها به زرتشتیان که درروستاهای اطراف شهریزدوحوالی آنجا میزیستند چنین مینویسد: " درزمان پادشاهی علاءالدوله پسرتقی‌شاه درپنجم اردیبهشت ماه سال ۶۷۳ه مدت پنج شبانروزمتصل باران باریدوازطرف مهریجردسیل روی بشهرآورد ومحله مریابادومحله سرسنگ ومحله یعقوبی ومحله سلغرآباد راخراب کرده درخندق افتادو بعضی ازحصار راخراب کرده روبطرف دروازه کوشکنوآمد. دربعضی ازتواریخ مسطور است که از در بکوشکنوتاریگ فیروزه تمام محلات وبیوتات وبساتین وباغات بود و خلق بسیاردرآنجاساکن بودند. بجهت ورودآن سیل تمام خراب گردیدودوروزویک شب سیل برآن طرف روان بودودرریک فیروزه فرومیرفت وساکنان آن محلات برتلی که درآن نواحی بودجمع گردیدندتاازآسیب سیل درامان باشند. بعدازآنکه سیل ایستاد مردمان درآنجاکه جمعیت نموده بودندطرح باغات وبیوتات انداخته محله ساختندودر آنجاساکن شده سرجمع نام نهادند. اکنون محله سرجمع شهرت یافته است. "

درسنه ۷۱۹ه جمعی ازنکودریان که درحدودسیستان میبودندبه یزدآمده دستبفتنه وفسادوقطع طریق وبیداد برآوردند. امیرمبارزالدین محمددرچندفرسخی مهریجرد بر ایشان حمله نموده، نکودریان شکست خورده فرارکرده، امیرازعقب ایشان بتاخت، و نوروزراکه ازگبران قوم بدروزبودبقتل رسانید. "

ازگفته بالاچنین برمیآیدکه‌گروه نکودریان سیستان، زرتشتیان بودند. نصراله گبرکه درزمان شاه سلطان حسین با جمعیتی اززرتشتیان کرمان به خونخواری قتل عام زرتشتیان درگبرآباد اصفهان باتفاق محمودافغان بجنگ شاه سلطان حسین صفوی پرداخت ازاین طایفه بوده است. کارنامه این پهلوان رادرجای دیگراین کتاب آورده‌ایم.

"شاه منصوربسال ۷۹۳ه ازپارس لشکربجانب یزدبردودست بغارت وتاراج برآورد وازآنجا متوجه کرمان شد. شاه منصورپس ازقتل وغارت درحدودکرمان بار دیگر متوجه یزدشد. شاه یحیی برادرش درشهریزدمتحصن گشت. شاه منصورحکم دادتا مجموع توابع ومضافات شهریزدراخراب ساختندوازیزدکوچ کرده بجانب کرمان رفت. "بایددانست که تقریبا" همه روستاهای اطراف یزدوکرمان وپشت کوه وپیشکوه یزدمحل سکونت وزندگی زرتشتیان بوده است درآن روزگار.

درشب چهارشنبه ۲۳ فروردینماه سال ۸۶۰ هـ سیل عظیم از طرف کوه دودولو مشهور بکوه برک روی بشهر نهاد، بسیاری از محلات اندرون وبیرون شهر را با زمین هموار کرد وجمیع اسباب واموال وسایر مردمان غریق بحرفنا گشت. خواجه رشیدالدین مرشد، دبیر دولت از اصفهان به یزد آمد، سرشماری خانه وبلوکات کرده مقرر شد که هرنفر مبلغ بیست دینار کپکی مهمسازی کنند. محصلان شدید وازخدا بیخبر وجلادطبیعت از اصفهان به یزد آمده بمطالبه آن وجه. درحدودسال ۸۵۱ هـ عجزه ورعایا را درشکنجه کشیدند ودرعرض یک ماه اخذکرده بخزانه اصفهان رسانیدند. این مالیات علاوه برمالیاتی بودکه بایستی به هرات بپردازند وحاکم اصفهان جبراً از مردم فقیریزد وصول نمود.

درسال ۸۵۶ هـ میرزا ابوالقاسم بابر، برای تسخیریزد واردقلعه میشود. ملازمان اودست تعدی بمال مردم درازکرده تا سه روزروستاهای کسنویه ومحمودآباد وابرندآباد واکثرمحلات بیرون شهرکه زرتشتی نشین بودغارت نمودندوروزچهارم امیرزاده خلیل را بحکومت آنجا تعیین وخودبخراسان مراجعت مینماید. امیرزاده خلیل نیزدست بظلم وتعدی گشوده مبلغی فراوان از منعم ودرویش، ازشهروبلوکات بزوروجبرگرفته بخیال تسخیرفارس متوجه شیرازشد. چون کاری ازپیش نبرد بازبه یزدمراجعت نمود. مردم یزدودهات اطراف تمام درقلعه پناه برده مانع وروداوشدند. محاصره قریب دوماه طول کشیدوقحطی سختی رویداد. درآن اوان خبررسیدکه فرزندمیرزا جهانشاه بن قرایوسف بسوی یزددرحرکت است. امیرزاده خلیل پس ازآنکه لشکراواکثرمحلات بیرون شهرو دهات وقصبات راغارت نمودندبخراسان گریخت. دراین اوان امیرخواجگی انار را درتصرف داشت به یزدحمله نمود. حاکم ومردم شهرحصاررا محکم نمودندوبسیاری ازبزرگان فرصت بدخول شهرنداشتند. امیرخواجگی چون ازفتح شهرمایوس شد، محلات وروستاهای بیرون شهرواهرستان راغارت نمودوهرچیزکه یافت شدباخودببردوبزرگان بیرون شهر را نیزاسیرنموده باخودبه انار برد.

درسال ۸۵۸ هـ بواسطه پیکارها وحملات حکام وکمی زراعت ودربدری کشاورزان قحطی سختی دریزدروی دادومردم بخوردن یکدیگرپرداختندووبای سختی هم درشهرو روستاها وبلوکات رویدادوکشتار ومرگ بی اندازه واقع شد. سال بعدباران بشدت بارید وسیل مهیب ازکوهها روی بشهرنهاد واکثرقنوات که دررهگذرسیل بودخراب گرد وباغستان ومحله های بیرون شهربا زمین هموارشد. تا سه شبانروزحال بدینمنوال بود. میرزا جهانشاه فرمانفرمای آذربایجان چون این خبرشنیدمالیات را برمردم بخشید. ولی بزرگان هدایا فرستاده برعهده خودگرفتندوباجبروستم ازمردم وصول نمودند."

بگفته صاحب جامع مفیدی دراوایل سلطنت شاه صفی شانی اهرستان جنت نشان آن موضع دلگشا ازقری مشهوره جهان ورشک روضه جنان است، دراطراف نهرهای آب

چو ن سلسبیل روا ن و با غا ت فردوس ما ننددش سکا ن منا ز ل وعما را تش زردشتی نژا دا ن ما هروی مشکین موی بودند . (خرمشا ه ،سردورا ه ،کوچه‌بیک ،سرچم ا زمحله‌ها ی ا هرستا ن بوده وبنا برقو ل با لاهمه زرتشتی نشین بوده‌ا ست .)

زرتشتیا ن قزوین

شا ه‌عبا س صفوی بسیا ری ا ززرتشتیا ن مقیم یزدوکرما ن را با جبا را زخویشا ن و خا نوا ده‌ها جدا کرده بقزوین وا صفها ن ا سکا ن دا دبنا بخبردردست ۳۰۰ خا نوا ده‌را در قزوین جا دا ده‌ا ست . درموردزرتشتیا ن ا صفها ن که درگبرآ با دنزدیک جلفا سکونت دا شتندوبا محرومیت سختی زندگی میکردنددرزما ن پا دشا هی شا ه‌سلطا ن قتل عام گردیدند آ نا ن که فرصت یا فتندبا آ تش مقدس به یزدگریختندوآ نا نکه‌جا ن بدربردندا سلام آ وردند . نسل آ نها تا با مروزجدیدا لاسلام شنا خته میشوند . ا ما ا زسرا نجام زرتشتیا ن قزوین ا طلاعی بدست نیست که‌چه شده‌ا ند .

یک نسخه خطی‌سددرمنظوم بشما ره ((ZI(7))موجوددرکتا بخا نه‌دا نشگا ه‌کمبریج ا ز زندگی زرتشتیا ن درسده ۱۲هجری دردا را لسلطنه‌قزوین صحبت میدا رد .

کا تب‌درصفحه ۷۸کتا ب‌نا مبرده مینویسد " تما مت سددربحسب‌ا لفرموده‌خدا دا درستم خدا دا دزجهت فرزندی ا عزی بهرام خدا دا درستم بخط کمترین خلق خدا خسروبهرام خسرو یزدگرددردا را لسلطنه‌قزوین بتا ریخ بیست ودوم شهرمحرم ا لحرام سنه‌یکهزا روصددرشب رام ا یزدا مشا سپنددوشنبه‌نوشته‌شد . جهت یا دگا ری کا م ومزددرودبآ فرین خدا ،خدا بیا مرزی جمیع دوستا ن وعزیزا ن با د . "

جمعیت زرتشتیا ن درشهرقزوین کی‌وچگونه‌بآ خررسیده برنگا رنده معلوم نیست وخبری نتوا نسته‌درا ین موردبدست آ رد . مسجدجا مع قزوین که‌بسیا رفرا وا ن قدیمی ا ست ، آ تش ورهرام بوده‌که‌به مسجدتبدیل گشته‌ا ست .

نا مه‌مورخه‌بهمن وا ردیبهشت ما ه ۵۵۰۰ای بپا رسیا ن هندا زشرفا با دآ مده‌که‌درسا ل ۹۷۷ی عما ل شا ه‌عبا س هنگام جمع‌آ وری کتب‌دینی زرتشتیا ن دریزددونفرموبدرا کشته وکتب‌دینی وجا ما سب‌نا مه‌وبسیا ری ا زنسخ خطی زندوا وستا ی آ نها را تبا ه‌سا خته‌ویا بغا رت برده‌ا ند .

زرتشتیا ن پنها ن درتا جیکستا ن

تا جیکا نی‌که‌دربخشها ی کوهستا نی مسکونندبنام گلچه معروفندوخو ن‌آ نها ا ز مردما نی که‌درفلات زندگی میکنندوبه‌تا جیک مشهورندپا کترا ست . با یددربین تا جیکا ن زرتشتیا ن موجودبا شندکه‌دین خودرا پنها ن میدا رند . درروستا ها ی فرقا نه ،زرا فشا ن، یقنوب‌وجیحو ن یا فت میشوند . درقسمت شرقی فلات پا میرآ نطرف‌قله‌نزا تش دربلوک سیری کو ل نیزسکنی دا رند .

دخمه در خونسار

دکتر جکسن در کتاب خویش " ایران گذشته و حال " مینویسد "چهار میل مانده به دنباله که یکی از دهات خونسار میباشد، ویرانه دخمه زردشتیان بنظر رسید. با وجود برف و تگرگی که در موسم بهار یعنی ۲۵ آوریل (پنجم اردیبهشت) برسر ما میبارید برای دیدن دخمه که مسافتی دور از راه بود رفتیم و استودان معروف را در وسط آن دیدیم. معلوم گشت که موقعی زرتشتیان در این حوالی میزیستند.

برج لاجیم در سوادکوه

در قریه لاجیم برج آجری مدوری که بنام مقبره امامزاده عبدالله شهرت دارد دارای گنبد مخروطی شکلی است که در نهایت ظرافت و سادگی ساخته شده است. در روی بدنه این برج دو کتیبه آجری بخط پهلوی و کوفی نصب شده تاریخ کتیبه کوفی سال ۴۱۳ هجری است. این برج مدفن کیا اسمعیل ابوالفوارس شهریار میباشد. کتیبه پهلوی نشان نفوذ زرتشتی در آن بخش و در آن زمان میباشد.

چند آتشکاهای مهم

بگفته صاحب تمدن ساسانی علی سامی، قلعه آتشگاه در ترشیز تا قرن هشتم هجری روشن و باقی بود.

آتشکده آذر فرنبغ در کاریان فارس تا قرن دهم میلادی دایر و با وسطه استحکاماتی که داشته بدست تازیان نیفتاد و از آنجا آتش بجا های دیگر میبرده اند.

آتشکده آذرگشسب، در شیز بگفته یاقوت (۶۱۷هـ) در زمان او روشن بوده و آتشکده های مغان از مشرق و مغرب از این آتش روشن میشده.

بگفته مسعودی (متوفی ۳۴۶هـ) آتشگاه اصفهان سه فرسنگ از شهر دور است و هنوز هم در نظر مردم عزیز و گرامی است. گفته او دلیل فروزان بودن آتش در عهد اوست. بگفته ابن اسفندیار صاحب تاریخ تبرستان تا حدود سال ۴۸۶هـ روشن بوده که ملاحده الموت (اسمعیلیان) آنرا تصرف کرده پایگاه خود قرار میدهند.

بگفته ابن حوقل در هریک از دهات کوچک ایران در مهرهای زرتشتیان موجود است و کتب دینی آنها در آنجا محفوظ و آداب دینی خود را بجا میآورند. نفوس زرتشتیان در پارس بیشمار است.

اترسوئدی (درگذشت ۱۷۴۹ میلادی) در زمان نادرشاه با یران آمد. در سفرنامه اش در مورد زرتشتیان مینویسد: روز ۲۷ آوریل بکنگاور رسیدم. در آنجا ویرانه آتشکده ای دیده میشود. بمن گفتند هنوز چند تن از گبران در کنگاور بسر میبرند. اما دین خود را از دیگران پنهان میدارند و بظاهر مسلمانند. تا زمان شاه عباس صفوی درسراسر ایران آتشکده های بسیار برپا بود. کوه البرز و سرزمینهای فارس و خراسان از این آتشکده ها

برخوردار بود. همه‌جای ایران گبران میزیستند. شاه عباس آنان را یکسره نابود کرد و آتشکده های آنان را ویران ساخت وآنان را ناچار کرد بدین اسلام درآیند ویا از ایران بیرون روند. درهمه‌جای ایران ندیدم که گبرها بظاهر شناخته شوند.

استاد ذبیح بهروز درمورد ستم بزرتشتیان درزمان شاه عباس مینویسد "ترویج این افکار درهند (حکمت مشرقی وپهلوی) با آنکه هزار سال از خاموشی آن میگذشت باعث تشویش شاه عباس بزرگ گردید واو عده زیادی از صاحبدلان ایران وزرتشتیان را بعنوان بیدینی کشت وبروایتی درزمان شاه سلطان حسین صفوی بیست هزار زرتشتی دریک شب قتل عام شدند ولی بقیه دردین ورسوم نیاکان خود استوار ماندند. بلی خدای زرتشت، نگهبان زادگاه زرتشت وپشتیبان آنان است. بطوریکه برخی از نویسندگان نوشته اند، قبل از دوران صفویه وغلبه افغان جماعت زرتشتیان حدود ۳ تا ۵ میلیون تخمین زده میشد. از آن ببعد درظرف یک قرن ونیم سلطه سلسله قاجار بسرعت عجیبی روبکاهش نهاد."

تاورنیه درسفرنامه خویش مینویسد که درسنه ۱۰۶۵ ه از راه جزیره هرمز به کرمان میرود ودرچهارمنزلی کرمان آتشکده بزرگ زرتشتیان را دیده است ومینویسد پیشوای بزرگ آنان درهمانجا جای دارد وهر زرتشتی ناگزیر است هنگام زندگی برای زیارت آنجا برود.

آتشکده ای که مهرنرسی بنام مهرنرسیان دردیه آبروان جنوب غربی کازرون بساخت. بگفته آقای مصطفوی چندقرن پس از انقراض ساسانیان روشن بود. مهرنرسی سه آتشکده دیگررا بنام زروانداذان، کاردارومان گشنسب درهمان نواحی تقدیس کرد و چندروستا وباغات مشجری برآن وقف کرد وتمام آن بگفته طبری تا زمان او قرن سوم هجری آباد وبدست نسل او بود.

وجود ۱۴نسک اوستا درچهارسده پیش

دبستان المذاهب مولفه دوران پادشاهی جهانگیرپوراکبرشاه گورگانی (۱۶۲۷-۱۶۰۵م) درهند مینیا شد. نویسنده آن بنابمندرجات فرزانگان زرتشتی (ص ۱۸۳-۱۸۸) موبدکیخسروپوردستورآذرکیوان است. دستورآذرکیوان از صاحبدلان ودلپتان بلند پایگاه زرتشتی واز مردم اصفهان بود. درروزگاراکبرشاه گورگانی (۱۶۰۵-۱۵۵۶ م) برای تعلیم همکیشان خود، درمورد حقایق مرموزدین ورموزآئین ومعرفت وبینش یزدانی، رهسپار سورت گردید. ولیک موبدان آن شهر برای فهم آموزشهای بلندپایه اوراندانستند واورانفرین همی‌کردند. دستورآذرکیوان از آنها دست بشست وبآهنگ پتنه سورت را ترک گفت.

پتنه مرکزفلسفه وحقیقت جوئی وآموزشهای معرفت وبینش بود. دستورآذرکیوان

با شنده آ ن شهرگردید .پژوهش کنندگا ن وحقیقت جویا ن ا زهرصنف وگروه درمحضردرس وحا ضرگشته کسب معرفت مینمودند .دا نشمندا ن بسیا ری ا زپیروا ن مذا هب گونا گون وموبدا ن زرتشتی بنام مریدی ا ومبا ها ت میکردند . (رک.برا ی ا طلاع بیشترفرزا نگا ن زرتشتی ص ۵۰ ا-۱۴۰) .

موبدکیخسروفرزندچنین دا نشمندبزرگ ووا رسته ،خودنیزوا رسته وصا حبدل بود . ودررا ه وروش پدرگام میزد .دبستا ن ا لمذا هب تا لیف ا وست درموردآ ئینها ی گونا گونی صحبت مینما یدکه بشخصه تحقیق نموده ویا کتا ب دینی آ نرا ا زنظرگذرا نده ا ست .درصفحه هشتا دآ ن کتا ب (چا پ مطبعه هروی بمبئی ۱۲۹۲ه) درموردکتب دینی زرتشتیا ن چنین مینویسد .

موبدآ ذرخرا ددرکتا ب خودآ ورده که زند ۲۱ نسک ا ست ونسک بخش ا ست وهرنسک را نا می بزبا ن پا رسی وزندبدین تفصیل ا ست . یتا ا هوویریوا تا رتوش وآ ن نسکی ا ست دربیا ن نجوم وبروج وترتیب فلکی وهئیت وسعا دت ونحوست کوا کب وا مثا ل آ ن ودیگرا شا د چیدهچا ونگهوئیش دزدا مننگهوشیوتننام ا نگهوئیش مزدا ئی خشترمچا ا هورا ئی آ ییم دریگوبیو ددت وا ستا رم .ودرزندجمیع علوم هست ا ما بعضی برمزوا شا رت مذکورشده . ا کنو ن ۱۴ نسک تمام درنزددستورا ن کرما ن ما نده وهفت نسک نا تمام ا ست .زیرا که در جنگها وشورشها که درا یرا ن شد ،بعضی ا زمیا ن رفت وچو ن تفحص کردنددرست بدست ا یشا ن نیفتا د . "

دبستا ن ا لمذا هب ا زوا قعه سا ل ۱۰۵۹ ه (۱۰۱۹ ی) صحبت میکند .بنا برا ین چندی پس ا زآ ن موقع تا لیف گردیده ا ست . چو ن نگا رنده آ ن ا زموبدا ن بلندپا یه زرتشتی وا زمردم ا یرا ن بوده درسا ل ۱۰۵۳ ه به مشهدوخرا سا ن سفرکرده ،درموردوجودکتب دینی زرتشتیا ن درآ ن زما ن بخوبی خبردا شته ا ست وا لاچنین خبری را درکتا ب خویش نمینگا شت ا فزو ن برا ین شما ره بزرگی ا ززرتشتیا ن درآ ن روزگا ردرهرا ت میزیستند . زیرا که دونفرا زموبدا ن آ ن شهربنام موبدخدا جوی وموبدخوشی که بنام درویش خوشی نیزیا د شده ا ست جویا ی ا سرا رورموزدینی بودندوبهوا ی دستورآ ذرکیوا ن نخست با صفها ن و پس ا زآ ن بهندآ مدوشددا شته ا ندوپس ا زدستورآ ذرکیوا ن بجا نشین ا وموبدکیخسرو پیوستند . بنا برا ین با حتما ل قوی خبروجودچها رده نسک اوستا درکرما ن را یا در مشهدا ززرتشتیا ن آ ن سا ما ن شنیده ویا آ نکه بوسیله موبدا ن نا مبرده هرا تی ویا زرتشتیا ن دیگرا یرا ن که بهندآ مدورفت دا شته ا ندونام آ نها ذکرنشده وخبربموبد کیخسرورسیده ا ست .

طبق مندرجا ت نا مه پا رسیا ن ا یرا ن بپا رسیا ن هندبسا لمه ۹۲۸ یزدگردی سه هزا رنفرا ززرتشتیا ن مقیم خرا سا ن بکرما ن مها جرت وبا شنده آ نجا میشوند . با ید دا نست ا فغا نستا ن کنونی درآ ن روزگا را ن بخشی ا زخا ک خرا سا ن را تشکیل میدا ده .

نیاگان دستورکیخسروپوردستوررستم دستورجهانگیردستوررستم دستورمنوچهردستور فریدون دستورشهمردان کرمانی موبدان موبدکرمان وازمردم بلخ بوده اندکه بکرمان پناهنده میگردند. دستوررستم جهانگیرپدردستورکیخسرووبامس خدایارهرمزدی ساکن تهران بگفته صاحب تاریخ کرمان مولف ۱۲۳۹ در زمان تالیف کتاب دوران جوانی خودراطی مینموده وماننده پدروجدخویش دردانش رمل واخترشناسی استادبوده (رک فرزانگان زرتشتی ص ۴۵۵) دستورجاماسب ولایتی که درسال ۱۰۸۹ ای بسورت رهسپارو سه نفرازموبدزادگان هندرادراوستا وپهلوی استادساخت بگفته آقای خدایار هرمزدی برادردستورشهمردان وازهمین خانواده میباشد.

نیاگان دستورکیخسروهنگام فرارازبلخ مقدار ۳۰۰ جلدکتب دینی وعلمی خویش را چون گنج گرانبهائی با خودبکرمان میآورند. سالها پس ازورودبمقصدشاه عباس بزرگ صفوی ستم فراوان به زرتشتیان روا داشته ودونفرازموبدان را مقتول ومقداری ازکتابهای دینی وچندنسخه جاماسبنامه که با آنها بودغصب مینماید. چون این خبر بکرمان میرسد، نیاکان دستورکیخسروموبدان موبدکرمان کتابهای خودرا درلای دیوار گل میگیردتا ازانظار بیگانگان مخفی وازدستبردآنها محفوظ بمانند.

بدبختیهائی که بعدها درآن روزگاران یکی پس ازدیگری بزرتشتیان کرمان واردآمد، مانندمحرومیت های سخت وجلوگیری ازاقامت درشهرکرمان که با برج وبارو وحصارمعتبرمحفوظ بودوحمله محمودافغان برمحله بیدفاع آنها درخارج ازشهر و قتل وغارت هستی ایشان وماننده آن، کتابها همانطوردرلای دیوارباقی بماندوخبرآن نیزبازماندگان نرسیدتا آنکه درسال ۱۲۷۵ ای چون دستورکیخسرودیوارخانه را بواسطه فرسودگی خراب مینماید، میبیندکه آنجا مخزن کتابهای زیادی بوده که بواسطه رطوبت باستثنای چندجلدنیمه سالم همگی تلف ونابودگردیده است.

بنابرآنچه ذکرشد ۱۴ نسک اوستا، مذکوردردبستان المذاهب باحتمال قوی در همین مخزن کتاب بودرتملک نیاگان دستورکیخسروبوده که ازبلخ با خودبکرمان میآورند.

زرتشتیان وانقلاب مشروطیت ایران

دکترفرهنگ مهردرسخنرانی خویش دردانشگاه اصفهان، سهم زرتشتیان را در انقلاب مشروطیت ایران تحت سه عنوان بروش زیربیان مینماید:

۱- کمکهای مالی به آزادیخواهان ومجاهدین مشروطیت : "ارباب جمشیدبعلت تمکن، بخشندگی وبلندنظری نفوذفوق العاده ای دراقتصادایران بهم زدومخصوصاً وقتی رجال وقت وخزانه بپول احتیاج پیدا میکردندمتوجه او میشدند. اوهم هیچوقت عادت به ردتقاضای کسی نداشت ودرمساعدتهای مالی ونیزانتظارپاداش ومقامی در کارنبودوروی همین طرزتفکروقتی میرزا علی اصغرخان اتابک، صدراعظم مظفرالدین شاه مغضوب ومعزول بقم تبعیدشدوحتی مقرری اونیزقطع گردید، دست کمک بطرف ارباب

جمشیدرا زکردوا رباب جمشیدوقتی‌اتابک رادرا حتیاج وبیچارگی‌دید ،بشعبه‌خوددرقم دستوردادکه‌اتابک تایکصدهزار تومان اعتبار داردکه‌درصورت مراجعه‌با وبپردازند .

اعتبار ومحبوبیت ارباب جمشیددرعصرخودتاآنجا بودکه مظفرالدین‌شاه‌قاجار با ولقب‌رئیس التجاری کل زرتشتیان ممالک محروسه‌ایران دادوبنشان وجبه‌وحمایل وفرمان مخصوص اورا مفتخرنمودواین اولین باری بودکه‌پس ازچیرگی‌تازیان بیکنفر زرتشتی درایران این‌لقب‌داده‌میشد .

پرفسورجکسن آمریکائی‌درباره‌ارباب جمشیددرکتاب خویش (ایران گذشته‌وحال ص ۴۲۶) مینویسدصراف‌توانگریست صاحب‌صدها هزار تومان ثروت‌درردبار سلطنتی‌ایران صاحب‌نفوذوبرسمیت شناخته‌شده‌است .نزدیکی‌اوبادربار باعث‌جلوگیری ازفشارهائیست که‌بزرتشتیان وارد میشود ،زیرا عرایض وشکایات آنها را بنظرشاهنشاه میرسانند . مسلمانان بدرستی‌واعتقادمینما یندوصرافان وبازرگانان دیگرایران بقدراوطرف توجه‌واطمینان نیستند .احترامی‌که‌باوگذاشته‌میشود ،نتیجه‌راستی‌ودرستی‌وتعلیم راستی اوستا وآذین وخشورزرتشت است که‌راستی‌راپایه‌دین قرارداده‌هومت وهوخت وهورشت راا ندرزداده‌است .

ارباب‌جمشیدبعلت سخاوتمندی دربین همه‌مردم صاحب‌اعتبار ومحبوبیت بود و حتی‌دزدان وراهزنان بمال التجاره‌هائی‌که‌روی آن علامت تجارتخانه‌جمشیدیان بود دستبردنمیزدند . یک روزنایب‌حسین کاشی بقصدشناسائی‌ارباب جمشیدبحجره‌اورفت وسراغ اورا میگیرد ،اتفاقاً"خودارباب جمشیدطرف‌خطاب اوبوده‌ومیگویدمن هستم .نایب حسین میگویدا گرمیدانستم ارباب جمشیدتوهستی‌دستورنمیدادم که‌مال التجاره‌تورا دستبردنزنند .ارباب بالبخندپرمعنائی‌تحویل داده‌اورادعوت به‌نشستن میکندووقتی‌در موقع‌ظهروصرف‌نهار نایب‌حسین بمردمی‌که‌برسرسفره‌اوغذا میخوردندنگاه میاندازدو بزرگ منشی وسخاوت ارباب رامی‌بیندمیگویدکه‌حالامیفهمم اعتبار تودرسخاوت تست و نه‌درقدرت زوربازو .

درهمان دوران ازآنجاکه‌مجاهدین مشروطیت بپول احتیاج داشتندارباب جمشید مرتباً"بآزادیخواهان کمکهای مالی‌میکرد .تنها دریکبار مبلغ‌بیست هزار تومان شخصا" وبیست هزار تومان ازسایرتجار زرتشتی جمع‌آوری‌کردودراختیار مجاهدین گذارد .البته چهل هزار تومان صدسال پیش مبلغ‌کمی‌نبود .

یکی‌دیگرازتجار زرتشتی که‌درانقلاب‌مشروطیت ازبذل مال وکمک به‌آزادیخواهان دریغ‌نداشت ارباب‌خسروشاهجهان یا بهتربگوییم جهانیان بود .ارباب خسروشاهجهان یکی‌ازموسسین انجمن زرتشتیان تهران وتجارتخانه‌جهانیان یکی‌ازمقدمین صنعت بانکداری درایران بود .یکی‌ازکمکهای این شرکت بآزادیخواهان ده‌هزار تومان بود که‌دریکبار دراختیارآنها گذاشت .همچنین عده‌ای اززرتشتیان اسلحه‌هائی راکه‌بعضی ازدولتیها ازانبار مهمات سرقت میکردندخریداری نموده‌وبآزادیخواهان میدادند .

۲ـ کوششها ومبارزات زرتشتیان درانقلاب مشروطیت وشهدائی که دراین راه داده اند: کوششها ومجاهدات زرتشتیان درانقلاب مشروطیت فراوان ودراینجا فقط بذکرا مثله مستندا کتفا میشود. تجارتخانهای جمشیدیان وجهانیان درسرتاسر ایران وبخصوص درجنوب دارای تشکیلات وسیع ومنظمی بودند. مخصوصاً بین عشایروایلات فارس دارای محبوبیت ونفوذفراوان بودندودراثرقراری که بین شادروان پرویزشاه جهان یکی ازموسسین تجارتخانه جهانیان دریزدباآزادیخواهان گذارده شده بودتجارتخانه های جمشیدیان وجهانیان اسلحه وفشنگ ومهماتی راکه ازخارج وارد ایران میشددربندر بوشهرتحویل میگرفتندوجزء سایرمال التجارهای خود (پنبه وپارچه) بتهران وسایر شهرها حمل ودراختیارمجاهدین قرارمیدادند. زیرااین دوتجارتخانه دربین ایلات وعشایرصاحب اعتباربودومحمولاتی که دارای علامت این تجارتخانه ها بودهنگام عبور ازجاده های جنوب ازهرگونه دستبردوسرقتی مصون میماند. درتهران این مهمات و فشنگها بوسیله همان تجارتخانه ها بمجاهدین تحویل میشودواما درخودتهران مسئله توزیع بمب ونارنجک واسلحه بین مجاهدین مشکل بودوچون مجاهدان ومخصوصاً آذربایجانیها موردسوءظن مقامات دولتی بودند، مرحوم صوراسرافیل که عضوانجمن آذربایجان بودیکی اززرتشتیان بنام ارباب مهربان جمشیدپارسائی راکه با اوخیلی دوست بودمتقاعدکردکه بمب ها راازسازنده آنها درمخفیگاهها تحویل گرفته وبدست افراد موردنظربرساند. مهربان جمشیدپارسائی که مردی باقیافه بسیارآرام، وممکن نبودمورد سوءظن مستبدین واقع شودمدتها این وظیفه راانجام میداد.

مستبدین بعدازمدتی بهمکاری تجارتخانه های جمشیدیان وجهانیان وشادروان مهربان جمشیدپارسائی با مجاهدان پی بردند. تصمیم بقتل روانشاد پرویزشاه جهان در یزدگرفتندواورا بوضع فجیعی کشتند. خبرقتل پرویزشاه جهان درشماره ۱۲ روزنامه ندای وطن منتشرشدوموجی ازهیجان وخشم عمومی را برعلیه عمال استبدادبرانگیخت. خبرشهادت پرویزشاه جهان درروزنامه مه جام جمشیدبزبان گجراتی وروزنامه تایمز بمبئی بزبان انگلیسی منتشرشدودراطراف عدم وجودتامین جانی ومالی زرتشتیان درایران مقالاتی منتشرشدواین درست مقارن ایامی بودکه پارسیان هندقصدسرمایه گذاری و شرکت درتاسیس بانک ملی موردنظردرایران راداشتند، پس ازآن فاجعه ازتصمیم خود منصرفشدند. بهرحال نه قتل پرویزشاه جهان ونه تهدیدات دولتیان برعلیه زرتشتیان آنها راازکوشش دوش بدوش برادران مسلمان ایرانی خوددرراه حصول بمشروطیت و پیروزی نهائی بازنداشت.

دریکی ازجلسات انجمن زرتشتیان تهران بعضی ازاعضا پیشنهاد مینمایندکه زرتشتیان دیگراقدامی نکرده وباتوجه بقلت افرادکاری نکنندکه دستجمعی مورد انتقامجوئی مستبدین واقع شوند. بنقل ازصورت جلسات انجمن درآنموقع یکی از

اعضا میگوید اگر مستبدین از هشت میلیون مسلمان هشتهزار نفر را بکشند ... ۷۹۹۲ باقی میمانند ولی اگر ۸ هزار زرتشتی را بکشند دیگر اثری از زرتشتیگری باقی نمیماند. ولی جواب میشنوند اگر بدستورات مذهبی خود و به پیروزی نهائی راستی بر دروغ ایمان داشته باشیم نباید هراسی بخود راه دهیم و نباید از همراهی و همگامی با برادران مسلمان خود باز ایستیم و بدین ترتیب زرتشتیان مبارزات خود را ادامه میدهند.

یکی دیگر از شهدای زرتشتیان شادروان فریدون خسرو اهرستانی معروف به گل خورشید از موسسین انجمن زرتشتیان تهران و رئیس شعبه تجارتخانه جهانیان در تهران بود. فریدون خسرو که جوانی غیور و پرشور بود در جریان توزیع اسلحه با عده زیادی از آزادیخواهان ارتباط پیدا کرده بود و در جلسات شبانه آنها شرکت میکرده. بعدها انجمن آذربایجان اغلب در منزل ارباب فریدون خسرو تشکیل میشود و ضمناً" ارباب فریدون خسرو واسطه توزیع اسلحه هائی بودکه از روسیه توسط مجاهدان آذربایجانی وارد میشود و بهرکسیکه توسط انجمن معرفی میشد یک قبضه تفنگ و یکصد عدد فشنگ تحویل میداد. روزی در جریان بانک تجارتخانه یکی از دوستانش بنام مرحوم ورقا که خود از آزادیخواهان بود در بانک روس کار میکرد کسب اطلاع نمود که محمدعلی میرزا برای تامین هزینه خود به پول احتیاج داشته و چون بانک استقراضی روس هم بدون وثیقه پولی نمیداد لذا زیر پوش مروارید بافت مادرش را که جزء جواهرات سلطنتی بوده در بانک روس گرو گذاشته و پول دریافت داشته است. شادروان فریدون این خبر را بکمیته مجاهدان میرساند تا بلکه چاره جوئی نمایند مبادا تمام جواهرات سلطنتی باین نحو بگرو رود.

مجاهدان این خبر را در شهر پراکنده میکنند و بعد از آنکه مستبدین در میابند که این خبر را فریدون خسرو به مجاهدین داده کمر بقتل او میبندند و شبانگاه هجده نفر بخانه او وارد شده و او را از رختخواب بیرون کشیده جلو چشم زنش که تازه چهار ماه بود که ازدواج کرده بود بطرز فجیعی میکشند. همسر شادروان فریدون برای دفاع از شوهر، خود را بجلو متجاسرین انداخته و با دست شمشیر یکی از مهاجمین را میگیرد و در اثر رفتن خون زیاد و ترس و وحشتیکه براو مستولی میشود از حال میرود.

پس از شهادت فریدون خسرو، روانشاد خسروشاه جهان رئیس تجارتخانه جهانیان برای دادخواهی از یزد بتهران آمد و طی عریضه ای بمحمدعلیمیرزا تظلم نمود. ولی محمدعلیمیرزا خود او را نیز تهدید بقتل و نفی بلد نمود و خسروشاه جهان ناچار شبانه تهران را ترک نمود و چون عمال محمدعلی میرزا قصد جان او را داشتند مخفیانه از طریق بوشهر به بمبئی میرود تا از برادران پارسی کمک بخواهد. یکی از روسای جامعه پارسی هند بنام دده بائی نوروزجی مقیم لندن از طرف حزب لیبرال انگلیس در مجلس عوام انگلستان عضویت داشت و به همونڈی کمیسیون امور خارجه پارلمان انگلستان انتخاب شده بود. ناچار شادروان خسروشاه جهان از بمبئی بلندن میرود و جریان مبارزات مشروطه خواهان

وظلمهائی راکه مستبدین بزرتشتیان روا داشته اندباطلاع اومیرسانندودرخواست کمک میکنند بخصوص که درهمان ایام بدستور محمدعلی میرزا شعب تجارتخانه جهانیان درتهران وسایرشهرها نیزغارت شده بود.

دده باهای نوروزبیدرنگ ازطریق دیپلماسی اقدام نموده وبعنوان یک نفرزرتشتی پارسی ازدولت ایران تقاضا کردکه تامین لازم باین تجارتخانه وبخسروشاه جهانیان بدهندتا بتواندبایران برگردد. درهمین ایام بساط زورگوئی محمدعلی میرزا برچیده میشودوشاه دروان خسروشاه جهانیان بایران برمیگردد.

شادروان اردشیرجی ایدلجی ریپرتر ازدانشمندان پارسی است که سمت نمایندگی از پارسیان برای حمایت زرتشتیان ایران داشت. شادروان مدت چهل سال اقامت در ایران خدمات بزرگی بایرانیان وزرتشتیان نمود. دکترمهدی ملکزاده درکتاب زندگانی ملک المتکلمین اسم اردشیرجی را درجزء چهل نفرآزادیخواهانی که درروز ۱۲ربیع الاول ۱۳۲۲ انجمن آزادیخواهان ایران را تاسیس کردندبرای ضبط درتاریخ ضبط کرده است.

یکی دیگرازکسانیکه درمبارزات مشروطیت ایران واردبودشادروان ارباب کیخسروشاهرخ است. جزء مدیران تجارتخانه جمشیدیان بودومقارن همان ایام درصف آزادیخواهان بااحرارهم آغوش شد. (برای اطلاع ازخدمات ارباب کیخسروواردشیرجی بفرزانگان زرتشتی مراجعه شود.

۳ــ محرک زرتشتیان درمجاهدات انقلاب مشروطیت : دین زرتشت برآزادی واختیار است. وخشورزرتشت درگاتها میفرماید بسخنان مهین گوش دهیدوباخردخداداده بسنجید ودرصورتیکه این آموزشها راشیوه خوشبختی ورستگاری یافتیدبپذیرید. پیروان چنین فرهنگی که برآزادی اندیشه وگفتاروکردار استوار است نمیتوانندباستبدادتن دردداده ودربرابرفشاروزورخاموش بنشینند. بنابراین اولین محرک را بایددرفرهنگ مزدیسنی ومعتقدات زرتشتیان جستجوکرد.

محرک دوم علاقه وعشق زرتشتیان بعظمت وبزرگی ایران، خانه آباء ونیاگانشان است. همین امربرانگیزنده علاقه پارسیان بتحولات دوران انقلاب مشروطیت ایران و کمک بآزادیخواهان ایران بوده است.

عامل سوم شرایط سخت وطاقت فرسائی بودکه برای زرتشتیان ایران دردوره قاجار وپیش ازآن وجودداشت. (برای اطلاع رجوع شودبفرزانگان زرتشتی ص ۱۸-۳۳).

شادروان میرزاخدامراد بهرام کی فراهل خرمشاه میباشدودوران تحصیلات وکودکی خودرا درشیرازگذرانده وبکمک پدرش ملابهرام جمشیدمعروف به لاچی یعنی هل زیرا تاجرعمده فروش آن بوده ودرمورددرستگوئی ودرستی وامانت داری وطرف توجه علمای اسلام بودنش رادرفصل آغازمهاجرت زرتشتیان ایران بهندازاوسخن رانده ایم، بتجارت مشغول بوده.

پس ازدرگذشت پدردربمبئی باراهنمائی شادروان خسروجهانیان مدیروموسس تجارتخانه جهانیان که دربالاازاوصحبت شدبتهران عزیمت ودرآنجا بامشروطه طلبان همکاری وبیدریغ مجاهدت مینماید. پس ازآشنائی با میرزاجهانگیرخان صوراسرافیل وراهنمائی اودرصف



ارباب جمشید جمشیدیان





ارباب کیخسرو شاهرخ

میرزا خدامراد بهرام کیفر



ارباب پرویز شاهجهان



ارباب فریدون خسرو

شادروان دده‌بائی نوروزجی

فرزانه اردشیر جی ریپورتر



ارباب مهربان جمشید پارسائی



ارباب خسرو شاهجهان (در لندن)

مجاهدین راه مشروطه فداکاری مینماید. پس از مدتی اقامت وکوشش درراه مشروطه در تهران، بمدیریت تجارتخانه جهانیان درکرمان منصوب وبه آن سامان رهسپار میگردد.
درکرمان با وجود مخالفت شدید جلال الدوله پسر ظل السلطان حکمران وقت وسایر مستبدان، درراه آزادی وپیشرفت میهن وبرقراری حکومت مشروطه گامهای موثری برمیدارد حتا اینکه دومین نفر از ۴۱ نفر مجاهدین سرشناس بوده که نامش را جلال الدوله حاکم وقت اعلام وخواستار مرده یا زنده آنها میشود. درزمان تصدی اداره امور تجارتخانه جهانیان درکرمان قحطی جانفرسائی رخ میدهد که میرزا خدامراد با صلاحدید صاحبان تجارتخانه گندم وجوهای موجود در انبار را بنرخ ارزانتر از مظنه روز بشرطی به نانواها میفروشد که روی منبر نانوائی پراز نان باشد و نرخ آنهم نرخ پیش از دوران قحطی. طی دوران قحطی این اقدام مهم جانبخش ادامه داشت و موجب نجات جان عده ای از هم میهنان میگردد که علاوه براینکه علمای وقت کرمان بربالای منابر مساجد، خدمات او را میستایند روزنامه های محلی وقت نیز جریان وعمل نیک بانیان را مورد عنایت قرار میدهند و مجلسی برای تجلیل تجارتخانه جهانیان ترتیب میدهند. دیگر از اقدامات میرزا خدامراد تشکیل انجمن دانش پژوهان زرتشتی با کمک موبدان روشنفکر ودانا وعده زیادی علاقمندان میباشد. این انجمن علاوه بر انجمن زرتشتیان ناصری است که خود عضو موثر آن بوده. این انجمن بعضی از مراسم خرافی زرتشتیان منجمله نشو ه زندگان برای درگذشتگان وغیره را منسوخ واز برگزاری مراسم زیادی دینی وبیهوده جلوگیری مینماید چنانکه دوستداران وطرفداران فراوانی پیدا میگردند، تا آنجائیکه این امر موجب خشم بعضی ها که سود خود را درخطر میبینند میگردد. انجمن در فعالیت خود چنان موفق میشوند که پس از مدتی از نظر فعالیت برانجمن ناصری پیشی میگیرد تا اینکه میرزا خدامراد به یزد عزام وکم کم انجمن دانش پژوهان از فعالیت باز میایستد وبدست فراموشی سپرده میشود. میرزا خدامراد درحل مشکلات مردم وگره گشائی همیشه مصدر خدمات مهم برای اجتماع بوده است ودرتسهیل امور تقاضا کنندگان مساعی جمیله از خود بروز میداده. شادروان میرزا خداداد بهرام کیفر در ۵ آبان ۱۳۳۸ خورشیدی درسن ۹۲ سالگی درقریه خرمشاه یزد دار فانی را بدرود گفت. طی مدت اقامت ۵۱ ساله اش در یزد مدتها عضو انجمن زرتشتیان ناصری ورئیس انجمن زرتشتیان خرمشاه نیز بوده وخدمات گرانبهائی بجامعه انجام داده است.

کشتار زرتشتیان گرجستان

در احسن التواریخ تالیف حسن روملو چنین آمده "درسال ۹۴۷ ه‍ خسرو کامران بنا بفرمان شاه طهماسب صفوی با سپاهی بسوی گرجستان حمله میبرد. پس از قتل و غارت واسیر کردن زنان وکودکان، گرجستان را از وجود گبران پاک میگردانند. بسال

۹۵۳ ه بازشاه طهماسب موقع زمستان سخت بگرجستان حمله میبرد . کوه از سبب سرما چون دل مخالفان دین، از بیم میلرزید . درچنان حال پادشاه ظفر مآل بر سر گبران شبیخون آورده ،لشکر اسلام چون بمقام گبران شقاوت فرجام رسیدند ،تیغ جهاد از نیام انتقام کشیده روی برف از خون ایشان گلگون ساختند وبسیاری از گاو وگوسفند بغنیمت گرفتند وخانه های آن بدکیشان را آتش زدند .نیز باز بسال ۹۶۱ه به‌گرجستان حمله و سی‌هزار اسیر میآورد .

آقای مجید یکتائی درحاشیه مقاله خویش "دردامنه کوههای قفقاز "درمجله بررسیهای تاریخی سال چهارم شماره ۲ و ۳ مینویسد "وهمچنین میدانیم که مردمان حدود تفلیس وبخصوص اهالی ناحیه آس بنام میتسی‌خا ،تا اواخر قرن هجدهم میلادی آئین زرتشتی‌داشته اند . "

صاحب‌ظفرنامه تیموری‌درمورد‌حمله‌سپاه امیرتیمور بگرجستان درجلد‌دوم ص ۲۴-۲۲۲ چنین مینویسد "زمستان ۸۰۲ه قراباغ ران معسکر نصرت آشیان بوده لشکرهمایون از آب کر بگذشت وبجانب دره خمشا که اماکن ومساکن گبران بود روان شد ومجمع آن دره جنگلستان بود وباد ازخلال آن گذرنتوانستی‌کرد . . .چون لشکر اسلام پس از بریدن درختان بمقام گبران شقاوت فرجام رسیدند ،تیغ جهاد از نیام انتقام کشیده روی برف را از خون بیدینان ارغوان ساختند .هرکه یافت شد امان نیافت وخمشا که سالار آن زمره لعین بود فرار نمود ولشکر درتعاقب اوتا درآقسو بشتافتند .غنیمت فراوان یافتند وخانه های دوزخیان را آتش زدند . "

اینک نیز زرتشتیان درآن حوالی موجود میباشند .درپرستشگاه زرتشتیان از آنان وزرتشتیان دنبلی‌صحبت داشته ایم .حسینقلیخان افشار بیگلربیگی ارومی فرماندار آذربایجان درسال ۱۲۱۳ه بنا بفرمان فتحعلیشاه با اکراد دنبلی ورئیس آنها جعفر قلی‌بیک دنبلی‌که سربطغیان برافراشته بود جنگ کرده آنها را مغلوب ومنکوب ساخته ، هجده نفر از سران آنها را کشته وسرشان را بدربار پادشاه میفرستد .دنبلی‌ها از آن زمان مغضوب اولیای اموردولت ایران گشته ونام خودرا عوض وعشیره خودرا پنهان میدارند وبگفته آقای علاءالدین تکش (بیگلربیگی) ساکن ارومیه از ایران بسوی آذربایجان شوروی مهاجرت ودرآنجا مستقر میگردند .

کشتار زرتشتیان درآسیای صغیر

صاحب‌ظفرنامه تیموری درذکر‌حمله امیرتیمور به‌آسیای صغیر مینویسد "دراین اثنا بمسامع علیه پیوست که درکنار دریا حصنی است بغایت حصین تمام از سنگهای بزرگ تراشیده برآورده اند .وآنرا ازمیر خوانند وبزعم کاذب خویش از مواضع متبرکه دانند . چنانچه از دیگر مواضع بقصد زیارت آنجا روند وبمسافت یک اسب تاختن از آن حصار قلعه دیگریست برسرکوهی وآن را نیز ازمیر گویند ومسکن اهل اسلام است .درمیان اهالی

این دوحصار،لیل ونهار،بساط محاربه وپیکار گسترده است .چون از میرگبران راسه طرف متصل بدریا ،بیدینان از اطراف بکشتیها توجه نمایند وخوردنی وپوشیدنی واسلحه واسباب جنگ وسایرضروریات آنجا میآورند وچون مردم آن مقام درگوشه بلاو اسلام ،پای مخالفت فشرده ،بردوام بمقابله ومقاتله اقدام مینمایند .تا غایت از اهل اسلام کسی را دست استیلابر ایشان نبود .چون صورت حال از میرگبران درلوح ضمیر صاحبقران انتقال یافت ،دفع فساد آن گمراهان وقلع وقمع ایشان برذمت همت خسروانه واجب دانست .

روزشنبه جمادی الاول ۸۰۵ هـ با لشکرجرار بدفع آنها پرداخت وقلعه آنها را ویران ساخت، وبعضی از مواضع ،کشتی بزرگ مشحون بمردان کاروبسیاری اسلحه واسباب جنگ چون نزدیک رسیدند از قلعه اثری ندیدند . . .اشارت علیه صدوریافت که از سرهای گبران که از تن جدا شده با کمان درکشتی آنان اندازند . "

زرتشتیان خوارزم وکشتار آنها

روانشاد سیدمحمدکاظم امام درکتاب بخویش "ترجمه احوال وفهرست آثار ابوریحان بیرونی" چنین مینویسد "سرداران خلفا با سپاهیان بیکران چندین بار برخوارزم تاختند ،کشتارها کردند ،خونها ریختند ،ویرانگریها کردند ،آثار فرهنگی ودینی را بسیار سوخته وتباه کردند .اما مردم خوارزم آئین کهن، عادات ،سنتها وعقاید ریشه دار باستانی را روحا"وقلبا"بدرودنگفته بودند .آن مردم تا دیرزمانی از سلطه خلفا ،بشیوه یکقدم بجلو ودوقدم بعقب پیش میرفته وبازمیگشته اند .زیرا خوارزم سرزمینی بوده بس کهن، غریق درعقاید واندیشه های باستانی ،بسیار دوراز خلیفه ومرکزخلافت .

قتیبه درخوارزم بلکه درسراسرخراسان بزرگ کشتارها کرد ،خونها ریخت ،آتشکده ها وفرهنگستانها را ویران ساخت وهرچه از آثار مکتوب بدستش رسید بآتش بیداد سوخت ، تباه کرد ،زیروزبرکرد ،دختران را باسارت گرفت ، اموال را از نقدوجنس از زروسیم و کالا همه را یغما کردوبردتا خزانه بنی امیه را پرکند .

لاجرم هروقت خوارزمیان فرصتی میافتندیا حریف را ضعیف میافتند ،یا مشغول ویا درغفلت میدیدند ،برا وعصیان ورزیده ،نیروی ورا درهم شکسته وبراه پیشین خود ، بآئین کهن ومیراث باستانی نیاکان بازمیگشتند .دردوران تولدوجوانی ابوریحان ، بیشترمردم خوارزم همانندروزگار باستان برکیش وآئین کهن وفادار بوده وما نندعهد باستان بزندگانی خودادامه میدادند .

ابوریحان درچنان فرصت مناسب که عهدباستانی آن برعهدنوین غلبه داشت پیدا شد .درمیان اهورا مزداپرستان بالید ،پرورش یافت ،دانش وفرهنگ فراگرفت ،با موبدان وآتشکده ها پیوستگی داشت ،کلیه مطالب مربوط بایران باستان ، عادات و سنتهای کهن ایرانیان،تقویم وتاریخ سال وغیره را تماما" ازموبدان ودانشوران

خوارزم وپیروان کیش زرتشت اخذکرد .زیرا ابوریحان خودش ازمردم خوارزم بودوشناخت موبدان ودست یافتن بکتب وآثارکهن برای اوکاری بس ساده وآسان بوده است .درعصر اوغالب هموطنانش هنوزاهورامزدا پرستش مینمودندودراغلب شهرها وشهرچه ها آتشکده ها برپا بودوعلمای کیش زرتشت را هنوزشیرازه قدرت ونفوذبکلی نگسیخته بود .

آل عراق ازپادشاهان (مرزبانان) قدیم خوارزم پیش ازاسلام بوده اندونژادایشان بکیخسرومی‌پیوندندوتازمان سامانیان نیزاین خاندان باقی‌بوده وهنوزازبقیة‌السیف اقتدارونفوذدوران فرمانروائی خویش درقدیم ،شبه‌قدرت ونفوذی درسرزمین موروثی نیاگان خودداشته اند .

پس ازبنیاددولت ملی‌ایرانی،سامانیان که‌ازنژادشاهنشاهان باستان بوده اند تقویت روح‌ملی وعنصرقومی،احیاء شعائروسنن وآثارباستانی ایرانی راسیاست دولت ووجهه همت خویش قراردادند .سامانیان کلیه‌خاندانهای بزرگ ونجبا واشراف باستانی ایرانی راازسپهبدان،سپهسالاران ،وزیران،خاندانهای دانش وفرهنگ ،مرزبانان ، موبدان ودیگرمهتران راکه‌پس ازسقوط یزدگردوانهدام وانقراض شاهنشاهی ساسانیان ، درحوادث دستبردهای قبایل صحرادرشرف‌زوال ونابودی بودند ،سامانیان همگی را دوباره‌ازخاک مذلت وخواری برداشته‌باوج عزت وتعالی رسانیدند . مردان نامدار این خاندانهای بزرگوارکهن راماننندروزگارساسانیان مصادرکارهای عظیم واشغال ومناصب‌دولتی نمودند .

پس ازآنکه‌دراثردسیسه‌های پی‌درپی وتحریکات خلفای بغداد ،دولت ملی‌سامانیان رابابرانگیختن سلطان محمودغزنوی وتقویت آن ملعون منقرض‌گردانیدندوسیاست تقویت ملیت ایرانی راکه‌سامانیان بنیادنهاده‌بودندوبرشالوده‌آن خاندانهای‌بزرگ ونجبا واشراف باستانی رابادیگرمصادراموراجتماع نموده‌بودند ،برهم زده‌ودربدر انداختن خاندانهای اشراف‌ایرانی،عوامل جهنمی محمودبتکاپودرآمدندوخاندانها ایرانی راکه‌مایه‌آبروی دیرینه‌ایرانیان بودندبتدریج برکنارکرده‌بسدار بوار میفرستادند .

قتیبة‌بن مسلم کسانی راکه‌خط خوارزمی میدانستندوازتاریخ خوارزم آگاه بودندوفرهنگ ومعارف‌خوارزمیان راتدریس وتعلیم میدادند ،همگی رانابودکرده‌بود وبنیادایشان راچنان برافکنده‌بودکه‌نشانی ازآنان برجای نماندوتاریخ وفرهنگ خوارزم پس ازاسلام تاآن عهدپوشیده مانده‌وکس ازوقایع حقایق گذشته‌وپیش از اسلام آگاهی نداشت .

تازمان ابوریحان بیرونی هنوزآتشکده‌ها وفرهنگستانهای دین زرتشتی در خوارزم ودیگربلادخراسان دایربود ،وباهمه‌صدمات ،لطمات وویرانیهاکه‌ازدست دشمنان وبیگانگان براین سرزمین واردآمده ،معالوصف‌رونق ، طراوت ،شادابی اصالت و

هستی خودرا ازدست نداده بود، موبدان وسازمانهای آئین باستان وآتشکده‌ها همچنان دلیرانه مانندروزگارپیشین بکارخودسرگرم بودند. گرچه درلشکرکشیهای امویان، بویژه درحکومت سپهسالارخون آشام اموی، قتیبةبن مسلم باهلی‌ضرباتی‌کمرشکن وخوردکننده برایشان وارددیده بود. اما روح جاویدآریایی‌چون آتشی‌درزیرخاکستر بودوبمجردوزیدن نسیم روح‌پرورحکومت ملی ساسانیان روحی تازه‌درایشان دمیده‌شد، رستاخیزی‌نوین بپاکرده، قلل جبال ملیت آریائی ایرانی باتش افشانی ونورپراکنی گراییدوباردیگرسرتاسرآن سرزمین درزیرسایه‌چترعظمت وجلال اهورا قرارگرفت."

کشتارزرتشتیان درهند

صاحب‌دبستان المذاهب‌درفصل پارسیان ازوجودزرتشتیان درسراسربخش شمالی هند، ازپتنه‌گرفته‌تاآگره، لاهور، کشمیرالی کاشغرسخن میراندونام چندنفرازآنها را که‌بعزم بازرگانی درآنشهرهاآمدوشدداشته‌ویاصاحبدلی چندازرزتشتی که‌درلاهور و شهرهای شمالی هنددرگذشته‌اندیادمینماید. اگرزرتشتیان درزمان باستان درآن بخشها نمیزیستندگمان نمیرودصاحبدلانی که‌دبستان المذاهب‌ازآنها ذکرمینمایدتا پایان زندگی خوددرآنجا اقامت میگزیدند.

شرف‌الدین علی‌یزدی صاحب‌ظفرنامه‌تیموری‌درموردحمله‌امیرتیموربهندوتصرف سندودهلی‌ازکشتاربیرحمانه‌وبیدریغانه مردم هند، بوسیله‌تیموروسپاهیانش داستانها میسراید. درذکرپیکارهاوکشتارخوداززهندوان، کفار، شنویه، گبران، مجوس وغیره گفتگومیکند. چون مولف‌کتاب‌یزدی است وزرتشتیان یزدزیرپوغستم اهل اسلام گبر خوانده‌میشدند، آنجاکه‌واژه‌گبرومجوس بکاربرده منظورش زرتشتی است، وازذکرشنویه منظورش مانویان میباشدکه‌اینک نیززیرپوشش دیگرباوریهای مانوی پایبندهستند.

درگفتاری درموردنفوذدین زرتشتی درهندوتبلیغ پیام اشوزرتشت بوسیله چنگرنگها چه‌دربخشهای شمالی هنددربخشی ازاین‌کتاب‌صحبت داشته‌ایم. مردم بیشمار هندکه‌خودرازرتشتی مینامیدنددرحمله‌تیمورهنگام دفاع باتفاق هندوان جان باخته‌اند. شهرهای چندازشهرهاوجنگلهای بسیاری‌که‌ظفرنامه‌تیموری ذکرمینمایدکه زرتشتیان شرکت داشته‌اندعبارت است ازبطنیر، مردم ساما نه، کیتل، اسندی‌که‌بیشتر مجوس بودند، قلعه‌لونی، میرت، دره‌کوپله، دهلی وغیره. شماره‌اندکی ازآنها که‌جان بسلامت بدرمیبرندبتدریج درمردم هندمستحیل میگردند.

کشتارزرتشتیان بویراحمد

تیمورلنگ درکتابی که‌خودنوشته‌بنام "منم تیمورجهانگشا" ترجمه‌واقتباس از ذبیح‌الله منصوری، پس ازآنکه‌شیخ‌عمرپسرامیرتیموروااستاندارفارس دردشت نرگس زار

هنگام شکار بوسیله مهاجمین بویراحمدکشته گردید، هنگام حمله به منطقه آنها درلرستان چنین مینویسد " ازیکی ازتپه دیدم ستونی ازدود برآسمان میرفت. ازاسیران پرسیدم آن دودچیست ؟ جواب دادکه ازآتشکده برمیخیزد. من تا آن روزآتشکده مجوس ها را ندیده بودم ونمیدانستم که مجوسان آتش پرست درآنجا چه میکنند.

ازاسیران پرسیدم وضع آتشکده چگونه است ؟ گفتند آتشکده دارای یک متولی وسی خادم است وهرروزدوتن ازخدام درآتشکده کشیک میدهندتا اینکه آتش خاموش نشود. هر خانواده ازسکنه بویراحمدمکلف است که درهرماه لااقل یک مرتبه برای آتشگاه برایگان هیزم بیاورد. لذاآتشکده هرگزازلحاظ سوخت درمضیقه نمیماندوبطورمعمول سوخت دوسال آتشکده همواره موجودمیباشد. پرسیدم آیاآتشکده شما، مثل مساجدمسلمین، موقوفات دارد تاخدام آتشکده ازآن راه ارتزاق کنند؟ اسیران گفتندنه، هرسال هفت روز، جشن میگیریم وآن جشن باسم هفت فرشته گرفته میشودکه ازفرشتگان مقرب خداهستند (منظور امشاسپندان میباشد) آغازجشن روزاول برج حمل است که عیدنوروزبشمارمیآیدودرآن هفت روزسکنه بویراحمدبآتشکده میآیندوهریک زکات خودرابمتولی آتشکده میپردازند وخدام آتشکده تاعیدنوروزدیگرازآن درآمدامرارمعاش مینمایند.

دین سکنه بویرمعجونی بودازدین اسلام ومجوس. آنهاخودرامسلمان میخواندند ولی آتشکده داشتندوزکات میدادندولی آن رابه متولی آتشگاه میپرداختند (رسم پرداختن ده یک ازدرآمدخودبموبدان موبدازروزگاران گذشته بین زرتشتیان معمول بوده ولی متاسفانه طی دوسده گذشته ببوته فراموشی سپرده شده است. شهمردان) ازاسیری پرسیدم آیانمازمیخوانی؟ جواب بمثبت داد. عنان اسب خودراکشیدم وتوقف کردم وگفتم نماز بخوان تاببینم چگونه نمازمیگذاری. آن مردروبخورشیدایستادوچندین مرتبه دستهارا تکان دادوچیزی آهسته گفت وبعدااظهارکردکه این نمازماست. گفتم مگرشماهنگام نمازروبقبله نمیایستید؟ مردبویرجواب داد چرا... وبعدبطرف خورشیداشاره کردواظهار نمودآن قبله است گفتم آیاپیشوای روحانی دارید؟گفت پیشوای مامتولی آتشکده است.

درحالیکه ازدورخانه های شهررامشاهده میکردم، طلایه خبردادکه دشمن نمایان گردیده است. ناگهان حمله بزرگ سکنه بویراحمدازجلووعقب وراست وچپ شروع شد. آنقدرجنگجونمایان گردیدکه توگوئی اززمین مردوزن سلحشورسبزمیشد، زیرازنها هم مانندمردان بماحمله ورمیشدند. من فرمان دادم که درجناحین وقلب سپاه سواران بحرکت درآیندونیروی مهاجم راله کنندوازروی مردوزن بگذرند. من نیزاسب راتاختم. زنی که یک کوله پشتی داشت بطرفاسب من شمشیرانداخت. ولی قبل ازآنکه شمشیرش بااسب من برسدتبرمن فرق اوراشکافت ووقتی زن افتادصدای گریه طفلی بلندشدومن باشگفتی دیدم که کوله پشتی آن زن، طفل شیرخواره اوست که آن رابرپشت بسته است.

مردان وزنان بویرچون درمنطقه ای باما میجنگیدندکه مشجرنبودونمیتوانستند

خودراپنهان کنند، درقبال حمله‌سواران من ازپادرمیآمدند. با اینکه بویرهااز چهار طرف‌بما حمله‌ورشدندنتوانستندبرما فائق آیندوحملات پیاپی سواران من نیروی مقاومت آنها را درهم شکست. عده‌ای ازآنها زیرسم اسبها له‌شدندوجمعی با ضربات شمشیروتیرسواران بقتل رسیدندوعده‌ای هم دربیابان متواری گردیدندومن گفتم که‌ازتعاقب‌فراریان خودداری نمایندتا اینکه‌شهررا زودتربتصرف‌درآوریم. من حدس زدم که‌جنگ آنروزآخرین جنگها با بویرها میباشدودیگرآنها بما حمله‌نخواهندکرد. اگرحمله‌نمایندبا آن شدت حمله‌نخواهندنمود.

قبل ازورودبشهربه‌افسران گفتم که‌ازقتل کارکنان آتشکده‌که‌روحانیون شهر هستندخودداری نمایندوهرکس راکه‌مقاومت کردخواه‌مردوزن خواه‌کودک بقتل رسانند وقتی بشهررسیدیم دیدیم که‌شهروخانه‌ها خالی‌ازجاندارانست. چون کسی درشهرنبود بدون برخوردبهیچ مقاومت شهرراا شغال کردیم. بسوی آتشگاه‌رفتم دیدم درمدخل آتشکده‌چندنفرکه‌لباس کبودرنگ دربردارندایستاده‌اند. ازآنها پرسیدم شما که‌هستید مردی دارای ریش‌سفیدکه‌معلوم بودبرترازدیگرانست گفت ما خدام اینجا هستیم. گفتم سکنه‌شهرخانه‌های خودرا تخلیه‌کردندورفتند. شما برای‌چه‌نرفتید. مردریش‌سفید گفت ما نمیتوانیم برویم وآتش مقدس را بحال خودبگذاریم که‌خاموش شود. گفتم اگر من آتش شما را خاموش‌کنم چه‌خواهیدکرد. جوابدادای امیربزرگوارحتی عربها آتش ما را خاموش نکردندوتوکه‌اختیارجان ومال مردم را داری اینکاررامکن. گفتم منظورت ازعربها که‌هستند. گفت آنها که‌درحدود ۸۰۰سال قبل باایران حمله‌ورشدندودین اسلام را آوردندما آتشکده‌های ما را خاموش نکردندوبعدها آتش آتشکده‌ها بمناسبت اینکه‌خادم وجودنداشت خاموش گردید. گفتم میخواهم آتش شما را به‌بینم. گفت دیدن آتش مانعی ندارد ولی خیلی بآن نزدیک مشوتااینکه‌نفس توبآتش نخوردوما هم زیادبآتش نزدیک نمیشویم. قدم بآتشگاه‌نهادم محفظه‌آهنی بزرگ چون منقل دارای سوراخهای متعدد بنظرمیرسیدودرآن آتش میسوخت. گفتم من برطبق عهدی که‌کرده‌ام روحانیون وعلما وشعراوصنعتگران را نمیآزارم وگرنه‌شما را بقتل میرسانیدم زیرا مرتدهستید و واجب‌القتل.

پیرمردسررا جلوآوردوگفت ای امیربزرگوار این گردن من وآنهم شمشیرتو، هرچه میخواهی بکن. گفتم اگرمیخواستم توواسایرخدام این آتشکده‌را بقتل برسانم صبر نمیکردم تا توبامرگ خودموافقت کنی. به‌متولی آتشکده‌وخدام آن گفتم که‌شما ازقصاص معافیدولی سکنه‌این کشورباید‌بقصاص برسندزیراپسرم شیخ‌عمرراکشته‌اند. آنگاه بقشون خوددامرکردم که‌تمام‌خانه‌های شهررا غیرازآتشکده‌ویران کنندوهرکس را جز کبودپوشان آتشکده‌می بینندبقتل برسانند. سربازان من درهمان روزشهربویررا ویران کردندویک خانه‌را بجا نگذاشتند. ازآن روزتا موقعی‌که‌قشون من دربویربود

هرکس را که دیدیم کشتیم وزنها را هم مانند مردها بکیفر رسانیدیم .

کشتار زرتشتیان خراسان

پدر طاهر بن عبدالله امیر خراسان زرتشتی بود. برای حفظ امارت خراسان اسلام آورد و مصدر خدمات مهمی برای مامون پسر هارون الرشید خلیفه عباسی شد تا پست امارت خراسان برای پسرش طاهر استوار گردد .

طاهر هنگام امارت خویش ، چون از وجود نوشته های دینی زرتشتیان مطلع میشود ، برای خوش خدمتی بخلیفه وقت فرمان میدهد ، هریک از زرتشتیان قلمرو او که آن زمان خراسان بزرگ بود یک من از کتب و نوشته های دینی خود را بیاورند و هرکس نیاورد او را اعدام کنند .

نوشته ها و کتابها در آن زمان خطی بود و امکان داشتن آن برای همه میسر نبود . هرکس نوشته هائی داشت تحویل عمال طاهر امیر خراسان داد و همه آن طعمه آتش گردید و آورنده از مرگ نجات یافت . اما کسانیکه نوشته و کتب دینی نداشتند و تحویل عمال طاهر ندادند بموجب فرمان صادره همگی بقتل رسیدند . جمعی کثیر بالغ بر هزاران نفر که شماره آنها بدست ما نرسیده است در آن بحبوحه جان خود را باختند .

کشتار زرتشتیان اصفهان

گفتیم که شاه عباس صفوی ۳۰۰ خانوار زرتشتی را از یزد کوچانده و در قزوین سکونت داد . همچنان خانواده های زرتشتی بسا بیشتر از قزوین را با صفهان کوچانید و در محلی بنام گبرآباد پهلوی جلفا مقام داد . درموردشماره آنها خبر درست در دست نیست . اوضاع زندگی آنها در گبرآباد مانند نقاط دیگر زرتشتی نشین اسفانگیز بوده است . سقف خانه های آنها بسیار کوتاه و نمیبایستی بلندتر از منازل مسلمانان باشد . در زمان سلطنت سلطان حسین صفوی علمای قشری اطراف شاه را فراگرفته بودند . اوضاع ایرانمنه که بواسطه نفوذ دول مسیحی مغرب بسیار خوب بود روبزوال گذاشت و دچار محرومیتها گردیدند . بنابراین حال زرتشتیان که بی پشت و پناه بودند میتوان قیاس کرد . گویا محرومیتها بس نبود که روزی بفتوای علما و تاییدشاه قتل عام زرتشتیان اصفهان یا اسلام آوردن آنها صادر میگردد . در این گیرودار که بسیاری از بهدینان جان خود را باختند ، دستور نوروز زنده موبدان موبد اصفهان ، آتش مقدس را برداشته روی به یزد پا بفرار میگذارد . زرتشتیان بیشماری در آن هنگام طعمه شمشیر تعصب مسلمانان واقع شدند و اندکی از آن اسلام آوردند و جان بسلامت بردند . درسی سال پیش که نگارنده برای پژوهش بآن سامان سفر کرده بود نسل آنها هنوز جدیدالاسلام خوانده میشوند .

کشتار زرتشتیان جنوب

درزمان ناصرالدینشاه قاجار دراطراف برازجان وبسوی جنوب زرتشتیان بیشماری درروستاهای محصورکه همه زرتشتی میبودندزندگی میکردند. درحدود ۱۳۰سال پیش در یکی از این روستاکه اینک بقتلگاه معروف است ونامش حالا مال سیدآل میباشد و حدودچهل کیلومترجنوب برازجان بسوی بوشهرویمین گناوه واقع است، همه زرتشتی بوده اند. روستای مذکوراکنون تقریبا خالی است ومردم آن آواره شده اند. حدودسی سال پیش شهریارجمشیدورجاوندی ازدوستان نگارنده وازباشندگان هندکه درشرکت نفت ایران درآبادان بکارمشغول بود، روزی بادوستان خویش بعزم گردش درمینی بوس سوار وبسوی گناوه حرکت مینمایند. هنگام مراجعت بقتلگاه میرسند. راننده ازمسافران خواهش مینماید دراینجا دوساعت توقف مینمائیم زیرا منزلم اینجاست وفرزندانم را دیدن کنم شما هم دراطراف گردش کنید. شهریار میگوید من جائی ندارم، راننده ورا باخودبمنزل میبرد. شهریار درآنجا هنگام صحبت خودرا زرتشتی معرفی مینماید. اهل خانه با شعف وسرور میگویند مادربزرگ ما نیز زرتشتی است. فوراً "پیرزن را از زورودیگنفر زرتشتی خبرمیدهند. زن کهنسالی با عصا دردست پیش میآید. شهریار بلند میشود، پیرزن میگوید نزدیک میا. نخست سدره وکشتی را نشان بده. شهریار هم چون ازمردم هندبوده و برخلاف جوانان زرتشتی امروزی که پابستن دینی زده وسدره وکشتی را ازخوددورساخته اند. سدره وکشتی باخودداشته با ونشان میدهد. پیرزن با دیدن سدره وکشتی شهریار را دربغل میگیردوزار زارمیگرید. پس ازآرامش میگوید ازجوانی تاکنون نخستین بار است که در این سامان بدیدن یک زرتشتی چشمم روشن شده است. سپس میگوید اینها همه فرزندان و نوه ونتیجه من میباشندکه باسلام درآمده اند. هنگامی که جوان بودم روزی یک آخوندبرای درآمدخویش بروستای ما واردمیشودچون مسلمانی را دراینجا نمی‌بیندبراه خودمیرود. پس ازچندماهی باتفاق چندنفرقاتل برمیگرددومردان وزنان ما راگرفته درآن چاه سرمیبرندوبچاه میاندازند. بسیاری را سرمیبرندوبقیه را باجبارمسلمان مینمایند. من فرارکردم وخودم را درمحلی پنهان ساختم پس ازرفتن آنها برگشتم وتاکنون تنها من در این محل بزرتشتیگری باقی ماندم وبقیه مسلمانند. بسیاری پس ازاین واقعه بادلی ناشاد ازاین روستا خارج شدند. این را نیزبگویم که یکسال پیش ازواقعه ما، درسه روستای محصوردیگراطراف که همه زرتشتی بودندهمین رویدادواقع گردیدوپس ازکشتار دستجمعی آنها را نیزبقبول اسلام مجبورمیسازند.

کشتار زرتشتیان یزد

هیربدورزاد درسال دوازدهم پادشاهی یزدگردسوم دردفتردعای پهلوی خویش ازاهریمن صفتی مردم وکشتاروغارت یکدیگرسخن میراند. درضمن مینویسد "دراینجا در

یزد ۲۴ آتشکده بوده . حالا جزء چهار آتشکده باقی دیگر همه خاموش است . سه نفر موبد چندین کتاب شاپیکان که درداتش پزشکی بود و مقداری جواهرات و پول وطلا که در آتشکده روستای یزگ بود برداشته به تیسفون فرار کرده‌اند .

مردم همگی پیرو اهریمن شده . پنجاه سال است که یادندارم پادشاهان و بزرگان خویشاوندان خود را کشته و میکشند . پدرها پسرها کشته ، پسرها پدرها کشته . در پنجاه سال اخیر چهار سال قحط خوراکی شده . مردم از دین بهی برگشته گروهی آیین مزدک اختیار کرده از کشتن و غارت باک ندارند ، دروغ میگویند ، همدیگر را میکشند الخ "(برای اطلاع بیشتر از یادداشت او رجوع کنید به پرستشگاه زرتشتیان تالیف نگارنده ص ۱۹۲-۱۸۷) .

هنگام پیکار ایرانیان ورسیدن نیروی اسلام که همه آنها بجز معدودی از تازیان از ایرانیان منافق و پیروان مانی و مزدک که با دربار شاهی مخالف بودند تشکیل شده بود . درلباس اسلام با تفاق مزدکیان و غارتگران خودشهر به پیکار و کین جویی و بقتل و غارت مردم پرداختند . درآن هنگام زرتشتیان یزد که دوران بحرانی را میگذرانیدند و مزدکیان بقتل و غارت آنها پرداخته و همگی را مستاصل و بیچاره ساخته بودند برخلاف مهاجمان بدفاع ایستادند . درآن گیرودار شهرک های فهرج وخویدک کشتارگاه آنان گردید و مهریزو پاوین ویرانه شد . قتلگاه تا امروز بنام شهدا معروف میباشد . مسلمانان بزیارت آنجا میروند ، بتصور اینکه قتلگاه تازیان است . غافل از اینکه خودبا جبار اسلام آورده اند و مهاجمان مزدکیان و مانویان متظاهر با سلام بوده اند و شهیدان قتلگاه همه زرتشتی و از خویشان خودشان بوده که بشادی روان آنها شمع و چراغ میافروزند . بگفته صاحب تاریخ یزد یا آتشکده یزدان ، علمای یزد اخیرا" زیارت آنجا را نارواداشته‌اند . کلیه آن محل ، کشتارگاه زرتشتیان و آتشکده آنها میباشد .

کشتار زرتشتیان بم

بگفته صاحب کتاب سالاریه درسال ۳۱ هـ عثمان خلیفه سوم ، عبدالله بن عامر را حاکم کرد و او بسیاری از زرتشتیان بم را بکشت و بسیاری از مردم بم و نرماشیر مسلمان شدند . بگفته صاحب بمنامه درهمان زمان زالی از نو مسلمان که ارادت کاملی داشت یکپارچه زر بعبدالله عامر بداد که فلان آتشکده را بردار بجای او مسجد آدینه بنا فرمای و استدعای زال را اجابت کرد و مسجدی مبنی برچهل ستون بساخت .

کشتار زرتشتیان استخر

عبدالله بن معمر از بصره با سپاه به فارس شد و در استخر بسیار مردم بکشت . مردمان فارس درسال ۲۹ هجرت برعبدالله شوریدند و او را کشتند .

کشتار زرتشتیان ری

مردم ری درسال ۲۳ هـ پس از انقیاد شورش کردند . سیاوخش پور مهران از نوادگان

بهرام چوبین در آنجا همه کاره بود. نعیم سردار عرب برای لشکرکشید. سیاوخش آماده رزم شد. میان او و شخصی بنام رامی اختلافی بود. رامی درپی انتقام بود برای کین توزی برسیاوخش مردم میهن را بکشتن داد. نزد نعیم رفت و گفت غلبه بر سیاوخش آسان نیست. ده هزار تن با من بفرست و خود با سیاوخش نبرد آزما و من از بیراهه بشهر میروم و برایت فتح میکنم. نعیم ده هزار نفر را با برادر خود منظر به رامی داد. رامی مردم شهر را غافلگیر کرده سیاوخش زمانی آگاه شد که نعیم را روبروی خود و رامی را درپشت سر دید و میان دو سپاه عرب بدام افتاده بود و شهر هم از دست رفته و عرب در آنجا بکشتار مردم بیگناه مشغول بودند. آنانکه با سیاوخش بودند و را گذاشته بشهر روی آوردند تا زن و فرزندان خود را نجات دهند. سیاوخش میدان جنگ را گذاشته فرار کرده نعیم درپشت سر او بشهر رسید و بازار قتل و غارت در گرفت. پس از آنکه شهر ویران و غارت شد آن را به رامی سپرد و جزیه برا و معین کرد.

کشتار زرتشتیان خراسان

بگفته صاحب تاریخ تباهی فارسیان "سیصد سال بعد از هجرت شخصی درخراسان بنام بهرام ظهور نمود و خلق را بخود دعوت کرد که پیغمبرم از جانب خدا مبعوث بهدایت خلق شده ام که دین حضرت زرتشت را تجدید کنم. بالای گنبد عبادتگاه توس بآواز جلی خلق را بخویش خواند که من از جانب خدا بجهت تازه کردن کیش آبا و اجدادم مبعوثم. بنا بر وقوع اینحال فراوان مردم از اسلام منحرف و بر آیین قدیم معتقد شدند و چون در آن زمان عرب و ترک و افغان با هم نزاع داشتند کار بهرام بالا گرفت. چون خلیفه از غزو روم بازگشت و از آن مقدمه آگاه شد بدفع بهرام و اتباعش سپاه برگماشت تا در حدود خراسان هرچه پارسی و زرتشتی بیابند بقتل آرند و چنان کردند که در آن واقعه قریب یکملیون و پانصد هزار مردم کشته شدند و بکلی نژاد زرتشتیان از خراسان برافتاد.

با وجود این همه قتل و غارت در زمان سلطنت صفویه هنوز در ایران از این قوم بیش از ۱۵۰ هزار خانوار باقی بودند. منجمله قریب دوازده هزار خانوار در اصفهان سکنا داشتند که از سوء رفتار و نادانی موبدان این گروه و فتوای ملاهای اسلام و بحکم شاه سلطان حسین دریک شبانروز مقتول گشتند، زیارتگاه و عبادتگاهشان ویران شد و اموالشان بتاراج و غارت رفت و نسل زرتشتیان از سپاهان منقطع گشت."

کشتار در مازندران

چون مردم چالوس بسال ۱۸۰ه از شهوترانی کارگزار در رویان بشورش برخاسته او را از آنجا بیرون راندند. عبدالله بن حازم نایب خلیفه خود را بچالوس رسانده رهبر آنها را بدار آویخت و مردم را بآرامش دعوت کرد و بفرمانداری خواست. اهالی رو بدارالحکومه نهادند و بباغی محصور راهنمائی شدند. ماه رمضان بود و موقع افطار عبدالله دم دروازه

باغ برروی اسب نشسته وبانان وانگورافطار میکرد. بشماره هردانه انگورمردمراازدرباغ بیرون آورده سرمیبریدند. پس ازپایان افطار ازچالوس بسعیدآباد رفت و مردم آنجا راکه دردژی پناهنده شده بودند ازدم تیغ بگذرانید وسعیدآباد را چنان ویران کرد که سالیان درازی کسی نتوانست درآنجا خانه ساخته وزندگی کند .

کشتار زرتشتیان درگرگان

یزیدبن مهلب مردی خونریز، متعصب ودشمن ایران وایرانیان وزرتشتیان بود. بگفته بلعمی سلیمان اموی بسال ۹۸هـ اورا بتسخیرگرگان وتبرستان فرستاد. یزید پس ازتصرف گرگان درپیکار با اسپهبدفرخان بزرگ درتنگنائی بگیرافتاد ونه راه پیشرفت داشت ونه برگشت . مردم گرگان بشورش برخاسته چهارهزار مردان وراکه درگرگان گذاشته بودبکشتند. یزیدبا اسپهبدفرخان صلح نمودوبگرگان بازگشت وسوگندخوردا گرظفریابد شمشیرازایشان بازندارد تا بخونشان آسیاب بگرداند. آگاهی بمرزبان رسیدبگریخت وبدان قلعه شدکه بکوه اندراست وآن را حصارگرفت وآن قلعه بودا ستوار ویک راه بیش نداشت ویزیدا ورا بحصار میداشت وحرب میکردومنجنیقها ساخت وهیچ نتوانست کرد ومتحیر شد. یکی ازیاران راه با ریکی بقلعه بوسیله سگ یافت با اندکی مردان مسلح بسوی بارو روان شدویزیددراطراف قلعه آتش افروخت . گرگانیان چون آن بدیدندبترسیدندوبیرون آمدندوجنگ درپیوست . آن مردکه باگروه مسلح رفته بودندتمام شب برفتندوروزدیگر بقلعه رسیدندیزیدسوی دیگربجنگ مشغول بودوگرگانیان بیخبرازپس ایمن بودندوآگاهی ازپیشامدنداشتندتا تکبیرمسلمانان ازقلعه شنیدند. صلح خواستندبرآنکه بحکم یزید فرودآیند. بانگ فرمودزدن که اینها را همه بکشیدوآب برآن جوی اندا ختندتا با خون کشتگان بیکجای برفت برآسیاب وگندم آردکردندونان پختندوبخوردندتا ازسوگندبیرون آمدند.

کشتار زرتشتیان تمیش

درسال سی هجری سعید بمرزتبرستان وتمیش رسید . مردم آنجا برج وباروودرواز شهروسنگرهای خدادادطبیعی را بستندواعراب را بشهرراه ندادند. سعیدسوگندفرستاد وعهدکردجان ومال مردم درامان است وکسی را باکسی کاری نیست . مردم بسوگندوعهد او اطمینان کرده دروازه راگشودند. سعیدباسپاهیان بشهرداخل شدوهمینکه پای خودرا استوارديد، سوگندفراموش کردوامربکشتارعام وغارت شهرداد. چنانکه گویندفقط یکتن توانست جان بدربرد.

* * * * *

بگفته میرظهیرالدین مرعشی چون داعی کبیریکهزارمردازمردم دیلم را بواسطه بدسیرتی دست وپا بریدبقیه گریخته باسپهبدرستم اول باوندی پناه بردند. اسپهبدآنها را پناه دادوبرخلاف داعی لشکرکشی نمودوسیدقاسم نایب اورا بگرفت وکومس را متصرف شد.

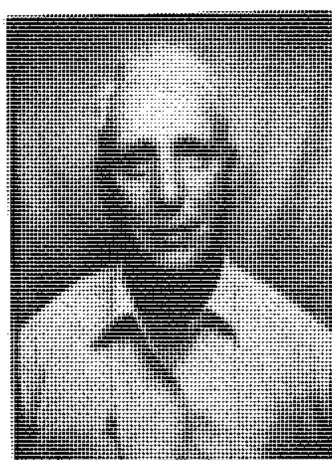
آمار زرتشتیان ایران
در تهران ـ یزد ـ کرمان ـ اصفهان ـ اهواز ـ شیراز ـ زاهدان
در سال ۱۳۴۲خ برای کنگره زرتشتیان تهیه شده . تهیه کننده
آمار یزد میرزا سروش لهراسب میباشد
نونهالان در آمار تا ۱۸ سالگی پسر و دختر حساب شده و از ۱۸ ببالا مرد و زن

نام	مرد	زن	پسر	دختر	جمع
تهران	۱۶۲۲نفر	۲۰۳۰ نفر	۲۴۳۳نفر	۲۸۳۸نفر	۸۹۲۳ نفر
یزد ـ محله	۱۶۴ نفر	۲۳۹ نفر	۲۰۶ نفر	۱۷۳ نفر	۷۸۲ نفر
دهات حومه یزد					
مریم آباد	۶۶ نفر	۹۷ نفر	۸۱ نفر	۷۰ نفر	۳۱۴ نفر
نرسی آباد	۵۷ نفر	۹۷ نفر	۸۳ نفر	۹۳ نفر	۳۳۰ نفر
کوچه بیوک	۵۷ نفر	۹۳ نفر	۸۲ نفر	۸۴ نفر	۳۱۶ نفر
خرمشاه	۷۹ نفر	۱۱۳ نفر	۱۰۲ نفر	۸۰ نفر	۳۷۴ نفر
اهرستان	۴۳ نفر	۴۹ نفر	۴۹ نفر	۵۰ نفر	۱۹۱ نفر
خیرآباد	۲۹ نفر	۴۳ نفر	۳۰ نفر	۲۳ نفر	۱۲۵ نفر
قاسم آباد	۶۲ نفر	۷۸ نفر	۷۰ نفر	۷۵ نفر	۲۸۵ نفر
رحمت آباد	۲۷ نفر	۳۹ نفر	۲۷ نفر	۳۱ نفر	۱۲۴ نفر
محمود آباد	۳ نفر	۳ نفر	–	۱ نفر	۷ نفر
مهدی آباد حومه	۱۹ نفر	۲۵ نفر	۳۱ نفر	۲۵ نفر	۱۰۰ نفر
نصرت آباد	۳۱ نفر	۵۰ نفر	۵۶ نفر	۵۳ نفر	۱۹۰ نفر
کسنویه	۱۲ نفر	۱۵ نفر	۱۷ نفر	۱۰ نفر	۵۴ نفر
تفت چهارمحله	۵۳ نفر	۹۶ نفر	۶۱ نفر	۶۹ نفر	۲۷۹ نفر
مبارکه	۲۷ نفر	۴۴ نفر	۳۴ نفر	۳۶ نفر	۱۴۱ نفر
خلیل آباد	۷ نفر	۹ نفر	۱۰ نفر	۹ نفر	۳۵ نفر
حسینی	۴ نفر	۵ نفر	۳ نفر	۷ نفر	۱۹ نفر
چم	۲۲ نفر	۳۶ نفر	۱۹ نفر	۳۴ نفر	۱۱۱ نفر
زین آباد	۱۳ نفر	۱۸ نفر	۱۰ نفر	۹ نفر	۵۰ نفر
اله آباد	۴۱ نفر	۵۴ نفر	۵۷ نفر	۶۹ نفر	۲۲۱ نفر

نام	مرد	زن	پسر	دختر	جمع
علی‌آباد	۲۶ نفر	۳۵ نفر	۲۷ نفر	۳۹ نفر	۱۲۷ نفر
جعفرآباد	۱۰ نفر	۱۴ نفر	۱۲ نفر	۱۳ نفر	۴۹ نفر
حسین‌آباد	۳ نفر	۴ نفر	۴ نفر	۹ نفر	۲۰ نفر
عصرآباد	۱۳ نفر	۱۲ نفر	۱۲ نفر	۱۷ نفر	۵۴ نفر
شریف‌آباد	۱۷۷ نفر	۲۰۱ نفر	۲۴۴ نفر	۱۷۹ نفر	۸۰۱ نفر
مزرعه کلانتری	۵۸ نفر	۶۹ نفر	۷۹ نفر	۵۲ نفر	۲۵۸ نفر
حسن آباد	۵۴ نفر	۶۳ نفر	۸۳ نفر	۶۸ نفر	۲۶۸ نفر
کرمان	۴۹۰ نفر	۶۱۴ نفر	۶۷۹ نفر	۶۰۳ نفر	۲۳۸۶ نفر
اصفهان	۱۲ نفر	۱۴ نفر	۱۶ نفر	۲۲ نفر	۶۴ نفر
اهواز	۳۱ نفر	۲۵ نفر	۳۶ نفر	۳۲ نفر	۱۲۴ نفر
شیراز	۳۲ نفر	۲۰ نفر	۴۲ نفر	۲۴ نفر	۱۱۸ نفر
زاهدان	۱۴ نفر	۱۳ نفر	۲۰ نفر	۱۰ نفر	۵۷ نفر
جمع کل	۳۳۵۸ نفر	۴۳۱۷ نفر	۴۷۱۵ نفر	۴۹۰۷ نفر	۱۷۲۹۷ نفر

فرزانه جمشید

فرزانه جمشیدپوربهرام‌پورمهربان پوررستم‌زین آبادی اززرتشتیان ایران مقیم بمبئی است. زین آبادروستای کوچکی است درحوالی یزد، باقناتی‌محقروکشاورزان تنگدست که‌غالب آنها به اطراف پراکنده‌شده‌اند. اما تقدس درمهرآنجا ازدرمهرهای دیگرایران برتروشماره‌آتش مقدسی که‌درآن مکان پاک پاسداری میشودابنک چهارمیباشد. اما سابق هنگام‌آتشبانی روانشادشهمردان خسروهفت‌آتش مقدس درآن جای کوچک فرخنده‌بهجت‌افزای دل مشتاقان ودینداران بود. ازقرار خبردرست دردست سه‌آتش مقدس‌آن بی چوب وهیمه‌همیشه‌روشن بود. پس ازدرگذشت شهمردان سه‌آتش‌نامبرده‌ناگهان بنقطه نامعلوم دیگرپروازگرده‌اند.



ازمطلب دورافتاديم. روانشادبهرام پدرفرزانه جمشیدباتفاق بانوی خویش‌شیرین اسفندیاررستم‌ازروستای زین آبادبه‌بمبئی رهسپاروورحل اقامت می‌افکند. شیرین درماه‌آبان ۱۲۹۱خورشیدی فرزندی بجهان آوردوبنام‌جمشیدنامور ساخت. آثارولایت دردوران کودکی برناصیه نوزادنمایان بود. چون بچهارماهگی

رسیدوالدینش بازبایران مراجعت نمودند. هنگام گذشتن قافله‌ازرودی بین راه بندرعباس ویزد، ناگهان آب رودزیادشده‌باموج خویش‌کودک شیرخواره را از روی دامن مادرکه‌سواره میگذشت بلندکرده میبرد. چون حدودسیصدقدمی دورمیگردد، تیر اندازشهریارمبارکه‌ای که‌دنبال‌ترروان بودازصدای جدفرزانه‌جمشیدخودرابوسط رود انداخته‌کودک راازآب بلندمیکند. بگفته‌آن روانشادکه‌خودبازیگرصحنه‌بوده‌حتی لباس‌کودک نیزترنشده‌وچنان بودکه‌گویابرزمین خوابیده‌بوده.

فرزانه‌جمشیددردانه‌ارجمندجدخویش مهربان بودکه‌مردی پارساوعابدوباخواندن اوستاخصوص ورهرامیشت بدرمان بیماران متوسل بخودمیپرداخت. بهرام پدرجمشید مردی سختگیربودباندک شیطنت که‌ازکودک خویش میدیدبراوسخت میگرفت وخودنیزبه سختی گرفتارمیگشت. باندرزپدرمهربان خویش مهربان دراثرازمحبت نسبت بکودک گوش‌فرانمیدادوزندگانی رابسختی بپایان برد.

ازشگفتیهاآنکه‌فرزانه‌جمشیددرپنج شش‌سالگی درکشتزارهنگامیکه‌جدوپدربکند وکوب زمین میپردازندهنگام‌بازی ماری قوی هیکل رامی‌بیند. بیباکانه‌گردنش را میگیرد، آوازی بگوشش میرسدآین رابکش‌اوهم‌باآجری پهلوی دست سرمارا‌کوبیده قطع میکندوبدنش‌راتکه‌تکه‌کرده‌ببازی وهایهوی مشغول میگردد. نظرجدش باوتکه‌های مارمیافتد. شگفتانه‌ازاومیپرسدچطورماراکشتی که‌وی روبمنزل فرارمیکند.

بعدازجنگ جهانگیراول چون فرزانه‌جمشیدبسن هشت‌سالگی میرسدجدووالدینش بازبه‌بمبئی رهسپارمیگردند. درآن دوران هیچ کشتی به‌بندرعباس واردنمیگشت. مسافران بیشماری ازاطراف یزدبه‌بندرعباس جمع شده‌بودند. پس‌ازمدتی سرگردانی اولیای امورخبرمیدهندکشتی به‌بندرعباس نخواهدآمد. درهمان اوان جمشید یک شبانروزونیم بحال غش‌بیحال افتاده‌بود. جددلسوزش‌که‌باخواندن ورهرام یشت بیماران رادرمان مینمودهرچه‌کوشیدنتوانست دردانه‌خویش رابحال آورد. بالاخره‌به یزدان روی آورده‌تسلیم‌شد. کودک پس‌ازیک شبانروزونیم‌خودبخودهشیارگشت. درطی این زمان درعالم‌ایزدان واولیابگردش بود. جدش‌ازاومیپرسدعزیزم‌خبررسیده‌کشتی نخواهدآمدچه‌بایدکرد. کودک هشت سالهجواب میدهدامروزپسین کشتی‌میآید. ازاتفاق دوساعت بعدخبرمیرسدکه‌کشتی‌درراه‌هست مسافران خودراحاضرسازند. کشتی‌ساعت چهار بعدازظهرواردمیگرددومسافران باخوشحالی تمام‌سوارو‌بطی‌مسافرت میپردازند. پس‌از ورودبه‌بمبئی مراسم‌سدره‌پوشی فرزانه‌جمشیددرسن نه‌سالگی برگزارمیگردد. دردوران تحصیل دردبیرستان بهرامجی جی‌جی‌باهای بازیک شبانروزبحال غش‌نقش برزمین‌باشد مساعی دکترهای حاذق درمعالجه‌اوبجائی نمیرسدچون پزشکان ازکوشش خویش دست میکشند فرزانه‌جمشیدپس‌از ۲۴ ساعت بهوش‌آمده‌بتحصیل مشغول میگردد.

درخبراست زندگانی اولیا بسختی وزحمت میگذرد. همین حال نیزبفرزانه‌جمشید رویداده‌است به‌یزدان رجوع‌میکندبفضل وعنایت خداوندی‌اینلو‌ماموریت درمان آسیب دیدگان ازعالم‌علوی باوسپرده‌میشود. اینک بسیاری ازبیماران بخصوص‌آسیب دیدگان راباجام آب درمان نموده‌ومینماید.

دبیران وآموزکاران زرتشتی

روانشاد میرزا سهراب مهربان سفرنگ : نزدیک به ۶۰سال ازسال ۱۲۹۵خورشیدی زندگی خودرا درخدمت بزرتشتیان وکارهای جماعتی مانندفرهنگی،آموزشی،انجمنی و دفترپیوندزناشوئی بسربردوهنگام سالخوردگی با بدنی فرسوده وتندرستی ازدست داده بسال ۱۳۵۲خ رسما" خودرا بازنشسته کردودرزامیاد روزواردیبهشتماه ۱۳۴۵یزدگردی بسن ۸۳سالگی بگروشمان برین وخانه فروغمندمزدا شتافت .

میرزا سهراب سفرنگ ازفروردین ۱۲۹۵خ بدعوت رئیس انجمن زرتشتیان تهران درعنفوان جوانی بسن ۲۳سالگی بتدریس دردبیرستان زرتشتیان مشغول وپس ازدوسال تدریس بسمت نظامت دبیرستان منصوب گردید . درآغاز سال ۱۲۹۸خ مدیریت دبیرستان دینیاری یزدرا پذیرفته وروانه یزدگردید . پس ازچهارسال ونیم خدمت فرهنگی واجتماعی وعضویت انجمن زرتشتیان یزدوباره بتهران مراجعت ومدیریت دبیرستان زرتشتیان تهران را پس ازمترجمهمایون پذیرفتند . نامه نگارنیزهنگام اقامت دریزدبشاگردی آن روانشادسرافرازبوده است . روانشادسفرنگ مدت ۱۱سال تا ۱۳۱۶خ مدیریت دبستان جمشیدجم ودبیرستان فیروزبهرام رابعهده داشتند .

دراین زمان احساس میشدکه دبیرخانه انجمن زرتشتیان که آنهم گسترش داشت به مردی کاربروکارآزموده نیازداردوایشان که چندین سال خدمات مدیریت آموزشگاهای زرتشتیان رابرعهده داشته واز نقطه نظرهموندی انجمن نیزبوضعیت امورآشنائی داشته درسال ۱۳۱۶خ بریاست دبیرخانه انجمن زرتشتیان تهران منصوب میگردد . آقای سفرنگ این سمت راتا سال ۱۳۴۵خ برعهده داشتندونیزازتیرماه ۱۳۱۳خ ضمناً بسمت سردبیررسمی دفترپیوندزناشوئی زرتشتیان تهران انتخاب وتابهار ۱۳۵۲آن دفتررا اداره میکرد .

میرزا سهراب سفرنگ ازسوی وزارت فرهنگ با مُدال درجه اول علمی،نشان درجه دوم علمی ونشان درجه سوم سپاس نیزنائل وسرافرازگردیده ومدت ۴۴سال متوالی ازطرف جماعت زرتشتیان بعضویت انجمن زرتشتیان تهران برگزیده شده بود .

بانوخانم قبادی فرزندفریدون :ازآموزگاران زرتشتی است . طی مدت ۲۵سال در دبستان گیوبسرپرستی انجمن زرتشتیان تهران بسمت های آموزگارو ناظم ومدیر درخدمات فرهنگی فعالیت میکرده ، سپس چندسالی دردبیرستان انوشیروان دادگرآنهم بسرپرستی انجمن زرتشتیان سمت نظارت را داشته است . درسال ۱۳۴۷خ ازآنجا استعفا کرده ودبستان وکودکستانی ازخویش تاسیس ودرآنجا بفعالیت فرهنگی ادامه وپس ازهفت سال کاروکوشش بانگیزه رسیدگی بزندگانی خانوادگی خویش ودوری دبستان ازمنزل بااطلاع وزارت آموزش وپرورش آنرا می‌بنددوخودرا بازنشسته مینماید اما ازفعالیت درامورا جتماعی بازنمیماند .

میرزا برزوی آمیغی : پورمرزبان ازمردم کرمانزمین بسال ۱۲۶۵خ متولد و در آن سامان در دبستانی که بمدیریت روانشاد ارباب کیخسروشاهرخ وسپس دستور کیخسرو هورمزدی اداره میشد تحصیل کرده وپس از پایان دوره تحصیلی دبستان برسم متداول روز نزد بازرگانان بکار مشغول ،و در ۱۲۸۵خ بهمراه خانواده به بمبئی رهسپار و در آن دیار با وجود اشتغال بکار بتحصیل انگلیسی پرداخته و با آغاز جنگ جهانی دوم با انگیزه ناخوشی بکرمان مراجعت و در پلیس جنوب با درجه ستوانی بکار مشغول و بنایب برزو مشهور میگردد . درضمن اشتغال در ارتش پلیس جنوب ، در مدرسه زرتشتیان نیز بتدریس زبان انگلیسی میپرداخت . روانشاد میرزا برزو دارای تقدیرنامه از فرمانده پلیس جنوب میباشد . پس از برچیده شدن پلیس جنوب ،با وجود احتیاجی که ارتش نوین با فسران تحصیل کرده داشت ، میرزا برزو تعلیم و تربیت جوانان و تدریس زبان انگلیسی را در مدرسه زرتشتیان برگزید و نظامت مدرسه را نیز عهده دار شد . روسای مدرسه زرتشتیان کرمان طی زمان عبارت بودند از ارباب کیخسروشاهرخ ،دستور کیخسرو هورمزدی، دستور خدایار دستور نامدار که پس از مدتی به یزد مراجعت مینماید ،سپس میرزا ابوالحسن خان ارجمند وآقای خدائی و بعد میرزا برزو با وجودیکه شغل نظامت را عهده دار بود ، بمدیریت مدرسه زرتشتیان برگزیده شد و اغلب نیز عضویت انجمن زرتشتیان کرمان را برعهده داشت .از خصوصیات این مرد ارجمند اینکه در مقابل پیشنهاد دیگران دایر برا ستخدام با حقوق بیشتر بخدمات فرهنگی و با حقوق کمتر اکتفا نمود . با وجودیکه پیمانکارها حاضر شدند وی را با حقوق ۱۵۰۰۰ریال استخدام نمایند وی همان حقوق ۲۰۰۰ و بعد ۴۰۰۰ ریال و خدمت فرهنگی را ترجیح داد . انضباط مدرسه و پایه تحصیلات همیشه بالا بود و هیچ فرقی بین متنفذین و سایرین و توانگران و بینوایان نمیگذاشت . شهرداری کرمان بپاس خدمات بیدریغانه فرهنگی او ،خیابان وصل بمدرسه را بنام او و بخیابان برزو آمیغی نامگذاری کرد .میرزا برزو بسال ۱۳۴۸خورشیدی بسرای جاویدان و گروشمان برین شتافت .

کشورخانم مزدیسنا فرزند کیخسرو : زرتشتی کرمانزمین است . درکودکی در مدرسه جمشیدی بنیاد یافته ارباب جمشید نامی وبسرپرستی وآموزگاری بانویش مروارید خانم اداره میشده تحصیل کرده تحصیلات فارغ التحصیلی آن مدرسه معادل کلاس چهارم ابتدائی امروزی بوده و با نگیزه شاگرد ممتاز مدرسه با خذ مدال نقره نایل میشود . درسال ۱۳۰۵خ در دبستان دخترانه شهریاری برای معلمی برگزیده میشود . درضمن تدریس در امتحانات ششم ابتدائی و متوسطه شرکت و درسال ۱۳۱۵ با خذ دیپلم ریاضی توفیق میابد . درسال ۱۳۳۴ با زدرضمن اشتغال بمدیریت دبیرستان دخترانه کیخسروشاهرخ و دنبال کردن تحصیلات بدریافت دیپلم دانشسرای مقدماتی نایل میگردد . در دبستان شهریاری که بهمت شادروان ارباب شهریار راوری وبسرمایه شهریار رتفتی ساکن برمه ساخته شده مدت ۹سال مجانا"بخدمت آموزش وپرورش پرداخته است . ازسال ۱۳۱۵تا سال ۱۳۳۳مدیریت

دبستان شهریاری را داشته،سپس تا سال ۱۳۴۹بمدت ۱۶سال مسئول اداره‌کردن‌دبیرستان دخترانه‌کیخسروشاهرخ درکرمان بوده‌ودرآنجا دوره‌خدمت فرهنگی خودرا بپایان رسانده ودرمهرماه ۱۳۴۹خ ببازنشستگی نایل میشود . درمدت خدمت همیشه موردتقدیروتشویق روسای وقت وحتی استاندارقرارگرفته‌وصاحب بیست تقدیرنامه میباشدکه ۱۱نامه‌ازفرهنگ استان وپنجنامه‌ازطرف اداره‌تربیت بدنی وبقیه‌ازسوی استانداروروءسای شهربانی و پیشکاردارائی صادرشده‌است .

موبدرستم‌شهزادی : متولد ۱۲۹۱خ‌فرزندموبددینیارموبدبهرام‌همااوندازموبدان برجسته‌یزدمیباشد. پس ازاتمام‌تحصیلات عالی خوددرکالج آمریکائی تهران باتفاق موبدآذرگشسب بسرپرستی انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی دردانشگاه‌مذهبی‌کاماآتورنان اینستی‌تیوت بمبئی که‌ویژه‌تعلیم‌وتربیت موبدزادگان دررشته‌اموردینی زرتشتی‌وزبان پهلوی واوستا میباشدبتحصیل پرداخت . پس ازپایان دوره‌تحصیلات دانشگاه‌ونیل بمقام روحانی ناورومرتب باکنیه‌هیربدی بایران ویزدبرگشت . دردبیرستان پسرانه‌ودخترانه مارکاربتدریس دروس دینی‌وانگلیسی ودبیرستان ایرانشهربتدریس انگلیسی پرداخت درسال ۱۳۲۶خ بدعوت انجمن زرتشتیان تهران بپایتخت مهاجرت ودردبیرستان های انوشیروان دادگروفیروزبهرام‌بتدریس زبان انگلیسی ودروس دینی پرداخت ودرضمن عهده‌دارسخنرانیهای دینی درجشنها ومراسم‌مذهبی گردید. متن سخنرانیها ومقالات بسیارا ودرزمینه‌دینی درمهنامه‌های هوخت ،پندار ،سازمان‌فروهروانجمن زرتشتیان و غیره‌بچاپ رسیده‌است . موبدرستم‌شهزادی نگارنده‌پنج دوره‌تعلیمات دینی ودوجلد دین دانش‌جهت دانش‌آموزان وجوانان زرتشتی‌است . تالیفات دیگراوترجمه‌زناشوئی درایران باستان تالیف جمشیدکاتراک وترجمه‌آموزشهای زرتشت تالیف تهمورث ستنا میباشد. درسال ۱۳۵۳خ انجمن زرتشتیان تهران موبدرستم‌شهزادی را بسمت سردفتری ازدواج زرتشتیان برگزیدکه‌اینک نیزبادامه‌آن کارمشغول است . ضمناً بعنوان‌نماینده زرتشتیان درنخستین مجلس خبرگان انتخاب وباکمک دیگرنمایندگان بتدوین وتصویب قانون اساسی جمهوری اسلام‌پرداخت . اینک بسمت سردفتری موقتاً عهده‌دارامورد بیرخانه‌انجمن زرتشتیان تهران درگردش ۳۲میباشد.

روانشاداستادرستم‌خدابخشی :فرزندخدادادخدابخش باشنده محله‌راحت آباد تفت وآموزگاردبستان آنجابنام‌دبستان پسرانه‌رستمی، ازسال ۱۲۷۸خ هنگام‌تاسیس‌دبستان نامبرده‌تا سال ۱۳۱۶خ‌هنگام‌درگذشت درتعلیم‌وتربیت نونهالان وجوانان زرتشتی محله‌های تفت که‌اینک صاحب نام‌وجاه میباشندوباحقوق بسیارناچیزآن زمان فعالیت ابرازمیداشته‌است .

آقای اردشیرفرهمندفرزندمهراب : باوجودبینوائی وعدم‌استطاعت پدرواشتغال بکاربرای تحصیل معاش بانگیزه‌شوق آموختن تاکلاس هشتم‌درمدرسه‌زرتشتیان کرمان

بتحصیل میپرداز د. درضمن از سال ۱۳۱۵خ درکلاس سوم وچهارم زرتشتیان بتدریس میپرداز دوتحصیلات خودرا نیزدنبال ودرسال ۱۳۲۰با خذدیپلم موفق وتا سال ۱۳۲۸از طرف دولت بآموزگاری درمدرسه زرتشتیان منصوب میگردد. درآنسال بتهران منتقل و تحصیلات خویش را دنبال ودرسال ۱۳۳۱با خذلیسانس توفیق میابد. با وجودیکه درسال ۱۳۵۵خ از وزارت آموزش وپرورش با زنشسته میگرددبا زهم درمدارس ملی بتدریس میپردا . آقای فرهمندبا نگیزه با وریهای خویش پنجسال از وقت گرانبهای خودرا درخدمت زندان بآخرمیرساند.

بانوخانم بهزادیان : فرزندکیخسرو ومتولدومتعلم شهرتهران از سن ۱۱سالگی برای تاریخچه دردست متجاوز از ۴۲سال بتدریس وخدمت بفرهنگ مشغول گردیده وبهترین سالها زندگی خودرا ،با پشتکار وعلاقه بدون انتظار پاداش مادی وقف پرورش هزاران دختر، و دوشیزه کشورنموده است. بگفته سالنامه آموزشگاه زرتشتیان "بدون اغراق میتوان گفت که قسمت اعظم معروفیت دبیرستان انوشیروان دادگرمرهون زحمات این مربی بی نظیروبانوی عالیقدربوده. نظامت دبیرستان نیزمدتهای مدیدبا اوبوده. علاوه بر دقت درطرزرفتاروکردارنش آموزان درمحیط مدرسه درخارج نیزمراقب رفتارآنان بوده است. بانوخانم چهارنشان اخلاقی ازانجمن محترم زرتشتیان تهران ویک مدال فرهنگی بنا بتصویب شورای عالی فرهنگ ومقدارزیادی تقدیرنامه از طرف انجمن زرتشتیان،وزارت فرهنگ ووزارت کشورداشته واز طرف رضا شاه بزرگ نیزموردتشویق قرارگرفته اند. بانوخانم یک ناظم بی‌نظیرویک سرپرست دلسوزدبیرستان انوشیروان دادگربوده است.

میرزا فریدون کیامنش : فرزندنوشیروان بهمردشریف آبادی وباشنده تهران طی مدت ۴۳ سال زندگی خودرا درخدمت بفرهنگ وتعلیم وتربیت نونهالان وجوانان کشور صرف نموده است. از سال ۱۳۰۵خ مدیردبستان دینیاری دریزدبوده وچهارسال بعدبمدیریت وآموزگاری دبستان خسروی درهمان شهربرگزیده شد. سپس بتهران مراجعت وتا سال ۱۳۵۳خ ازسوی انجمن زرتشتیان درآموزشگاههای انجمن سمت بازرسی مدارس را داشته است. میرزا فریدون ازسوی وزارت فرهنگ وقت باخذنشان درجه دوم علمی وتشویقنامه های بسیاری ازسوی انجمن زرتشتیان وهم وزارت آموزش وپرورش نایل گردیده است.

کیخسروو صالی : فرزندسروش اسفندیار یادگار معروف به یادی از سال ۱۳۲۱خ پیشه آموزگاری را آغاز وطی مدت ۱۷سال دردبستان جمشیدجم ودبیرستان فیروزبهرام ودبیرستان انوشیروان دادگربتعلیم وتربیت نونهالان وجوانان ودردبستان رهنما بسمت مدیریت درخدمت فرهنگ کشوراشتغال داشته است. درضمن بازرس وسپس معاون اداره فرهنگ ناحیه ۲تهران بوده ودرسال ۱۳۵۱خ بباز نشستگی نایل میشودلیکن پس از بازنشستگی ۱۴سال درفرهنگ شمیران بسمت معاون انستیتوبخدمت فرهنگ کشورمشغول

بوده است .

کیا مرزا فشاری علی آبادی :فرزند بهرام از سال ۱۳۳۴خ درخدمت فرهنگ کشوردر آموزشگاهای مختلف میهن طی مدت ۲۲سال بهترین دوران زندگی خودرا صرف تعلیم و تربیت جوانان صرف نموده و مدتی نیزدردبیرخانه انجمن زرتشتیان تهران بخدمت اجتماع مشغول بوده است و اینک هموندانجمن زرتشتیان تهران میباشد .

آقای رستم یارش :فرزند بهرام خسرو بهرام بهلول خرمشاهی متولد ۱۲۹۷خ دریزد آموزگار فعال وپرشوری است که تدریس کلاسهای درسی ودینی دبستانی اوستا ودینی دبیرستانی ازمهرماه ۱۳۱۶طی مدت ۴۳سال برعهده داشته است . دردبستانهای روستاهای یزدچون قاسم آباد و مبارکه مشغول تدریس گردیده و درسال ۱۳۲۲بدبستان خسروی یزد بسرپرستی ارباب سهراب کیانیان منتقل وبواسطه فعالیت ودلسوزی درکارتدریس موردنظر و مراحم ارباب سهراب واقع میگردد. درسال ۱۳۲۷بانگیزه درگذشت مادرمهربان وتنهائی بتهران عزیمت ودردبستان جمشیدجم بتدریس مشغول وسپس باشاره مدیردبستان تدریس اوستا ودروس دینی کلاسها باو واگذار میشود. نظربحسن خدمتی که درتدریس دروس دینی دردبستان جمشیدجم ازخود بروز میدارد، تدریس اوستا ودروس دینی دبیرستان فیروزبهرام نیزهفته ای چندساعت باو محول میشود پس از ۲۳سال خدمت درآموزشگاهای زرتشتیان به سال ۱۳۵۰خ دوره بازنشستگی خودرا آغاز مینماید. ولی بواسطه فقدان آموزگار دینی باز تدریس دروس دینی دبستان جمشیدجم ودبیرستان فیروزبهرام وانوشیروان دادگر بعهده او واگذار میشود. درضمن از بدو تاسیس سازمان فروهر جوانان زرتشتی با وجود کهنسالی عهده دار تدریس اوستا ودروس دینی آنجاست . ضمناً مدت ۱۲سال درکلاس دینی دیگردرنارمک بتدریس دروس دینی مشغول وسپس ادامه تدریس آنرا بجوان متعلم آنجا واگذار مینماید .



بانو دولت کیزادی شریف آبادی :فرزنددینیار از سال ۱۳۴۳خ دردبستان چنگیز پوردرتهران بسمت آموزگاری بخدمت فرهنگ کشور وتعلیم وتربیت جوانان مشغول گردیده پس از چهار سال بسمت مدیریت و اینک درناحیه ۱۵ آموزش وپرورش مدرسه راهنمائی معاون مدرسه میباشد .

روانشاد استاد اردشیر دبستانی :فرزند خداداد خسرو شریف آبادی از سال ۱۳۰۹خ هنگام تاسیس دبستان جمشیدی درروستای شریف آباد بهزینه یکی از نیکوکاران محل

آقای جمشید خدارحم، تا سال ۱۳۲۶خ هنگام بازنشستگی آموزگار دبستان نامبرده بوده. اغلب جوانان زرتشتی شریف آباد دانش ابتدائی خود را از او فرا گرفته‌اند. روانشاد استاد اردشیر یکی از بیست نفر کودکان زرتشتی است که روانشاد مانکجی لیمجی هاتریا به هزینه انجمن اکابر صاحبان بمبئی از یزد به تهران برده و در دبستان موسسه خویش در تعلیم و تربیت آنها کوشش نموده است.

روانشاد بهرام منوچهری: فرزند خداداد از سال ۱۲۹۱خ هنگام تاسیس دبستان در روستای مزرعه کلانتر با همت و سرمایه روانشاد اردشیر خسرو بهمردی، که اینک دبستان جمشیدی و اردشیری نامیده میشود تا سال ۱۳۱۸خ در دبستان نامبرده بتعلیم و تربیت دینی و رسمی نونهالان و جوانان فعالیت داشته است.

در سال ۱۳۱۷خ بنا به کمبودی که برای تعلیم دوشیزگان احساس میگردد، روانشاد جمشید استاد بهرام شهریار بنا به پیشنهاد آقای اردشیر جهانبخش نمیری آن را از نو ساختمان و بخش دختران را بر آن اضافه مینمایند و بدبستان شش کلاسه تغییر میابد.

آقای اردشیر نمیری: فرزند جهانبخش باشنده مزرعه کلانتر از سال ۱۳۱۸خ تا سال ۱۳۲۶ بمدیریت و آموزگاری دبستان جمشیدی و اردشیری مزرعه کلانتر که اینک دبستان مختلط نامیده میشود اشتغال داشت. سپس بتهران مهاجرت و در دبیرخانه انجمن زرتشتیان تهران بخدمت اجتماع مشغول میباشد. دبستان نامبرده اکنون نیز بوسیله اداره آموزش و پرورش اداره میشود.

مهندس بهمن جمشیدی: فرزند جمشید لیسانسیه مهندسی برق، از سال ۳۴-۱۳۳۱خ هنرآموز هنرستان تهران بوده، ما قبلا از آن در دو سال ۲۴-۱۳۲۳ در دبیرستان فیروز بهرام بصورت حق التدریس انجام وظیفه مینموده است از سالهای ۱۳۳۴ تا ۱۳۴۵ در هنرسرای عالی و پلی‌تکنیک تهران و دانشسرای عالی صنعتی بآموزگاری مشغول، لیکن از سال ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۷ کارشناس و معلم دانشکده علم و صنعت ایران بوده است و چند دوره هم در انجمن زرتشتیان تهران بسمت هموندی درخدمت اجتماع کوشش میکرده.

مهرانگیز شید: فرزند بهرام خدمات فرهنگی خود را از سال ۱۳۱۸خ آغاز نموده و تا سال ۱۳۳۳ در چند دبستانهای تهران بتعلیم و تربیت نونهالان پرداخته و پنجسال را تا ۱۳۳۸ در مدرسه ایرانیان بمبئی سمت آموزگاری داشته و تقدیر و تحسین اولیای دانش آموزان را کسب نموده هنگام مراجعت به ایران از سال ۱۳۳۸ تا ۱۳۵۵ در دبستان دولتی تهران با نجام وظیفه آموزگاری مشغول بوده است.

گوهر بانو شید: فرزند بهرام از آغاز سال تحصیلی ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۵خ در دبستانهای گوناگون تهران بتعلیم و تربیت نونهالان مشغول بوده است و سه سال را در دبستان گیو آموزگار رخیاطی بوده.

مهین با نوشید :فرزندبهرا م ا زسا ل تحصیلی ۱۳۲۸تا پا یا ن آ ن در۱۳۴۹خ درکـا ر مربی‌وحسا بدا ری ونظا مت مدا رس تهرا ن مشغول بوده‌و۱۸سا ل مدیریت ،نظـا مـت و حسا بدا ری کودکستا ن رستم‌آ با دیا ن را بوجه‌ا حسن ا دا ره‌نموده‌ا ست .

دغدویه‌کا جیا ن : فرزندخدا دا دا زسا ل ۱۳۲۹خ‌تا پا یا ن سا ل ۱۳۵۹دردبیرستـا ن ا نوشیروا ن دا دگربکا رمندی دفتری سرا فرا زبوده‌ا ست .

ا ستا دکیخسروخسرویا نی :فرزنددینیا رکشا ورزروستا ی رحمت‌آ با دیزدبوده . ۴۲ سا ل جوا نی خودرا درخدمت فرهنگ ودا نش روستا ی خوددررحمت‌آ با دصرف نموده . هنگا م مها جرت بتهرا ن ۱۸سا ل متوا لی دررستم‌با غ تهرا ن پا رس درتعلیم‌ا وستا بنونهـا لان آ نجا جهدی بلیغ‌دا شته‌ا ینک با وجودکهنسا لی درسن ۹۳وطی ۱۵سا ل گذشته‌بوا سطه‌خا م‌خوا ری تندرستی ا زدست رفته‌خودرا با زیا فته‌درکما ل سلامتی درآ دریا ن رستم‌با غ‌ویا وری‌موبـد فعا لیت مینما ید .

هرمزدیا رخورشیدیا ن : فرزندنا مدا را زسا ل ۴۳-۱۳۳۵خ‌دردبیرستا ن یزدوا زسا ل ۱۳۴۳تا ا مروزدردبیرستا نها ی تهرا ن بدبیری وتعلیم‌وتربیت جوا نا ن،جوا نی خـود را صرف مینما ید .

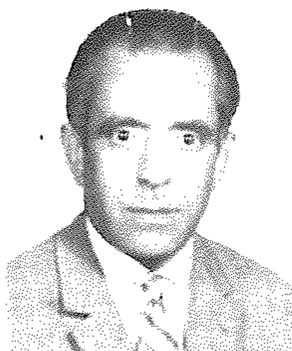
ا سفندیا رما وندا دی :فرزندبما ن رشیدقا سم‌آ با دی متولد۱۲۹۸خ تحصیلات ا بتدا ئی خویش را دردبستا ن چها رکلاسه‌روستا ی خودودوره‌ا ول متوسطه‌را دردبیرستا ن ما رکا ریزد بپا یا ن رسا نیده‌ودوره‌دوم‌را درشیرا زدردبیرستا ن نظا م‌وچون موا جه‌با جنگ دوم‌جهـا نی بوده‌با نگیزه‌گسیختگی کشورا ونیزگسیخته‌گشته‌سا ل آ خررا بپا یا ن نمیرسا ند.پس ا ز دو سا ل سربا زی ،ا ردوی‌تعلیما تی ورزش را درسا ل ۱۳۲۴درمنظریه‌تهرا ن طی‌نموده‌بدبیـری دبیرستـا نها ی تهرا ن منصوب و۲۰سا ل دردبیرستا نها ی گونا گون تهرا ن سمت دبیـــری ورزش را دا شته‌درسا ل ۱۳۴۰رئیس تربیت بدنی نا حیه‌چها رتهرا ن وا ز۵۳-۱۳۴۸رئیس تربیت بدنی آ موزش وپرورش نا حیه۱۶تهرا ن بوده‌ا ست . لیکن درخلال مدت خدمت بورزش کشور ا زتحصیلات عا لی خویش نیزغا فل نبوده‌ودررشته‌هنرپیشگی وکا رگردا نی درسا ل ۱۳۴۸ا ز وزا رت فرهنگ وهنرفا رغ‌ا لتحصیل میگرددودربسیا ری ا زفیلمها ی هنری‌وتجا ری ا دا ره تلویزیون شرکت مینما ید.ا زسا ل ۱۳۴۰بمدت سی‌سا ل دررشته‌شنا معلم‌وکلاسها ی نجا ت غریق وا مورفنی‌شنا را درا مجدیه‌تهرا ن ا دا ره‌میکرده‌وهشت سا ل هم‌دبیرفدرا سیون شنا ی کشور بوده‌ا ست . درطی مدت خدما ت خویش بکشوربا ا خلاص وصمیمیت وپشتکا رودرستـــی طبـق آ موزش زرتشتی رفتا رنموده‌با دوستا ن وا ستا دا ن برجسته‌تما س نزدیک حا صل مینما ید .

مهین مهربا ن شا هویر: دبیرزبا ن ا زسا ل ۱۳۳۳تا ۱۳۴۲خ‌دردبیرستا ن ا نوشیروا ن دا دگردرتهرا ن درتعلیم‌وتربیت دوشیزگا ن فعا لیت دا شته‌ا ست .

بهرام خسروی : فرزند بهمن (بهمرد) درسال ۱۳۱۸ باخذ دیپلم (علمی سابق) نائل گردید.

از اول آذرماه ۱۳۱۷ تا پایان شهریور ۱۳۲۵ در دبیرستانهای پسرانه ودخترانه مارکاریزد تدریس وسپس نظامت ودفترداری دبیرستان پسرانه مارکار را عهده دار بود.

درشهریور ۱۳۲۵ برای ادامه تحصیل عازم تهران گردیدو درسال ۱۳۳۰ باخذ لیسانس درعلوم ریاضی وهمچنین علوم تربیتی نائل گردیدو برای دبیری بکرمان اعزام شدو پنج سال متوالی در دبیرستانهای دولتی کرمان ریاضیات را تدریس میکرد. درسال ۱۳۳۵ به تهران منتقل ودر دبیرستانهای دولتی مشغول تدریس میشود. درضمن در دبیرستان فیروز بهرام نیز تدریس ریاضیات را عهده دار میگردد، درسال ۱۳۵۳ بافتخار بازنشستگی نائل وتا پایان شهریور ۱۳۵۹ در دبیرستان فیروزبهرام بتدریس ادامه واز اول مهرماه ۱۳۵۹ با نگیزه دولتی شدن همه مدارس وی نیز بازنشسته میشود.



بانو سلطان ماوندادی : فرزند رستم حقانگی باشنده باخندان از شهرستان تفت یزدو متولد ۱۳۰۴ خ تحصیلات ابتدائی را در دبستان مروارید تفت ودوره اول متوسطه را در دبیرستان مارکار دریزدو دوره دوم را درهنرستان بانوان تهران بپایان رسانده و درسال ۱۳۲۸ فارغ التحصیل میگردد. درحرفه های خیاطی، گلدوزی وطراحی مورد علاقه خویش کمال مهارت را تحصیل ودرسال ۱۳۲۹ باستخدام وزارت آموزش وپرورش درمیآید. طی مدت ۲۵ سال بسمت آموزگاری ونظامت در دبستانهای تهران با کمال صمیمیت ودرستی انجام وظیفه نموده، کتبا" مورد تقدیر وتشویق مدیران مربوطه میگردد.

مهربان شاهویر : فرزند شاهویر از دوران تحصیلی وآموزگاری یا دبیری او بی اطلاع میباشیم همینقدر میدانیم از سال ۱۳۰۲ تا ۱۳۰۴ خ مدیر دبیرستان فیروزبهرام بوده و در دوره های ۱۴، ۱۵ نیز افتخار رهموندی انجمن زرتشتیان تهران را دارا بوده است

جمشید باستانی : فرزند بهرام گشتاسب حسینی متولد ۱۳۰۲ خ تحصیلات ابتدائی و متوسطه را دریزد بپایان رسانیده سپس دوره های تحصیلی دانشکده علوم شیمی دانشگاه تهران، دانشکده افسری مخابرات دردرجه ستوان دوم و مدیریت امنیت ملی دانشگاه پدافند ملی را درسال ۱۳۳۱ خ بآخر میرساند. خدمات فرهنگی خودرا بسمت دبیری در دبیرستانهای حومه و تهران از سال ۱۳۳۱ آغاز واز سال ۱۳۳۶ تا ۱۳۴۷ بسمت کارمند ومعاون ورئیس اداره گذرنامه درخدمت وزارت آموزش وپرورش در اداره امور دانشجویان خارج از کشور با نجام وظیفه مشغول میگردد. سپس بوزارت علوم وآموزش عالی منتقل واز سال ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۱ بسمت ریاست گذرنامه اداره امور دانشجویان خارج وریاست اداره امور دانشجویان خارج

وزارت علوم‌وآموزش عالی‌درخدمات فرهنگی فعالیت مینماید. ازمهرماه ۱۳۴۹تا مهر ماه ۱۳۵۹با سمت فوق دوره‌دانشکده مدیریت دانشگاه‌پدافندملی راطی میکند. ازسال ۱۳۵۱تا سال ۱۳۵۸دروزارت علوم‌وآموزش عالی سمت کارشناس مسئول دفترامورددانشجویان وسرپرست ومدیردفاع غیرنظامی وبعدمعاون اداره‌کل اموردانشجویان خارجرا بعهده‌داشته است ودرپایان سال ۱۳۵۸خ‌با سمت مدیرکل اموردانشجویان خارج ازکشوردرگروه ۱۱پایه ۱۵بباز نشستگی سرفرازمیشود.



آقای باستانی افزون برپستهای نامبرده‌بموقع‌درسمت های زیرنیزانجام‌وظیفه‌نموده‌است . ۱ـ نماینده‌دبیرخانه شورای هم‌آهنگی درکمیسیون برنامه‌های تابستانی دانشجویان ایرانی مقیم‌خارج ازکشور. ۲ـ سرپرست ومدیردفاع‌غیرنظامی ۳ـ عضوعلی‌البدل دادگاه‌بدوی اداری وزارت علوم‌وآموزش عالی .

آقای باستانی بموجب دوازده‌ابلاغ وزارتی واداری موردتشویق وتقدیرقرار گرفته‌که‌شوه‌سرفرازی اجتماع میباشد.

آقای جمشیدباستانی پایان نامه‌تحصیلی خودرادرسال تحصیلی ۵۰ـ۱۳۴۹ تحت عنوان "فرارمغزها "تدوین نموده‌که‌با درجه‌عالی موردقبول استادان دانشگاه‌پدافند ملی قرارگرفته‌است کتابی‌است که‌براستی اطلاعات وسیعی دربردارد.

جمشیدپیشدادی : فرزندرستم‌متولد۱۳۰۲خ تحصیلات خودراتا پایان دوره‌متوسطه واخذدیپلم‌دریزدبانجام‌رسانیده‌وخدمات فرهنگی خودرا بلافاصله‌با سمت مدیریت دبستان یکی‌ازدبستان روستاآغازوپس ازیکسال دردبیرستان کیخسروی یزددرضمن تدریس‌سمت معاون‌ورئیس دبیرستان وسرپرست دبستانهای تابعه‌آن درروستاهای یزدتحت اداره انجمن پارسیان هندمنصوب میگردد. آقای جمشیدپیشدادی بنابعشق دینداری وحرارت ناشی‌ازآن درروزهای تعطیلی تابستان کلاسهای دینی‌را دردرمهرشوش دریزدداره و جوانان زرتشتی همکیش رابا صول وآموزش کیش خودوفلسفه‌دین زرتشتی آشنا میسازد. آقای پیشدادی جوانترین عضوکنکاش یزدبوده‌که‌برای رهبری اجتماع ازبزرگان‌گروه وسران دینی جماعت تشکیل میشده. خانه‌آقای‌پیشدادی دریزدمرکزگردهم‌آئی جوانان ودوستان همکیش بوده‌وبنیان سازمان جوانان زرتشتی یزددرآنجانها ده‌شده. آقای پیشدادی برای بیدارکردن غرورملی‌واحساسات ایراندوستی دراجتماع نمایشنامه‌هائی ازنوشته‌وکارگردانی خویش دریزدبرروی صحنه‌میآورده‌گفتارش درگردهم‌آئیها وجشنها درموردفعالیت درانجام‌کارهای اجتماعی وعلاقمندی بکیش وپیروی سنن ورسوم‌زرتشتی ومشوق جوانان بوده. آقای جمشیدپیشدادی برای ادامه‌تحصیلات خودبسال ۱۳۲۶خ به تهران مسافرت ودرضمن ادامه‌خدمات فرهنگی خوددردبیرستان فیروزبهرام‌تحصیلات

خودرا دردانشگاه تهران دنبال مینماید. آقای پیشدادی نخست بسمت دبیرزبان وپس از هفت سال درسال ۱۳۳۳ بسمت نظامت وسپس معاونت دبیرستان فیروزبهرام با عشق و دلسوزی فعالیت ووظایف محوله را انجام میدهد. آقای پیشدادی پس از متجاوز از سی سال خدمات فرهنگی بافتخار بازنشستگی نایل میگرددوبواسطه عشق ودلسوزی که درانجام خدمات خویش ابراز داشته چه دریزد وچه درتهران بنام یک فرهنگی جدی شناخته شده است. آقای جمشیدپیشدادی سالها درکمیسیون فرهنگی انجمن، بزرگ کنکاش، سازمان فروهر عضویت داشته. هماکنون علاقمندبسازمان ودرسازمان جوانان زرتشتی تهران جزوهئیت مدیره ومدتی رهبری انتشارات وچاپ مجله اندیشه ما را بعهده داشته. هماکنون نیزضمن گذراندن دوران بازنشستگی وانجام کارمختصربمطالعات خویش ادامه میدهد. بعنوان شاعرونویسنده جماعت نامور است. مقالات واشعارش بنامهای مستعار درمجلات کشور و جماعت بچاپ رسیده بویژه درسرودن سرودواشعار بزبان دری زرتشتی شهرت بیشتری دارد تالیفات آقای پیشدادی عبارتست از ۱ـ هدیه فروردین ۲۹محتوی داستان ونمایشنامه واشعارسروده خود. ۲ـ کتاب گرامرزبان انگلیسی (پیشبر) بهمکاری آقای برزین. ۳ـ دین آموزسه جلدکه درکلاسهای دینی سازمان تدریس میشود. ۴ـ جلدچهارم دین آموزآماده چاپ است. ۵ـ کتابی مشتمل بردوبیتیها بزبان دری وفارسی ازسرودهای خوددردست تهیه وچاپ. ۶ـ اصطلاحات معمول درزبان دری. ۷ـ شادیها وغمهای جماعتی. ۸ـ متونی اززبان دری وخلاصه ای ازگرامرآن که امیداست بزودی چاپ ودردسترس علاقمندان قرار گیرد.

بختیار عدالتی : فرزندشاه بهرام دارای گواهینامه تربیت معلم ۲۸سال جوانی خودرا ازسال ۱۳۲۵ درخدمت بآموزش وپرورش جوانان دردبستانهای گوناگون ارومیه و تهران صرف ودرسال ۱۳۴۹خ بسمت کارگزین ناحیه ۱۴ آموزش وپرورش تهران منصوب ودر سال ۱۳۵۳ وانجام وظایف محوله باراستی وعشق خدمت بمیهن بافتخار بازنشستگی نایل میگردد.

رستم ستودیان : فرزندنگهدار دیپلمه سال ۱۳۲۲ یزدخدمات فرهنگی خودرا بسمت آموزگاری دراداره آموزش وپرورش یزدبسال ۱۳۲۳خ آغاز ودرسال ۱۳۴۲ بتهران منتقل وتا پایان سال ۱۳۵۶خ خدمات فرهنگی خودرا باعشق ودلسوزی بپایان رسانیده وببازنشستگی سرافراز میگردد. اینک باسازمان فروهرهمکاری داشته وآموزگار دینی کلاس نونهالان آنجا میباشد.

مهربانو باستانی نیا : فرزندبهرام متولد ۱۳۲۲خ دارای مدرک پرستاری ازآموزشگاه بهیاری، دیپلم طبیعی وفارغ التحصیل دوره یکساله تربیت معلم، لیسانس روابط عمومی واموراجتماعی. ازسال ۱۳۴۵خ خدمات فرهنگی خودرا بسمت آموزگاری ومتصدی امور دفتری دردبستانها ودبیرستانهای تهران درخدمت وزارت آموزش وپرورش آغاز ودرضمن

تحصیلات خویش را تا توفیق با خذ درجه لیسانس روابط عمومی و امور اجتماعی دانشکده علوم ارتباطات بسال ۱۳۵۴ میگردد. از تاریخ ۱۳۵۵ بسمت دبیری در دبیرستانهای شمیران با درستی و حسن رفتار چنانکه شایسته یک زرتشتی میباشد مشغول فعالیت و موجب رضایت مافوق خود را جلب نموده است.

بانو بابکان (باستانی) : فرزند کیخسرو اردشیر از سال ۱۳۳۳ خ خدمات فرهنگی خویش را با استخدام در وزارت آموزش و پرورش آغاز و در طی مدت ۲۰ سال تا سال ۱۳۵۳ که به بازنشستگی مفتخر میگردد یکی از آموزگاران نمونه تهران بوده که براستی و با کمال محبت در راه تعلیم و تربیت فرزندان کشور کوشا بوده است.

دغدویه سلامت : فرزند بهمن خدمات فرهنگی خویش را از مهرماه ۱۳۲۱ خ آغاز و تا سال ۱۳۴۰ در دبیرستان انوشیروان دادگر بسمت نظامت و تدریس مشغول بوده سپس با همسر خود به رشت منتقل و با زبتهران مراجعت و در سال ۱۳۵۲ بباز نشستگی سرافراز میگردد.

پروین گشتاسب : فرزند افلاتون در ۱۳۳۲ خ تا سال ۱۳۴۶ در دبستان گیو بسمت نظامت تدریس و دفترداری بخدمت فرهنگی مشغول وسپس خود را بازنشسته میسازد.

فریدون پشوتنی زاده : فرزند بهرام رستم خرمشاهی خدمت فرهنگی خویش را از سال ۱۳۳۰ خ تا ۱۳۳۸ در دبستان جمشید جم بسمت آموزگاری آغاز میکند سپس تا سال ۱۳۵۹ بتدریس خصوصی میپردازد و در شرکت تجاری مستخدم میگردد.

رستم کیفر : فرزند میرزا خدامراد از سال ۱۳۲۳ خ تا ۱۳۴۴ در استان یزد و سپس در تهران در دبستان دولتی و ملی بسمت مدیریت و تدریس در خدمت بفرهنگ کشور مشغول فعالیت بوده است و در سال ۱۳۴۴ خ بباز نشستگی مفتخر میگردد.

کیخسرو خشنودی : فرزند بهمن از سال ۱۳۲۰ خ وارد خدمت فرهنگی میشود و از شاعران بنام زرتشتی میباشد که اشعارش در مجلات و جراید وقت تهران منتشر شده است. حدود سال ۱۳۴۵ از خدمت فرهنگی خود را مستعفی ساخته بنویسندگی میپردازد و بسال ۱۳۵۷ گیتی بدرود میگوید.

خسرو باستانی‌فر : فرزند دینیار خدمات فرهنگی خود را از سال ۱۳۳۳ خ آغاز و تا ۱۳۴۵ در دبیرستان فیروز بهرام بسمت دبیر زبان در تعلیم جوانان کوشش مینموده. سپس متوجه خدمات اداری دولتی گشته بمدیریت کل سازمان امور اداری و استخدامی کشور منصوب میگردد و در سال ۱۳۵۹ بباز نشستگی مفتخر میشود لیکن بسمت عضو هئیت مدیره سازمان فروهر در خدمت بجوانان زرتشتی فعالیت مینماید.

دولت نیک منش : فرزند جمشید سالها در دبستان سمت آموزگاری داشته و پس از طی دوره دانشسرای عالی ورزش در دبستانهای تهران دبیر ورزش بوده و چندین سال در دانشگاه تهران سمت مربی آموزشی ورزش را داشته است.



ماه‌خورشید پارینه: فرزند خدارحم بهمرد از سال ۱۳۱۹خ در بخش ورزش فعالیت مینموده و از سال ۱۳۲۶ در آموزشگاههای تهران بویژه دبیرستان انوشیروان دادگر و نیز در دانشگاه تهران سمت دبیری ورزش را داشته است و در سال ۱۳۴۶ با فتخار بازنشستگی نایل ولی تا سال ۱۳۵۸ در دبیرستانهای ملی انجام وظیفه مینموده است.

هرمزد پارینه: فرزند خسرو فارغ التحصیل اولین دوره دانشسرای تربیت بدنی ایران بود که از سال ۱۳۱۹ وارد خدمت فرهنگی شد.



پارینه ابتدا در دبیرستان علمیه تهران و بعدها بترتیب در دبیرستانهای دارالفنون، البرز، فیروز بهرام و دانشگاه تهران انجام وظیفه نمود. او علاوه بر خدمات فرهنگی، از نخستین سال خدمت تا سال ۱۳۴۲ بمدت ۲۱ سال در دانشکده افسری عهده دار امور ورزشی این دانشکده بود. پارینه در رشته های کشتی، بسکتبال شنا و فوتبال صاحب تجربیات و اطلاعات با ارزشی بود و درخارج از مدارس این رشته ها را به علاقه مندان تعلیم میداد. او در کلیه جشنهای ورزشی چهارم آبان عهده دار کار نرمش دانش آموزان دبیرستان انوشیروان دادگر بود و بخاطر ابراز شایستگی و لیاقت مورد تفقد شاهنشاه آریامهر قرار گرفت و بدریافت نشان افتخار از دست معظم له مفتخر گردید. و در سال ۱۳۵۴ با فتخار بازنشستگی نایل میگردد و جزو اولین گروه داوران بین المللی ایران در رشته بسکتبال بود. او بعد از ۵۷ سال زندگی شرافتمندانه بسال ۱۳۵۶خ جهان را بدرود میگوید.

کیخسرو کشاورز: فرزند وفادار مشخصات درست او بما نرسیده، اما از قرار اطلاع زندگی خود را درخدمت بفرهنگ کشور و تعلیم و تربیت جوانان در وزارت آموزش وپرورش بسمت دبیری، مدیری و ریاست امور دانشجویان خارج از کشور صرف نموده است پس از نیل با فتخار بازنشستگی سالها رئیس دبیرخانه انجمن زرتشتیان تهران بوده و هم صاحب امتیاز و سردبیر مجله پشوتن و اینک نیز سردبیر مجله فروهر و بسمت دبیر گروه زرتشتیان تفت و توابع درخدمت با جتماع بفعالیت مشغول است.

فریبرز نصرت: فرزند رستم جمشید فارغ التحصیل دانشسرای مقدماتی یزد بسال ۱۳۲۲خ درهمان سال درخدمت اداره آموزش وپرورش یزد در تعلیم و تربیت جوانان به

فعالیت مشغول وپس از سه‌سال بمعاونت دبستان سعدی منصوب میگردد. درسال ۱۳۳۱ بتهران منتقل ودردبستان دولتی بسمت معاونت درخدمت بفرهنگ کشور بتلاش مشغول ودرسال ۱۳۵۸ببازنشستگی سرافراز میگردد.

آموزگارانی که مشخصات آنها بما نرسیده بذکرنامشان اکتفا میشود.

خانم رخشنده شاکر کرمانی حدودچهل سال سابقه‌فرهنگی دارد. رستم اردشیرپور ازسال ۱۳۲۵تا ۱۳۴۱درکرمانشاه درخدمت آموزش وپرورش بوده‌وبعددرتهران. شاهرخ خدادادی ازسال ۴۲-۱۳۳۶ دربندرعباس وبعددرتهران مشغول خدمات فرهنگی بوده است. کاوس گجگینی - خورشیدچهراردشیربانکی - کیخسروگبل - بهمن سپهر - سهراب نوروزیان - جمشید کیوانی - سرگردشهریاربخردنیا :- چندسال دردبستان خرمشاه یزد آموزگاربوده‌است. دراواخرجنگ جهانی دوم درپیکاربامخالفان کشور ازچشم نابیناگشته واینک باشنده‌لندن میباشد. هرمزدیاربهمن مستغنی وروانشاد شیرمردبخردنیا هردونفرمدتی دردبستان خرمشاه آموزگاربوده‌اند. گشتاسب کرمانی آموزگارومدیرمجله‌پندار بوده‌است. ایراندخت خدامرادفرزندفریدون - ایراندخت ربانی - ایراندخت ظهور- جمشیدبهمنی - شیرین رستمی - کتایون پورزندیان - فیروزه استادمهری - فیروزه فلاحتی - فیروزه بهرام شهری فرزند نوشیروان - خورشید دینیاریان - مهین دینیاریان - دولت دینیاریان - بانو دینیاریان - همایون خسروی - شهنازخسروی - شیرین استادمهری - منیژه‌مهرشاهی - پروین رئیسی فرد- مهین رستمی - مهرانگیزکشمیری - روحیه‌رئیسی - پروین جهل مرد - بانوزندی - کتایون ظهرابی - هما دمهری - زمردزندیان -افلاطون شاهد-رستم ماوندی - شهدخت زندی - بهرام خادمی - کیاندخت قدسی - شیرین قدیر- ایران قدسی- کیخسروآبادیان - سیمیندخت نمیرانیان - همایون نمیرانیان - پریچهرگوهربخش - پریچهرمنوچهری - پریزاد نمیرانیان - پریوش نمیرانیان - سرور خرمی - فیروزه اورمزدی - پروین فرودی - فیروزه فلفلی - پروانه پیرایش- اردشیر بازاده (بهرام)- شهنازپشوتن(رستم)- کیاندخت باختری- مهین ویرابی- فرخنده مخابر- پوراندخت خسروی - فرخ جمشیدی - خدایارخسروی - فرنگیس همایونی - پوراندخت بهمردی - پروانه کامه- عشرت اشیدری - سیمیندخت پولاد درویش- سیمیندخت کیخسروی - گوهراردشیرپور- ایراندخت پورنارنجی - فیروزه یزدانی- پروین باستانی - فریدون فرهمند- شاه‌بهرام مانی- فریبرزمالی- اسفندیار کرمانیان- دانشپورهماوندی- تهمینه‌هرمزان - روحانگیزیزدان پناه- اردشیر آتشبند- پروین داسرم- مهوش یزدان پرستان - سروش خداپرستی - بهنازروزبهی- خجسته آفرین نامه- پریچهریزدانی- ایران جوانمردی - گلرخ مژگانی- سیمین بلندیان - رستم فلفلی- اسفندیارکاویانی- هرمزدیاردهموبد- دینیارآفرین -

شاهپوردینیاریان - ماهیارخداپرستی- سیمین نسیمی - کیخسروشیرمردی - گودرز کاوسی- فریبرزنجمی- پروین فرخانی- شیرین نجمی- پوراندخت بهمردی - شیرین مژگانی- شهنازنجمی- سیمین نجمی- مهنازنجمی .

دبیران زرتشتی یزدچون مشخصات آنها بما نرسیده بذکرنامشان اکتفا میشود :
گشتاسب بهرام شهری فرزند نوشیروان - اسفندیارمرادیان - فریدون مرادیان - بهرام فلفلی- جمشیددهموبد- خدارحم سبزه- پروین کیانی- بهرام دمهری- مهرداد بهرام شهری فرزندنوشیروان- جمشیدمنوچهری- ایراندخت شهلری- جمشیدنمیرانیان - هوشنگ غیبی- فیروزه فرامرزی - خداداخنجری فرزندهوشنگ - اردشیربازاده (شهریار)- آذرفلفلی - تاجورسروش پور- اردشیرپشوتن- ایران نمیرانیان- رستم ایزدیان - اردشیرنابکی- شهنازپشوتن(مهربان)- بهمن کیانشاهی- بمان کیانی- مهنازایزدیار- پریچهراستاد مهری- داریوش بزرگمهری- افلاطون یزدانی- جهانگیر باستانی - آذرمیندخت بنداریان- دلنوازمژگانی- سروش پورنارنجی- رستم باستانی - کیخسرومدامی- سهراب فیروزفرد- اردشیرفیروزفرد- شادرخ رئیسی - خدابخش منیری- مهربان آفرین - فریدون نجمی- سهراب مالی- خسروتشکر- دلنوازمژگانی- خداداد فریدون نجمی- پشوتن نجمی- خداداد بنشاهی - هرمزدیارفرخانی .

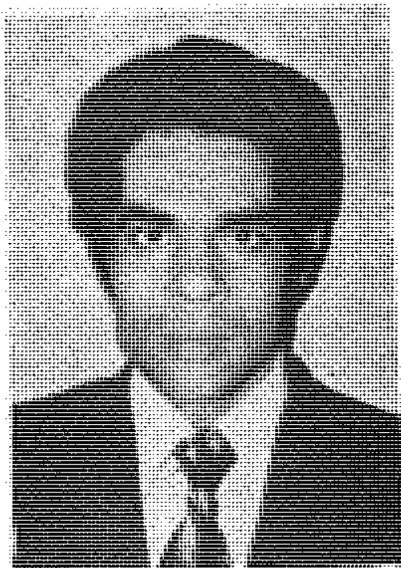
تاریخچه دبیرستان ملی ایرانشهرکرمان

الف - تاریخچه مختصر دبیرستان ایرانشهرکرمان - مدرسه ایرانشهرکرمان قدیمیترین موسسه فرهنگی است که توسط انجمن زرتشتیان کرمان وبهمت شادروان ارباب کیخسروشاهرخ درتاریخ نهم بهمن یکهزاروددویست وهشتادوپنج خورشیدی(۱۲۸۵) دریکی ازمنازل مسکونی محله شهرکرمان بدایروبتعلیم وتربیت فرزندان این آب وخاک مشغول شده . چون منزل مزبوربرای آموزشگاه مناسب نبوده ازمحل اعانه زرتشتیان کرمان وباکمک انجمن زرتشتیان محلی مناسب احداث وازآن خانه قدیمی بساختمان فعلی که دبستان ایرانشهردرآن دایراست نقل مکان کرده- متصدیان مدرسه زرتشتیان ونیزخودجماعت زرتشتیان باالهام ازدستورات مقدس حضرت زرتشت کمرهمت به تعلیم وتربیت نسل جوان بسته وهیچگونه تبعیض واختلافی ازنظردارندگان ادیان مختلف قائل نشده ومحیطی کاملا"دوستانه وبرادرانه برای همگان فراهم ساخته اندواین روش مرضیه تاکنون ادامه داشته وبعدازاین نیزادامه خواهدیافت - محل دبیرستان ایرانشهر در ساختمان جدیدیاست که برروی زمین مرحوم ارباب گشتاسب وباهمت والای نیکوکاران جماعت یعنی ورثه شادروان دکترمهربان مزدیسنا وآقای بهرام هخامنشی با صرف هزینه ۱۲۰هزارتومان احداث شده که هریک ازنامبردگان بالانصف هزینه ساختمان راپرداخت

نموده‌اند. از سال تحصیلی ۴۳/۴۲ دوقسمت ساختمان دبستان ودبیرستان ایرانشهر کاملا تفکیک شده و هرقسمت زیر نظر مدیر مسئول به خدمات فرهنگی خود ادامه میدهند. متصدیان دبستان ودبیرستان ایرانشهر از بدو تاسیس تا کنون بشرح زیر بوده است.
۱ـ شادروان ارباب کیخسروشاهرخ موسس. ۲ـ شادروان دستورکیخسرودستوررستم. ۳ـ دستورخدایار دستورشهریار. ۴ـ آقای احمدمصباح. ۵ـ میرزا خدارحم آبادیان. ۶ـ آقای ابوالحسن ارجمندشادان. ۷ـ آقای علی خدائی. ۸ـ آقای برزو آمیغی. ۹ـ آقای شاپورسپهری. ۱۰ـ آقای منوچهرکاویانی رئیس فعلی دبیرستان. ۱۱ـ آقای شهریار رغیبی مدیر دبستان. ۱۲ـ آقای ذبیح الله پوررحیمی مدیر فعلی دبستان ایرانشهر.
ضمنا مدارس زرتشتیان کرمان عبارتند از:ـ ۱ـ دبیرستان پسرانه ایرانشهر ۲ـ دبیرستان دخترانه کیخسروشاهرخ ۳ـ دبستان دخترانه شهریاری ۴ـ دبستان پسرانه ایرانشهر که بجز رئیس دبیرستان ایرانشهر بقیه روسای مدارس زرتشتیان ازمسلمین انتخاب شده‌اند وازبودجه دولت اداره میشوند. کودکستان اردشیر همتی نیزیکی ازموسسات فرهنگی زرتشتیان کرمان است که با همت آقای اردشیر همتی ساخته شده که آنهم نیزدراختیار دولت میباشد.

اندیشه روستازاده زرتشتی درگشایش دانشکده صلح

آقای بهمن دبستانی فرزندروانشاد استاد اردشیردرروستای شریف آباد از شهرستان اردکان یزدبسال ۱۳۲۵ ی متولدگردید.



تحصیلات ابتدائی رادرروستای زادبوم خود و متوسطه رادردبیرستان اردکان بپایان رسانیده وبلافاصله واردداننشگاه گردید. یک سال درداننشگاه داروسازی بتحصیل پرداخت. چون آنرا خوش نداشت سه‌سال دردانشگاه اصفهان دررشته پزشکی بتحصیل ادامه‌داد. لیکن بانگیزه بیماری قلبی بترک میهن مجبورشدوبرای تحصیل ودرمان بکشور اتریش رفت. دررشته اقتصادسیاسی بادامه تحصیل پرداخت. درهمین ایام بفکرتاسیس دانشگاه صلح افتادوچون صاحب انرژی بسیاری بودوخدمت بمردم راازپدرشادروانش استاداردشیربارث برده بود توانست توفیقهائی دراین راه کسب نماید. بواسطه زرتشتی بودنش که درپیمان

دین ونما زمزدیسنوا همی انزجا رازجنگ وخونریزی وبرزمین نهادن اسلحه و
فداکاری دررا ه‌خدمت بمردم‌را میستاید ، بفکرصلح‌وپیشرفت جامعه‌افتادوپی برد
که‌درسایه صلح ودوستی وآرامش است که‌جامعه میتواندپیشرفت نماید ، اندیشه
خویش را درنامه‌ای برئیس جمهوری اتریش نگاشت که‌از آن استقبال شایانی‌بعمل
آمدوچندبین جرایدکشوردرآن موردببحث پرداختند . جرایدایران نیزهنگام‌ورودش
بمیهن درآن موردقلمفرسائی نمودند . افسوس که‌اجل مهلتش ندادتاثمره‌اندیشه
بلندخویش رابدیده‌ببیند . چراغ زندگانیش بسال ۱۳۴۷یزدگردی درشهرغربت
وکشوراتریش بخاموشی گرائید .
روزنامه‌کیهان مورخ ۲۴اردیبهشت ۲۵۳۶ش و۱۴مه ۱۹۷۷م‌تحت عنوان " جوانان‌ایرانی
دانشگاه‌صلح دراتریش تاسیس میکند" چنین مینویسد :
یک دانشجوی جوان ایرانی طرحی برای ایجاد "دانشگاه‌بین المللی‌صلح"تهیه‌کرده
است . وی هم‌اکنون دررشته‌اقتصاددانشگاه‌اطریش تحصیل می‌کندوبرای گذراندن
تعطیلات به‌ایران آمده‌است . "بهمن دبستانی" ،درمصاحبه‌ای با کیهان گفت :
"طرح تاسیس دانشگاه‌صلح که‌برای اولین بارتوسط من پیشنهادشده موردتصویب
رئیس جمهوری اطریش ورئیس موسسه‌تحقیقات صلح این کشورنیزقرارگرفته‌است و
آنها قول همه‌گونه‌مساعدت وکمکی راداده‌اند ."
این دانشجوتاکید می‌کندکه‌درباز گشت به‌اطریش برنامه‌هائی‌برای تهیه‌مقدمات
ایجاداین دانشگاه‌پیاده‌خواهدشدویک کمیته‌موقت بین المللی باشرکت صاحب
نظران ومتخصصان امورسیاسی وسیاستمداران برجسته‌وبی‌طرف جهان تشکیل‌می‌گردد .
وی درپاسخ این سئوال که ،چراکشوراطریش برای این منظوردرنظرگرفته‌شده‌است
می‌گوید :
ازآنجا که‌هدف این دانشگاه سرقراری صلح درسطح جهانی‌وتربیت متخصصان و
استادانی است که‌بتوانندرشته‌ای‌به‌نام "صلح" رادرمدارس همه‌کشورها تدریس‌کنند
می‌بایست درکشوری فعالیت نمایدکه‌ازنظرسیاسی‌به‌هیچ جبهه‌ومسلکی‌وابسته‌نباشند
وبابیطرفی کاملدررا ه‌گسترش صلح فعالیت نماید . به‌این دلیل برای آنکه‌اعمال
نفوذوقدرت روی‌آن به‌حداقل کاهش یابد ، کشوراطریش مناسب تراست . از سوی
دیگراین کشورازحیث موقعیت جغرافیائی ،بین شرق وغرب قرارگرفته وبعلاوه
مقراتی سازمان ملل متحدنیزهست . هم‌اکنون ساختمان عظیمی‌درحال پای گرفتن
است که‌با اتمام‌آن تمام‌یاقسمتی‌ازتشکیلات سازمان ملل به‌اطریش منتقل خواهد
شد . به‌همین دلیل این سازمان می‌تواندپشتیبان ویاورنیرومندی درراه‌تقویت
وتاییدکاردانشگاه‌مزبورباشد .

تلاش برای نابودی بشر

بهمن دبستانی دانشجوی ایرانی‌مقیم اطریش درمورد لزوم ایجاد چنین دانشگاهی می‌گوید :
درحال حاضر به استناد آماری که از سوی موسسه‌های تحقیقات صلح در آلمان ، سوئد و اطریش انتشار یافته بیش از ۴۰ درصد از دانشمندان دنیا وقتشان را صرف نابودی بشر می‌کنند . اینها با کار در کارخانه‌های اسلحه سازی ، دادن پروژه‌های جنگی و کشف عناصر و سلاح مرگزای جدید ، به‌جای آنکه در خدمت بشریت باشند به کشته شدن و از بین رفتنش کمک می‌کنند .
درهمین شرایط تحقیقات آماری نشان می‌دهد که به‌طور متوسط سالانه ۳۰۰ میلیارد دلار یعنی بالغ بر ۲۰۰۰ میلیارد تومان خرج جنگها وکشت وکشتار انسانها می‌شود .با این پول می‌توان تمامی زمینهای بایر کشورهای جهان سوم ودرحال رشد را به زیر کشت بردو یا حتی درصورت کمبود زمین قابل کشت ، چندین طبقه روی اقیانوس ها را برای زراعت آماده کرد و بدین ترتیب بشریت را از خطر قحطی وگرسنگی نجات داد. زیرا درحال حاضر بیش از دو سوم مردم جهان از گرسنگی مزمن رنج می‌برند .
دبستانی معتقد است که برای برقراری صلح نمی‌توان از طریق کنفرانسها و مذاکراتی که درهرحال سراپا حسن نظر و خیرخواهی نیستند به نتیجه رسید .پس برای رسیدن به چنین هدفی باید به همه افراد و بخصوص نسل جوانی که روی کار می‌آید و نیز به کودکانی که رهبران فردای دنیا هستند آموزش صلح داده شود و این کار جز از طریق تربیت معلمان و استادانی که درسطوح مختلف از دبستان تا عالیترین مراحل دانشگاهی این رشته را تدریس کنند میسرنمی‌شود . او می‌گوید که وظیفه این دانشگاه علاوه بر تربیت استادانی درسطح دکترا ، فوق لیسانس و لیسانس، تربیت معلم و تحقیق در زمینه صلح نیز هست . به همین دلیل بتدریج می‌توان شعبه‌های متعدد این دانشگاه را درکشورهای مختلف دایر نمود و از همه صاحب نظران ومتخصصان امور سیاسی بی طرف دردنیا خواست که به تدریس در این دانشگاه بپردازند . هزینه این دانشگاه نیز از سوی کشورهائی که ادعای صلح دوستی وعدالت خواهی دارند تامین می‌شود و تاکنون نیز موافقت بسیاری از کشورهای اروپائی و آمریکائی نیز جلب شده است .
بهمن دبستانی درمورد زبان رسمی دانشگاه می‌گوید من معتقدم کمیته موقت که قبلا" بدان اشاره کردم باید بنشینند و زبان خاصی برای آن اختراع کند تا هیچ نوع وابستگی به ملت ها و ملیتهای مختلف نداشته باشد . اما وقتی می‌پرسیم ،فکرمی‌کنی این کار ممکن است وآیا زبان چیزی است که عده‌ای بنشینند واختراع کنند ، بی جواب می‌ماند ، ولی به هرحال معتقد است که غیرممکن نیست .

دبستانی همچنین امیدوار است که اگر کارها به سرعت پیش برود تا ۳ سال دیگر نخستین دانشگاه صلح جهان در اطریش آغاز به کار کند و بتدریج همه گیر شود. اما بزرگترین مشکل پیدا کردن استادانی است که واقعا بی طرف باشند. او می گوید، اگر ۵۰ سال پیش به این فکر افتاده بودند بسیاری از جنگهائی که اتفاق افتاده به وقوع نمی پیوست و حالا هم با یک تعلیم و تربیت جامع و همه جانبه همزمان با آغاز کار این دانشگاه در تمام مدارس کشورهای مختلف آغاز شود.

مجله هوخت در شماره ۶ دوره ۲۸ خویش سال ۲۵۳۶ش تحت عنوان " اندیشه بلند و چاره ساز دانشجوی زرتشتی ایرانی برای تامین صلح در جهان" در ماه های گذشته خبرهائی در جراید داخل و خارج کشور و مخصوصا در روزنامه های اتریش بازتاب داشت که آقای بهمن دبستانی دانشجوی رشته اقتصاد دانشگاه اتریش برای پایه گذاری صلح استوار در جهان طرحی ارائه نموده که مورد استقبال و تصویب رئیس جمهوری اتریش و دیگر اندیشمندان و آشتی جویان آن سرزمین و جهان قرار گرفته است بی گمان آقای دبستانی از این دستور بلند پایه "اشو زرتشت" در گاتاها که میفرماید الهام گرفته است "ای اهورا – بروان آفرینش تاب و توانائی بخش و از سرچشمه منش پاک نیروئی برانگیز تا آشتی و آسایش در جهان برقرار گردد. من باور دارم ای اهورا که میتوان آنرا استوار داشت " مسئله صلح و آشتی و تامین آسایش در جهان ریشه بسیار کهن دارد که میتوان از سرچشمه منش پاک آنرا تحقق بخشید :

آقای دبستانی معتقد است همانگونه که برای درمان هر بیماری باید علت را جستجو نمود و بدرمان و رفع علت پرداخت در بیماریهای اجتماعی و خانمان برانداز جهانی باید همین راه را برگزید، درست است که عده ای از اندیشمندان و دانشمندان آشتی جوی جهان سالهاست درباره علت جنگ و ستیز و خونریزی در جهان در پژوهش هستند و هریک جداگانه نظریات و پیشنهادهائی هرچند یکبار ارائه می نمایند اما اتفاق نظری در کارشان کمتر دیده میشود و بنا برین بعقیده در واقع پسندیده و عملی آقای دبستانی، باید دانشگاهی مخصوص برای پژوهش آموزش آئین آشتی و آشتی خواهی بنیاد گردد تا در آن مرکز علمی با ژرف نگری در پایه گذاری صلح و از بین بردن علت جنگ راه عملی به جهانیان آموخته شود چه جنگهای محلی – چه جنگهای منطقه ای و چه جنگ های جهانی بنا به پیشنهادهای دبستانی این دانشگاه باید در اتریش سازمان پذیرد و سپس در کشورهای دیگر تاسیس گردد زیرا کشور اتریش و مردمانش به آشتی خواهی بلندآوازه و مردمان خاور و باختر هم این بنیاد را باور دارند و کشور اتریش را دوستدار آشتی در جهان می شناسند.

بنابراین بجاست که این کشور را برای نخستین پایه این آموزش برگزیده شود.

آقای دبستانی تصمیم داردپس ازبازگشت به‌ایران کمیته‌ای از شخصیتهای علمی وصلاحیتدارجهانی تشکیل دهدکه‌با جلب کمک وحمایت سازمان ملل متحدا ین‌دانشگاه سازمان پذیردتا با آموزش آئین آشتی وپایه‌گذاری آرامش وآسایش راستین در جهان ـ دیوستیزجنگ ازجهان برافتدوسرمایه هنگفتی که‌سالیانه برای تولید ابزارهای جنگی درجهان بمصرف میرسددرراه آبادانی وآرامش وآسایش بکارافتد وجهان درسکون وآرامش همیشگی بسربرد. با میدچنان روز.

رادیوتلویزیون ایران هنگام ورودروانشادبهمن دبستانی بمیهن دراردیبهشت ماه ۱۳۵۶توسط انوشیروان کنگرلو مصاحبه‌ای ازاوبعمل آورد متن مصاحبه‌چنین است :

آقای بهمن دبستانی اولین سئوال راا ینطورمطرح میکنم‌که‌بفرمائیدبچه‌منظور پیشنهادتاسیس دانشگاه بین المللی صلح را مطرح کردید.

هرروزدراخبار شنیده‌میشودیادرروزنامه‌ها میخوانیم که‌صلح برپایهٔ محکمی‌استوار نبوده‌وروزی نیست که‌درگوشه‌وکنارجهان ترورو‌جنگی رخ ندهد. متاسفانه‌گاهی‌با شلیک یک گلوله چه‌زدوخوردها وچه‌مصیبت هائی برای مردم‌بیگناه‌که‌خودشان کوچکترین نقشی درشلیک آن نداشته‌اند بوجودمیآید،من هنگام تحصیل درایران وحتی دردوران طفولیت بااین نکته‌میاندیشیدم‌وتنها امیدم‌این بودکه‌روزی‌بتوانم درحفظ صلح موثرباشم‌وفکرمیکردم‌چقدرلذت بخش خواهدبوداگرصلح‌پایدارکه‌آرزوی دیرینه‌بشراست جایگزین ا تمسفرتروروو‌وحشت بشود. کشورهائی که‌اکنون بسلاح‌اتمی مجهزندانگشت شماربوده‌ودربیست سال آینده، بسیاری ازکشورها آنراخواهند داشت ویکنفرمیتواندبافشاردادن یک دکمه‌دنیا رابخاک وخون بکشاند. از سال ۱۹۷۳تاکنون مقدار اسلحه‌تولیدشده‌تقریبا به‌سه‌برابرافزایش یافته‌واگربدین صورت ادامه‌پیداکندخطربزرگی خواهدبودبرای رسیدن بصلح بین المللی.سالیانه درحدود ۳۰۰ملیارددلارصرف جنگ میشود، درصورتیکه‌هزینه‌ای که‌برای صلح درنظر گرفته‌میشودنسبته" ناچیزاست. بشرازطریق علم‌ودانش با بیماریها، خطرات سیل، زلزله‌وآتش‌نشانی مبارزه‌میکند. درصورتیکه‌اینها زائیده‌طبیعت هستند. آیا نباید ازجنگ وخونریزی که‌عامل آن خودانسانها میباشندجلوگیری کرد؟ هم چنانکه‌یک مهندس ورزیده‌فارغ التحصیل ازدانشکده‌فنی، کارخانه‌عظیمی‌را بگردش درمیآورد، دنیا نیزنیازمبرمی باشخاص ورزیده‌صلح دوست داشته‌وچنین افرادی رایک مرکزعلمی بین المللی پس ازتحقیق وتدریس قادرخواهدبودتحویل ملتها بدهد، تا بهرجاکه‌میروندبا خودمشعل صلح با رمغان ببرند. بدین منظوریکسال پیش طرحی برای تاسیس این مرکزعلمی بین المللی دراتریش پیشنهادکردم.

زیرا این کشور بیطرف از نظر موقعیت سیاسی وجغرافیائی مناسب بوده و وین مقر آتیه قسمتی از سازمان ملل متحد خواهد بود. در اتریش طرح مزبور از طریق جراید بمعرض افکار عمومی قرار گرفت و حضرت رئیس جمهور اتریش دکتر ادولف کیستگر آن را پذیرفته و توسط سرپرست موسسه تحقیقات صلح برای اجرای آن پشتیبانی خود را ابراز داشتند.

آقای دبستانی بفرمائید با ایجاد این دانشگاه چه آموزشهائی درزمینه صلح به کشورها داده میشود؟

منظور از تاسیس این دانشگاه پژوهش و آموزش شدید و مشترک در مورد بررسی علل جنگها و راه جلوگیری از بروز مجدد آن و مبارزه با فقر، اختلاف نژاد، ایدئولوژی و غیره درسطح بین المللی است که بایستی از آغاز دبستان تا پایان دوران دانشگاه بمرحله عمل دربیاید و لازمه اجرای آن آموزش دبیران لایق و بشر دوست است که بایستی از این دانشگاه که مورد قبول جهانیان است فارغ التحصیل بشوند.

صحبت گردید از انگیزه تان در ایجاد طرح تاسیس دانشگاه صلح بین المللی و همچنین آموزشهائی که این دانشگاه میتواند بمردم بدهد. حالا بفرمائید مشکلاتتان درراهی که درپیش دارید چه است؟

یکی از مشکلات مشکل بودجه میباشد که امیدوارم از طریق کلیه کشورهای صلح دوست تامین بشود و مشکل دیگر تامین کادر استادو نیروی انسانی است، که تا قبل از فارغ التحصیل شدن اولین دسته از دانشجویان میتوان از شخصیت های علمی صلح دوست جهان، بخصوص از بعضی نمایندگان سازمان ملل متحد دعوت کرد.

خوب شما باز میگردید باتریش میخواستم بدانم که برنامه شما پس از بازگشت چه است؟

البته من بایدپس از بازگشت باتریش یک کمیته موقتی تشکیل بدهم تا بتوان با آن و بکمک سفارتخانه ها کمیته دائمی بین المللی تاسیس کرد که این کمیته دائمی بین المللی مسئول تاسیس دانشگاه خواهد بود.

شما در ایران مسلما با مقامات ایرانی موضوع را مطرح کرده اید. میخواستم بدانم نتیجه آن چه بوده است؟

تا آنجائیکه بخاطر دارم ایران همیشه درراه صلح پیشقدم بوده و این طرح با استقبال مقامات ایرانی روبروشد.

روزنامه بورس سال هفدهم مورخ ۲۳ تیر و مجله جوانان امروز سال یازدهم مورخ ۲۶ اردیبهشت ۲۵۳۶ اندیشه او را با شرح وبسط ستوده اند که بانگیزه طولانی شدن از ذکر همه خودداری میشود.

نوشته‌ها ی نگا رنـــده

۱ـ حرف را ست : پا سخی ا ست مختصربیا وه‌سرا ئی یکنفرکه‌بهدینی را ترک نموده . ۲ـ دسا تیرکتا ب آسما نی نیست . ۳ـ پیمبری زرتشت . ۴ـ فرزا نگا ن زرتشتی . ۵ ـ خرده‌ا وستا با ا لفبا ی دین دبیره . ۶ـ تعلیما ت زرتشت . ۷ـ آتش و آتش پرستی . ۸ـ خورشیدنگرشنی . ۹ـ ا صول سه‌گا نه مزدیسنا . ۱۰ـ پرستشگا ه‌زرتشتیان ۱۱ـ خرده‌ا وستا برگردا نده‌ا زدین دبیره . ۱۲ـ زرتشت وهمزما نا ن ا و درویـــدا . ۱۳ـ سا ل دینی زرتشتیا ن . ۱۴ـ زا دبوم زرتشت . ۱۵ـ فهرست کتا بها ی دینـــی زرتشتیا ن . ۱۶ـ خرده‌ا وستا با ترجمه . ۱۷ـ تا ریخ زرتشتیا ن پس ا زسا سا نیـــا ن. نوشته‌ها ئی که‌ا زا نگلیسی ترجمه‌شده : ـ

۱۸ـ را ما ین . ۱۹ـ دا ویدکوپرفیلد . ۲۰ـ کلیسا ی نوتردا م ا زنشریــا ت ا دا ره ا نتشا را ت حکومت هند . ۲۱ـ مسرت بشر ، نشریه مبلغین مسیحی . ۲۲ـ هفتا دگل. ۲۳ـ هیچ وهمه‌چیز . ۲۴ـ پرتوحقیقت . ۲۵ـ ا زدوا ج وسلوک . ۲۶ـ سیرتکا مـــل تدریجی روح. ۲۷ـ بهترین چهره زندگی . ۲۸ـ پیا مها ی ا وتا رمهربا با ا زنشریه کا نون دوستدا را ن مهربا با . ۲۹ـ دا نستنیها ی آئینی زرتشتی . ۳۰ـ درقدم‌استاد رسا له عرفا نی حا ضربرا ی چا پ . ۳۱ـ آثا رمهرپرستی دردین ا یزدی وپـــرستـــش شیدا ن نه شیطا ن . ۳۲ـ با زگشت روا ن درا سلام. ۳۳ـ ا وستا ی فروشی ، یشت‌گاهان ودرون ششگا نه برگردا ن ا زدین دبیره .



خریداران ارجمندپیش ازچاپ که درنشرکتاب سهم‌بزرگی دارند

جلد

آقای مهندس رستم یگانگی ۱۰۰
آقای ایرج خدیوپارسی ۵
آقای منوچهرفرامرزی ۵
آقای دکتراردشیرفرامرزی ۵
آقای خدابخش مهرآئین بنامگانه
روانشادکیومرث خسروکدمی‌خرمشاهی ۱۰
آقای دکترسروش صرفه‌نیا ۱۰۰
آقای نریمان اشیدری ۱۰۰
آقای دکترخسرودبستانی ۱۰۰
آقای الهیاردبستانی ۱۰
انجمن محترم‌زرتشتیان تهران ۱۰۰
آقای دکتررستم‌القابی ۲
بنامگانه‌روانشادجمشیدخدابخش
مهربان نامدارنرسی‌آبادی ۲
روانشادگشتاسب رستم‌فلفلی
آقای مهندس منوچهرگچگینی ۲
روانشادرستم‌جمشیدفلفلی
آقای شاهرخ اختری ۱
آقای کیخسرورستم‌کریمدادی ۱
آقای اردشیربهرام خسرویانی ۴
روانشادمرزبان جمشیدفلفلی
آقای دینیاراردشیرخسروی
شریف‌آبادی ۱
آقای اردشیرمهربان شمسی ۱
آقای هرمزدیارهمتی ۳
سرکارسرورخانم‌خداداددوفاداری
(کیفر) ۲
آقای خسروخدامرادکیفر ۱
آقای فریبرزنامداراستقامت ۱
آقای اسفندیارخسروخسروانی ۱
آقای اسفندیارشاهمرادخرمی ۲
آقای جمشیدخورسندخسروانی ۱
آقای لهراسب رستم‌پشوتن ۱
آقای مهربان رستم‌پشوتن ۱
آقای اردشیررستم‌پشوتن بنامگانه
روانشادپشوتن ۱
آقای جمشیدپشوتنی زاده‌بنامگانه
روانشادپدرش شهریاراردشیر
پشوتن زاده ۱
نوشین وافلاطون سهراب پشوتن
بنامگانه‌پدربزرگشان روانشاد
افلاطون ایزدیار ۱

جلد

آقای اردشیرایزدیان بنامگانه
پدرش روانشاداردشیررستم‌ایزدیان ۱
آقای رستم کیفر ۲
آقای رستم‌خدادادخرمشاهی ۱
آقای رستم‌دینیارمال گنجی ۱
آقای مهربان برخورداران ۱
آقای اردشیربرخورداران ۱
آقای اسفندیارخدامرادآذرمهر
(کیفر) ۵
سرکارخانم‌سیمیندخت خرمشاهی
(آذرمهر) ۲
آقای عباس رادمهر ۱
آقای مکی ۱
آقای هوشنگ نوشیروانی ۱
آقای مهربان سادی ۱
خانم‌مرواریدظهرابی (سادی) ۱
آقای جمشیدظهرابی ۱
آقای مندگارزره‌پوش ۱
بانودولت خدارحم‌راستی بنامگانه
روانشادان پدرش خدارحم‌بهرام
زین آبادی ومادرش گلبانو
جوانمردرحمت آبادی ومهربان
جوانمردراستی رحمت آبادی ۲۵
آقای رستم‌بمان هرمزدیاررحمت
آبادی معروف به‌روسی ۲۵
روانشاد فرودمهربان فرود
خسرویانی رحمت آبادی ۲۵
روانشاد دولت خدادادمزداپورمحمد
آبادی ۲۵
ازبودجه‌روانشاد رستم‌مزدا ۳۰
آقای بهرام خسرویانی رحمت آبادی ۱
آقای جمشیدبهمردچم‌مهدی آبادی ۱
آقای بهمردجهانبخش نمیرانیان ۱
آقای سهراب موبدمهدی آبادی ۱
آقای برزوپژمان ۱
آقای هرمزپورکیانی ۱
آقای مهربان بهرامی ۱
آقای رستم جمشیدی ۱
آقای مهربان سهراب افسرکشمیری ۱
آقای سهراب مهربان افسرکشمیری ۳
شرکت اشتادموتور ۱۰
آقای بهروزباستانی اله‌آباد ۱

جلد

آقای دکتر شاهپور نریمانی زاده
بنامگانه مادرشان روانشاد
آبنهیر رستم نریمانی زاده ۱

آقای دکتر شاهپور نریمانی زاده
بنامگانه پدرشان روانشاد بهمن
شاهویر نریمانی زاده ۱
دوشیزه میترا نریمانی زاده ۱
خانم مهشید نریمانی زاده ۱
آقای آریا نریمانی زاده ۱
آقای بهمن رستم گنجی ۱
آقای خدایار ماندگاریان فرزند
رشید ـ خیرآبادی ۱
آقای بیژن ماندگاریان فرزند
خدایار ـ خیرآبادی ۱
آقای مهربان گشتاسب کوشش ۱
دوشیزه آناهیتا کوشش ۱
دوشیزه آرمیتا کوشش ۱
خانم مهناز خوشرو (کوشش) ۱
آقای مهربان کوشش بنامگانه پدرشان
روانشاد گشتاسب رستم کوشش ۱
آقای مهربان کوشش بنامگانه
مادرشان روانشاد سرور رستم
خسروشاهی (کوشش) ۱
آقای هوشمند ماندگاریان فرزند
جمشید بنامگانه مادرشان روانشاد
خورشید اسفندیار سنگ (خیرآبادی) ۱
آقای رستم طوفان فرزند فریدون
قاسم آبادی ۶
آقای شهریار ماندگاری فرزند
جمشید ـ خیرآبادی ۱
آقای ماندگار زره پوش فرزند
خسرو ـ خیرآبادی ۱
آقای سهراب زره پوش فرزند خسرو ـ
خیرآبادی ۱
آقای خداداد ماندگاریان فرزند
ماندگار ـ خیرآبادی ۱
خانم شیرین مندگاریان فرزند
مهربان ـ خیرآبادی ۱
آقای جهانگیر ماندگاریان فرزند
مهربان ـ خیرآبادی ۱
خانم یاسمین ماندگاریان بنامگانه
پدرشان روانشاد خداداد رشید
ماندگاریان ـ خیرآبادی ۱

جلد

آقای خدایار هرمزدیاری چم فرزند
بهرام چمی ۱
آقای باپورنورفرزانه بنامگانه
پدرشان روانشاد اسفندیار خسرو
خرمشاهی ۱
آقای رستم زره پوش فرزند خسرو
بنامگانه دائیشان روانشاد اسفندیار
خدابخش مندگاریان خیرآبادی ۱
آقای رستم زره پوش فرزند خسرو
بنامگانه پدرزنشان روانشاد رشید
خسرو ماندگاریان خیرآبادی ۱
آقای رستم زره پوش بنامگانه پدرشان
روانشاد خسرو زره پوش خیرآبادی ۱
آقای گشتاسب آرش فرزند تیرانداز
خیرآبادی ۱
خانم مهستی ماندگاریان فرزند
رشید ـ خیرآبادی ۱
آقای هرمزان صدر ۱
آقای داریوش مهربان خوشرو ۱
دوشیزه ویستا داریوش خوشرو ۱
خانم میترا مهربان هرمزی (خوشرو) ۱
آقای ایرج ایرج پور بنامگانه
پدرشان روانشاد جهانگیر خداداد دنمیری ۲
آقای دکتر هرمزدیار نسیم بنامگانه
پدرشان روانشاد اسفندیار نسیم ۱
آقای رشید شهریاری فرزند بهرام
رستم مزرعه کلانتری ۱
آقای رستم ماندگاریان فرزند
مهربان ـ حسن آبادی ۱
آقای دکتر بهروز ماندگاریان
بنامگانه پدرشان روانشاد مندگار
خداداد خیرآبادی ۱
آقای جمشید زره پوش بنامگانه
پدرشان روانشاد خسرو زره پوش
خیرآبادی ۱
خانم کتایون دمهری بنامگانه
مادرشان روانشاد بهمن تن اردشیر
یزدانی ـ الله آبادی ۱
خانم زمرد ماندگاریان فرزند فریدون
خیرآبادی ۱
آقای منوچهر نمیرانیان فرزند
کیخسرو ـ نصرآبادی ۱
آقای بمان سورن فرزند اردشیر ـ
اهرستانی ۱

جلد

آقای شهریار ماندگاریان بنامگانه
پدرشان روانشاد کیخسرو داراب ـ
خیرآبادی ۱
خانم زرین تاج ماندگاریان بنامگانه
پدرشان روانشاد کاووس خسرو ـ
خیرآبادی ۱
آقای مهربان ماندگاریان فرزند
رشید گشتاسب ـ خیرآبادی ۱
خانم بانو دلگشا فرزند رستم ـ
خیرآبادی ۱
آقای مهربان ماندگاریان
بنامگانه پدرشان روانشاد رشید
گشتاسب ـ خیرآبادی ۱
آقای مهربان ماندگاریان بنامگانه
مادرشان روانشاد کشور اسفندیار سنگ
خیرآبادی ۱
آقای مهربان ماندگاریان بنامگانه
برادرشان روانشاد رستم رشید
ماندگاریان ـ خیرآبادی ۱
آقای بهرام ماندگاریان فرزند
سیژن ـ خیرآبادی ۱
خانم گلنار گشتاسب فرزند شاه بهرام
خیرآبادی ۱
خانم دخمل ماندگاریان فرزند جمشید
خیرآبادی ۱
خانم دخمل ماندگاریان بنامگانه
همسرشان روانشاد شاه بهرام گشتاسب
خیرآبادی ۱
آقای هرمز فیروزمند فرزند نامدار
ظهرابیان تفتی ۱
آقای تهمتن آرش بنامگانه پدرشان
روانشاد هرمزد تیرانداز آرش ـ
خیرآبادی ۱۰
آقای فریدون سنگ بنامگانه پدرشان
روانشاد رستم سنگ ـ خیرآبادی ۱
آقای فریدون سنگ فرزند رستم
بنامگانه زن عمویشان روانشاد گوهر
گشتاسب تیرانداز خیرآبادی ۱
خانم بانو رستم سنگ بنامگانه
همسرشان روانشاد بهرام خدابخش
کدخدایان ـ خیرآبادی ۱
آقای مهربان سنگ فرزند رستم
بنامگانه مادرشان روانشاد کتایون
داراب ـ خیرآبادی ۱

جلد

آقای اسفندیار کدخدایان
بنامگانه پدرشان روانشاد بهرام
اسفندیار کدخدایان ـ خیرآبادی ۱
آقای اردشیر گشتاسب بنامگانه
پدرشان روانشاد مهربان گشتاسب
خیرآبادی ۱
آقای کیخسرو عدالتی فرزند بهرام
علی آبادی ۲
آقای شهریار ماهیار لهراسب پور
زین آبادی ۱
آقای یزدان پناه ۱
آقای رشید شهمردان فرهی فر ۱
آقای شهمردان وفادار فرهی فر ۱
آقای هوشنگ اردشیر نمیرانیان ۱
آقای رشید نمیرانیان ۱
آقای شهریار اردشیر شناسا بنامگانه
پدر روانشاد اردشیر مهربان استاد
بهرام ۱
بانو کیاندخت ربانی بنامگانه
پدر روانشاد خدارحم کیخسرو ربانی ۲
آقای خداداد کاوسیان بنامگانه
پدر روانشاد بهرام دینیار جمشید
کاوسیان شریف آبادی ۱
بانو شکوفه اردشیر جهانبخش نمیری
بنامگانه روانشاد بی‌بی‌جان کیومرث
کیومرثی کلانتری دخترعموی پدرخود ۱
بانو بهدخت سلامت ۱
آقای بهرام سروش کابلی ۱
آقای جمشید کنتراکتر ۱
آقای رستم بهرام نمیرانیان ۲
بانو طوطی نوذری ۱
بانو پروین کاوسیان شریف آبادی
بنامگانه دختر ناکام روانشاد
شهین رستم فلفلی ۱
بانو خورشید رستم خان کاوسیان
شریف آبادی ۱
آقای تاپور جهانگیری فرد ۱
آقای مهربان شهمردان سعادت ۵
آقای دکتر منوچهر پرتوی فرزند
رستم فریبرز نوذر ۱
بنام بانو مهوش ایرانی پرتوی
فرزند بهرام کیخسرو تیرانداز ۱
بیاد مادرم روانشاد مروارید بامس
مهربان (پرتوی) ۱
بیاد پدرم روانشاد رستم فریبرز نوذر ۱

	جلد
بنامگانه سرور بامس مهربان	۱
آقای رستم‌خداداد خسرویانی	۱
آقای مهربان کادمی	۵
آقای بهرام کادمی	۳
آقای سهراب کادمی	۵
آقای ایرج بهمردی	۲
آقای منوچهر خسروی	۵
آقای بهرام رستم سامیا	۲
آقای خدابخش کاجی	۳
آقای مهرایران	۳
آقای سهراب ظهرابی کلانتری	۱
آقای بهرام خادمی	۱
آقای کیخسرو نوریزدانی	۱
آقای شهریار جوی‌بانپور	۱
آقای رستم فرخنده	۱
آقای کیانپورداتش	۱
آقای رستم لاکان	۱
آقای سیروس نمیرانیان	۱
آقای افلاطون جمشیدی	۳
آقای اردشیر اوری	۲
آقای مهربان ابریشمی	۳
آقای کیخسرو خسروی	۱
آقای بهمن باستانی	۲
آقای گشتاسب خسروی یزدی	۱
آقای رستم یزشنی	۱
آقای فیروز بهمردی پور	۱
آقای رستم جمشیدیان	۱
آقای خداداد منوچهر کلانتری	۱
آقای مهربان بهمردی	۲
آقای خدارحم بهمردی	۱
آقای رشید گشتاسب بهرام شهری	۴
آقای هرمزدیار گشتاسب خسرویانی	۱۰
آقای رستم هیربد	۱
آقای بهمردخسرو تفتی بنامگانه خسرو نامدار تفتی	۱
آقای بهمن جهانگیرپور اسفندیاری	۱
آقای رشید خدارحم شناسازین آبادی	۱
آقای سیروس فرامرزانوار	۲
خانم سرور ماهیار لهراسبی	۱
آقای فیروز جراح بنامگانه پدرشان بختیار جراح	۳
آقای رستم فرامرزیان	۳
آقای خدارحم کاجیان	۱
آقای خداداد موبدی حسینی	۱

	جلد
آقای سهراب رستمی حسینی	۱
آقای کیخسرو خداداد دادی	۱
آقای شهریار داستان	۲
آقای اردشیر خاوریان	۱
آقای جمشید تیراندازی	۱
آقای اردشیر جاماسبیان	۱
آقای اردشیر سروشیان	۱
آقای شهریار رشید نمیرانیان	۱
آقای خدایار خانواده آفاق	۳
آقای مهربان خداداد هرمزدی	۱
آقای هرمزدیار ماهیار لهراسبی	۲
آقای افلاطون هرمزدیار جراح	۱
آقای کیخسرو اسفندیار بختیاری	۱
بانو رخشنده کیخسرو فره‌وهران	۱
آقای اسفندیار رستم آذرکیوان	۱
خانم ایران مهربان کاوسی	۱
آقای اسفندیار مهربان سیروسی	۱
بانو شهین شهریار باستانی	۱
آقای بهرام نوشیروان یزدانی	۱
آقای مهربان جمشید اهورائی‌زاده	۱
آقای سیروس جهانگیر جهانگیری	۱
آقای منوچهر کاویانی	۱
آقای رستم یارش	۱
آقای دینیار نامداری	۱
بنامگانه روانشاد فریدون رستم فرشید	۱
آقای کیخسرو کیخسروپور	۲
آقای کیوان هرمزدیار نوشیروانی	۱
آقای رستم بهمن اردشیریان	۱
آقای مهربان بهمن اردشیریان	۱
آقای فرخزاد بهمن اردشیریان	۱
بنامگانه روانشاد مهربان آبادان اردشیریان	۱
آقای سهراب بهمنش بنامگانه روانشاد رستم خداداد نمیرانیان	۱
آقای بهمن اورمزدی	۱
آقای اردشیر ارجاسبی	۱
بنامگانه بهرام مهربان دستیار	۱۵
آقای مهندس زارع	۱
آقای رستم فولاد چمی	۱
آقای رستم رشیدی شریف‌آبادی	۳
آقای خسرو شیرویا	۱
آقای سهراب یزدانی	۲
آقای فرهنگ بازاده	۱

جلد

آقای هرمزدیار بهدین ۱
آقای خدابخش پای سروی بنامگانه
روانشاد مهربان پای سروی ۲
آقای فریدون مهرآئین ۱
آقای دکتر پارسا ۱
آقای رستم خسرو موبد ۱
بانو مهین خانم شید ۲
آقای مهندس بهرام فریدون ۱
آقای فیروز وفاداری بنامگانه
همایون خانم و خداداد استاد کیومرث
وفاداری ۲
آقای فیروز وفاداری بنامگانه
شیرین مهربان خداداد یان ۱
آقای مهربان خانی ۱
آقای رستم سپهری ۱
آقای دکتر مهربان بختیاری ۱
آقای خوبیاری ۶
آقای کیخسرو کاویانی کوثرخیزی ۱
آقای بهمن کیامنش ۱
بانو لعل خانم جمشیدیان ۲
آقای شهریار داراب دارابیان ۳
آقای شهریار گلزاری ۳
آقای اردشیر گلزاری ۱
آقای هرمزدیار پیروزمند ۱
آقای جمشید پولادزندی ۱
آقای بهرام منشنی ۱
آقای اسفندیار بهمنی ۱
آقای گشتاسب بهرام اشتاد ۱
آقای کورش بهرام اشتاد ۱
بانو مهناز بهرام اشتاد ۱
بانو بهناز بهرام اشتاد ۱
بانو کتایون اردشیر یزدانی بیوکی ۱
آقای دکتر اسفندیار استقامت ۱
بانو خرمن رستم دشتکی مبارکه ۱
بانو فیروزه برومند رادمبارکه ۱
آقای رستم تیراندازنمیر مبارکه ۱
آقای اردشیر بزرگ چمی ۱
بانو همایون معاونت ۴
آقای فرهاد رستم برومند رادمبارکه ۱
آقای فرشاد رستم برومند رادمبارکه ۱
بانو فرحناز رستم برومند رادمبارکه ۱
آقای رستم کیانی بنامگانه گوهر
کیومرث کیانی ذین آبادی ۴
آقای بهرام کیانی ذین آبادی ۳

جلد

آقای فرهاد کیانی ذین آبادی ۳
آقای رستم جمشیدی فرزند درشید ۱
آقای بهرام جمشیدی ۱
آقای منوچهر گودرز کاوسی ۱
آقای جمشید جهانگیر کرمانیان
بنامگانه پدر و [illegible] ۱
آقای جمشید جهانگیر و همسرش فیروز
خداداد گلستان ۱
آقای رستم فلفلی فرزند خدارحم ۳
آقای الهیار کیخسرو کیانی حسن
آبادی ۳
آقای کیخسرو ظهراب بیان تفتی ۳
آقای سهراب معاونت ۲
بانو شیرین مرزبان ۱
بانو سرور تیراندازد هموبدی ۱
آقای رشید جمشیدی ۱
آقای منوچهر مبارکه ای ۱
آقای رشید فرامرز دهمیری ۲
بنامگانه مهربان رستم خسروی ۱
آقای رشید خداداد چمی هرمزدیاری ۱
بانو پروین رستم مرزبان ۱
آقای فریدون فلاحتی ۱
آقای خدارحم داوری ۱
آقای رستم بهروزی ۱
آقای شاه بهرام کامل زاده ۳
آقای بهرام رستم نامدار ۲
آقای اردشیر گشتاسبی ۱
آقای جمشید ایزدیان ۱
آقای خدابخش کیخسرو نمیرانیان ۱
آقای شهریار جویبانپور ۱
خانم نرگس دادخواه ۱
آقای مهربان جمشید ماوندادی ۱
آقای بهرام شهریاری ۱
آقای فریبرز گوهرریزی ۱
آقای داریوش شامردانی ۱
آقای رستم فرهاد یزدانی الهآبادی ۱
آقای اسفندیار عمید زاده ۱
آقای رستم ستودیان ۱
آقای اردشیر فرهادیه ۱
آقای بهمن شاگشتاسبی ۲
آقای هرمزدیار بهرام جمشیدی چمی ۲
آقای خدایار عزتی ۱
آقای ماهیار مهربانی ۱
آقای خدایار بهرامی ۱

	جلد
(سوپرسرویس)آقای فریدون جهانگیر	
آتشبند بنامگان روانشادان پدرم	
جهانگیر جمشید نرسی آبادی و خاله ام	
مروارید رستم مریم آبادی	۵۰
آقای دکتر دینیار هرمزدی محمدآبادی	
بنامگان روانشادان دکتر بهرام پرورش	
لعل جمشید پرورش ـ استاد بمان پرورش	
شیرین استاد بمان پرورش	
بهرام دینیار هرمزدی محمدآبادی	
فیروزه خداداد هرمزدی محمدآبادی	
دولت بهرام هرمزدی محمدآبادی	
رستم بهرام هرمزدی محمدآبادی	
کیخسرو خداداد هرمزدی محمدآبادی	
خداداد بهمن هرمزدی محمدآبادی	
بانو جمشید هرمزدی محمدآبادی	
جمشید رستم بهرام بامس خسرویانی	
کیخسرو جمشید بهمردی ذین آبادی	۱۳
یکنفر زرتشتی خیراندیش بوسیله	
ارباب وفادار تفتی	۱۰
خانم پریدخت فلاحتی بنامگان	
همسرشان روانشاد رشید شهرت ذین	
آبادی	۶
آقای هوشنگ کیانی ذین آبادی	۳
خانم پوراندخت کیانی ذین آبادی	۱
آقای خدابخش معاونت	۱
آقای جمشید فرازیان	۱
آقای مهربان هنرمند	۱
آقای مهربان مهرابی پورکرمانی	۱
بانو همایون جمشیدی	۱
آقای مهربان سامیای کلانتری	۱
خانم لعل کیانی	۲
آقای بهرام انوشه	۱
آقای اسفندیار ماوندادی	۱
آقای رستم پوربهمردیان	۳
آقای فریدون بهروزی	۱
آقای اسفندیار ردینی	۱
آقای سهراب افسر کشمیری	۲
آقای دکتر حسین وحیدی	۱
خانم پوران فرهنگی	۱
آقای دکتر فتح اله حکمی	۱
آقای دکتر فتح اله حکمی	۱
آقای پیروز ابتدائی	۱
آقای مهربان یزدانی	۲
آقای فریدون جمشیدی	۲

	جلد
آقای خدارحم بندار نرسی آبادی	
سرور بهزاد نرسی آبادی	
فریدون ضیاء طبری	
فیروزه بهرام ضیاء طبری	
آقای فریدون خدارحم فلفلی	
بنامگان روانشادان مادرش سرور	
بهزاد و پدرش خدارحم بندار	۱۰۰
بنیاد جمشید یگانگی	۱۰۰
بنامگان روانشادان نوشیروان	
بهزاد و فیروزه بندار	۱۰
بنامگان روانشادان نوشیروان	
مهربان بهرام شهری و دولت	
شهریار کیانی پور	۱۰
انجمن زرتشتیان نرسی آباد	۱۰
خانم ایراندخت محبوب	۱
آقای رستم کیهانزاد	۱
آقای اسفندیار مرادیان	۱
آقای خدابخش منیری بنامگان	
روانشاد پدرش رستم منیری	۱
آقای خدابخش منیری بنامگان	
روانشاد خواهرش همایون رستم	۱
آقای رستم پورزندیان	۱
آقای شاهرخ فلاحتی	۱
آقای بهرام خسرویانی بنامگان	
روانشادان پدرش رستم شهریار و	
مادرش شیرین مهربان	۱
آقای بهرام فلفلی	۱
آقای بهرام فلاحت	۱
آقای مهربان فلفلی	۱
خانم مینا یزدان پرستان	۱
خانم گلفروز کدخدائیان	۱
خانم گوهر مهربانی	۱
خانم شهناز شهزادی	۱
آقای منوچهر جهانگیر فریدون ستایش	۱
آقای خداداد خنجری	۱
آقای فیروز فرامرزی	۱
آقای شهریار نامدار استقامت	
بنامگان شیرین استقامت	۱
آقای مهربان رستم نمیری	۱
آقای شاپور بازاده خرمشاهی	۱
آقای اردشیر بازاده خرمشاهی	۱
آقای سهراب خسرویانی	۱
آقای هرمزدیار اخوی جو	۱

	جلد
آقای جمشید دمهری	۱
آقای سیروس پشوتنی	۱
آقای خدارحم داستان یزدی	۱
آقای پرویز خرمشاهی	۱
آقای شاه کیخسرو شمس	۱
آقای رستم رستمی	۱
آقای بمان خورشیدچهر	۱
آقای رستم رستمی بنامگانه	
سیمیندخت خدامرادکی‌فر	۱
آقای رستم بهرامی بنامگانه	
اردشیر خسروبکان	۱
آقای کیخسرو نمیری	۱
آقای رشید گنجی	۱
آقای اردشیر نابکی	۱
آقای الهیار دانش زاد	۱
آقای اردشیر رستم پشوتنی بنامگانه	
رستم اردشیر پشوتنی	۱
آقای رستم ایزدیان بنامگانه	
اردشیر رستم ایزدیان	۱
انجمن زرتشتیان نصرت آباد	۱
آقای جمشید منوچهری	۱
آقای سهراب یزدگردی	۱
آقای سهراب خردادی	۱
آقای بهرام فلاح زاده	۱
خانم همایون نمیرانیان	۱
آقای کیخسرو نمیرانیان	۱
آقای خسرو منوچهری	۱
آقای کورش کیهانی	۱
آقای داریوش کیهانی	۱
آقای جهانبخش نمیرانیان	۱
آقای سهراب نمیرانیان	۱
آقای منوچهر نمیرانیان	۱
آقای بهرام چهل مرد	۱
آقای جمشید بهمرد نمیرانیان	۱
آقای شاهرخ نمیرانیان	۱
آقای جمشید خورسند نمیرانیان	۱
آقای خدارحم بهمردی	۱
آقای رشید دهموبدی	۱
آقای رستم فریدنی	۱
آقای خدامراد بزرگ چمی	۱
آقای مهربان اردشیری	۱
آقای شاه بهرام فلفلی	۱
آقای بهرام بهمردی	۱
آقای شهریار خدایاری	۱

	جلد
آقای فریدون کیانیان	۱
آقای داریوش کاوسی	۱
آقای فریدون یزدانی	۱
خانم سیمین روشنفر	۱
خانم دولت باستانی	۱
آقای خدامراد بهمن چمی	۱
آقای جهانگیر جمشیدی چمی	۱
آقای خداداد خدادادی چمی	۱
آقای مهربان رستمی چمی	۱
آقای بهمن بهمردی	۱
آقای رستم ثالث هیربد	۱
آقای دکتر رستم آبادیان شریف آبادی	۱
آقای بهرام خسرو دینیاری شریف آبادی	۱
آقای دکتر ماهیار اردشیری شریف آبادی	۱
آقای ایرج سلامتی	۱
آقای دکتر مهربان کاوسی	۱
آقای سهراب کاوسی	۱
آقای مهندس رستم یزدانی	۱
آقای شهریار یزدانی	۱
آقای اردشیر خدابخشی	۱
آقای خدایار رستمیان شریف آبادی	۱
آقای رستم شاهمردانی شریف آبادی	۱
آقای بمان شغلی شریف آبادی	۱
آقای البرز شغلی شریف آبادی	۱
آقای منوچهر کریمداد سلامتی	۱
آقای فرهنگ ایرج ضیاء طبری	۱
آقای البرز کاوسی شریف آبادی	۱
آقای کیخسرو خداداد بهمن	۱
آقای مهندس هرمزخدیوی	۱
آقای بهرام سروشی	۱
آقای شاهرخ سروشی	۱
آقای دکتر سیروس سروشی	۱
آقای کیخسرو سروش	۱
خانم ایران سروشی	۱
خانم پریچهر سروشی	۱
آقای گودرز فرامرزیان	۱
آقای سیامک ایزدیار	۱
آقای کامبیز فرامرزیان	۱
خانم فرنگیس کاویانی	۱
آقای شاپور کیانپور	۱
آقای بختیار بختیاری	۱
آقای دکتر مهربان خدائی	۱
آقای داریوش کیهانی	۱

جلد

آقای دکترکیخسرومهربانی ۱
آقای شاپورزنده‌نوش ۱
آقای فرخنده‌زنده‌نوش ۱
آقای کیخسروموبدشاهی ۱
خانم زمردسهرابیان ۱
آقای اسفندیارگشتاسبی‌گوهرریزی ۱
آقای حمیدیک کلام آذری ۱
آقای زیورضیاء طبری بنامگانه
روانشادان پدرومادرم فریدون
ضیاء طبری وفیروزه‌بهرام‌ضیاء طبری ۱
آقای مرزبان مرزبانی ۱
آقای هرمزدیارهرمزدیاری بنامگانه
پدرومادروخواهرناکامش فریدون
بهرام هرمزدیاری‌وشیرین شهریار
شهریاری وسرورفریدون شهریاری ۳
آقای مهندس فریدون خسروانی ۱
آقای آبتین استواری ۱
آقای مهندس داریوش اورنگی ۱
آقای فرزانه سهراب مبارکه ۱
آقای مهندس هرمزاورمزدی ۱
سازمان فروهر (جوانان زرتشتی) ۱۰۰
آقای رستم‌وحیدی ۱
آقای ناشناس ۱
آقای سیروس دولت‌زاده ۱
آقای کورش همتی ۱
بانونعیمی بنامگانه پدرومادر
خویش کیخسرومهربان نعیمی‌ومهربانو
بهرام نعیمی ۳
آقای جمشیدجمشیدی‌فربنامگانه‌پدرو
مادرش رستم‌جمشیدجمشیدی ودین بائی
بهرام هرمزدیاری ۲
دکترکیومرث سلامتی بنامگانه‌پدرشان
روانشادبهرام‌رستم‌سلامتی ۳
خانم‌فرنگیس آذری بنامگانه‌بهرام
دینیارآذری ۱
خانم‌فرنگیس مزداپور ۳
آقای پرویزگشتاسبی ۱
آقای مهربان فریدونی بنامگانه
روانشادبانوفریدونی(اردیبهشتی) ۳
روانشادخدارحم‌خدامرادگوهری ۱
روانشادگوهرخداداجمشید ۱
آقای فریدون اسفندیارباستانی
اله آبادی ۱
آقای جمشیدماهیارخداداد نرسی‌آبادی ۱

جلد

آقای خدایارگشتاسب بهزادرحمت
آبادی بنامگانه پدرومادرم‌گشتاسب
بهزادوفیروزه‌شهریار ۲
آقای خدارحم‌فریدون فلفلی ۱
آقای خسروپرویز ۱
آقای کیخسروسروش یگانگی ۳
آقای خدارحم گوشنی ۱
آقای بهرام نمیرانیان ۱